

هو الغفور

تاریخ و سیرت اہلبیان

ترتیب جناب شیر محمد خان صاحب مرحوم گنڈاپور ابراہیم زئی

متوطن رئیس کلاچی ضلع ڈیرہ اسماعیل خان

سب فرمائش جناب سردار محمد حیات خان صاحب پشاور

ریاست بہاولپور ڈیرہ اسماعیل خان

۱۸۹۴ء

در مطبع اسلامیت لاہور با تمام کرم بخش مہتمم و مالک مطبع

طبع گردید

فهرست کتاب خوشبید جهان و شرح جلاله و ذکر دیگر مضامین

مطلع خوشبید جهان بیان حال افرینش عالم و درستی آن که اول بوجود آمده

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۳	ذکر بیان محفل حال یافت و اولادش - - -	۳	معد در بیان محفل حال سیدش عالم مفصل از عالم محفل نور -
۱۴	معد در ذکر محفل خرمین یافت و اولادش - - -	۵	معد در بیان محفل حال تحقیق انسان ماهیت آن - -
۱۵	ذکر محفل حال توکس بن یافت افغان - - -	۶	معد در بیان محفل حال منلو قافله که قبل از انسان در صفت زمین ساکین متصرف اند - - -
۱۶	معد در ذکر محفل حال سقلاب بن یافت بن مهتر نوح علیه السلام	۷	معد در بیان تسلط در بیان بر روی زمین جدا سپان - -
۱۷	ذکر روس بن یافت بن مهتر نوح علیه السلام - -	۸	معد در بیان تسلط در بیان بر روی زمین - - -
۱۸	معد در ذکر منشک بن یافت بن مهتر نوح علیه السلام - -	۹	معد در بیان محفل حال مملکت انسان - - -
۱۹	معد در ذکر محفل حال حسین بن یافت بن مهتر نوح علیه السلام	۱۰	معد در بیان واقعه میثاق - - -
۲۰	معد در ذکر محفل حال حسین بن یافت بن مهتر نوح علیه السلام - - -	۱۱	معد در بیان محفل حال شیش بن آدم علیه السلام - -
۲۱	معد در ذکر محفل حال کناری بن یافت بن نوح علیه السلام	۱۲	ذکر محفل حال نوش بن شیش بن آدم علیه السلام - -
۲۲	معد در ذکر محفل احوال عام بن مهتر نوح علیه السلام - -	۱۳	معد در بیان محفل حال قینان بن نوش بن شیش علیه السلام
۲۳	معد در بیان محفل احوال راجه بخت کتبری - - -	۱۴	معد در بیان محفل حال هملایل بن قینان - - -
۲۴	ذکر محفل حال سید شدن بهت و در کشتی هندوستان -	۱۵	معد در ذکر محفل حال برود بن هملایل - - -
۲۵	معد در ذکر برهت بن شکل - - -	۱۶	معد در ذکر خنوع بن برود بن هملایل - - -
۲۶	ذکر محفل سید باج - - -	۱۷	معد در ذکر محفل حال شش بن خنوع مقرب علیه السلام
۲۷	معد در ذکر محفل راجگی راجه بی چند - - -	۱۸	معد در ذکر محفل حال لاک یا لاک بن شش - - -
۲۸	معد در ذکر محفل راجه بکر باجیت پنوار - - -	۱۹	معد در ذکر محفل حال مهتر نوح بن لاک یا لاک بن شش
۲۹	معد در ذکر محفل حال راجه بی چون - - -		

صفحه	مضمون	شماره	مضمون
۲۵	لمعروف ذکر مجلس حال راجع باسدیو	۲۳	لمعروف ذکر مجلس حال راجع باسدیو
۵	لمعروف ذکر مجلس حال راجع باسدیو	۲۴	لمعروف ذکر مجلس حال راجع باسدیو
۲۵	جلو در بیان مجلس ذکر حال سلام بن محتر نوح علیه السلام و اولاد و احفادش		
۲۵	لمعروف بیان مجلس حال اولاد و برتریا و ارمیا که فرزند برتریا احفاد سلام و فرزند ارمیا موسوم با فتنه معروفانان بود	۲۶	لمعروف ذکر مجلس ارغند بن سلام بن محتر نوح علیه السلام
۲۶	لمعروف ذکر مجلس سلطنت سلیمان علیه السلام نوشتن	۲۷	لمعروف ذکر مجلس شایخ یا شایخ بن ارغند
۵۸	لمعروف مجلس حال طوطا فغان خان در عهد نبی آخر الزمان و مشرفش بن خالد بن الولید قیس عبدالرشید در اراکین طایفه شریفین اسلام سازادگان شعلقه	۲۸	لمعروف ذکر مجلس غایب لقب بود علیه السلام
	این باب	۲۹	لمعروف ذکر مجلس ارغون بن فغان بن غایب لقب و علیه السلام
	لمعروف بیان مجلس حال قیس عبدالرشید پنهان است علی پنهانان اسلام آوردنش مشرفش در شرفش است	۳۰	لمعروف ذکر مجلس سمرغ بن غایب علیه السلام
۲۷	و صحبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم	۳۱	لمعروف ذکر مجلس انور بن سمرغ
۶۳	لمعروف ذکر مجلس حال آبادی مشرفش کجاست از اقامت نسل متحاک تازی اختلاط افغانه و گویا با هم بگرد و قومیت قنوره	۳۲	لمعروف ذکر مجلس تاریخ بن انور لقب انور
	لمعروف ذکر مجلس طوطا فغان خان در عهد دولت بنی امیه	۳۳	لمعروف ذکر مجلس ولادت و احوال ابراهیم علیه السلام
۶۵	لمعروف بیان مجلس اندیش و کثرت این قوم و مشرفش اوشان بر طبقات خمس	۳۴	لمعروف ذکر مجلس حقیقت نمود
	لمعروف ترقی شهرت و منزلت افغان در عهد حکمران ترک یا شاه خسروئی	۳۵	لمعروف ذکر مجلس حال سایل که فرزند کلان مشرف علیه السلام و حامل نور خاتم الانبیا بود
۶۶	لمعروف بیان مجلس عروج افغانه در عهد سلطنت سلجکین یا شاه غزنوی	۳۶	لمعروف ذکر مجلس حال اسحاق بن ابراهیم علیه السلام که جد تمامی بنی اسرئیل و افغانه است
	لمعروف ذکر مجلس حال افغانه در عهد سلطنت بن سبکتگین غزنوی	۳۷	لمعروف بیان مجلس حضرت سلیمان از خوف برادر خود عیسی
۶۸		۳۸	لمعروف ذکر مجلس حال فرعون مصر
		۳۹	لمعروف ذکر مجلس نبوت حضرت اشموئیل علیه السلام
۷۰		۴۰	لمعروف مجلس حال مخالفت ماکطالوت با حضرت یحیی علیه السلام
		۴۱	لمعروف بیان مجلس توبه نمودن ماکطالوت قبل شدن توبه او و شهید شدنش مع سنه زمان
۷۲		۴۲	لمعروف مجلس حال مخالفت ثنوخاوت نبوت حضرت داود علیه السلام تفت داوود و حرم ماکطالوت را
		۴۳	لمعروف ذکر مجلس حال طوطا فغان خان در عهد سلطنت بن سبکتگین غزنوی

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۶۳	معد در ذکر مجمل حال این طایفه بحد امیر تمیور گورگان	۶۴	معد در ذکر مجمل حال افغانان در عهد سلطین محمود
۶۳	معد در ذکر مجمل حال طایفه افغانه بحد مبارک شاه بن سید	۷۱	معد در ذکر مجمل حال نیابت ملک قطب الدین ایبک در خروج افغانه
	خصه غلغان بادشاه دهمی	معد در ذکر مجمل قسطنطنیون سلطان شهاب الدین محمودی	قنوج را ور سیدن ملک قطب الدین سلطنت مستبد
۷۳	معد در بیان مجمل حال ممالک سلجوق افغان	۷۲	بند و ترقی عزت افغانه
	لودی شاه جوخیل که آتش سلطنت دهمی		معد در ذکر مجمل حال استقلال سلطنت ملک قطب الدین
	دهندوستان فائز گردیده مخاطب سلطان		ایبک در هند و خروج افغانه
	سلجوق گشت		معد در ذکر مجمل حال عزت افغانه در عهد سلطنت فیروز شاه

جلوه بیان مجمل حال سلطنت بادشاه عادل باذل نظام خان المخاطب بن کندی بن سلطان سلجوق

۱۱۶	معد در بیان مجمل حال سلطنت جلال خان نقیب سلیم شاه	۸۹	معد در ذکر مجمل سلطنت سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر
۱۲۰	ابن شیر شاه بادشاه افغان لودی سور	۹۳	بن سلطان سلجوق لودی
	معد در ذکر مجمل سلطنت فیروز شاه و عدلی سور		معد در بیان مجمل حال مغلوب و مقتول شدن سلطان
۱۲۵	معد در ذکر مجمل حال امارت بان بهادر در ملک لوه	۹۴	ابراهیم قنوجی ششمین بابر بادشاه
	وزوال آن در عهد کسب بادشاه		معد در حقیقت نسبت به الدین محمد بابر بادشاه
۱۲۶	معد در بیان مجمل حال بادشاه تاج و هماد کرانی	۱۰۰	معد در ذکر مجمل سلطنت جمایون بادشاه بن جمالدین
	در ولایت بنگاله و اتر پیه		محمد بابر بادشاه غازی
۱۲۸	معد در ذکر مجمل حال بازید خان سپهر بزرگ سلیمان شاه		معد در بیان مجمل حال حسب نسب و خروج خیر خان سور
۱۲۹	معد در بیان ذکر مجمل حکومت میان قتلو خان		یراد شاه جمایون و نالایب نرش بر باد شاه بنده ایبک

جلوه بیان مجمل حال سلطنت افغان غلزی و طایفه سی و لایا افغانستان خراسان ایران

۱۳۸	معد در بیان مجمل حال ایالت بادشاهی غلغانی خان بدلی	۱۳۲	معد در بیان مجمل حال بادشاهی شاه محمود ولد ایردیرین قنوج
۱۳۹	علیکوزی بر لایت افغان کوفه و چرخس	۱۳۶	واصف خان و دیگر ممالک ایران
	معد در ذکر مجمل حال خروج نادر شاه افشار بر ابدالیان		معد در ذکر مجمل حال حقیقت قوم در یارست طایفه افغانان
۱۴۲	هرات و تصفیه بر صلح بعد محاربات		ابدالی بر و امارت هرات منازعات با همی بیسان
	معد در ذکر مجمل حال محاربه نادر شاه با شاه اشرف غلزی		معد در بیان مجمل حال تصفیه ایالت افغانان طایفه ابدالی بر ابدالیان
	و غلبه او بر شاه اشرف و شکست اشرف		هرات و منازعات با همی بیسان

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۵۵	معد در بیان محل حال گرنخه نخستین واقعات خان مع برادرش احمد خان سائر جماعت ایشان قندهار و قرار کردن نزد شاه حسین مقید نمودن شاه حسین هر دو را	۱۴۳	معد در ذکر جنگ بگز نادر شاه با اسلام خان افغان کمهر معد در بیان محل حال جنگ سوم نادر شاه با شاه اشرف هتوک به مقام مورچه خوات شکست شاه اشرف معد در بیان محل تخیر نمودن نادر شاه واد السلطنت اصفهان و اخراج نمودنش شاه اشرف و افغانان را
۱۵۶	معد در بیان محل حال ظهور حسن خدمات از ابدالیان هرات در محاربات نادر شاه بر سرغانی خان افغان ابدالی الی کوزی الی دغستان و مخص شده شدن ایشان از خراسان بوطن خود	۱۴۵	معد در بیان محل ذکر تصد نادر شاه بر شیراز و بختین تصرف افغانه از آنج لایت و نواز و جنگ مع دن افغانه بانا نادر شاه به مقام نردقان شکست افغانان بر افغانان قتل شاه اشرف
۱۵۸	معد در بیان محل حال جاتمه نادر شاه و مراجعت سلطنت افغانستان با افغانان	۱۴۶	معد در بیان محل خروج افغانان ابدالی هرات بعدم تسخیر مشهد مقدس و شکست دادن ایشان بظفر الدوله ابراهیم خان برادر نادر شاه
۱۶۰	معد در ذکر محمل سلطنت احمد شاه بادشاه سدوزی از طبقه طرینی بر لایت افغانستان و پنجاب هندوستان و بعضی از ملک ترکستان	۱۴۸	معد در بیان محل خروج افغانان ابدالی هرات بعدم تسخیر مشهد مقدس و شکست دادن ایشان بظفر الدوله ابراهیم خان برادر نادر شاه
۱۶۲	معد در ذکر محمل احوال سده افغان مغزست و خان بکر محمد اقوام حمید و نامی مع دیگر مستلقات این قصه معد در ذکر محمل سلطنت احمد شاه سدوزی خواجه خضر محمل پسر زمان خان	۱۵۳	معد در ذکر محمل حال جنگ ابدالیان و دیگر افغانه بانادر شاه معد در بیان محل حال انتقام محاربات متصرف شدن نادر شاه بر هرات و مغلوب و قتل شدن ابدالیان از هرات
۱۶۴	معد در ذکر محمل احوال سده افغان مغزست و خان بکر محمد اقوام حمید و نامی مع دیگر مستلقات این قصه معد در ذکر محمل سلطنت احمد شاه سدوزی خواجه خضر محمل پسر زمان خان	۱۵۴	معد در ذکر محمل احوال سده افغان مغزست و خان بکر محمد اقوام حمید و نامی مع دیگر مستلقات این قصه معد در ذکر محمل سلطنت احمد شاه سدوزی خواجه خضر محمل پسر زمان خان

جلوه دیگر در بیان چند اذکار متعلقه طبائف افغانان چنانچه خلاصه این کتاب ۱۴۵

۱۸۱	شجره کلید فیصل ترین فرزند دوم شمر جنون بن شمر بن شمرین	۱۴۹	ذکر در بیان احوال حقیقت چهار ادویاق
۱۸۲	ذکر اولاد بامی بن حیدر بن بولبل بن بزرگ بن بیسه بن خرمین ابدال بن ترین بن شمر جنون بن شمرین	۱۴۴	ذکر در بیان طبقه طائف افغانه
۱۸۳	ذکر اولاد سوردوز بن صدوز بن بامی ذکر اولاد بزرگ زری بن بزرگ بن بیسه بن خرمین ابدال بن ترین بن شمر جنون بن شمرین	۱۴۸	ذکر در بیان خلیفان پنج طبقه مذکوره ذکر در بیان احوال محمل از قوم سادات مشرف نسب ذکر در بیان سلسله نسب تقی میر عبدالرشید چغان جد محمد چغانان از قریبین احمد افغان بن اریاه بن ساؤل بادشاه
۱۸۴	ذکر اولاد علی کوزی یا الکوزی بن بزرگ بن بیسه بن نصیر بن ابدال بن ترین بن شمر جنون بن شمرین	۱۸۰	ذکر در ذکر در بیان محل محمل اقوام فرملی و خانی شجره کلید اولاد و احضاد قیس عبدالرشید چغان

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۸۳	{ ذکر اولاد اور مریدین شمشیر بن سمر بن نامش احمد بن بود لقب پادشاه اولادش حسب شعبه ذیل	۱۸۳	{ ذکر شجره کلیه اولاد و احفاد میان بن شمشیر بن سمر بن بن قیس عبدالرشید بطان ذکر اولاد بزرگچین شمشیر بن سمر بن
جلوه ذکر شجره اولاد ششرون یعنی خلیفه بن سمر بن قیس عبدالرشید ۱۸۵			
۱۸۴	ذکر شجره نسب پانی زری بن کوزی بن یوسف زری ..	۱۸۶	لمعور ذکر ریاست رامپور
۱۹۰	ذکر شجره نسب سید بن گند بن خورشید بن سمر بن ..	۱۸۷	ذکر نسب سوار و اولاد و خانج ریشی رامپور ..
۱۹۱	ذکر شجره نسب اولاد قیس بن مہمند بن دولت یار ..	۱۸۸	ذکر اولاد نواب علی محمد خان بہادر و غیرہ ..
۱۹۲	ذکر اولاد حسن بن مہمند مذکور ..	۱۸۹	ذکر خاندان نواب سید بہادر ..
۱۹۳	ذکر اولاد کاکو بن مہمند مذکور ..	۱۹۰	ذکر شجره داری نواب سید بہادر و نواب علی محمد خان بہادر
۱۹۴	ذکر اولاد عمر بن مہمند مذکور ..	۱۹۱	لمعور ذکر شجره نسب سادہ پور کماز شجاع اولاد و غیرہ
۱۹۵	ذکر اولاد مندو بن مہمند مذکور ..	۱۹۲	{ بن گند بن ششرون یعنی خلیفه بن سمر بن ششرون بن قیس عبدالرشید
۱۹۶	ذکر نسب نامہ سے زری بن مہمند ..	۱۹۳	ذکر شجره نسب زری بن عثمان زری ..
۱۹۷	ذکر شجره نسب داؤد زری بن دولت یار ..	۱۹۴	ذکر شجره نسب اتان زری ..
۱۹۸	ذکر شجره نسب نعیم بن نعیم ..	۱۹۵	ذکر شجره نسب گنڈا زری بن اتان زری ..
۱۹۹	ذکر شجره نسب چکنی معروف شوگنی ..	۱۹۶	ذکر شجره نسب علی زری سپہ سوم اتان زری ..
۲۰۰	ذکر اولاد و شجره نسب چند فرزند دوم خورشید بن سمر بن	۱۹۷	ذکر شجره نسب زری سپہ اتان زری از منکو دوم ..
۲۰۱	ذکر شجره نسب کاسی بن خورشید فرزند سوم سمر بن ..	۱۹۸	ذکر شجره نسب زری بن سہ زری سپہ اتان ..
۲۰۲	ذکر شجره نسب غورشت بن قیس عبدالرشید بطان ..	۱۹۹	{ ذکر شجره نسب زری یار ختر یا زختر بن مند بن عمر بن شیخا بن گند بن خورشید بن سمر بن قیس عبدالرشید پٹان
۲۰۳	ذکر شجره نسب غورشت دانی بن غورشت ..	۲۰۰	{ ذکر شجره نسب زری ابن ششرون مند بن عثمان بن شیخا بن گند بن خورشید بن سمر بن ..
۲۰۴	ذکر شجره نسب بہرام بن کاکڑ ..	۲۰۱	ذکر شجره نسب محمود زری معروف اموزی ..
۲۰۵	شجره نسب تفریق بن کاکڑ ..	۲۰۲	ذکر شجره نسب سفی بن مند ..
۲۰۶	شجره نسب ششرون ..	۲۰۳	ذکر شجره نسب کوزی بن یوسف زری ..
۲۰۷	شجره نسب اول زری ..	۲۰۴	
۲۰۸	شجره نسب ابو سعید زری ..		
۲۰۹	شجره نسب تارک بن کاکڑ ..		
۲۱۰	شجره نسب زعفرانی بن کاکڑ ..		

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۲۵۸	شجره نسب ترکى بن تورمان	۲۴۲	شجره نسب ترکى بن تورمان
۵	شجره نسب ران بن برهان بنیر و گلی بن کرمان	۲۴۵	شجره نسب ران بن برهان بنیر و گلی بن کرمان
۵	شجره نسب اتمان خیل بن برهان بنیر و گلی	۲۴۸	شجره نسب اتمان خیل بن برهان بنیر و گلی
۲۵۹	علاقه واده	۲۴۹	شجره نسب غوگیانی
۲۶۰	حال قبضه وزیران برکاتسل و غیره مدد و صلاح بن	۵	مجموع حال شایخ توری
۲۶۱	حال آبی زینیات وزیران	۲۵۰	حال شایخ زاری
۲۶۲	ذکر شجره نسب گزبر یا گریاز ابن مبارک	۵	حال قوم پزیر
۵	احوال لالی وزیر	۲۵۱	حال قوم عبدالرحمن معروف درمان
۵	شجره نسب شیتیک	۵	شجره نسب سلیمان که اولادش وزیر می نامند
۲۶۳	شجره نسب وزیر شیتیک از زوجه اول	۲۵۲	بیان شجره نسب محمود خیل بن اتان زری ابن شیتیک
۲۶۴	مجموع حال قوم دوز	{	ابن سعدی بن وزیر بن سلیمان
۲۶۵	ذکر شجره نسب تخی	۵	شجره نسب اهن خیل بن اتان زری
۲۶۶	احوال تواریخی قوم بنو حنی اولاد بنو	۲۵۳	شجره نسب اهن خیل بن اتان زری
۲۶۸	ذکر شجره نسب شیتیک	۵	تشریح شایخا سے جانی خیل
۲۶۹	شجره نسب تخی ابن کیوی ابن بانو و شیتیک	۲۵۴	شجره نسب احمدی وزیر
۵	شجره نسب شایخ و فرزند دوم سمی ابن کیوی	۲۵۵	شجره نسب سعوزی وزیر
۵	شجره نسب بیکی بن سمی ابن کیوی فرزند سوم کیوی	۲۵۶	شجره نسب ببول زری پسر دوم سعوزی وزیر
۵	شجره نسب تخی فرزند چهارم سمی ابن کیوی	۲۵۷	اسامی علاقجات مشهوره مقبوله وزیر
۲۶۰	شجره نسب لالی پسر دوم شیتیک	۵	علاقه شکی
۵	ذکر قوم عرض زری	۲۵۸	علاقه پرل
۵	ذکر شجره نسب بیک	۵	علاقه زرک
۲۶۱	ذکر شجره نسب منان خیل	۵	علاقه ششم
۵	ذکر شایخا سے فسو بن ختلاف قومیت از شجره نسب تخی	۵	دره خیسور
۲۶۲	جلوه بیان احوال نسب قوم دست زرفغان		
۲۶۳	{	۲۶۳	{
۲۶۳	احوال تواریخی قوم نخستین یا رب طریق اجمال	۲۶۳	اول شجره نسب قوم نخستین یا رب طریق اجمال
	و اختصار		مشهور بافغان است

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۰۹	شجره نسب شواتی بن سید محمد گیسو دوازده		ذکر شجره نسب چهارم سید شریف نسب مشرف افغان
۳۱۰	شجره نسب قوم خونندی اصل سید معرفت بافغان	۲۷۵	از نسل میر سید محمد گیسو از صاحب زر حجت الله علیه
۰	اولاد سید خونندی حسب شجره ذیل اند		منشعب از چهار فرزندانش
۰	قوم سیدزی شامل قوم ترین شاخ کلان شهر کج	۲۸۰	ذکر شجره نسب ستوری بن سید محمد گیسو دوازدهم
۰	اصل این طائفه سید است		ستوریانی و همیشه اند
۳۱۱	شجره نسب غوثین یا خرمین که در اصل سید معروف	۰	مجموع احوال پنج پسران ستوری بن سید محمد گیسو دوازدهم
	بافغان است	۲۸۲	ذکر نسب ملا وطنی قوم گندهاپور از افغانستان مغربی
۰	ذکر قوم کوئی سید نسب معروف بافغان در ظاهر و اصل		و پونده شدن شان
۰	طبقه بتنی اند	۲۸۳	ذکر اقامت و قبضه قوم گندهاپور بر ملک و شهری
۰	شجره نسب قوم کوئی مذکور		علاقه دامان
۰	ذکر شجره نسب اسماعیل معروف بهنگش محسوب از افغان	۲۸۴	شجره نسب قوم گندهاپور
۰	کرشانی	۰	شجره نسب یعقوب سی فرزند گندهاپور
۳۱۲	تتمه در ذکر حالات افغانستان میان مجمل حال سایر	۲۸۵	ذکر شجره نسب برهمزی فرزند اول گندهاپور از بی بی
	اقوام مقیم افغانستان		امیره خان قبائل گندهاپور
۳۱۳	مجموع حال قوم هزاره که در کوهستان بامیر کابل	۲۸۶	شجره نسب باز کخیل بن برهمزی فرزند اول گندهاپور
	و هرات می مانند	۲۸۷	ذکر شجره نسب حسین زری یا سین زری
۳۱۵	بیان احوال چهارادویا قی	۲۸۸	شجره نسب عمران زری بن گندهاپور
۳۱۶	احوال طائفه کبیانی	۲۸۹	ذکر شجره نسب بند خوب زری بنت گندهاپور
۰	حال طائفه سواتی	۰	ذکر شجره نسب سی پاره معروف گندهاپور
۳۱۷	احوال کوه کافرستان کافران اینکوه	۰	ذکر احوال مجمل خانان و ریاست قوم گندهاپور
۳۲۰	خاتمه	۳۰۷	ذکر شجره نسب پسر فرزند پنجم ستوری بن سید محمد گیسو دوازدهم
۰	تاریخ طبع کتاب	۰	مجموع حال تواریخی این قوم
		۳۰۸	شجره نسب قوم بنی بن سید محمد گیسو دوازدهم
		۳۰۹	شجره نسب احوال وردک بن سید محمد گیسو دوازدهم

تاریخ ویرجیان

من تصنیف جناب شیر محمد خان صاحب مرحوم گنڈاپور برہمپور زنی

شہزادہ شہنشاہ کلاچی ضلع ڈیرہ اسماعیل خان

سبزیان جناب سردار محمد حیات خان صاحب پشاور

ریاست بہاولپور کلاچی

۱۸۹۴ء

در مطبع اسلامیہ لاہور بابہ تمام کرم بخش قیوم و مالک مطبع

طبع گڑھی



حمدت است مخلص است و که عالم حادث ممکن بوجود است با حکمت با لطف و از ماده عدم بوجود آورده و درود و رحمت نامعده و پیوسته
 باید که صفت جهان از ظلمت کفر و عصیان پاک صاف نموده رحمت بنه نهایت برآل اسباب و با داما بعد سیکوید بنده و سپهان
 شیر محمد بن مهدی او همان صفت آنرا و خان عرف گشته بود بر این زمین متوطن درین طبع و کلاهی علاقه و امان صلح و قیرا سنیان است
 که این است قبل ازین چند سال یک ساله مقصود موسم گلشن افغانستان منقوسی بر در کمال سال نسبت تواریخ طائفه افغان تصنیف نموده بتقدیر
 مضمون بیت سدی علیه الرحمة مع عرض نقیشت که ز ما یادمانده که هستی را نمی بینم بقائے به خواستم که در لباس طبع پوشانم -
 درین ایشنا ناگاه پیشت من بچوالم صانع سبب روشی که رفتی بیک ملاحظه طلب و در سر کفر و فرج صاحب سکر سستی گوئی و غمی از راه اخلاص
 فرمود و بعد از آن پیشت صاحب صوفی آنرا حواله محمد حیات خان صاحب که آن وقت استرا است سنست محکم بنون دوست
 بانی و محرم باز آشکارا و نهانی او بود نموده محمد حیات خان صاحب که از مدت استقامتی این ساله بود آنرا بقصد خود آورد و تهنیت
 کتابت این نوع و نساب افغانه بنام خود پرورده است موسوم بحیات افغانی گردانیده و بنظرسوی گوئی است پنجاب مطبوع ساخته و نطبع
 ممالک پنجاب فرستاد و در ساله اولت **معصوم** هر چند که در کان نمک سفت نمائش به در راه بود و هم غائب گشت

بجیب زین غم چاک افتاد	ز کاکلم بر فاک افتاد	دولت از غم شیدا و دود سوز	دانش از غم زلفستان باز
تعب گشت غالب آن چنانش	که گشت ستم شده درانش	دشمن چون زلفش گشت بنم	زبان نارسد زین درد و انجم
در قلم که در آنم در نظر محمد	سوز که شرف نور بصرتو	بکنج طاق نیان کرد منزل	ز تاب دیده آغشته در گل
زبان نماند ز شک از مرکب	پریشان گشت اجزاء مرتب	هر که اهل بیجا صفت تقاضای دست جلی سبیل منید که این دکنون	

که در بحر خاطر مخزون بود در رشته بیان گشته خواست مسلم از قبول انصورت با فرموده زبان حال مضمون اینمقیال عجیبش بهش میسر نماند که عمر
 محض است ضمیر این سخن بگریز و در دم عدلے یا ضلال را با آب دیده در بر آورد و هم قبل از آنکه بیره تم کشیده از دیدار آن بتیان گلشن غدار تهنیت
 و دل محنت کشیده از آن بساتین حضرت آئین بدست آرزو میوه مراد و پند آن گلشن بهر صرا ملامدی بر باد رفت اکنون بکلیه سبب
 سخن گذاری توان کشود و کلام اسید رنگ سخن طلال از آینه خاطر توان در دو دکن خجور در راحت جان عطا مانده محمد حیات خان
 ناظم بهاد و چون همواره مستعدی آن نمانند که اکثر بهر حال یک ساله دیگر درین باب تالیف نماید دست و بر سینه اتهاست آن عزیز مشکلی

گران بونا بر آن قطع نظر از عدم استعداد و سبب چنانی خود کرده رساله هزار مشکفل بر بیان احوال حسب نسب تواریخ افغانان در مجرای
 اعتراضات مطاعن طاعتان نسبت حسب اینگونه بانضمام سبب از احوال آن فریش عالم و آدم از شریفی نبی آدم تا ایفک و تم چون شجره
 انساب جمیع رؤسا و امراء اکابر قوم فاغنه در آن ششده ام و تصدیق اسریتیت قوم افغان که اولاد ساؤل الملک طالوت پادشاه
 هستند پس نام نامی از روشن بنام سکه فسوب کردن مجراتم چونکه از جد ناموم محمد از او خان چنان بسع مریب سید که ویرا با جناب
 نواب قیس سیکم رابطه غیر خواهی بود و حصه از عمر خود در علاقه بپوپال نزد او گذرانید از اولادش نواب مستطاب فی القلیج مشرفی
 آفتاب کفیفی زره پروری جناب نواب شاه جهان سیکم صاحب با در علاقه کسا و قبالا جی سی ایس آئی کاسیا شاهی
 بلکه بعضی کمرست نمانتا هی آئی نام ایالت سرخر از می عنان عدالت بنده نوازی در ولایت بسوپال علاقه جات الوه بکف کفایت
 و قبضه درایت عالی مکانی پیش از پیش در آمده که طلیعه سپاه اراده و ولتش بهر جانب که رود آورده صبح اقبال از مطلع امانی اقبال
 طلوع شده و جناح هائے شکرش بر پیکار که سایه گسترده آفتاب فتح از اوج اقتدار لامع گشته سر پنجه شیر شکارش مفتاح ابواب امن
 و امان ششده شیر تیر بر بدیع آثارش سلطنت عالم باب نصرت را زبان سنان جان ستانش با ملا در کسرتین الله زبان تیر بر چرم لاله
 کشور شایش شیر و فتح قریب دلاوری روزی جا که بخت بیدارش به خواب بخت عدو کند تیر به تیغ خون زیاوشاده
 زبان به آیت فتح میکند تفسیر به عدل کالمش کافل تمیذیانی درین دولت خرم شامش مناسن تشبیه قواعد مملکت است نظم
 جوان بختی که دوران کین سال به بدو داده نویر فتح و اقبال به بخلق خوش جهان بنده کرده به رسوم بی دانش زنده کرده به
 فکر ناقص در ایستد مانیش همچون آفتاب زخشان با خاصیت خیر خواهی خلوص از دل و جان بوسید غلظت سلطنت انگر زبان کوزان
 چنان بختی و غلظت با نظار آورده که پیش از سر کار انگلشی به خلاص میسج میر می نوابی نرسید از ان ملک بی سیه یا از نظر
 انگلشی عطا گرفته که ذکرش در کیفیت شجره انساب خواهد بود لهذا این سال را بنام عظم موسوم بخورشید جهان ساختیم و چون
 موسوم بخورشید جهان گشت بنام ابواب فصول آن نیز بر خطوه ناولعات نهادم امید از اصحاب فضیلت بلاغت در بار شایسته
 و نجابت که خاص طبع شریفشان عیب پوشی خطا بخشی میباشند امگر درین ساله خطایه بینند آنرا اصلاح بخشند و اگر از راه بود نش
 و عدم جرم با صلاح چون تقاریر طفلانه نتوانند بحکم آنکه و اذا امروا بالنعوم کرما نعو و عیوب این ساله را به پیشند که انسان
 بخواهد مرکب از خطا و نسیان است - وباللله التوفیق ومنه الهدایت الی التحقیق والتدقیق -

مطلع خورشید جهان بر بیان مجمل حال فریش عالم و تحقیق آنچسب که اول بوجود آمده

بر این سده که از قلع نظر از عقاید فاسد اول حکمت ریاضت اشراق و مذاهب باطله عقلیه نمین بهندپارس متا تا رو چین که
 پسلس عالم حادثات تناسخ ارواح فی الابدان بنام روزگار برگردش و در صغار و کبار معتقد شده قصص حکایات اساطیر و اخبار
 در باب پر دانند مصنفین کتب تواریخ و اخبار و محرمین صحف میراثارانی علی عقاید حقه و مذاهب خبیثه در بیان احوال فریش
 عالم روایات متعدده اقاویل مختلفه درج کتب که مطابقت آنها با هم شکل عقل سلیم را از ان اطمینان کامل غیر حاصل بنا بر آن
 روایتی را که فی الجمله مسلم محققین تمام فرق نبی آدم است تحریر نموده شد آورده اند که در انزل از اهل کان باشد و لاشئ معینی
 بوجهی فیات باری جلشاه و بنو و چیزے دیگر را که مستغنی بود آن فیات پاک از عالم و عالمان انا اسما را منتناهی اقتصار

آن داشته که هر یک منحصراً باشد مثلاً الرحمن الزمراق القهار اسماقی مستند و ظهور اثر آنها متوقف بر وجود اسم و حرمت رائق و توفیق
 و ظاهر مقهور است زیرا که تا وقتیکه احرم و محرم در خارج موجود نباشد اثر همانیت محسوسه آن نمیتواند و علی بن القیاس احوال از قیامت و
 مزینت قیامت تا هریت و مقهوریت و دیگر اسما و القیاسی در ذات پس سبب ظاهرین موجودات مکتوبه و یحلب اسماقی بود چون تکلیفیت که
 بعد اسما اتمی تحت حیثه اشتم شریف الله اند چنان اسم اعظم ذات جامع جمیع اسما و صفات محسوسه بر جاست بنا بر آن این اسم
 شریف اسم غلط نمی آید این اسم نیز اقتضا بر مظهر کلی کرد که آن مظهر را از اسم جامع مناسبت باشد تا که در مظهر منته
 بود در سانیه در مضمون کمال است لهذا خالق بر حق و واجب مطلق چه نور محمدی را بر وجود آورد که مظهر تمامی اسما باشد و چه قیاسی است
 چه مظهر اسم جامع مظهر تمامی اسما میتواند شد حکما و صوفیه و تعریف آن جوهر چه شمسین تجرید فرموده اند که لکن نورانی بصورت شانی بود
 حق جامع موصوف شیون را که تمامی اجزا و اقسام بیسل عالم علوی سفلی در برطن آن نورانی چون رخت روانه مندرج مندرج بودند بدون امتیاز منصفی
 از بیضه و آن شان کلی جامع را اهل سیر نور محمدی گفته و اهل تصوف آن تعیین اول معلوم اول حقیقت محمدی عالم محسوس و عالم جمیع
 و مدت تدبیر بوده و مورخین آن را عالم مجسول و حکما عقل اول نامیده اهل طریقت عرفان آن را برنوخ اکسب که برنوخ اعظم فرموده اند
 و در غیر طریقت کسب و مظهر انسان جبهت نور محمدی ثابت است که آن نور عاجزانه در میان مرتبت تمام مکان از آنجا که زمین
 اول برنوخ است در جمیع اجزا را بنا بر آن او را اعظم و اکبر گفته اند آنچه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن شان کلی جامع را
 کتاب نور محمد گفته که اول ما خلق الله نوری و دیگر وقت آنرا بقلم موسوم ساخته که اول ما خلق الله العکس و گفته آنرا روح خود
 فرموده که اول ما خلق الله روحی و در بعضی آنرا عقل نامیده که اول ما خلق الله العقل ما لا یکنه و جدا و است جز یک چیز تصورین
 نمیتواند شمسیت مکتوبه و عبارات نبوی از جمله اعتبارات است چنانچه اهل انجمنی را مولانا نور الدین جامی علیه الرحمه شرح دارد و در
 شواهد النبویه بیان ساخته رعایتاً اختصاراً بان کس بر او از معنی مراد از ان معنی الفاظ مترادف معنی احد نور محمدی است عدم
 تسلیم مخالفان کور اول انجمنی را جز استیلاء بنما جمل مرکب بر طبائع شان نخواهد بود چرا که انجمنی بر این ساطع ثابت است
 چنانچه آنرا احد سکن از انبیا پیشین کتب منزل سابقه مانع این معنی نشده و دوم آنکه هیچ یک از پیغمبران سابقین ذات شریف
 خود و معنی انجمنی فرموده که اول چیزیکه خدا تعالی آفرید نور و سه بود و سوم این اخبار آن سوره عالم صلی الله علیه و سلم بقایه حکما
 و متصفه که بمبارات منتهی معنی بالانند کور شده و کله است چهارم نبوت رسالت و ختمیت راست کوبی و مستوگی و
 مبارکی شفاعت امانت آنحضرت صلی الله علیه و سلم از آیات تورات زبور و انجیل و سایر کتب آسمانی نبوی ثابت است
 اگر کسی را شک باشد کتاب از ان الامام صفه مولوسی آل حسن کتاب استفسار صفه مولوسی رحمة را مطالعه نماید که به چه
 تعیین فرموده هر چند پس ازین قول و سایر اقوال آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر مفرق نوی انصاف بنی آدم که برمی از تعصب است
 باشند واجب القبول و لازم التسلیم خواهد بود و اگر کسی بتابعیت استلال عقل تقیم تقلید شیوه جمل مرکب تسلیم برین قضیه انکار
 نماید حاصل دنیا و الاخره نخواهد بود و نیتا مل بالصواب لله الموفق الی السداد و الصواب الی المجمع و المآب

معیان محال پدیدش عالم مفصل از عالم محال نور

بجز این کتب بی اخبار واضح است که درین باب نیز روایات مختلفه در کتب تواریخ و غیره که از شرح آن جز کلمات حیرت

حاصلیست بنا بر آن زمین باره تقیید که خلاصه مضامین همه ویات مرجع مقصد آنهاست آورده شد گویند که چون از او
 کماله صانع بر کمال عمل جلالت متعلق تفصیل اجمال شد بر چه حقیقت محمدی که چهار صد برابر تمام عالم علوی و سفلی بود بگوییست آن چو بر
 از اثر نظر خداوند اکسب بر زده در آمده لطیف شده پاره پاره شده خلاصه هم پاره پاره که نور انوار و نور خاص محمدی بود متناثر گردیده
 در قرب جوار بارگاه از دمی قرار گرفت پاره پاره با بصوت نورانی عرش اعظم و پاره پاره با ده آب صافی مجسم شده
 موافق مضمون آن یک کریمه و کان عرش علی الماء عرش بلایه آب تکلیف یافته پاره پاره بگوییست حقیقت عقول و نفوس ارواح و ملائکه نورانی و شست
 و دوزخ و لوح و قلم و کرسی اجسام نورانی علوی چون کواکب ثابت و نجوم و سیاره متحول گردیده از پاره پاره دیگر آتش بخت عظیم
 وجود یافت پس حکم الهی آتش بر آب مستولی گشته از از دواج این دو گوهر فیض اثر شویستی فغانی نور زبانه و دخانه غبارت
 از میان آن باد وزیدن گرفت بر آب سطح کعبه بر آمده و از میان آب امواج تلاطم فیه پس خالق چون معمار کاغذ از کج
 از دو و لطیف که بر هوای نمود هفت طبق آسمان بوجود آورده از دو و کشف تاج نام پر پیوان از زبانه آن نار جان پیرضیان
 و از روشنی آن ملائکه ناری از کف زمین از امواج جلال ابداع فرموده هر یک از موجودات علوی چون عقول و نفوس ارواح و
 ملائکه نورانی بهشت و دوزخ و لوح و قلم و کرسی کواکب ثوابت و سیار را در عالم علوی فراخو حیثیت طابع هر یک بر مدارج
 مناسب ایشان تکلیف داده در میان آسمان دنیا عناصر بر بعد از مواضع مختلف طابع هر یک چنانچه کرده نار را که از زمین لطیف
 بود بالاسه بر متصل فلک قمر متصل آن فرزند آن که با او متصل کرده باد و فرو تراز و کرده آب فرو تراز همه در جوف همه کرده خاک را قرار
 و سپس آن عناصر بر بعد از امور فرمود تا بغیضان در آمدند و از اثر فیض آن انعامات اربعه و اثنی عشرت از دمی هواییه شد
 یعنی جمادات نباتات حیوانات پیدا شدند و آخرتین انواع حیوان انسان وجود گرفت و تعالی شان را کاین جهان علوی سفلی
 را در همه شش ذرات آن جهان تمام ساخته و تانی را بر عجلت پسنداشت تا بندگانش بتابعت خود ناکه را مولات خود تانی
 دارند و از سرعت عجلت در مهلت اجتناب نمایند

لمعه بر بیان محال حقیقت انسان و ماهیت آن

بدانکه تامل عقل در تقدیر تقیید است که انسان ششم انواع حیوان و فضل عالمیان و خلیفه رحمان است چنانچه محققین حقائق موجودات
 آورده اند که حق سبحانه تعالی هر چه از فریاد ملائکه و عقول و نفوس افلاک و نجوم و ارواح و دیو پوری حیوانات ساز مخلوقات همه با حکمت
 خود آفریده هر یک از موجودات مزبور دنیا را در اعانه است بر انسان را بنا بر آن خواست که از لطائف قدرت خود بهره
 کلی سازد که نظرسا و صفات الهی و مظهر حقیقت تمامی معانی بود باشد و هر چه از اثر خلق و عقل و نفس و افلاک و نجوم و مکان طابع
 و عناصر موالیید قوی ارواح و خلقت و نورانیت و نشوونم لطیف و مطاوعت سرکشی هر چه از مفردات مرکبات عالم باشد تمامی از
 وجود آن مجموع مخلوق نماید لکن اصناف واجب الوجود انسان را بوجود آورد چنانچه مظهر مجمع تمامی آمدن بر آن آدمی بعینه هم صوتت هم
 معنی است تمامی مفردات مرکبات در داخل هم بصوت عقل و نفس هم بصوت افلاک و نجوم و عناصر موالیید است از اجتمعت حکما
 انسان اسطر و عالم کبری میگویند و اول تواریخ او را خلیفه اعظم میگویند پس هر که عقل باشد چون در ترکیب شکل و طبع خود آدمی نبود
 نظر کند خواهد است که بیوه خلاصه آفرینش دست از یک طرف نکات از طرف دیگر بود و از جهت نور و از دیگر خلقت از دمی آتش

و ازینکه آب است هر چند که در شرف و اختصاص آدمی بخت سرو و گنجایش دارد و چون انسان جمله عالم است ملکوت است چنانچه
 مولانا جامی علیه الرحمه مینویسد آدمی صیقل بر نفع جامع چه صورتی خلق خلق در واقع چه صورت نیک و بد است در
 سیرت و یزد و شسته در و چه پس آدمی مرکب از دو عالم است عالم صورت اما عالم صورت پس گشت پرست و خون و
 استخوان است عالم معنی عقل و نفوس و ارواح است و بعضی گویند عالم معنی نفوس است عقل و ارواح و قوای حواس و تناسف نفوس اند
 چون حقیقت تعریف و کیفیت هر یک از عقل و نفوس و ارواح و قوای حواس و تناسف انسان اختلاف اول شریعت است
 معتقدان عدت که بعضی ازین گروه معتقد عقیده و سحر و جادو و بعضی معتقد عقیده و سحر و جادو و بعضی معتقد عقیده و سحر و جادو
 و عقاید مسطور است عایتا للاختصار بان تقدم زلفت شائق بسط و شرح را باید که بان کتب جمع نماید

لمعة بیان محمول حال مخلوقات قبل از انسان و حیوانات

آوردند که بعد تمام کارخانه عالم ملوی منسلی و پیدایش موالیله شانه از اموات از بعضی سبحانه و تعالی منبدا انواع حیوان و مرغ
 بر بنی نوع خود و سایر حیوانات با دشااهی بخشید و بنوع شعو و تکلیف اختصاص داده است در از چنانچه در تاریخ طویله مسطور است
 بر طایفه این جهان که ان بیه بنیان متصرفان که در آن زمان چون بر عکس امر آلی نسبت بنی نوع خود و سایر حیوانات ظلم و خصیان عمل
 آوردند پادشاهان جهان بادشاهانه

لمعة بیان تسلط دیوان بر زمین و بیابان

آوردند که حق سبحانه و تعالی مرغ نام بود که پد خسر دیوان است از دو کشف مخلوق نموده و زود و دراک ما چو بیومی نام داشت از سپاه چپ
 مخلوق ساخته و از ارواح شان دیوان بسیار بود و آمدن خلق انبوهند چو سپان ترم و عصیان امتیاز نموده و از تعالی مرغ و دیوانه
 را بخوابی اسپان با نموده و دیوان بهتشتنا کلام حکما که قادر حق علی التشکل یا شکل مختلفه بکلامه بیبیه چنانچه تصاویر و روشن
 در کتب تواریخ مسطور است شکل گردید و بر زمین نمونوه و در براند اختراک سپان مضر و شوش اسپان امین و در دیانت است و سحر و زنده
 چنانچه چو سپان با خراب قلیل و ذایل ساخته بر باد شاست و در زمین متصرف شده و بنوعی از او امر و نوای می مکلف گردیدند
 پنج دور تو است که بقول متقدمین درسی داسی شش هزار سال باشد و متاخرین است پنج هزار سال گفته اند حکمرانی زمین بود و در
 تسلط خود زمین را که نشیب فراز بود بکنند و در پشت نمایی بلند و انداختن آن بر پستی اصفاف هواری و ابینه و عمارات و فراتر
 تکمیل و تیار ساخته و ان می مانند تا آنکه بارها بشکست که گران پرستش نمودن صورت مساوی که لقب تاریخ یوست سار
 معاصی سادرت کرده مور و غصب سخط کسی مستوجب غرابی و تبااهی حق تعالی جان اولادش را بر ایشان استیلا داده و ایشان را
 غرابی و تصرف زمین بنیان از گشت

لمعة بیان تسلط ضیایان بر دیوان

آوردند که حق سبحانه تعالی جان سا که بر ضیایان است از زبان آتش از زمین نموده و زود و دراک جانان نام داشت پیوسته چپان

مخلوق ساخته و تواله تناسل پرورخته از از و واج ایشان خلقه انبوا از جن پر سی و جو و یاخته و با و امر و نو اسی و بخت پیغمبران انجمن
 شان منصوص گشته و جنگ دیوان با موگر دیده چنانچه بر دیوان نجاب آمده او شان را مغلوب و ذلیل ساخته برین حال که در ذلیل انبیا
 تصرف حکمران گشته و بعد انقضای دوار حمله است از باد شامت ایشان بر روی زمین چون در آخر دور پنجم که در آخر آغاز
 نهاد و مستوجب عقاب و عقاب شد. در حق تعالی شکر فرشتگان ابرو در می مارش الملقب عزرا زیل که بعد خرابی جنیان و چهارم
 فرشتگان در آسمان بره از عزیزان ملائکه مقربان آسمی گردیده بود و بر خرابی و استیصال جنیان نازل و با مونس معرود عزرا زیل مع
 فرشتگان حسب الامر آسمی بر زمین آمده بعد از اجابت جنیان را ذلیل و خراب ساخته و خود مع فرشتگان حکم تمام در جهان بر خطیرین حکمان
 محنت بنیان طرح اقامت انداخته و روی زمین را در تصرف است و در از عبادت آسمی تقسیم تقدیر است و تعالی شان روی
 زمین از یب و زینت داده تا آنکه خلاق بر حق انسان را ابداع فرموده سلطنت زمین خلقت را بر اعزاز ایزل و قورش از زرافتی داشت

در بیان محال خلق انسان

بدانکه انسان نام نوع حیوان مطلق عقل است اسم محضه فرد اول او آدم نقیض ابواب شریست اهل هند در ابراهام است لیکن این بر
 نه آن بر است که هنوز در علم خود پیدایش آدمیان دیوان جنیان فرشتگان حیوانات از وجود او گمان برده اند آن بر است
 که بعد از او را در او را از فرزندان او قرار داده وجود و سوچ را از وجود و چند را از او متعقد شده پیدایش را بجان سوچ را
 از نسل این سوچ برین بر باد وجود در جان چند نفس چند را از نسل این چند برین بر باد گشته اند. و نه آن بر است
 که صورت بر جان مقرر کرده اند. و نه آن بر است که بنده فرزندان نوسلومی یعنی بر باد شدن و پیدایش بر ساخته. و نه آن بر
 است که از کوهستان عکاسی مندر آمده و بکارت کشن را بجا اول هند شرف شده تمیز کنند و اولاد هند با نسل
 و علیت گشته تمام نسل هند را بر چهار تا یعنی برین کتیری پیش و منقسم ساخته و کتابی مثل چهار بید تحریر نموده این فرقه را
 بتخلیق سب چهار بید متعقد ساخته. و نه آن بر است که شش نفس را بچهارت از نسل او بیند بلکه قابلیت خاکی انسانی که
 حق سبحان تعالی خاک را بدست قدرت خود شسته تا از آن ابداع ساخت و بر موضع که اسما خاکی که بدست آن کلبه خاکی را
 استاده کرده و روح انسان را از خطه بر قدسی طلعب نموده بدخول در آن کلبه خاکی مأمور ساخت روح نورانی که از عالم لطیف بود
 از دخول در آن خاکی کثیف و ظلمانی متوحش شده دخول در آن چهار تمیز داشت تا آنکه حق تعالی نور محمدی را از قرب جوار بارگاه
 خویش بر آورده بضمانت جبرئیل و میکائیل و جبرئیل و میکائیل متفرقین بر زمین استاده و جبرئیل آن نور روشن را در گنجه بین آدم صغی
 مثل شمع افروزان نهاد و میکائیل در آن کلبه صغی مشرک شادایان نواخته نفس روح معانی از دیدن آن صوت خوش و شنیدن
 آواز و بخش موافق قول سعدی که آن جنظ نفس است و این قوت روح بکمال فوق و شوق بر سر آدم آمده دخول در آن آغاز نمود و هر
 جایکه از جسم آدم از روح و نفس بر سر آمد آن بت خاکی بگوشت و خون پوست استخوان متحول می شد تا تمام جسم آدم زنده
 گردید و حق سبحان تعالی تعظیما انزه زینت حضرت مسجود ملائک گردانیده عزرا زیل چون از سجده آدم پهلوی ساخت حق تعالی بطرف
 لعنت در گردن او انداخته چون آدم از بسبب دن هم جنس در وحشت تنهایی بود حق تعالی جوار او در حالت خواب بر پهلوی
 آن حضرت بوجود آورده او را بانس و همی و سر و شادان فرموده پس بعضی از کرم را بجان خویش آن هر دو در آن ایستادند

و مدت نیمه آن جهان که پانصد سال این جهان باشد از نعمت است بهشت متنوع و بعد از آن چون حسب سوسه و عیش انگشترها
 خوردند بی باعث عصیان آن خرد و عزیز فرستاد و طافوس و شیطان این بهشت خارج گردید و زمین فرستاد و چنانچه آدم بر سر
 برسد کرد و مار بر اصفهان طافوس بر بند وستان شیطان بر تنان افتاده و حوا بر مغرب زمین نزول کرد چون آدم از بهشت
 باین عالم محنت قرین سید بر ذلت خویش بسیار نام و پیشمان گردید و بتوجه زاری ناله و بقیه ارمی از پشت بعد که شستن و بستن است
 منزل علی اختلاف الاقوال برین عالم است بر طالع حق تعالی تو بدو را قبول فرمود و جبرئیل امین بشارت منفرست رسانید محنت و بر
 سدل گشت اما با وجود آن طالع و اتصال شامل حال او بود و از خوشی بهشت و محالست ملائکه یا دمی او و بنا بر آن حق تعالی جهت تسلی
 خاطرش بیت المومرا که نماز است از با قوت مسخ از آسمان بر زمین فرستاده بر این موضع که حال آنکه کعبه است استوارانید و آدم
 بطرف آن نامور گردانید آدم علیه السلام از کوه سر نزدیک که بنام می میگویی بر کوه سلسله که کعبه جزیره سر نزدیک زمین
 جنوبی بند که آرد و کن میگویند اتصال داده بود و طرف آن مقام لب است از حرکت کرد و بر جانیکه اثر قدم مبارکش رسید و بایام
 در آن مواضع بلاد و امصار معمور شدند و بعد وصل میگردد مبارک مواضع تمسیدم جبرئیل مناسک حج و طواف بیت المومرا قیام نمود و بعد
 بشارت جبرئیل بجز خفاست تافان حوا بر آن کوه یافت بشناخت از آن جهت آن کوه با موسوم بعرفات ساخته پس
 از آن با جازت از رتب العزت نه و بر سر نزدیک که بعد عقد نوح که جبرئیل میان ایشان بست طبر تو الله تناسل بر پختن بر آست
 مشهور حوا بست نوبت از آن حضرت با او شده و فرزندان دختر از آن او و هر نوبت که حامله میشد یک پسر یک دختر از او میماند
 می یافت آدم علیه السلام بوجوب حی و حی و خنثی را با پسر بلطن که عقد نکاح مینمود چون قبیل سید آدم با قیام تو آدم که آدم حکم شریعت
 خود با ذیل نامزد کرده بود و از دو پنج خواست آدم آن امر ممنوع را منظور نداشت لهذا قبایل سجات نصیبت آدم با ذیل را گشت و
 بعائنه احوال و خواب که با هم جنگ نموده یکدیگر را کشته و آن کشته نوین با بشکار کنند و خراکشت ترا در آن خیره انداخته
 زیر خاک پنهان کرد و قابیل نیز متعجب گشت که با مفر چنین باید کرد و بنا بر آن گم می کند و قابیل را در آن مرفون گردانید این اول غمزه است
 بود که زمین بوقوع آمد قهر قابیل اول قبیله بود که پختن شد بعد از آن دم که جهان را تغییر دید و کشتن قابیل را از قبایل قابیل و یافت
 قابیل آمد و در مطرد و گردانید پسر قابیل یا اقلیمیا تو امان خود و گریخته بمسک مین گشت در اندک مدت اولاد ایشان کثرت تمام
 یافتند و عیسی نبوت آدمی انشده بیان ایشان در آمد و اول نبوت آدم علیه السلام بر سنگ تراشید و پرستش آن را بر اس
 ایشان عبادت قرار داد و ایشان با پرستی پرستی مبتلا ساخت بعد از آن شیوه کوش پرستی و میان ایشان عبادت نمود پس از آن
 زمانه که بدایع کرده و ایشان با بسز و دوزخ را و لوله لب رقص سبزه را که گوی قمار گردانید تمامی نداشت و فاجعه شمره در بنا بر آن حق تعالی آدم
 را که در وقت عمرش پانصد سال سیده بود و برایشان بر سات مبعوث ساخته برین فرستاد و هر چند که آن حضرت برین فرستاد
 و آن فرزند آن مصلحت را برین صدمیت دعوت از شرک معاصی لغت کرد و فرزند که بان حضرت نگردیدند پس حضرت بان جماع

تلیل که هدایت یافتند بکمر جمعیت فرمود

لمعة در بیان آدمی شایق

چون حق تعالی خواست که از عهد نبی دوم از پشت آدم قیامت پیدا شوند پس بگوید بنا بر آن در یکجا آنحضرت در او و انجمن آن خواب گشت و

در سالت هدایت دعوت قوم قایل مشرفش و پنجاه صحیفه برست نازل گشت آن صحیفه اشمال داشتند بر علوم علمی طبعی میبانی
 و آتی صنایع مشنگه و غیره چون آفریننده و شریعت و معنای شریعت آدم علیه السلام بود و پنجاه اولاد قایل اندک با جناب گریه یقین
 بدستور بر کفر و شرک هر طایفه بنابر آن جناب کتبش را قوم قایل با از زیارت قبر آدم علیه السلام تزیین و سجده و در او حج مومنان با ایشان همانست
 هر چون بیت المعبود بنامت آدم علیه السلام با سان مرتفع گشت آن جناب با مرشدان و تلمذانی در آن موضع که پل زرنگ و گل موم گردانید
 هر چون صد و دوازده سال از پیش زایش گشت بر و منبر جنان خلاصیده در زمین حلب من نواح ولایت شام مدنون گشت

لمعه در ذکر محل حال انوشیروان بن شیبث بن حضرت آدم علیه السلام

منبر اولاد شیبث علیه السلام انوشیروان شد افضل حال فرزند وی بود بنابر آن بخلافت پدر و شراری فرقی شریفی ز شد شیبث علیه السلام
 هر پنجاه ساله بود که انوشیروان تولد یافت بمقول تاریخ جعفری اول یکصد و دوازده و صد و بیست و یک بود و هجرت بنا گشته و سی و هفت
 کس است که در آن عمر با شانه مدت حیات او بروایتی نصد و شصت و پنج سال و در علم بن جوزی نصد و پنجاه سال بمقول بعضی
 بیست و هفت و شصت سال بود و او را مسلم بختی میباشند

لمعه در بیان محل حال قینان بن انوشیروان بن شیبث علیه السلام

قینان افضل و کامل اولاد انوشیروان بود بنام الامیر بود بنابر آن بولجندی پدر قینان شیبث و سرداری توام بشیر مختصا طایفه بود
 تاریخ گزیده آغاز هجرت قینان او نمود و با اتفاق طبری همانطور و عمر او شصت و سه سال بمقول ابن جوزی نصد و دوازده سال بود

لمعه در بیان محل حال مهلائیل بن قینان

مهلائیل افضل اولاد قینان بن حال امانت بود بنام امیر خزران بود بنام بخلافت پدر و شراری آرمیان مقتصد گشته در زمین باطل قهر گشت
 و بنابر آن سوس قلم نمود و در عهد او میان آنقدر کثرت یافتند که بر تمام زمین اقطار و اکناف عالم پراکنده گشته جای سجا
 بلاد و مسار و قصبای قریه تقسیم شدند و تمام بنای آن ایت طبری نصد و شصت و شش سال بمقول ابن جوزی شصت و نود و پنج سال بود

لمعه در ذکر محل بر دین مهلائیل

بروایت درج الدرر منسی بره ضابط است که از اولاد مهلائیل حاصل فرموده صحیح مسلم بود بخلافت پدر و شراری طوائف بشیر
 مشرف شد با اتفاق تاریخ جعفری که چون از رودخانهها میرن آورده و خوردن گوشت مرغ و ماهی اختراع نمود و او را حق تعالی
 چهل و پیر صلبی از زانی داشت بروایت ابن جوزی مقتول از اهل ایمان عمل و نصد و شصت و هفت سال بود

لمعه در ذکر خنوع بن بر دین مهلائیل

منبر اولاد بر دین مهلائیل کامل و ارشد و حاصل فرموده عالم بوده بنابر آن بخلافت پدر و شراری بشیر متاثر شد و در کتب حکما باور یا شاکست

مشهور است و در میان یونانیان بطرسیمین شهرت دارد و اعراب آنحضرت را هر س و مثلث بالفتح خوانند و مراد از هر س عطار است و از لفظ فتح مذکور نبوت و حکمت و حکومت مراد است و او ریس بنی علی است و سادات از آنجناب است مملوک و وقت نام وضع از وی از حضرت آنحضرت در وقت فئات و علم علی است و مراد از او یاسد و شصت ساله بود و آنحضرت در اول حال نزد خانیوم مصری که لقب باو یاسد است و در سلک انبیای یونان انتظام داشت آنقدر میکرد و معنی خانیوم نیک سجت است او ریس بعد فوت آدم علی است و بیست سال رسالت مبعوث گشت و سنی صحیفه برهنه نازل گشت و آن صحیفه شمال داشت بر سر سماوی تسخیر دنیا و علوم عمیق و غیره معرفت طبائع موجودات و غیره که آنحضرت در پنج سال میگذشت سال هجرت خلافت پرده اخته و جمعی از گمانان بعد از آن از ضلالت نجات یافته باقی بدستور کفر و شرک اصرار کردند و دعوت آنجناب اقرار و حدایت پروردگار و کار عمل بعد از ام پنج روزی که در شریعت آنحضرت مقرر بود و امر بجهاد با مشرکان از کوفه اموال و غسل از جنابت و حیض و مس ستمی بود و از خوردن گوشت شتر و خوک و کلب حمار و انراکل باقلا و اشیا و ضرر مانع مانند مسکرات و مخدرات منع می نمود و سنت جهاد و پیک زاری کفار از جمله سنن بنیاد است و او اول کسی است که علم نجوم را دانست و بوضع اسامی بروج و کواکب ثوابت بسیار پرداخته و شرف جهوت و بیست و بال و نظرات بسیار پیدا آورد و صنعت کتابت بوساطت قلم و حرفه خیاطت از شایع طبع اوست و آنحضرت خلافت را بهفتاد و دو وقت دعوت فرمود و صد شهر بنا کرد که کوچک ترین همه بلاد است بنا بر همان مصر نیز منسوب است و بیست و دو تا پنج حکما او ریس است خود را از عدد تغییر نموده که بعد از مبعوث گشت نزد اعلام موده و نیز از واقعه طوفان انبار نموده بود و آنجناب وقت صعود با آسمان هشت صد و شصت و پنج ساله و بروایت دیگر چهار صد و پنج ساله بود که با آسمان رفت و

لمعد در ذکر مجمل متوشلیح بن روح ملقب علی السلام

متوشلیح از اولاد خنوع حاصل نور آنحضرت بوده بعد فتح پدر خلیفه پدر و سید ابراهیم شکر گشت مدت سه صد و هفت سال در دنیا گو را نمید و بعد از بیالم بقادر حلت می نمود

لمعد در ذکر مجمل لمکی لاکب بن متوشلیح

از متوشلیح فرزندان هفت تن بسیار باقی مانده از آن جمله لمک حاصل نور پیغمبر خلیفه پدر و سید ابراهیم شکر گشت مدت هفت صد و هفت سال در دنیا سال زندگانی نمود و پس عیالیم جاودان رحلت کرد و

لمعد در ذکر مجمل حال مترنوح بن لمک الملقب آدم ثانی و نجاشی

چونکه مترنوح بن لمک حاصل نور آنسرور و اول و اکمل اولاد لمک بود بنا بر آن اول نیجانت پدر شرف نشسته آخر نبوت رسالت بر شوش گشت و با اتفاق مؤمنان آنحضرت او را پیغمبریت بعد آدم که نسخ شریعت ناقبل نمود و اوست را بعد از بیم کرد و نخستین رسولی است که کفار بدعتی و هلاک شده و اول کسی که بعد خاتم الانبیاء در روز قیامت سزا خاک بر آرد و آنجناب خواهد بود و آنحضرت بقول بعضی برالت بجان و مبعوث گشته و مومطم فان تمام اطراف جهان امویله بقول است اعتقاد جماعتی آنکه بر رسالت الهی با بل

و تواج آن لغتنامه داشت و نگار بر آیه کریمه ولقد ارسلنا نوحا الى قومہ الایة تا ناید بر عقیده می نماید و آنحضرت برایتی بعد فوت
آدم بعد و بیست و شش سال تولد نمود و در وقت بیست و شش ساله بقوسه و بیست و پنج ساله بنده بیست و سه صد و پنجاه سال
بود و بر طبق نص فلبث فیہ صد الف سنه کما خصمین عامما آمدت نصد و پنجاه سال ما بعد دعوت اشتغال داشت و بعد از طوفان
و بیست و پنج ساله سال یا صد و پنجاه سال علی اختلاف اقوال دیگر یافتند و روایتی آنکه پنجاه ساله بر سالت بعوث شد
و نصد و پنجاه ساله دعوت قوم هشتاد ساله همان سال که بعد از طوفان از کشتی نجات یافتند و در میان فرزندانش تقسیم نمود و در میان
رضوان خراسید و درین باب دیگر اقوال نیز وارد است اکثر از اهل الاطنا بترک تحریر آن برداشتند چون قصه بعوث آنحضرت
بر سالت دعوت کفار برین حدیث و شریعت نمود و انکار آوردن قوم انذار و انذار رسانیدن قوم با آنحضرت و مانند آن
آنحضرت بر کفار که در کلاب کلام علی کلاب ارض من العکافین دینا را و واقع شدن آب غمان بر شش زمین غرق و پاک شدن
کفار از میان و دیگر حیوانات آن طوفان نجات یافتند آنحضرت در سنه فرزندانش مع دیگر نوجوانان در میان کعبه بنی سید و ندر و کعبه
و طیبه و دیگر حیوانات که در کشتی آنحضرت بودند نماز کشتی شهار ما بجهت شرح ندارد و البته شرح آن نیز داشت و آنحضرت را
پهار فرزندانش نیز بودند یافتند و تمام و تمام پیام که او را گفتند نیز گویند و این پیام دعوت گفتن سبب بعثت شمول با کفار طوفان
غرق است و بود و در محققین تاریخ بنویسد آنحضرت را منسوب است و دست فرزندانش با بر او بشن و قیاس می نمایند و بعد از طوفان
آب بقا در وجود کشتی نوح انسان ازین سنه فرزندانش آنحضرت میمانند و منو مخفف همان نوح است و سرادج حتی سرحد است
که بعد از طوفان از آنحضرت در سنه فرزندانش تجدید یافتند اما آنچه بنویسد و نور فغان انسان پسند نیطاطه بر او بشن و قیاس از صفات
انسانیت بر آورده و موصوف بعضات خداست مانند بعضی انسان و تورات است آنحضرت هنگام قیام و طوفان سوار
عروج بن نوح و سواران کشتی هفت نوح علیه السلام بر عظم تمامی مفسرین مورخین اهل اسلام بود و در نصاری تمامی اهل کتاب بعد از
آدم میان و غیره بر شش زمین باقی مانده و در باب سلامت انمن عروج بن نوح بیست آدم علیه السلام با وجود کافری و دشمنی و وجه
بیان کرده اند که آنکه طایفه پاک از آنحضرت اجابت آن از بارگاه کبریا و بارگاه کفار اهل دار بود و چنانچه در مینی اهل دار باشد یعنی اهل
بنارسی خانه است چون عروج بن نوح سبب کفالی بنده خانه و در آن سنه داشتند همواره و صحرای سینه بنابر آن اهل عباد پاک بنو بر سلامت
ماند و در دوم آنکه عروج بن نوح در ساقین کشتی آنحضرت آمد و اعانت کرد و در بود با سلطان عمل از پاک نجات یافت میگوید بنده
سینف یکچنان شیخ محمد مولف سالها که نظر بر تامل اهل مفسرین اجمال دارد که بنده فرق کفالی آدمی آدمی دم که بعد از آدم و تم قبل از همه نوح
تدریس نظام معاش آمد و رفت بحری بود و آنوقت با طرف و اطراف جهان جزایر بنیید و واقعه کعبه محیط رفت و اقامت بود و با شتر آنجا
انتیاز کرده و صحرای کفار داشتند و در آن سنه در آن وقت همواره و در کوه قاف با نفعات است بیفته تا واقعه آنجهال و جزایر و غیره سکونت
داشتند و هرگز دعوت آنحضرت با دشمنان نرسیده و انکار و اضار نسبت آنحضرت بل نیاورد و در دنیا از غرقالی و پاک طوفان
تدویر سلامت مانده باشند و موید این معاست آنچه سیامان ممالک فرنگستان در بیرون از آنست غالی و یکی از آنچنان جزایر واقعه
بحر محیط رسیده که از آن در کتب متقدمه از فرق آدمیان نامی نوشته شده و آن جسته را مسلو از آدمیان یافت
و با با دانی آن جزایر و تهنید بآن آدمیان پرداخته آن جزایر را از روی آبی و آبی است بر جزایر مسموم و معروفه قدیمی و غایت
و او در چنانچه جزیره امیکا و غیره که جزیره امریکا را از سبب سست قبضه خولی آباد می نماید و نام نهادند شک نیست که نامی آن جزیره

از طوفان متفرج علیه السلام سلامت مانده باشند چون این عاقل تسلیم عقل سلیم موافق مآدیل اهل مفسرین اسلام و مخالف عقیده
 محققین نیز نیست زیرا که امر واقعی است که اکثر آدمیان بی مسکون در واقع طوفان هلاک گردیده باشند و اکثر را بکل تغییر دادن موافق
 که اکثر حکم انکلی باطل است از فرق بنی آدم منافقانه ندارد و در آنکه چون نوح علیه السلام بعد رفع حادثه طوفان مع فرزندان این
 و دیگر مومنان که جمله هشتاد و پنج دوازده کشتی خود که بالاسه کوه جودی قرار گرفته بود فرود آمده به پایان کوه رسیده در اینجا قامت کردند
 و آنجا سوهی بنامه نام چون آن موضع بنا کرده هشتاد و یکس بود بنابر آن موسوم بسوق اشمانین شده و بعد اندک ایام سوا آنحضرت و سه
 فرزندانش که یافتند سام و حام بودند و از دواج آن شایسته ساز مومنان تمامی بجزست حق میستند و از توالد قناسل این سپهر پندخته
 آن تغییر عالی گوهر نوح آدم از سر نو کثرت یافته جهان دنیا از نسل ایشان آبادان گشت بنابر آن حضرت را عرب نام ثانی و همنو و منو و
 گفتند آه و در آنکه آنجا بنامه وقت حیات خود و حکم قامت سوق اشمانین بر مسکون با حکم خالق همچون در میان سلسله پندخته
 تقسیم ساخته ممالک شام و جزیره عراقین فارس سائر وسط زمین بسام زرنانی داشته و دیار غرب فرنج و حبشه و بربر سودان و سیستان
 سند و هند و ستان ایلام و عتق فرنگ و اقلیم ترکستان چین و پامیر تا مار و سائر دیار شرق و شمال را بیافت بخشید

لمعه در بیان محل طایفه یافث و اولادش

یافث یافت را برایت جامع التواریخ رشیدی ابو الجحان می گفتند و می بقول اکثر مومنان بر سبیلان مسل بود چون از پیشگاه پدیر شمال
 و شرق تا نزد او گشتن معنی خاندن خود و عازم آن شهرین شده و در وقت ارتحال از پدر سوال نمودند که تو را هر گاه آن بانوان باران
 یار و بنابر آن جناب اسم اعظم بیافت آموخت و نیز بر سنگی نقش کرده بچسباند پس یافت با اهل عیال بجانب شرق و شمال شناخته بطریق
 صحرا نشینان ساکن گشت رسوم یکدیگر یاد آورده نگاه باران میخواست بوسید آن سنگ سما عبادت الهی در رمضان می آمد و اعراب آن
 سنگ را حجر لطر و همیان سنگ بیه و ترکان آن را جده ناش میگویند و بعد از آنکه اولاد یافث در آنجا و بسیار شدند فوات یافت و
 برایت تلفر نام از هشتاد و یکس پسر او کار آمدند ترک خزر صقلاب روس سنگ چین که تری یاج و بقول جامع اعظم از یافت
 یازده پسر بود و آمدند هشتاد و یکس که در کور شدند و تسویر یکدیگر خلع دوم سدان سیوم خود چون یافت فوات یافت پسر زنگارش ترک
 که او را ترکان یافت افغان میگویند قائم مقام پدر شد و ترک شخص بنفایت عاقل و دانا و سوب بود و در نرس که آنرا سیلوک بخلای
 میگفتند و پسر او سرد و گرم گشت مقیشیم هشتاد و یکس از چوب گیاهها ساخت و آخر کار با خراج عفر گاه فرخت از پوست حیوانات
 قبا و طایفه ساخت و در میان رعیت لوازم عدالت بچسباند و در یافت افغان اول بلوک ترک است چنانچه کپورس اهل سلاطین فرست
 یافت افغان پنج پسر بود و آمدند آنجنه کونک چکل میر سخار ایلاق و الیجن بن ترک را بقول ابن خلدون شاه و پسر پندخته بود
 رسیده مقول و تا آنکه چون بسن شد رسیده تا بجنه ولایت ترکستان را با ایشان قسمت کرده و مقول و تا آنکه در بعد وفات پدر در ولایت
 قسمت خویش فرما روا شده مقول را پسر پسر شدند قراخان آورخان کزخان افرخان بعد فوت مقول افرخان را پسر یاری قراخان بر

ذکر محل خرفشت و اولادش

خز بعد وفات پدر و کفار آب اقل منزل گزیده رسم و باه گرفتند از پوست او لباس و معتن گشت از نو اولاد او متبع زبیر مصل کرده

در غار امانی که غسل بدست آوردند و ازان غسل بپوشند

ذکر محمل حال تکبیر یا اعلان

که بعضی مستأخرین از رویه و کعبه تغییر نمودند و اندک شکر و دست بود و در شکار گاه قناریان از دستش در میانه شوره زار نهادند
شکین شد و چون بدمان برداشت آن پسندش آمده بنا بر آن رسم تکبیر در نماز استن پیدا آورد

لمعه در محمل حال صقلاب بن یاقوت بن مهران

چون صقلاب کشته اولاد است باشد بی تریب کعبه در جانب غیر منقسم بود وقت از او التماس معنی کرد که جهت خود تعمیر نماید و در عبادت
نکرد بعد از آن نزد کمارسی رفت از او التماس معنی نمود و او نیز ایاد آورد و از آن امید می بخشید و در میان او و کمارسی محاربه افتاد و آخر کار
صقلاب شرم شد و در آن طرف اقلیم منقسم افتاد و در کعبه شکر بود و در زمین حجازها ساکنند و از کشتی طایران در رویه معاش می نمودند

ذکر رسدین یاقوت بن مهران علیه السلام

از جمله فرزندان یاقوت است که پس از آن بود که در غار امانی او اختراع نمود و در وقت قیامت بر سلطنت علیا استگمن شده و اندک

لمعه در ذکر منکب بن یاقوت بن مهران علیه السلام

که عرب او را مشحون نامند و اهل تاریخ اسلام با او هیچ ماجراجی را از غسل او می شمارند مگر تزیین تصانیف داشتند و در کنار دریای اقل منقسم شده بود
ظفر نام منکب را پس از آن نام بود و قوم غزیه بدترین فرقی منقول اند و بر روایت جامع المظنم غزیه و واسطه یاقوت بود چنانچه سابقا ذکر
یافت با اتفاق مورخان در میان غزیه و ترک لقب یاقوت اعلان بسبب شکایده و محاربه بود که نمودند زیرا که آن منکب بعد وفات
یاقوت بن مهران علیه السلام بدست غزیه افتاد و در وقت طلب ترک از او سنگی شکایده و تماشای پیدا کرده و آن را بشکل اصل
منقسم ساخته ترک و او چون ترک بسیاران محتاج شد آن سنگ را وسیله گردانید یک قطره باران نبارید و اجرم بر روی غزیه مطلع شده
شکست بر سرش کشید برین بجانبین محاربه است بر رویه و غزیه غنایم و غزیه کان غزیه و آن جنگ قتل شد و چون آن نزاع و صورت استیلا و غزیه است

لمعه در ذکر محمل حسین بن یاقوت بن مهران علیه السلام

آورده اند که حسین بن یاقوت در موضعی که حالا بلده حسین است رفت و در آنجا ساکن گشت چون بدقت طبع و مددت فیهن تصانیف داشت
صوت گریه غمناکی یافتن با فقرن باطلون اختراع نمودند و بر ششم را از سپید حاصل کرد

لمعه در ذکر محمل حسین بن حسین

گویند حسین پس از آن بود که در سیاه چرخ خود بنام حسین نام نهادند و پس از آن نام ساختند که چون استار خود پیدا کرد و در مشک از نفاق است و حال بود

لمعور ذکر محمل کما سی بن با نیت بن نوح علیه السلام

گویند کما سی بن نیت بن کما سی پیش سل داشت و در جائیکه شایسته است اقامت نموده و را دو پسر بوجو آمدند بتجار و بر طاس و تپین
سحاب و سوار بر طاس دست آورد و میگوید بنده پهلوان اگر چه بعد ذکر یافت بن متر نوح علیه السلام ذکر سام بن متر نوح و اولادش که
فرزند و هم خلف از جنده آنحضرت است مناسب بود اما بنظر آنکه اگر ذکرش درین مقام کرده آید و بعد از آن ذکر عام تاجر آید
بیان سلسله اولادش که این سالک بستان ازین گشته منقطع خواهد بود چنانچه آن ذکر همیشه متعاقب داشته بذا احوال عام فرزند سوم آن حضرت است

لمعور ذکر محمل احوال عام بن نوح علیه السلام

چون متر نوح علیه السلام بی سکون بود میان سه فرزند آن خود چنانچه بالا مذکور شد تقسیم ساخت عام قیمت خود رفته در آن نهرین سکونت
و زریه حق تعالی او را در فرزند فرزند بدین ترتیب از زانی داشت هنده شده تخرج قوبه کنگان گوش قطب بر بر قبش اما اهل سیاه
فام پیدا شدند و در سیاه فامی ایشان روایات متعدده منقول است یکی آنکه روزی متر نوح علیه السلام بمقام سوق الشامین در
خواب بود و حورش می نمود عام آنرا دیده بخندید و باقیست چون پیدار راه او ب چشم پوشید اما چون سلام را بر آن نظر افتاد حورش آنحضرت
را پوشید و عام را در آن سودا و ب سلامت گردانید بعد بیداری از خواب چون آنحضرت برین واقعه مطلع شد حق سلام عا فرمود که حقا
نسل ترا بر بخت پیگیریان مخصوصه شرفست بر باید و بیافتد دعا کرد که خداوند تعالی نسل ترا با دشمنان عالی مقدار محرز دارد و بر حکم سب
آن شیخی بدعا کرد که خداوند انطق او را تغییر گردان و نبوت از نسل او منقطع کن روایت دوم آنکه در ایام قیام طوفان متر نوح علیه السلام
تمامی آسیان جانوران را از بخت شدن باز راج خود ممانعت کرد زیرا که سبب و احادیث طوفان بطول انجام داد و از کثرت نسل سواران
کشتی آن کشتی را گنجایش مخلوقات نماند و عام برخلاف حکم آن پیغمبر علیه السلام با خود متعاقبت کرد بنا بر آن با طایفه ای معسی متر نوح
از در بر عبید بود و عا تغییر لطف و قطع نبوت از نسلش فرمود لکن اولاد او سیاه فام بوجو آمدند و از نسل او نبوت منقطع گشت آورده
چون اولاد عام کثرت یافتند از قدرت الهی هر یک بقتله جدا گانه متکلم شدند بنا بر آن از صحبت یکدیگر متنفس شده و هر یک از دیگر
دور می گریختند از اطراف قسمت پذیر خود رفتند و در اطراف اقامت نمود و آن طرف آن زمین بنام آنکس مشهور گشت چنانچه دیار اقامت
هند بر هندوستان گشته یافتند درین سنده معروف بنام سنده شده علی بن القیاس بنکس نخب بزرگوار در زمین جیش بنام مشرف اقلیم نوبه
بنام نوبه اشتهار گشت از کتب تاریخ اسلامی تواریخ نصله مشرف بعضی با و پور آنها شود واضح است که در ابتدا چون نسل هند بر نام
گشت یافتند و متفرق بر فرق و طوائف بسیار گشته در دیار هند پراکنده جایجا سکونت و زریه هند مالک و سطر هند را از هند شرقی
تا هند بحر مغلی و از کوهستان موسوسه تا هند کوهستان موسوسه حاصل بسیار کرد آن ملک را موسوسین بنام آوردت میگنند و از تمامی ملک
هند تبرک میدانند فر گرفته بودند و خارج ازین حدود و دیوار یک آبادانی از آسیان نبود و نیز در تواریخ اسلامی مذکور است که اگر چه
اولادش در ابتدا بر زمین صلیبیت مشربیت متر نوح علیه السلام بودند اما بعد در قرون چون عالمان و علم سنیومی آن مشربیت مندرس
گشتند و بیشتر پیغمبران ازین طایفه منسوخ بود و بالکل مایل مطلق ولاندر سبب ماندند اما بتقتنا سطح جبل انسانی هر یک از طوائف
را متفکر و سر پرستی می بود و مقدم بسیار از مقدان سر پرست جمعی از سر پرستان را می گفتند که آخر لفظ را بحمل بر چه شد

در کتب معتبره تواریخ اسلام بطور است که در زمانیکه قوم هند کابل و لاندی بی قبلیه تیا زسی بتلا بودند در عهدیکه کشن نامی برین
رایان فرق این قوم نامی بود و بهره کامل اهل داشت براتامی شخصیکه با وساعت علوم حکمت طبیعی ریاضی و آلمی تصف و لغوی
و تالیف آن از کاشفات معروف از ممالک واقع شرق و شمال هند از صدر شرقی و جنوبی تا آبراهه میان هند رسید بملاقات
کشن نامی فائز گردیده و کلمات حکمت سمات او و طبیعت را جبراً کرده را جند کور او را مقرب برین خود مقرر ساخت بر تندیست
تعلیم و آراستگی قوم هند با موزموده و برما حکیم متقدیرین این قوم را علوم حکمت و ریاضت آموزانید و ایشان را با اکتفا و تسلسل عالم
دنیا و شناخت ارواح فی الابدان حلول خدا و اجسام عالیان دیگر عقاید حکما چون عقیده وحدت وجود مستفاد گردانیده پس از آن
تمامی افراد نسل هند برین علم را منقسم بر چهار قسم ساخت چنانچه اهل علم و فضیلت را برین نام کرده و اهل سلطنت شیخ
موسوم بر کتتری گردانیده و اهل حرفه و پیشه را پاکیزه را مثل زمینداران و نجاران و دکانداران و غیره و پیش برین اسم کرده اهل حکمت
و پیشه را رذیل چون جلا و وکتاس و حجام و غیره را سود برین موسوم نموده و کتب موسوم بر پیشه مثل بر چهار جلد مثل بر بیان تمام
احکام حکمت و قواعد و ضوابط ریاضت معطریق عقیده و عمل وحدت وجود تحریر کرده و حواله ایشان نموده بعد از آن مع مریدان
خود از وسط هند آمده بلکه که آنرا ملک برما میگویند شد تا آنکه در آن ملک اقامت در زیدان نامی در ایشان طایفه انبوه پیدا
گردید و آن ملک را آبادان کردند و نیز میگویند که علوم حکمت را از علماء آنرا حاصل نموده بود و نیز نوشته اند که چون قوم هند آنقدر
کثرت یافت که وسط هند را که در صدر ذکر شد و آن کرده شد و گنجایش ایشان نماند گردید و بنوعیه ای قوم بهست مشرق و سینه
که مشرق را بر زبان هند پورب میگویند رفته در آن ملک آبادان شدند و آنجین آبا و اجداد نمودند و ساکنان آن ملک همسوم شرقیان
پور بیان شدند هم برین منوال گردیدند و نیز میگویند که پیش از این ایشان کنگ و کنایه نام داشتند از وسط هند رعت نموده
جست از ایشان ملک جنوبی وسط هند را که بر زبان شاستری آنرا کن میگویند آبا و اجداد چنانچه ملک کنگ موسوم برین نام و ملک
کنگ معروف بر نام شمشیر از جمله کرده شکل که پیش از آن برین برین بود و جزیره سرنامی از راه سلسله کوه که راه طریق است
آدم علیه السلام از سرنامی بکنگ بود و رفته آن جزیره را آبادان کردند و از نام شکل معروف است کنگ یعنی کنگ یعنی ولایت
زیرین است یعنی ولایت شکل کنگ نامی پیش از آن بود که از هند و س آل معیان الطوائف تا بعدین خود برین مشرق و جنوب از وسط هند
رفته آن ملک را آدم شین آبادان کردند و از نامش آن ملک موسوم برین نام شد و هم برین نام نامی با گروهی از هند و سمت گوشه غرب
جنوب رفته شهر بنام نه و آباد نموده آن شهر را موسوم برین نام کردند و اطراف را بعد از آن شهر نیز دیهات محمودیه آن ملک را
آبادان کردند و اتفاق است موفین هند را برین کج اول شهر که در ملک هند شهر گشت شهره و در دو این کشن نامی نخستین است
از هند که در عهد و سنو از علم و تدبیر حکمت لیاقت تیا ز بهره در شدند و اول اجایست که لیل و شبی را بدام آورد و بران جاری
نموده اکثر صناعات مثل آهنگری و در و درگزی و غیره تا در عهدش پذیرید حکیم بر با بود و آمده اما مطابقت عهد این اجداد و حکیم با عهد
اصطلاح از سلاطین مجرب قوم معلوم نیست اما درین هم شک نیست که قبل از عهد ضحاک فریدون بود و است برایتی نوشته شد و نیز در
عهد و ابرام یافته و نیز هر قدر را بجان خود و کلان که بعد از کشن نامی تا عهد اجداد بجز کتتری گشته و هر قدر بر باد و امصار که درین
صدا آبادان گردید و مطابقت زمانه ایشان با زمانه اصلاطین معلوم نیست اما درین امر هم شک نیست که در میان عهد
کشن نامی و اجداد بجز کتتری نیز را بجان بسیار گشته و مواضع و امصار آباد شده اند و درین هم شک نیست که قبل از عهد

راجبهرت احد سناز راجگان بسلطنت تمام کشور بنفاز نگردید و چون احوال تواریخی بر بیان قدیم که قبل از عهد راجبهرت کهنتری نیز
بعد از آن گذشت تا ندیدیم و درست سلسله وارتایاب است بنا بر آن بدگر جمیل آن راجگان که موافقت عصر ایشان یا عصر سلاطین عجم
یک گونه مرقوم معلوم است می پردازد و از عهد راجبهرت آغاز می نماید *

لمعه بر بیان محبلی از احوال راجبهرت کهنتری

و می راجبهرت عظیم ایشان از کهنتری برین که بر تمامی راجگان رعایای کشور هندوستان مستولی و حکمران گشت بنا بر آن ملک هندوستان
جهت نامش به بهرت گنند شهرت یافت در بیان صاحب شکت در شان از نسل او بوجود آمدند چنانچه بعد فاتش از نسل او راجبهرت عجم
نامی در تخت راج هندوستان نشکن شده بعد از آنکه لاولد مرد و پادشاهش بیاعت است آنکه نبود لاولد مرده را و در نخی میداشتند یا بار آورده آنکه
بر اراج شوهرش غیبی که مسلط نشود یا بقتضای همی شهوت نزد کیشو بریاس نامی برین متاض زنته از وقایع و هم بهتری او و فرزند
بوجود آورده و بریاس یک را و حضرت با شتر و دیگر پانده نام نهاد و اگر چه حضرت را شتر پسر کلان بود اما بهر سبب هم بهر ریاست تعلق پیدا کرد
غور پانده نام داشت او لاولد پانده که پنج نفر بودند بعد شتر و بهر سبب برین و ارجن از یک مادر و کل و سندی را از مادر دیگر و این گروه از نام
پانده به پانده وان شهرت یافتند و حضرت را شتر یک صد و یک پسران بودند صد پسر از آن که حارسی که بزرگ ایشان در یو و حسن بود
و یک پسر دیگر بود و از وقت تعالی بوجود آمده و این تمامی معترف بگردان شدند و بعد از آنکه پانده راج تعلق بدتیر و حسن گرفته و
در یو و حسن چهاره در محرومی پانده وان از ملک راج موروثی چنانچه افسانه آن شرح دارد و با بجا است مذکور است ساعی می مانند تا آخر کار
نوبت ایشان بجاگ سیده و در یو و حسن که و او و خلوت و مقتول گردیده و این جنگ برایت پانده راج مزرگ می مصلحت کلمه کسب
بعد از قتل ششصد پنجاه و سه سال از راج یک هند وان بود قریب رسید و مقتول محققین بیادها از ششصد پنجاه و سه سال گذشت
بود و بعد شتر با برادران کشن برین سیدی سلطنت مانده بر تمام کشور هند ملک با دشا که گردید و آخر کار از خونریزی عظیم خود که براس
حطام دنیا عمل آورده بود نام و پشیمان شده و ترک راج و کار و بار دنیا نمود و مع برادران و نهاد کوه بهمال گردید و واقع عقیده هند
خود خود را مع برادران در بر رفت گداخته پاک شدند و این هلاک را کفار و نوبت استند بعد هلاک پانده وان راج بر کجیت نواسه
بعد شتر نشین شده اند که از راج او گنند شتت بود که شهرت پانده راج و دارالریاست او بود و از طغیانانی ره و دکن گانغابا گردیده
او نیز راجی عالم بقا گشت پس از راجه اگر کشن برادر و یوک بر تخت نشسته او نیز بزودی از دنیا رفت بعد از او راجه کشن را پسر فرمانروا
گشته هم در او امل ایام راج سسی کشن که سیدی بود که راجه و وارکاب بود او را کشت و بر دارالریاست او که متحده بود و قابض گشت بعد
این واقع جراسنده ملقب راج که با فریدون شهنشاه عجم رابطه نیاز و دوستانه داشت و محتر کنس بود بر سر کشن لشکر کشیده و کشن از
متحده که بخت بد وار کارفته در اینجا جمعیت عظیم بهم آورد و بنا بر آن مصلح که عزم مصمم انتقام گشت از کثرت لشکر کشن اندیشه مند شده
از فریدون اتناس نمود و فریدون کاوه سپه سالار خود را که هند وان او را کالیون میدیایسند بلا لشکر گران بعد مصلح فرستاده
و مصلح بحایت افواج عجم بر کشن غالب آمده او را با انتقام کشن گشت و در کار کار خراب ساخت پس خلعت پیش قمیت بکاوه سپه سالار
فوج عجم بخشیده و تحائف گران بکس گذارش بخدمت شهنشاه عجم با و داده و حضرت فرمود اما آخر کار در میان شهنشاه عجم و مصلح
بسبب بعضی اتفاقات که شرح آن در کتب مسبوته مذکور است مخالفت روزگار گشته و از پیشگاه شهنشاه که شناسب مع افواج گران

هندوستان امروزه از شدت قاعده سال بغارت هندوستان پرداخته بعد از مراجع کشاسب را بدادن نزدیک و اسباب
 پیشمار و شگفتی لائقه بادشاهانبار و دانبهار رضی نمود و مراجعت کرد و بار دیگر چون سلام نریمان از حضورشند شاه به تیره هندوستان
 شده و هند آمد باز مراجع بدیدمال چند سال از خود بدادن زرد و جواهر فیروزان و ملک پنجاب با و صلح نموده مراجعت فرمود
 و از ان باز ملک پنجاب در تصرف سلاطین مجرب آمد با ملک کابل و نابل و سند غیره و زیجاگیر کشاسب اولادش که در تمام و اجلاس
 باشند قرار یافت بعد وفات مراجع پیشکش کیشو راج بر تخت راج نشست و او معاصر منوچهر بادشاه مجسم بود و پسر منوچهر شمایست
 می فرستاد و بنا بر آن هنگام بغاوت زمینداران دکن منوچهر سبب تعداد او سام نریمان را مع انواع گران بید و او فرستاد و ملک
 دکن را بر اسی او تسخیر کرده و مملکت و مملکت لائقه گرفته مراجعت کرد و این کیشو راج تمام کشور هندوستان را تا جزیره نگلیه
 مسلط نموده بود بعد وفات او پسرش غیره در ملک بر تخت راج هندوستان نشست چون بعد فوت نریمان ضعف و سلطنت
 منوچهر پیدا آمده و او فرسیاب بر او غالب آمد و بود غیره در وقت مینی را بکار داشته و حقوق منوچهر بطلاق نیسان نهاد و بر پنجاب
 لشکر کشید پنجاب را از تصرف و مزال بن سلام بن نریمان بر آورده و کل ممالک راج خود گردانیده شهر جالندهر را دارالملک ساخت
 و پنجاب را تحت ایت سبب است از آسیا بنیست رسیده خود را در اهل و دکن و این از ان تا عهد کیتبا و ملک پنجاب تصرف نریمان هند

ذکر جمیع پادشاهان هندوستان

بقول معتقد محققین از روز تواریخ هندوستان هم در عهد فیروز پادشاه هند و در عهد دروین جی یافت ممال این قریب
 چینی آورده اند که شالی سنگه گوتم نامی شخص در ملک هند در عهد فیروز ظاهر نمود و در هند بید و بت پرستی مقرر گشت چنانچه
 رفته تمام فرق چهار برین هندوان در تمامی ممالک مجرای هند این قریب پیدا و اقبال نموده از جان دل آنرا پذیرفتند و از قریب
 بید پرستی یک سخت بر گشتند و مدت دراز این قریب در تمام ممالک جزایر شمال هندوستان راج مانده تا آنکه راج
 هندوستان بر اینان تا آنکه مسلم شد و او شان این قریب را اعمال کن برانداخته و در هند بید پرستی را رواج دادند و کیفیت تسلط
 مایان تا آنکه بر هندوستان رواج دادند ایشان قریب بید را چنین بیان نمودند که ما را راج بر ما نامی که راج تا آنکه
 و صورت اعلی شش نفس ما چوب است از تا آنکه بر ملک هندوستان خروج نموده رفته رفته بر اکثر ممالک هندوستان
 قابض گشت چنانکه راج موسوف قریب بید داشت مضموم و لشکر او نیز قریب بید داشته و منقسم بر چهار طاق بود یعنی
 اهل فصل و علم که معنی آن بر برین است اهل راج و سیف که معنی آن کتیری است اهل حفره و پیشاپا کیزه همان زمیندار و بنجار بود
 که معنی آن کشیش است و اهل هندوستان می چیده از فری چون جلا و کناس و مجامع غیره که معنی آن سود راست همان بر هندوستان تسلط
 شد و غیره و از آن نیز بطریق صلح یا غوغ و تنفق ساخت سعی که شش در برانداختن قریب بود و اجراء قریب بید بکار برده و اکثر ممالک
 هند چون سببند و ممالک پورب و جکار و دکن و کچیم و او ترند قریب بید را بار می نموده فرق تا آنکه بر برینان را با برینان هند و
 کتیریان را با کتیریان هند و پیشان را با پیشان هند و سووران را با سووران هند اتحاد و او همه فرق تا آنکه می و هند مانت
 یک قوم هند مقرر ساخته معاشرت را از میان برانداخت مگر راجگان در عایای ممالک جزایر قریب که دست او با آنرا رسید
 چون سنگلیه ممالک او و میکو و ساثر ساکنان ملک ثبید و بدستور برند قریب بود و قائم در این ماندند گویند که این ممالک بر ما

تاتاری را شش سپه بلند اختر بود آمدند بدین ترتیب سوچ چند چو مان پتو آری بجائی سونگهی و از نسل سوچ راجگان سوچ
 نس را چوت و از نسل چند راجگان چند نس را چوت بود یافته و از نسل چو مان و پتو آری و بجائی و سونگهی نیز راجگان نشان
 پیدا شد یعنی شش نس را چوت از نسل این شش سپه راج برمانند اگر چه این بیان را با فسانه خیالیه هند و انجلیفت
 است چون موافق واقع و مطابق ساه جان عقل سلیم است بران ترجیح تمام دارد و ممکن است که آنچه هند و راجگان سوچ
 نس را از نسل و چند راجگان چند نس را از نسل اترو و پس از برلے خیالی قرار داده اند باید که آن بر باخیالی دیگر و این بر تاتاری
 دیگر و آن سوچ فسیان چند راجگان سوچ مرشان گیر باشند فلیتامل با بصواب است آورد و اندک بفرقات مهابراج بر تاتاری
 ولد ارشد و سوچ بر تخت بود و با جلوس نموده در مدینه جهان پهلوان رستم درستان بقصد استرواد ملک پنجاب عازم هندستان شد
 و فیروز را که بطول عمر مخصوص تا آنوقت زنده بود و خود را بدستور قدیم را لے لیان برندی گفت از نسبت رستم متعلقان سوچ
 بکوستان تربت گریخت چون رستم هند و ملکان را متصرف شد به بزم انتقام متوجه فریز را بگشت سوچ را لے والی اجود بهیاستند
 خرمع سپاه خود وقت را تقیبت شمرده بمرد رستم درستان آمده هر کاب رستم گشت چون فیروز را لے اینجالت را شنید از تربت
 بکوستان چهار گنڈ گوند و آره گریخته هم در آنجا بساط زندگی را فرود دید بعد از آن رستم درستان را لے فرمان تمام کشور هندوستان
 سوچ را لے راجپوت بخشیده از آن پس سوچ را لے را استقلال استبداد و راج هند دست داده را لے ایان و مهابراج عظیم
 هندوستان گشته و از آنجا به بنگال و ساحل هندوکن بهر جا حکام و عمال خود شانیده مرتی زراعات عمارات و صنعتش خاطر نموده
 بیایک از اراضی ایران را آباد گردانیده بلده قنوج را پایتخت خود ساخت اکثر اوقات قنوج می بود و در عهد او موسوی قنوج
 پرست چنگر هے رسید و در عهد او بر بنیاد کوستان چهار گنڈ برآمده معامله بت پرستی را رواج داد بعد از و پشت پرست
 مهابراجی هندوستان فرخاندان و مانده تا آنکه پس از پنجندین پشت از نسل او راج و سر تخت و از نسل راجپوت راج چند را
 فرمانروا هندوستان گشت باز اجود و اوارا سلطنت شد و راج چند را لے سوچ نس را قنوج چنگ اگر راج را و ان برین
 والی انکا و تمام جزیره سنگلیه بران سیند عاقتش بود و بقصد نکاح در اوروه و راهون مذکور زوجه او را که ساته سیتالی بود
 بحالت طعیت تمام چند را لے بتقریب شکا را ز می راهون مذکور خود را بگیل و فریب گداگری خود را بزلت قلان را چند را لے رسانیده
 و سیتالی را گرفته بجزیره ساندیپ گریختانیده بقلعه انکار برد و راج چند را لے بعد حاضر آمدن بدولت خانه و مطلع شدن بر نیاشه
 بر انجام امور شکستی نموده با عسا کر میهارا از راه سلسله کوه که طریق آمد و رفت آدم علیه اسلام بکده تا آنوقت موجود بود گذر کرده
 خود را مع عسا کر بجزیره ساندیپ رسانیده و راهون غایب را گشته و شهر انکارا سوانیده درانی خود را بحالت بر داری از راهون
 بعد مغارت شش ماه بدست آورده و منظر و منور از انکا راجت فرود پاچود و اوارا سلطنت خود مراجعت کرده عقب برسی
 راج چند را لے گشت و با ایک شاعر در او صاف و آنقدر مبالغه کرد که بنود او را او تار خدا قرار داده بخدائی پرستیدند و آن
 راجه عالیشان را که سپه نمودند لهو لے و کسولے و پوشلے هر یک از سپهانش در عهد مهابراجی او شهر در ملک پنجاب بنام
 خود بنا نهادند و زرخ و اختری را بنام پدر خود بدین عبارت مسکوک ساختند **سری راج چند را لے کومسکنک**
 شهر لهور بنا ساخته لهو را لے است کبر و ایام و کثرت استعمال الفی که حرف غلت اند ما تظا گشته لهور شد و از لهور به لاهور
 تسبی یافت و چندین کسولے بر کنار غربی و شمالی دریا سته پنج شهر بنام خود معروف بشهر کسولے آبادان نمود و از کثرت استعمال

طائفه از طوائف قدیم هند در شرفت بزرگی برابر قوم راجپوت و حکم و پندت نیست قتال بدو حکم بعد از راجگان مذکور
 بعدتے بهراج سوچ مہی رائے رایان ہندوستان گشت شہر بھراج کہ اکنون بھراج شہرت دارد از بناائے اوست
 و بلکہ بنارس را پدرش بنا نهادہ بود و او با تمام رسانید و ترقی علم موسیقی بدرجہ کمال نمود و دران غشیرہ خود را معزز داشتہ
 بجاکیرت لائقہ بناخت و ہر شش ہفت راجپوت را بزرگی بر تمام طوائف ہند ممتاز ساختہ و تمامی فرقہ ہند و نسب را
 نام نگذاشت اما ضوابط پوری را مختل نمودہ مملکت او از نظم و نسق بر افتادہ در ہر سوادے پیدا آمد و کیدار نامی پسر
 از کویستان سوادکے برو خروج نمودہ بعد محاربات اوراکشت در سلطنت او متصرف شد راجہ بزرگ شد و اعانت کیجاوس
 و کیشور را موجب سرسبزی راج خود دانستہ ہوارہ تخت ہدایمی مستراد و قلعہ کا بنجر را بنا نهادہ آخر با تمام رسانید و در آخر
 عمد و دولتش شکل نامی زبردستی از نواحی کوچ خروج نمودہ اول بر ملک متصرف شد و آخر کار اوراکشتہ تخت راج ہند
 جلوس نمودہ شہر لکنوتے را احداث نمودہ و این راجہ شکل چار ہزار فیصل و صد ہزار سوار و چار لاک پیادہ جہار ہہم رسانیدہ از
 دادان باج و خراج با فراسیاب جواب داد و با فراسیاب پیران دیدہ راج افواج بر سر او فرستادہ اما چون پیران دیدہ کار
 پیش رفتہ از دست در کویستان محصور شد و این خبر با فراسیاب رسید بنا بران با فراسیاب مع فوج سواران جہار ترکان از شہر
 گنگا و ترکان مابین خطا و ختن است و از بلکہ خان مانع بقاصد یکماہ راہ است بطریق بغیار روز ہاد ہندوستان شدہ و ناگہانا
 بر سر افواج ہندوان سیدہ و شمنان را شکست پیران دیدہ را از محاصرہ نجات داد و بر مال و اسباب فیضان اعدا متصرف شدہ تمام
 شکل نمودہ و بسیاری از ایشان قتل رسانیدہ اما شکل بسلاست بدر رفتہ کویستان تربت گریخت و ترکان آن مملکت با بجارب
 غارت رو فتہ آخر شکل مستعفی جہان گشت و فراسیاب جہانم و را غنہ نمودہ ہمہ گانی بادشاہ قبول یافت بنا بران با فراسیاب راج ہند
 را بدہ پسرش بخشیدہ اورا ہمہ کاب خود بترکستان برد و مدت العمر در خدمت فراسیاب ماندہ تا آنکہ در جنگ داران دست ستم کشیدہ

لمعہ در ذکر بہت بن شکل

راج او از حصہ گمشدہ سیالوہ بود حال مملکت خود را یک حصہ خوب از سیلور و دوم حصہ بایں خراج پدرتوران بنیستاد و سوم حصہ را
 خراج خود و سپاہی نمود لہذا لشکرش کم شد و لہذا سیالوہ کہ مالگزار او بود بغاوت اختیار نمودہ قلعہ گوالیار را از تصرف حمل او بر آورد و نیز
 راجہ تربت کہ قلعہ بہتاس بنا کردہ دران مشغول طاعت می بود و از برگشتہ ہمہ دران نزدیک فغان کردہ لاولد مرد و نیز در نواحی
 قنوج کہ دار راج او بود ہرج مرج پیدا آمدہ و دین عرصہ شخصے ہراج نام از قوم راجپوت کچھو ہلہ زمین بار و از خروج کردہ و بر قنوج
 تصرف نمودہ راجہ شد و بعد حصول قوت و کنت تمام لشکر بلایت نہروالہ کشیدہ نہروالہ را از تصرف میندرا ان آن ملک امیران
 و گلوچہ پیران بودند کشیدہ بر کنار دریائے شور جت آمد و شہ مردم بنا در بنا نهادہ و کشتیہا ساختہ و در آب انداختہ برگشت بعد چہل
 سال وفات کردے معاصر کشتاسب بود ہر سال پیشکش میفرستاد و در آخر ہمد سلطنت کشتاسب شخصے عالم و مثال حکیم
 مراضہ جاین نام واقف از شاہ راجہ ہنداقاویل بید بر با حکیم کہ بعضے تحریری و بعضے بینہ می نوشتہ بلا علیت ترتیب تقدیم و تاخیر شدہ
 می آمدند و بہ بلنت ستمگرت بودند از زبانها و کتب جمع آوردہ بر چہار مجلد منقسم ترتیب ساختہ مجلد قسم اول را رنگ بید و مجلد قسم
 دوم را بجز بید و مجلد قسم سوم را سیام بید و مجلد قسم چہارم را اقصی بن بید نام نہادہ علاوہ از ان کتابے بسو ط موسوم بہا جتار

در آن ایام تصنیف نموده و اثبات این معنی که بیاس در آخر عهد کشتا سبب راجه معاصرش بود این قول را بر اینم زرتشت است که در سالتیر
او در نامه زرتشت و خستو زرتشت در فقره هشت و پنجم مذکور است اکنون بر مبنای بیاس نام از بنده آید پس آنکه بزیرین کم کس خپان است آنرا
ازین کل ثنالت صاف کتبت است که بیاس آنرا عهد کشتا سبب راجه بر زمان بود پس آنچه بود در وقت است افسانه ها از شیده اند افسانه ها که باید کرد

ذکر مجمل کید راج

منه خواهد ترا ده مخرج است بوجوب معیت با نشینان گشت چون در آن ایام رستم و ستان کشته شده و ملک پنجاب مالک صاحب قهرمان
نداشت بنا بر آن کید راج بیسوت بر آن متصرف شده و در بلده بید و کازر بلا و قه می پنجاب است قامت نمود که بعد از آن ایام قلعه جیون
بنا نموده یکجا از خوشیشان خود را که ذکر نام داشت مالک آنجا ساخت و از آن با زمانه آن وقت آن قلعه و آن ملک در تصرف فرقه دیگر است
پس از هشتی چون توام لشکر چه بیه که از زمینداران معتبر پنجاب بودند با مردم صحرانشین مقیمان که با این کابل مقن معارف اتفاق نموده
بر کید راج خروج کردند و کید راج تکاب کردند لاچار کید راج آن ملک با ایشان گذاشت و آن قوم پراکنده در هر کوهی سردار
که بود آن ملک را متصرف شد

لمعه در ذکر مجمل اجداد چینی

آموده اند که چینه سلا کید راج بود چون قدرت یافت قدم بر تخت راج گذاشت از سبب قح قحط و غلاد و جسد که تو جبه و همیش و
عشرت خیرت خرابت بیسات و قصبات ایران گشته چنانچه ساهام ملک هندوستان بجات اصلی خود باز نیامده پس بعد حکمرانی
شصت سال انتقال نموده پس سر خود و سال از باقیمانده ماد و پسر را بر تخت نشاند خود متصرفی امر حکومت گشت اما برادر چینه
و سلو نام با سرداران اتفاق نموده و آن پسر را از میان برداشت بر راج متصرف شد و این چینه پند هم زمان همین در ارب بود
هر سال پیش می فرستاد و سلو راجه شیخ و دیو بر خلق مشفق و مهربان بود شهر زلی را او بنا نهاد بعد حکمرانی چهل سال راجه خود
نام که با راجه کمالیون نسبت خویشی داشت از آنجا خروج نموده اول بر کمالیون متصرف شده نگاه بر قنوج نبرد و غلبه قبضه کرده و راجه
و قتل را قید نموده و در قلعه تناس اسیر کرد و بینه مخلو سبب متصرف راجه و سلو لشکر بر ملک بنک کشیده تا گنان دریا را متصرف گشت
و فرستادن پیشکش با و نشان ایران متوقف داشت بنا بر آن اسکندر لشکر بر سر او کشیده و او نیز با عساکر گران بقا بد سلطان سکندر
حرکت نموده در صدد سر نهادن اسکندر در مهارت نمود شکست خورده قتل رسید اما روایت قومی آنکه شکست خورده بد رفت
بعد از آن چون سلطان اقلان حمیده او شنید از جبارت او غنچه در گذر نموده او را بگنج خود طلبید و سلطنت هندوستان را بوی
بخشید و اکثر ایگانان پورب و کن جز غلبه اسکندر بر آن راجه و الا نشان از معیت سکندر بر سران گردیده و تحفه فرستادند
و ممالک خود را از صدد مسکنده صلح و اطاعت مضمون نمودند بعد راجه خود را که او را راجه پورس مینویسند راجه سهار چند
ملک سلج هندوستان گشت و هندوستان بر هم شده را در اندک مدت آبادان ساخته هر سال پیشکش با مال پیش نمود و ز با و شاه
ایران بیست و سه سال راجه خود را نامی که برایتی خوانده راجه خود بود و خروج کرده بر حکومت او متصرف شد و افعال
پسندیده عمل آورده در همی ملک کوشید و بر کنار دریا کنگا و جنادیهات و قصبات بسیار احداث فرموده بعضی بنا بر بلده
چون آنکه در رانیز با و منسوب دهاند در سال که آرد شیر با بجان بجز تم سفیر هندوستان تا حوالی سرسند رسید مضطر شد به بندت

بادشاه شاست وزیر و حکیم و جواهر و فلان پیشکش ساخته بادشاه را رضایت کرده بر گردانید و خود بقنوج رفته و شش ماه بیست و شش ماه استراحت
 بعد حکمرانی نو سال و گذشت اندر دو و پشوارش ملک باقیمانده راجه کلپان چند پسر کلان و جوانشین او گشت شخصی بود ظالم بانگ
 جرم مردم را بر باد ساخته و نیز معاطله را از رعیت بزرگواری تحصیل کرده بنا بر آن مردم با طرف جوانب گفناشته رفته و هندوستان
 ترا بشده و پانته سخت قنوج که بلده بنظیر بود چنان ویرانی یافت که راجه با جمعی قلیل در آن مانده بنا بر آن هندوستان را بشو گشت
 و در ایام اطراف قومی گردیده در هر دیار راجه بخود سر می پرداخت ملک هند از طوائف الملوک شده تا آنکه راجه هندستان را بجز براجیت بنوار

لمعه بیان راجه براجیت بنوار

در آن زمان راجه پوت چند فرس از شاخ بنوار بود نیک نهادی انصاف پروری و در ترقی علم و علماء و آبادی ملک رعایا از حد
 سامی بود در عنوان تبار لباس فقیر و بیاحت اکثر ممالک را سیر نمود چون عمرش به پنجاه سال رسید پسران گری اختیار ساخته آخر کار
 به سلطنت عظمت هندوستان سیده و راندست تمام ملک نهاده و مالو و تصرف در آورده با وجود سلطنت مطلق آنکه
 سلوک برادران نمود و در خانه خود کوزه گلی و حصیر ساخته بلده ایمن در حدود آباد شد و قلعه و عمارت را بنا نهاده و بتخان ممالک را
 در ایمن و تیار ساخته بر بنیان جوگیان را وظائف مقرر کرده عالمی در آن بتجان ساکن گردانیده او شان را بعبادت بندگی خدا
 اشارت فرمود اکثر اوقات خود را نیز صرف عبادت خدا و پرورش خلق اندمیداشت بیاعتنا آنکه نهود را نسبت او اعتماد
 تمام بود و سالها را در وفات خود از قوت او ثبت نمودند بر ویته معاصر کرد شیر و بزرگیت دیگر هم زمان شاپور بود در آخر عمر راجه او سادابان
 نامی از عمایه زمینداران دکن بر سر خروج کرده در کنار دریای نریا با او جنگ نمود و در غالب مده او را قتل رسانید گویند بقتل
 براجیت سالها ملک مالو خراب بود و حال عادل صاحب خود و جهت نداشت تا آنکه راجه بھوج راجه پوت حاکم شده

لمعه ذکر مجمل حال راجه بھوج

همه نیز از طوائف راجه پوت از نسل بنوار بود چون ملک ملکش در سخاوت و شجاعت پیروی براجیت میکرد تا آنکه هنگام شب
 تغییر وضع نموده گرد شهر آهسته و خجسته می مساکین غریب را کرده اما در جمع نمون زنان حرمین بود بلده اگر کون و بیجا نگردد قصبه هند بود
 عمدا و بنا یافته بعد حکمرانی پنجاه سال از عالم فانی انتقال کرده

لمعه ذکر مجمل سلطنت راجه باس دیو

بعد از بھوج جهانداری هند سیده ملک بنوار را که مانند ملک بنگال از تصرف سلیمان قنوج بدر رفته بود متخلص کرده شوکت مکت تمام پیدا
 نمود و بهرام گور بادشاه ایران بهمد و در لباس تاجری جهت تحقیق مملکت هند و معلوم نمودن اوضاع و اطوار هند و بدارالراج قنوج آمد فیلی
 مست و خشی را که در نواحی قنوج پیدا شد بود و هر روز جمعی از مترو دین را چنانچه شرح آن در کتب مسطور است پنهان داشت
 و بار باس دیو بقصد قتل او برآمده بر وقع او قدرت نیافته بود و بهرام گور تن تها از فرس بجزم دفع او برآمده و از قوت و قدرت
 خدا و او آن قیل بضر یک چو پتیر بر انداخته و خلق و وضع و شریف که آنوقت بنظاره آن قیل برآمده بود و ندانیدن این معاطله

و در پاره بهرام گویان نامه صدها تحسین و آفرین بند ساختند چون بدین ماجرا بعد مدت راجه باسدیو رسید با استماع آن راجه و منو
 نزدیک و علیا بنیر چون بهرام نزدیک ایستاد گفت یکبار از مقربان راجه که در سال سابق پیشکش برآید بهرام گوید طرف علیا باسدیو بولایت رسانیده
 بود بهرام گوید در این شناخت حقیقت را بگوش راجه رسانیده راجه بشنیدن اینحال همه احوال از تخت فرود آمد بهرام گوید راجه از دست
 داد تمام نموده و دختر خود را در نکاح او در داده با عوا از فاکرام تمام بولایت رسانید و مدت عمر تحت نفیسی منی است و باسدیو نیز
 بعد حکمرانی بنقاد سال از دنیا در گذشت راجه بدینکس منتقل شده

لمعه ذکر مجلس راجه رام دیو

مجلس از قوم راجه است از شناخت سوچ منس بود و از سوچ منس منجد قوم را مشهور آورده اند که از سپهسالاران راجه باسدیو بعد وفات او
 با اتفاق سرداران سپاه بر تخت راجه قنوج جلوس نمود و پس در ایام هند گشت مردود و در شجاع و مدبر روزگار بود و اول سرداران گشت
 را مطیع نموده آنگاه با سپاه آراسته تمام لایت را و از آن تصرف آنچه توان کجی باسدیو بر آورده قوم خود را که را تصور باشند در آن ممالک ساکن
 ساخته و قوم کجی باسدیو را کجی باسدیو در عهد و قلمه رهناس ساکن گردانید و دختران سرداران کجی باسدیو در حرم خویش علیا و او بعد از آن
 در ملک مکتوبه تصرف نموده آنرا بر او روزا و خود او در آن شهر خانیام بسیار بدست آورده بعد سه سال قنوج مراجعت فرمود و بعد
 اقامت در سال در قنوج باز بر سر ملوه لشکر کشیده آن ممالک تصرف کرده در آن ممالک قصبهات دیهات مهموسا ساخت و قلمه زود را
 درست کرده یکی را از اقوام را تصور ممالک آنجا ساخت از یکس بجای دیگر دختر گرفته و شیوه ای عالم کن نیز دختران مخم و حبیله لایق بخدمت
 او ارسال داشته مدت در سل در گنده و امزه بر سر جره و جمیع رایان زمین در آن آنجا و در اسنخ و با بگندار ساخته تمامی سرکشان را نشسته بقنوج
 مراجعت کرد تا هفت سال در قنوج بعیش و استراحت گذرانید بعد بکوهستان ممالک آمد جمیع رایان کجی باسدیو را ساخته راجه را
 کاز در سنه هزار سال شپت بر پشت حکومت آمدند داشت بتقابل راجه رام دیو بر آمده و بعد جنگ سخت قتل شدن هزاران مردم از طرفین
 فتح نصیب راجه رام دیو گشته و راجه کسایون احوال و اسباب و قبایل با آنجا و دختر خود را پیشکش نام دیو نموده و ملک بر او مسلم داشته است
 کوهستان نگر کوش منوج شده و آن لایت را اکثر غارت و تاراج نموده تا بوضع و منکو شپندی رسید و در آنجا بسیار عیالیت بتخانه درگاه
 واقع حوالی نگر کوش اقامت در زریه پیشتر زده راجه انبجار اطلبیده و آخر بوساعت در بنان طرفین بچو تخته با یکدیگر ملاقات
 نمودند بعد از آن بسیار سخا و مان بجای داده و دختر راجه نگر کوش را بکسایون پیش خود خوشگاری نموده بجانب قلمه جموں و شجاع را سپرد
 بغزو لشکر بسیار و قلعه استوار و معویبت شاه و بنویس جنگل و اشجار و از فزونی قلعه تن بغیر و تنی در نداده بکنگ پیش آمد آخر چون خود آمد
 میدان نام دیو نموده و به بنریت نهاد و رام دیو همه را از فرج خود بدنبال او تعیین ساخته و خود بجای سر قلمه جموں پرداخته و راندک
 ایام قلمه را کشت و فلقه کثیر را مقید و اسیر گردانیده همان جهان بال و اسباب بدست آورد پس از آن راجه جموں بجز دنیا از استیارت
 مطیع و مشرف صفت شده رام دیو دختر دیگر او را برابر اسیر دیگر خود است از آنجا کوچ فرموده از کنار نهر بهت کاز کوه کسیر میر نیر و
 نیر من پنجاب می آید و نام او در بخار و کناره در این شهر که کوهستان ممالک کجی نامتهی میشد و شاید کجی باسدیو باشد فرموده و قریب با نصد
 که در آن کوهستان بود و باش داشت با نکه در ساخته باز راجه بسیار و اموال اعیال مشیا علم مراجعت بدست قنوج بر فراشت بعد
 رسیدن بقنوج شش غنیمت ترتیب داده بعد سپاه را کسیر بهت اضافه کرده و مردان شجاع را توانا و غنیمت را بر طبق قسمت فرمود

بر شد است و آرام ننگین گشت بجز بیج درت ساری نغمه موده تا آنکه بعد از فرما نغمه ای پنجاه چهار سال از جهان فانی گشت مثل من
راجنظیم ایشان در بند و ستان بود و در حصار فرید و شاه ساسانی و در کیتبا بود و سال پنج و خراج معمولی میستاد و بعد وفات او در میان
فرزندانش در باب حکومت نزاع بود و رسید به نوبت بجلال و قتال سیده از ان سبب محرابی بسیار در پایتخت قنوج واقع گردید و فرزند
راغی بود که محاسب هم از شمار آن عاجز بود و تلف شد بنا بر آن یکبار سپاه لاران را در دیو پرتاب چند نام بر مملکت مسلط شد

لمعه در ذکر محل راج تاجپند

در قوم پندپوت سراج نسی از شایخ سید سید بود و خلافت فرزند ان را در دیو پرتاب است سپاه را با خود متعلق ساخته به سولت بر تخت قنوج
متصرف شد بعد از ان بر انداختن سپاه را در دیو پرتاب است از ایشان نگذاشت انگاه در بیند ان بر کوش را بر انداخته راجه بزرگش و از خود
و جب غوث پیشکش معمولی از سلطان لاران باز داشته بنا بر آن نوشیروان سپاه بیکان سمت هندوستان مورور و روان فرمود
چون ممالک گمان پنجاب سید و حر است رسانیدند پرتاب چند شیمان شده و در روز چهارم بسیار فرستاده آن لشکر را باز گردانید
بیر مدت عمر با سلاطین هند و بعد وفات او در میان اطراف آن در ده انظر اطراف اگر قند چنانچه اندک مملکت بر فرزند ان تاجپند
باقیمانده آن در تصرف ایشان بود تا آنکه اولاد امیر تیمور کورگان ملک تپوژ و منده سوزد یکبار بسیار از ممالک ایشان ضبط کرده گرفتند

ذکر محل در ذکر انستدیو

در قنوج از راجپان بر ویست از فرقه پیش بود بعد وفات پرتاب چند سید سید از ملک مالو خورشید نموده کاش هر روز در ترقی می بود تا که
تمام ملک نهر و مالو و ملک مرشد و سز می کنی برار را قابض شده بنا قلع را م گردید ماهور در عهد وصوت یافت قلع مندی و
نیز در تیار ساخت او معاصر حضرت پرویز بود بعد از آنکه شانزده سال حکومت نموده وفات کرد و هم در ان ایام مالو نام هند در راجه شد
این مالو هند می بود که از میان دو آب خروج و بحیرت بهر سانیده و علی را از تصرف فرزند ان پرتاب چند بر آورد پس قنوج
متصرف شد جمله قنوج در عهد او از صد آبادان بود و بعد حکمرانی چهل سال از دنیا رفت چون در قنوج نگذاشت در هر سز مینه نای خود را
به سیده هند وصوت طوائف السلوک گرفت و تا طلوع آفتاب جهان تاب زمین مین محمد می طوائف السلوکی نام چنانچه چنگل میگ
سلطان محمود غزنوی عامر غزا و جهاد هندوستان گشت در قنوج کوز نامی باجه حکم و در سید و در خدمت و در مساون گچند و در لاهور
بیتپال برن اسپتال و در کانه بجز یکی لای و در دیو کور ممالک نیز علی بن القیاس را بجان جدا جدا بود و در چنانچه در مالو و اجمیر و گوالیار و در دیار
راج دیو بود و بعد زوال سلطنت به سکیکینان در عهد سلطان شهاب الدین غوری چه چند لای را قنوج راجه قنوج و پرتقی راج راجپوت
چندان راجه اسیس و علی لای را بیان هند بود

جلوه در بیان محل در حال سام بن مرتضی نوح علیه السلام اولاد احدانش

آورد و آنکه سام قنوج طوفان مرتضی نوح علیه السلام بود و هشت سال بود و بعد از رفع طوفان با صغر روایات سه صد و پنجاه سال دیگر بریت
و قنوج در اولاد مرتضی نوح حاصل نور حضرت خاتم الانبیاء بود و بنا بر آن بر سعید می پذیرفته شده و بقول اکثر مورخان از انبیاء و مرسل بود و بکثرت

کیاست نور فرست بصلح نضر منجابت قانت مستورگی صفات از سائر اولاد مهنه نوح علیه السلام تمیاز داشت تمامی علماء اهل اسلام
 و تمامی اهل کتاب بخصیلت سالم از یافتن عالم بفضیلت سالم از عالم متفق اند و آنجناب صمد امجد اکثر انبیاء عظام و سلاطین کرام عرب و شام و روم
 و فارس و عاقبتین است بی نبوت پرست که مهنه نوح علیه السلام قسمت محمد و حج سکون بحسب زلفی داشته و آنحضرت نیز مدت عمر و قرآن
 قسمت نرود سالم گنیدارند و عند الوفاات او را بخلافت اولایت برگزید و بعد از آن نبوت نیز رسید و آنجناب را پس از آن بودند و برترین
 از قشده که ابوالانبیاء است که مهنه نوح علیه السلام است و سلطنت در نسل او برابر تا عهد میرزا بشیر سلسله مانده سوم است و بقول تاریخ بینه
 شهر نبوی در حینه مائت را او بنا ساخته دیگر بقین که شام و روم از پس آن اویند و بلاد شام و روم بقول بنا کرده این دو بزرگ است نیز کثیر
 طوائف یورپین سلمه روس از نسل ایشانند دیگر ارم که اقوام علو از اولاد اویند دیگر نوح که از جزنامه باقی نیست دیگر عمیر که نوح خورستان
 منسوب است دیگر لادو بقول حمد الله مستوفی چهار پرورش داشت از عیال و قرآن و آرمین و عاقبتین که بعد از وفات سالم مردم نسل او کثرت
 تمام یافته و در اطراف قسمت پر نوح منتشر شده با بجا آید او شده و منتقل است که اولادش بنورده نعت سخن گفتند چنانچه در بستان فتح
 ابواللیث مذکور است که فرق الله تعالی نوحاً علی اثنتین و سبعین لساناً و جعل فی اولاد سالم تسع عشر لساناً و فی اولاد
 حام ست عشر لساناً و فی اولاد یافث سبعا و ثلاثین لساناً انقحی و بروایت دیگر آنجناب بعد از نماندگانی پانصد سال
 بقول کسب من از ششصد سال از دنیا رحلت فرمود

لمعه در ذکر مجمل از خشد بن سام بن نوح علیه السلام

معنی از خشد چنان روشن است در سال بعد از آنکه طوفان توفیاد یافته و از جمله پس از آن آنجناب عالم نور سیرا نام بود و در آنجا نوح و بعد
 پرورش می طوائف بشیر کرم شده و بسبب وقوع پیدایش اکثر انبیاء اولادش با ابالباقیه مقرب گشت یعنی در حین نوح اولادش سائر انبیاء

لمعه در ذکر مجمل شایخ یا شایخ بن فرخنده

گویند که از خشد بعد از سی و پنج سال بود که شایخ از نوح بود و آمد بعد از او شایخ چهار صد سال دیگر زنده مانده و بعد از دنیا رحلت کرد و شایخ صالح
 نور محمدی بود بنا بر آن بویصدی پرورش می شرف شده

لمعه در ذکر مجمل عابریا عیبر یا مقرب بن نوح علیه السلام بن شایخ

بی نبوت سیده که شایخ را پس از آن دختران بسیار بودند از جمله عابریا عالم نوح نبوی گردیده و بخلافت پر از تقصا من یافت شایخ نسی سال بود که عابریا
 از نوح تولد یافت بعد از چهار صد سی سال دیگر حیات یافت پس از آن از دنیا رحلت کرد و معنی عابریا بر خیزیت سوال بقول سیم است
 و عابریا اسم عبرانی و هود اسم عربی است عابریا مقرب بن نوح علیه السلام بعد از تقصا من است بیست و سه سال از وفات مهنه نوح علیه السلام
 بساریت از شاد و قوم عا و کابل قول قامت و سخا من جبه از سائر ذریات آدم علیه السلام تمیاز داشتند و بشدت بطش و کثرت قوت
 مغرور گشته بعبادت اصنام که نام یکی صیدا و نام دیگر صعب بود و ایشانند و بشدت در سل گشت مدت پنجاه سال اهل شمال را بشیریت
 مهنه نوح علیه السلام دعوت کرده اما جز آنند که ایمان نیاوردند مستوجب عتاب الهی شدند بنا بر آن بنوم یا مراد تعالی با ستایمان

از میان آن قوم برآمده و صلوات قمار طوفان باد بر او شان مستجاب و چنانچه از بر سیاه که از ان امید باران آشتی بر سر چشم بر شان
 و زین گرفت نخست جهانت اموال عیال اطفال ایشان را و زبود و بعد از ان همه کفار را نیست تا بود گردانید و این واقع در راه
 شمال در ایام محوز واقع شد پس از ان بدست می بود و علیه اسلام دعوت ارشاد شد و شد و شد و پس از ان عیال و بن سلاق بن لاد و بن ساق که قوم
 بهین عیال منسوبند مامو و مسل گشته چون شدید با شاه شام و سزار عیال بود و علیه اسلام حسب الامر الهی مجلس و رفته بد دعوت
 پرداخت شدید اگر چه ایمان نیاورد اما ادب او میکرد و در طریق عمل و ادبی کوشید و تکیه شدید نوشت و برادرش شد و با شاه شد
 بود و علیه اسلام بدستو حسب الامر الهی مجلس و رفته بد دعوت از زبان کشاد رونمائی آن شتی در جواب آن حضرت گفت اگر من ثابت
 تو کنم و بگدای تو ایمان آرم غلامی تو بین چنانم بد و وقت برشت بمنزله برشت و شمر از مناعت برشت پیش او بیان نمود شد و گفت
 این عمل چیزی است من نمودم بهین زبان سافتن می توانم حاجت نیست که بلای آنچه سهل ثابت اطاعت نیکرے نمازم و برین نیست
 بزم نموده نزد من خاک بن علوان که خواهی زاده او بود و نیز بد حکام اهل ان اقلیم ایمان مستجاب و تا انزرو نقره و مروری
 و گوید مشک و عنبر و سایر اجناس نفیسه و جواهر اجمار شیبه هر طبع آنچه یافتند بدرگاه او رسانیدند و آن تیره بخت در موضع خوش بواز
 متعلقات شام باغی وسیع مشتمل بر قصر رفیع و برج طبع انداخته بداران اهل آنجا بدین برشت نخست از رسم نخست از زر ساخته حکم فرمود
 تا هر یک از سر بنگان او که هزار نفر بودند کوشکی باشان شوکت زینت در ان تیار نمودند و حوائص غلامان شمسین را که
 در صباحت لطافت و حسن صورت نظیر نداشتند از اقلیم فرماهم آورد و بجای حوران غلامان آشت در ان ساکن نمود و انهار از
 آب صفا خوشگوار و روغن شیر و شبنم بچنان حکمت تدبیر در ان جاری کرد که بعد از برشت برین منبوی بجای سنگرزه نادک حیاض
 جواهر تالی ریخته انقصان باغ در مدت پانصد سال بشرحی که بسط آن تفاسیر مبوطه مذکور است بچنان عظمت عیشتم تکم انجم
 یافت که حضرت تالی العباد و کلام مجید خود از ان باغ بارم ذات العباد اللتی لم یخلق مثلها فی البلاد تعبیر فرموده موسوم
 باغ ارم شد و شد و در نوامی حضرت الموت نجر تمام آشنیده بدوق و شوق تمام بلای غیر تسلط آن باغ دلارام متوجه گردید قول
 معتبر آنکه در شان آه آه شمسین بیبا منتظر بود و طبع صید سب برانگینت تبعاتیب ان در انید چنانچه از فوج خود دور انماده هم در ان اشتهار
 سوار میسب بنظر شمسین که متوجه او بود از ان سوار تو هم شده چون سوار بنزد یک او رسید از شد او پرسید که عمارت بچنان شان شوکت
 ساختنی آید انستی که از جنگ ابل نجات یافتی شد و از مهابت استماع آن سخن تبرید چنانچه بر خود بزرید سوار گفت تو کیستی سوار
 جواب داد که ملک الموت قبض روح تو آید ام شد و گفت ای قدر فرصت نه که برین گلستان کج پانصد سال در تیار بی آن صرف کرده
 و دولت بیج مسکون با بران طرح نموده ام یک نظر پسند از م سوار گفت فرصت نیست نگاه شد و از اسپ فرود افتاده بچنان
 و سپاهش از آسمان آفانسی ذل شنیدند که به از بهول آن جلن دادند و آن عمارت عالی از نظر دم نهان گردید در تاریخ طبری کور است
 که در زمان حکومت معاوی بن ابی سفیان مالک شام شمسین شترے کم کرده در بعضی از ان بیابان بطلب شتر کم کرده خویش میباش نگاه
 بوستان عظیم ایشان بنظر شمسین را که هرگز مثل آن همان نبوده بود پس اندرون آن شمسین آفته و از آنچه بجای سنگرزه نام واریه
 در شک عیال من ریخته بودند مقدس بر دشته نزد معاویا آورد و عمارت را بیان کرد مالک شام از دیدن آن جواهر مجید شنیدن
 این با جزاغی شنبوب گشت با بیت آن قصه را از کعب اجبار رسید کعب جو ایش گفت آن برشت شد و است من در کعبین
 دیده ام که شمسین موصوفه کنده و کذا منفات از است محترم الانبیاء انجبار رسد پس چون آن شخص را حاضر ساختند آن یکی منفات بیان کرده

کعب در چهره جبرش یافتند بعد تصدیق این امر معاویه در جمع افتاده و آن شخص را دلیل ساخته و حبس از او بکس همراه او داده آن بوسه را
 را حبه و قهقه می نمودند اما باز نیافتند بعد از آن معاویه آن اعالی را محسوب عبدالمطلب بن قلابه بن زین العابدین انوار بن ابی بن
 ابی طالب منی امده که بجز او رساله هشتاد و کیفیت واقعه شرح و در مضر من گردانید امیر المومنین فرمود که آنچه کعب اجبار بر او کرده است
 اشبار نموده مطابق واقع است اگر تا روز قیامت هیچ آفریده را چشم بر آن نمیستد و

لمعه در ذکر فالغ بن علی بر مقتب هو و علی السلام

گویند هشتاد و چهار سال بود که فالغ زناید و آنحضرت باطله فالغ نیز سپارن دختران بوده اند از آنجمله فالغ بان است نو شصت و هفتاد
 پر و شتر می نامد شرف شد و هو و علی السلام بعد ولادت فالغ چهار صد و هفتاد و هفتاد سال دیگر حیات یافته بعد بر حمت حق پیوست و

لمعه در ذکر مجمل اربعین سالغ بن علی بر مقتب هو و علی السلام

در فصل هار شد اولاد فالغ بود بیست و آن کمال نور نبوی و خلافت امیر ممدی پر اختصاص یافت و

لمعه در ذکر مجمل سر و غ بن اربعین سالغ بن علی

کمال فصل اولاد او و حامل نور نبوی بود بیست و آن بخلافت پر و ریاست او میان ممتاز شد و در هشتاد و دو سال بود که از سر و غ بود
 و بعد ولادت سر و غ دو بیست و هفت سال دیگر زندگانی نمود و

لمعه در ذکر مجمل ناخور بن سر و غ

گویند سر و غ هشتاد و دو سال بود که ناخور ولادت یافت بعد از آن دو بیست سال دیگر سر و غ زندگانی نمود و ناخور مجمل اولاد سر و غ
 حامل نور نبوی بود بیست و آن بخلافت ریاست منصوب شد و

لمعه در ذکر مجمل تاریخ بن ناخور مقتب آذر

مست پرست است تراش فرود بود ناخور هشتاد و دو سال بود که آذر از او بود و بعد از آن نیز ناخور یک صد و نود سال زندگانی
 و آذر مجمل اولاد ناخور حامل نور نبوی بود بیست و آن بخلافت پر و ریاست او این تاریخ مقتب آذر را چندین فرزندان بود و نمیکند
 که اولاد و کتب یله بر نام نیز می نویسند که بعد نبوت ریاست مقتب تخلیل افند و طلیل ارمان ابو شیفان شد و دوم ناخور حاکمی
 و سوم اران از مجمل اولاد آذر نور نبوی بود بیست و آن یافت آن در هر دو بیست و هفتاد و هفتاد سال است که در حین حیات آذر و حاکم
 یافت و ابراهیم ناخور هر دو کتف داشتند نام مستکوه ابراهیم علیه السلام ساری خاتون نام زوجه ناخور ملکه بود و نام پر
 ساری خاتون بود و در آنچه بعضی مورخین ساری خاتون را نخست فرودگمان برده اند قول ضعیف است قابل قبول
 محققین این علم نیست و

لمعة در ذکر مجمل و لادیت رسالت قضا ابراهیم علیهم السلام

بدانکه چون تقصیر و لادیت رسالت ابراهیم علیهم السلام واقعات عهد رسالت آنحضرت نهایت طویل از غایت شش ماه استغنی
از بیان تفصیل این سال مختصر است لهذا بشرح آن نپرداخته قلیبنا از آن مگویی گردد و بشبوت پرست که آنحضرت در عهد
نموده بادشاه بابل که در نسل امام بن مسلم بن متر فوج علیه السلام بود تولد یافته چون مرد و باحوالی شیطان راه شرک و طغیان میپوید و چون
الو هیئت نموده بتان را بصوت خود تراشیده مردم را بر پرستش آن مانور نموده بود و این فساد او مردم غیبت تسلیم مفضی گشت چنانکه
ابراهم علیه السلام بن آورد که مقرران بارگاه نموده در رسالت بیعت فرموده و بدعت ایشان نموده و در متابعتش امور ساخت آنحضرت
چنانچه در لغتایه بیرونه کوراست بجهت نمودن شرافت اول او را در مناظره برانی ملزم ساخته بعد از آن بملت صنیت و عدانیت پروردگار
دعوت نمود چون آن مرد و او انکار آورد بعد از آن باراد و ظاهر ساختن بزرگی و جلال نمودند و باجلال ایشان محض و انحراف مناسبت فرق
انم بتان ایشانرا بشکوه کرد که کتب بود که باینکه بر مردم شکست بعد روشن شدن این منتهی بنموده و دستا بعانش نمود و در پادشاه شکست
بتان آنحضرت را چنانچه شرح آن در تاریخ معلوم شد رج است در آن مرد و وی انداخت و از روی و در کار آن نار را بر آنحضرت گندار گشت
یسخان سطل بر آتار بجان گردانید و بعد شایهت روز چون نیگالت بآن شتی با شمش گشت دو و حیرت حسد به باغش صوفی نموده
خیال محال قتال با خداوند و باجلال صمم نموده و اعیه خود آسمان نمود چون در آن اعیه نام ممکن شود که شورش نموده قبل گشت بعد از آن بفرستد ابراهیم
را در خود طلبیده است و عانمود تا بحرب آمد و در ولید و خداوند خود را بعد از خود خواند آنحضرت اجابت نموده و فرستد بر ایلیه کار مقرر ساخت
و در آن مرد و در پناه و جنودنا سعد و بصیرت و در بیرون فتنه است بر قتال با خداوند و باجلال گماشت از نظر آنحضرت بیرون
و بعد بتوکل خدا تن تنها بان سحر رفتند در برابر فرود و افولج او ایستاد چنانچه نمود و در سپاهش در آنوقت از کمال تو روشجاعت آنحضرت در تخییر
افتادند که گنگه نشسته بود که ناگاه دیدند که بفرمان فراتر گشته پس از آسمان شکست بیکان پشته گان رسید بچندین مرد و در آن پشته
و او نشان را گزند تمام ساندند تا تمامی فرود و گریزان شدند و در تخییر و تخییر بچین گریزان گردیده امتان نیز آن بقصر خود رسیده در آنجا سے پشته
در غایت خورومی و حفات بر سرش آمده اول لبش را گزیده بعد از آن به باغش متصاعد گردید و اندرون باغش منزل گزید و فرود شد
خورون باغش و شسته تبخیر میش می پرانست همواره ازین گزند در عذاب بقیاری می ماند چون غده سنگار این خبر گشتش پلای بر سرش میزدند
یک گنگه در دشمن تسکین می یافت بنا بر آن هر روز صد کفش پلای از دست خدا مان نمود بر سر خود می بایر سو الحال در چهل سال آن پشته
کارش تمام ساخت آورده اند که چون آن شتی بر من مانع این پشته مبتلا گشت آنحضرت بعد از آن دعوت مردم بدین حق بر ملا آغاز ساخت
و در آن ایام آفرید که آنحضرت نیز انتقال نمود و انگاه فرود آنحضرت را در خلوت طلبیده او را گفت بواسطه این ملت محمدت که پیدا کرده
مخلوق بمات مکی راه می باید باید که از مملکت من بدر روی است آنحضرت باز و خود ساری خاتون کج صاحب حسن جمال تمام بود
با بر او زاده خود لوطا بن ابران که در اهل اهلین بودند از اهل بابل هجرت نموده چون نبواحی مصر زفل کرد حاکم آنجا که بقول حبیب از مؤرخان
نشان بن علوان بعتیده زمره دیگر ساد و فتم داشت از جمال ساری خاتون خبر یافته کس مستاده تا ساری خاتون را با ابراهیم حاکم کرد
از ابراهیم رسید کاین ضعیفه تو چه نسبت دارد آن حضرت بخوب آنکه اگر زوجهیت ساری اقرار نماید آن ظالم قاصد جان او شود یا تکلیف
بطلاق دهد و خسر ساری خاتون را بمخوط خاطر داشته جواب داد که خواهر من است پس آن بعضی ساری خاتون را باندر و آن حضرت طلبیده

اراده نرود مکی کرد و با بریم علیست که در حال محراب میباید میست و منظر گشت و منظر گشت در منزل آمدن یا آمدن رهن قصد مایل بر پیوستن خواهد بود و در حال حقیقی محراب از نظر ابراهیم بر داشته هر چه در انقضای شمشیر برسی همین میدیدیم چنانچه در پرده مایل نظر نام چون کن شقی دست خود بار آورده شک آن عضو و با ذکر و قدرت حق شکست لاجرم از ساری بجز موزاری استند ما کرد که اگر دست من صحت باید دست از تو بگذرد و نمایان ساری هاتون بدرگاه قادی چون مناجات کرد تا بعد از دست آن شقی نیک است و میر میوال آن سرگرد و منلال استنوبت این امر را اگر در امتحان بود هر بار قدرت حق را بپذیرد هر چه در پیش از او فرستیدن گردیده با او پیش آمد و کینه کجا از کینه کجا نمود بجز نام که همه کینه ترش بود و دست مرغ بخش خاطر ساری بان عقیقه نبشید گفت ها اجرک علی و هاتک و او را خصمت معاودت مع کینه یک بخدمت حضرت ابراهیم رسید بعد از آن حضرت از آن کان کوچیده بنوعی غلطی در شناخت و در بیایان بآب چاه کنده بر سر آن طرح اقامت انداخت چون طاعت که به او داشت چهره از آن باقی زمانه جلاله برگزید بنحانی که از همان بطلب گندم رفت اما گندم نیافت و بعد یاس از روجدان گندم است تسلیم خاطر ساری بجز جوال پر ریگ است با زاده از قایت حزن بخراب است ساری و ابرو گمان آنکه گندم است چون هر حال را بختادند پر از گندم یافتند بعد از آنکه از آن دست اس کرده نمیزنوده نان بختند چون حضرت ابراهیم بعد بیداری از خواب آن العام را دید پرسید که این از کجا میسر شد جواب دادند از آن گندم است که از خانه طویل نمود آورده - ابراهیم علیه السلام آن نعمت را از فضل بیست آنی دانست شکر از نعمت فرمود که این از خانه از طویل طویل من است رزق است افتاد و بنا از علی بن ابی طالب حضرت را طویل انداختند و ندو بر ابراهیم همه بگویند بسیار بعضی از آن گندم را برداشت معترف داشت با آنکه مان کرد طویل الرحمن بختی بسیار جمع آمده آن موضع را ابراهیم با او نام نهادند و گفتند استعداد آنحضرت معی زیادت آورده است ضیانت در میان آورده و بالآخره از آن وقت که در آن منزل مجتمع آمدند و در خمیده و از میان ایشان بدر رفتند بعد از آن صده و در آن موضعی که آن لقطه می خوانند و بروایتی در مزار عمیرون که اکنون بقدر طویل است تها در او اقامت کرده تا آخر عمر در آنجا گذرانید

در ذکر محراب حقیقت نمود

موضوعین سلسله نسب در ابراهیم بن تریب بیان نمودند که فرود بن کنعان بن کنش بن ابراهیم بن سلیم بن مشرف علیه السلام معنی فرود لم است و آن کجای فرجه را لاک ممالک شرق بلکه قبوی مشرف بن سکون بود و با اتفاق مورخین طے اول کسیت که اختراع تاج نموده آن را بر سر نهاد و در بان طے الوهیت کشاد و بتناز و شایسته صوت خویش تراشیده با طراف لایات فرستاده محرم را بیباوت آنها ماسور گردانید و در سلطنت او شهر بابل بود و آن شقی بمناب پیشه با کشید و در نظام التواضع آورده که حضرت طویل الرحمن معاصر ضحاک تاران بود و ضحاک تاران نیز جماعتی از مورخین با شاه تمام است زمین اقتقاد نموده اند چون که وجود او با شاه موصوفت بسطت تمام مملکت من در یک زمانه غیر ممکن نظر بر آن احتمال دارد که فرود و ضحاک اسامی مترادف شخصی واحد باشند و با اتفاق مورخان معین چون ضحاک به اک یعنی در حقیقت چنان نسبت و آن نموده بیان ده هیبت بیان احتمال است اما این معنی که در سلطنت فرود بابل و در سلطنت ضحاک شکر سلطنت فارس مسلک نموده و پیشه و ممالک ضحاک تاران فرمودند و در با هم منافات دارند و وجه فضل این منافات بجز آنکه مورخین عرب کن شخص نام فرود و مورخین فارس ضحاک نامیده و بعد از آنکه پیشه بدافش نمودند و از بابل انتقال نموده صخر فارس را پای تخت قرار داده باشند و در آنجا او بار از کتف در دست بعد از آن در بلوه کاوه آهنگ از دست فرودن قبیل رسیده باشد تا اویل و غیرت

و نیز آنکه بعضی مورخان بنحاک مازن را بن علوان بن ارم بن سیم نوشته اند و این کنعان بن کوش بن ارم بن سیم محاشه احد القلین بن ارمول
 بنعلند داشته آید فیستال باصواب باز آمد بر سر سخن آورده اند که حضرت ابراهیم علیه السلام را از ساری خاتون فرستیدند و ساری خاتون
 همواره خوانان آن بود که آنحضرت را فرزندگی تسلی باشد بنا بر آن ساری خاتون با جبرئیل خود را با آنحضرت بخشید و آنجناب بیک سینه و
 تصرفی ده صادر شد و ساری خاتون را از آن رشک حسد پدید آید اول قسم خورد که دو گوش و عضو نهانی با جبرائیل را برید چون حضرت
 ابراهیم بر حلق ساری خاتون را بر بریدن بخدمت نهانی مسلخ نمود چون هر دو گوش با جبرئیل صاف نمود و بار دیگر چون ساری خاتون ابراهیم علیه السلام
 را بیرون با جبرائیل ختن او در بیابان مجبور کرد و ختنه عالی را با سفاط آن مهاجره صالحه بطل منظر بود و بنا بر آن آنحضرت با جبرائیل
 حل برداشته و در بیابان بے آب بسوزد در حرم کعبه تقیم ساخته و عا در حق بی بی با جبرئیل شش نومسته باز آمد و تولد حضرت
 اسماعیل را نشت بے آب بوقوع رسیده و پروردگار بر حق بوجوب عالت اجابت اتمای حضرت ابراهیم در حرم و توجه جارت بار
 بی بی با جبرئیل نظر آنکه پیغمبر خردمان از نسل او بظهور خواهد آمد چاه زمزم را از مقدم مبارک اسماعیل پیدا نمود و گوچیان نبی جبرئیل بر آن آب
 اقامت ساخته آن مکان آبادان شد بعد از آن حضرت ابراهیم بر بنار کعبه در حرم محترم مامور گشته اند آنحضرت با ساری خاتون
 حضرت اسحاق که ختنه عالی از ساری خاتون با آنحضرت بعد اسماعیل عطا کرده بود و از شام بچشم فتمه مید و حضرت جبرائیل بنا نهاد که بنمودند
 و پس از آن واپس شام آمدند توبت در کج آنحضرت بلجج عطا کعبه از شام بکرفت بعد فراغت از مناسک حج اسماعیل را بجلالت
 خود مشرف ساخته مراجعت فرموده حج آنحضرت را عالت محالات آنحضرت تا یوم مات آنحضرت بسیار است رعایتاً خلاصه شرح آن
 نیز در اخت آنحضرت را یکسند زنده از جبرئیل حضرت اسماعیل از بی بی با جبرئیل آمده و این حضرت عامل نور خاتم الانبیا گشت و
 فرزند دوم یعنی حضرت اسحاق از ساری خاتون تولد یافته و کسک رشت اعطای اثر انبیا راست که خلافت باطنی خاتم الانبیا و داشته آنحضرت
 بعدفات ساری خاتون مندره سات قطور به نیت یقطن از اهل کنعان کجج آورده بود و از آن عورت شش سپهر وجود آورده

از آنجمله نام یکی دین دوم میان بود

معه ذکر مجمل اسماعیل که فرزند حضرت ابراهیم و خاتم الانبیا بود

و آن نور سلا بعد نسل در اولاد آنجناب امانت از اصلا بظهور انتقال می یافت تا بشکوه آمد رسید و از شکم آن عظیمه و جرم حضرت انسانی
 حضرت قنوم النسبیین ظهور نمود و بدانکه گنیت اسماعیل ابو العرب است مدیاش تمام سیاه چشم شایه پذیر بود با قنوم بعضی از جوانان
 آنجناب اول کسیت که بلغت عرب متکلم کرد اما عقیده جمود مورخان بکله اول کسیکه از اهل بن عربی حکم کرد و عرب بن قحطان از شومنا
 که حضرت اسماعیل بود چون عیش به سه سالگی رسید قضیه قرآن شے وقوع یافت و در پانزده سالگی مادر کمرش که بنو سال سیده بود و وفات کرد
 و بعد از آن که سیده بن مضاض بن عمرو با جبرئیل با کجج آورده مدت با جبرئیل کجج خود نگه داشت و در زمان حیات پدر نبوت رسالت بهوش
 گشته بهمدت ارشاد بعضی از ساکنان بن بلوشه و بعضی سات آنحضرت را بعدفات پدر عطا نموده اند و بیجا ه سال با چهل به نیت
 سال علی اختلاف الاقوال گمان بریدین جنیف دعوت کرد اما ایمان نیاوردند و لجرم جبرئیل حرم باز گشت هم در آنجا وفات یافت صفت
 آنحضرت تیر ساعتی تیر انداختن بود مدت عمر شریفش ششصد سال و بعضی هفت سال برین فرود آمده اند و قدیمانش در حجر قریب بصر
 بی بی با جبرئیل واقع شد و اولاد او کور آنجناب و از ده نفر بودند قیدار بنا بر کوش ثابت دین مراد زید قطور از و طنا قیدام شھے

میار قبایر و مجله اولادند کوره اسماعیل علیه السلام به جهت عدم خداوند بشارت که در کتب معتبره بی غیر این مقدس اخبار شده بود که نبوت
 در عرب قید از خواهد بود نوزومی بقید از متعلق شد آورده اند چون کثرت احفاد و اقباضه سبب اسماعیل موافق روی خداوند که در کتب
 معتبره با با برادر اسماعیل رفته بود که نسل از او خواهد آمد از این جهت رسید که زمین حرم را گنجایش ایشان زمانه بعضا از ایشان بجز کم طمن اند
 و یا عرب از که بیرون نرفته هر کس از انقوم که عازم شهر می شد هر کس از چهار که با خود می برد و در منزل اقامت آن سنگ در جانی
 پاک خطی و بدستور میت افتد آن سنگ را طواف ساخته و تخطی می کند تا آخر تمام می بیند در حرام اشعری می بران شد که هر سنگ در نظر ایشان
 مستحق سجده و آزار داشته زیارت آن می فرمودند چنانچه بعد از چند گاه در تبیین این حکم شریعت خلیل الله را بر طاق نسبیان بنیاده
 آغاز بت پرستی کردند و زمره از مشرکان آورده اند که سبب بت پرستی ایشان آن شد که آسمان تا آنکه در پیشه نماند از قوم هم
 بود و در وسط کمال شهرت شهورت پرستی در نفس خانه که نمیکردند و خداوند چهار صوت هر دو را بصوت سنگ می شنید و امید بود هر کس
 هر دو صدا را از کعبه بر آورده آساف بر کوه صفا و ناکه را بر بر و نصب کرده بود و در اعصار ساکنان که به پیشش آن مشغول گشته اند
 عقیده جمعی آنکه سخت شخصی که مدت حقیق را تیره داد و مردم را بعبادت آساف تا آنکه ما مور گردانیدم و من کجی خرامی بود و ایضا مورد
 مذکور است که اگر انهم تبان قریش بود از شام بکند آورده فرق نام را به پیشش آن امر کرد و بعد از وقوع این امر است از آن گمراه طریق بت پرستی
 در میان قبایل قریش شایع یافت تا زمان ارتفاع علامت منصوره اسلام استمرار پذیرفتند - آساف آن نور از قبایل فرزند اسماعیل قبل از
 صلح جنت و از جنت به وسیله انتقال یافت اول تاریخ آورده اند که قبل از پیغمبر صلی الله علیه و سلم بیچکس اولاد اسماعیل بر اولاد اسحاق
 و سایر صنادید آفاق با کشت بنی اسرائیل مسیح او شام و بین نجد و حجاز را کاشت و آسمان را شایب و اما قطعه مسخر سیده بود و در
 از مالک نرس نیز مستوفی شد و بیچکس او را همیشه مالک از بیعت او جدا کرده که در آن زمان مسیح با او منتقل شده و از او با او انتقال
 یافت و چه تمیله و با او آساف بلند آواز بود و چنانچه از و از ده سیل آواز شنیده می شد و او اول کسی است از فرزندان اسماعیل که تمکبات
 آمومت به بت چهار زبان سخن میگفت به بت چهار نوع خط می نوشت و از آن نور بعد از انتقال هر دو او را بعد از آن بت
 گفتند که چون انتر صد پاک او بودند میگفتند که اگر این عظام بزرگ شود از نسل او شخصی پیدا کرد که مالک انس من نور کشتند و با انتقال
 او را از ایشان بگفتند که آن نور از و بعد منتقل گشت و معذانه که بیدار می بود و غیر آن کنیت او ابو قضاطه است قضاطه از
 مشایخ فرزند زمان معد بود تازه می می نمود و در غلایق بود در زبان خود و آن نور از و بعد یا انداز انتقال یافته و از ندر یا انداز
 منتقل شد و او را مضران بجهت گفتند که هر چه که او را دیدی دل در پی عشق او شده بخلا ابد و خیر الانام مضر فرین سلام بود و در تقویت
 نعت حنیف ستم معنی و بشریت را بر این ترویج میکرد و از مضران نور با این سید منزه تر مومن بود و از ایام سید که در آن زمان فرمود
 و از خزیره بکنان رسید و از و بعد منتقل شد نظر لقب به قریش بود و بجهت آنکه قریش را پایست بجزی که بزرگترین اهل است باعث
 تفوق بر تمام قوم و شرف و علوهست با این لقب گشت و بت گویند قریش معنی جمع شدن است چون قبایل متفرقه که بجای بیت الله می
 بنحان او جمع می شدند بنا بر آن با این لقب لقب و نمونی و جوه دیگر نیز گفته اند و از نظر مالک انتقال یافته و مالک عرب بود
 و از و بعد از و بنحان از سبب بلوچی و از و کعب و از و بقره و از و کلاب و از و قبضه منتقل شد و اسم قبضه زیادت دارا شده
 راقصه بنام بود آن نور از قصبه بعبه منافق سید نام او غیر است منان نام یکا از تبان بود و مغیره لقب قبایل مالک را که در مضر
 مرد بود بنحان است انهم و علی الشمس از و توانان بود آمدند نور آنحضرت صلی الله علیه و سلم از بعد منافق به انهم تعلق گرفت گویند

که پیشانی آن بر در در هم سپیده بود بشیر از هم جدا کردند و بر دایت پشت ایشان هم سپیده بود و بشیر بر زمین یکی از عقلا که
 بشیر و گشت چیزه گیرایسته جدا کردن که پیوسته در میان ایشان بشیر خواهد ماند و بچنان شد که آن انا بان منظم کرده بود و عهدت با
 دو پسر دیگر بود و یکی نوقل دوم مقلب با شرم جدا بشیر بد حضرت خیر البرکات علیه السلام بدینی از نوقل بد جبرین مصلح و مصلح علی امام
 شافعی بود و اقتضای نور از شرم جدا المطلب سیده عبد المطلب او پسر بود و شمش و دختر اسپران پس فارس ابوسب و مصلح و مقوم
 و خزار و غیره ابوطالب و ابشیر و حمزه عباس - و بعضی نیز گفته اند و عید ابق و شرم و عبد الکعبه ابران فرود و اندک آنکه گفته اند عید
 و جبل بلایک میدانند و عبد الکعبه قثم را از اولاد عبد المطلب میدانند و اما پس و دختران سینه و بیضا و مرقه امیه از وی بودند و از انجلا و
 ذبیح ابوطالب عبد الله و یکی دختران غیره نیز یکجا بودند و عبد الله از قبیره ابوطالب بود و در نظر عبد المطلب از همه بجانب عبد الله بیشتر
 بود و حمزه و مقوم و جبل و صفی از یک مادر بودند عباس و خزار و قثم از یک مادر و ابولولیبان سلام در یافته اما توفیق رفیق گشت و از
 عمارت آنحضرت سفید سلمان شده و از جمله مهاجرات است و بعضی گویند عاتک و اروسی نیز اسلام آورده اند و اقتضا چون نور آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم از عبد المطلب پیدا شد رسید و از صاحب عبد الله شکم آمد انتقال نموده و از شکم آمد و در جسم حضرت انسانی محمد رسول
 صلی الله علیه و سلم بجا آمد و شهادت و ظهور آمد و حق تعالی و عده صادقین را که در توریت بر زبان وحی ترجمان محمد صلی الله علیه و سلم بدینی
 اسرائیل از آن اعلام نموده بود که من پیغمبرم را بجهت ایشان یعنی جنت نبی اسرائیل از میان بردارم ایشان یعنی از نبی اسرائیل مانند تو
 بمحوش خواهد کرد و کلمات خود را بر زبانش و دیت می نمود و هر چه او را بفرماید او با ایشان در میان خواهد آورد و چنین خواهد شد
 که کلمات در اینام من گوید و هر کسی که اطاعت نکند من از او محاسب نخواهم گرفت البته با نیافارسانید و مطابق آنکه بطرح است در باب
 سوم کتاب اعمال یا است حضرت مسیح علیه السلام و عده نموده فرموده بود که تو به نمایند و باز گشت کنی تا که همان شما محشود تا که زمان
 تازه گیر از حضور او نریساید و مسیح و مسیح را که ندانید بشما می شود و باز است بر آسمان او را نگه دار تا وقت شهورت آنچه خداوند
 بر زبان پیغمبران مقدس خود از قدیم الامم فرموده است که موثقی به پدران ما گفت که خداوند شما را و پیغمبرت را بر ابراهیم
 شما بمحوش خواهد نمود و هر چه او بشما گوید شما راست را اطاعت نمایند البته کاشم شمس نصف آسمان روشن و ثابت گردید و هر چه ظاهر است
 که مطابق و عطا بطرح اری آن پیغمبر بود و تا عهد بطرح موصوفی بود و نیز بعد از بطرح اری تا زمان آنحضرت پیغمبرت مثل موثقی
 علیه السلام که محمد رسول الله بمحوش گشته و ایضا مانند آنحضرت بوشی در اکثر صفات یعنی در شهادت هر دو پیغمبر بزرگوار است
 و الوهیت پروردگار و اقرار بر رسالت عبد اللیت بر آن ذات خود بودن هر دو حضرت سیاحت شریعت جبرئیل انتقامی صاحب موهبت
 چون هر دو صاحب نیت جهاد بودن ایشان نیز در دیگر خصوصیات مستثنی از بیان است بلکه آنحضرت مسیح عیسی را که نصایب ابن اللیت
 او مقدر بود و آنجناب از قائم نماشته است مقول مقبل و شریعت جبرئیل انتقامی نداشت جهاد نمودن با مخالفان من خود را بیکر
 و بیکر پیدا شد و از واج و اولاد نداشت سزا بجهت جبرئیل که پیغمبر چون نادیده و مجوز فرموده و چگونه مثلگشته و شاکت در او صافت کوره
 و غیره نیست قطع نظر از آن خود مسیح عیسی علیه السلام مثل علیه السلام بطرح پیشین گوئی از عده نموده و ندانند تعالی در باب نبوت آنحضرت
 خبر داد و چنانچه در انجیل مقدس مسطور است که ترجمه آن بجهت کم و کاست نیست که بعد از من فارقلیطا بشما خواهد آمد و معنی فارقلیطا بودلی
 امری مانند بنفاری ستوده ستوده تر - و تسلی دهند و روح راستی و پیغمبر است - و درباره من شهادت خواهد داد و شما را مفید است
 که من بروم که اگر من بروم آن فارقلیطا نزد شما خواهد آمد البته - زیرا که بودن او پیغمبر مستقل الشریعه در یک عصر ناجا است و شهادت

آن حضرت صلی الله علیه وسلم در حق حضرت مسیح آن است که انما المسیح عیسی بن مریم رسول الله و کلمة انقاها الی مریم
 و روح منه الایته و جلال او آن شخصت مسیح عیسی است که و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شیعیه لیهتم شهادت حضرت
 بیا که انسی حضرت بی بی مریم و تولد شدن حضرت مسیح از آن عقیقه بی پرده و دیده شدن روح در آن حضرت از قدرت الهی
 بی توسط پر بر بیان فرموده و نیز حضرت مسیح آن حضرت صلی الله علیه وسلم را روح راستی یعنی پیغمبر بر سر او چنانچه گفت و او یعنی روح
 راستی بیاید و شمار تمامی راستی ارشاد خواهد کرد که از پیش خود گفته میگوید یعنی کلام او کلام خداست بلکه هر چه از خدا می شنود خواهد گفت
 و شمار از آیتد و غیر خواهد داد و در اجمال خواهد داد و گفته و این کلام حضرت مسیح موافق کلام مجید است و ما ینطق عن الهوی
 ان هو الا وحی یوحی الایته القصد آنچه حق تعالی بر زبان می ترجمان مسیح علیه السلام در انجیل نموده و او همچنان بر تو فرود رسید
 و مطابق آنکه آنچه در کتب معتبره اتفاق شده بود که آن پیغمبر عالم الانبیاء است سوار و از فرود غریب از نسل قیاد خواهد بود در آن کوه
 او در ستان خدا و تیر انداز باشند و از کوه دست بیابیل رسیده و انتقام بیت المقدس از اهل بابل گرفته بابل را غارت کردند و ستان
 تصدیق رسید که در عهد امیر المومنین عیسی در وقت آن یاران پیغمبر و ستان خدا از ملک دست یعنی از کوه دیده و کوه بیابیل رسیده
 بابل را مطابق عهد الهی چنان غارت بربان نمودند که بعد از آن بابل بابل همانند بکوه دست از آن بابل حوش مسیح و ماران گشت
 و چنانکه مسیح کاهن سوار خواهد بود و عهد مسیح کاهن جواب خواب نوشته و ان بابل فرموده با اخبار فرموده بود که ۱۵۱ اظهر التاروت
 و جث صاحب المراوت و قاض وادی السعارة و غاضبت بحیرة سادقة و عملت نیران فارس لیسر کن بابل
 لغرس مقام و انشام للسطیح مناما واقع شد که شب دست آن حضرت از سما و جبری شد و کوه سادوقه که از سد استین جاری بود
 بی سبب همان شب یک گشت مشک که دیده آتش فاریان که از مدت دراز از زمان گشت است است بر سعد زین افروزان بود و یکم
 سرد و نشانی گشت باوشای فاریان در عهد هدایت سمدان پیغمبر است از زمان عیسی ایم خلافت فاروق اعظم با کل متصل و تا بود
 گشت نیز وجود که آخرین بادشاهان انبیوم بود گشته شده و بعد از آن ساعت که سطح جواب خواب نوشته و ان در شام بعد مسیح و او هم
 در شام از عالم گذران انتقال نموده موافق روز غر و خشتق با آن حضرت نمودند و آن حضرت بصحابه حاضرین اخبار نمودند و لایات مداین
 درین شام در روم و سلطنتیه را از امتان آن حضرت مفتوح ساخته گرفتند و او یان آتش پرستان معبد و منام و سائرند است بر کت
 بر انداختند و مدت مدیبت الهی را موافق مضمون این آیه شریف هو الذی اول رسول بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین
 کلام الایته در وقت تقدیم شایع و ذائع ساخته و با عیبه خداوند و غلبه پیغمبران استین و کتب متون عیشین با یقار سانسیدند

در بیان کربل حال اسما و اولاد علیهم السلام که جمعی از شیعیان و فاعله است

آوردند که حضرت اسحاق بعد تولد حضرت اسماعیل پنج سال بطهاره سال علی اختلاف اقوال بوجود آمد یعنی اسحاق همان است که علی بن ابی طالب
 و سیاه چشم و بر روی با کفش شجره کون بود و در زمان حیات پدر عالیشان و جودت ارشاد اهل کنعان سموت شد و از حدود فلسطین آن سرزمین رفت
 بلو از م نبوت قیام نمود و نقار زنت تاریخ بن حور را که دختر عشقش بود و کج ح آورده از آن دو پسر فرزند و آنتر کینه پیغمبر هم عین نام یک شکم
 تو ام تولد گشتند و لقب پیغمبر است با اتفاق حضرت اسماعیل از کجا انبیاء بر سل بود بابل کنعان اکثر انبیاء که بعد از او نبوت
 سموت شد نماز نسل پاک و بود و مانند مدت نبوت پیغمبر است سلام نبیها سال بود و در نو و ساکنی بجهان بر مسند ایستادند

و بعد از آن چهل سال در غارت گذرانید بار دیگر بدیدار یوسف مسرور گشت و هفتده سال در موصلت یوسف بگذرانید و روایت
آنکه بیست و چهار سال مفرح بود حال آنکه پس بر دهنده رتوان خرامید یوسف جسد بارگش را بعد تجزیه در تابوتی کرده از مصر تقدیر سبیل
رسانید همان خطه جنازه میسج را بخاریسید آن دو که هرگز نماند را در یک صندوقی ردیفون ساختند مدت حیات هر یک یکصد و چهل و هفت سال بود

تعبیر بیان حال هجر حضرت ائیل از خوف برادر خود عیص

چنان حضرت اسحاق عیص از یعقوب و سبب میباشست بی بی رفقا که مادر هر دو بود با یعقوب محبت زیاد ترمی ساخت روزی اسحاق در ایام نیایش
چشمش را گفت بزغال که سبب که در بران کرده ز من برسان تا از آن تناول کنم و دانماید که حق تعالی از صلب آن بیارید آن رو
بنابر آن عیص بجانب صید گاه متوجه شده است رفقا این را کررا شنید و یعقوب آگاه گردانید گفت وقت آن است که تو در این امر
سبقت نمائی و این نعمت را باین خود حاصل کنی پس یعقوب بزغال را که داشت سلال کرده بریان نمود چون بجهت کباب مانع حضرت
اسحاق رسید بلا فرصت آن کباب الطیبه تناول کرد و بعد از آن کل طعام زبان سوال در نگاه خداوند ذوالجلال کشاوه گفت با زبانی
برکت نبوت نصیبی که در این فرزند من گردان که بطعام من قیام نمود و تیر عابر هدف اجابت سیده ام که منظور تقدیر بود و واقع
گشت متعاقب آن عیص شکسته بریان پیش بر آورده نهاد اسحاق دانست که در نیابت خلاف بر علیه من بعد غنی موافق تقدیر خداوند
رو نموده بعیص جواب داد که آن عا و باره یعقوب واقع گشت اما باینکه تو نیز در عا سازم تا پادشاه علی الاطلاق ذریقه تو بسیار گرداند و ملوک
ذوالاقتدار از نسل تو ظاهر سازد و بر غریب بتقدیم رسانید حق سبحانه و تعالی همچنان کرد چنانچه در کتب تاریخ مسطور است که عیص
احمد علی اسلام را بکنج آورده از چندین پسر پنداخته بود و آمدند که از آن جمله یکی روزم داشت او در زمین که سالها سووم بر دم
ساکر گشته و دیگر فرزندانش در اطراف آن کفایت آن یار قنات ز زبیره کثرت تمام یافتند و برایت شهر قیامه روم از نسل او ظاهر شدند
و رویان را از آنجست بنی الاصفه گویند که رنگت م بر عیص مائل بصفت بود و روایت تاریخ طبری کثرت نسل روم بجای سید
که اکثر انالی بیار سکنند ری مغرب انیشان برشتن انش میگوید عبد الشعیف شیر محمد که نظر بر مفهوم روایت طبری چنان معلوم می شود
که اکثر اقوام یورپین یونان روم و افرنج و فرانس جز من انگلیشه و غیره متوطنان مغرب من روم و جزا از معترف از نسل روم دیگر پس
عیص باشند اما این روایت با روایت سابقه که در بیان فر شام روم پسران یقین بن سلم بن مهران نوح علیه السلام گذشت متناقضه دارد
و مطابقت با همی این روایت جز این دلیل گرفته شود که طه انقت میر شام و روم پسران یقین تبادوشی قرون اعصار قلیل و مغلوب
گردیده بعد کثرت مغلبه اقوام اولاد روم و سایر پسران عیص را آن در قلیل از نام خود برآمده شامل در نسل اقوام نسل عیص دیده با سامی قلم
نسل عیص شش یا هفت باشند فقط تا دیده دیگر معلوم نمی شود و اینصورت در جهان نیا قدیم تا سال مروج شده می دید و در هر دو یا قومی
فرق موجود و سلوک است! انقص چون علی اسحاق بجهت که مذکور شد در باره یعقوب وقوع یاقت عیص از نیمی بر آشفته مقصد انصار
و این را برادر نمود و یعقوب نیز نعمت او را دانست بعد فوات پدر زیاد تر پسران گشته شیب پنهان از کنعان برآمده بجانبت ملک مسکن
خال اولیان بود و ستافت و در اینجا دختر لیان را که سمات بر حیل بود خواستگاری نموده و شب سه خواستگاری غصمت هفت سال را
بجای آورده اما لیان سمات لباه دختر کلان خود را بکنج یعقوب روان چون بنجال بر یعقوب ظاهر شد بسبب آنکه سیل دلش بجانب
رائیل بود و برنجید از راه شکایت بنجال خود گفت مرا بعد از کتاب چندین محنت فرمودی ای لیان بخواهش بیان کرد و عیص شکسته پیش از

و نیز هر دو در کتب خود را بشوهر می دهند اگر هفت سال در خدمت قبول کنی راجیل نیز بنویسد هم سراسر قبول نموده است هفت سال
 دیگر شبانی بجای آورده راجیل را نیز بجای آورده چونکه بیان را در کتب خود کرده اند که در آن هر دو در میان یعقوب رساد
 بعد از آن یعقوب را به طعن بر آورد که متوجه حجت بودن گشت بیان گفت یک سال دیگر اینجا باش تا غنایم خود را در تو قسم ساخت یک پیشتر ما
 نامزد تو کردیم هر بره نر که از آن گو سفندان بوجود آید تو بخشم یعقوب ایجابت نمود و از قدرت آسمی در آن سال تمامی برادر متولد شدند
 بیان از توبه توبه چشید گفت یک سال دیگر توقف کن تا همیشه که خرم ده سال بود و آید ترا باشد سراسر همچنان کرد و در آن سال از تمامی گو سفندان
 بر نامه توله شدند پس بیان حسب اوصاف را تقویس سراسر کرد و سراسر آن عیال و افعال و اموال و از آن بندگان شدند چون توبه
 بآن یار رسید متعلقان نمود گفت اگر کسی از شما استفسار نماید در جواب گوید یعقوب نام غلام عیال است باز بجای دست عیال آمده است
 و میان از مردم یعقوبیم اتفاقاً روزیکه یعقوب از خرم عیال از شهر بیرون شکار آمده بود دید که بعضی از مسافران از راه دور می آیند و
 از غموت بر زمین ایشان نمایان است عنان سپ ای بجان مسافران مطون ساخته چون بایشان سیر رسید که شما چه کسانیید و کجا
 خواهید رفت متعلقان حسب الامر یعقوب را بداند که یعقوب غلام عیال است عیال را شنیدند نام برادر از اسپ فرود آمده گفت یعقوب
 تو چشم من است و دیده یعقوب او عقل گرفت سر ریش او را بوسید و انواع لطیف بدانی فرمود و او را بشوهر داده منزل شایسته لایق
 برای سکونت او مقرر نمود و روز دیگر تمامی آن مناسک خود را یاد کرده از آن عیال با او پیوسته و او را یک صبر برادر خود یعقوب عیال
 فرمود و از غیر یعقوب با فرات گفت کجی از وجه معاش حاصل گشته به عبادت حق مشغول گشت تا حق تعالی او را به نیکوئی رسالت دعوت
 انالی کنعان برگزید و تقی تعالی یعقوب از آن دو منگوه و دوسرید و از ده پسر نیک اختر ممت فرمود بدین ترتیب عیال را به وسیله
 شمعون پیروان لادسی شجره یوسف بنیامین دان گفتانی زیبولون گاد اشیر و از آن جمله شمش یک عبارت از روبن و شمعون
 و یونا و یوسی و شجره یاسا کار در زیبولون باشد از شکم بی بی لیا که زوجه کلان سراسر یوسف بنیامین از شکم بی بی راجیل منگوه خورد
 آنحضرت بودند و نقاتی ودان هر دو از یک سرید و گاد و اشیر از سر تیره و دوم متولد شدند و بزعم مصنف مرآت الافاضه و بعضی
 دیگر از مصنفین پیروان کلان بن فرزندان سراسر بود و نیز مصنف کور افغانه را از سراسر او اقتفا نمود و اما عقیده جمهور مصنفین آنست
 بر عکس آنست یزاک او شان را فرزند اول سراسر میدانند و افغانه را از سراسر با و شاه اسیران از سبط بنیامین بشمارند چنانچه
 یعقوب یک سال در کنعان گذشت بنیامین متولد گشت و همان زمان باورش راجیل بمالیم تقاشانته بنا بر آن بنیامین سوم گشت بنیامین
 بنت علی مادر رده را میگوریند و یوسف سراسر را تصبیق و صلایش حبیب و مقتدر استقامت سفید پوست و سوسلی خلق و
 صغیرة السرة بود و شهباسا کیش بزرگ کشادۀ همان بود چون تمیم کردی نو از عنوانک لامع شدی و هنگام تکلم شجاع از زبان مجرب
 بیانش لامع گشته صوت او مشابیه صوت آدم علیه السلام بود که قبل از خطا و ذلت داشت و دو سال بود که مادرش وفات کرد و در هجده
 سالگی بحضرت معارفه پذیر گرفتار شده در پناه کنعان افتاد و بعد از آن پناه بزیارت قاضی ریضاوسی بوسی ساموسی فائز گشت بعد
 از آنکه قضا او را بمصر رسانید و بقیه وقت گرفتار گردانید شش سال در خانه عزیز مصر سر برده بعد از آن بواسطه تشنگی بسیار در قید
 افتاد و هفت سال با دو دوازده سال علی اختلاف الاقوال در محبس گذرانید و موافق صحت روایت اول در سن نسی سالگی از محبس
 بیرون آمد و بهومده نیابت پادشاه مصر بر سر نهشت بمذقات پادشاه مصر متعلق گشت و در نسی و دو سالگی زینجار بجای آورده
 و در چهل سالگی به امانت پدر کاسیاش سپردش هجده سال دیگر ششم بدیشش و در نسی استهنگاه بهشت برین خرامید یوسف بعد

فوت پرست سه سال در مد عزت گذرانیده بعد از آن انتقال فرمود و بنا بر روایت مذکوره عمر آنجناب نود و هفت سال
 باشد و صاحب شارک عمرش صد و بیست سال نوشته و زمره برافند که مدت خوارت چو و پسر هفتاد سال بود و سوداگرے که
 یوسف را از برادرانش خرید و نامش مالک بن عمرو نام عزیز مکه آنحضرت اور شهر مصر از مالک بن عمرو خرید و تظفیر و بقول طبری
 علم بود و عزیز تائب با دوشاه مصر بود و با دوشاه مصر بر وایتے ریان بن الولید بن المصعب بن معاذ بن نمیر بن یسایاش بن
 قارون بن عمر بن حلاق بن عابد بن سالم بن مهران بن علی بن سلام بود و زینجا بروایت اکثر علماء اسرائیل نام داشت پدرش را که
 از اعیان مصر بود و عامل سیقت و تقوی نام زینجا فکاه و پدرش موسوم به پوش بود و جامی علیا اجرت پیش با میوس نام
 گفته است چون بعد نیابت مصر زینجا را بکلیج آورد از لشکرش دو فرزندیکه موسوم افرا تم دوم منسه بود و آمدند گویند چون اسرائیل
 مع بی بی لیا و دیارده پسران اخفا و موجود بن خود هنگام نیابت یوسف وقت حیات یان بن الولید با دوشاه مصر و شهر مصر بملاقات
 یوسف خانز شرا نوقت تعداد اولاد و اخفا دش مع یوسف و دو فرزندش سوائے نسوان پنهان و نضر رسیده بود چون مصر رسیدند
 یوسف در مع تمام خانمان با جازت فرعون در موضع کوش که مقام بهتر مع زمین آن سائش قبرین بود ساکن دانید و تقییر
 آورده چون یعقوب بعد طول مت معارفه با یوسف مواسلت یافت و احوال گذشته منجا بنین بر بیان می آمد یوسف در
 اثنا ذکر ماجرا خود از و برادران شکر گفت و فرمود که چون برادران قصد من کردند من از تمام تشکی بناییدم زیرا که غلبه شنگی را
 نزدیک سبلاک سانیده بود و لادسی پنهان از دیگران شسته آب بن و او و مر از ان نمک بخرن و در وقتیکه بر قتل من اتفاق کردند
 یهود ایشان را مانع آمد و مرا از قتل ایشان نگه داشت بشنیدن این سخن یعقوب علیه السلام عا فرموده که تعدادند نبوت و نسل لادسی
 و ملک در سبط یهود باشد آنته و نیز در تعییر جوهر قوم است که قبل از سلطت ملک لوت مملکت بنی اسرائیل چهاره در سبط
 یهو ابوی که متر بو یوسف علیه السلام هنگام فانت یهود ارا بجای خود خلیفه و جانشین گردانیده بودند آنته کلامه در مرات الافانده
 در مناقب مع و آورده که چون برادران آنحضرت را شین بخش و با هم مدوه فرودقتند یهود احصه خود گرفتن از ان در اجم عار و انسته
 تکبرت از طفولیت باخلاق ستوده آراسته از هیچ برادران شجاعت نمودت ممتاز بود و تقی تعالی در وقت آن مجید تمغی کرده
 فرمود و قال قاتل منهم لا تقتلوا و القولا فی غیابت الجب الآیة و برایتے بشرف نبوت نیز مشرفش و خلافت
 یوسف نامن مملکت بنی اسرائیل در سبط و متفق علماء است و تقی تعالی او فرزند ان شجاعت عطا فرموده مع بعد اجم طائفه شریفه
 افانده است آنته و بعد اطا مع محقق حضرت اسرائیل یکے آنکه هفتاد و نه بار سفیر از نسل او بعوت گشتند و هر آنکه از عهد اسرائیل تا
 موسی کلیم آمد که نسب موسی چهار واسط با حضرت می سپید و تقی تعالی نسل اسرائیل را آنقدر از انبیه که شب خروج حضرت
 از مصر نسل دوازده پسران اسرائیل سوائے نسوان و اطفال ششصد و نه مرد و پیاوه و سوار ششصد و نه پسران شبار آمدند اما فیما بین برادرانی
 یوسف علیه السلام بود و بقول جمهور سبط لاد افانده با جناب می سپید و تقی تعالی او را فرزند ان بدین ترتیب از زانی فرمود
 بمع بجه اسرائیل و گیاره و نمان و انجی که او را حج و حج نیز می نویسند دیگر روش و پیچیم و پیچیم و این اسما هم طینت عبرانی اند و در سبط
 عرب تغیرش در ان واقع است و این تغیر اصطلاحی فانت موجب تغیر میان دیگر دو و با اتفاق موسی علیه السلام اهل کتاب ملک
 طاوت با دوشاه عظیم ایشان اسرائیل از نسل بنیامین بوده است و آنچه بعضی مؤرخین طاوت را از نسل یهودا و زمره از نسل

لادسی بن یعقوب عم نمودماند روایت ضعیف است

بنیامین بساطت اسباط اشراشرا سبیل برگزیده بذریعہ اسرئیل را نجات داد *

لمعہ در ذکر محبت حضرت اشموئیل علیہ السلام

آورده اند کہ بعد وقوع ذلّت و خواری نامی بر اسباط اسرئیل رخساز و تعالی بر طبق اجابت دعای صلح ایشان اشموئیل علیہ السلام را ہم از قوم اسرئیل
 بجا آورد و در وقت صلح بنیامین و اسرئیل بر سر کوه جریحی بگردد و بگوید و تجرید حکام ملت موسی در وقت
 و ان اشموئیل التماس کردند کہ بجای ایشان از بارگاہ آسمی حلالت باد شاهی تمیز نماید تا بساطت او با جباران شام جهاد و قتال نمایند تا بلکن اشموئیل
 مسلت قوم را بدنگاہ حق مقرر کند و امید بود اسرئیل از حضور حق تعالی جبرئیل علیہ السلام اشموئیل را حسب ذکر کارادہ خداوند جبرئیل آن است
 کہ ساقول نام برن قیسی از سبط بنیامین بساطت بنی اسرئیل سرفراز سازد و جبرئیل از بارگاہ خداوند عصائے قرنی بر اثر روغن بیون پیش
 اشموئیل آورده گفت کہ بنی اسرئیل بگوئید کہ ملکہ کا ایشان سنجواهند از میان ایشان آن کس را بود کہ قدا و باین عصا برابر آمد و چون اشمنج
 دما ما یقربن روغن بیون بکشد اشمنج و بنی اسرئیل بر سر کوه جریحی ایستادند و اشمنج بر سر اشمنج عالی چون اشمنج خواست پس او را بیا و شاهی
 مال ملک بردارند و از فرمان او عمل کنند فقط حضرت اشموئیل موجب تمام شدن جبرئیل نام ساقول را متقی داشتند و خبر محبت نظر بیا و شاهی
 منحصر بر براری عصا بقدرش بچویش آمدن قرن و غن بیون از حضورش مثل اشمنج شدن بر سرش پیش اعیان و عوام اسباط و اولاد و گنا
 اسرئیل ظاهر ساختند چون بنی اسرئیل از بنیامینی آگاہ شدند از ان باز صنادید عظام صغار اسباط اسرئیل پدید آمدند شاید باین غن
 مشرف کرد و آمد و رفت بنجام حضرت اشموئیل آغاز ساختند اما بقدا و عصا برابر آمدند قرن و غن بچویش نمی آمد اما بکرم ساقول
 بن قیسی از سبط بنیامین کہ ملقب ملک لوت بود و تقییب کہ ختیب مذکور خواست بنجام اشموئیل سیدہ باین ذلّت فلان زگر دید
 و بیان اشمنج بر سبیل اجمال نحویت کہ قیسی پدر ملک ساقول ملقب ملک لوت مرے بود از بنی اسرئیل بقول جبرئیل موغیر من اهل سبیل
 سبط بنیامین بود و عقیدہ یک اخبار و معاند مستوفی و محبر اسحاق است کہ از سبط بیون بود و هر صورت اشمنج بود و نهایت اشمنج
 قرنی داشت ساقول نام قومی بکل قدا و در که از بر طول قامت او و طاووت میگفتند و در شجاع و بہادر تمام بود و پیشا و آن بود
 کہ در سالی یک تار بجا و جباران بنقے و نمائنا و اموال کفار را تخت تاراج نموده و جمیع ازان جبر ساحت و قوت حاصل ساخته و از
 کمال و انگی و شجاعت قبا را مثل سور بر پیش شمس که پیش قیس و قبا پر شاخ گوئند داشت روزی آن چهار گوئند ہمراہ غلام
 بر سرچرا نیدن بصحرای مستباد و اتفاق دران روز برق بلدان بود نمائندہ آن ہر چہا گوئند ان از و گوئند طاووت چون بیونی
 پدر را میدانت موی کہ پدرش از گم شدگی آن گوئند ان نہایت عزیز است غلام را ہمراہ گرفتہ تا جبرئیل سے گوئند ان بر نیاستہ
 بہرے می شتافت اما نیافت آخر کار چون گذرا ایشان بر خانه مبارک حضرت اشموئیل افتاد و با غلام گفت کہ ای تجا پذیر خداست بیاتا
 بخد مت اورفته حالت اعرض کنیم شاید کہ بر گوئند ان گم شدہ بجا و دالت نماید ان با اتفاق غلام بنجام حضرت اشموئیل درآمد و بچو در
 آمدش قرن روغن قیس بچوید چون اشموئیل اشمنج را دید پرسید کہ تو کیتی مچہ نام داری طاووت جواب داد کہ نام من ساقول است ملقب
 بطا تو تم و سپر قیسی اسرئیلی ام داین غلام پر من است درین وقت اشموئیل داشت کہ ہمین شمنج است کہ جبرئیل از و من اخبار نمود بود کہ
 باد شد اسرئیل تجا شد پس ان قیس روغن بر سرش لیدان و غن از قدرت کہی مثل اشمنج و جبرئیل خود تجا و زکر دپس ازان قدا و ازان عصا پیود
 برابر آمد بعد اشموئیل ساقول را گفت ترا مبارکباد و کہ باد شاهی اسرئیل بعضے دیگر از ممالک نیز ازان تو خواہد شد طاووت گفت

با جالوت و قوش صحب جهاد نماید بنا بر آن ملک جالوت بنی اسرائیل را جمع آورده و دست و پا چلفتی و شکر بنی اسرائیل را
 عرض خواسته جمله هفتاد هزار سوار شمشیر زن نیزه گذار شمار آمدند و معالی پیران کهن سال و مردان اطفال که معذور و معفو مانند دیگر تمامی
 در رکاب ملک توجیه جنگ جهاد جالوت ملک فلسطین گشتند و این جالوت بکرات مرات شکر بنی اسرائیل کشیده مراستم قتل و اسیر و قتل
 از حد تقییم رسانیده بود و انقضای عمر و انگلی بر سیاهان بنی اسرائیل کشیدند و از غلبه شکنجی نهایت تنگناشند و درین وقت ملک جالوت
 سپاه را فرمود که ختر آید و خوبه ایست مگر حکم چنین است که زیاده از غرض نیاشاید بصوت زیاده نوشیدن و بیار خوابید شد و گویند که
 آن آب بود و درون یا فلسطین بود و انقضای عمر چون بان آب سینه شصت و شش هزار کس خلاص گشتند و آن آب زیاده از حکم نوشیدند
 و بیار شده باز ماند و چهار هزار کس در اوقات موافقت حکم بادشاه روانه گشتند از آن طرف جالوت نیز با صد هزار کس در برابر ایشان آمد
 با سیاد چون بنی اسرائیل را نظر بر کثرت عدت و شوکت سپاه جالوت افتاد و بیدار شدند و گفتند لا طاقه تا لیوم بجالوت و جنود
 و اکثر بنزیت شتافتند صرفه مندریزه کس که حدیثش است نزد جالوت باقی ماندند شکی اسرائیلی که از سبط یهو بود و از نیزه و دانه
 پس خود از جمله آن پیشین بود طبری گوید و قتی که جالوت متوجه جالوت گشت بنی اسرائیل علیه السلام بر بی تسلیم او نموده فرموده بود که این چه
 بر قدر کبر کس راست آید او کشته جالوت خواهد بود چون در و شکر نزد یک بیکدیگر رسیدند ملک جالوت فرمود تا نماز کردند که هر کس جالوت
 را بکشد ملک را در ملک شریک سازد و دختر خود را بچرخ او دهد چون داود که خردترین و لادیشی بود این پنج بانشین او را بر اختیار
 اختیار بر او روان را ترغیب داد چون ایشان ازین امر استعاده نموده آید آوردند و او دگفت من مبادرت نمایم و او را بقتل رسانم نگاه
 نزد ملک جالوت رفتند بدو امری قتل جالوت زبان کشاد ملک جالوت داود را خیره بپوشیده گشت تا کار از قدرت تو زیاده است
 داود دگفت ملک امتحان فرماید ملک این مزار را فهمید و زره مذکور را حاضر آورده او را پوشانید چون بر قدر او درست آمد و است
 که کشته جالوت دست را بجم او را بر جالوت نازد و فرموده باز دو واج یکبار زبات مشرکت در امر سلطنت و عده داده فرمود
 تا سپه سلاح مناسب ده با او تسلیم نمایند داود دگفت مرا باین اشیا حاجت نیست دهن با همین سنگ فلان کج در دست من است
 با جالوت مقابله خواهد کرد گویند که قبل از تقابل جالوت از بعضی علامات بر داود ظاهر گشته بود که جالوت بر دست او کشته نخواهد
 بنا بر آن بان مبادرت کرد و یکبار از ان امارت این پوشش تا اندک رفتی در اثنا قطع مسافت داود از سنگ آواز شنی که من
 سنگ ام موسوی که یکبار از علی خود را بواسطه من قبیل رسانیده بود و از سنگ دیگر آواز شنید که من سنگی ام که مار و ن فلان دشمن را
 من هلاک نموده و همچنین از سنگ دیگر آواز شنید که من سنگی ام که در جالوت را بوسید من خواب گشته و داود آن هر سه سنگ را بپوشش
 در توبه انداخته هر سه سنگ یکدیگر حاصل شدند و قوی آنکه شمول علیه السلام با دانه داده بود که جالوت بر دست تو مقتول خواهد شد
 به صورت داود علیه السلام با بار شمشیر فلان کج سنگ را برابر جالوت گشت جالوت ضعف بنیت و حقارت جسته داود علیه السلام را
 دیده و شمشیر پر سیکه بکار آمده گفت آمده ام تا ترا بقتل رسانم شنیدن این سخن آن خاخره نموده و داود از سنگ او در فلان کج ده شهاب
 جالوت انداخت آن سنگ در هوا سه پارچه گشته یک پارچه بر پیشانیش سیده و دو پارچه بجز جانب سینه و میسر و سینه بود جالوت از پا
 نیفتاد و در فداد هلاک شد و بجز هلاک شدن او سپاهش منزه گشته و بفرار نهادند و بنی اسرائیل آنجا قتل و غارت نموده و داود و سر
 جالوت را برین نظر ملک جالوت رسانید مقتول است که نسبت جالوت بعلی بن ابی طالب سید و نامش کجاست بود انصافی جالوت تا
 لجهلان و چندان عظیم خلقت داشت خودی که بر سر خود میخورد و دست بنی اسرائیل افتاد چون زن کردند و در مدخل زن بود انقضای

بعد از آن فتح نمایان حصول نصیبت بسپایان بشکر اسلام که تعداد زرو چهارم است آن نصیبت از شرح مین بود ملک طاعت مینویش
مکتب مشورت تمام دست او بعد مراجعت ملک طاعت مینویش و او در یک گفت نشستند و نیز ملک طاعت حسب او عده ختر خود و کل نام
بجای او آورد و او در قدر و منزلت او افزوده قبض بسط تمام سلطنت خود را بدست او داد

لمعه در ذکر مجمل حال مخالفت ملک طاعت با حضرت او و عیال السلام

آورد و اندک چون کار سلطنت ملک طاعت در قبضه امتیاز حضرت او در آمد از آنجا که او در مشورت خوش خلق خوش خلق مینویش و با عیال
و سپاه سلوک نیکو پیش گرفته تمامی مردم اهل سیف و قلم و اخطار و اهل حرفه از دل خویشان او شده و در جنگی امورات راجع بوسه آورد
با ملک طاعت تعلق ترک نمودند و از جنی عرق رشک حسد طاعت حرکت آمده با او بغض عدالت پیدا نمودند و خبری و باک از او
مصرف خاطر ساخت اما بواسطه زندگانی حضرت اشموسیل مافی الضمیر خود را ظاهر کردن نمیتوانست چون حضرت اشموسیل فرزند رضوان خلیفه
ملک طاعت که تخریب باک او در میان بست بهت نمود بر آنکه گشتند و القین نام که از خواسان مفرمان ملک بود و او در از آن
ملک طاعت ساخت بنا بر آن او در از تکرار غضب او ترسیده است از سر انجام مهمان پایی از آمد و زنت بارگاه شاهی کو ماه کرد و فطنت
خود پر و همت نیز ملک او را نشان که پس از یک آنکه ملک طاعت بود و با او در محبت و عشق از حد داشته تازه از اراد مینویش
و او در آگاه می ساخت منقول است که در فرس ملک بهانه عیال خود نشاند بخانه او آورد که در آنجا محاکات از و در سیکل که زوجه او بود
نمایگاه او را استفسار نمود و مراجعت کرد بعد از آن چون او در بخانه خود رسید و از بیان سیکل با او معلوم کردید که ملک مستغرق خوابگاه او بود
بنابر اوقات شب مشکه بر آب زغابگاه خود گذاشته چاه می سفید بالکان انداخته تعبیه ساخت تا که ملک چند روز که او در خدمت چاه در
بر خود انداخته است نمود رفته در گوشه پنهان نشست تا آنکه وقت نیم شب ملک تن تنی با تشریح عیال کرده بخانه درآمد و آن مشکه بر آب
چاه کشیده را داد و گمان برده شمشیر از نیام بر آورده بالاسکن اندر رسیدن ضرب شمشیر شک چاک شده آب آن بر زمین روان
گردید چون ملک این تعبیه را دید و دانست که او در از مافی الضمیر او آگاهی یافته اکنون او نیز در عدالت خواهد کوشید لکن او پیش از پیش
همت خود را بردن و او در مصرف اشقت اما او در خود را در صحرا و بیابان نیز در هر مکان خود مخفی و محفوظ میداشت تا آنکه شب
او در بخانه ملک رفت و در مالیکه ملک خواب بود چاه تیر از ترکش کشیده در چاه گوشه خوابگاه ملک انداخته شمشیر جبهه ملک را
گرفته مینویش علی الصبح چون ملک اشکالت را دید بر پاسبانان حراسان مجربان معترض شده و از ایشان صد کس را بقتل رسانید
تا کید تمام نمود و شب گیر باز او در وقتیکه بر پاسبانان خواب غفلت آید داشت بخانه ملک آمده و نزدیک پیر پادشاه رسیده
و شمشیر جبهه را برهنه کرده بر پیر پادشاه نهاد و او در نوشته بر بالین او گذاشته برآمد چون پادشاه بیدار شد و صوت حال پادشاه را
دید و او در بخانه نوشته بود که ملک ساقول پادشاه را ساقول زمین میخواست که ترا بقتل رسانم مانع بود و با ساقی هر یک شتم مانع ساخت
و حق نمک خوشی تو را از کشتن تو مانع است منبذ شو و از خدا بترس آید و اندیشه قتل باک من بگناه را از صفی خاطر مکن و کین آید
از ملاحظه این بیباکی و گستاخی و جسارت و لیر می او و ملک غضبناک تر شده پیش از پیش بدافع او متوجه شد و بر پاسبانان بیباکان گشته
برای ایشان بهانه می جست چنانچه بانکه جریمه از یک کس بطلب می آمد تمامی غنایان او را در صحن میکشید سپهر اشکالت باک می ساخت
تا کین تمامی ما در حرم را کین امر را دولت اسبیل از دستگرفته شد و اهل پیشه و حرفه از او طمان خود بیلا وطن گشته و در اندک

سعی نهار کس از قوم بنی اسرائیل رفته تبتیغ گذرانیده طریق خود نریزی و عمارت را عادت ساخته علما بنی اسرائیل چون و منوع
 و اطوار ملک ناشاکت دیدند زبان طعن برکشادند چنانچه از شنیدن آن که بفضیلت آمده مثل نقل بنی اسرائیل در داور و برو
 کتب تبری و سینه نهار عمارت و شرف را نقل آورد او و علیه اسلام نیز درین ایام افتان و خیزان در پیشه و کوهستان منعمی میماند و در کجایی خود
 میگویند و منقح است ملک طلوت را از سبب از تکلیف نریزی مردم با دوشاه خود رقب کردند و بالاخره چنانچه مذکور خواهد شد
 فضل الهی منگیر حال او گشت تبتی و تبتی انانت پراخت تو بیا و اجابت یافت

معبر بیان محال تو بنمون ملک طلوت قبول شدن تو بوشیدنش مع فرندان

در کتاب عزات الاغانی حالت تو به ملک بیطور مسطور است که روزی که ملک طلوت بشکار برآمده گذرا و بر قریب ترفه واقع
 گردید در آنجا دید که عورتی بر قریب نشسته نوحه زاری میکند با دوشاه از آن عورت پرسید که این قریب از کجاست گفت قبر شوهر من است
 و تا ایام زندگانی بصید شکار اوقات میگذازید و وجه معاش را ازین مبر حاصل میکرد و در میان من و او جسد بود که هر یک یک اول
 وفات کند دیگر بر سر او دعا و استغفار نماید اکنون که من اول مرد من اورا در عالم رویا خواب دیدم که بسبب پیشه و شستن شکار
 با تو را در جسد و شستن معاش غریب این رعداب گرفتار است بعد بیدار شدن از خواب نظر بر او اجب اشتن نمود و مددی و محبتی که در میان
 من و او بود و عورتی صاحب کرامات و مستجاب الدعوات و تقوی و زود خورست نمودم تا در حق شوهر من علی امزش مغفرت کند آن
 صالحه دعا کرد و از برکات دعای مستجاب انصالحه امید دارم که از عذاب الهی رهایی یابد و مراد عالم رویا از نجات او خبر شد استی
 از آنجا که وقت انابت ملک بر گاه صدافند در مان کشاش دروازه مغفرت مرحمت در باره او رسید و بدو سخن آن عورت ملک
 اثر تمام نموده در دل و جان او جای گرفته و از خواب غفلت بیدار گشت تا از اعمال ناشاکت خود و پشیمان نامد شد و صیوت میرت او
 بحال اصلی باز آمده آه و زاری کرد و در کوشید متبیه شده بانو و گفت بیهاست بیهاست اینر و بشک جلال مانو و مغفرت است حالت
 من بچنانچه او را انجامید که سعی نهار کس علما و فضلا و اول ایمان را از قوم اسرائیل گشته ام بعد است در دهن آن عورت زده گفت
 نزدیک آن عورت صالحه بپرسید دارم که در حق من عا کند و مراد نماید بنابر آن عورت ملک سا همراه گرفته بدر سر آن صالحه
 رسانید و خود و اندرون رفته حالت ملک را بخدمت انصالحه گذارش ساخت و انصالحه ملک اندرون طلبید و چون ملک
 نزدیک انصالحه رفت بعد از آنکه آداب تقییم تکبیر دست با من آن صالحه زده گفت در حق من عا فرمائی و بمن باده بنائی که باعث نجات
 من باشد صالحه گفت من قبک را از قبور انبیاء نام هر مشکلی که پیش من آید انجام زفته و زود تشبیه حاجت خود را از خدا تعالی
 میخواهم بعد از آن هر چه بر آمد کار باشد جواب می شنوم بیا تا ترا بر آن قبر رهبری نمایم پس انصالحه غایب روان شد و ملک طلوت
 از عقب او میرفت تا بقبر آن نبی رسید بعضی گویند که آن قبر لوط بن نون بود و زمره قبر اسحق بن اخطوب گفته اند و جمهور بر آنند
 که آن قبر شموئیل نبی بود و القسمان زاده بملک طلوت گفت که با دوشاه هر چه حاجت دارمی ازین قبر اقسام کن که مزار
 فیض آنرا شموئیل پیغمبر بزرگوار است با دوشاه از دیدن قبر شموئیل و شنیدن نام مبارکش نهایت تعجب و شغل گردیده از کمال حجاب
 خواست که آبش و پیش گفت که صالحه مرا عاقبت نمیت که در برابر این مرقد مبارک دم زخم پس انصالحه فریاد و زاری آغاز نموده
 یا پیغمبر خدا اینک ملک طلوت با دوشاه اسرائیل بخدمت تو رسیده و از اعمال سیه و افعال فیعی خود ندانست و زریده میخواهد که تو بکنند

بامر الله تعالى زنده شود و او را زنده بجا بمانی برخواست انصاح قبر شکسته شد و اشموئیل علیه السلام با رفته خاک لوده از خاک برآمد و گفت
 ای خداوند بعد از آن چه سبب افتخار گشت که مصدر افعال ناپسندیده شدی و چنان کردی انشاالله تا از تو توجیح یافت که زمین
 آسمان از دست تو نالان و از فریاد خونریزی تو گوش نایک گشته اند یا کن آنرا از افلاس و غربت خویش مرا که در طلب سفندان گشته
 بنحایت من آمدی و من در باب سلطنت تو چه قدر اهتمام دمی نمودم تا بنی اسرائیل ترا طوطا و کرنا قبول کردند چرا از افلاس و غمخواری بیقدری
 خود فراموش کرده دست جور و تعدی دراز کرده هستی هزار سوسنان اسرائیل را بیگناه قتل آوردی و قاندر جور و تطاول نمودی که
 فریاد و فغان جباری تو بملکوت رسید و زلزله در اهباق زمین افتاد علاوه از آن بکشتن تو و که برگزیده بارگاه خداوند است عنقریب
 بیروت سبوت خواهد شد سسی نمودی و بیعت بنی اسرائیل را متفرق ساختی ای طالوت از کردار من به خود میسوی خدا که جز او نیست
 باز کرده که قهار و جبار است و از افعال قبیح خود پشیمان شو و راستی و انصاف تو بکن که حق تعالی قبول کننده توبه تائبان است ملک طالوت
 چون انیر غلبت زلزلت امین از زبان حضرت اشموئیل شنید از مسرت مانند بار بر خود پیچید و آه سوزان از دل بر کشید و گفت یا پیغمبر خدا
 راستی باز کردار من خود پشیمان تا شب مری عملی که موجب نجات من باشد بقبول اشموئیل گفت یا طالوت گناهان کبیره از تو مسأله
 آن زمانه توبه قبول باید که سلطنت را بداد و تقویض کنی و خویشتن را ده فرزندان خود با کفار جهاندنم و به شهادت سسی طالوت
 گفت یا پیغمبر خدا بخوشی قبول دارم که خود را مع ده پسران در حرکت براه شهادت سالم بعد از آن اشموئیل گفت دو عورت تو که در نماز تو
 مسلمانند تفقد پرورش آن دو عقیقه را بداد و تقویض کنی که از آن دو عقیقه دو فرزند از جنس نامدار از عقب تو بجهاد آید و حق تعالی منظور
 بقانام و نشان تو از آن دو فرزند است جماعتی عظیم و گروه انبوه پیدا خواهد کرد چنانچه پنج مسکون از دست ایشان بشنون خواهد شد و در
 همان بر اولاد تو خواهد ماند و تقویض کنی اشموئیل این تقریر تمام کرد و تقویض کرده فاش شد و ملک طالوت از آنجا آمد و به بیعت بنی اسرائیل
 و بزرگان سپاه را طلبیده گفت که منتر اشموئیل علیه السلام مرا پند و نصیحت فرموده که به حصول سعادت شهادت نجات تو امکان
 برود هر جا که او بود باشد او را بسیار بد باد شاهی پس مانند گان خود با تو تسلیم تمام و من خود مع ده فرزندان بنیت شهادت با کفار جنگ
 نمایم با شماعیج کم بنی اسرائیل او را عاقل آورد و چون او در نزدیک ملک سید ملک او را از دست گرفته بر تخت سلطنت نشاند
 و باد شاهی اسرائیل با تقویض نمود و آنچه در باب حرم محترم خود از زبان حضرت اشموئیل شنید بود و او در یکایک بیان کرده
 تفقد احوال آن دو عقیقه و تکفل پرورش اولاد او و احوال او را در آنجا ساخت پس از آن در احوال حقوق مسلمانان در زمانه مظلومان
 حتی الامکان کوشید و بگناز از خود راضی و رضامند گردانید بعد از آن حقوق مردم از گردن خود ساری کرد که هر کسی که بر او در حق
 داشته باشد و فریاد قیامت من گشته نماید اکنون آمد حق و انتقام خود از من بگیر و مردم شنیدند این سخن حقوق خود را بخوشی ملک
 بخشید و رضامند شدند و صدای او باقی نماند بعد از آن ملک هر دو حرم محترم را بداد و سپرده و خود استعجاب جهاندنم و
 مع پسران شریک حال و اعمال توجیه گرفتار شد و ملک جباران آمده و سایر بیگانه ها را پیش از شهادت سینه و قبول التوجه عزیز در گامایزدی و

معده در حال سلطنت او و بیعت او و تفقد هر دو حرم ملک طالوت را

چون بعد شهادت ملک طالوت حضرت او و بادشاه مستقل بنی اسرائیل شد و علاوه بیعت و خلافت مشرف گردید و ملوک و بیعت
 ملک طالوت بر پرورش و غمخواری هر مملکت ملک طالوت پرداخته تا آنکه حق تعالی در یک روز آن هر دو عقیقه را دو فرزند از جنس درست

فرموده و حضرت داود علیہ السلام یکی را موسوم به پرخیا و دیگری را ارمیا نام گردانید بر توله آن و شانه زاده خوشی و شادمانی نموده هر دو را
 در سلک فخر زمان خود پرورش میفرمود تا بسجده شد رسیدند بعد از آن حضرت را بجهت تعلیم ایشان فرستاد و پناهنده آنجا بود تا حضرت استا و نیک نهاد و باطنش
 صوفی و سنوی علوم ظاهری و باطنی آراسته شدند بعد از آن فن سپاهگری با ایشان آموخته چون زمین فن نیز کامل گشتند پس از آن
 سرگرم به جلد سرداران اسرائیل ماتحت خود را هر کدام از ایشان تقویض فرموده مدارالمعلم امور ملکی و مالی حضرت داود شدند و بهر کار که
 تعیین میشدند سیر فتح و غیره درسی بر لسان ایشان می فرمودند و نیز در معارف با تکیه که مردم بسط بنیامین را بابت سلطنت پدری با او و علیهم
 بحسنه کار آمدند مامی و ناصر دولت داود می ماندند و حق پرورش حضرت داود را بر نوره بنیامیت مقدم داشته آخر بنده بر این ملک
 ولایت مختار تلقی و قس و قبض و بسط کار تمام سلطنت خلافت اندند و وزارت ملکی متعلق بذات بر خیا و افسری سرداران فوج
 منجبه مدار میا گشت و آنحضرت نیز ایشان از مردم فرزندان عزیز القدر دانستند تمامی سرداران خویشان منتظر حکم ایشان می ماندند

معدود که محل حال و ولد بر خیا و ارمیا که فرزند بر خیا اصف نام فرزند ارمیا موسوم با فتنه معروفتان بود

چون حق سبحانه و تعالی بر خیا را فرزند از جسد عطا فرمود موسوم بر اصف شد و ارمیا را فتنه بر حمت گردید نام او فتنه نهاد و نام حسن
 و زجر بر اکتب عمیق اصناف نام فتنه انگناه واقع شده و معنی فتنه بلغت فارسی اثر دانست و اسم فتنه قرار بر اتقان یافته و
 تمامی طوائف نجیب افغان از نسل این فتنه وجود یافته اند و دره اند که این هر دو سردار زاده در حالت حیات با او بود حضرت داود
 بر علوم و کمالات انسانی دست یافته اصف بن بر خیا که فنون جمیع علوم غیبیه حاصل نموده بود و ولایت از جمله فراد اسرائیل موجودین
 آن عهد زیاوه تر داشت بعد فات پدر بر حده ملکی پدری و فتنه بر حده فوج و سپاهگری تعیین بایسته و دقیقه از وقایع غاداری
 و صد گنگه ارمی حضرت داود علیہ السلام فرود گزاشتند و چون حضرت داود علیہ السلام بلیه نکاح بیوه او ریاست بلا شد و جبرائیل و
 یحییٰ علیهما السلام شرح آنقصه در قرآن مجید کوراست آنحضرت را بران دولت متنبه ساختند و آنحضرت بر آن وقت توپ استغاثه را اختیار گشت
 از خواب نور که بازمانده صبح شام بر گاه حق بجز وزارت می که بر آتیه پسر و زاز سجده سر زان داشت الاهت ایس نماز و تجمید وضوء
 آخر الامم خداوند عاف الذنوب الذلالتی به او را قبول فرموده جبرائیل بشارت مغفرت رسانیده گفت که خدای تعالی میفرماید که اگر در
 روز جزا او ریای تو منی همه نمای چندان از عجم بهشت و حور و قصه و نعمان او ریای را بخشیم از خصومت تو یا دنیا رود و بعد از آن تو را
 تسلی یافت و بشکر از این عضو و بخشش الهی بنامیت المقدس بخجده و اجساخت قول محمد بن جبرئیل می آنگاه آن بلیه آن بود که در
 زمان خلافت داود علیہ السلام با عظیم در میان بنی اسرائیل افتاد و داود با صبا قوم بصفه میت المقدس بجز آن آمده سر با سجده نمود
 و دفع آن بلیه از حق مست نبود و همان روز آن سوال اجابت یافته و با افسه از بنی اسرائیل بر تافت بعد تسکین با با که بر تایت یکصد
 و هفتاد هزار بنی اسرائیل بلان فاست کردند داود با قوم خود گفت که بشکر از فضل الهی بر شماست ازین بلیه با سجده در نی مقام نمانند
 و بنی اسرائیل در این امر با داود علیہ السلام اتفاق نمودند بعد از آن آنحضرت تعمیر مسجد اقصی آغاز فرمودند و بعد از آنکه بقدر اقدام بنشد
 از بارگاه خداوند عطا بسید که شکر شما قبول افتاد اکنون دست از آن باز دارید که تقدیر جهان است که با تمام یکجا از اولاد داود بخاتم
 نرسب افتخار خواهد یافت پس آن که آن نمودند آورده اند که چون امر سلطنت بر داود علیہ السلام قرار یافت زبور بر زبان او نازل شد که فنون
 مواعظ و حکم در آن کتابت بود و در آواز خوش آواز می نیکو الهامی آن حضرت که وقت خواب در آن بپور بر آورده و سبیل

فرش انداختند و هر روز تحت از طلمانی اعرصه پر و گوهرین میدان می نمودند و آصف بن برخیا بر کرسی زرین که نزدیک تر
 تخت بود نشسته و بر سینه اش مورات مملکت پر دانسته و بر دیگر کرسی چهار هزار از اجار بود و قرار گرفته و در حساب بر چهار هزار کس اند
 خواص آرمیان با خواص یونان پر بیان می آید و در زمان بلكه سر بر سلیمان لشکرش پر در بافته سایه می کردند و شیاطین و صوت شیرستان
 بودند که تحت حضرت سلیمان بر پشت آن دو شیر موضوع بود و طلسم ترتیب کرده بودند که هرگاه سلیمان قصد تحت نمود آن دو شیر و تنها
 بروشت با هم متصل می یافتند و سلیمان پس با ک بران می نمود و بر بلكه سر بر سینه منتقل است که بعد فوت سلیمان یکبار ک
 هوس شد که بلكه آن تخت نشین می کند از آن دو شیر چنان است بر پله زد که ساقش شکست بقصد رسید راست گفتانده میت
 تجیر بر پله بزرگان توان بگذران مگر اسباب بزرگی بجاوده کنی

انتی کلامه آنچه حقیقی در قرآن مجید فرمود است که قال الذی عندی علم من الكتاب انا انیک به قبل ان یسجد لیک
 طرفک الا ینکمر او آصف بن برخیا است که بزور علم و عمل در یک طرفه العین تحت بقیس از مسافت دراز حضرت سلیمان
 حاضر ساخت سبب بیان نیاد و در بعضی کفار عهد سلیمان بران حضرت بعضی مغیرین چنین بیان کرده اند که آنکه در شقاوت پرده
 پریدن تحت سلیمان را بر هوا و طبع بود و چون بود و چشم طیر می شد آنحضرت از علم و سل آصف بن برخیا اعتقاد نموده مجزه نبوت
 آنحضرت نمی انگاشتند لکن از غیر بی آنحضرت ایمان نیاد و در دنیا و نیز از آنجا که آصف بن برخیا شخص با علم و عمل مرد با حکمت
 و تدبیر بی نظیر گذشته ساطین مان در پایه لیس خود را با آصف له و در عقب می آید و جناب آصف بن برخیا با اتفاق مومنین یافتند
 عزاده افند و از نوازش ملک طاووس از سبط نیامین بوده است و ما در حقیقه او از نسل لادمی بن یعقوب بود و آنچه در ترجمه
 کتب عمیق آصف از نسل لادمی با حقا و نموده اند این عقیده او شان از ان قسم محمد است محمدان در ترجمان کتب کوره است
 که حضرت سلیمان را بابت پرستی شتم ساخته و در حق صحت آن نبی معصوم را بلوث شرک کفر لوث گردانیده اند و حقیقی
 ازین عقیده کافران در قرآن مجید پیغمبر خیر و خبر داده که وما کفر سلیمان و لکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر لکن
 یا انان قسم تحریفیات علماء جنود است که بر اے کام روانی نفوس شهوت پرست خود حضرت لوط علیه السلام را بزنا با دختر خویش
 و ابشالوم را بخر خواری می نماند با خود حقیقی خود منسوب ساخته درج توریت دیگر کتب عمیق نموده اند و انان تغییرات تحریفیات
 علماء ایشان است حقیقی در قرآن مجید اعلام نموده فرمود است که یکتبون الكتاب باید یکم هم یقولون هذاه عند الله
 لیشترو به ثمنًا قلیلا الا ینکمر بنابر آن بجا بلوث صحیح غلط و ساقط الا قبل است قتال م قوم است که حق سبحانه و تعالی
 آصف را چند فرزند از افغان را بزرده پسران عطا فرموده و هم در حالت حیات حضرت او و علیه السلام اولاد و احفاد افغان را
 آنقدر کثرت داد که خیل و قبیله علمی گشته موسوم بنی افغان شدند و اولاد آصف چون یالی نیافتند و کرده اند که شامل خیل افغان
 گشتند بنا بران اولاد و نسل هر دو بزرگوار افغان گفته شدند و سلیمان علیه السلام بوجوب صیت پدر بزرگوار چنانچه در صدره کور است
 در کل امورات ملکی ناسب منقاد مطلق خود دانسته و افغان را با میلا امائی و سپاه امی تمامی انواع و امار را فوج تعیین نموده قدر و منزلت
 او شان را از تمامی سرداران خود و کلان سلطنت اسل بند ساخت و نیز بوجوب صیت پدر حکم خداوند اکبر تمام تعمیر میت المقدس را
 پیش نهاد خاطر شریف ساخته چون یک طبیعت افند بن بریاد زلفا و امور فرمانروائی و ترویج احکام دارائی استعداد تمام دارد
 بنا بران پستاد و هزار نواب الوات و حجاب با افغان تفویض فرموده فرمان داد که در تمام آن میت مبارک سعی تمام نماید و

و در اندک مدت عمارت بیت القیسه با تمام سازه چنانچه افغان سجد و جبهه هوشیار می رسیان بصرف تر و تکره و جواهر اسباب
 نقیبه بیکران کشید آن در کتب مبطونه کورستان بیت مبارک آموختند که در حضرت سلیمان علی السلام از حکار گناری افغان بندوبست صفت شایسته
 گشت جناب آصف و افغانه پیشترش منظور نظر سلیمانی گشته و بعد می پهلوی سلیمان اختصاص یافته خصه من جناب افغان انفاط عربانی را
 تعقیب او در بنای جدیدی و نمودن کلمات باز که در اجلاس بیکدیگر گفته باشند در مجلس با بر او آن علم نباشد تراشیده و جاری ساخت که
 پذیرد آن سخنان را از در میان حضرت سلیمان آن دو را علی ایشان بیگانه می کند و اکثر مردم سل افغان جمعی علیه تعدیل گشته چنانچه اکثر
 قراینه طائفه بجهت سلیمان طایفه افغان معروف طایفه سلیمانی شدند و زبان لغت افغان مشهور زبان سلیمانی گشت مردم عرب آنوقت
 تا این زمانه طایفه افغان را سلیمانی میگویند مشغول است که چون بیت المقدس بحقیقت ترصیح قرین است تمام رسیدیام حیات سلیمان
 نیز با خر رسیده و منسب بر سر کوه عاصانندون گنبد بوزیرین ایستاده و خط میفرمود که ملک الموت علم شده تنبیه با رتیبالی رسانیده گفت
 بام خداوند تعالی جان پاک ترا با علی علیین میرم سلیمان گفت اینقدر فرصت که در هر نماز رفته بقیاس را و دواعی کم عمر ریشیل گفت گم
 باز حضرت سلیمان گفت اینقدر فرصت بخش کن آصف و افغانه را از نظام امور سلطنت بسپارم و بفحائم ملک الموت گفت ترا بکام
 مملکت پروردگار چه کار است او داند و کار او بعد از آنکه گفت اینقدر فرصت که دو گانه نماز او ناممکن گفت یا حضرت سلیمان باین مجاز
 میسم پس ملک الموت نزدیک آن جناب گفت هر چه گشت خود برو و چنان مبارکش نموده جان پاکش را قبض نمود و اما بدیش بجز
 عصابه دستور ایستاده ماند و حکمت در ایستاده ماندش آن بود که او یوان بیجان او میان پیدا کند که در خواب است متعرق
 تمامش عالم ملکوت یا منمک تجلیات شهود و امور حکم بوده سجد القیسه را با تمام رسانید القیسه موافق معمول در رواج کارخانه سالیانه
 و اتمام عمارت سجد القیسه مطرف بود تا آنکه عمارت با تمام رسانیده در زین قدرت که یکسال گفته اند از حین بر طریقه زین صفت
 در حین سل در امور مملکت سلیمانی واقع نشد آخر الامر چون یوان یک گونه از کارگاه گشته کرم چوب خوردند را بصله آنحضرت رسانید
 چون کرم عصاره خورده بشکست آن بنی علی عالی گوهر بر زمین افتاد و خبر فاش شده و آفاق گشته دیوان بیجان مرغان غیر مطلق انسان
 شده رفته و آصف افغان پسرش رجام را بزین سلطنت نشانیده آخر ایام زندگی در بیت المقدس شام مردم صاحب اختیار مانده
 اما بعد متوجه چون آن و در زمانه امارت کوفه در میان مردم سلطنت اسرائیل مخالفت توقع رسیده و از ان اختلافات از حراق منصف
 در بین تمام در سلطنت رجام رونما گردیده سلطنت بنی اسرائیل منقسم بر دو قسم شد و قسمی که متعلق بر رجام قوم بنی لوی و موسوم بر سلطنت
 یهودا و قسمی که متعلق با عالم سبط بنیامین بود سلطنت اسرائیل نام نهادند و تاریخ طبری مذکور است که بعد از آن
 حضرت سلیمان پسرش رجام بیروت سلطنت سیده و مدت هفتاد سال در بعضی از بلاد شام حکومت نمود بعد فاشش را
 حاکم شد و در میان سبط یهودا و بنیامین سه سال ریاست کرد اما از دین یوشی برگشته بت پرستید و بنی اسرائیل بت پرستی
 کرد چون همه بجهت آسمان نام قایم مقام او شد و بتجدید شریعت موسومی فریخته تمام ما بقبول من یوشی احکام تویرت لالت
 فرمود چنانچه اکثر بنی اسرائیل ترک بت پرستی کردند و برخی مردم همچنان شام که ساک طریق منمالات مانند او شان را چهره دست
 تاریخ نام پرستش شمس قمر میگرد بران داشتند که با شکر بسیار توبه بیت المقدس گشت چون بنی اسرائیل را طاقت متفاوت با
 آن جنود ناسد و دنیو آسا با دشا و توبه بیت القیسه و رون رفته طایفه پاک آنگروه را از بارگاه پاری جلیخانه مستت نمود و دعایش
 اعیانیت یافته به نبوت شرف بوعده ظفر نصرت سرفراز شده بر طبق همی آسمانی بانکه مردم از اسرائیل بیرون آمدند باران چرخ

مقابل محمد دیده بر لشکر راجه تیر باران کردند کفار بندگان نیز بتیر انداختن پرداختند حقیقتی فرشته سخنان را بمرد اول اسلام فرستاد و تیر لمسه
کفار را واپس بکفار زد و بنویسند و بر بنویسند اسطوره از فرشته تیر اول اسلام در دیر تیر لمسه خویش جمع کشید از لشکر بروج بقتل رسید و آنکارا تیر خود را
جمع ساخته گفت این شخص اگر چه مردم اندک است ارواها سحر خوب میدانند و میخواهد که ما را با آن سید بقتل رساند درین اثنا که عظام با تیر بجا
بر زمین بنظر بروج درآمدند و از معانته این عالم نصیبی عیب هلس بروج زیاد تر گشته در بفرار نهاد و با قریب سی هزار کس تیر لشکر خود در تیر
نشست تا از آب عبور نموده بملکت خود بروی کشتی چون بمیان دریا رسید غنچه گشت و راجه بروج با تمامی اتبالح خود از راه آب
بیا رسیدند میگویی ضعیف از تقدیر قوم که بسواری کشتی مهاجرت کردند معلوم می شود که فوج کشتی این ماجراست هند بشام نیز سواری
کشتی خواهد بود و قتال میگویی ببری چون بست سال از ریاست آساختن شد وفات کرد پیش از آنکه شوقا قایم مقام او گشته بست
چون سال مکرانی کرده رحلت نمود بعد از او فلان نام عورتی ریاست بنی اسرائیل را تا مدت در قبض نمود داشته تا آنکه بعضی از ملک را در آن
ویران بقتل رسانید در قتلش انوشا که پادشاه شد چهل سال حکومت کرد بعد از او مقبلا نام بست در سال الفی بوده در زمان سلطنت و سه پادشاه
نوط بن پادشاه اموس پدر شمیا بر تیر نبوت سیدند و بعد از مقبلا پیش عورتا پادشاه و دو سال پادشاهی نموده پس از او پیش از حیانا
یا سونا پادشاه و دو سال مکرانی نمود و ببقیده تحفه مکیه شوع و عاموس و اشعیا و حتی علیهم السلام هر چهار در ایالت سواریا بر تیر نبوت
مشرق شده و بعد سواریا پیش از ابلان که لقب بصدقیه یا صدقیه بود در پاره خویش قصه گشته است پادشاه شده و در
سلطنت او قتل و اسیر و جلا و طغی بنی اسرائیل از بیت المقدس وقوع یافت میان این قصه بطریق اجمال نحو است که صدقیه پادشاه اسرائیل از
اولاد اسرائیل از اولاد سلیمان علیه السلام در پاره قصه گشته است در حد و بسبب ضعف و عجز او ملوک اطراف اطعم در تسخیر مملکت اسرائیل
پیدا شده شصت سال که بر شهر بیت المقدس لشکر کشید ملک جزیره نگر نام بود که پریش زهره میکرد و در آن نذر کرد که اگر در سپه و غالب آمد سپه خود را
از دست زهره بر فرمان کند بر پایتخت است که کاتب منشی نگر بود چون نگر با لشکر نظام بیت المقدس نازل نمود حقیقتی بادیه فرستاد مجموع
سپاه او را ملک ساخت اما نگر و نجات نصر که قانق نام را از گشتن لشکر که از ندره مصلح شده بود پدر خود نگر را بقتل رسانید قایم
مملکت پدر گشت اما بعد از آنکه نجات نصر در احمید از میان برداشته خود بر پادشاهی تصرف گشته منتقل است که بعد از نجات نصر
شاه نجات نصر در احمید از میان برداشته خود بر پادشاهی تصرف گشته منتقل است که بعد از نجات نصر
انقاد و بی سی بنی اسرائیل شهر رود کفایت شده بدو قانع مذکور بود و خان ابلان شده و پیش و عشرت پرداخته و در کعبه نجات
انقاد و نجات ترفه و نجات غار فسق و فساد کردند تا آنکه حقیقتی نجات نصر را بر ایشان گماشت محمد بن اسحاق صاحب سی آورد که در
صدقیه شعیبا بن را موصا از نسل سلیمان علیه السلام نبوت مبعوث شد و نجات نصر را بنی اسرائیل را مبعوث گشته و نجات نصر بن مریم و نبوت
حضرت خاتم الانبیا طوائف نام را بشارت داده بود و در بزرگ قس و فساد و سب و تهمت شرعی است موعظی حکام بیت نصیحت مبعوث فرمود اما
بود و بکس آن مکتب خدا و غیر مانی مانده هرگز بازمی آمدند و غلامان این حال حقیقتی سخا رب پادشاه بابل را بران سلطه کرده پیشه نهر
سوار جبار غلام بنی اسرائیل گشته بظلمت بیت المقدس نزل بود چون در آنوقت در مرض پاره بر صدقیه بتیلا داشت و شعیبا
صدقیه را از کیفیت حال واقعه آگاه گردانید گفت شمرط و صیحت بجا آنکه وفات نزدیک است پس بموجب فرموده اشعیبا
عمل نمود و بخل خود در آمده از حقیقتی تضرع و ناری نجات بنی اسرائیل را از شر سخرایب مسلت نمود و عایش را بابت یافته اشعیبا
و حتی نازل شد که با صدقیه بگو که مسلت تو قبول کردم و تا بلا بعد منظره تصور گردانیدم باستمال فلان دوام مرض ترا شفا بخشیدم

و بر تو پانزده سال افزودم اشیا این شارت بصدقیاه رسانیده و صدقیاه حبس و شکنجه آبی در پای علاج کرد و هیچ روشنی نماند
 که تمامی دشمنان خود را اندر بخاری بست پنج نفر دیگر که بخت انصاف از آنجا بود صدقیاه آن شش نفر را گرفتار کرده و اراده قتل ایشان نمود و آن
 اشیا علیه السلام بر طبق و معلول از آن صدقیاه از آن اراده باز داشت گفت که بخاری است اجماع او از نصحت کن تا دیگر متوجه آن را این
 آگاهی بده صدقیاه قبول نموده هر شش کس را بعزت نصحت داد چون بخاری بیابا رسید هفت سال زندان بود و بعد شش و پنج نصرت
 بحکم وصیت او قائم مقام گشت پس از آنکه صدقیاه رحلت فرمود بنی اسرائیل بار دیگر قتل را آغاز نمود و هر چند اشیا علیه السلام را
 رانصیحت نموده فائز بر آن مرتبت شد بلکه اشیا را چنانچه قصاص و تقاضای کوراست شمشیر ساختند و بیشتر از پیشتر در فساد و کوشیدند
 لاجرم او را چهار مرتبه کشتی را که با شاه بابل بود در ایشان گماشت تا تخریب بیت المقدس و قتل هاشم غارت بنی اسرائیل و پراخت
 دقیقه از وقایع خرابی ایشان فرود نگذاشت و بخت نصر بعقیده محبان جبر بر طبری از اولاد گودرز سپهسالار کشته بود که توبه بنصران کسرا
 لشکر بیت المقدس کشیده بود در اسفلوب مقول نمود منسوب گردانیده گشت و یگانه وقت بحسن جان دیارستانه از آبادانی
 آن دنیا از طوائف انسانی دریا نگذاشت استیلا در نمره از اهل تقییر سیران رفته اند که غطف حرام بود بسبب آنکه بخت یعنی بنده نصر
 نام بت است چون او را از نایب در بخانا داشت نزد نصرت پرورش یافته موسوم بخت نصر گشت یعنی بنده نصر و قصه تسلط
 او بر بیت المقدس و خرابی و قتل آن بقیه پاک و شرف مقدس او قتل هاشم غارت و اهل انوش بنی اسرائیل با نصرت المقدس و شام بجا که
 عرب عجم در سیر و تواریخ بسط شرح و اسطوار است بحامیه لانتصار بایر او خلاصان می بردند آورده اند که چون بنی اسرائیل سپاه اشغال
 بنیابیل منزل گشته بخت نصر کلدانی ملک بابل بر بیت المقدس و ممالک شام خروج نموده باشد شصت هزار سوار و شصت هزار پیاده بخت نصر
 و شام مستولی شد چون بنی اسرائیل تاب مقاومت در خود ندیدند در اندک محار بر فرود و منزم شدند درین حالت آن ملک بیابک
 همه کثیر از ایشان بقتل رسانیده و گروهی را از ایشان که اکثر ابناء و اقرباء ملک ببطریق و بنیامین بودند اسیر نموده باقی تمامی مردم
 اسباط اشعاش و قوم افغان چه اسف که شاخ بنیامین اندیک بخت نصرت المقدس و شام بجا وطن شدند و بنیامین و شام گن نیز بخشیم
 قسم گشته خانه انبوه که قایم قبایل آن گروه جمعی افغان و بنی اسف بودند نهادست ممالک عیشیم و تارفت رخت بولایت خراسان
 رسید و جبال شام و شادوب نهر و ساغر و فیر و دره و جوار مردم شام و شامک تازی که از همه تسلط فریدون بر شامک و قوش از ممالک فارس
 گردن و در جبال نکره استحصن و تمیم گشته بودند کونست پذیر شدند و فرقه دوم از جبال و افغان بخت نصرت طائف افغان و تسلط ان ایشان از
 بنی اسرائیل رتعدا بسیار کم و قلیل بودند بشمول آنکه از قبایل افغان و نهاوست ممالک عرب گردیده و زمین شیرین مجازا قاست
 گزین گشته و از گروه سوم اسیر شدند که اکثر ملوک از ملوک زادگان سبط یهو او اسرائیل بودند و تعداد آنها بر دایسته ده هزار بقول
 دیگر دوازده هزار و همدان اوج و عالم بودند چون از سجده بخت نصر را آوردند بقتل رسانیده و باقیمانده گان بنیگروه است را که زیاد بر
 چهار هزار و کم از پنجاه مرد بودند بصدقیه استن تا پیش غلامس فرموده باز شصت نفر اسیر شدند و دیگر اسرائیلیان که در اطراف شام از خوف
 قتل آن شقی مخفی بودند شام و پس آمدند قان گروه قلیل بکلی رفتند و شیرین و حجاز مقیم شدند و در ایام شصت با نیت قبایل
 بسیار شدند و در میان ایشان ملها و عیار و سرداران باشوکت و شان پیدا شده چون حضرت غلام النبوت صلی الله علیه و سلم بعد هجرت از مک
 به مدینه رسید اکثر اراضی شیرین نوقت در دست اسرائیلیان بودند آنحضرت او شان را بدین نکت نمود دعوت فرمود و بعضی از سرداران با علم
 عمل این طائف چنانچه بصدقیه این اسلام نمودی سزار و عالم فاضل قلم غیر چند شخص دیگر که آنحضرت را از علامات مند و چو بخت نصرت

اسماء بنیاد و ارسا در سوره ران افوق علی السلام آصف افغان در سمرقاند سلیمان مانع وجود او نشان نیست چه لفظ صیغه جمع محمول افغان
 کتب معتبره است که موجود اند نیست و وجود هر دو حضرت یقینی است قطع نظر از آن تغییر و تبدیلی و تحریف استقاط آیات کتب معتبره نزد
 اهل اسلام نصیحتی به مثل قویات است از نیزه و جوب احوال آیات کتب معتبره که مخالف قرآن باشند بالاجماع نزد اهل اسلام ساقط
 الا اعتبار آنرا از کلام ساقط الاعتبار از لازم صدم درست نمیشود قطع نظر از آن بسیار از اسما هستند که در کتب معتبره لفظ و دیگر کتب معتبره
 و لغت دیگرند که در کتب معتبره است آصف با اصناف بر خیا را بر گیاه ارمیاه را بر سیاه و نجات نصر را بنویسد که در نوشته و لفظ معتبره
 حالت بسیاری از اسامی و لغات دیگر واقع بنا بر آن نیز عمل معترض در است باشد و شجره نسب سلف اشرف با طایفه اوت از جناب
 آن حضرت معتبره در تفسیر هر چه در بین ترتیب مندرج است که ساقول بن قیس بن خضر بن ابن بن یحیی بن نبیامین بن حضرت
 اسرائیل و در کتب معتبره موافق عبارت تفسیر همان نیست و از منی بقصد با اهل اسلام منافقانه ندارد چه عبارت کتب معتبره نزد ما
 ساقط الاعتبار و عبارت تفاسیر واجب الاعتبار است و بعضی اثبات ایند که طایفه افغان از نسل حضرت اسرائیل اند روایت تاریخ
 گزیده حمد الله مستوفی در روایت کتاب سحر الانساب غیره که از مؤرخین معتبرین مذکور است بهمان آن روایت شاذ و بی سند
 مصنف مطلع الانوار که این طایفه را از نسل قبیل بیان نموده از ریشه و قبولے ندارد و بنا بر شریعت این طایفه افغان از نسل
 پاک ساؤل با و شاه اسرائیل از سبط نبیامین اند که برود و در عهد و عصا مشهور با افغان و سلیمان شده اند روایات تاریخ معتبره و مؤرخین
 افغانه چنانچه مراتب القائله و مخزن افغانی و تاریخ ایرا به شاهای قتل شاهای و ساز و دفا تر افغانه که از قدیم تحریر شده می آید بر این
 قائل اند قول مصنف افغانی که جز اعتقاد بر جمله معتبره و متغیر و معتبره است قول اسرائیل انفسن میمانی منصف معتبر قابل بحال اهل اسلام
 ندارد و بقابل روایات معتبره تاریخات اهل اسلام که ذکر بعضی از آن بالاند که در کتاب معتبره ندارد و دلیل دیگر بر اثبات است
 افغانه قومی تر از همه بر این آن است که این طایفه با وجودیکه درین وقت بنابر احوال سیره خود مردم و دوازده تن میگویند و از
 تن سببی دوازده سبط است و این شمار دوازده گانه از قدیم تا حال بدوازده اسباط اسرائیل مخصوص شده می آید پس صراحت ثابت
 گشت که این طایفه دوازده سبط اسرائیل اند دلیل دیگر بر اثبات ایند ما آنکه مردم این طایفه شریفه اسلاف ایشان از قدیم تا
 حال نسلا بعد نسل با عن بدرجه نسبت سبب اصلیت متفق شده می آیند و درین قوم اسلاف استیقوم از قدیم تا حال سلاطین با مدار
 و علماء با وقار و سما با اعتبار مردم پر پر گار شده می آیند و گمان برین عمل است سببیت اتفاق دارد و حکم عدلیت صحیح لن صحیح
 امتی عمل الضلالت هرگز احتمال ندارد که از قدر مردم صد هزار از اهل اسلام است حضرت خیر الانام بر وجهی دروغی که در اهل منکالت
 اجتماع نموده باشند بنا بر آن نیز قول مصنف حیات افغانی و معتبره یا نش چون اسرائیل انفسن نصرانی و هند و شاه مقلد مطلع الانوار
 باطل و لغوی باشد قطع نظر از آن بقولے مضمون ما یدصری اهل البیت محال لایدصری غیور و هر قوم و طایفه آدمیان را
 نسبت نسبت اصلیت خود واقفیت زیاده از مردم اغیار محال میباشد چه که این طایفه از قدیم خود را بنی اسرائیل میدانند و میگویند چرا
 بنی اسرائیل نباشند و چون علت هر فرق بنی آدم در باب نسب آنفرقه در هر یک دیا رحمت کافی است و محله تفسیر این طایفه که تا حال
 پشت بر پشت شده می آیند چرا حجت نباشد و فعل قیاس و اختراع مصنف حیات افغانی و اسرائیل انفسن صاحب پذیرے
 وحی سماوی نیست که خواه نخواه قبول کرده آید و روایات مستنده و نصیر نمی تواند اعتبار را بقول انکیسان مشکوک تصور کرده آید
 و بقول مصنف حیات افغانی که عرب طایفه افغان را از سبب بود و باش کوه سلیمان سلیمان میگویند بقول اختر اعیا و در اصل ندارد

زیرا که هرگز ثابت نیست که عرب این کهستان را کوه سلیمان می نامند بلکه این کهستان که مترس آنرا کوه سلیمان گفته بر سر حد
 هند واقع است در قدیم ایام هندوان آنرا بریت سنی پر لادی گفته حال زندان نام منی مند و فارسیان بسبب آنکه در هند و در
 حضرت سلیمان علیه السلام هنگام سیاحت سیرت خود را بر بند سی بود این کوه سرد سیر نموده استراحت نموده بود از آن ایام
 این کهستان کوه سلیمان خوانند و آن مکان خاص را حال نیز مردم تحت سلیمان می نامند و چون قیس عبدالرشید جد محمد چنان
 بتقریب چهار دین کوهستان سیده آنرا از وجود کفار خالی ساخت افغانان آنرا با افغانی قبیسی غر گفته یعنی کوه قیسی چنانچه حال
 نیز افغانان این سلسله کوه سنی پر لادی که تا نیا کوه سلیمان شهرت یافته برابر قیسی غر میگویند و آنچه صنعت مذکوره نقل نموده که اگر افغانان
 عرب سلیمانی از قریب خصوص سلیمان حاصل شده باشد واجب بود که چنانچه در عرب ایشان از سلیمانی میگویند و در سائر اقوال نیز سلیمانی
 گفته باشند سراسر هیچ است زیرا که لازم نیست که هر قوم که در یک ولایت بیک نام معروف باشد در سائر ولایات نیز بهمان نام
 مشهور باشد زیرا که معقول و قریب باشد و اسل تمامی ترک اندازند که در ولایت معقول و در دیگر ولایات قریب باشد یا ترک گویند لازم نمی
 که ترک باشند حالت افغانان نیز برین مطلق است که در قدیم ایام اول نام ایشان افغان بود بعد از آن سلیمانی و بعد از آن چنان
 و پس از آن پشتون معروف شدند و در عرب ایشان از سلیمانی و در فارس افغان و در هند وستان چنان و در افغانستان پشتون گفته
 می شوند همچنان زبان انی قوم با افغانی و سلیمانی و پشتو مشهور است لازم نیست که چون فارسیان افغان میگویند بندهان نیز افغان گویند
 فاعل آنچنانکه از قبل انفسن صاحب شسته که زبان پشتو یعنی افغانی زبان قدیمی نیست و در از انقلاب است برانی در عهد سلیمان
 پیدا شده بلکه مرکب از لغات مختلفه است تعدد یعنی فارسی جدید و پهلوی با هم مختلط شده از آن این بان نخست پیدا کرده است
 و اکثر الفاظ فارسی بتغییر کیفیت بعضی بلا تغییر لفظ موجود است زیرا که از پشتو زبان و مصدر بهره لفظ که مطلب آنها از دیگر زبان
 همین بود از زبان رزم پهلوی و سنسکرت هندوستانی و عربی و ارمنی و عبرانی و با این مقابله نموده شد از آنجا که کلمه و کلمه بان
 مطابق شده باقی اکثر فارسی و بعضی از پهلوی و در فارسی آمدند و بعضی از پهلوی بودند که خود زنده بود و بعضی سنسکرت افغانی
 پنج باش از هندوستانی زبان بودند اما عبرانی کلمه هم مطابق نشده و مولف حیات افغانی میگوید که من خود یکصد لفظ را
 با عبرانی مقابله نموده پس از آنکه پنج لفظ به پنجابی موافق یافتیم میگوید عبدالضعیف که این تمام عللها از قبل انفسن صاحب حیات افغانی
 فنون و الفاظند جواب آنکه چنانکه گفته نمود که زبان پشتو مثل زبان عربی و فارسی و سنسکرت و غیره قدیم است بلکه صاحب سخن
 افغانی و مرآت تمام مورخین افغانی زنده نموده اند که زبان بیدار است که در عهد سلیمان علیه السلام زنده افغانان از انقلاب لغات
 عبرانی استخراج یافته است زیرا که است قدیم عبارت از آن است که مترس علی السلام و س فرزند آن و اولاد ایشان بان
 تکلم نموده و آنجا که در زبان اند بعد از آن اگر کدام زبان پیدا شده باشد آنرا جدید گفته میشود خواه مستقل و مستبد لغت و خواه مختلط
 لغات است مختلفه باشد از تغییر و تبدیل و تقلید لغات دیگر زبان موجود آمده باشد و این بان افغانی اگر چه از اسن قدیم نیست مگر زبان
 مستقل و مستبد بیدار است که از انقلاب لغات عبری وجود یافته و مولف و فروع مصادر و معنی مشتق آن از مصادر و بروج یک از
 زبانها نشاند و مترس زبان مذکور همانست و مشابهت و مطابقت ندارد چنانچه نسبتی است از دانشندان اسن شناس منعی نیست باقی
 تمامی فرق بنی آدم ثابت است که تمامی لغات اسن که از اسن قدیم جدید است متعلقه و مستبد از آن نیز شرح اختلاف لغات و لغات خبریه
 اسن دیگر از حقیقت و اصل خود بر نمی آید چرا که صورت متغیر و شستن اختلاف بعضی الفاظ خبریه یک بان در زبان دیگر و باب اختلاف است

آن هیچ بلدی را زبان مستقل نتوان گفت زیرا که هیچ زبانی از آینه شش و اختلاط لغات زبان دیگر خالی نیست خاصه چون اکثر لغات
پشتو یعنی کجینه و بلغات با آنها دیگر مطابق نیامند صافه اصنع گشت که زبان پشتو زبانی مستقل است مطابقت بعض
الفاظ پشتو با فظا و معنی و بعضی در معنی و مقصد موجب این امر میشود که پشتو زبان مستبد نباشد و آنچه با کتیم که علما افغان در صورت
وسیرت چشم قاسم نخوعی در خصلت سرکشی غیرت با یهود و اسرائیلیان مشابهت و مشابهت تمام دارد و مستترش عمل نمود که سفیدکی
چهره بلندی بینی و قد آوری که بانی اسرائیل میباشد و قطع نظر از آن سگی نیز با این صفت موصوفیستند و اگر این او صاف و سیل
اسرائیلیت شدن تواند باید که قوم آو زبانت او بیماق بلکه و سوند و کرزال نیز بنی اسرائیل باشند فقط سیگیم مشابهت و مشابهت و سوند
وسیرت لباس و نمح از عفت و لطف و خصم غیرت در رسم و عادت سیل قومی است در اتحاد و اصل کیفره با فرقه دیگر بشرط وجود دیگر
دلائل اتحاد و بجا نیست چون بنی اسرائیل بودن این طایفه از بودن سایر دلائل قوی تکیه کند که در گذشته نبوی ثابت است این امر نیز از دلائل
قوی تصور است سفیدی رنگت بلندی بینی و قد آوری قوت و دلیل کافی نیست که غیر آن دلائل دیگر موجود نباشند قطع نظر از آن
بر سه قواعد کلیه علامه حکام بر قوت و کثرت میباشد چون ایند عمار از سایر بر این کثیره قوت تمام حاصل و اکثر مردم این طایفه بصفت
مذکور موصوف اند اگر قلیله از ایشان را بسبب تغییر آب هوا و مسکن و فصلها سوداوی بر طبقه و اختلاط اسلاف ایشان آن صفات کمال
موجود نباشند ضرر بعد ما در وجه اگر در طوایف اسو اللون اولاد عالم از ساکنان هندوستان غیر و نیز مردم بیض اللوان بلنفاست
بینی یافته میشوند اما چون غلبه و کثرت سودا است قلیل با اعتبار نیست زیرا که اگر قلیل با اعتبار بود باید که همه در زمان سیل
عام موصوف بصفت بیض اللوانی و قد آوری و بلندی بینی افغان یا اسرائیل یا ترک یا قزلباش بود حال آنکه عالی مشابهت است
وسیرت بدون وجود و جومات دیگر دلیل آنجی نمیشود و مردم و سوند و کرزال او بیماق که موصوف بصفت بیاض لوان بلندی بینی
و قد آوری اند این مورد دلیل این امر اند که این فرقه از نسل سام یا یافث بن متر فوج علیه السلام باشند از نسل عام نباشند اما بودن این
از نسل سام یا یافث پس از کتب تواریخ ثابت است حاجت به بیان ندارد اما و سوند و کرزال ایشان نیز خود را از نسل شریف سام
میدانند چنانچه معنی از وفات زبند و است اگر نری که میری ظاهر است هر چند بصفت بیاض لوان قد آوری و حسن صورت هم فرقه
اولاد سام یا یافث را علی العموم نسبت اولاد عام ثابت اما هر فرقه را نوعی خصلت خاصه غیرت رسم و لباس تفاوت است اما تفاوت را
در نوعی خصلت خاصه مروت و تمدد و خصم رسم و لباس با بنی اسرائیل اتحاد و کامل حاصل است چنانچه نگامیک این بنده ضعیف باورایم
سیاحت خراسان ترکستان با علما و شرفا قوم یهود که ساکنان ترکستان ایران بودند و از کتب تواریخ حمله وافر داشتند ملاقات
و محاکات دست داد و در باب نسب لغات از ایشان تحقیق نمودم گفتند برادران ما اند از نسل حضرت اسرائیل اند و همه بر بنیت النصر
شام گنداشته بجهال خراسان آمده و شریفی هم در زمانه و در هر نقطه کثیر گردیدند و بنویسند که این طایفه یعنی افغانان در کتب تواریخ
بعد از بنیت النصر اقامت ایشان در جهال تا عهد حضرت خیر الانام ازین سبب است که در کتب تواریخ ذکر آن طوائف ننشاند هیچ
می آید که اقامت پیر ممالک محروسه مقبوضه سلاطین یک گونه مایه گذشت حال حکام بلاد و امصار باشند که در آن بلاد و محوران قانع نگا
میباشند یا در میان آن طوائف نام و نشانی و شیشه باشد اما ذکر آن قسم مردم کم ساکنان جهال و همیشه در روز و مقیمان مختار است
و کسوف جهال بوده هیچک ملاقه معاملة آوری یا تجارت یا نوکری یا آمد و رفت با دایان و یار و مرم مصارع باشند چنانچه
نیزه است و احوال این طایفه بعد عهد بنیت النصر تا عهد حضرت سیدالشهدا از قسم ثانی بوده است یعنی این طایفه بعد عهد بنیت نصر و در آن

گردیدن از شام اقامت نمودن در کوهستان محروم و در شدن از ائمه و علمیت نه داشتن عیالات و تاملتاری با احدی از سلاطین
 ایران تو را در خراسان و ابستان کا بستان در اختیار نمودن طریق آمد و رفت و اختلاط با احدی از اصناف و شایان از طوائف
 و شکی و کوهی محسوب بوده بنا بر آن بیچک از احوال تو اینجی اینطائفه درج کتب تو اینج نگردیده اما هنگامیکه بارقه شمس اهل اسلام
 برق اندازد اقلیم عرب و عجم و خراسان و سیستان گشت و اینطائفه اول در عهد هدایت محمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بشراف
 ایمان سعادت جهاد مشرف و حوگر گشته ثانیاً در سلطنت نبی امیر محمد و سلاطین اسلام بسته شجاعت شهامت مؤمنانی را
 بنظر آورده در بلاد و امصار اقلیم نام خود را ظهور دادند از آن بعد در تمامی تواریخات سلاطین احوال اینطائفه درج گردیده و نیز
 نسب سربیلیت اینطائفه بر مصنفان صاحب علم و تحقیق ظاهر شده درج کتب خود نمونند و نیز آنچه مصنف حیات افغانی از مصنف
 تاریخ فرشته و مصنف تاریخ فشته از مطلع الانوار نقل آورده طائفه افغان از نسل قبیل قرار داده نوشته است که بعد غرق شدن
 فرعون چون قبلیان مصر را موسی علیه السلام انجرام فرموده بکوهستان محروم فرود نه آمده اقامت پذیر شدند و بعد در ایام کثرت تمام
 یافتنی زمان تمام مردم و شان را افغان میگردد و نیز مصنف تاریخ فشته نقل نموده که لودی سور فرزندان یکی از افغانان سمرکان
 که سلیمان بودند را در ایشان زهر خالید بن عقیل بن خالد بن لید بود است و جاسه دیگر در کتاب خود درج نموده که افغانان
 قبلیه فرعون اند که بعد غرقابی فرعون پسب قبول کردن این سلام در آن خودن بردستی فرعون از مصر ببلاد وطن شده بندگان
 آمدند و در کوه سلیمان کوهت پذیر شدند و بعد کثرت قبائل موسوم با افغان گشته و دیگر نوشته که چون ابرهه بر سر کعبه میرفت
 طائفه افغان با بر شغال گشته چون بکه رسیدند سر بر سجده نمودند همه هلاک شدند چهارم نوشته است که هنگام تقابلات
 و مقاتلات اینطائفه باراجه لایحوموم مسلمانان فلج و محروم بدوا و شان آمده بودند و چون واپس ببلاد خود رفتند هر که از ایشان
 می پرسید که احوال مسلمانان کوهستان بچهار سید و چه صورت پیدا کرد و جواب میدادند که کوهستان گوئید آه و افغان گوئید که بجز آه
 افغان و غوغا در اینجا چیزیست دیگر نیست ظاهر برین سبب مردم اکنه ایشان را افغانستان و وجود ایشان را افغان خوانند و دیگر اینهم نوشته
 است که در کتب سیریه اینطائفه بچچان در بندگان است که در عهد سلاطین اسلام فعل اول که بندگان آمدند چون در بندگان ساکن شدند
 اهل بندگان ایشان را چچان خوانند که کلام طاعن میگوید بنده ضعیف که اینهم اختراعات و اسیاح مطبل و تاریخ فشته است
 بطحان آنهم بطلان آنجه خوانم علم تو اینج معنی نیست زیرا که آنچه مستر زمان مذکوره لودی می گوید را از حکم زهر خالید بن عبداللهد از سلب
 افغانی مجبول الاسم قرار داده اند قول بی سنده سراپا غلط است چرا که سوسپاسمیل بن عمرو بن بختی بن سیان بن حسین است
 که شیر شاه و اسلام شاه از نسل او با سلطنت غلظت بندگان بندگان سینه شخصی صحیح النسب شریف القبیله است برادر لودی هرگز نیست
 بلکه از واسه لودی است و پدرش اسمیل شخص نامی و معلوم است چنانچه از شجرات کلیه افغانان ظاهر است فاس کر سنی سرد
 سید سلاطین سرب بطلان این معنی لامل قاطع اند و نیز آنچه بندگان و شاه چمنف حیات افغانی اینطائفه از نسل قبیل بیان کرده و سبب
 وصول ایشان باین کوهستان غلبه حضرت موسی و بنی اسرائیل نوشته اند مرا سرباطل و غلط است برائے بطلان این عملی و آیات
 تاریخ گزیده و بحر الانساب مرات الافانته و غیره دلیل کافی است تمامه را صدی از کتبنا ویر سیر معتبر این داریت موجود نیست که
 افغانان از غلبه موسی علیه السلام مصر را گدشته بجمال خراسان فرستد و در کتب عهد متیق مذکور شده که اینطائفه افغان قبلیان
 که از غلبه موسی علیه السلام مصر را گدشته بجمال محروم فرود ساکن شده اند و نیز آنچه خود بر کرده که اینطائفه افغانه هنگام لشکر کشی ابرهه

وزیر این طائفه کافر بنام گام محفل ثانی نوش مردان و زنان مثل مردان زنستان کجا مجتمع شده و یک تخته پایدار
 چوبی بیج واری در میان نساوه بالکس آن طعمه چیده کرده اگر آن بر مندی آن سے تخته دار نشسته طعام منجور نند و شرب می نوشند
 و بعد فراغ از اکل و شرب بر خاسته و حلقه زوده و تامل می یکدیگر گرفته می تصند و سرود می سریند و این صحنه شیوه فرنگیان
 است که تا حال در میان ایشان رایج است پس طائفه افانسه را از آن فرقه گمان بردن صاف غلطی است و نیز آنچه مورخ ایرانی
 در کتاب بیانی فرقه با غیرت و شکوه را از نسل آدم کوهی دیو صوت اهرمن سیرت قرار داده تحریر نموده است که در عهد شهاب شاه
 هفت اتلیم چون سمع شهاب سید که در دیار مغرب تا چند سال راه تصرف نمودن خوب صوت پر می بیکر واقع است بشنیدن
 آن قصه باد شاه فوجی بکسین لایت فرستاده مگر هنگام مقابله فوج شاه می مغلوب شده آمدند بنا بر آن شهاب که نریمان را با فوج جبار و سکر
 بیشمار بر انصراف ایستاد و تعیین نمود و نریمان حاکم بر سر آن زمان فته و بعد محاربات شدید و نریمان بر آن زمان بر نریمان
 عورت با که صلح قرار یافته بعد از آن فوج شهاب که آن هزار تن خود را به طور با که را گرفته طرف دارا سلطنت اصلح و سپس وان شدند در نشانه
 راه هنگامیکه گذر ایشان بر کوستان فته وقت شب یک آدم دیو صوت اهرمن سیرت از کوستان برآمد بر شکر نریمان حمل نمود و شکر
 نریمان را زوده پراگنده ساخت پس از آن با تمامی عورات در جهان شب جماع نمودند غار شب با زچون شکر نریمان صلح گردیده بر منظر نگاه
 شبانه رسیدند همه عورات را عامل یا فتنه معانته این حالت نریمان و دیگر سرداران و ضلالتی مشتمل منصل حال این ماجرا بخدمت باد شاه
 گزارش کردند بجهت آنکه حکم شد که این عورات عامل را بگردان صحرا و کوه بگردانند که از نسل آنها آشوب فتنه بر پا خواهد شد یعنی راه و وقت
 ظاهر گردد و او شان حاکم آن عورات عامل را در آنجا گذاشته و پس آمدند و آن عورات در آن کوستان وضع عمل کردند و اولاد
 ایشان کثرت یافته این گروه که ایشان را افغان میگویند همان فرقه آه و فغان است آنستکه میگوید عبد الضعیف میچندان سبحان الله سبحان
 افسانه نامتقول است که آن مرد ایرانی بر یافته و نمک مجلس ساخته انصاف باید کرد این اگر از راه تصب نیست پس صیبت
 بدلائل کثیره مردود است یکسکه مخالف عقل دوم آنکه مخالف روایات معتبره تواریخ و انساب است سوم مخالف صیبت شریف
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم است که در احوال قبس عبدالرشید میچنان مذکور خواهد شد اما بطلان آن عقلی ظاهر است که بود آن دم بنصیبت
 که هزار عورت با که را در یک شب جماع نماید و آن تمامی عورات از آن جماع یکباره او در شبی حاصل شوند و چه در آن چند پاس
 حمل آنها بر نریمان شکر او ظاهر گردد و حال آنکه قبل از آنکه در حدیض ذرنده شدن جنین عورت را خود هم از حمل خود تعیین حاصل میکرد
 اما سائر آدمیان از این آنکه شش هفت ماهه رسد کلافی شکم ظاهر نگردد و هرگز بر آن اطلاق شدن نمیتواند پس عقلاً ثابت شد که این
 افسانه باطل و منقول نامتقول است دوم در دیار مغرب تصرف عورات بر نریمن چند سال راه خود غلطی بنیاد است چه اگر
 اهل جغرافی و هیئت و معجمان سیر سیاحت تمام ربع مسکون را که مشتمل بر هفت اتلیم است بست چهار دایم یکسال راه گفته و از شرق
 تا غرب از جنوب تا شمال بیچک جزیره باین پهنائی نیست که یکسال راه باشد زیرا که اهل فرنگستان این زمانه بر روی یکجا و چهار راه دغانی
 سیر محیط و جزا و واقع آن سیاحت اقالیم سبعه بچنان تحقیق نموده اند که ضحاک بن جباب هم ندیده پیش از ایشان اصعب از سلاطین حتی که
 سلطان کند نریمان استعداد و تحقیق حاصل نموده او شان با وجود اینقدر استعداد و کامل عالم معاش تا امروز بیچک جزیره را که چند سده
 باشد نیافته ندیده اند پس انقبوله فخریه مورخ مذکور جزاوت گفته است متعصبان چه گفته اند قطع نظر از استعداد جغرافی و هیئت کسی که
 بر او اندک از فضل و علم داشته باشد بالبداهته خواهد دانست که انقبوله قابل تسلیم نیست قطع نظر از وجود و عدم وجود جزیره در زمین باین فراموشی

مورخ مذکور وجود آن بجزیره و آن کوستان را در یار مغرب نوشته است و از موافقت آنست که این طایفه افغانه اول در یار
مغربت و بعد از آن در کلمه زمانه از آن یار و کوستان برآمد در فلان عهد از فلان راه به پاک خراسان فرورسید و آنجا که
مخاک ماران بقول بعضی از مورخان معاصر حضرت فیصل الرحمن بوده و در آن زمان نیز بعد از آن تا به سال قبل از رسیده او و علی بن
وسیمان از طایفه و جهتی نامت نوشته بنویسند بلکه در عهد حضرت داود و علی السلام آن طایفه مغرب افغان تولد یافته و هم در عهد
جناب داود اولادش کثرت شوکت یافته و در عهد حضرت سیدان علی السلام طبق سینهائی گردیده اند و تعصب اوست فارسی با نام
ایران با طایفه افغان مستغنی از بیان است آنچه شعرا در این طایفه لسان نسبت افغان شعر و ابیات تراشیده چنانچه

پرسیدم از فلک گزافان کجاست آب کشید و گفت که افغان خراب کرده یا
حقیقت افغان از من چه پرسی غرض خمر زاده کرسی به کرسی -

علی بن ابی طالب و کثیر اشعار بشمارانند که ذکر آن موجب است و آنرا منسوب به سیدی شیرازی مؤلفه مالکمه هرگز از سعدی علیا رحمه الله نیست و
نه بشان سعدی طایفه و از آن ذکر این جهت بجای آنکه افغان سال افغان فارس کیفیت با وجود سرود شدن انقضا نام افغان
زبانان ایران نسبت افغانان اگر چه افغانه در عهد تسلط شاه ایرانی سغنی از صد و پانزده شرفقت اصل و نسل عقیده بود همچون
پرسان نیاید و دانند بر آنکه تحت سر می سغنی بانی دور از مقتضای شرفقت انسانیت قتال و نیز آنچه شریف در کتابت از کتب لغت
و دیده که مصنف آن کتاب شریف است که اسماعیلی طایفه است که بره رمی پستی نه طایفه افغانان اسماعیلی اند اما ایشان میگویند که ما از اول
اسماعیل پیغمبریم البته کلام این است نیز محض غلط و غلط است بلکه که سابق مذکور شده در او بلبل است عایشا اختصار چنانکه آن نبی فرزند

و کربل حال طایفه افغان در آن جزو و شرف خالده الو و عهد افغانه در ایران طایفه شرف

دین اسلام و سایر اذکار متعلقه این باب

آورد ما که چون در راه نسیان مردم است اسکن در بیست سده شاد و در اول حضرت غلام الانبیا محمد صلی الله علیه و سلم در کربلا که تولد یافت
و بعد حصول آن چهل سالگی رسالت مبعوث شده مردم را بدین چنین اسلام حوت نموده که بی زشرفا قریش که در سائر مردم عرب میداند با حضرت لیسان
آورده اکثری از قریش را دعوت و آنجا پیروز با یار و انصار آن حضرت صلی الله علیه و سلم آمدند و از سبب آنکه در بهار گزیده از صحابه با یار
آن نیز علی بن ابی طالب به سبب سیرت کرده بعد از آن بعد بقای اصحابان نیز باذن آن حضرت صلی الله علیه و سلم به جانب یزید سبب سیرت گزیدند -
چنانچه حضرت امیر المومنین ابو بکر صدیق حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب رضی الله عنهما بعد از آن سیدالابرار در کرم
نامه دوران ایشان که قریش را به باب نفع آن حضرت در بیت اقصی جمع شده بشوره شیخ محمد می قصد آن حضرت صلی الله علیه و سلم
پیش نهادند و هشت تبر و در آن مبارک خانه آن حضرت سیده توقف نمودند و آنوقت آن حضرت می سید که از این شهر از این رودخانه
که بدین سیرت نماید بنا بر آن آن حضرت علی مرتضی رضی الله عنه بر فراش خود خوابانید و پا در خطا خود با حضرت انداخته و او را بر سینه
امانت بدو عیت کرده تسلیم فرمود که بچکس از ایشان بر قتل و ایضا تو قادر نخواهد شد بعد از آن بدو روزه رسیده حق سبحانه و تعالی چنان
غفلت بیوشی بر خود آن بد بخان ساطع ساخته که آن حضرت بیان ایشان در آمد بر سر رویش بر یک شکل انداخته از ایشان بد شده

بجانه ابو بکر صدیق رفت از آنجا بر فاقه آن یار و نوادار ثانی اشین از هفتمی انصار از مکه بفرین آمد و چنانچه شرح آن در کتب مبسوطه
 درج است سلامت عزت بعد از پیغمبر سید و نواز آنجا بچند سالی بقبال کفار با موگشته و در جنگ سر بر کفار غالب آب و همدان جنگ
 سرگروه اشترار ابو جهل بن هشام بعد از قتل رسید جمع از آن گروه شقاوت پر و بدست آنحضرت یا آتش اسیر کرده بدو ن از زندیدرمانی
 یافتند بعد این فتح نمایان از اطراف عرب نطقه بسیار بدین سلام در آمد و در سال هشتم از هجرت خالد بن ولید بن عقبه بن عکرمه سرسپاهی از قبیله
 احنان که بزرگانش از عهد نبوت آنحضرت درین ساکنه آشته بزمن شیرت همان آمده در میان قبائل قریش اقامت پذیر شد و طریقه موافقات
 با قبیله قریش بنی عبدالمطلب مسکوت آشته از نهایت اتحاد و اختلاط با قریش از قریش بنی عبدالمطلب مسکوت و بعد از قبول این سلام
 بعد از پیغمبر شافته ایمان آورد و مدارک باقات از بغزوات پسندیده بعمل آورده در خدمت آنحضرت عزت و وقار از حد یافته و در
 نزدیکی حسب الامر آنحضرت مسلم همراه لشکر بدرین جا رفته و جعفر بن ابیطالب عبدالمطلب بن حاتم بغزوه موت یافته و همدان محارب بعد شهادت
 آن سه هزار نامدار با یکه آنحضرت اتفاق مسلمانان اعیان آن لشکر با ما را مسلمانان فایز شد و بوسیله آنها شجاعت نمایان جزا
 نمایان برگزیده کفار قتیاب شده استقامت زید و پدرش آن دو سردار نامدار و سائر مسلمانان بواقعی از کفار گزشت چنانچه در زمان قتل کوه
 کفار شیشیش ریزه سمیه خالی در دستش نامه و بعد از آن شجاعت از پیشگاه رسول الله صلی الله علیه و آله کرم شد که آنحضرت در حق
 او فرمود و خالد بن الولید سیف من سیوف الله الفرمه الفرمه علی الاعلاء الحدیث پران آن آنحضرت همواره او را بر عهد
 امیر الامرائی و سپاهاری نموده آشته و نیز بعد سال آنحضرت مسلم در عهد امیر المومنین صدیق اکبر نیز در اکثر ایام عهد امیر المومنین عمر رضی الله
 عنهما بر عهد امیر الامرائی و سپاهاری شرف نامه و آنچه بزرگت خلافت صدیق اکبر فاروق اعظم ممالک زمین شام و شش و محض فلسطین هم
 از بنفای کلمه بزرگ و فتوحات مترک ظهور رسیده شرح و در کتب و تواریخ معلوم است این مختصر لا یشک که کتب آنست
 لهذا آنچه در سبب السیر و شجاعت او بزبان فارسی مندرج است بان گفتار نموده می آید

تتمت که ریزه و زبا جسد تو	جز بگو که زمان بجز کام نماند	قیامت زگر تو در ممالک موم	القیامت ترنج تو در بلاد فرنگ
دلان بان که اهل دشمنان جلا ترا	شو و مخالفان از شتاب رنگ	کند سنانج باری همان جویانک	بقتل آشدگان بران شا هر سنگ

درین ریاست تدریجاً تقوی قبیله عربی است که آشتی بر نفس کشی بدست قبیله بنی مالک برسد هزار با افواج روم مدح او گفته و خالد بصله
 آن مبلغ ده هزار روپیه شش را بشیعه بود و آنچه کتابت بالفصل و شامل اللغات در معنی لفظ اولیه نوشته است که ولید یعنی کودک
 و بنده نام است که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را تجسیده بود و مقتضای در کلام مجید خود بدلان و از ده شام داد و آنرا آن است که حنظل
 بعد ذلک زنیسه یعنی سرکش است بعد از آن هزار داده است و همان اولاد پس اویند که نام او خالد بود و بنیامیت تقوی و شجاع و
 در پیشگاه بود و همیشه با کفار جنگا کرده رسول مقبول در حق او فرمود و خالد بن الولید سیف من سیوف الله الفرمه الفرمه علی الاعلاء
 آتیه کلام یعنی آن بزرگان خالد را پس از ولید بن مغیره قریشی مغزومی زعم نموده اند و چنانکه از اولاد مسلحی که قریشی مغزومی مذکور قرار داده
 و نیز دیگر اهل سیر را این نطقی اشتباه پیش آمده ممالک ولید بن مغیره قریشی مغزومی زعم نموده اند و چنانکه از اولاد مسلحی که قریشی مغزومی مذکور قرار داده
 شخص دیگر اول عرب و مایلانی است و سبب لقب باه مغزومین آن است که ولید بن خالد سرسپاهی قریشی بنی عبدالمطلب و نیز مادرش از قبیله
 بنی عبدالمطلب بود و از هر باب اتحاد و اختلاط و شرکت مومی شادی با قبیله بنی عبدالمطلب آشت بنا بر آن از قریش تصویب شده بعدین سبب از فرزند
 ولید بن مغیره قریشی همان بوده نسبت با موافق همان خود در کتب نمودند و ندانستند که آن ولید ولید مغزومی پس از آن سبب است

و بسبب تحقیق علم و علمای حکام مبین موسوی مدیاد و او که گرفتار عارضه جهل و ضلالت است اند باید که ایشانرا از بخت نبی تا آخر الزمان آگاه گردانی
 و درین متین سلام بخوانی استی بعد از خالده حسیب اللیثی نوی با نگره مکتوبی نوشت نیز است چون کتاب خالده بیان گروهان دل ریشته نال
 اجابت که در چند کس از بزرگان آن طائفه که بزرگترین ایشان قیس نام داشت و نسب او بنی و هفت اسطه بک طالوت و بچهل و پنج و هبط
 حضرت ابراهیم علیل الله و شصت و سه واسطه حضرت آدم صغری اند میسر از جبال خور و از گردیده بطی منازل و قطع مرادین
 سکینه رسیدند و توسط خالده سلیمانی بنجدست حضرت خبیب البریه مشرف شد به مسلمان شدند آنحضرت از دست نمودن ایشان قبول
 و این سلام نمودن قابل دران بسیار خوشدل گشته فرمودند که قیس اسم عبرانی است من علوم او را عبد الرشید نام کردم نیز آن طائفه فرمودند که شما از
 نسل ملک طالوت هستید و او را خفتالی در قرآن مجید خود خطاب مکی باید کرده در حق او طالوت ملک کافر بوده است پس باید که منم
 شمار ملک که بنده انان بازمردم عرب او را ملک عبد الرشید بنخوانند چون دران ایام حضرت سید الانام عازم فتح مکه بودند ملک رشید
 را مع طائفه نو مسلمانی با خالده بن ابولید بن خزوه تعیین نمودند و در روز فتح مکه هنگامیکه عکرمه بن ابوجبل و دیگر شهبان قریش بر لشکر
 خالده که تفرقه میس بود که آنرا الحمال در خالده میگوریند جمله کردند و حضرت رشید سیدمانیان فرموده پس دست کرد و بگریز نهادند و خالده و لشکرش
 تا کوچه اشهر که تختابیه شان علیل آورده و دران مکر چندین کس از قریش بر دست ملک عبد الرشید بنجدست بنجدست چون سبب است
 قیس رشید با آنحضرت سید زبان محی قرجمان گذشت که از نسل انبیه و سلسله عظیمه پدید خواهد شد که ستمکام ترین کینه و تامل انبیه دور
 است حکام قوم توشل قوت چوب بطلان کشتی است که تمام کشتی و جاز بران میاشد و بطلان کشتی من است فقط انان با زرع
 عبد الرشید را بطلان گفته و لفظ بطلان بیا موصوفه تسمانی و طام مملعه و و حطی معرفت من نیست عربی است معنی بطلان بفارسی
 زیرین است یعنی چوب زیرین کشتی که در باطن آب می باشد یعنی در زیر آب میاشد و بزبان هندی آن جنمت را سخان کشتی میگوریند لفظ
 بطلان عربی مشتق از بطن بطن بطن و باطن بطلان است اطلاق آن بر هر چیز زیرین باطنی چنانچه تخت زیرین کشتی که در باطن
 آب می باشد و جامه زیرین که در زیر و باطن جامه دیگر باشد لفظ استعمال عام عرب است چون این لغت عربی بکلمه بطن موصوفه مملکت
 هند رسید با موصوفه تسمانی عربی بعدل بیا مشتق تسمانی فارسی عمومی طام مملعه عربی بعدل بتا ثقیل شنات فوقانی همی که دیده منتقل چنان
 گشت تبدیل با عربی بیا فارسی و طام مملعه عربی بتا شنات ثقیل عمومی بعدل مصطلح عجم و عکس آن قاصد عرب است کاشکی مصنف
 حیات افتخانی که دعوی هندی دارد و ابواب صرف خوانده از صیغه باطن بطلان بطین معانی آن علم دانسته تا آنقدرش نکر خود بر
 پتان عظیم حضرت پیغامبر آخر زمان نقیس عبد الرشید پتان نموده ازین قدر تحقیق است و این طام مملعه صحیح او کافی است آورده اند که شکلی
 آنحضرت قیس عبد الرشید را مشابست بطلان دادند متصل آن از زبان مبارک فرمودند که از نسل انبیه و شهبان و بسا دران قابل مملکت
 و قران صاحب حال مقال اهل معرفت و عدت نهم آینه فقط و شک نیست که موافق فرموده آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر انان
 موصوفین بصفات مذکوره بظهور رسیده میرسد و امید آنست که مردم موصوف باین اوصاف از ریضا که تا قیامت منقطع
 نخواهند شد و نیز موافق فرموده حضرت شموئیل که سابق شرح آن مذکور شده که در جهان بر اولاد تو خواهد ماند فقط و بوقوع رسیده
 که در زمانه مولف رساله دانشنامه ان اقالیم و اسع یعنی هندوستان و بلخستان و روس و روم ایران و ایلیان نزد شامان امیران
 این طائفه بار سلطنت قابل ستاده هر یک از سلاطین مذکور که تکی تعلق و رابطه این طائفه شده اند آنچه محاربات مراد و مقامات
 شیران این طائفه در زمانه قدیم پادشاهان هندوستان و ایران و ترکستان بوقوع رسیده بود و آنچه مکر بر وقت مقابلات با افواج

چون بکرمین سرکار گردون قمار انگشت بیست کار آمد حاجت بر بیان ندارد و فقط بیست بیست که چون حضرت خیر البشر صلوات الله علیه
 بعد فتح مکه با حضرت عمر بن الخطاب فرمودند ملک عبدالرشید را بعد تعلیم و تلقین احکام شریعت بهر بانی تمام بولین شخصت فرموده ازشاد
 فرمودند که در دیار عورستان نرفته مردم عورستان را بدین اسلام دعوت نماید با منکران این قبائل جهاد نماید و آن بزرگ بزرگان افغان
 بعد از شش ماه از حضور لایع النور نبوی صلوات الله علیه بی بی سالار حضرت خلد بن الولید بن عتب بن مکر بن نجیح آورده همراه خود عورستان
 برد و چون عورستان سید مخرم را بقبول دین اسلام ترغیب و تحریض نمود اکثر ساکنان عورستان از افغانه و عوریان ضحاک خرا و دیگر مردم
 گردن خویش آن بدلاست او شرف بدین اسلام گشته تمامی مردم عورستان مقدم قیس عبدالرشید پشچان را بسبب حصول شرف صحبت نبوی
 حصول خطابت نقاب بزرگی از جناب نبوی واجب التعلیم الاطاعت است سرداران آنها و رعایا سر باطاعت حکم او فریاد دادند و
 گوش بسنجید و داشته حساب حکم جهاد استواره با کفار مردمان کوهستان و این کوه عمل آورده آن کوه و امانش را از حدود هرات تا
 حدود قندهار بفرسید یوسف از کفار تا جیک غیر و مساف پاک نموده می رفتند و میزدند تا آنکه سر لولای قیس عبدالرشید جهاد کسان بسیار
 کوه کلان واقع سر حدود وستان که درین وقت نعمت سلیمان قیسی فرنگه می شود رسیده آنرا از مخالفان این اسلام نهالی ساختند و هم ازین سبب
 آن کوه قیسی غیر تسلیم یافت و در وایتان است که آنحضرت بهم بر کوه آن کوه غنات یافته و بعد از آن کوه درون شده تا بعد از آن غازیان این کوه
 بولین عورستان و امان آنکه بران بکومت داشتند و حاجت کردند چون لقب پشچان در استعمال اسم آنجناب آید و او را مختصر پشچان گفتند
 و او را دوش طرف پشچان شده اند این است ملامت کتب تاریخ افغانه که کرده و سلسله نسب قیس عبدالرشید پشچان از آنجناب ملک
 طاووس پادشاه اسد سل و کتب انساب تاریخ افغانه بدین ترتیب مسطور است که قیس بن عیس بن سلول بن عتب بن نعیم بن مراد بن چند بن کنده
 بن مان بن جنین بن سلول بن شلم بن صلاح بن قار و بن عیسیم بن فلول بن کرم بن محال بن صدیف بن نهال بن قیس بن نعیم بن سلول
 بن ثمان بن قار و بن ابی بن صلیب بن طلل بن لوثی بن عیسیل بن تاج بن ارزنه بن مندول بن سلم بن انخته بن ارمیا بن ساول ملقب
 بطاوت و اینک صنف حیات افغانی از راه غرور و جزائی فعل نموده نوشته است که این کرسی را افغانه نامور است ساخته اینطاعت است
 زیرا که کم از کم یکصد سال پیش از وقت ضرورت این تعداد پشت با کمال است و دم اعتراض نموده کافانند مردم جاهل می علم بودند و
 خلفه پشت نامی نسبت بقول نیست فقط بجواب اعتراض اول سیکم که این اعتراض منقض از منقض علی مقرر شد است که یکصد سال
 که پشت منقرضی قرار داده و قاعده کلیه است زیرا که پشت نامی نسبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا حضرت آدم که از شخصت
 است هم برین مبط حالت آنها سلاطین منقول خفتایه و سلاطین منقرض سلاطین ترک نشانی و غیره بطاعت تصریحی واقع اند حال آنکه از عهد و
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا عهد حضرت آدم پنجاه هزار و پانصد سال میگذشت و ایات زیاد تر از آن واقع گردیده پس نظر قاعده کلیه
 ضروری حیات افغانی لازم می آید که از آن حضرت صلی الله علیه و سلم تا حضرت آدم علی السلام یکصد و شصت و شصت پشت بگذراند
 باشد حال آنکه از شخصت است و دم پشتی که در حضرت موسی علی السلام که علم الله تا عهد حضرت اسرئیل زیاد بر پنج پشت نیست
 و از عهد موسی تا اسرئیل مدت هشت صد سال پس شش و دو و نظر بقاعده اعتراض حیات افغانی از موسی علی السلام تا حضرت اسرئیل است
 چهار پشت باید یا کرسی نامی بود و نیز بقدر هم نزدیک شایات لامل صنف مذکور غلط باشد حال آنکه تمام توضیح این بیان مطابق حکم
 علم تواریخ بصورت آن مقتضای پس معلوم شد که این اعتراض منصف مذکور مخالف عقاید مسلمانان نیست و غلط و فحش و ساخت است
 جواب اعتراض دوم آنکه از تعلیم و جهل افغانه لازم نمی آید که هشتاد و شصت از جهت حصول قدرت استند و تحریر بی صورت اندام استند و تحریر

آن ۳۵ پشت را بطریق حفظ یاد داشتند و سینه بسینه مستعدان قوم تعلیم داده باشند که اینها را نهایت تکریم و حفظ آن نهایت سهولت و
 اسان است از مشکلات عمیت چنانچه مردم طوائف امیل بلوچ در مینداران هند و پنجاب و بستان که بکلی حفظ کرسی است اسباب خود از
 قدیم الایام میراثیان بجهان را در این کار ساخته و بصلان بکسا و شان قومات برات از حاصل ایامی مقرر ساخته و نیز بر مگر وجود
 معاش رعایت او شان می نمایند و آنچه کرسی نام است ایشان را میراثیان از بعضی حفظ سینه بسینه می زنند از معتبر تمام سینه سینه فقط
 و آنچه مصنف حیات افغانی اعراض نموده که صحبت ملک عبید الشیخ که حضرت شایسته است کلمه و بر مره مهاجرین انصار در صحیح درج نموده اند
 فقط بجز اینست که این خطال و از خطاها سابقه زیاد تر قابل تسلیم نیست زیرا که اول قریب عبدالرشید را در مهاجرین کج و انصار در میندیش کت نام او در مهاجرین
 درج میگردد بجز از خود و طوائف اقوام بیداست و درج شدن سامی تمامی صحابه حضرت که اهل سیرت و او شان موافق تعداد انبیا
 یکصد است پنجاه نفر و مسلم است تا اندر کتب صحیح ضروری نیست چنانچه سائر زمره قلیله مهاجرین انصار و بعضی دیگر از صحابه درج
 صحیح و سیر نگردیده بلکه از مشرق و مغرب می بایست که شرف اسلام بخدمت آن حضرت میرسد و نیز شرف اسلام و تعلیم حکام مشرق است پس
 می افتد و آن حضرت کلام روز نامچه نویسی مقرر ساخته بود که نام هر یک از ان درج می ساخت پس معلوم شد که این چند نفر از ان مصنف است
 نیست بصورت تسلیم آن باید که کس از صحابه که سامی آنها درج کتب صحیح گذشته دیگر احدی صحابه نباشد و نیز سخن آن پنجمان که
 تا هاست آن درج کتب معتبر نیست تغییر نباشد مالا که این عقیده باطل است زیرا که نام بسیاری از انبیا آن حضرت صلی الله علیه و سلم و غیر
 پیشین معلوم کرده اند و درج کتب شده اند چنانچه مقتضای در قرآن مجید فرمود منهد من قصصنا علیک و منهد من لساننا علیک
 الا یفکر بهیرین طریق حالت صحابه آن پیغمبر واقع است - و نیز آنچه مصنف حیات افغانی از خطا شدن لقب ملکی عبدالرشید از خطا شدن
 رسالت انکار نموده نوشته است که این یک تعریف رسمی است عام بکلی سفید ایشان در پیشوایان قوم مصلح شده می آید از سلطان محمود
 غزنوی جاری شده چنانچه در تاریخ مشرقین می نویسد که این خطاب ملک اکثر امیران و علما آن غیر قوم افغان را در برابر او شاهان گفته میشود
 خاص افغان نیست که کلامه می گویم ملاورد و مسجد گواه شمال در حال مصنف تاریخ فرشته و حیات افغانی راست می آید زیرا که این فعل او
 و مقتداش از خطاهاست بقدر لائق قبول نیست چرا که لفظ افغان که در اصل خطاب لائین امره توران است بعد از مرگش در افغانان شایع
 گردیده پست از ان هندوستانیان نیز خود را با این خطاب مخاطب ساخته و امثال در عهد سلطنت انگلستان میومش و بقدر رسمی اش بجای سید
 که چون میبایست همواره از چایا بنو کرسی چون کیداری یا چهره اسگری میرسد صبیحان غمیه خان در سهار افغان و سهار افغان فرشته می شنود اگر
 کس از شاهان افغان نگوید و فرشته می آیند ازین عموم و بقدری لفظ خانی لازم نمی آید که این خطاب اصل از امره و ملوک ترکان نجران بایستگان
 ترکان استنبولی نباشد و تعریف رسمی باشد چون شک نیست که از کتب تواریخ بجزئی ثابت است که اول این خطاب از ملوک ساؤل جده
 این طائفه بسبب بادشاهی بوده و در عهد آن حضرت که آن حضرت صلی الله علیه و سلم تقیس و سهاران این طائفه را از مره ملک ادگان
 نسل مالوت میدانت تقیس و رفقایانش را باین خطاب صلی الله علیه و سلم خواندند خود که ملکی باشد مخاطب سلطنت که بعد از ان این طائفه هر یک بزرگ
 قبیل و قوم را ملک میگفتند چون بزرگان سرداران این قوم که هر یک از میان قوم خود خطاب صلی ملکی داشتند بخدمت سلطان محمود
 غزنوی رسیده هر یک از سلطان مروج بغزوات هندوستان رفتند بسیار کسان از پیشوایان اقوام هندو علما آن شاهای چون منظورند
 شاهای شده خطابش برین ملکی سرفراز شدند و رفتند از خطاها که از دست مردم باقیه پیشوایان و حقان از مینداران و غیره نیز خطاب
 بخود و خصیصه از ملوک و مردم این لفظ و شایع شدن آن در میان فرق و بزرگان رفته رفته بزرگان طائفه افغان خطاب افغانی را پسندیده

سمرقنی - پشینی - غور عشقی - مستی - کرزانی - پس از کوه غورستان غرض نمود در ممالک بارات و قندار و غزنی و نیشتر
گشته بر تمامی ممالک فارسی که با آن قدیم آن فرق کفار تا یک هزاره و غیره از دست بر و غزنیان اسلام متاصل شده بود
سرحد بارات تا سرحد کشمیر از حد بلوچستان تا هندوستان متصرف و قبا پس گردیده بر کوهستانها و دامنه های کوهستانها و اراضی
هموار آبادان گشته اما بسیار از قبایل افغانه طبقات خمر که صاحب جمعیت بودند در غورستان مقیم اند و نیز در آن کوه چپان
اینجا آنده بیستم شدت برت سراسر مال چرانی بدامنه های کوهستان مذکور دیگر دشتها و ملکها صد و بارات قندار و غزنی و کابل فرود
آمده بعد از آنکه موم زستان پس باکن میرفتند و بر لسه گذارند ایام سفر خرگاه نامید گشته بد آنجهت مردم کوه چپان را پوزده
و اهل خرگاه میگفتند و خرگاه را بزبان پشتو کیشوری میگویند و از آنوقت ممالک نابل و غزنی و کابل و قندار و سلسله های کوهستانها
آن موسم با قناتستان گشته زیرا که سولای آن ممالک بلاد کابل آن از تا یک هزاره و غیره بیان آوردند بر دیگر تمامی ممالک
و ممالک آن یار اینها نیز شریفه قبا پس مالک شدند تا آنکه بعد دولت سلطان محمود غزنوی چون در میان سلطان محمود و امیران سولای
غور مخالفت بسیار میان آمده نوبت ببارت انجامیده نایزه عداوت در میان بگتگیان و سویان استعمال تمام یافت بعد از آن
تمامی قبایل باقی مانده افغانه در غرض آل عیال اطفال از غور کوچیده بیرون آمدند هر یک بقرن های از طبقات خمر سپید گشته و چون
گشته الا چهار قوم و از طائفه شماک نژاد و دو دودمان افغان اما شماک نژاد پس در می جیشیدی بودند و افغان نسب نامینی
و غیره که کوهی بودند که این چهار قوم با هم متفق در جبال غور و غیره و با دغیس سکونت پذیرمانند و از آن باز طوائف گوناگون غورستان
این چهار قوم را چهار ایماق گشته چون تن سوریان بدو ایام قبیل ذلیل گشته قابل حساب تناسل نامزد و دوازده هزار خانوار از هزاره
بشرف اسلام مشرف شده از سرحدیان این فرق بودند ایماق چهارم مقر شند از آن باز سه ایماق قدیم نامینی غیره که کوهی
و جیشیدی ایماق جدید هزاره نسی را چهار ایماق گشته که تا حال این چهار قوم چهار ایماق گشته میشوند و ایماق او ایماق نعت ترکها
معنی آن بقاری الوس است و اکثر اوقات غلبه ایلیان بارات متفق بر اتفاق چهار ایماق اند و این چهار ایماق را از ارضین دولت
برات قرار داده اند فیستال بالصبوب نیز واضح بود که طبقات خمر افغانه تقسیم بدو قسم است طبقات اصلی و طبقات صغلی
اما اصلی پس بارات از طبقه مشرقین و غور خشت است که سه فرزند از صغلی ملک عبدالرشید پشان اند و طبقات اصلی و غزنی
و کرزانی نسی عبارت از طائفه غوری شماک نژاد است که از نسل شاه حسین بن شاه معز الدین محمود بن جمال الدین حسین بن شاه غوری
صاحب نشو و علومی منشعب شده از شماک و پشیمان اصلی مشهور با افغان پشان شده و عرف غوری نامتروک ساخته اند و تا حال افغان
و پشان گفته شده می آیند و کرزانی عبارت از افغان است که از نسل کرزان پشینی اور طرین شهر چون بن مشرین بن ملک عبدالرشید
پشان منشعب شده بسیار از قبایل افغانه که قدیم از نسل افغان بن یرمیاه بودند درین طبقه داخل گردیده مشهور و معروف
به پشان گردیده اند نظر بر این فرق که از کتب انساب افغانه نظر آمده فرق در میان افغان پشان از قاصده عموم خصوص مطلق باشد هر که
پشان باشد افغان نیز باشد چرا که پشان از افغان پیدا شده است و از افغان لازم است که پشان باشد چرا که افغان بحدث اصلی
افغانان از نسل ملک عبدالرشید پشان نیست اما در نوبت که طوائف قدیم افغان بالحوایث هدیده اسلامی و صلیبه پشان
چنان منسلط و متحد شده اند که هیچ آلمیانه در ایشان ممکن ندانند افغانان را پشان و پشان را افغان و هر دو را سلیمانی
و پشتون گفتن بچنان در است و در است تمام

لمعه ترقی شهرت و منسرت افغان در عهد سلطنت ترک بادشاه غزنی

آورده اند که در عهد سلطنت ترک بادشاه غزنی که راجه بیپال یا دیپال مالک ممالک پنجاب و بعضی از ضلع هند و از سرحد تا هند و از کشمیر تا همدان ممالک بود تصرف داشت و در سلطنت اولابو بود و طائفه افغانه مردم سحر نشین مالدار که در نواحی کوه سپید کوه و بنگر و بنگر خراگ نشینی جا بسجا اتراک بر و رایام صاحب است شوکت گردیده در سنه ۳۰۰ هجری جمعیّت نموده به مردم غز او جهاد و ملک گیری شروع نمودند و بر موضع مسمومه سرحدی ممالک راجه موصوف مانند کراخ و پشور و سوزان ملک نمودند و بزرگتر شیره بران تصرف شدند بنابراین که مذکور کی از امرای خود در دفع ایشان امور ساخته اما شکست خورده و اکثر فرج او که بنود بود و تقبل سیدند بعد از آن بخت دیگر راجه دیو برادرزاده قشقی خود را با شکست از پیش جنگ این طائفه امور فرموده درین بخت مردم غز در قلع نیز نهاد و افغانه رسید و در سنه ۳۰۰ هجری بنود بنود متقابل آراشده و جنگها متواتر در میان فریقین بوقوع آمد چنانچه در مدت پنج ماه همداد و دو جنگ وقوع یافت و در اکثر محاربات افغانه غالب منصوره بنود مغلوب متبویانده شکست بر شکست خورده در سال دیگر از راجه موصوف استعداده نموده افواج و گویا در دفع لوشان امور ساخت اما مانده ساکن شد که ساختن چون در آن ایام در میان بلجکان قوم کاکور راجه بیپال نیز مخالفت پیدا گشت بنابراین که کاکوران نیز با افغانه متفق شده از بخت راجه مذکور را چار شده با افغانان صلح نمود و چند مواضع را از لغات ایشان گذارند و قوم سحر نشین ضلع رانیز با ایشان شریک ساخته محافظت سرحد هندوستان را از زوال سلاطین سامانیه بدمه افغانه مقرر داشت بعد افغانه در دوره کوهسار پشاور که راه آمد و رفت سلاطین گیل بلک پنجاب هند بود حصه کشیده موسوم به حیره ساخته و تمام کوهستان را تصرف خود آورده و نگذاشته که افواج ملوک سامانیه سمت پنجاب هند عبور و مرور نمایند چون در آن زمانه اکثر اوقات تاخت و تالیج افواج ملوک سامانیه به جانب هندوستان از راه سند به همدان و بشتیان میشد راجه لاهور بصلح راجه بنیر شیخ حمید لودی را که در آنوقت از میان طوائف افغانه بمنزله عزت و اعتبار امتیاز داشت پیش خود طلبیده بمنصب امارت بنواخت و ضبط ولایت همدان بعهده او مقرر داشت شیخ حمید لودی در هر یک از ولایات مذکوره از جانب خود ملکی از افغانه منسوب فرموده از آن بعد افغانه بر کار رفت بزرگ عهده شرک کامیاب شده ضابطه محافظت ممالک سرحدی پنجاب و همدان گشتند

لمعه بیان حال مجمل عروج افغانه در عهد سلطنت سلطنت بکتگین بادشاه غزنی

آورده اند که چون بکتگین ترک بادشاه غزنی از زینجان فانی رحلت ساخت و فرزند وارث ماکسانی نگذاشت و اراکین است بکتگین را که داماد و مدار السام بکتگین بود و سلطنت غزنی بر داشتند و بکتگین بعد بادشاه شدن بهت بر جهاد و تسخیر ممالک هند گماشت افغانان کوهستان را که سدره سلاطین لایت بودند ترغیب و تحریص جماد او به استمال و مهربانی با خود متفق ساخته و نیز شیخ حمید صوبه همدان مسافر خوانین افغانه که اطاعت آن بادشاه اسلام بر میان بسته و خطی کشید از نیظانف بلازمست آن بادشاه عالیجاه در آمده بر مناصب عهده منصوب شدند بعد از آن در سنه ۳۰۰ هجری و هفت هجری سلطان مدوح متوجه تسخیر پنجاب گشت و در آن هنگام راجه بیپال یا دیپال از خوف بادشاهان اسلام بپراکن شده در قلعه شیبانه آقامت میداشت با تسلیم نیزه تو به سلطان بکتگین از راجگان هندوستان بار و بار استمداد نمود و به راجگان پارس و خراسان و بلخ و سمرقند و قباقر و قباقر که خلاصه سار خود را

با خزان و جوامع اخراجات ضروری وانه پنجاب سابقه چنانچه راجه مذکور با جمیعت صد هزار سوار جبار و پیاده و پیشا بر بقابل بر آید با سبکترین
 جنگ آراشد و بعد جنگ سخت شکست فاش خورد و خزان اسباب پهل قبول را گذاشته گریخته رفت چون همین جها و از تمامی طایف
 اهل اسلام صحت مدانه بلیغ رسید خصوص طایفه افغان که شیوه شجاعت در رسم جلالت را در بر و س با و شاه بر زمین داده آشکارا کردند و در
 نظر با و شاه از همه پست تر انداخته چون با و شاه بوصول فتح و نصرت باغنا تم سیکران از سمت هند مغربی مراجعت فرموده اهل خود را
 با و هزار سوار از افغانه و غیره در پناه و گذاشته و بسیار از اعز و افغانه و خلیج را در زمره کلمه زمین مغرب و او از مغربان دولت مذکور شده

در ذکر مجمل حال افغانه در عهد سلطنت سلطان محمود سبکتگین غزنوی

بعد فوت سبکتگین چون سلطان محمود بخت سلطنت غزنوی نشسته پس از انتظام ممالک چون عزم بر جلاوت پرتان پنجاب هند کشید
 آن ممالک گماشته کرد و افغانه را که از عهد پدرش از ملاذیم و با و قار بود و در هر کجا نبوده داشته و در هر مسم و ممالک پارتی و پارس
 نموده ایشان از عهد پدر زیاد تر معزز و مکرم داشت خصوص چون بعد فراغ از مهم پنج در غزنوی شنید که هند و ان میگویند که در واقع
 بعد وفاتت از ابدان بخت سومات بت حاضر میشوند و او هر یک را از ارجح به پیشی که لائق او میدانند حواله مینمایند بطریق تنازع
 و همچنین در حق بت مذکور اتفاقا و از آنکه در جزر دریا از حلقه عبادت است و نیز بر همینان آنجا میگویند که چون سومات از بتخانه که
 سلطان محمود پنجاب هند شکست است رنجید و ناراض بود و لذا حمایت ایشان کرد و الا که اوقات شکست آنها بود که سومات هر یک را
 در یک چشم زدن بکام سازد و از نیم با و در و از آنکه سومات با و شاه است و باقی بتان ممالک جز از کشور هند حجاب با و سینه نشینان
 این اقوال فصول مستحسان بنبره و نام مقبول نبود و از کمال میل ایشان بلیع سلطان بپوش در آمده را و فتح سومات قصد چون بتان سومات
 آنجا مقوش خاطر ساخته و بر یک انصرام این مهم حکم فرامی سپاه و ایلات فداالت اهل اسلام او تمام مکان خانان متن افغانه را مکرم نمود
 که با و از و هزار سوار شیرین جبار و دوازده تن افغانه حاضر خدمت سلطانی شوند بطریق وصول حکم و الا سلطان مزاران بتان افغان که
 اسامی ایشان در کتب تاریخ بدین ترتیب سلور است مکتان نو - مکتان مو - مکتان دو - مکتان کجی - مکتان محمود - مکتان کتانی مکتان
 مکتان احمد با و از و هزار سوار اهل افغان حاضر خدمت سلطان محمود بنده و سلطان محمود بنده و هم ماه شبان ساله چهار صد و سیزده
 هجری با سنی هزار سوار خاصه دوازده هزار سوار اهل افغانه و دیگر ایلات ترکمان غیره متوجه سومات گشت گویند سومات شهر
 بود بزرگ بر کنار دریای شور و بعد بکلان بت پرتان نبود و از سلطنت راجه کرشن که مهادج جراته او را بدو کالیون ایرانی گشت
 و بت موسوم بسومات نیز در آنجا بود و آن بت از زمان کرشن که با عقدا نبود از اوقات تا حال زیاد و بر چهار هزار سال باشد
 و درین زمان آن شهر بتخانه را و دار کا میگویند القصه سلطان غازی در شقت رمضان پلکان سیده و از زمان سامان علف
 میانموده چنانچه از آن اوقات قلم سلطان غازی بت هزاره شراب بار کرده بود و در وانه گجرات گردید و چون از میانان شک
 و نحو شو اگر گشته با بریر سید راجه بت باعث بناوت قتل رسانید و آن مکتان بنایت تاریخ و غارت نموده بفتح قلم مقید نشده
 پیشتر روان گشت و در اثنای راه چندین قلع را منفتح کرده منزل بمنزل میرفت تا به نهر واکه پلین گجرات است رسید چون آن شهر از
 مردم عالی دین از آنجا حلف و سامان بکثرت برداشته بنازل متواتر بسومات رسید بر همینان چون لشکر سلطان را دیدند بر سر دیوار
 بر آمده نعره میزدند و میگفتند که خلع سومات شمار در اینجا آورده که همه یکبار با ک از و انتقام جمع بتان از شما بکشند که پیشتر

سنو ساجد کو مستعان اوج را بجلی کراچ حاله نموده بعد از آن در شش پانصده فتاد و پنج از غزنی با وج و متان آمده از راه
 ریگستان به گنبد لرت روان گشت و در آنجا خیمه و دیوار از نسل ساجد پرورد بود که حکومت آن در یاد است بقا بد سلطان بر آمده با سلطان مجاز
 سخت نموده چنانچه سلطان بخت تمام جان سلامت بفرین برده بنجیل مراد غزنی مراجعت فرمود سال دیگر آن ناحیه را بفرشت شیر
 سحر ساخت بعد از آن در ساله گز لشکر را بگوشت سید و خسر ماکه تلو محاصره نموده تا آنکه خسر ماکه پس خود و ماکه شانه نام با یکدیگر خیمه نیک
 از آن بتدریج راه فرود و سلطان فرستاده و سلطان صلح منظور داشته مراجعت کرد سال دیگر بسمت دیول از ستاقا سنده بخت تمام کمان
 بحر انصرفت کرده پس رفت سال دیگر لایه بود آمد خسر ماکه بسبب نقض عهد پناه بقلعه برده سلطان نوحی لایه را قارست سلطنت و قلعه کوش
 لادریان در لیکه اوسمی چناب بنا نهاده حسین بنجیل را صلح دار ساخته مراجعت کرد و بعد مراجعت او خسر ماکه بشمول کنگر آن کنگر سیاه کوش
 لادری محاصره افتاد تا کاسیاب از گشت ساله گیر با لشکر جبار بر ما بود آمد خسر ماکه با پیشش ماکه بدست آورد و حکومت لایه به علی
 کراچ حاکم متان پیره باز رفت و خسر ماکه پیشش را با و گز خوششان را فر با بغیر و زره کوه ستاد و سلطان غیاث الدین به لادری قلعه
 غزنیستان مجوس کسبه آخر در عاوشه خوارزم شاه تمامی بد بخشن فرود از سلسله سلطین مجوسیا شمس باقی نگه داشت و در شش پانصده فتاد
 و هفت باز از غزنی متوجه هندوستان گشته قلعه بشیر را که تونگه با الجکان فطیم اشان را بچپوشیده بود از دست مردم لایه آکشی پیره
 ماکه ضیافه الدین تونگی را یک هزار و دویست سوارا قلبه همان گذاشته خواست که مراجعت کند ناگاه خبر رسید که قهرمی ساج را بچپوشیده
 راجه جمیر با برادر خود کاهتمسی ساج را بچپوشیده و چندین میان را بچپوشیده بود و ماکه ساج را در دست مردم لایه آکشی پیره
 بشنیدن اینخیز سلطان شهاب الدین نیز با استقبال اورفته در موضع تران کنار آب سرستی با فاصله ششاد کرده از قاهره میسر حمل کرده از
 دیلی قیامین طرفین بقابل سمت و نموده کار بجای سید که سلطان از دست راجه پیمان فرم غورده از اسپ فرود افتاده نزدیک بود که مخالفان
 او را لقمه تیغ بید ریغ سازند و انوقت بماعتی از افغانه شیریل خود را سپر جان سلطان نموده بفرسید یوسف ستانه دشمنان از سلطان باز
 داشته تا آنکه علامان ناصر سلطان را از میان مکر برگرفته بیرون بر نند و بعد از آن فرج سلطان نه مرتبه خورده بعیت سلطان نه نهاد
 غزنی شده مسیه فقه تا غزنی رسیدند چون سلطان از غزنی بفرسید و دست مردان افغانه و بزولی مردم غور و قلع را درین جنگ
 پیش غیاث الدین محمد بیان نمود غیاث الدین محمد به سزار ملت سستی و بزولی امرا غور قلع را تو بر با چه جو بگردن و در آنجا گز و شهر
 گردانیده افغانه را انعام و اکرام فرمود و قصد بعد نه مرتبه سلطان شهاب الدین را بچپوشید از ضیافه الدین تونگی بصلح
 گرفت سپر سپاه خود کرد و ساله گز سلطان شهاب الدین بخصت برادر باین سلطان محمود غزنوی سرداران افغان را با ایل دو اند
 هزار می طلبیده علاوه از افواج قلمی خود هزار افواج از طوائف ترک و تاجیک و غور و قلع و غیره جمع آورده و افواج افغانه را مقصد پیش
 ساخته متوجه هندوستان شد چون بمقام شادور رسید چنانکه در هر یک سلسله قدری مناصب استحقاق قلعت و کربنده مرصع بخشیده
 روز دیگر آیات نصرت آیات بر فرشته متوجه همان گشت امیران صوبه متان را که در نهیست و متواتر ای کرده بودند و نیز صوبه جبار را
 نواته بلا بفرست و در آنجا توام الدین حمزه را که از اعیان ماکه و مشابیه دولت بود و حجابت با جمیز ستاده راجه و رعایای جمیر را
 با سلام خواند تا بچپوشید چون بچپوشید و عثمان مرشت نوشته و از تمامی راجگان کشور مند و خواسته بقول صنف مرشت
 یا رشت صد هزار پیاده و سوار و بقول دگیان با صد هزار سوار را بچپوشید و در چنده هزار پیاده جنگی بقا بد سلطان شهاب الدین
 شتافت بهم در موضع مکر سابقه در شش پانصده ششاد و ششاد بجوی تملاتی قریبین ستاده هر دو لشکر کنار آب سرستی فروکش شدند

روز دوم سلطان شهاب الدین کثرت حشمت با جگان او دیده مقابله با ایشان پیشکش وقت تصویب پیغام فرستاد که بعد استخاره از
 برادر با شهاب دین شرط صلح منظور از آنکه سرهند و پنجاب ملتان از آن با بوده باقی ملک هندوستان از آن شهاب باشد فقط از شنیدن
 این پیغام فرامان راجپوت لشکر اسلام را از بون دانستند و خواب نگرگوش رفتند و سلطان غفلت میباید که او شان اغیبت دانست
 صبح که راجپوتان بجا آمدند جهت قضا رعایت انسانی و دست در پیش ششست از داوره معرکه خود درین آمده بودند سلطان صفت
 آراسته میدان جنگ را آمد و راجپوتان هندوان برین تعبیر سلطان را دیده سرسید شده نمباد وجود آن جمعیت فراتر و دندان جنگ
 نشسته بقایه و مقامه سلطان شتافتن و از صبح تا پاشتنگاه سلطان شهاب الدین حسب عهده تا اثر جنگ اشتعل داشته بعد از آن
 با دوازده هزار سوار انتخابی بزرگ غمخور و افغان با شمشیر برهنه بران سنانها جان ستان نیزه تا بر گوش سپان است کرده بر عهد
 حمله آوردند و خاک معرکه را بخون لیران آغشته در یک طرفه امین تزلزل در صفوف هندیان انداخته همه رنجالت تمامی
 سواران افغان از هر طرف حمله آورنده سپاه هندیانرا شکست دادند و کمانهای لاجپوتی با بسیار سوار دیگر را جگان بر زمین بگام
 جنگ بقتل رسیده با پرتییراج از میدان معرکه بدرقت درو بفرار نهاده در مدد مستی بدست غازیان اسلام گرفتار گشته آخر کار
 بحکم سلطان مقتول گشت و ازین فتح غنائم بسیار بدست لشکر اسلام افتاده قلعه سرستی و دانی که نام غیر و مسخر گردید ندانگاه سلطان
 با جمیع آتشخانه و لایق بقبضه آورد و کنیزان و غلامان بسیار بربخته و در کشتن و انکار تقصیر نمکرده پس از آن بنا بر صلاح ملک
 باج و خراج میان آورد و با جمیع راجپوتان که پسر پرتییراج مذکور تقویض نموده متوجه ملی شده چو راجپوتی معجز و نیازی پیش آمده هرگونه شرافت بگفته
 سلطان فرستاد بنا بر آن سلطان از دلی کوچ کرد و ملک قطب الدین را یک که غلام برگزیده او بود بقاصله بقتاد کرده از دلی معراج
 افغانه در کلام گذار گشته محمود در کوهستان سواک واقع شمال هندوستان در آمده تا راج کنان بخزنی رفت چون دیرین غمرو ات
 در هر مهم شجاعان شایان خدمات نمایان از افغانان نوموده بودند اما ملک قطب الدین درخواست بودن افغانه نزد خود نمود و سلطان
 بوجه بیعتخواست او افغانه را از داوره گذشت

لمعه ذکر مجمل ایالت ملک قطب الدین ابیک و عروج افغانه

آورد مانند که بعد رجعت سلطان شهاب الدین ملک قطب الدین در همان سال لشکر کشی نمود قلعه میثه فو ملی را متصرف خود گردانید و اطراف و نواحی
 آن ملک را بنوک شش هزاریان اسلام که سر حلقه آنها افغانه بودند بقبضه آورده اشعار اسلام را در آن راج داد و دلی شهریت پادشاه
 نشین بنا کرده راجه پهلورا چیت است در زمان تقدیم بسیار آبادان معمور بود و بعد از آن مرتبه قبل از دولت اسلام چنان می بران خراب
 گردید که جان حوش و سباع گشت باز در سنه ۶۰۰ هجری دایه تو ز آرا در پهلوسه شهر تقدیم اندر پت بنا ساخت بعد از
 دایه پت هفت نفر از تو زان نوبت نبوت حکومت آن کردند و بعد زوال حکومت تو زان حکومت آن بطائفه راجپوت چو مان
 رسید اول مانکد یو چو مان بلان ستولی شد و بعد از پنج کس دیگر از چو مان مان راج کردند آخرین ایشان را جبر پرتییراج بود و
 در ذکر فتح نمودن سلطان شهاب الدین بر می قنوج را در بیان ملک قطب الدین بسطت شد هند ترقی عزت افغانه
 چون ملک قطب الدین شهر دلی را دارالملک اسلام مقرر کرد بعد از سال سلطان شهاب الدین بجزم تیسال چه چند راسه را مشهور

لایحه قنوج که مردم مسلمانان متوطن شهر قنوج را بر غیرت بهمان قتل رسانید و بود از غزنی متوجه هندوستان گشته ملک قطب الدین را
از خود اعلام فرموده که قبل از وصول سیاحت سلطانی قنوج در اثنای راه مع فوج ما از کم کاب گرد و موافق حکم ملک قطب الدین
مع تمامی فوج جزاران افغانه و غیره تمیل نمود پس چندی الی قنوج و بنارس چون از توجه سلطان آگاه شد جمعیت نموده با لشکر گران
و سه صد و نوزده نفر میل عمده که قبل سپید را بنهلمد بود با استقبال سلطان برآمده در نواحی میدان چیده و اروا نامه بقابل رسید اول
با فوج مقدمه ابغیش سلطان که امیران ملک قطب الدین و لشکریان اکثر افغانه بودند تلافی نموده نیران مهار با استقبال یافت
و بعد مقابل سمت از منبر سیونف منان فوج ملک قطب الدین شکست یافته فیلان و چشم را گذاشته به سمت قنوج رو به نرسیت
نهاد و روایتی آنکه در عاتق و ارگشته شده و قتل آنست که بقنوج رسید اما در اینجا نیز مجال اقامت نیافتند مع آل و عیال و اطفال و اقربا
و تابعان از قنوج بگامه قبله استی رفتند از اینجا هر قدر خزان در جواهر که ممکن شد برداشته بملک بلوچ ماروا اثر گرفته رفته سلطان
شهاب الدین فیلان اسپان اسباب او را که در معرکه جنگ گذاشته رفت ضبط نموده بقلعه استی رفته از آن قلعه خزان بسیار
از سیم و زر و جواهر بشمار بدست آورده به بنارس رفت و در اینجا یکسار بر تختان را شکست و آنرا مسکن و منان ساخته بکوه است
و در آن مقام بر طبق سیرت منان برادر خود سلطان غیاث الدین محمد پسر و افتاب و سلطنت دهمی و هندوستان را بطریق استقلال ملک
قطب الدین سپهره منصوب و منظر جبار السلطنت خود غزنی مراجعت فرموده

لمعه ذکر مجمل حال استقلال سلطنت قطب الدین بیک هندو عروج افغانه

آورده اند که چون ملک قطب الدین بالاستقلال استبداد باد شاه هندوستان شد در قدر و منزلت افغانان افزاید چنانچه ملک
بتنی منعی را بخطاب عالم و وزارت سرور از فرموده و ملک قادر و دوستی را بنخطاب افغانان منصب سپهسالاری متاخر نمود هر یک را
از افغانان فراتر قدر و حیثیت پرورش ساخت اول کس از سلاطین اسلام که بر تخت ملی جلوس فرموده ملک قطب الدین بیک
و در سبب صفت کمال سخاوت قطب الدین یک کبش لقب گشت چون در عهد و افغان بگشت دولت نامه محمد وزارت
و سپهسالاری سیدند بعد از آن قهر سلاطین اسلام کشور هند که از عهد قطب الدین بیک تا عهد فیروز شاه سلطنت هند فائز شد
همایه تقویم را رعایت می فرموده اند

لمعه ذکر مجمل حال عزت افغانه در سلطنت فیروز شاه

چون اولی سلطنت هندوستان به فیروز شاه زینت یافت از قدرت ایزد گشته در انحصار و عقد قبضه بیله امورات بادشاهی
به دست است افغانان چنانچه خان جهان لودمی وزیر اعظم و بزم خان سنی سپهسالار قرار یافتند جزو سپهسالاری و پشتو گوئی در بار
فیروز شاهی اصغر بلغیش قدمی مقدور بود و طائفه افغانه را فیروز شاه از تمامی شرقا در هندوستان عزیز تر میداشت چنانچه
ساکن اماکن که افغانه در هندوستان بنا کردند در عهد دولت آن بادشاه عالم پناه بودند و قبل از وصول امیر تیمور گورکان
از عهد خود و سال بهین طائفه معزز و مقرب
بادشاهان هند بودند

لمعه ذکر محمل حال این طائفه بجهت امید تمیور گورگان

چون در سنه هشتصد یک هجری امیر تمیور گورگان بنحسب دستور و ستان قج فرمودند ملک حضرت خان شربی و ملک بهاول الدین تیاژی
 ملک سردانی ملک حبیب شربی بطریق کلمه مع اهل دوازده تن با فائده خدمت امیر تمیور حاضر گشته و امیر تمیور نیز بدستور سلطانین محرمی و غور
 این طائفه را در لشکر مقدمه ابی پیش خود تعیین نموده هر یک از سرداران این طائفه را خدمت استیضه فرموده و عطا فرموده بعد است
 پس در ستان بهشت فرمود و منزل به منزل بستان سید مرزا پیر محمد فرزند رشید خود را که دقلو قمان از غور قلعه مینا را از آن شخص بود مخلصی
 و باغبان و کشان آن ملک را نیز واقعی اوده بازم تمیور بی شد اما اول از قمان براه دیپال پوسمت لاجوروان گشته در آنجا سه راه
 شهر قولانیه را که از قولایج صورتان است تا با لاج کرده و قلعه را بنجا که برابر ساخته منزل را با هو رر سید و سکه و خطبای بنام خود نوشت
 بعد از آنجا گشت چون قریب بمی رسید بنشیند این پنجگانه خوان تا بعضی بمی از دلی گریخته بکوهستان شمال بمی رفت و در آنجا
 دلی تیغ صابحقران آمده بخت روز بر کنار حوض غامس مقام فرموده بعد از آن متوجه گشته آن قلعه را مفتوح ساخت
 اما در آن جنگامه بسبب بجم سپاه خانها طغمانان میخورد غارت تا با لاج شد ندانم یعنی باعث از ویاد بعضی کینه با همی افغانان بمغولان
 القصد صاحبقران حضرت خان را بر حکومت دلی و قمان گشته است بجانم بر توند که مستقر سلطنت او بود و از راه کابل بطریق بلخ
 روان گشت در آنجا راه چون بعضی از اقوام افغانه کوهستانی و خوشسیرت سدر راه او شدند بجهت کاشا و امتیاز نیک از بد بسیار
 از افغانان نواحی قتل رسانیده و از کوه گنده نموده رفت و این واقعه دوم بود که ازین واقعه نامیدی افغانه از مهر بانی شهنشاه مغلان
 سبب اشتغال ناکاره عداوت بمغولان افغانان گردید از آن باز حکام عمال امیر تمیور در پهلوی او حاضر و در آنجا حال افغانه شدند

لمعه ذکر محمل حال طائفه افغانه بجهت مبارک شاه حسین باو شاه دلی

آورده اند که بنده خندان باو شاه دلی بر روی صالح و دل و سلیم و کریم نامی است سیادت بود و والد او را که ملک سلیمان نام داشت ملک
 دولت انگریزی شان دولت فیروز می مخاطب فیصله ملک صاحب اقطاع قمان آورد و بود بعد مردن ملک و ان دولت ریاست
 پر سپهر سلیمی او کاشی مسلم شد چون او نیز وفات کرد ملک سلیمان باشد و بجهت وفات ملک سلیمان فیروز شاه قمان را بنحضر خان آمار شجاعت
 و شجاعت مییاست از غفلت او لاج بود و نداده انان روز باز کار دولت او فوت پذیرفته تا در عهد تسلط امیر تمیور ملک قمان
 و دلی بر و مسلم شده و اقطاع دیپال پیران با منافه گردید عاقبت الامیر باو شاه می ملی نصیب او گشت این بنده خندان ابن ملک سلیمان
 هفت سال دو ماه باو شاه می نموده بعد وفات او مبارک خان بن خندان بر تخت دلی جلوس فرموده مخاطب مبارک شاه گشت چون
 رایات عالی حضرت خان از سادات قمان افغانه بود و بندگان و اسلانتش بختاب ملکی فغانی مخاطب ماند و بجهت اسطه افغانه را از هر فرد
 عزیز تر میداشتند در سنه هشتصد سی و چند سال هجری مبارک شاه اسلام خان بودی را که از حسن خدمات مخاطب سلطان شاه گشته بود
 ایالت سرهند و میان آب عطا فرموده اسلام شاه در آنجا در سر آرد و نواحی و اطراف ممالک سرهند و در آب اسم کوهستان
 جموں و کشمیر جنگل بزرگ و شیشه افغانه ضبط نموده معاندان و تمردان استاصل ساخت اما سی و هفت سال گشت و از آن باز احوال
 افغانه روزمره پیشه برتری آورده تا آنکه سلطنت غلظت دلی و کشور هند بعبداقتدار این طائفه درآمد و نخستین کسی که بعد از سلطنت

از طاعتان نسل اسرار سلطنت عظمی هندوستان نماز شد ملک ببول بن ملک کالابن ملک بهرام برادرزاده حقیقی اسلام خان

مخاطب سلطان شاه لودی شاهی خلیل بود رحمة الله تعالی

گشت مخبرین محال ملک ببول فعال بود شاخه که از سلطنت بی هندون زرگر بیده طلب سلطان ببول

آورده اند که در عهد فیروز شاه باریک ملک بهرام بید ملک ببول پسران آن دولت ملک مکران گردید و او پانچ پسر زنده ملک
 اسلام خان ملک احمد طیب سلطان شاه شد و این خطاب از خاندان حضرت خان یافت دوم ملک کالاسوم که فتنه غیر چهارم ملک محمد پنجم ملک
 و ایشان بعد فتنه پدید آمدن ساکن می بودند چون سید حضرت خان در عهد سلطان فیروز شاه مکران شد ملک اسلام خان تو گری او
 اختیار ساخته بر سر می نهادن از افغانه منتقم گردید و آخر کار بعد از دست از چنگاه بادشاه مخاطب سلطان شاه گشت بعد از آن چون از دست
 بخت اقبال در جنگ که حضرت خان را با ملوک خان واقع شد با ملوک اقبال خان قابل شده او را بقتل آورد و از ظهور این شجاعت مردانه نزد سید حضرت خان
 اعتبار تمام یافت اول خطاب سلطان شاهی بعد از آن حکومت سرسند یافت و بعد از آن ملک کالابن ملک ببول بتوجه برادر ملک در ملک
 گشته اند چون شهر مکران در ملک کالابن سکون ملک ببول چنانچه قصه غریبه تولدش شرح خواهد در تاریخ مسطور است
 متولد گشته و هم در حالت صغر سنی ملک ببول پدرش ملک کالابن افغانان نیاز از جنگ کرده اند دست نیازیان بقتل رسید بعد از آن
 ملک ببول را گردان وقت پرورش بود و از ملوک خان نزد او و در اسلام خان برآمد و در تربیت اسلام خان پرورش یافت و بعد حصول استعداده علم
 و سپاهگری در یکی از معارک شجاعت جلالت شایان ظهور آورد و اسلام خان خرم خود را بکلیج او در داده بیش از پیش عزیز داشت
 مسطور است که بزرگی اسلام خان بجای رسیده بود و کرده و از ده هزار افغان که اکثر توشیانیان همقوم او بودند بجلد باز دست او در آمده و تمام
 طاعت از نهمان گذران با وجود داشتن فرزندان ملک ببول را قائم مقام و بیحد کرد و از آنجا که اسلام خان در عهد سلطنت محمد شاه نواسه
 حضرت خان فوت شد و در بابل تقرر و تسلیم قائم مقامش شده و بعد بر عایت میت ملک اسلام خان یافت ملک ببول
 اختیار نمود و فرقه دیگر بکلی غیر و برادر اسلام خان که او نیز از بادشاه وقت صاحب منصبی بود متفق گردیده کرده سیوم قطب خان پسر
 اسلام خان بیست و ملک ببول فوت ثقله تمام پیدا کرده ملک فیروز و قطب خان را ضعیف گردانیده بنا بر این ملک قطب خان بخت
 محمد شاه زنده مستغاثی گردید و محمد شاه که خشمش بود و با نظر داشت این استغاثه را مفید شایع خود یافت ملک که کند تر خود را با لشکر
 گران بهار قطب خان روان نموده غمانی که بهنده زنده افغانان را بدگاه بافرستد و اگر تو نماینده و شانرا از سرسند خارج نمایند و نیز بنام را
 جسته و سوار قوم حکم بجز خیمون مثال او چون افغانان از شمال مطلع شدند پناه بچوستان گرفتند ملک که در راه جسته و خیمون با افغانان پیغام
 فرستادند که چون تقصیر کار شما واقع نشده پس سبب فرار نیست ازین پیغام افغانان را امید پیدا شده ملک ببول و پیمان نمود هر دو
 اخراج شایعی با افغانان عهد پیمان بود که با پیمان ساختن پس از آن ملک فیروز لودی فرزند خود شایعی خان برادر زاده خود ملک ببول را
 بر سر آرم عیال گذاشته خود با افغانان متبریز و ملک که در جسته رفت و آن هر دو بجهت یک قطب خان تقصیر عمل آورده ملک فیروز را
 قید نمود و دیگر متبریزان فاخته را کشته لشکر را بر سر آرم عیال ایشان مسترد و ملک ببول با اطلاع یافتن این امر از عیال و اطفال را
 بجای سخت رسانید و هنوز باز نیامده بود که شایعی خان دیگر فاخته با ملک که در جسته جنگ نموده شکست خوردند بعضی از ایشان زنده
 گرفتار شده بسیار با شایعی خان در میدان معرکه بقتل رسیدند چون سران مستوران بر سر نهادند آوردند جسته و حکم سر یک یک را بکلی

غیر از می نمود استفسار نام هر یک از دیگر دما آنکه سر شاهین خان را به نظرش آوردند ملک غیر و گفت این را نمی شناسم منبج گفت
 که این شیر میست که بغایت شجاعت و جلاوت هنگام محاربه ظهور آورده که از سر بیان میزن است بشنیدن این تقریر ملک فیروز
 بنالیه خسته گفت چرا گریه کردی ملک غیر در گفت این سپهر نور چشم من است اول از شرم آنکه مباد در جنگستی کرده باشد نام و
 منفی میداشتم اکنون که غالب سبب شدم انظار کردم معلوم میشود که برادر زاده من ملک بملول در جنگ حاضر بوده یا سلامت میر و
 زنده است بلال او رویت لاورد و خیر انتقام اینها چنانچه باید خواهد کشید انقدر جنبه سر بند را به ملک کند سپهر کمان
 پنجاب اجبت کرد و ملک بملول بحسب لشکر و تدارک سفر مانده و مانند کشت فوجی کثیر از افغانان فراهم آورده بعد از آن
 که ملک فیروز از بدلی گرفته به ملک بملول پیوست و قلب خان نیز از کرده خود پشیمان گردیده با او متفق گشت خروج نمود بغلبه بر سر بند
 متصرف شد بوصول اینجور بدلی حسام خان نیز از لاهور آمد مع فوج کران از حضور محمد شاه به نفع ملک بملول مامور روانه گشت و در موضع کمره
 که از مواضع پرگنه محض آباد و شاهپور است با ملک بملول مقابله آرا گردید شکست فاش خورد و اسباب سلمان سرکاری گذاشته بدلی
 که سخته رفت ملک بملول با از حصول این غنیمت قوت و اعتماد داده بزور شمشیر تا سر و پانی پت متصرفت فابض گشت غیر
 بعد از آنکه حسام خان عریضه مستحضر جن عقیدت خود بحضور محمد شاه نوشته درج کرد که من بسبب ناخوشی از حسام خان از خدمت
 دورم اگر او را بکشند و منصف است بخیلان هند بنده مطیع و فرمانبردار خواهم ماند بوصول این عریضه محمد شاه بلا تامل خود حسام خان را
 بقتل رسانیده ملک بملول نیز از راه افلاک اختصاص ملازمت با دوشاه اختیار نموده سر بند و آن نواحی همچنان بجا گیرش مقرر ماند
 و در آنجا ولودیان در کمال استقلال می بودند و چون سلطان محمد علی با دوشاه جوینور لشکر برد علی کشید بها وقت ملک بملول بطلب
 محمد شاه بایست هزار افغانان مغول که از جمله چهارده هزار سوار یافته بودند بملک محمد شاه رفته و بر و زردوم داد مردانگی داده
 سلطان محمد را پس پاساخته و بسیار مال و منال و اسباب چال او بنارت آورد و بعد از این ضمن است از پیشگاه محمد شاه خطابان غلامانی در نزد
 او چند یافته خدمت گردید پس برآمده و از نهایت ملوخیالی مبنی می آید که داشت بکرم با دوشاه لاهور و دیپالپه و ملتان دیگر گنجان
 را بقتل آورد و باین اکتفا کرده بنا کرد و در تنه نوک با محمد شاه داشت بر سر محمد شاه لشکر کشید و او را در محاصره داشت اما ناکامیاب
 بازگشت و در قراچی ملک کوشیده علاوه از صوبه متصرفه بسیار ممالک دیگر را چون دهنی محصار و فیروز آباد و ناگوتی قبض کرده با
 بر سر آمد هم درین ایام از عالم غریب سلطان بملول بمشور سیده اما غلبه و سکر را بر تنه بدلی مقرر داشت و خود را حضرت
 اعلی گویند بعد وفات محمد شاه پسرش سلطان علاء الدین تخت بدلی نشست و در امور سلطنت خود ابر پرست تر
 علاوه از آن میانش قانادی پسند و زردل بود و بنا بر آن بیلوس و در هر سو در سلطنت فاده اکثر امر از خود سری اختیار نمود و تمام
 ملک هندوستان بصوت ملوک طوائف گرفت چنانچه از پانی پت تا ملتان دهنی محصار و ناگوتی بیکانیر و لاهور و دیگر پنجاب
 در تصرف سلطان بملول بود و از مملی تا ابله حمید خان میواتی در تصرف داشت و ولایت سنبهل تا پرگنه لونی در میان
 لودی بضر شمشیر گرفت و کول جلالی و چند ارضیه خان ترکچه داشت و در بیان وجهت و اثره داؤد خان او مدعی حاکم بود
 و در گوالیار و حوالبه و بیدر راجه مان سنگه حاکم بود و در ممالک گجرات و کون مالو مانده و دپور و چوچور و بنگال با دوشاه
 بدلی بود و در انحصار سلطان بملول نوبت سوم بر سر بدلی رفته محاصره نموده اما بجه نیلر او بازگشت بملاهور رسیده در آنجا جشن
 ترتیب داده همه مردان ملان را رعایا را بنوازشات شانه توانسته با خود متفق ساخت بلس طائفه افغانان که کار تجارت و

زیننداری و دیگر پیشه های نمونده حکم فرمود که سواست پیشه سیف نوکری کار دیگر نکنند و بصورت خلافت نرسی از حکم مقبول شوند -
 چنانچه چندین کسان افغان بملت غلاف فرزی حکیم قتل سیده بمانند این سیاست افغانان یک سخت کار ملازمت اختیار ساخته
 در سکا کران ملک ببلول در آمده علاوه از آن که نهر افغان از کوهستان حسب الطلک ما مرفعه شد هر یک با وسعت
 و جاگیر فراخ و حال سرفراز شده چون صد و سیاه ملک ببلول بپیل هزار رسید و ما به بطریق انعام بجهت سیاه عطا فرمود پس از آن از راه
 بسر آمده نشست و فرصت می جست که درین اثنا تفریب تظلم خان در آن پر تباب حمیده ترا از وزارت معزول ساخته قید و
 زنجیر فرموده بجاناب مرو به کوچ کرد و نوبت دیگر بنگار سیکر بادشاه علاء الدین در آن نواحی تشریف داشت بوجوب عرض ثانی قلمبندان در آن
 بقتل حمید خان مثال داد و سبب عداوت علیه پر تباب با حمید خان آن بود که در حمید خان در سوابق الایام لایت علیه پر تباب عداوت کرد
 و زوجه او را گرفته بود الغصه برادران حمید خان از مثال بادشاه خبر یافته مستعد گردیده بزور و غلبه حمید خان را از قید بر آورده و بر علی شتر
 و خلقه انبوه بر حمید خان جمع آمده ملک محمد جمال را که نگهبان او بود و قتل رسانیده نیز فرج شاهی را که تلیل بود شکست او را پس حمید خان
 بحرم خانهاست شاهی در آمده نمان و دختران پسران بادشاه علاء الدین را بر سوانی از محلات بیرون آورده بزخرازی اسباب
 شاهی تصرف نمود علاء الدین از باعث زبونی و کم همتی اتقام امر فرود را بغر و گذشت تا ایام بر سات در باون توقفت فرمود و حمید
 در فکر آن شد که دیگر با شاه سازد و سلطان محمد شرفی را بربوبت اشتقن قرابت با علاء الدین بجای ایستادار پنداشته و سلطان محمد
 علی بادشاه مندورا اگر چه منظور داشت اما در بود و بودیان را از هر نزد کیت و پند داشته ملک ببلول را خنوم سنده تا نام بادشاهی را
 گذارد و در معنی خود بلو شاه باشد ملک ببلول که از مدت در کجین چنین فرجه بود بخت خویش را امر جا گفته بادشاه علاء الدین فرست که من
 بخت دفع حمید خان متوجه علی شدم بعد از آن با جمیعت تمام بر علی رفته اول بنا بر شوره باطنی که در میان او و حمید خان بود حمید خان را
 محاصره نمود اما آخر کار حمید پیمان بیان آمده و مطابق عهد حمید خان بر طرف نشد ملک ببلول بر علی در آمده در سنه هشت صد
 پنجاه و پنج بر تخت علی جلوس فرموده علاء الدین عرض داشت که نوشت که من ششم ترا از دلی بدر کردم و کار سلطنت را که از دست ترا
 بود بدست آورده رونق بخشیدم و شهر را بنام شما محافظت نمودم نام بادشاه را از خطبه نینداختم بلکه از طرف تو بیایست تو
 بادشاهی میکنم علاء الدین در جواب فرست که پدر من محمد شاه مرحوم ترا فرزند خوانده بود و تو مرا بشاه برادر بزرگ بادشاهی بادشاهی
 من است و من از طرف خود بادشاهی بوجه بشیدم مرا برین بگفته باون بگذا که برگشته باون مرا بلس است که در آن عمر خود را با نام
 و استراحت بسر بردم از رسیدن بنجواب ملک ببلول بر اول کامیاب شده در سنه مذکور تاریخ هفدهم ربیع الاول بالاستقلال بامر
 بادشاهی جداخته و نام علاء الدین را از خطبه و سکه بر انداخته که خطبه را بنام خود ساخت و برگشته باون را بر علاء الدین سجده آهسته
 خود را مخاطب بخطاب سلطان ببلول گردانید و عهد رانسال بر سلطان خود خواجده بایزید را با دیگر امرا در دلی نشانید خود بخت
 فراهی عساکر و انتظام مغان پنجاب و بیابان ررفت و دیگر صد سلطان محمود بانسکر فرادان از جوینور بر آمده در سنه هشتصد پنجاه و شش
 خواجده بایزید را در دلی محاصره کرد باستماع نجیب سلطان ببلول از بیابان بپوش بخت تمام متوجه دلی شده بوضع بیرون پانزده کرد
 از دلی فرود آمده و لشکر پانزده شتران گادان بارکش شاه محمود را از چراگاه زده آوردند بنا بر آن محمود شاه فتح خان هر وی را
 بانسی هزار سوار و شش زنجیر قیل مست بر سلطان ببلول تعیین ساخته و بعد مقابلت سخت فتح خان بانسکر خود شکست خورده آخر کار
 فتح خان اسیر و ستیگر شده تا که کران برادر قهی بلج چون آن که شامل سلطان ببلول بود فتح خان را به بدله آنگه برادرش را گشته بود

کشته و سرش را بریده بخیرت سلطان ببلول آورد و محمود شاه از وقوع این واقعه تاب نیاورد و بچونپور مراجعت کرد بعد از آن سلطان
 ببلول بوزم ضبط ولایات حرکت نموده اول احمد خان میواتی را مسخر و طبع ساخته هفت پرگنه از تصرف او برآورد و باقی ولایات
 برحسب عیال داشته از آنجا بقبضه ایران فرستاد و در میان بودی حاکم سنجلی را مقرر نمود و نگاه بکول آمد حاکم آنجا با طاعت پیش آید
 آن ولایت را بر بوجالد داشته و کینین بر برهان تشریف برده بیکت ابرار کخان نومیانی حاکم آنجا مسلم داشت پس بجهنم گانوشا فرستاد
 آنرا بر لایه پرتاب مقرر ساخته از آنجا بدله پرتی فرستاد قطب خان پسر حسین خان را که در پرتی مستحق شده بود بعد محاصره مسخر کرده به
 سپارش غلججهان بجاگردا و پس بکس مرمت کرد پس از آنجا بانامه رفته حاکم آنجا با طاعت پیش آمده و لایه بکس اتغیانه او بهدر آن
 ایام چون خان از بادشاه رنجیده نزد محمود شاه شرقی رفت و حکومت شمس آباد یافت بعد از آن کرت و دیگر سلطان مجموع انواع چون
 بحر مواع بر سلطان ببلول آمد در سو او نامه نرول نمود و سلطان ببلول نیز بمقابل او در رسیده روز اول نائره کارزار از طرفین
 مشتعل مانده روز دیگر توسط قطب خان پرتاب چنان تصفیه شد که آنچه در تصرف مبارکشاه بود آن مملکت از آن سلطان
 ببلول آنچه در قبض سلطان بر ابراهیم بود آن در تصرف سلطان محمود شرقی باشد و هفت فیل که سلطان ببلول در جنگ فتح خان گنج فرستاد
 بود و پس بده شمس آباد را سلطان ببلول از جوزه خان بگیرد بنا بر آن سلطان محمود سمت چو پرتی رفت سلطان ببلول بچونپور خان فرستاد
 که از شمس آباد برود اما چون خان اطاعت نموده بعد سلطان ببلول بر سر او رفت و او را بدر کرده شمس آباد را حواله بکس کران ساخته
 ضبط آن خود و عمل آورد و بشنیدن این خبر محمود شاه نقص عمد نموده بقتضی مراجعت نمود چون کوهالی شمس آباد رسید قطب خان بودی و
 در میان بودی بر لشکر او شجون زدند و همدین را در و گیر سپ قطب خان کندری خورد و قطب خان از ناسپ جدا شده بدست
 مردم شاه محمود ایگشت و محمود شاه فوراً او را بچونپور فرستاده مجوس فرمود و سلطان ببلول شاهزاده جلالتخان شاهزاده بکنده ملک
 بمقابل فرج سلطان محمود و در لایه کران که در قلعه محصور بود فرستاده نمود بفرم مقابل سلطان محمود رفت مقابل او فرود آمد بهدر آن هنگام
 سلطان محمود وفات کرده پسرش محمد شاه قائم مقام او گردید و بدستیر مادر او بی بی حاجی میان هر دو بادشاه صلح و توج یافت شرط آنکه
 ولایت سلطان محمود در تصرف محمد شاه اما آنقدر که سلطان ببلول غلبه بر آن تصرف نموده است آن در تصرف سلطان ببلول باشد
 بعد محمد شاه سمت چو پرتی سلطان ببلول بر لایه مراجعت فرموده و قتی که سلطان محمود بدار الملک رسید شمس خان خواهر قطب خان که حرم محترم
 سلطان ببلول بود پیغام فرستاد که تا قطب خان در زندان محمد شاه است بر تو خواب خوراک حرام است بادشاه درین کلمات حرم متاثر
 گشته و پس مراجعت نمود بچونپور روان گردید چون شمس آباد رسید آنرا از راه کران متغیر ساخته بچونپور خان که با طاعت نیان پیش آمده بود
 عطا کرد و با شمس از غیر محمد شاه نیز بانواع کران از چو پرتی حرکت نموده باستقبال سلطان ببلول آمد و در حوالی کستی میان هر دو بادشاه
 تا چندین ایام گاه بیگانه محاربت شده میماند تا آنکه جلالتخان برادر خود محمد شاه از سراسر شاه گرنیته با فوج از سپاه و فیلان سمت قنوج
 گرنیته سیر رفت و سلطان ببلول شاهزاده عاودخان را باستقبال او مامور فرموده عاودخان او را اسیر کرده آورد و سلطان ببلول او را
 بدو من قطب خان مجوس داشت همدین ایام امرای چو پرتی از محمد شاه روگردان شده او را قتل نموده حسین خان ارباب و شاهی برداشت
 مخاطب سلطان حسین ساخته و سلطان حسین ببلول با هم صلح نموده عهد بستند که تا چهار سال اصغر میزاحم یکدیگر نشود و طبع پرتاب
 دو گیر زمین اران آن خود و بدلا ساس قطب خان نزد سلطان ببلول ماند و در همان سه روز سلطان حسین قطب خان را که هفت ماه قید
 بود و هفت ماه نزد سلطان ببلول فرستاد و سلطان ببلول شاهزاده جلالتخان را بعهده خلعت پیش سلطان حسین بخشید فرموده بدلی

مراجعت فرمود و بعد از آن مدت منوط بقصد رسیدن سلطان بهلول به جانب شمش آلودت آنرا از جوماتان تغییر داده بار دیگر
 بکس کردن عطا فرمود هم در آنجا سنگه سپید کربن که از دست سلطان بود و در سنگه برنجوز قطب خان قبیل رسیده از نیما قطب خان به
 حسین خان افغان مبارک خان ملکی پرتاب باهم متفق شده از سلطان بهلول برگشتند و به سلطان حسین شرفی میوستند و سلطان بهلول
 در وقت پرفاش بر اصصامت ندیده مراجعت کرد و بعد چند نگاه بنا بر انتظام مهمام سوپجات لنگان پنجاب خانبهجان خان وزیر اعظم را
 نیابت نمود و در دلی گذارشته و قطب خان بر همین پایه ساکن فرموده متوجه لاهور گشت هنوز بلا هنوز رسیده بود که خبر حرکت سلطان حسین
 باراده قندهاری شنیده تا چهار برگشت و پنجاب را به قطب خان بگوشه خانبهجان سپرد و سرعت سیر از قندهار گشته بدلی روان گشت و در
 موضع چند وار با سلطان حسین صف آرا گشته و تا هشت روز جنگ سخت جاری نموده روز ششم بین شرط صلح قرار گرفت که تا
 سه سال مزایم کبیر بگوشه پیش سلطان حسین بگوشه رود سلطان بهلول بدلی رفت بعد از آن سلطان بهلول از دلی کوچ کرده بر سر خنده خان
 میواتی که درین مختار سلطان حسین گشته بود رفت اما احمد خان بوسید خانبهجان امیر الوداع معافی یافته حاضر خنده شریف خانبه
 احمد خان بهلوانی پسر یوسف خان حاکم بیاض و نیز آنکه سکه و خطب نام سلطان حسین کرده و بهترین اسطه سلطان حسین باو داده و سپا و سوار
 و قبیل مستیکه هزار باراده قندهاری روان شده می آید و واضح گشته که سلطان بهلول نیز مع لشکر بزم حمار بنیم برآمده و به مقام کوه کاکان
 تلماتی فرقیین مقابل سخت رونموده اما باز صلح قرار یافته طرفین مراجعت کردند بعد چند نگاه باز سلطان حسین تقاضای صلح کرده سلطان
 بهلول لشکر کشید و سلطان بهلول نیز با استقبال او رفت نزدیک کوهی از صبح تا شام بهنگام کارزار گرم ماند و وقت عصر سلطان
 بهلول میدان در آمده سلطان حسین با بجلاوت حرات اما سلطان حسین خود را در میدان سلطان بهلول ندیده و فرست خان بهلوان نامی
 خود را زره و پوشاک خود پوشانیده اسلحه خود و طمانه و بیابانرت سلطان بهلول فرستاد و سلطان بهلول بگمان آنکه سلطان حسین است
 بمقابل او پیش قدمی نموده یا بهم در افتاد و ندامت کار سلطان بهلول با وجود وجود در غمها بسیار خورون از دست غربت خان فرستاد
 زیور ساخته بر زمین گذاشت و قبیل رسانید چون سلطان حسین از بجزر می سخت سلطان بهلول آگاه شده بود و بهانشب باره دلی سلطان
 بهلول شهنون ده و سلطان بهلول با وجود سخت مجروح بودن تمام شربت هم بر میان نشورده از طرفین میان بسیار مقتول شدند و روز دیگر
 باز بصوابه صلح قرار یافت درین ایام بی بی حاجی والده سلطان حسین نیز فوت شد و کلیمان مل پسر کربن راجه گویا و
 قطب خان بود می از گویا و مالود بنا بر تعزیت پرسی نزد سلطان حسین نقشه چون قطب خان مزاج سلطان حسین با نسبت سلطان بهلول
 در پرفاش تمام دید از روی خوشامد گفت بهلول فکر شماست او را چه یا راست که با شما دم برابر نمی ندومن آدمی را به تصرف او لیا
 دولت تو در نیارم خواهی آمد و عرض کن بهین اطاعت امیل بیرون جسته و بنج دست سلطان بهلول آمد حالت را بیان ساخت
 درین اثنا سلطان علی والدین در به اذن برست حق بهیست بهیاد تعزیت پرسی او بید اذن رسیده بد اذن ما از فرزندمان ملاوالدین
 غصب ساخته دغ بے شکلی بے مروتی بر خود نهاد و از آنجا متوجه مراد آباد شده آن را سخر ساخت و مبارک خان پسر تارخان
 ساکن مراد آباد را قید نموده بگوشه فرستاده پس متوجه قندهاری گشت بدلی بپشتی قندهار آب جنانزول کرد و درین ایام سلطان
 بهلول قندهار یک کشمیر کوهستان شمال اشتغال داشت با تسلح آنخبر لیفا کرده بدلی رسید و روز دیگر با سلطان حسین جنگ راه
 گردید و بعد گشت و چون بوساطت قطب خان صلح قرار یافته عدو مملکت هر دو بادشاه آب گنگا مقرر گشته بعد سلطان حسین
 در نهایت تکبر و غرور جانب بگوشه کوچ نموده و سلطان بهلول قابو یافته بدلی عهد شکنی چند باره اومع افواج تعاقب نموده

و بیکی یلغار پاره خزان پرتال فیضان که پیکر اسپان و شتران سلطان حسین را غارت و قتل خان وزیر اعظم و ارباب و نواب و
 مع چند امراء و دیگر و ملکه جهان حرم محترم او در دست افغانان اسیر و دستگیر گشتند و سلطان بیلول اسیران را بدین دست آورده و خود مع
 افواج بیشتر رفتند چندی با سلطان حسین بجای بصره آمدند و در ملکه جهان را بجا نماندند و خواجده سلطان حسین سلطان فرستاده آخر کار برین
 که تا بجای سلطان بیلول تعاقب ده آن ملک تمامی از آن بیلول باقی ممالک شرقیه بدستور از سلطان حسین باقی ماند پس ممالک
 خود مراجعت کردند سال دیگر از سلطان حسین تقاضی نمودند بر سلطان بیلول نفی و در نوامی سوزها را با سلطان بیلول جنگ نمودند
 اما شکست خورده گریختند باری رفتند درین اثنا خبر وفات خان جهان بودی رسید سلطان بیلول فرزند او را خطابت خان جهان عطا
 فرموده بجای پدر مقرر کرد و از آنجا بار او را مقابلت سلطان حسین شایسته و بعد مقابلت او را شکست داد و سلطان حسین آب
 جمناء جو نموده مخدرات و عیال و اطفال و اقربا و خویشاوندان بجز نماندند و او سر اسیر شده خواست که از راه گویا برین شهر رود و در راه
 راه طائف پیداوری با نقصان بسیار رسانیدند چون نزدیک گویا رسیدند که آن استقبال او نموده چند کعبه در پیشین و
 اسپان بار و برداری بجای او میا کرده و خود مع فوجی تا کاپی شایسته او نموده مراجعت کرد و بعد ازین سلطان بیلول پنج نامه
 رفتند اولاً ابراهیم خان برادر سلطان حسین بیت خان گرگ انداز قلمه را قائم کرده اما بعد از مدتی زمان خواسته و قلمه را بویکاس
 سلطان بیلول سپردند و سلطان بیلول قلمه را که در راه اقلع دیگر با ابراهیم خان نوحانی عطا فرموده از آنجا متوجه جنوب گشت
 و در موضع رزنگار سن توابع کاپی باز با سلطان حسین جنگ آرا گردیده و او را شکست داد و بجانب بحر پنج گریخت چون بکنار
 آب رسید سلطان بیلول نیز بر سر راه مانع گردید باز جنگ شروع یافتند سلطان حسین شده تمامی اسباب سلمان
 سلطنت او بدست سلطان بیلول افتاد پس سلطان بیلول مبارک خان را بکلمت جوینور سرفراز نموده و قطب خان و مبارک خان را
 در جنوبی گذارشته خود مع فتح و فیروز می بدوین نطقه تسلیم آن ولایت مشغول شد درین ضمن سلطان حسین باز استعدادی بهر قید
 پیشین جوینور رفت و مبارک خان جوینور را گذارشته در جنوبی قطب خان پیوست سلطان بیلول با جماع این شایسته از او بار بکشتن را
 پیوسته قطب خان با مور فرموده خود نیز متعاقب ایشان متوجه جنوب گشت چون بان نوحی رسید سلطان حسین تاب مقابلت نیامده
 بیه مقابلت گریختند بهار رسید درین وقت قطب خان غلبت اسمعیل خان بر دست حق پیوست سلطان بیلول اسطه مزیت اری چند روز
 در آنجا توقف فرموده بعد از آن به سمت جوینور حضرت فرمود و در سنه هشتصد و هشتاد و چهار خلف الصدق خود بار کشتن را بر تخت
 جوینور جلوس داده و او را سلطنت ممالک شرقیه سرفراز نموده عنان سمت کاپی معطوف داشت ولایت کاپی را تا دیو گره
 بنامند به اعظم بایون مرحمت کرده از راه چند برمی برد و حوایر ترش یعنی فرمود و راهی و وصولی آداب اطاعت بجا آورده پنجاه
 من طلا و حمر پیشش نموده داخل دولتخواهان گشت پس سلطان عالیخان بقلعه باری رسید و جهان خان حاکم باری لوازم بندگی او را
 نموده در ملک ملازمان منسلک شد به هفت من طلا و حمر نظر اشرف گذارند و بادشاه و الاجاه باری را بر و بحال فرموده از آنجا
 سمت اکتبر و زخمی حضرت کرده و زخمی غارت تا پنج خراب نموده و بت خانها را بر انداخته و بجای آن مساجد بنا فرمود و بمینوال
 قلعه خیز را منخر ساخته و بتخانها را آنجا رساندم کرده بر جملی آن مساجد تیار فرموده و خطیب مؤذن مقرر نموده به ملی رونق بخشید در
 ملی جشن خواند ترتیب داده هر کس را از افاغنه که در مبارکات خدمات حسنه بظهور آورده بودند روبرو تخت فیروزی حاضر نموده زر
 شمع و مروارید بر سر بنجامه ریخت و انعام تمام فرموده بر افغانی ساخت پس از آن گنجینه را نور داد کرده مستحان در دیشان ساز خدای

روز سے از سر نو تازہ نمود و قیامت از وقایع جهان کشانی در سپاہ نو از سی نامی نگذشت بحدیست گویا کوچ فرمود و راجه گویا
 کوانکے روزگار بود ملت بندگی در گوشه انداخته دو کاتب گزیدند که عطاء امر بخشید بادشاه پیشکش گفتمانی سلطان از خود امنی ساخت
 چنانچه گویا راجه بجا داشت پست نامه کوچ فرمود و بانجا رسیدہ نامه را از سکت سنگ پست نامه تغیر فرمود و بکے نظام اصلاح
 کار کوچ پست کوچ کرد و حکومت آن محال با بنام خانان مغل حکم علی بنی عثمانی بدہنی مراجعت فرمود چون درین ایام حواس قواسے او
 ضعف پیدا کردند ولایت سے ہند را یہ فرزندمان خود تقسیم فرمود چنانچہ چوپنہ را بدستور برابر بادشاه مقرر داشتہ و گزیدہ کچھو را
 باعظم ہمایون فرزند خواجہ بایزید خان میرہ خود دادہ و بدوان را بنام بھمان کما زمرہ مغز او بود از نانی فرمود و بی را با بسیارے از
 ممالک میان دو آب بشاہزادہ نظام خان کا آخر ملقب سلطان سکندر شد عنایت کردہ نیز او را بوجہ سی خود نامزد فرمود بعد
 چند گاہ باز گویا ر رفت و از انجا بانامہ و از انامہ بدہنی مراجعت کردہ در شامے ایجا گردید در وقت اکثر ملے بود کہی صاحب
 حشمت شوکت تمام بودند بران شدند کہ بادشاہ اعظم ہمایون را بوجہ فرمایید بادشاہ چون چارہ داشت قبول آن معنی نمودہ کس را بہ
 طلب شاہزادہ نظام سے تادنا نامہ خان سروانی کہ منصبے ارت مملکتی داشتہ بود اسطہ بشعوسی بادشاہ صاحب امتیازات ملکی و
 مالی شدہ بود چو برنگکش از اوقات گشت با تصواب اور شاہزادہ نظام کہ درین سفر ہمراہ بادشاہ حاضر بود و معتد سے بیع التعمیر بدہنی
 فرستادہ شاہزادہ نظام را مطلع ساخت کہ سبب طلب ایشان بجز غیر قبیلت در آمدن خود فعلی اہمال را مصواب دانند شاہزادہ نظام
 بد مطلع شدن بر ہمینی از قلع خان زیر سلطان حسین شرتی کہ در دہلی محبوب بود و در اہمال داشتہ در قریب استصلاح نمود و مطابق
 صلاح قلع خان غلامہ اعظم رہانگی سلطہ دہلی بیرون زدہ آوازہ رفتن خود را بنا بر حاضر سی بخدمت بادشاہ آستہار داد و ما
 نہ رفت تا آنکہ مرض بادشاہ افتاد و پذیرفتہ نزدیک بہ اولی من اہمال سکتہ درت ہشتصد نو و دو چار ہجری از عالم خانی بیجا ہوا
 رحلت فرمود چنانچہ بر گئے در تاریخ وفاتش این ابیات انشا نمودہ میست

بہشت صد نو و دو چار رفت از عالم	ند بود یک کشا و جهان ستان ببول
بتنخ ملک ستان بود یک دفع اجل	بود مجال شہشیر و خنجر مصقول

آوردہ اند کہ بادشاہ عالم پناہ سلطان ببول بجا ہر صلاح آراستہ و بتابعت محمدی پیر استہ بود ہمیشہ در حضور سفر با علمائے شافعی
 سمیت داشتے و اکثر اوقات با ایشان بسر میے و بار و ساء افغانان بر اولانہ سلوک کرھے و در حضور آنها بر تخت نہ نشستے بر یک
 بساط تقاعد نمونے قتیکہ دہلی را گرفت جزائمن بادشاہان ماضی را با افغانان بود سی قسمت کرد و خود نیز چون سایر اناس قسمت برد
 گرفت طعام و خاند خود خوردھے بلکہ ہر روز طعام قنادیکہ از امر او مایندہ تناول فرمودے بر اسپان بولید خاص سوار شدے بلکہ نظام
 رکوب بر اسپ یکے از ایشان سوار شدے و گفتے مرا از بادشاہی چون نام کالمیت و بسپا بگری مثل اتمام تمام دانستے ازین سببے
 سکار او قریب بست ہزار شاہزادہ امرائے مثل نوکر بودند و ہر جا کہ جوان کا نامنی را شنیدے علیحدہ و فرخو حال با وسلوک نمود
 ماملع شجاع و متعزز و متہور بود و تو اعد رسوم جہان داری نیکو میدانست و در کار شائبہ کی ندانست و از رو سے عمل برداد
 بانطق اشد معاش میزد و سلطان مروج نہ نظیر بود و نہ خواجہ بایزید نظام کہ آخر مخاطب بر سلطان سکندر شد بچشاد بباکخان جان
 معرفت بادشاہ علاء الدین جہان خان میان تعیوب فتح خان مونسے قمان جہان خان از امر نامی او کہ اکثر نسبت خویشی و سلسلہ
 یگانگی با او داشتند سی و چار کس بودند قطب خان پسر اسلام خان لودی خاتمان لودی - یوسف خان جہانانی علیخان ترکچہ شیخ ابو سیب

احمد خان سیتانی - فاختان فرعی - تاتارخان اسپر یا خان بودی - مبارکخان نومانانی - یوسفخان خاص خیل - عمرخان مروانی -
 قطب خان پسر حسین خان افغان - احمد خان میواتی - فاختان نومانانی - شمشیرخان - وزیرخان - فاختانان پسر سیدخان شیخ احمد
 شترانی - شنگ خان لشکرخان شهابخان پسر مبارکخان - رستمخان - جوانخان پسر زینخان - ملک حسین برغان - حسن
 عمادالملک - اقبالخان میان فرید معروف بفرعی - شیخ جمال - شیخ عثمان - راکه کلین - راکه کرن

جلوه بیان محال سلطنت شاه عادل باذل نظام خان التماس سلطان کندهارین سلطان بهلول

چون سلطان بهلول برست حق پیوست بعضا از امرای بادشاهی اعظم هالیون فرزند خواجہ بایزید رفیت نموده اکثره بشاه
 باز بکشاه حاکم چون پوراکل گشت تا ما فاختانان فرعی که امیر عالی شان قد بر دست بود امراراکه با او اتفاق داشتند مع انواج نزد خود
 خوانده بخش بادشاه را برده اند و نظام خانرا که بر وقت حاضر آمده بود همراه گرفته بقصد بلالی رفته و در اینجا شاهزاده نظام خانرا بر بال
 بند می واقع کناره آب بیا که آن مکان را کوشک سلطان فرزند سیگوند بر سر پادشاهی بلوس داده به سلطان کندهار خطاب سا
 بعد از آن سلطان کندهار پیر را بدلی فرستاده و خود مع فاختانان و دیگر امرای و انواج بر سر سیخان کاز بادشاهت او کاز
 داشت رفته او را منقلب سلطنت و بعد معلوم ساختن گناهش خود مرده بدلی مراجعت کرد و بطریق پیر با فاختانان سلوک برادران
 متطوره رفته با اتفاق اکابر قوم روبرو ایشان بر سر سلطنت بلالی بلوس فرمود و بر سر شامان بنیسه آراسته هر یک را از امرای باسپ
 و خلعت و زرد جواهر و اقله و جاگیرات و مناسبه علقه قدر مراتب نوشته و نیز خراج کیسال بر عیال او برای تمام ممالک خود معاف فرمود
 و دو ماهه نخواه بر سر انعام سپاه بنشیند به انتظام ملک پرداخت و بعد چند روز بر پاریسی رفته عالم خان المشوی بادشاه علاءالدین
 برادر خود را که در قلمه چند استر شمشیر بود و گریز نیده نزد عیسی خان بی بیالی رفته به سلطان کندهار پاریسی را بنجانانان فرعی مقرر
 فرموده با نادیخت و هفت ماه در اینجا گزرا نیده عالم خان علاءالدین را از اعظم هالیون جدا کرده نزد خود آورده اناوه را با و حرم
 فرموده بعد به بی بیالی رفته و عیسی خانرا بعد جنگ شکست داده علاوه زخمی گردیده آخر کار طاعت سلطان اختیار نموده اما
 از بهمان زخم در گذشت هدرین حرمه بلکیسین از بابک شاه برگشته و به سلطان سکن ره پیوسته اقطاع بیالی یافت چون با کشتن
 پیام بادشاه را در با خطبه پذیرا ساخت بر او لشکر کشید بارکشاه با اتفاق کالاپار زنده نهاد دست قنوج گردید و لشکر بادشاه بقیش سپه
 لشکر کارزار گرم گردیده و کالاپار در معرکه کارزار گرفتار شده و او را بجنبه سلطان کندهار آوردند بادشاه از اسب فرود آمده او را در نیل
 گرفته نوازش فرموده گفت تو بجای پد رستی اتناس آنکه در این فرزند می قبول کنی کالاپار ازین مهربانی بادشاه شغل گردیده ارک
 مافات را بر جانفشانی خود حاضر نموده بر اسب سوار شد پس با اتفاق بر فوج بارکشاه حمله آوردند و بارکشاه شکست خورده گریخته به
 بداون رفت شاهزاده بارکخان گرفتار گشت بعد بادشاه تعاقب بارکشاه رفته او را در باون محاصره کرد و آخر عاجز شده ملاز
 اختیار کرد و بادشاه او را با خود چون پوراکا آورده بر تخت چون پوزشانیده بعضی معتقدانرا در خدمت او گذارشته و نیز در اکثر اضلاع آن
 ولایت حکام خود گذاشته علاوه از آن بعضی پرگنات آن دیار را با امرای درگاه خود قسمت کرده از اینجا کاپی آمد و آن حکومت را از اعظم
 هالیون تغییر سلطنت به محمود خان بودی داد و از اینجا بجزیره ستانست چون تاتارخان با طاعت پیش آمد بقره را با و مقرر فرموده توجه
 گوا یار شد و خواجہ محمد فرعی را با طاعت خاص پیش از بهمان سنگه حاکم گوا یار فرستاده و راجه مذکور را طاعت نصحت بسیار نموده

بست و پنجاه هزار شرفی و صد اسپ بر سر نعلبندی بخدمت پادشاه گد را نید برادرزاده خود را با هزار سوار در ملازمت سلطان
 تعیین باخت چون پادشاه بر بیاض رسید سلطان شرف حاکم بیاض بملازمت آمد پادشاه او را فرمود تا قلعه بیاض را بگذارد و در
 آن جای شرف چند دار و ماور و سیکت گیرد و کلید قلعه را به عرفان سروانی سپارد چون بقلعه رسیدند سلطان شرف نقض عهد
 نموده قلعه را حاکم ساخت پادشاه گد زید و دوستان ازین امر غافل و زریه با کرده مراجعت فرمود و بوقت بناوت نمودن پستخانه
 سروانی در قلعه آگره سلطان میخا از اعداء را بخاصه قلعه گد داشته و خود رج القمقری برگشته القصد در نهشتند نو و قلعه بیاض قست شده
 پادشاه حکومت آن بخاننمان مرحمت ساخته بدلی تشریف برد و درین اثنا خبر رسید که در اطراف جوین و حوض ساجکوی مردم پیاده سوار
 بسیار جمع آمده مبارکخان حاکم قنوج را به جاسانته و شیرخان برادر او را بجهادت سانیه ند و مبارکخان برگد آب سنگ بدست ملاعان
 اشیره و راجه بیدالی چند باره مبارکخان از ملاعان گرفته مجوس ساخت و بار بکشاه از جوین و رگنیه پیش محمد خان لقب لایپا رفت
 لهذا در نهشتند نو و پادشاه گد رستو چون بر گشته چون بد عویر رسید بار بکشاه با امراء حاضر خدمت گردید راجه بیدالی نیز بر سر
 گشته مبارکخان نعمانی را با پیشکش مناسب گاه اسکندری فرستاده هنگام رونق افرا شدن بقام حکم میباید انبوه از بنات بمقابل
 سلطان آمد شکست خوردند و پراکنده شدند و قیمت بسیار بدست افغانان آمد هر افغان کج دران مملکت جاگیر ایل تغا و زمین
 درخواست کرد بطلان سرفراز شد بدیده سلطان بگویند تشریف برد که ما و در جوین همیشه شکار گد را نید پس از آن سمت و
 و گور کپور رفتند دران ملاقات خبر رسید که بار بکشاه از غلبه زمین داران و در جوین راقامت کردن نمیتواند حکم شد که خاننمانان نو معانی و جوینان
 لودی و عظیم هالیون سرفانی از راه او و در مبارکخان از راه کفر جوین رفته ضبط نمودند و نایند و بار بکشاه را قید نموده بجنوب فرستادند
 بنا بر آن امراء موافق حکم عمل کرده بار بکشاه را گرفته پیش پادشاه آوردند پادشاه او را به بیست خان نو معانی و در خان سروانی سپرد بدیده
 قلعه چپا تو جوین و جوینان با آنچه در رسیدند بعضی از امراء سلطان حسین بحرب مبادرت نموده شکست خوردند و بعد شکست قلمبه آمدند
 اما پادشاه محاصره قلعه را مسلح وقت ندیده و متوجرا بر لب سبکشت و در نیالت راجه بیدالی پیشکش بخدمت سید کیت و پند بر بحال
 گردید اما پندگاه راجه گور سبکشت به بیاض و هر اسان گشته بملا سبک ششم و خیام را گد داشته مغرور شد و بکشم شاهی اسباب غارت
 گردید نیز زراعت باغات شهرات و قصبات او تمامی خراب گشته بدیده پادشاه از راه گد ما کپور بدیده گد تشریف برده خست
 شیرخان نو معانی را بکلج آورده از آنجا شمس آباد رفت و برسات در آنجا گد را نید و قطع و قطع نمودن قطع الطریق آن نواحی بملا آورده
 جمله مفسد از قتل سانیه آبادی ولایت را بنحاک برابر ساخته و بعد برسات در سینه صد جوین بجزم گوشمالی راجه بیدالی بچند گردید
 چون نزد کیت رسید نزد سبکشت و پیر راجه بیدالی بملا برآمده اما خور شکست خورد و گد رفته بشنیدن این خبر دشت اثر راجه بیدالی
 غارت گشته سمت موضع مگر کپور و جبال چهار گد رفت و در شانهای بیار شده بپاک گردید و پادشاه بر مردم آن با غضب زید
 لشکر از آبادی آن بلاد و اصهار باقی نگذاشته اما دران بیا در سرت قلعه و انیون نکات خرابی هوا بکسی سید که اکثر اسپان ضاع گشته
 درین فرصت برای کسیمی چند پسر بیدالی و سائر زمینداران کوچک کباب سلطان حسین بیوست و یک ملک سوار نزد سلطان حسین فرستاد
 بخت از نسا و کردیمت پادشاه بلم نیز شد چون بر خست کردیم سیدند پادشاه عرض سپاه خواست از نسا و هزار سوار افغان بخت
 هزار سوار برآمده و از نسی هزار اقوام مختلفه هزار سوار بشمار آمدند باقی جمله بکسی پدید پیاده بودند سلطان توکل خبر از نسی و گد
 باین جمله پادشاه و هر یک سوار ستاده ناره کارزار استعمال گرفت شدت محاربه بکسی سید که سرتز افغانان بر پلای از جلای رفت

با وجود آن مبارزان شجاعان و شیطانیان که از کمال خصلت غیرت چون کوه البرز پاسبان بر جاسه نشسته جنگ ستاره میگردند و سلطان حسین فیروز را
 مقدر سپاه ساخته برافغانه یورش آورد و درین گیر و دار ناگاه فیلیه مست سلطان کندر در زخرو طومر پیچیده بر زمین دو سپه در حالت
 سلطان کندر بتائید غیبی که گشته مکر بر خرو طومر عمل نکورند و چنانچه فیلیه از ضرب آن فریاد کنان گزینته رفت چون افغانه این کرامت سلطان
 عالیشان مشاهده کردند تمامی بگوش و خروش درآمد و بهار آمدند ان گرفته یکبار جمله بر قلعه سلطان حسین زدند و سلطان حسین از جاسه
 بدو آشتی اورا شکست فاش دادند چنانچه او و همرازش دومی گریه پیچیده رفتند تا بهار رسیدند بادشاه سکندر نیز قدم بر قدم او گذاشته
 وارد بهار گشت پس سلطان حسین از بهار نیز فرار نموده بخیل گانوسن توابع لکنوتی بر ملک کندر پناه گرفت اما ساکنان آنجا بخوف بادشاه
 او را پناه نداده بکوهستان شمال رفته از آن هم در گذشت و در سه نصد بهار مفتوح گشت پس سلطان کندر رحمت خان مشوانی را
 که تازه از قندهار آمده بود با چند امراء در بهار گذاشته بدرویش پور آمد چون در نیوقت خانخانان فرعی فوت گردید بادشاه پسرش را
 بنطاق عظیم سیرخان لقب نمود و منصب جاگیر میده اقطاع داد و در بهار سردار و سپهر فراز گردانید بعد از بیارت شیخ فرزند حسین بیگ قندهار و ساکنین بکلی
 منیر بی افغانه تسلیم ساخته از آنجا تونو جنگا گشته و سلطان مسعود الدین حاکم جنگا که در قلعه کجور مستحضر شد و پسر خود را با کتار و پنج هزار
 خیل متقابلست تا در نیت طرف سلطان عالیشان محمد خان لودی و چرخان بختیار خان بختیاری و اول مطالب پر هیبتان را با جمله سردار
 و عقابا و تعیین سلطنته در موضع باثره بعد جنگ صلح به میان آمده بران قرار یافت که بولایت یکدیگر فراموش ترسانند و مخالفان یکدیگر را
 پناه ندهند پس امراء مذکور مراجعت کردند و در قصبه تینیمین اربع بهار مبارکخان نوصانی فرستاده لهندا بادشاه از قلعن پور برگشته بدویش
 پور آمد و چند ماه آنجا توقف فرموده و آنولایت را با عظیم هیایون عطا کرده مبارکخان سپهسالار کفایتا منصب جاگیر در حکومت
 بهار سردار فرموده بعزم استیصال معاندان بجامه ساروه رفت و آنولایت را از غسالان صاف ساخته بجای افغانه نو آمد از افغانان
 وقت عمار و کوه سلیمان تنخواه فرموده چون سابق ازین بادشاه از راجه سالها بنجالی پینه و غم طلبیده و او انکار کرده بود در نیوقت
 در سه نصد چهار جهت انتقام بپینه رفت و از مورسی آن یاراشی نگذاشته چون بجالی مانده گزیده حکم ترین قلع و حاکم نشین آنولایت
 رسید آنرا محاصر ساخت چون تسخیر آن دشوار بود برگشته بچونپور آمده اقامت فرمود درین ایام محاسبه مبارکخان لودی که بعد تقید بارگشته
 چون پور حوالا شده بود و مبلغ مال تلف کرده نیخواست که بطایین بحیل گذارند بیان آید هر چند خوشنشان شفاعت او نموده فائده نکرده حکم
 شد که از محاسن چند ساله موافق بند و بست بادشاهی بازیافت نمایند و این حکم موجب بخش افغانه گشت اتفاقا دران ایام روزی بادشاه
 بچوگان بازمی بیرون آمده در عین آن هنگام چوگان بیست خان مروانی بچوگان سلیمان خان بن دریا خان لودی خورده در سلیمان شکست
 بنا بران حضرت خان برادر سلیمان با انتقام برادر چوگان کشته بر سر هیبت خان مروانی زده شور و غوغا بر فاست اما محمده خان لودی خانخانان
 بیست خان را تسکین داد و بنزل بردند بادشاه نیز از ان میدان مجمل رفته بعد چهار روز باز بچوگان بازمی برآمد در شناختن شمشیر خان
 از اقربا بیست خان چوگان بر سر حضرت خان برادر سلیمان زد و بادشاه ازین جرات و غضب در آمده شمشیر خیزالت بسیار نموده مجمل
 مراجعت کرد اما از معاندان این گستاخی تا بر امراء پخته شده بعضی را که از تده دل و استخوان خود میدانست پاسبانی اشارت فرموده
 بعد ازین ضمن بیست خان مروانی و دو سردار دیگر اتفاق نموده شانها زده فتح خان ابن سلطان بلبل ترغیب بادشاهی داده متعهد شدند
 که اگر او قبول فرماید بادشاه را از میان برده آشتی او را بادشاهی بردارند و شانها زده این سردار بکش طاهر کالی و مادر خود و شانها زده
 حسب صلح دادن شیخ طاهر و خود را بدام ایشان در نیاورده و نام یک یک از بداندیشان بیادشاه نشان داد و در نیوقت

بادشاه از بداندیشی آنجا خبر داشته هر یک از حکمت عملی بنا بر اینست اول در ساختن و بعد از آن چنانچه شرح آن در کتب مبسوطه تواریخ
 مرقوم است یک یک ابتدای کج بر انداخت و در سنه هجدهم صحت نخل زنده چهار سال در آنجا بفرستاد و عشرت نخل کوشش
 بسر برده و درین ضمن شیخ جمال کنبه را زیارت معاودت نموده زود بادشاه آمد و بجهت یکدیگر مخطوطه نامه سهصد و پنجاه و پنج خطی
 صوبه اردلی برین شریف رسید بنحو اصحان عالم سرزند حکم شد که اصغر خان تیرین عالم دلی را گرفته در گاه و الاغست تمام اصغر خان قبل از
 رسیدن نحو اصحان پسر خود فیروز خان را بدرگاه و الاغست تمام کج بادشاه او را اسیر پانزیمه ساعت بعد از آن نحو اصحان بهر دلی رسید
 و اصغر خان را بیدخل نموده و پسر خود اسمعیل خان دلی را گذاشت چون اصغر خان بحضور بادشاه آمد از حضور بادشاه بیعت و چهار هزار نفقات
 شانزده اختصاص یافت بعد از آن ایام سعید خان سردانی عالم و صوبه بار لاهور بخدمت و الا آمد چون از جمله فتنه انگیزان بود بادشاه
 او را مع تانار خان و محمد شاه بی منصب اخراج فرمود درین ضمن با جهان شاهی صاحب نیال حواجه سرتیافت منزه او را بخدمت بادشاه
 فرستاد چون حاضر حضور شد بادشاه بر درشت گوئی و بدین معنی او را عرض کردید که در او را خدمت کرده و او را با آمدن خود کجا ایستاد و رفتن قلعه
 تهه بدین بود درین ایام مقدم بود صحن نام زار در ایام سخن به منع کاغذی که روبروی مسلمانان اقرار کرده بود که دین اسلام حق است و
 دین من نیز حق است بحضور بادشاه پیش گردید و بادشاه علماء دلی بوسرند و الا هو و ملتان قنوج و سبیل تمام بلاد و نواح جمع آورده بعد
 تحقیق اقمی چون علماء کشتن انقوشی دادند از نزد راقیل رسانید بعد برین ایام خبر وفات خانانان فرعی عالم بیان رسید بادشاه
 چند گاه بیاد را با احمد و عماد و سلیمان پسر خانان بجز بومقرر داشته بعد از آن از او نشان گرفته بنحو اصحان محبت کرد و شکر آید و بهایه
 و کیتصل و شاه آباد و پرگنات دیگر با ایشان عطا ساختن صفد خان شیخ زانی را بجایگه و اقطع پنجاه سوار و صوبه باری اجیر فرماز
 فرموده به عالم خان عالم سیوات خانانان نومانانی عزت جایگه داری را پرسی که بغیر و ز آباد شهرت داشت از زانی فتنه حکم شد
 که بالاتفاق قلعه وصولی مستخلص سازند و در آن روزگار مانکدی و فرمانش برانند و امر احکام به وصولی رسیده مانکدی یونیز با
 رانچه تان هندوان تعدادی پنجاه هزار سوار برآمده به بخاریه پرداخت چنان جنگ سخت برپا گشت که سه شبانه روز از اهل اسلام
 زینها از پشت اسپان نبراشتند و هر روز جمعی از سبازان کشته میشدند بشنیدن این خبر بادشاه بر روز جمعه ششم رمضان المبارک
 بعد از نماز جمعه از سبیل متوجه وصولی گشت چون به وصولی نزدیک رسید مانکدی بقلعه بتعلقان خود پیروزه خویشین کجا ایستاد
 اما در دم او تا صید مرکندری نیاید و در وقت نیم شب از قلعه برآمده و فرورشته رفتند و بادشاه چهار درآمده و کاشان شکر ادا نمود
 و لشکران دست بغارت و خرابی در آن ساخته خانه های مخالفان را تاراج و باغیات وصولی که تا بهفت کرده بود برانگنده بودند اینچ
 و بن برکنند بعد یکماه بادشاه از آنجا متوجه گوالیار گشت آدم خان نووسی را با سائر امره در آنجا گذاشت چون از آنجا بختل عبور کرده
 کنار آب سی معرفت میدکی نزول فرمود و دو ماه آنجا توقف کرد و بواسطه زبونی آبک نجایاری در میان مردم افتاده مرض وبا و
 طاعون شایع گشت بعد برین ایشمار راجه گوالیار اطاعت نیانرا اختیار نموده و سعید خان با یو خان را بکسر مخالفان بادشاه را از
 پیش خود بر کرده بکرباجیت پسر کلان خود را مع تحائف بخدمت بادشاه فرستاده و درخواست صلح نمود بادشاه نیز قبول کرده پیش
 را اسپ غلعت بخشیده و خصصت انصرفت داد و از گوالیار و اسپ وصولی آمد و وصولی را نیز مانکدی بود که بعد از پیش آمده بود
 بخشیده از آنجا با گره آمد و آن بلده را که دیسه بود از مضائق بیان پاسبی تحت خود ساخته و حصار سیر می که بدلی شهرت داشت
 ترک نمود و موسم برسات را دورا گره گذرانیده بعد از آن در ماه رمضان سنه هجدهم بعد طلوع سبیل متوجه سمنند رابل

گشت اما آنچه در این جنگ حکم شده است بدانند که قلعہ را تقویض از زمان اسکنده رسمی ساخت بعد سلطان بجای آنجا اختراب کرد و بر جاسے
آن ساجد تعمیر فرموده بعد از آن تو توجہ غیر قلعہ چو شد شعبین توجہ بادشاه را بجای آنکه الی آنجا قبل از رسیدن انزلی دولت گماشته خود را متوجه
کنتنگه ز سرخ بطریق مشکین و کلیه قلعہ بنده است بادشاه فرستاد چون بادشاه با بنجار سید در وازہ قلعہ را کشاده باندروان آن وقت بت
کلانزاد است خود شکست و بر جاسے بجای آنکه سجد کجای تعمیر فرموده نماز جمعه را در آن گذارده از آنجا کوچ فرمود و بعد از آن به قلعہ که میر تقی میر و آن
مع کلید قلعہ و زر نعلبندی سجد است می آمدند پس سلطان از آن طرف مراجعت نمود چون به وصول رسید قلعہ را از آنجا که بقیه فرموده شیخ
قرالین را در آن تعیین نمود و خود بدولت باگرا تشریف فرما گردید اما در آنجا که در نصرت داد و در سنه نصد و یازده هجری روز یکشنبه
سوم صفر در آنجا زلزله واقع شد که نموده حشر بود بعد طلوع سپید واقع شد که بادشاه است گو ایار حرکت فرموده یک نیم ماه
و وصولی وقت نمود و بعد قلعہ و وصولی را حواله ملک معز الدین ساخته و از آنجا که چیده بر کنار آب سپیل نزدیک گذر کوه که فرود آمده
چند ماه هم در آنجا ماند بعد از شانه او را برایم خان شانه او را با اعتبار در آنجا گذاشته خود بزمیت جواد سوار گردید اکثر
بت پرستان آن نواحی را که در پیش او کوه خیزه بودند تیر کشیدند و در آنجا که بسیار بدست آورده اما چون عمل در آنجا که کیا بت بنابر
اعظم هایون احمد خان بود می مجاهد خان علی زنی را جت آوردن سردوان فرموده که گو ایار سر را که ایشان گرفته اما کله نسی ساخته بر
و رسد قلعہ بشکر منصوبت مهمل شده بعد از آن بادشاه سیرکان موضع جنوری بحال گو ایار سید از آنجا جت پاسبانی لشکر فرج طلائی کرد
پیشتر بجای تبیم میرفت تا آنکه فرج را گو ایار از کعبین برآمده حربی سخت واقع گردید اما از سمت و دلیر می آید و خان احمد خان پسر
خانجان بر خانخانان فرعی شکست بر لشکر تبیم افتاده را به چو تان ایار مقتول می شدند بادشاه آن بدو سردار را نواز فرستاد و او را خانزاد
بخطاب کت آید و سر فرزند ساخته باگرا آمد و بر سات را در آنکه گدرا نیده در سنه نصد و یازده هجری بجانب قلعہ رو تفسر کرده متوجه گشت
چون به وصول رسید عماد خان مجاهد خان را با چند هزار سوار و چند خیل مست در قلعہ رو تحکیم تعیین نمود و در مدت حجابی بقاضی عبدالواحد پسر
شیخ طاهر کابلی و شیخ ابراهیم سپه و ولایت کاپی که بعد فوت محمد خان بجای آن خان سپه و مقرر شده بود و برادران او عباسی خان بکسر خان با
او در مقام سازعت بودند از آنکه تغییر نموده بغیر و زرافان حرمش و مجاهد خان را به وصولی گذاشته خود بکنار آب سپیل رفت و در آنجا بود
نمود و در آنجا خوانده بکسر خان ببلازمت رسید چنانیت شاهی سباهی گشتند پس از آن بادشاه با ودیت از آنکه قلعہ را محاصره
فرمود چون فتح آن ضمیرت گو ایار تصویب بود تمام سپاه را حکم فرمود که بت بر تفسیر قلعہ رویت گزیده گمانند و خود پیشه میدان آورده از
اطراف جنگ را نداشت و سپاه چون به رومخ بقیه سپیده تا آنکه قلعہ را سخر ساختند پس از چنان بجزئی غناجات تحصیل عیال
خود را بیکشته می سوختند و خود پیدان که جنگ میکردند تا مقتول می شدند و انقضا چو تان بسیار قتل رسیدند و بادشاه بعد فتح
قلعه لشکر آبی تعیین رسانیده بتخانها را بر انداخته بجای آنکه ساجد بنانها و قلعہ را بچنگ خان سپه مجاهد خان تقویض فرمود چون سبغ بادشاه رسید
مجاهدان از راجه بنوت گردیدند که گرفته نموده برگردانیدند بادشاه بود و بنا بران بادشاه او را قید فرمود بکشتج الدین کنبوه سپه
بعد بجانب باگرا روان گردیده در آنجا که از بی ابلی منفصکس ملک ششند چون بادشاه به وصولی رسید چند روز در آنجا اقامت
و زریه بعد از آن بدو تسلطت تشریف بردند و بعد انقضا بر سات و طلوع سپیل در سنه نصد و چهارده بنا بر تفسیر قلعہ رو بر
بلاخان کیم کاپی حکم شد که بجای می نبود رفته از آنجا که نماید و الی حصار اگر صلح خواهند قبول نماید بجا آنکه در آنجا حصار قلعہ چو
روز دوم بادشاه نیز بقیه رسید جت ملاحظه قلعہ سوار شد بلاخان بشکر خود را فرج ساخته چنانچه یک پادگان دوم از خیل سواران

سوم از اسپان و بقصد سلام بادشاه بر سر راه استاده خواست که سلام کند بادشاه چون کثرت جمعیت او مسانه نمود از قوت او اندیشید
در دل قرار داد که در اضعیف کرد و باید کرد و القصد بادشاه انقلودا که پشت کرده و در آن است کیمال محاصره کرده هر روز جنگ می کشیدم
گشت پیشوند بجز زهنت بادشاه نکشف گشت که بعضی از مقتبلان میانی باندر و نیان بان از ندر پیش گشت ببلخان با قید نموده بود
از و شیرخان را مجبور نمود آخر کار محسوسان قلعه نیز انکی قلعه زبون شد و امان نمودند و بدر رفتند و سلطان شش شاه را پیکر نوشتند بجانانما
بر انداخته و بجای آن مساجد بنا ساخته و نسی تحویب نمودن تعیین فرموده علماء و ملایک و اهل سنت مقرر گردانیدند و در آنجا متوطن نموده بدین جانب
و صولیه حضرت محمد در راه مکه انعدم سیرانی آب عین لب سینه بادشاه بجای آنجا شراب عالی شکر از تشنگی دست سوال و مناجات
بدرگاه باری جلشانه برداشته و بجز دست برداشتن مناجات آغاز نمودن آب رحمت الهی از آسمان باریدن گرفته مردم را ملک
امان یافتند و بلا خطره تحمل گرفتند و میان خورد و کلان ولایت بادشاه متعقد شدند و در آخر شهر بادشاه کجایا رسیدند
خبر شایسته ترتیب داده افغانان که درین مجاریات منظمه ساخته بودند بنا حسب جاگرت فراموش مال بنیاد ساخته و خلعت اسپ
قیل و جاگیر بطریق صحت فرموده و کسانیکه درین حدود شربت شهادت نوشیده بودند متعلقان پیمانده گان آنها را و چون
مواضعات جدید از هر حال بطور جاگیر متعاقب کرده بر سات را بدستور محصور بگشتن و عشرت عطا بخشش بر سر برده درین اثنا سلطان شجاع الدین
پسر سلطان ناصر الدین فرمانروایا در کن بلای دست بادشاه رسیدند از پدر خود استغاثه نمود و سلطان کند را و ملاستمالا و دلا سا کرده اسپ
خلعت شاه از مخصوص داشت بهدرین اثنا بشاه بدو جاج اقبال سکندر بی عالمخان میانه تحفه فرستاد بهدرین ایام نعت خاتون
استغاثه تقصیرت ببلخان شاهزاده و درخواست نمود و بادشاه در خواست میرا اجابت فرموده سرکار کالیسی باجاگیرش مقرر کرده علاوه
پانزده رنج قیل و سلفی نقد با عطا ساخته همراه نعت خاتون رحمت یافته باجاگیری نعت در سنه نصد و پانزده هجری بادشاه توجبه الملک
گردید چون ببلکاست رسیدند و آنجا را گوشمال واقعی داده بجای آنها مناجات گذاشته باگروه و نسی بخشیدند و نعت بسبع شرف رسید
احمد خان پسر مبارک خان لودی ساکم کهنوی شیوه ارتداد پیش گرفته از اسلام برگشت بنام بادشاه بنام برادر خود احمد خان فرمان فرستاد
احمد خان حسب حکم او را مقید و مغلول کرده بخدمت بادشاه روانه ساخت و سرکار کهنوی حسب حکم سعید خان برادر سیانی او قرار گرفت
بهدر آن میان محمد خان نیر و سلطان ناصر الدین لودی از خشم بد خود ترسیده پناه بدرگاه اسکندر بی گرفتند و از حضور اسکندر بی سرکار
چند بری من اعمال مالو بجایا و مقرر شده بشهزاده ببلخان مکشد که مدد و معاون او بوده نگذارند که از سپاه مالو با و آسبیه برسد و خود بدست
جنت شکار سمت وصول پور و از گشت و از آنکه تا دوهو پور منزل منزل عمارت بنانها و بهدرین ایام از ممالک تنگانه و کز ناگه طاعت
نامهای تعانفت پیشکش از حکام آن زمین بخدمت بادشاه رسیدند بهدرین اثنا محمد خان کوری بر نویشان خود علیخان و ابابکر
که غم گشتن او داشتند غالب مدد ایشان گزینیده بدرگاه بادشاه سکندر رسیدند و محمد خان نیز عاقبت آنه پیشی نموده و انقضای خلاص و
عقیدت با تسی نعت و یا فرستاده و خلبه و کما اولایت بنام بادشاه سکندر ساخته بادشاه از وصول آن بشارت نهایت خوشدل
گردید و خلعت فراموش حال نزد او فرستاد و بعد باگروه مدد چند گاه با ستراخت و آرام و سیر شکار گزرا نیده باز سمت وصول پور روانه و میان
سلیمان پسر کوچک خاننمان فر علی حکم فرمود که با لشکر بهنوت گزیده و کیمک سعید خان نو مسلم باشند او عهد داده و رو بافت که از حضور دور
نیشوم و معنی موجب محظنی بادشاه گشته حکم کرده که او از خدمت او و باشد و موجب حکم بهر آن کرده و بر رفت و در بر بی می ساکن شد بهدرین اثنا
بجست خان ساکم چند بری که با عن بد طبیع سلطین بود بود بنا بر عانه ضعف حال سلطان محمود لودی قوی فتور در سلطنت او بادشاه سکندر

توسل حسب عباد الملک است که احصای نام داشت حسب حکم چند برسی رفت تا با اتفاق بجهت خان را آموخت و سکه و خطبه بنام سلطان کند
 زود خواندند بعد با دوشاه با گره آمده بار سال فرستادند طلب اطاعت بجهت خان خوانده شدن خطبه بولایت بنامش و سکه کشیدن سکه
 آنجا نیز بنام نامی با دوشاه سکنه وصول فتوحات تازه با اطراف اکناف قلمرو ولایت خود چنانچه رسیدن ایام بنابر مصاحبت ملکی بعضی را
 تا تبدیل تغییر جایگزینت عمل آورده سیستان پس پارس و گیلان بود می شنید جمال فرعی و سکه بر سبب کچھو و خطه خندان خواجده را چند برسی فرستاد
 و ایشان کی ترا تصرف در وده قتل گشتند حسب حکم شاهزاده محمد خان میر سلطانی ناصر الدین با لوسی را شهر بند کرده سلطنت آنکس ظاهر کرده
 مقرروانته بجهت خان ملک چند برسی چون آمد دید بودن خود در انصوب و اب دیده نامچار پنازمت با دوشاه رسید بهدین ایام خاطر شاه
 از حسین خان فرعی مناظر سارن مخرف گشته حاجی سازگاس با انطرف فرستاد تا رفته لشکر را چرتن بر میان خوب کشیده در فکر قید کردن
 او بود و مال و اوقافشده با بعد و چند از موافقان بولایت لکنسوی رفت بجلاوالدین با دوشاه جنگال پناه گرفت در سنه صد
 بست دو بجزی علیخان ناگوری که در سرکار و وسیع میواز نشین بود با دوشاهزاده دولت خان حاکم زنده که محکوم سلطان محمود الوهی
 بود و موافقت نموده مقرر ساخت که ملازمت با دوشاه سکنه نموده قلعه ناکورا پیشکش نماید چون به رضیه علیخان درین باب رسید
 با دوشاه بغایت خوش وقت شده عزم انطرف نمود و در نواحی بیانه مدت چهار ماه پیشکار و ملاقات مشایخ مجاز و خصوصیت فرست
 و شیخ حسین کی سخاوت عادات و مکاشفات استسهار و اشتند گذرانیده در ان ایام شاهزاده دولت خان و والد داشت که حساب
 احتیاطیه بود و در بدو تمهید بسیار فریفته چنان ساخت که شاهزاده بلا تا مل بسرت تمام عزمیت ملازمت نمود و با و جمیع اهل را
 با استقبال او فرستاده بعزت تمام بار دوشه مله آورد و وقت ملاقات بطریق فرزندان نوانته قلعت فاخره چند زنجیر قیل و سینه
 فرموده به قرار محو تکلیف بفرست قلعه متهور نمود و اتفاقا در ان اثنا علیخان ناگوری صلافت زریده او را بران داشت که قلعه نموده
 و با دوشاه ازین سرگامی یافته سرکار شیوه پورا از و تیره داده و شیخ زاده بکن سپرده و بدار انخانه آمده عبادت قدیم فرامین فتوحات
 جاری فرمود درین عرصه بسیار عارض شده رفته رفته کار بجای رسید که قلعه بگوشش فرود میرفت و راه نفس بسته شده ازین عارضه بتیانج
 بهنرم ماه و نینصد سنه صد و بست سته از و از غانی بدار جا و دانی زخت بست

ساقیانند درین بزم برین بر می می	که چه حسنگام طرب عالم مزور گیرند
کاس شربت گل و خاکس کند سازند	با و پیش ز خون دل سنج می بند

و اوقات سلطنت خراکرات و ولایت این با دوشاه چجاه نانه رهنه کاین مختصر گنجایش آن نماید بنابر آن عایت لالاختصار بشرح
 آن نمی پردازد شرح کرامات ولایتش در مرآت الافاخره و دیگر کتب تواریخ مفصل مسطور است از آنجا جویند و مجمل حال او صاف حمیده
 و اطوار پسندیده و محاش بر گزیده آن سلطان در کتاب تاریخ بهادری علی سید الایمال به بنظیر تو مسطور است که در مرآت
 بزرگ و عظیم و کریم و با عزت و آدب و قار بود در طرق زریب زینت و کرد و فر با دوشاهی تکلفات رکوب لباس غیر ساده رو بود
 و از جنس فرخنده و قبا و ذمائم و فضائح و نقائص شرعی و عادی گرد و سر پرده مال او راه نداشت نشست و برخاست و بی با
 اکابر علماء و صحابه بود بعد نماز پیشین تا صلوة عشاء صحبت جلادانسته و تلاوت کلام مجید کرده و نماز با جماعت گذارده و بعد از نماز
 خفتن بچرم درآمده طعام طلبید و بخانه علماء و شایخ که با جمعی صحبت داشتند هر طبعی علمای زرتلایه شاید که در انوقت در جلوت قصید صحت لاج
 بر طریقه عادات علاج طبیعت مراضا و رعایت طریقه آداب برنجی که چکس بران مطلع نشد پس چنیزه را سباب پیش و شرت نیز

ارتحاب کرشنه در زمان او کایه شرافت و علم او شامخ از ولایات عرب بمسکنان اطراف هندوستان سیما و رعایت و
 محبت بدین و اگره آمد توطن کردند و اکثر اقامت سے در آگره می بود و شهرت آگره از ان بادشاه مجاهد است که پیش از زمان
 بیست بود و ملوک امراد افغان در زمان او بسیار بودند که هر که مردم میدان عبادت و شیرینی شجاعت بود و ولایت را بسوی داناوت
 بر رعایت جمعیت وقت و نفاذ بیت استواری غلق بر گماشته و ترک نزاع و جدال و محاربه مفاخره با ملوک امراد و مدعیان عصر فرموده راه
 نقد و فساد و ساختن بود و هانقد را از اقطاع مملکت که او را بود و قناعت کرده و ادخار جمعیت فرزند پیدا و تا بعد که راجه مان در
 گویا بار بود و بحال سے چنانچه بادشاهان عنفت با بدست فرزند و بهمان تقدار که راجه مانند که راجه راه انقیاد و اطاعت سهل بر رسم
 پیشکش خیر می ستاندند و انکار کرده بود حق سبحانه تعالی در ان زمان از برکات خیرات بر علم و عالمیان فاضلت کرده که است فرموده
 بود که در زمان بیست که راجه مان در اکثر ممالک منزه از اقطاع ولایت اجتماع اموال و خزان نبود و در زمان سے کار لغویض و صلاح و شیوه
 و سیانت و واج گرفته و شیوه یافته بود و در مردم ملوک امراد و فاضل علم ادب و حیاد صلاح و فلاح و استر و تعضت زمین داری و زمین
 پیدا شد اگر چه قسام علوم و انواع فضائل و صنایع و بدائع که از ان شیوه یافته و اول رباب آن بود و آمده اند در ان زمان فرموده است و
 جز صرف نحو و نقد و قد سے سائز عربیت شیوه نداشته و لیکن صفت صلاح و دیانت عالمی و در تاریخ فرشته مینویس که در ایام سلطنت او
 نهایت از انی بود و امن امان فراوان عالمیان سهل بود و هر روز بار عالمی خود بود و خواهی غلق رسی و در ایام سلطنت او دست
 زمینداران هند که تاه شده عمومی ضعیف برابر شد و هر طبع گشته در کار انصاف معنی آتست و کمتر بود نفس رفته نهایت رجا
 و بر خلق خدا مهربان بود هر سال در بار اسامی فخره استعین ولایت نوشته آورنده و فواجر احوال هر کس میلفه شش ماه هر ستان
 در هر استان جاها و شاه با ایشان دلفه و نیز هر چه بر سبب معنی فخره شهر میلفه رسانیده هر روز چندین جا به طعام خیره و شکر کسب
 و از رباب جاه هر کس که محتاجان مساکین با وظیفه دانه آگس نزد بادشاه میلفه و او را گفته بنا و خیر نهادی در ان نقصان بینی
 بنا بر ان اکثر مردم بوجبه سریت از مال خود بختگان میرسانیدند تا پیش او شاه و وزیر باشند تصدب لام بسیار داشت چنانچه جمیع عالمیان
 درین اینجاک برابر کرده و مکانهما سے بنود را که از استبرک میدانستند و در ان استان میگردند سلسله مدارس بنا شده ساخت و در مکان
 بر ان گماشته که مجال غسل کردن ان داشتند و نیز در کپالار مسجد هر سال میفت منع کرده عورات را از رفتن از اوقات نمی فرمود و اعلام مردم
 کفایت هر یک نخت بر انداخت و در جلا مساجد ممالک خود قاری و خطیب و بار و کجش تعیین کرده فیه انما مقرر داشت در علم و علم
 رواج تمام یافت امراد ارکان دولت و سپاهیان کسب علم استتال نمودند و کافران هند و هند ب بنواندن نوشتن علم فارسی که تا
 ان زمان در میان ایشان هرگز معمول نبود و از ان با کل اجتناب مینمودند و در انقتند و سپاه گرمی نیز رونق دیگر گرفت و هر کس بت
 نوکری آهے سبب تحقیق نموده فرخوانان رعایت کرده و به آنکس پ براق آهے با تمیز دانه و گفته از مجال حال گیر سامان خود خوان
 نمود و خبر داری او از احوال سپاه و حریت بحسے بود که بر خصوصیات نماز مردم اطلاع داشته و گاه گاه از احوال تنهائی مردم را خبر دانه
 چنانچه ازین امر بعض مردم گمان می بردند که بنی سلطان آشناست که او را از غیبات خبر میداد و بعضی ازین معنی را بر کشف کرامت او
 حمل کردند هر گاه لشکر بجای میفرستاد هر روز دو فرمان بان لشکری رسید که صباح که کوچ کرده غلامان با منزل کنید و یک وقت که
 چنین چنان کنید و اینضا بطه هرگز تخلف نمود و اسپان ذاک چوکی دانه مستعد می بودند و با امراد حسی که فرمان میداد و میشد آنکس نیز
 آمده فرمان را بر دست میگرفت و بر سر میگذاشت و اگر حکم می بود که با نجانجا خواند آورنده فرمان حکم میرسانید و او با نجانجا میخواند

و اگر حکم بود که در مسجد بالاسه منبر خوانند چنین میکرد و اگر مخصوص بان شخص میبود معنی خواننده شمس بطریق زمانه علاء الدین نامی
 پوزر روزنامه شرح اجناس و واقعات جمیع ممالک محروسه احوال لشکر بائی که بخدمت بادشاه برسد اگر سونا طلا یم معلوم شد
 نوزاد بتدارک آن پرداختند یا وراے آن از خدمت فیم وجودت عقل از دشمنان غیر متقول است از انجمله کرامت احیاء موتی نیز
 از ان بادشاه منقول شرح دار در مرات الافاضه مسطور است طبع موزون داشت شعر متین گفته و مگر نمی تخلص کرد و شیخ جمال کاتب
 از مصاحبان و بهمان او بود این دو بیت از شعر شیخ جمال است

ما از نفاک کو میت پیل این است بر تن آنم ز آب میره صد پاک تا بدامن
 ماز از تیر ناس و پراز پر گشت هم پهلوی کنون پرواز خواه هم کردی آن کمان برود

کتاب فرنگ اسکندری در دیگر بسیار کتب در عهد و نوشته شده مدت بادشاهی و بقول مصنف فرنگ اسکندری سی و شست
 سال برودیت تا شیخ بهادری سال یا بیشتر اکتفا نموده شده اند که سلطان کندر را جلد شش سپه بود و آبراهیم خان ببلخ
 اسحاق خان حسین خان محمود خان عظیم بایون خان از امرای و پنجاه و کس بودند خاندان لودی - احمد خان پسر خاندان برنج خان
 فرعی شیخ زاده فرعی - خاندان لودی - عظیم بایون خان سروانی - دینا خان پسر مبارک خان لودمانی - سیامیل نایب بهار بایون
 لودی - جلال خان پسر محمود خان لودی نایب کاپی - شیرخان لودی کم نام و آبراهیم خان سروانی محمد شاه لودی - بایون خان سروانی -
 حسین خان فرعی نایب سارن - سلیمان خان پسر دوم خاندان فرعی - سعید خان پسر مبارک خان لودی - سیامیل خان لودمانی - تاتار خان
 فرعی شیخ جمال لودمانی - شیخ احمد - شیخ عثمان فرعی - شیخ جهان پسر مبارک خان لودی - تاتار خان حاکم تجاره - شیخ زاده محمد لود
 کالاپات پسر عماد خان فرعی - احمد خان لودی - حسین خان برادر آدم خان لودی - حسین خان لودی - نصیر خان لودمانی - نماز خان لودی
 میان حین کنیه جاب خاص - مجد الدین جباب - شیخ آبراهیم جباب خاص - شیخ محمد جباب خاص - میان محمود خان پسر خاندان - و
 عبد الوهید جباب شیخ عثمان جباب خاص شیخ صدیق جباب خاص و خواهر نصرانده و مبارک خان حاکم قصبه پاریسی و امیر خان پسر قوام الملک
 حاکم دلی - شیرخان برادر مبارک خان لودمانی - عماد الملک کنیه از متعلقان مبارک خان لودمانی و حاکم خان لودی و حسین خان لودمانی
 لودمانی و محمد خان سروانی و جبار خان سروانی و تاتار خان جلوانی

مذکور بحال سلطنت آبراهیم بن سلطان سلول لودی

بعدها سلطان سکن را نچو بباب تقریر بادشاه آبراهیم قتل واقع شده در مرات الافاضه و تاریخ فشته و دیگر کتب شرح اقوم
 است عاینه لانتصار تفصیل آن نمی پرد از ذممه مال بادشاهت او بدینطور است که سلطان کندر لودی در آگره فرشته و سپه
 بزرگ او سلطان آبراهیم بجای او بادشاه گشت و شیخ جاعت فرست کیاست اتصاف داشت با شخص مغلوب انقب و در شت طبع
 بود بعد بادشاه شدن بطلان طریق جبهه و در قواعد و آداب سلوک با خویشان مسلوک داشت و نیز کرده فرزانگان را تغیر داده میگفت
 بادشاهان را خویش و قوم نباشد همه ذکر اند باید که شریک خدمت بجای آرنه منقول است که چون مراد سلطان آبراهیم را شرف نشاندند قر
 دادند که تا صد چوبه سلطان آبراهیم فراموش باشد و در چوبه تا بنا در شرقی شهزاده ببلخ خان حکمران باشد و بر تفرار ببلخ خان تسوچو
 گشت شیخ خان آبراهیم بایون ابوزارت گرفته درین اثنا و خان جهان لودی انام را کبار اسکندری جایگزین کرد و پادشاهی بخدمت بادشاه

ابراهیم رسیده بر امر او مقرر شده گفت مقرر شدن دو پادشاه در یک لایت سرسخت و موجب غلبه و فساد است این امر بجای
 تارک باید کرد بنا بر آن باتفاق یک امر را بنام شاهزاده فرمانی فرستادند که مراجعت شما یکبار بجای مشوره ضرورت بجای می
 واپس آید چون بهلاخان پیشتر بر این امر مطلع گردیده بود است که قید خواهد شد از مراجعت انکار نموده دست نشان اگر اندازد رفع
 فرمان ناکامیاب باز آمد پس از آن چند سرداران نامی دیگر را چنانچه شیخ زاده فرمائی و شیخ زائی و سلطان محمد و ملک اسماعیل و
 علاءالدین بلوانی و شیخ سعید فرمائی و قاضی محمدالدین مجاب با شاهزاده روان فرمودند ایشان بنی سیراد مراجعت کردند پس بنام امر
 و حکام احمد و فرمان نفاذ یافت که از اطاعت شاهزاده بابتناست باید تا بران بجنس امر صاحب شکوه و شمت آئند و در جماعت
 سنی هزار و پنجاه لشکر داشته شد در میان فغانی حاکم ولایت بهار و نصیرخان حاکم غازی پور و شیخ زاده محمد فرمائی ضابطه او و کشتی
 و غیره را اطلاع فائزه و کمر و خمر مرصع عنایت کرده فرستادند و در بروجی ایشان بود اقمی نمودند لهذا آن تمامی امر صاحب فرمایند سرانجام
 شاهزاده پیچیدند در آن ایام پادشاه را بر این مرتبه مرصع و کطل بجا آوردند و در دیوان نصاب نصب نموده روز نهم و دهم و نهم و دهم و نهم و دهم
 شاهزاده ترتیب داده بر تخت سلطنت بر روی صندلی فرموده بارعام داد و اعیان دولت ملازمان درگاه را بقدر رسانند مناسب غلظت و کمر خنجر
 و شمشیر مرصع و اسب نفیس و منصب خطاب با گیر حمت فرموده بعد از آن ابواب خیرات بر روی فقره و مساکین و صلحها و ارباب
 استحقاق کشاده و رفعت حال مجذوبان پرداخته نیز خراج سده ساله را بر عیال معاف نمود و انعام و غلظت اسیبناقصه سوار و کوه سلیمان
 و مستحقان که محکم و مدینه منوره و صحوب بابل فغان و دلاورخان علی زائی شیخ زائی ارسال ساخته و محبوبان جمیع ممالک را حکم غلامی دادند
 چون شاهزاده بهلاخان نظام محمد برادر را شنید و تقاضای خود با او ممکن نمیدرگشتند بجای پیوست و مدارا را بر کنار داشتند علانیه
 مخالفت فرموده گفت باتفاق جمعی که با او بودند خطبه و سکه کاپی بنام خود ساخته در گنجه داشتن لشکر و تسلی زمین ایلان مقرر شده
 خود را پادشاه بهلال الدین نمید و کسان نزد عظم همایون سردانی که با لشکر گران حکیم سلطان ابراهیم قلعه کالنج را که تعلق شاهزاده داشت
 قیل کرده فرستاده پیغام کرد که بجای پدر منی و خود میدانی که از من تقصیر سر بر زده سراسر نقض عهد از جانب سلطان ابراهیم است
 قلیله فک که بطریق میراث بمن تحویل گشت در آن نیز چشم دوخته و پیوند صلح هم را بریده است امید دارم که جانب حق ملازمت
 نمیشی حمایت مظلوم را بر خود واجب شمارسی چون عظم همایون در اصل نیز پادشاه ابراهیم سو مزاجی داشت علاوه از آن این
 شکستگی و غلامت شاهزاده در و اثر کرده است از قلعه کالنج برداشت و شاهزاده پیوست بعد از عهد و بیان پادشاهزاده قرار
 داد که اول جوینور و احمد و در ابد است آورده انگاه فکر دیگر نمایند پس کوچ بر کوچ بر سر سجیدن پسر بارخان بود می ضابطه او و
 رفعت و اوتاب نیارده به کهنوتی رفت و حقیقت حال را به سلطان ابراهیم معروض داشت بر سیدان غیر یعنی پادشاه ابراهیم برادر
 محبوب و اعن شاهزاده اسماعیلخان شاهزاده حسین خان شاهزاده محمودخان را به دولت نشان سپرده بحاکمت او شان با مسواخت و
 جنت خدمت هر یک حرم مقرر کرده و از انکول و شربت بلوس سائر با محتاج بجای آنها مقرر فرموده روز پنجشنبه است چهارم
 ذمی کوچ دست شرق توجه فرموده روان گشت در آنجا رنج شمشیر که عظم همایون با پسر خود فتح خان از شاهزاده بهلاخان مخوف گشته
 و مبارزت می آید انداخته این غنیمت مسرور گردید چون نزدیک رسیدند تمامی امر را با استقبال فرستاد و با عوازل و اکرام
 آورده بنواخت و بعد بمرحمت تمام عازم قصد گشت در وقت صبح چند زمیندار چرتولی از پرگنات کول که ماس مشهور بود با هم
 پسر بخندرخان سور جنگ کرده او را پشهادت رسانید و بشنیدن اینواقت ملک قاسم حاکم سبعل بر سر چند رفته آن غنیمت جمع

با بنیان بنزارسان چنانچه اکثری را مقتول و زن کچ آتانا اسیر کرده متعاقب آن بخدمت بادشاه رسیده در توج حاضر حضور گشت
 بعدین بنمن حکام و صوبداران او در کور کچ و لکنوتی مثل شیخ زاده شیخ زانی و سعیدخان با دوزانی بخدمت رسیدند بعد از آن
 بادشاه ابراهیم اعظم بهایون لودی و اعظم بهایون سروانی و نصیرخان نوحانی میخیل را با لشکر گران بر سر شاهزاده ماسور فرسود و قابل
 از رسیدن او نشان شاهزاده بجلال الدین عماد الملک بدرالین و نعمت خاتون و بوجه قطبجان لودی و سایر متعلقان حرم مخزن خود
 در کاپی گذاشته خود بزم فتور توج آگره گشت بشنیدن این خبر بادشاه ابراهیم ملک آدم کاکرا با بست و دو امر اجابت محافظت آگره
 فرستاده خود نیز متعاقب ایشان با فوج گران توج آگره گشت و ملک آدم قبل از رسیدن شاهزاده بجلالخان قتل کرده دیده چون شاهزاده
 با آگره رسید ملک آدم بچربانی وحید او را در گردانیده آگره را از غارت او محفوظ داشت متعاقب آن بهادرخان نوحانی و اسمعیلخان علیی
 و بختیارخان لودی با فوج کثیره با آگره آمدند و از آنجا هیچ امر بجلال الدین نیامد که اگر از موس بادشاهی باز آید و چهره آفتاب کور کچ توج
 و تقاره و کعبه شیخ و سایر آلات سلطنت را ترک نموده بطریق سایر امرا با بادشاه ابراهیم سلوک نماید کاپی را از بادشاه در جا گیر او
 منظور گناتند رسیدن این پیام شاهزاده بصلح مزبور راضی شده و اسباب سلطنت را تفویض امر نموده همراه امر انجام آمده در خدمت
 سلطان ابراهیم حاضر گشت چون امر منظوری صلح را از بادشاه درخواست کردند بادشاه از غرور و سخوت منظورش استتبدافع
 بجلال الدین پرداخت و بجلال الدین گریخته بجوایار پناه برد و بادشاه ابراهیم در آگره اقامت نموده بیست گران انداز را بکومت
 دو آب و کریم داد و قندهاری را بکومت سرسره فرزند کرده دولت خان لودی را بجا نطق علی مخص ساخته و شیخ زاده شیخ زانی را
 بایالت چندبری بخدمت پیشکاری سلطان محمد نواس سلطان ناصر الدین تعیین نمود و درین اثنا خبر رسید که معرفت خان اول حاکم مکتان فوت
 شده و صوباری مکتان بنام میسے خان اول حاکم خوشاب مال مقرر گشت بعد از آن بادشاه میان بجای و بیخود وزیر اعظم سلطان گنند
 کار طو زمان فطاطون دوران بود طوق و زنجیر انداخته حواله ملک آدم ساخته و پسر میان بجای و رایب نصب شد و بجای او اقطاع هفت
 هزار می صوبداری کشمیر سرافراز فرموده بعد از آن عمر تحریب نهادم گویا نمود و اعظم بهایون سروانی را با ستمی هزار سوار و پنجانیل
 مست حمله و قتل گیری بدان سمت روان ماسور گردانیده چون نزدیک گویا رسیدند شاهزاده بجلال الدین با پنجاه هزار
 سوار برآمد پیش سلطان محمود غلیبی ببالوه رفت و اعظم بهایون بهت بر تنه گویا ایار گماشته بحکم بادشاه علاوه از فوج سابقه سرافراز مکتان
 مشوانی در دست خان سزینی و مختصرخان داد می و سلیمان خان غرشین بجلالخان مریدین زانی و مبارزخان نوحانی که هر یک مسبا
 آثار نشان بود سوا سے آنها خان بجهان لودی را که صاحب لود علم و دوازده هزار سوار بود و بجهان خان پنی این تمامی امر را مع فوج
 بملک اعظم بهایون فرستاد و محاصره قلع گویا ریخته کار آمده در عین حالت محاصره بجهان مان سنگه والی گویا را که در شجاعت تدبیر و نظیر
 فوت گردیده پسرش بکراجیت نام قائم مقام او گردیده در اسنکام قلعه مبارکه نمود و انقصه فوج شاهسی در تنه قلع گویا را جانفشانی انید
 نموده تا آنکه آنچه راجه مان سنگه زیر قلع عمارت عالی سلسله بیادل گزیده بر دروازه حصار ساخته بود فتح کردند و گاهه زمین که در آنجا
 نهاده بود از مدت دراز بنود پستش آن میکردند حسب اسلح بادشاه با گنفتستادند و بادشاه آنرا از آگره بدلی روان نموده
 بر دروازه بندها و نصب کردند و تا ایام اکبر بادشاه آن گاه و بران دروازه منصوب بود و انقصه شاهزاده بجلال الدین نزد سلطان محمود غلیبی
 نیز مانند آن توانست از آنجا فرار کرده نزد ما جرج گزیده رفت و در آن ملک او را جماعه گونمان گرفته بخدمت بادشاه ابراهیم آوردند
 و بادشاه او را بصلح انسی فرستاده اما در آتله راه موکلان او را به عالم بعت فرستادند

شربت سلطنت با چمن شیرین است	اک شهبان از پی او خون برادر ریزند
خون آزرده دلان را از پی ملک مرز	کز ترا نیز همان جگر بر ساعت بریزند

پس از آن شوق شکست و شاه در بزم از حد گذشت و عظم هالیون سترانی وزیر در بر پدر را که بعد فتح عمارت عالیبد با اول گروه مجاهد قلع
 گویا حضرت بوذرجمیه بود که قلع را فتح نماید پس سواران که نسبت امر پدر پیدا کرده بود و بعضی طلبید مجبوس سلطنت پرش
 فتح خان کج در محاصره همراه پدر بود از قید پدر رخصت یافته علم مخالفت بر او فرارخت احمد خان شهبان شاهی را شکست داده و هم در آن وقت
 خبر فتح گویا که از عرصه سال در حضرت کفار بود و پادشاه رسیده در فکر فتح قلع گردید شد درین اثنا ناگهان اعظم هالیون بودی
 و سید خان بودی و پسر پادشاه کمان بودی از لشکر گویا فرار نمود و ولایت لکنوتی که جایگزین ایشان بود رفتند و با اسلام خان
 کتابت نموده در اشتغال تا مکه فساد و فتنه کشیدند بجانهای خالت سلطان ابراهیم نیز مساکر جمع آورده و احمد خان برادر اعظم خان
 بودی را رعایت کرده با چند سوار نامی و لشکر گران انتخابی بر سر آن جماعت تعیین ساخت و قویک این فوج بقصد بانکر نو
 نزدیک قنوج رسید قباخان غلام اعظم هالیون بودی با پنجاه سوار نامی اعظم هالیون و چند زنجیر نیل مست بر لشکر پادشاه زدند
 بسیار مردم را از فوج شاهی گشته و شیریه را زخمی نموده بدرفت بشنیدن این خبر پادشاه ابراهیم اعتراضی شد با امراء و
 که ادامه که آن ولایت را از دست بغات بر نیارند از زمره مردودان خواجیه بود و اعتیاداً لشکر دیگر نیز یکک ایشان فرستاد
 از مخالفان نیز قریب چهار سوار مسلح و پانصد نیل مست جمع شده و فریقین بهم رسیده درین اثنا شیخ راجه بخاری و شیخ زاده
 شیخ زانی قندھاری بیان آمده مانع جنگ شدند مخالفان گفتند که اگر پادشاه اعظم هالیون راه انکار نماید شرط میکنیم که مخالفان
 پادشاه از مالک هندوستان به مالک ایران و توران خواجیه رفت اما سلطان از تیزی طبع پیغام ایشان از مشایخ قبول نکرده
 بدریا خان نوحانی میانیل سو بدار بهار مکرم است و در با اتفاق نصیر خان نوحانی تورو و شیخ زاده جمیع جایگزین دران بر سر بیان
 رفتند استیصال ایشان نمایند با اطلاع انبیین باغبان سبقت کرده بقابل آمدند و بعد از کشت خون بسیار و قتل شدن آن
 بیشمار نهر سیت بر باغبان واقع گردیده اسلام خان سردار ذمی قار ایشان قتل شد بعد از آن بدست نوحانیان بیان
 گرفتار شد و ملک مال ایشان بدست دو تن از آنان دولت آمده آن فتنه فرو نشست

مکن چون ابرکاف نعمتی با منم کرم
 کز یاد نعمت از بجز وزند بر سین پیکانش

آورده اند که ازین فتح مزاج پادشاه زیاده تر مغرور و شکست خورده و طبع او با امراء اسکندری میش از پیش انحراف پیدا کرده
 هرگز امراء مجوسین را بجا نماند بلکه اعظم هالیون را در زندان زهر خورانیده باک ساخت با تسلط اینها قهر دریا خان نوحانی
 ساکم بهار را که از سپه سالاران او بود از پادشاه و همه و شکست سخت پیدا شده و نیز سائر امراء قویان خوف و هراس گشته بنابر آن
 دریا خان نوحانی و محمد خان سوره و غابنجان بودی و میان حسن نوز زانی سر از طاعت پادشاه پیچیده و با یکدیگر عهد اتفاق
 نموده به بهار رفتند و در آنجا دریا خان و امیر پادشاهی نموده محلبه و سکا آنجا را بنام خود ساخته و استعداد عمده بهم رسانیدند تا آنچ
 صاحب فوج هشتاد هزار سوار گردید و غابنجان بودی و حسن خان بیضی دیگر امراء با کرات خود رفتند و رسید و حفاظت نمودند و تفرقه
 تمام در سلطنت پادشاه ابراهیم رونما گشته و در زمین بریا خان بودی فوت گردیده و پسرش باقر خان در بهار جان نشین چر شده که
 مخالفت پادشاه ابراهیم بر میان استوار بسته خود را مخاطب بسطان محمد شاه نموده خلبه و کج ولایت بهار بنام خود ساخت اکثر امراء که

از سلطان ابراهیم خورشید بودند با و پیوستند و قوی شدند و قوی شدند و قوی شدند و قوی شدند
 ابراهیم در جنگ شکست خورده او نیز پیش محمد شاه رفت - بعد از این ایام پرماتند بانیابدرگاه بادشاه ابراهیم خورشید شد که حسین بن
 در چند بری دختر مرا گرفت زبرد و مسلمان نموده بکلیج آورد و بشنیدن این استغاثه بادشاه ابراهیم حسین بنان از حکومت چند بری
 تغیر فرموده بختور خود طلبید چون جانگر دید او را در پهلای انداخته بذلت تمام هلاک گردانید و بعد هلاک ساختن لاش او را بر دم
 پیل بسته در تمام شهر کوچ کوچ گردانید و مواش با تمام ضبط ساخته از ملاحظه این واقعه امراد دولت پیش از پیش هر اسان بیدل
 گردیده و اکثر آن بخدمت محمد شاه لوهانی رفته با و پیوستند - دور بعد چند ماه که در ولایت بهار خطبه بنام محمد شاه میخواندند و سکه
 بنام او میزدند چندین کت افواج ابراهیم ششم بی بر محمد شاه رفته و با محمد شاه جنگ آرا گشته اما هر بار مغلوب منزم گردیده
 و پس آمدند - بعد از این ایام غازیخان پسر دولت خان بودی صوبدار لاهور بود و بخدمت سلطان آمد چون دائم انقبضی تهر پندی
 بادشاه را ملاحظه کرد هر اس تمام بر دستوی گردیده وقت نیم شب سرور شده و سپس لاهور رسید و تحقیقت به فرجامی مسو الطمن
 بادشاه ابراهیم شرح و اپریش پر بنوان مختلف بیان نمود و پدرش اندام تلخ این خبر سرا سیم گشته و نجات خود از قهر و غضب بادشاه
 ابراهیم خبر تو سل زبردستی ممکن ندیده و غازیخان ترین دیگر امراد نا عاقبت اندیش با با خود متفق ساخته از سلطان ابراهیم رود
 گردان شده علم مخالفت بر افراخت چه که سابق عالم خان شاهزاده مخاطب علاءالدین برادر سلطان ابراهیم که حالت مخالفت او
 با سلطان ابراهیم شرح و او در کتب مبسوطه سلطو است از خوف بادشاه گریخته نزد محمد بابری بادشاه کابل بجای رفته بود و وقت
 دولت خان نیز از راه بیخرومی نا عاقبت اندیشی مغلبه و اید بظهور الدین محمد بابری بادشاه اتجا و جب انست عریضه خود بخدمت بادشاه
 فرستاده درج آن ساخت که اگر بابری بادشاه بر سلطنت پنجاب مملکتی اقتاناید و دیار شرقیه را با استقلال چنانچه علاءالدین مسلم دارد
 که بر تخت بنشیند صاحب سکه و خطبه باشد و صوبداری لاهور بر این مبنای مسلم دارد و بادشاه بابری چون چنان استقل از فرموده قسیم
 خدا تعالی قرآن شریف مکه نماید که بعد از آن با من بعد رو غلول نماید بهتر است که زود عازم هندوستان گردد که من تحت مملکتی با از
 بادشاه ابراهیم گرفته به شاه میدانم - بادشاه بابری که همواره مترصد جنگ بود از استماع این خبر و وصول تحریک دولت خان پذیرید
 عالم خان نهایت مسرور گشته بنشیند ترتیب داد و بر مخالفت با همی نفاغه شکر باری جلشانه بجا آورد و عزم تسخیر هندوستان مصمم ساخت
 و عالم خان با تسلی تمام نموده و عهد و پیمان را موافق التماس دولت خان با او بایمان مکه ساخته با قناده دولت خان شاهزاده علاءالدین
 علاءالدین آیات شاهی سلامت هندوستان حرکت دادند درین ضمن فرار و امراد مغول بعضی حضرت بابری سانیند محتمل است
 که بعد حضرت الویل علیه سمت هندوستان رسیدن بادشاه بیاض مملکت هندوستانان با هم صلح و اتفاق ورزند و نیز صورت با
 رسیدن بایان کابل سخت دشوار خواهد شد بابری بادشاه بجواب ایشان فرمود که من از صاحب قران تمیز شاه شنیدم که گفت افغانان
 مثل گرگان و سگانه با یکدیگر جنگ و کینه خیز دارند و این بیت مناسب حال ایشان فرمودند

جان گرگان و سگان از هم جداست متجد جانهاک شیرین خداست

تقدیر که اتفاق اختلاف و دشمنی در میان بود و امراد صلح و اتفاق اینطاعت نیست با وجود آن ملک خیر خواهد بود و دولت
 مملکتی که از این سبب منغلان جهانمیده از دولت خان علاءالدین عهد گرفت که ایشان با لشکر نفاغه صده کرده پیشتر از لشکر منغلان
 بمقابل برادران خود خواهند رفت و بعد معانه مقابل ایشان با سلطان ابراهیم و برادران خود وصول امینان کامل منور باند دولت

و لشکر مغلان با ایشان بجای و متفق خواهند شد چون علاء الدین دولت خان این شرط را منظور کردند پس از آن اول علاء الدین اتفاق
 دولت خان افغانه بر خواه پادشاه ابراهیم روانه و دلی گردیده و در شان راه انلیلی خان جلوانی و دیگر امرای نیز که جمعیت ایشان بجهت
 می رسید با ایشان پیوستند و صد کوه قبل از مغلان به بی رسیدگی را محاصره نمودند چون انشیر سلطان ابراهیم رسید بطریق اینار از
 اگر به بی توج گشت چون بفاسد شش که در می رسید نزول فرمود و علاء الدین عالمان سپه و قتلخان لشکر خود آراسته
 شتون بر فوج پادشاه ابراهیم زدند و بزورن و کشتن سپاه پادشاه ابراهیم را متفرق ساختند اما سلطان ابراهیم بیست شبات نشوده
 بر کس از اردو خود استاده مانند آنکه شصت هزار سوار و خدمت او جمع آمدند پس تا دم صبح استاده برگرد دست بکارزار
 نکشاند چون بسج صادق دید و لشکر عالمان علاء الدین مشغول غارت گردید چنانچه در پهلوسه او نیز مدتی چند نماندند و در
 فرصت سلطان ابراهیم چپا و زره بکله اول آنها را از پیش برداشته گریزان شدند و همان را باز نگرفتند تا بیان دو آب رفتند
 و درین محاربه با زمین شکی نبرد کس و آن کار از افغانه قبل رسیدند و بقیه السیف در ایشان گشته با طراف رفتند

لمعه بیان محال مغلوب شدن سلطنت ابراهیم و تهاش بن پادشاه

آورده اند که چون افغانه مطیمان شاه ابراهیم و افغانان مخالفانش با هم جنگ سخت نموده سنی هزار کس چنانچه مذکور شد از طرفین کشته شد
 پشاده این واقعه نصیر الدین محمد با پادشاه را اطمینان تمام از افغانه دست داده هرگز که از احتمال اتفاق با همی افغانه داشت
 یک سمت بر طرف گشت و بنامش در راه بود توج دلی گشت آورده اند که پیشتر از اینجا طریقه میگردد در میان پادشاه ابراهیم و امرا افغانه
 مخالفت پیدا کرده بیکدیگر در افتادند آنوقت با پادشاه را در سلطنت هندوستان منع پیدا کرده سه سال کامل مجرم غیر مندرج
 که بسته و بی حال فوج کشتی نموده و جنگا نموده ناکامیاب برگشت این سال چهارم بود که بنام حیدر علیان با عالمان علاء الدین دولت خان
 صوبه اراک و سمر هندوستان لشکر کشید و قصد چون از راه سرت دلی روانه شد در شان راه عالمان علاء الدین غیره مخالفین پادشاه
 لودی با پادشاه مثل پیوسته منزل به منزل می رفتند تا به پانی پت رسیدند و در مقام سلطان ابراهیم نیز با لشکر اتفاق اثر نمود و پانی
 آمده در اینجا در میان آن دو پادشاه آمده مایه جاه جنگی غلطی که کرده چون آنجا دولت افغانه رو فروت با و با پادشاه بر پرچم اقبال
 ایشان می ذریه لاجرم سیم فتح و فیروز می بر لولسه با بری دزین گرفت شکست نصیب افغانه گشته بعد از آن سلطان ابراهیم
 قتل رسیده دولت افغانان لودی با قتل تمام انجامید و بعد از آن که از خاندان لودی شاهنشین سلطان ببول و سلطان سکن سلطان
 ابراهیم سه سلطان و الاشان قریب هشتاد سال پادشاهی هندوستان کردند سلطنت هندوستان ان امیر تیمور گورکان منتقل گردید
 و سلطان ابراهیم بعد از آن فرمائی دوازده سال انتقال نموده به مقام پانی پت منون گردید که تا حال بر زیارت او مجسمه خورشید و
 در تاریخ بهاری مرقوم است که بنام خصائص عهد سلطنت ابراهیم لودی آن بود که غله و جامه ساز اجناس چنان ارزانی شدند که در
 هیچ عصری نبودند و در آخر عهد سلطان علاء الدین غلجی امده علم شده باشد اما ارزانی عهد سلطان علاء الدین بصد هزار تخم و ضبط
 و ربط و قهر سیاست و جبر و اکره بود و ارزانی عهد سلطان ابراهیم سانی بود و در عهد سلطان سکن نیز ارزانی آمانه چنانچه در عهد
 سلطان ابراهیم شد بر یک بملولی ده من غله و پنج سیر روغن زرد و ده گز جامه خریده می شد از نیکوایان ساز اسباب اجناس موجب
 این سه ناهیت ارزانی آن بود که با زنها بر مراد شده و در آنها کمال سید و ارتفاع ولایت یکس دهه آمد و حکم کرد که ملک را در اختیار

جز غله و آنچه از زمین براید نگیرد و مبلغ و زر نقد از رعایا نستاند غلات بی حد و اندازه از جا گیرند و غیر چپایه ملوک امراء
همان زر نقد می یابست بکلم ضرورت غله را به نرخ که کس می گرفت می فروختند و گوی که چهارمین بر بملولی میداد و دیگر سه ب سبب احتیاج و
پنج من میداد و دیگر سه بران می افزود و تا حکمت با اندازه آئی اقتضا آن کرد که باین حد رسید که بیک بملولی ده من شد اما با وجود زر و نقره
و نقد و نایاب پنج تنگه با بیاد مرصه آدمی که توابع و خیال داشت می کردند و بست و تنگی با هیانه سوارا گوی که از دلی با گره نرفت
و با خود آنچه چاره داره میداشت بر یک بملولی بغراغ خاطر و خوشحال با گره میرسد با بجلد از زانی محمد سلطان ابراهیم از غریب
و نواد روزگار بود و سبب زال ملک ابراهیم آن شد که مرصه امراء اسکندری را شکست داد و در گنج داشت خاطر امراء و دل در بست آوردن
سپاهیان تقصیر کرد و اکثر امراء از نیوج با محب بد شدند و برگشتند و شاهزاده عالیشان بن سلطان بملول را که گزشت پیش سلطان قتل فرستادند
طلبید و در سنه اصدی غنائیم و تعامیتا و اساطان علاء الدین خطاب داده در مقابل سلطان ابراهیم استاده کردند چون طاقت مقاومت
با سلطان ابراهیم در خون یافت بوساطت دو تن خان بودی نزد ولیعهد محمد ابراهیم شاه کابل رفتند و او را چنانچه بالا مذکور شد بند و ستان
آورده در پانی پت با سلطان ابراهیم مقابل ساخته و سلطان ابراهیم در جنگ کشته شده محمد ابراهیم شاه مانا ک سلطنت بهند شد
بیان این قصه بچیل اجمال نمودست که بعد فوت شدن سلطان ابراهیم بقام نانی پت با شاه ابراهیم وقت شاهزاده بهایون و خواجگان بیگ
و شاه منصور و ولی خان به عت تمام بخیط خراسان آگره مامور و روان فرموده و محمد سلطان مرزا و محمد سی خواجده و سلطان حسین بزرگ
برای محافظت اموال دلی رفتند با و شاهزاده نیز روز سه شنبه دوازدهم رجب بر عقب ایشان بدلی تشریف برده روز جمعه بیست و یکم رسید
بالا سبب بخیط بیام نامی با و شاه با بر خواند و جناب بابری سیر قلعه و عمارات شهر کرده و زیارت نبور شایخ اسلام سلاطین اتمام
بجا آورده روانه آگره شده بجز بود بست دوم ماه خربورد و دارا سلطنت آگره نزول ساخته عازم تسخیر قلعه که در تصرف مردم با و شاه
ابراهیم بود گردید بکراجیت با بگوا ایار که همراه با و شاه ابراهیم بود در جنگ مقبول گشت مردم او که در آگره بودند شاهزاده بهایون
الما سے بوزن هشت مشقال کما خزان سلطان علاء الدین غلبی مالموسی مست بدست با ایشان سیده بود و جوهر میان قیمت آن نصف
خرچ یک و زره تمامی بچ مسکون قرار داده بودند پیشکش کردند و شاهزاده آنرا بنظر با و شاه در آورده آنحضرت قبول کردند باز
بشاهزاده بخشیدند و اهل حصار آگره که داؤد کرانی و غیره و خان سوردانا و سلطان ابراهیم از آن بخل بودند اما آن جوان مال خواسته بود
بچشم قلعه را تسلیم کردند و با و شاه با بر تیار گشت و هم با شاهزادگان شان لووی رفتند صد و پنجاه هزار روپیه و یک هزار و سیصد و پنجاه
بهایون بخشید و محمد سلطان مرزا را چنانچه فیصل و کوشش مرصه و دو کله و سپه بخشید و جمیع مزایای ایشان لشکریان حاضر و غایب طلبان علم
بلکه سوداگران نیز که در آن سفر همراه بودند بقدر مرتبه و منزلت بهره سانیه و بقیه و خواسان کاشف و عراق با نشانان خویشان طلبان
فرستاد و بیکه مبارکه و درین منوره کربلای معلی و بخت اشرف مشهد مقدس و اکثر مزارات متبرکه خراسان سمرقند و کتیر مرسل و بخت تحمین
آنحضرت و در آنوشدل گردانید و بیکه هر یک از مرصه کابل از مردوزان بنده خورد و بزرگ و غنی و فقیر یک شایسته که یک مشقال نقد و با
بشرامری فرستاده خوشحال ساخت و آنچه با و شاهان سابق با همانند فخته بودند در یک مجلس صرف نموده بوشهرت آنجناب بقلند می
معلوم عالم و عالمیان گشت آورده اند که چون محمد ابراهیم با و شاه بر سلطنت دلی فائز شد اول هم پیمان صلحت ایمان را بر طاق
نسیان گذاشته بهمانه ذکر شرح آن رکتب مبسوطه تواریخ مندرج است دولت خان بودی را نیست تا بود و گردانیده روز سوم
ملک جهان الله ما جده سلطان ابراهیم مرصه سلطان کند در بهمانه آنکه اراده ز به خورانیدن به محمد ابراهیم با و شاه کرده بود و کابل

بادشاهی بهاری بر آورده و بر خرسوار ساخته عمارت کرد پس از آن عالمان و غازیخان ترین را سر در بار بختن در داده
مصطفی مقبول وقت مقرون بهیث من جفر میسر لاجیه فقد وقع فیہ گشتن پس از آن حکام سواد فرمود
که با افغانان کابل قندار را با شمشیر و سپر و توفنگ از دریای سند مطیع گردانند و افغانان هندوستان را نیز حکم شد که سوا
پیش از پاره در رعایت کار دیگر کنند و فرزند همایون مغلان در تحریب افغانان ماعی گشتند و چون هندوستانیان از مغلان
هر اسان بودند در اول باطل نشده هر کس هر جا که بود مضبوط شده علم مخالفت بر او سخت چنانچه قاسم خان در سنجاب و عینیخان علی
در سیوات و محمد نریون در دھلو و تاراخان باین مبارکخان در گوالیار و حسین خان لومانی در راجپوتی قطب خان در مانا و علیخان
در کاپی نظام خان در ریاض ساک ساک بناوت شدند و آن طرف آب گنگا را خود افغانان بزرگ مثل نصیر خان لومانی و
موفق خان فرعی و غیره تصرف کرده بودند و آنها چنان سرکش بودند که سلطان ابراهیم را نیز متابعت نیکو دند و این نصیر خان
لومانی و موفق خان فرعی بضرورت با هم اتفاق نموده میان زلفان و لودیافغان را بسطاط نموده و با لشکر
بسیار بطرف آگره آمده مقام کردند مقارن اینحال حسین جلوانی نیز از جناب باری روی روان شده با ایشان بهوست و کار بجای
که تمامی امر اقلیه بادشاه بابر را بران داشتند که ترک ملک هند نموده بکابل برود اما بادشاه بر الواعزمی خود شباعت فرمود و او
کلانزای پس فلطش و در بیماری نخصت داده علاوه حکومت کابل را بفرستید و درین بروج کابل رفت و نظام روان شدن بر کبی
از دیوار عمارت دہلی نوشت رفت

الکرخیر و سلامت گذار سندنم

چون سرداران و حاکمان هندوستان چه نافته و چه دیگران شباعت الواعزمی بابر بادشاه را دیدند تا غار و رائل شدن اطاعت نمودن
کردند چنانچه نعمت شیخ گھوکون باد و نند نه ار کس از میان دو آب با گره آمده نو کرد شد و عینیخان فرعی نیز از سیوات چون پیش
پرست آمدن باری گرفتار شده بودند در گاه بادشاه بابر آمد از پیشگاه سلطنت بطوع و تقاریر سر بند شد تعاقب ایشان فیروزخان
و شیخ بایزید فرعی نیز با جمیعت خود حاضر شدند که دیدند اطلاع یافتند محمود خان لومانی و قاضی صیب نیز حاضر حضور گردید و اطلاع
مناسبتی شدند درین اثنا حسین بایلمین جلوانی قلعو سنجبل را محاصره کرده قاسم خان سنجلی اطاعت استمداد جناب باری اختیار است
بنابران بادشاه فرامندی کوکلتاش را با نظر فرستاده چون از آب چون عبور کرد و با افغانان جنگ آگشت ایشانرا شکست
داده و ازین استمداد قاسم خان مرهون حسان بادشاه گشته قلعو را بزم آمدی سپرد و ذیل دولتوران باری شد پس بادشاه سنجبل را
پشانزاده هلمیون و او را بر سر افغانان شرقی ماسور فرمود چون دانند شده تیغ نزدیک سید افغانان شرقی که قریب چیلنار رود
بودند بی آنکه جنگ شد دست چو نه رفته لاقح خان سردانی که از آنجمله بخدمت شانزاده مانمشیر و شانزاده او را بگرده
فرستاده از حضور بادشاه نوازش یافت و او را بهم پیاره نوال ساخته بامر پوشیده خود با و بخشید با قطع عمد سر فرزند و نیم
باستماع این لطف اکثر نافته باطاعت باطل گشته دل نهاد بر سلطنت چغتائی شدند نظام خان حاکم بیانه که از راجه ساک
خانت بود و وزیر اطاعت اختیار نمود اما چون بادشاه او را به سپردن قلعو ماسور ساخت ابار آورده تا بران با باقلی بیگ مقابل
و محاصره او ماسور گشت نظام خان نیز بتابلاد و آمده با باقلی بیگ جنگ نموده و با باقلی را شکست فاش داده باز قلعو
در آمد چون رانا ساک که دشمن بیانی او بود برتخال مطلع شده فی الفور عازم تنبصل آگشت بجان نظام خان را لاپاری

بر کرده خود نماست و ز زید و بلال زمت اخاعت بادشاه رسیده قلع را بیا د شاه سپرد و بست که تنگ از میان دو آب
 با قطعش مقرر گشت بهمدان ایام منگت سلسله از حکام خاندان قدیم گویا با اتفاق کانسک خا خا نجان نام لشکر بر گویا بر نوبه
 تا آرخان در قلعه محاصره کرد پس تا آرخان نیز اطاعت بابر بادشاه اختیار نمود از درگاه بابر بر می استمداد کرد و بادشاه
 رحیم داخان شیخ گمگون را بعد او روانه ساخته قلع را از محاصره منگت سلسله خلاص کردند و با وجود آن تا آرخان از سپردن قلع
 از آمدن رحیم داخان قلع مانع آمده اما آخر کار رحیم داخان تعلیم شیخ محمد شکر مرسی در ویش عامل بود حرف منگت سلسله را بهانه
 ساخته تنها بدخل قلع اجازت یافت بعد فصل شدن وقت شب با اتفاق سازش بر میدان محمد غوث که محافظان در وازه
 بودند در وازه و ساخته و جمیع کثیر از فوج خود باندرون قلع در آورده وقت مسلح چون تا آرخان بر خیال مطلع شد بجز سکوت
 چاره ندید قلع را بر رحیم داو سپرد و خود با گره زفته در سنگ امر بیا و شاهی و فصل گشته بست که تنگ انعام یافت محمد زیتون هم از
 و حو لپو آمده از حضور بابر بری منصب امارت یافت هم درین ایام حسین تیمور سلطان ابو الفتح ترکمان بر سر میدان و ساز گنجان
 و دیگر افتخاران نواحی حصار فیروزه زنده او شان را سزا دادند هم درین ایام خواجه علی اسد ایلچی با سلمان نامی ترکمان از خدمت
 شاه طهماسب منوی از عراق باز آمده خدمت بابل بادشاه بیا آوردند از آن جمله دو کینه خوب صورت از قوم چکنس بود که بادشاه
 بسیار تعلق خاطر با آنها پیدا گشت بهدرین ایام شاهزاده بیلیون که به تخریب ممالک شرقی زفته بود بسیار از حدود و جنوب رضیظ نمود
 و سلطان حسین بر لاس سپرده مراجعت فرمودند چون بجایی رسید عالیشان میانه حاکم کاپی بپا زمت آمده هم کتاب شاهزاده با گره آمده
 از حضور بادشاه نوازش یافت بهدرین ایام رانا سانگا قریب یک لکه لچورت جمع آورده بسیار از امر سلطان بابر بهم
 که هنوز مسلح نه شده بودند با او متحد شده و نیز محمد خان پسر سلطان سکندر با ده هزار سوار با و بهیست هم برین نظر را بجان بار و اثر
 چنانچه بر مری و نرسنگه دیو را چند بری موسوم بیدنی سلسله و راول دیو ولد و انوننگه و راجه و نگر سنگه و راس چند راجان چنان
 و ناما چند چو مان دیو پن غیره با پنجاه شصت هزار سوار مسلح او گشته علاوه از آن جن خان سیواتی با ده هزار سوار از ویش آمده با جمله
 و دو لکه سوار بقصد استقلال هندوستان از مغلان باراده محاربه توجا اگره شدند با تملع این ساسخ محمد بابر بادشاه با لشکر و ابرار و نول
 و چهار کس از امر هندوستان چنانچه کما الخان و بلالخان پسران سلطان علاء الدین علیخان فرعی و نظام خان حاکم میان از آن گره نتوانیم
 گشت و در نواحی بیاض تقارب فریقین و داده قراولان بادشاهی زخمی شده آمدند و نیز مردم قلع بیاض در جنگ از فوج غنیمت گشت
 خورده قلع در آمدند بست خان نیازسی حسین خان سیواتی نیز از فوج بابر بری گریخته غنیمت به دستند اضطراب و تده بذب تمام مغلان بر می
 نمود و نیز محمد شریف بنجم موجب از و یاد هراس مردم بادشاهی گشت که هر لحظه میبگفت برنج طرف مغرب است هر کس که از طرف مغرب
 جنگ کند البته مغلوب میشود و بادشاه چون درین مهم با امر انگاشش نموده اکثر امر گفتند بتر آنکه قلاع بزرگ را چو مردم معتمد سپهر بادشاه
 پیش نفس خود و با پنجاه و بادشاه گفت سلاطین که در اطراف اکناف عالم اند چه گویند که بادشاه با بر زندگی را غنیمت شمرد چنین
 مملکتی را از دست داد سزاوار مردی آنکه دل بر مرگ نهم و بجان بکشیم اهل مجلس چون تقریر مردان بادشاه شنیدند متاثر شدند و
 بهنگی کجیل و متفق الیای شده ای الهما و الهما و در دادند و عرض نمودند که مر جبال بادشاه از شیخ بهتر است که گشته ما شهید گشته
 نازری باشد و تمامی بر جانفشانی ما سوگند خوردند بادشاه بابر که لب از لب جام بر می داشت و هرگز صراحی و پیال را از دست
 فرو نیکه داشت درین وقت از تخرج با و از خوانی بلکه از جمیع محارم و مناجی حتی که از ریش تراشی تو پش و حانمونه و تنفا سلمان ملک

محرم سال پنجم در این بر تمامی قلمرو رسیده است روز ششم در شب بیستم می آید و روز نهم روز جنگ است و نیز در ماه مذکور از آنجا
 کوچ فرموده و موضع کالوه من اعمال میانه رسیده هنوز فراتشان خیزد بر پا کرده بود که مخالفان با افواج چون بحر موج از مور و مع بیشتر با
 فیضان کوه پیکر نظام شده کپاس از روز مذکور بگذشت بود و در برابر باد شاه آمدند در زلزله در زمین و لوله در سپهر برین انداخته جنگام
 قتل مشتمل ساختند و ما بین الصلواتین فرقی بین قتل فرزند می یکدیگر مشتعل مانده آخر شکست بر لشکر اناناسگاه افتاده شد که فرزند
 و حسن خان میواتی که از عرصه دولت سال با من بعد بالاستقلال حکومت کرده بود و پسر تکی فکاشت شد نیز راه لید و چند زبان
 چون با کچین و گرم سنگه را بپشت که سرداران صاحب کوه بودند بحساب اموات آمدند و اناسنگه هزار مرتبه همان از حرکت بدر
 فرود گریخته رفت بعد ازین فتح با شاه را با شاه با بر غازی نوشتند و این فتح را فتح با شاه اسلام تاریخ کردند بعد ازین فتح
 محمد شریف نجم را پس از خطاب یک کلمه انعام داده از مالک محروسه استخراج فرموده بعد انان محمد علیخان جنگ جنگ
 و عبدالملک قوری و شیخ کھون را بر ایلیان خان که در دو آب خروج کرده بود فرستاده تا او را قتل رسانیدند و از آنجا به بیست
 زنده هر خان الحسن خان میواتی اطاعت نموده برگاه آمد با شاه ولایت میوات را با اطلاع حسین تیمور سلطان که خطاب بر روی
 ممتاز بود در داده با انصوب فرستاد و در عین مراجعت با گره شاهزاده محمد جلیون را جهت حفظ کابل و پنهان تسخیر بلخ فرستاد
 و خزانة عمه روان فرموده و محمد علی جنگ و ترمسی بیگ را بدفع حسین خان و دریا خان افغان که متصرف چند و اثر در پاری
 بودند و قطب خان افغان که در نامه باغی شده بود تعیین فرموده حسین خان بی اسباب جنگ فرار نموده در عین حالت عبودت آداب
 حسن خرقا بشه و دریا خان آوار گشت - و پنهان محمد سلطان مرزا بدفع همین افغان با مور ساخته چون قنوج رسید همین از آنجا بجز
 گریخت - و با شاه در دست و نم ذمی آنچه بزم شکار و جان کبک و سبب رفته و بعد از آنکه حلقه افرو با گره مراجعت فرموده تب
 غلبه رضی حالش گشت چون صحت یافت بجزم استیصال میدنی بله شو چند بر می شد و میدنی بله با اتفاق را چنان در بارگ
 تخصص نموده روز دوم ساگر اسلام قلعه را بجنگ مقرر کشادند و پنجاه را بچو ت اقبل رسانیدند و درین گیر و دار همه از را چنان
 ذمی بجا بستن قبائل سجان میدنی بله که اندرون قلعه بود در آمده در دانه را بست بجنگ قیام نمودند آخر کار چون رشت کار را
 رفته دیدند مستورات خود را از دست خود قتل نموده و بعد از آن موافق رسم خود شمشیر بر بند بست یکیک داده یک یک خوشی خود
 زدا و رفته و گردن زیر تیغ نموده را می گشت تا تمامی قتل رسیدند چنانچه میدنی بله خود نیز بدینصورت واصل چنم گشت
 و قلعه تصرف اولیای با بر می آمده آنجا تمامی مشر مشر مساجد و خانقاه چند بر می و سازنگ پور و زقیو رک که بنود بفرموده میدنی را
 ساکن جیانات ساخته بقتل گدا و اندوده بودند بحال خود آورده بسکله به شیخ زرین میدان کثافت و نجاست زائل گشت و موذن
 بار و کیش و خلافت مقرر کرده از سر نو اسلام را در ان ایار رواج دادند و فتح دار المحرب تاریخ این فتح نوشتند و حکومت چند یکی
 بوارث قدیش احمد شاه بن محمد شاه بن ناصر الدین مندومی که ملازم رکاب بی و خطا فرمودند درینوقت خبر رسید که امراء و سار که بد
 افغان شرقی زنده بودند بجهت مرفه جنگ نموده و شکست از آنجا بران با شاه چتر سمت قنوج روان گردیده و بجهت را پاری
 امرا شکست نموده نیز پانجهل بیوستند چون بجنا آب گنگه سیدنی چهل کشتی بر بحر رسانید و پل بسته حسین تیمور سلطان و
 در کورامه شروع و در عبور کردند بحد و وصول اینخبر افغانه مغرور گردیده رفتند و حسین تیمور زبال کرده افغانان را تمام آواره ساخته
 علاوه از ان زمان فرزند ان بعضی از ایشان را اسیر کرده باز آمد پس با شاه در حوالی رود گنگه کرده با گره ملوک نمودند و در آنجا

مختلف مع الزمان که از این گریخته بدرگاه آمده بود حاکم آگره گردانیده خود بدولت در پنجم ماه محرم سنه ۸۸۵ هجری و شش جانب گویا رسوا
فرمود و قلعه گویا را و قیل و گیل و عمارت بکراچیت و راجه بان سنگه را که در آن حصار است نظاره فرموده پس برسیه باغ و خوش
ریزم داد رفت و در آنجا گلشن آتشین که کمتر بنظر آمده بود دیده نماند آنرا با گره بردند و همچنین مسجد جامع سلطان شمس الدین التمش را
که در گویا راست تماشاکرده بکرات مرآت فاخته آمرزش بجای آوردند و آنرا بخلاف آگره خود فرمود و درین چهار تنه و طبع شهر پیش
ظاهر شده بجاگشت بعد شغایابی حشبه طلائع در سال اولی که چو امید الله احراز قدس الله سره با تمام رسانیده همدین سال مرزا
عسکری حسب الطلب بخدمت آمده اراده آن بود که او را بر سر نصرت شاه فرستند اما نصرت شاه اطاعت نمود - همدین سال
برهان نظام شاه بحر می والی احمد گوریند شسته تهنیت فتوحات سابقه و لاحق ارسال ارشته انهار عقیدت اخلاص نمود و در آخر
این سال حشبه که سلطان محمود بن سلطان سکندر بود می لایمت بهار را تصرف نمود و بلوچان اتفاق عجیبی در میان علم بقاوت
برافروشته و بادشاه هم قمان را در تعویق انداخته بجانب بهار توجه فرمود چون بگوشه رسید بلال الدین شاه شرقی بلوچانم ضیافت
و گذرانیدن پیشکش قیام نموده رعایت خسروان یافت و محمد زمان مرزا ولد بدیع الزمان مرزا بفتح بهار مانوشده چون نزدیک
بهار رسید سلطان محمود تا مقبل دست نیارده فرار نمود و در بهار چند روز با زافغانان جمعیت ساخته بقصد جنگ کتار آب گنگ
رسیدند بادشاه نیز مرزا عسکری را با لشکر شایسته بگذر بدرسی فرستاده و مرزا با لشکر آتاب جوگونوده بر سر مخالفان رفت
اما حسین بن مرزا سلطان توخته توغاسطان قبل از و از آب گنگ جوگونوده جمعیت افغانه را برهم زده بودند چون نصرت شاه شایبه
اطاعت بردوش گرفته مستعد انجام مهمات افغانان آنجه و گردیده بود و موسم برسات نیز در رسید بنا بران بادشاه بینه بر
را صاحب اختیار آنص و برگردانیده با گره برگشت و شاه زاده همایون را از بدخشان طلب رسیده و او مرزا بندال را بر حکومت
بدخشان گذاشته به بلانزست بادشاه رسید پس اندان سلطان سعید مرزا حاکم بلخ مرزا بندال را در قلعه محاصره ساخته اما فتح نگرد
و قمارت و تاراج بسیار نموده مراجعت کرد بعد از آن چون تخمیر محمد بابر بادشاه بطریق برادر می دوستی در باب مقرر کرد
مرزا سلیمان در قلعه بدخشان و اشتن سلوک برادران با او بنام سلطان سعید رسید - و مرزا سلیمان به بدخشان رسیده را بنام
شده مرزا بندال به بند دست آن مد و ظمیر الدین محمد بابر بادشاه در راه رجب سنه ۸۸۵ هجری و هفت مرتبه شده شاهزاده ایوب
که بر تخریب قلعه کاشغر متعین بود بخدمت طلب و قائم مقام خود گردانید و بر روز دوشنبه پنجم ماه جمادی اول سنه ۸۸۵ هجری هفت
داعی حق سالی یک گفته بچالم بقا خواست بعد از آن نعش او را موافق وصیت بجابل برده در قدم گاه حضرت رسول اکرم
صلی الله علیه و سلم مدفون گردانیدند اما الله انالی را چون

لمعة حقیقت نسب ظمیر الدین محمد بابر بادشاه

علی سیل البهمل چون سلطان ابو سعید مرزا در هرات شهید کردند او را یازده پسر بودند سلطان احمد مرزا سلطان محمود مرزا -
شاهرج مرزا - الف بیگ مرزا - عمر شیخ مرزا - سلطان مراد مرزا - سلطان خلیل مرزا - سلطان عمر مرزا - سلطان مرزا - و از این پنج
پسر بادشاهی سیدند و در عهد پدر هر کدام در مملکت بادشاهی میکردند الف بیگ مرزا در کابل سلطان احمد مرزا در سمرقند سلطان محمود
مرزا در حصار و قندز و بدخشان و عمر شیخ مرزا در اندجان و فرغانه و یونس خان حاکم مغولستان غیر از این بیگ مرزا هر یک از این

سپهران که برادر بودند یک یک خرد داده بود و شیخ مزار را در شصت و ششاد و هشت از دقت و دروغ سخن افشای قتل نگار خانم
فرزند سے بوجود آمده موسوم بمزارا با برگردید و نسبت سلطان ابو سعید مزارا به صاحبقران چنین میسید ابو سعید مزارا ابن
سلطان محمد مزارا ابن مسیلم شاه مزارا ابن مسیلم تیمور گوگلان

لمعة ذکر مجمل سلطنت بیابان شاه بن علی میردین محمد با بر باد شاه غازی

بتاسبت قتل شهو مشیت ز خردار میباشد تعلیل و مجمل از واقعات سلطنت نوبت اول اودی پردازد آورده اند که چون باد شاه
بها یون بر سر سلطنت هند جلوس نمودند از پیک در استیصال خرابی افغانه سامعی گشت و قتی که مزارا کامران ملک کابل با جمعی از مملکت پناه
بطریق مبارکباد بخدمت برادر خود محمد بیابان باد شاه مشرف شد باد شاه از راه مکارم اخلاق از اطوار او اظهار نمود و پنجاب و
پشاور و نمان را اضافه کابل و قندهار و بامیان نموده بجهت مرحمت کرد و ولایت میوات بمزارا بسندال ضایت نموده ولایت
سبخل را بمزارا مسکری ارزانی داشت و در نصد و ششاد و هشت بعزم کشادن بر قلعه کالجنگر کشید چون در آنکه راه
عمو خان لدر سلطان سکندر لودی با اتفاق همین با سعیدین افغان چون پیکر متصرف شد و بنا بر آن لاجپارا از راه کالجنگر پیشکش
گرفته بپونپور رفت و افغانان را بعد محاربات شدید شکست داده حکومت آن طرف ابدستور به سلطان پدید بر لاس
سپرده با گره مراجعت کرد و بختی ساخته دوازده هزار کس را با انعام خلعت مزارا فرموده متوجه نفع شیرخان گشت

لمعة بیان مجمل حال حرب و خروج شیخان بپادشاه بزرده هایون و نجاتش بر باد شاه بعد اید پیا

آورده اند که چون سلطان بملول لودی داعیه هانگیری و شورش خاطر ساخته و باراده تصرف بر تخت دلی لبهورا و کجبعیت افغان
پروخت و افغانان از کوهستان و دامان طلب نموده بکامیت قوت شمشیر افغانه بر دلی قابض شد در آن ایام افغانان کوهستان
و دامان را هوس آمدن بسند و ستان پیدا شده جوق جوق از کوهستان و دامان بسند و ستان می آمدند در آن ایام میان ابراهیم
بدا محمد شیرخان با پسر خود میان جن نام از وطن سوریان واقع دامان قمی غریب و ستان رسیده ملازمت میان شته خان شیخانی
که پرگنده هر یانه و رجاگیر داشت اختیار نموده در پرگنده کجا اژه سکونت پذیر شد و در عهد سلطنت سلطان بملول و در شصت و صد
و هفتاد و شیرخان تولد یافته موسوم به فرید خان گشت و بعد چند سال میان ابراهیم از شته خان جدا شده بکمالخان سارنگ خانی
پیوست بعد از چهل روز سوار گردیده در سرکار نازخول عالمی یافت و بعد چند سال میان جن پر فرید از میان ابراهیم پر خود جدا شده
بخدمت مستد عالی عمر خان مروانی امیر کبیر سلطان بملول رفته موضع نهادلی از معمول شاه آباد و نخل سرکار رسیده بجاگیرش مقرر شد
رفتی میان جن بلکے نوکری فرید اتناس نمود و مستد عالی بواب آن فرمودند که فرید هنوز کودک است لائق نوکری نیست از راه
مهراتی بلونم مزرعه نهادلی را در وجه اخراجات فرید عطا کرد بعد ایام خبر رسید که میان ابراهیم وفات یافت بنا بر آن جن خان
بر خست مستد عالی و بلکے تمزیه داری و تمام کار بار پیمانگان بجان رفت و بعد اتمام ایام تمزیه داری مستد عالی جاگیر میان
ابراهیم بنام میان جن بحال فرمود و بعد در آن نزدیکی سلطان بملول وفات یافته سلطان سکندر بر تخت دلی نشست
و میان جن خدمت جمال خان بوجا حسن نمود چنانچه جمالخان از و نمانیت رضامند شد چون سلطان سکندر بپونپور را از بادشاه

تغیر فرموده جهانخان را با امرت و حکومت اقطاع دو از دودن هزار سوار جاگیر سرفراز فرمود جهانخان اقطاع پانصد سوار پرگنه مستقر انو
 بجایگزیر میان حسن مقرر کرد میان حسن مینشت پذیرا شد فریب و نظام از یک در انخانه و سلیمان و احمد و ملاح هر سه از دیگر بلد در
 و شادوی و قلی و یوسف و نجات از حرم دیگر بودند و پنجاه عورت میان حسن اباماد سلیمان محبت بسیار بود و بدو فرید هیچ
 اتفاقی نداشت لکن در وقت تقسیم جاگیر سلیمان بدو داشت بل فرید و دیگر برادرانش مقدم داشت بنا بران فرید از پدر برنجیده
 بخدمت جهانخان بجنبه رفت هر چند پدر او را واپس طلبید نیامد و در جنبه کافیه را با حوشی قاضی شهاب نمیده خوانده و
 از کتب فارسی گلستان و سکن نامه شاهنامه را خوانده و از ابتداء ایام شهاب ابنته اکا عاتلی تا او انخرایام سلطنت
 سکندر نامه شاهنامه را دستور العمل خود داشته بران عمل سفیر مقرر و بطالعه آن سی خیریل بندول میداشت بعد مدتی چون
 خوششان واقف با میان حسن را در باب مجوری فرید بطعون ساخته خود بجنبه رفت و فرید را در لاسانوه آورد و حکومت انتظام
 جاگیر را سپرد و ساخته خود در ملازمت جهانخان ماند و فرید دانست که ایام جاگیر را موافق شش که در مرات مذکور است چنان
 انتظام نموده که تمام اراضیات ایران آبادان گشته پیدا و اران از سابق ده چند گشت متمدان و در نهران را یک گشت
 متمد ساخت چون جاگیر اصلاح پذیرفت و سپاه و عسکرت مرقد الحال گشتند میان حسن از خلق میر و شجاعت انتظام فرید چنان
 خوشنود شد که در محافل او را میستود و بعد چند سال چون میان حسن بخصت جهانخان جاگیر خود آمده جاگیر را بان آبادی و
 خوبی سپاه و رعایا را مرقد الحال میداد و والد فرید سلوک نیکو پیش گرفت و از شادمانی بر محفل فرمود که اکنون من ضعیف شدم
 تعلق کل امورات خانگی و جاگیر به فرید است بشنیدن این سخن اباماد سلیمان برنجیده عدوت و حسد اختیار نموده تا آنکه میان حسن
 را بر عزل فرید و نصب سلیمان آورد چون فرید نمیشی را نمید خود بخود دست از کار و بار جاگیر کشیده و رنجیده نامه گشته به در نظر
 آگره رفت و در بلعه کاهن پور بخدمت سلطان ابراهیم رسیده و در خدمت دولت خان ابن بدخان خانان زاد و بوم همایون پسر
 جسته بعد از آنکه دولت خان را بخدمت ممان ساخت عرض کرد که پدرم پیر شده از خدمت سرانجامی امور ملکی مالی و نوکری
 سرکار برآمدن نمیتواند و سحر و سحر حرم است اگر بتوجه عالی جاگیر پدر خود را فدوی گردد بنده خواه برادرم میان نظام هر یک
 که منظور حضور با و شاه باشد یا پانصد سوار ملازم رکاب ماند و دیگر در جاگیر خواهد بود اتمی و چون دولت خان بر موقع
 این عرض را بخدمت سلطان ابراهیم گذارش کرد در جواب او فرمودند بدم دست که از پدر خود شکایت میدار و بشنیدن
 این قبول با و شاه و دولت خان ساکت شد و دیگر نه هر دو گفتند بخواست جواب با و شاه را از فرید بگفتی داشته او را دلاسا و استمال نموده
 گفت که مقرر رکاب تو نخواهد شد بلکه مخرج فرید دستی سوارانش که همراه داشت بر میاز سرکار خود مقرر کرد و درین اثنا خبر وفات میان
 حسن رسیده نیز معلوم شد که پسرش سلیمان ستار ریاست برسد است اما میان نظام برادر فرید دستار از سرش در بر بوده گفت
 فرید برادر و کلان است تا او زندگاست مرا و ترا نمیرسد که نام شراسی بز خود نیم صبر کن فرید بیاید القصد و دولت خان سعی جمیل در کار
 فرید برده منصب جاگیر پدر فرید بجا گشت فرید از حضور با و شاه بخصت یافته جاگیر آمد و همه مراد را بشکریان رعایا مطیع او شدند الا
 سلیمان که از دل موافقت و نریایه تقاضا داشت لاجازت ترک مسکن مقام کرد و پیش محمد خان سوز و دود و شعله خیل حاکم برگزیده چون
 رفت محمد خان صاحب کبکزار و پانصد سوار بود و در باطن با میان حسن عناد و خلافت داشت مخالفت رشت میان حسن بخصت
 دانسته جهت از ویاد مخالفت با سلیمان طریق نیکویی نهاد را پیش گرفته گفت رفتم چند صبر کن که مالاهند و ستان پر آشوب گشته

چنانچه سلطان ابراهیم بر امر بزنطه گردیده و تبرغیب خان را در آنجا با پادشاه مثل ششستتر و عاقبت کار هر دو
پادشاه نامعلوم اگر سلطان ابراهیم یافت من از حضور سلطان جاگیر بدست تمام بود نام یعنی خاص پور تا آنکه از آن تو پرگنه
مستقر انوار آن فرید مقرر کرده خواهد شد و اگر تسلط منگانشان نگاه مناسب است که کرده خواهد شد پس محمد خان فرید پیام فرستاد
که من تصنیف جاگیر شما چنانچه ذکر یافت آمده میکنم فرید جو است و رسد که خان اعظم در راه او صاحب قبیله است چنانچه که قدم نبرد
فرمایید سلیمان خود در خدمت خان حاضر است مرا نیز پادشاه طلبیده قیل و قال فریقین شنید و فیصله فرمایید لیکن از تجویز پدر مرحوم
در باب فریقین تجاوزه فرمایید که در صورت مخالفت از آن تجویز تصنیف ناممکن است برسدن پنجوا صد خان سلیمان گفت
ازین تقریر معلوم شد که فرید بطوع و رغبت فیصله نخواهد کرد چند اوقات دیگر نیز صبر کن عتق پر او را ضرر خواهد شد که رضای تو جوید
و سلیمان باینوعده خوش وقت شده در خدمت او تمیم ماند و فرید بنیال اینک برادرش بدین معنی ز فرست پناه گرفته باید که او نیز
مربی قومی بدست آرد بنا بر آن بخدمت مبادر خان نعلت میا خان لومانی لقبی شاه پادشاه بهار رفت و در خدمت او ماند
تا که از خدمت کار دانی مقرر بگامه محمد شاه شد و همدان ایام در نگاه با شیر به جنگ کرده بدین معنی مور شاه شیر اگشت
و بجهت آن بهادری از پیشگاه محمد شاه مخاطب شیر خان گشت بوسیله صفت شجاعت و قابلیت از تمامی افاغنه امتیاز یافت و
بهین جهت محمد شاه او را بخدمت آتایق فرزند خود شاهزاده بلاخان سرافراز ساخته و رفته رفته بچنان مرتبه بلند رسید که محل عقد
امو ببلخان شاهزاده مشکل بوجود بوی تعلق گرفت بعد چند به خدمت محمد شاه بجای خود رفته زیاد از میعاد و خصت در جای
توقف کرد و ایلغوش مجال یافت بخدمت محمد شاه عرض کردند که این ایل شیر خان دلیل آن است که منتظر قدم سلطان محمود
بر او سلطان ابراهیم است که از قید خلاصی افتد و افاغنه او را با پادشاهی برانشته متوجه این طرف است اما برادرش سلیمان در
عهد پر جاگیر با تعلق داشت شیر خان از منصبی که از دست بطریق آفتاب بردگانه آمده نشسته است اگر پادشاه
بزرگ کند در جاگیر سلیمان مقرر فرماید آنوقت شیر خان با ضرر و بلا ز دست الان خواهد رسید محمد شاه در جواب گفت حقوق خدمات
و دولتخواهی سلسله شیر خان را بر زمین و اجانب بچگونگی به ثبوت تقصیر او را بر بنام چون پادشاه است باید که در میان او و سلیمان
میانجی شده و سالها در میان برادران بنام محمد خان منتظر بماند بوی بجهت مصالحه نبودن میان برادران زیاد شاه فرصت حاصل کرده به پرگنه
جنگد و شادنی نام غلام خود را بشیر خان فرستاد و پیام داد که سلیمان برادرش از جاگیر به خدمت مقرر نماید شیر خان جواب گفت لیکن ما که
کوستان نیست که قسمت بر او در آن لازم باشد بلکه نیلایت پادشاه است حکم صرف تمکات تک در آن نیز بچگونگی پادشاه است بنابراین
سلطان افاغنه چنان است که اگر شخصی از ایلین منصبی در سلطنت کند شکر کات او را موافق حکم شکر بیت برانسان اقامت می نمایند جاگیر را بیکبار
از او لادش که بزرگ محمد ذکا و استواران دیگران ممتاز باشد مقرر می نمایند اکنون بدینست که من حکم سلطان ابراهیم برین
متصرفم و بقیه خزان و فائز میان جن مغفور سلیمان بحالت تبعیت من بزرور و نفعی بر او داشته و پناه تو گرفته ای
جمیع بلاد آن حقوق خود را از سلیمان طلب میکنند هرگز روزه بخدمت محمد شاه قضا یا طرفین رجوع و میل خواهد شد و اینکه گوئی
و میگوئی که در جاگیر و اقطاع سلیمان بر همه برادران مقدم داری هرگز صورت پذیر نیست چون شادوی پنجوا صد خان رسد
براشفت و تمام لشکر خود همراه شادوی داده بر سر کھا خانیل پذیرد و سخنان که مدت العتق را با جیب بود و بشیر خان دستی داشت نامور بود
شیر خان نیز جمله سپاه خود را بکسکمان فرستاده و سکمان با شادوی جنگ نموده قتل رسید و خواصخان زخمی گشت چون شیر خان

نیش شمشیر در دستش گرفت و قیامت خود مشعل میداد و تو سوار بودی است چنانچه واجب است بخدمت سلطان حسین براس که در کوزه مانچور
 منجانب شاه اقامت داشت پناه برده از قول عیسی سلیمان نیز از و کک گرفته بر سر محمد خان سلیمان است با او شان جنگ که ده
 هزار لشکر است او و بر جای خود و پرگنه چون که جای محمد خان بود متصرف شد و خویشان خود را که در نماز است محمد خان بپوشید و بفرستد
 محمد خان بعد ساخته بخدمت خود آورد چون اینک شیرخان بد وقت خویشان قومی شد پیشکش همه مصوب هم ملک بخدمت سلطان
 حسین براس فرستاد و بعد از آن به محمد خان نوشت که همان آمده بر گن خود را که چون دست متصرف شد که در جای او کار نیست چون مختار
 و پشیمان حال مانده بود اینک دست از شیرخان غنیمت دانست از کوهستان فرود آمده بر پرگنه چون متصرف کرد چون صاحب شیرخان از این غنیمت
 فارغ شد میان نظام را در جای گذارند خود بخدمت حسین براس رفت در اینجا شکر در کوزه مانچور در خدمت سلطان حسین مانده تا آنکه
 سلطان حسین خانم آستان بوسی با شاه گردید و شیرخان را هم که شکر برده بخدمت او شاه بهایون شرف ساخت شیرخان در مهمالوه
 چند ماه در خدمت او شاه مانده نظر بر او ضلع و اطوار و خلاقان مانده گاه گاه بر باران خود میگفت که بروردن مولان از هندوستان
 ای بس سهل و آسان تراست که هر بر بستر ناز بنام نوش و پیش و عشرت آرام است در خدمت سلطان حسین که با سلطنت بهر دو پیشه اندر روز
 شیرخان در مجلس با شاه هنگام تناول نمون طعام آتش با چاه از بیرون سالن خود را که آن آتش کار در آتش بر آورد و آن طعام را بان ریزه ریزه
 کرده با قاشق خوردن گرفت با شاه را در آن حالت بعضی نظر افتاده فرمود که این افغان کس است پس با تبریری نمایان آرد دولت فرماندهی
 چهار و ظاهر آنکه بیستام او در این افغان بخدمت با دولت آمده لیکن آنچه از شاه و دایم و بخاطر حضور کرده از شاه به هیچکدام بخاطر گذشت
 گو یا بخدمت بی انعامی نماید که او را باید گرفت مشعل و تهاج و دمی جنم باید فرستاد چون حسین براس کس شیرخان بخدمت نعلینه که در زیر عظم پاشا
 و بر او بود و سفارش بسیار نمود و بود خلیفه عرض کرد که شیرخان چندان حمیت دارد که از او همیشه هر اس باشد و بی جریه گمانا نقص همه
 و پیمان بود که راه فرم نوا آمد میگردد و درین اثنا با شاه متوجه کار دیگر شد و شیرخان را اولی سب حسین زیر عظم متنبه گشت که بی محنت اند
 مجلس با شاه برآمده سمت جایگزین رفت بعد ساخته چون با شاه نظر کرد و او را ندیده معلوم کرد که گریخته رفت با وزیر عظم گفت که تو مرا
 از قیدش باز داری این شخصی است که غنیمت خجسته می یابد که درین افغان نقتد با بطن خود خواهد آمد که تدارک پذیر نباشد البته چون شیرخان
 به جای رسید پیشکش تازه بخدمت سلطان حسین براس فرستاده و عند تعلق خود بنیضمون بخدمت عرض داشت نمود که محمدان سویر برودم
 سلیمان قیصر خرابی با گیرم اجتماع کردند و من بعد استماع از خبر میر کردن تو استمیرا که در انتظار خصمت وقت از دست میرفت و
 ممکن بود که خصمت میسر میشد لکن ابی تمام است بجهت خفتن گناه من و رعیت و اقامت بر لطف و شفقت ایشان کرده که یکسب بجزارت این نظر کنی
 شدم ما هر چند که شیرخان حسین براس امینان میکرد و دلش آرام میگرفت در این مقام او گشته تا آنکه شیرخان لپا را گردید بار دیگر بخدمت
 محمد شاه پیله بهار رفت باز از حضور محمد شاه با نایبش شاهزاده جلالخان مقرر گشته تا آنکه محمد شاه بخدمت حق پیوسته و امر سلطنت
 به جلالخان نیابت بشیرخان تعلق می یافت شیرخان درین حال تا مدت سه سال در کار خود استقلال تمام پیدا کرده اکثر لشکر را بر عاتق
 و احسان از خود ساخت درین اثنا با شاه جنگ داد و کسب خیر ملک بهار و استزاع آن را فاعنه متقو ش خاطر نموده طلب تمام متوجه
 با لشکر بسیار برین مهم تعیین فرموده شیرخان نیز با لشکر بمقابل او برآمده بعد جنگ سخت قطب خان بزخم حسین خان کاد می خواهرش در
 محاصره حایل سو بود گشته شد و شکست بر لشکر گکیان با قناده غنیمت بسیار از آن فتح حاصل شد و شیرخان این غنیمت تمام بعضی گردید
 از آن بهرمانیان نصیبی نداد و بنا بر این غنایان را با عدوت عناد سخت پیدا کرده امانتاق خود را نفعی میداشتند تا آنکه با شاه

جنگال شکره گران بر خسته و عالم را محکم مایه پیر من آراج مکتب جنگال کرد جنگ شیرخان بجای شاه مامور گردیده بود و مرستاده و مخدوم عالم
 خزانن فغان نمود با قمار و دستاورد شیرخان مرستاده و حکمک طلبیه غلام کرد که اگر فتح یافتیم دولت خود را در این بخش ابرم گرفتیم الا پس
 نزد تو اولی تراست زانکه بدست مخالف افتد بنا بر آن شیرخان میان جبهه و اجاس خان مردانی شوهر خود و خود را مع سده هزار سوار
 بجنگست و عالم ارسال بوده مقرر عدم توجه خود خواست ما را تقدیر آلتی مخدوم عالم در آن مکر مقتول میان جبهه و مخدوم گشته آن تمامی
 خزانن دوست مخدوم عالم نزد شیرخان ماند و درین اثنا نومانیان با اتفاق بجلاخان در خفیه مشوره بدست شیرخان نمودند و شیرخان نیز
 بمانند نومانیان خیره خاه خود از نیجینی آگاهی یافته و جمعیت کشیر ماسک کرده بعد از آن بدست نومانیان در بجلاخان ظاهر نموده گفت باز
 باو شاه جنگال بقصد شیر مملکت بهار حرکت کرده و دروغ شرا ایشان قبل از وقوع آن باید کرد چو که قوم تو نومانیان از سه پشت بهار
 در تصرف اشته صاحب جمعیت و جزا زنده و جبهه ماکت اکنون بسی بنده و نگاه به تصرف آمده در ضبط آن نیز طمع دارم مقصد
 من آن است که بجراج ماک مجدد و شکر سعید نگا دارم تا معاندان بچانه و فوراً فوج ترک فضولی نمایند و نومانیان نیز جبهه با من بدست
 از حضور مرا از دولت خوانان خود و مانند بعضی گوی نومانیان گوش نماند مرا مجاز فرمایند که بعد ازین در خدمت حضور با استعداد
 خواهم آمد پیشین این تقریر بجلاخان است که شیرخان از مشوره نومانیان آگاهی یافته بنا بر آن طایست آغاز نموده فرموده
 من نبود بر سائے تست بر نوع که فاطرت قرار گیر همان کن بعد از آن شیرخان در تصرف نومانیان کوشش عمل آورده نفر فرود
 جماعه را بدلا سار طرف خود میکشید تا اکثره از نومانیان را با خود متفق ساخت و در حوالی جبهه و مخدوم میباشند بجلاخان عن شدت
 نوشت مضمون آنکه امروز در هم در پیش است یکدیگر مقابل سپاه جنگال و دو نظم تحصیل ایات ماک چو که از کجا بودن با هر دو گروه مخالف
 متشخصین هیچ یک ازین دو امر ممکن نیست اتماس من آن است که باو شاه یک گروه را متمم جنگ بجگالیان و دیگره منصرف حاصل اسوال
 ماک فرمایند تا در ایستاده و امور نظیره وقوع نیاید بجلاخان گفت که رعایت فاطرت از بهر نزد مقدم تر و اختیار میباید است ماکتیم
 بدست تست با بعضی اموات که تعلق به فاطرت دارند بکلام ماتی شدن ظاهر نموده خواهد شد چند روز صبر کن بعد از آن موافق صلح
 کار کرده خواهد شد و در تخفیه نومانیان را طلبیده و عرض شیرخان بدو بر او شان خوانده گفت تبصیر خیر که ان قوم بایان با نام شیرخان در آمده
 با او متفق شده اند و من از مشوره آگاهی یافته و از تصرف قوم و اتفاق او شان با شیرخان بماند تمام بجا طر خطور میکند تا میرا بنواخته بدست
 نومانیان بعد از آن تقریر طویل گفتند که شیر شاه فوت تمام پیدا کرده قوم بایان را نیز با خود متفق ساخته حال اطفال نمره و اعیان او
 رسا و شوار است اکنون بجز آنکه مملکت بهار را پیشکش باو شاه جنگال نموده و باز بطریق اقطاع و جایگزینی و گردن متصرف شویم و بماند
 او را براندازیم صورتی دیگر بطلب که بر او بدید حصول امیدمان است که شیرخان از تحصیل اسوال مملکت مقید و متعین ساخته و بایان بهمانه
 مقابل با سپاه جنگال بیرون رفت چون قریب بیکدیگر رسیدیم از دشان عهد و پیمان حاصل کرده با آنها پیوندیم و مملکت آنها گزیند شیرخان را
 مسائل سازیم و مملکت بهار را تصرف نمود و در ایام بجلاخان این امر را قبول نموده شیرخان را تحصیل اسوال مملکت گذاشت خود با فوج
 متفق بجایگالیان رفت با سلطان ابراهیم باو شاه جنگال پیوستند و از اینجا بهر قوم شیر بهار و تحصیل شیرخان را حجت کردند -
 پیشیند شیر شیرخان بجایگالیان رسد بجلاخانیا و دره با استقبال رفت با فوج بجگالیان نومانیان مقابل آرا گشته موافق تعیین و کتب
 مسوولند کور است در جنگ بر مخالفان غالب آمده ایشانرا شکست داد و اکثر بجگالیان را بحالت فرار قبیل رسانیده نیز سلطان
 ابراهیم باو شاه ایشانرا گشته و حنییم و فتومات بیکران بدست آورده لایت بهار را تا جنگال صفا ساخت با الاستقلال بر این قبیل

آمدین ایشا قلمچا زما چنانچه شرح آن در کتب کواخبر مسطور است بدست آورد در نیمه دران ایام بیه تاج خان که بنجانب سلطان
 ابراهیم حکومت چنان داشت بعد فوات شمر بهین بیه مسات لاد ملک آن تصرف بود و بصلح حمید و خان محمد و خان اقلان
 مجبوس بی کلج آورده و لاد ملک آنرا مال خود یکصد پنجاه قطعه جواهر که هر یک بخراج ولایت می ارزید و صد من طلا امر پیش
 شیر شاه کرده علاوه از آن جزانه مدفون بصره شیرخان آمده سو آن بهت من مردارید ابدار از اموال تاج خان بشیرخان رسید
 بعدین ایام از مسات کمرک بانو پهلوی شیرخان نوحانی که از خوف مغولان با ولایت آمده بود صد من طلا و چهار من مروارید مع دیگر
 اشیاء و اجناس نفیسه بست آورد شیرخان را جمعیت نکست خاطر خواه حاصل گشت درین هنگام سلطان محمود پسر سلطان سکندر که در قلعه
 پهنسی قید بود خلاص یافت و امر او را بر باد شاهی تراشید بنگاه پادشاه پختانی رفت و در محاربه شکست خورده سمت قلعه چتر رفت
 مدتی در آنجا مانده بعد از آن پاره رفت بود و عمر خان حاکم امیر اعظم بهایون سلطان محمود و سند عالی بیگ خان خلیف مستد عالی عمر خان
 و ابراهیم خان علی زنی و احمد خان پنی و دوست خان ابن سباز و خان یوسف کی و مینا خان ابن میان و طاشا خیل که از پانزده
 سال حکم سپند و دو ابی و دو میان با ترخیل نیر و میان قاسم سلیمانی که از ایام قاهر سلطان ابراهیم پادشاه بودی تا اینوقت بحال خود
 مانده و بارها با عساکر مغول جنگ کرده غالب شده بودند و را با پادشاه خود مقرر ساخته بولایت بهار رسیده و تمامی ولایت بهار را
 بجز یکدیگر متصرفان بود و متصرف شده در میان خود قسمت نمودند و شیرخان محض از مجبوس اطاعت آنها اختیار نمود
 از ولایت بهار دست کش شد اما ایشان با شیرخان عهد و پیمان کردند که هرگاه جوینو را از دست مغولان برارند حکومت بهار
 را بدستور می که دریا خان نوحانی داشت بر و مسلم دارند و وثیقه در میان بگشته بشیرخان دادند و شیرخان بوعده آنکه متصرف
 نمود با نماند خواهد گشت بجا که خود رفت و درین ایام ظمیر العین محمد با بر پادشاه برست حق پیوسته محمد بهایون پادشاه زینت بخش
 تخت ملی بود چون سلطان محمود عازم تسخیر چنوب گشت و شیر شاه حاضر نشد لهذا سلطان محمود بالشکر و امرا به متصرفان او را به فتن
 همراه خود مجبوس ساخته و نیز از لاجپاری همراه ایشان و آن گشت مغولان چون آوازه سلطان محمود و فاعنه شنیدند از چنوب برست
 لکنوتی مغرور شده رفتند و آن ممالک بلا فرست بصره سلطان محمود درآمد پس سلطان محمود چنوب ز نزول نموده افواج
 بیشتر روانه ساخت اهد ز شیر محمد بهایون پادشاه بعزم پیکار با سلطان محمود است جوینو روانه گشت قریب لکنوتی بود لشکر مقابل
 یکدیگر درآمد و هر روز شجاعان از طرفین با هم آویخته و او ملاوت میدادند چون شیرخان میدانست که آخر کار لشکر این اهلان شکست
 نخواهد بود و در خفیه بهایون پادشاه پیغام فرستاد که مرا با بنجانب کی قدیم است از لاجپاری باین بوالسوسان فاقهت نموده ام بروز
 جنگ و تو خواهی من تو معلوم خواهد گشت چون این پیغام بهایون پادشاه رسید بسیار خوش وقت گردید شیرخان را ابو احمد
 موفوره امیدار ساخت روز محاربه باخیر که شیرخان بین لشکر بود درین اثناء کلب زار شست بعد که داده سنگ نخل در تفرقه جمعیت
 جماعه فاعنه انداخته مین رفتن موجب شکست لشکر فاعنه گشت ابراهیم خان علی زنی که سر ملقه بهادران بود قبل رسیده و نیز سیاه
 بازی بقول گشته و سلطان محمود شکست خورده بر سر حد بگال رفت ترک اعیان سلطنت نموده گوشه گرفت تا آنکه در آنحد و در برست
 حق بهت و بقیه امرا فاعنه متفرق گردیده بعضی بشیرخان پیوستند و بعضی با طرف بعیده فتنه بگشتند بعد حصول این
 فتح عظمتی پادشاه بهایون موانع خود را بر طاق نیان نهاده فی الحال هند و بیک با افواج چون بحر مطوح به شیرخان تعیین کرد تا رفت
 قلعه چا را از دستاند و چون شیرخان مستند تقابل شد پادشاه خود نیز عازم آن طرف شد چون شیرخان تاب مقاومت با افواج

شاهی است پس خود جلالترا مع حاجی همان بد قلم چپاز گذارند خود با آل و عیال و اطفال خود و اناخته بجز بهار که رفتند به ایون
 بادشاه بجای قلم چپاز پرداخت چون محاصره است او یافت خبر رسید سلطان بهادر گجراتی قلم باند در گرفت انواج او قلم ناگور را
 در محاصره داشته اند و خود عازم تخمین می گشت شیرخان قلع اینوا قلم بایخت خود است بنج دست بادشاه عریض نوشت مضمون
 اگر بادشاه بهرانی خود را مخصوص ساخته نیابت محافظت قلم چپاز با تمام او مقرر فرمایند و فرمانبردار بادشاه خواهد ماند قطب خان
 فرزند خود را با پنجاه هزار در طارست بادشاه تعیین کند ساخت بادشاه جواب نوشت که اگر جلالترا ببلارست بهر کالی باید است
 تعیین نماید و در خصوص قلم چپاز را با خود او هم بخشد هنوز جواب نماند عازم شیرخان رسیده بود که خبر دیگر بنمونه ایون بادشاه به ایون
 که مرز انچه مان که در قلم بیان بود فرستاد غیر واقعه بک خود ظاهر ساخته و از قلم برآمده و با شش بسیار بر جمع شده خطی عظیم از دور
 هندوستان در ماگشت از سنج این ساخت بادشاه بسیار بر سر این خط گشته نظر مصالحت وقت طارست قطب خان را منتظر ساخته
 اهتمام قلم چپاز را به شیرخان گذاشت نیز شیرخان قطب خان را مع بیعت ایون بادشاه تعیین کرد بده بادشاه با آن جهت
 فرمود هنوز با گره رسیده بود که قطب خان فرصت یافته و از لشکر شاهی که رفته و سپس قلم چپاز رفت ایون بادشاه بعد رسید
 با گره اصلاح کار محمد زمان اندا گره مینار نموده و بمقام مندوب با گجراتیان مقابل آنگشته ایشانرا شکست داد و حکومت گجرات و
 آندیا را برادر کامران برادر کلان خود انضویض نموده با گره مراجعت فرمود و تا یک نیم سال در انجا پیش و مشرت گذرانیده و درین
 عرصه بطریق حرکت نفرمود و درین عرصه در شیرخانرا فرصت خاطر خواهد دست اده فرجی جبار از اناخته نزد خود جمع آورده
 نهایت قومی بازو شده درین فرصت بجهت امر اقدم سلطنت لودیه یکیکه عیسی خان بن سعد عالی عمر خان سمرانی ددیگر عظیم ایون
 سمرانی و دیگر میان سپین بودی شاه بنعل شیرخان بیستند شیرخانرا از معاینه استند ادمه خود ملائکه قوج تشارست بسلطنت
 هندوستان و در مانع افتاده خود را مخاطب حضرت آعلی ساخت بهر آن عرصه بی بی فتح دختر کالاپار زوجه سلطان ابراهیم کاز
 صدر مغلان پناه یار آورده بود و موافقه کرده مجموع مال دنیا که صد من طلا و احمد و ده من موارید انور و سوا آن نقره گام اجناس
 دیگر بود نماز می گرفته و دخترش را که مهر سلطان نام داشت جلالترا پسر شیرخان بجای خود خواست اما چون بی بی فتح بآزادی
 نبود شیرخان جلالترا از آن امر باز داشت بهدر غیر صد تقییب شاه بادشاه بگال فرستاد چون پسند است طهه الامرا و دیگر نوشت
 جلالترا نوهانی سابق بادشاه بهار را بسلطنت بگال برداشتند چون تشیت این امر از جلالترا پیشتر گشت و در سپاه بگال
 برج برج واقع شد بنا بر آن شیرخان عزیمت تخیر مملکت بگال نمود یک تاخت ولایت موگلی را تسخیر کرده در وانه سیکه ای
 گهر می را استخفص گردانید این گهر می بنایست میان ولایت بهار و بگال در نهایت استحکام که از یک طرف کو بهیت تنها
 رفیع و جنگ بسیار صعب طرف دیگر آن دریا است گنگ است که گذشتن از آن تمام دشوار است بهدرین ایام به ایون بادشاه
 از مهم گجرات پس با گره رسیده توقف داشت در ایام توقف بادشاه با گره خانانان یوسف فی عرض کرد که شیرخان جمعیت
 دنیا و قوج استند او تمام بهم رسانیده از حد قومی شد صلاح وقت آن است که بهدرین وقت با همین سپاه که در رکاب است
 بر سرش روند چرا که اگر فرصت یافت تا آنکه بگال را تسخیر کرد و بر بگال قیام میکند یا رقبه نمود از زمان علاج او و دشوارتر خواهد
 بود بادشاه بجواب فرمودند از مهم کیال سپاه و اسپان کوفته دست اند بعد بارت نصحت نخواهم فرمود و شیرخان چه سنگ
 خواهد بود که با ما همی نماید یک مینار تمامی ممالک شرقیه را از غوغای افغانه که مثل خن خاشاک اند صاف خواهد ساخت

و به دستور بنود صدر راه از رفته خود نموده عیته قبول خواهند نمود انقصه بادشاه توقف استراحت اختیار کرده هم در آن وقت
 هند و بیگ با بارت چون پور فرستاده با من فرمود که استفسار احوال شیر و نمونه حقیقت و ضایع اطوار او تازه بتازه بحضور بادشاه عرض
 نموده باشند چون هند و بیگ بخیر پور رسید شیرخان از نقد و محفل نقد و تحائف نظریه بود او داد او را از خود کرده همواره نیک و ضعیف بود بحضور بادشاه
 می نشست و به وصول اراض هند و بیگ بادشاه بنیال بود بنابراین توقف یک نیم سال بجا آمد و در نیم صده هرگز بجای شیرخان نرسید
 و شیرخان فرصت یافته درین ایام بجایان پسر خود را با خواستگاری دیگر امرای تیره بنگال تعیین ساخت چون سلطان محمود مع فوج بنگال بقابل فوج
 جلال خان برآمده جنگ شد شکست یافت و از آنجا گریخت در شهر لکنوتی مستخفیست و آن تپاسی ممالک شیرخان حمل شدند بعد از آن
 بجایان تپاسی محضون قلمو پراخت چون پنج پور بهایون بادشاه رسید فوراً از سمت اگره پست بهار نصیحت فرمود و در وقت حمله
 به بنارس چون از هند و بیگ فغانمان یوسف فی گنگاش پسرید که اول تیره قلمو چپاژ پر داز و یا قصد تیره بنگال مقدم آمد همواره
 اصلاح تقدیم تیره قلمو چپاژ دادند اما فغانمان گنایش کرد که در نیابند صلاح بنیال هم خطور کرده یکی پیانه و دیگر جوانان است جوانان
 آنکه نخست از قلمو چپاژ فرخت نموده بعد از آن متوجه تیره بنگال شوند و پیانه آنکه فتح بنگال مقدم دارند و همچنین آمدن قلمو گوژ به آورده
 بعد از آن متوجه تیره قلمو چپاژ و تیره سال شیرخان شوند که در نصیحت طلب باسانی مایل خواهد شد بادشاه جواب داد من که جوانم
 برای جوانان عمل خواهم کرد پس فاد سمت چپاژ شد و شیرخان غارینخان سور و سیف خان مغانی را در قلمو چپاژ گنایشته و بجایان
 مع خواستمان بر حفاظت سیکری گنیهی تعیین نموده علاوه خواستمان را بشا تعلق گوژ و بنگال آتیم که خود را میال و میال افانته پاسبان
 مناسب افانته چپال آمده سمت قلمو رهتاس رفت راجه رهتاس اگر چه عده پیاده دادن در قلمو با شیرخان بوده بود چون کثرت افانته
 را دیده هر اسان گردیده از در آمدن ایشان قلمو مانع گشت پس شیرخان گوهره پیش قیمت نزد جوارین برین زیر راجه فرستاده او را
 زین خود ساخت و بیکه در کتب سبوطه تواریخ قوم است خود را بتیاریج مع جماعه افانته میال و اطال ایشان باندرون قلمو رسانیده
 بهکین وقت خبر یافت که بادشاه بهایون قلمو چپاژ را منتوج ساخت چونکه پیش از آن بچند ساعت خبر یافته بود که خواستمان در قلمو
 گوژ غرق شده هند اسامی جان برادر خود را بخطاب سخانی مخاطب فرموده بطرف قلمو گوژ فرستاده حکم داد که چون بهایون قلمو
 چپاژ گرفت اکنون با فرست عازم گوژ خود شد بیکه قبل از وصول او خواست قلمو گوژ را فتح نمایند بنابراین خواستمان به سرعت
 تمام قلمو گوژ رسیده و بقله آویخته قلمو گوژ را منتوج ساختند بعد به شمول بجایان فتح نام قلمو گوژ بنگال را بخدمت شیرخان فرستاد
 از وصول خبر آن فتح نهایت مسرعت شد بهدین انتها شیرخان راجه رهتاس و لشکرش را بیکه در کتب سبوطه مسطور است از قلمو
 رهتاس بدر ساخت بر قلمو متصرف شد و پسر خود عادیخان و قطب خان را بر حفاظت قلمو رهتاس گذاشته و خود فرود آمد و بجایان رهتاس
 چهار کشته توج نموده در میان آن میگشت هرگز بجایان قرار نیکو بهایون بادشاه چون بعد تیره قلمو چپاژ به بلده بناس سید ماتت
 فرمود و بشیرخان پیغام فرستاد که بخدمت آمده ملازمت نماید شیرخان در جواب نوشت که من بنده بادشاهم محض از ترس بیم
 بادشاه آمدن نمیتوانم جمعی کثیر افانته نزد من جمع آمده و پسر بجایان قلمو گوژ را فتح ساخته درین وقت ملک گوژ و بنگال و بهار در دست
 من است اگر بادشاه ملک بهار حواله گماشتگان خود نموده ملک گوژ و بنگال را بطریق جاگیر بمن عنایت فرماید در نصیحت
 تمام خزان گوژ بخدمت ارسال دارم علاوه از آن سبال ده لکه روپیه بخاودان خزان عامه خواهم رسانید با اتباع و متعلقان خود
 بفرمانبراری بیان سپاری قیام داشته و نیز بعد از آنکه خاطر جمعی حاصل شود از دستم ساخته به بندگی شرفش من میتوانم شرط

آنکه با شاه بنیادس مراجعت منتهی بجایون بادشاه متوسل شیعرا قبول فرموده و سبب قلعیت قاسم مع منتهی شیرخان فرستاده
 شیرخان نیز فرستاده بادشاه را مسرور ساخته مراجعت فرمود در وقت ملک سلطان محمود که بادشاه بنگال شده از فوج شیرخان جنود کم
 بیادست بجایون شاه رسیده بود و عرض کرد که سوسه قلعه گور که بدست افغاناست دیگر تمام ملک بنگال در تصرف من است بادشاه بر عرض
 گوئی شیرخان عمل نماید و شش افغانانم بنگال شود و از نظرت من فرستاده راه آمد و رفت برافغانه مسدود ساخت یک نخت بدخواه دوست
 را خواهم برانداخت بادشاه بجایون بکشید ان سلطان محمود از عهد مشیاق همیشه بر گشته بیبری برلاس سپهسالار خود را و خانانان این
 زانی و دو امیر دیگر را حکم فرمود که پیشتر روان شوند و مرزها بنهال برادر خود را بطیله تنظیم با گره فرستاد و خود با بقیه لشکر عازم تحصیل
 افغانه چهار کشته گردیده و از کوهستان و جنگل دشوار گذار که گذرگاه شیرخان کجا بود روان گشت شیرخان چون این خبر شنید لشکر خود را
 سمت قلعه رهتاس روان فرمود و خود با پانصد سوار بر گله گور بنگال شد بجایون بادشاه چون قصبه میسر رسید بیبری برلاس و خانانان
 یوسف نئی و سلطان محمود بادشاه مغرور بنگال را بخدمت بادشاه آوردند چون سلطان محمود آنچه از بادشاه امید داشت میسر نکرده
 از آمدن خود پشیمان گردید و از نعم و الم بسیار گشته برست حق سپست - بادشاه بجایون از قصبه میسر بیبری را بگله بنگال شده شیرخان
 نیز باستماع این خبر مع جماعه قلیله مذکوره مخفی طرف بنگال روان شده بجانب بنگال گشته نشسته است چون از روانه سیکری گزینی
 کرد سیف خان سردانی اپانخیل را سه صد مرد از برادران آل عیال شیرخان بر خود شیرخان او را گفت برگرد که لشکر منول آمد سیف خان
 گفت آل عیال را همراه گرفته بر من عزم آن نمودم که خود را مع برادران فعلی تو کرده تنگ گذرگاه را بسبب ساختن بجایون بادشاه
 چنانکه معلوم دارم که تو خود را بنگال برسانی هر چند شیرخان او را بر رفتن تاکید کرده و منظور داشت آن شیرخان آل عیال و اطفال او را از راه
 گرفته روان شد و سیف خان مع برادران غسل و طهارت نموده تنگ گذرگاه را نگه داشت تا آنکه طلوع لشکر منول نمود و ارگشت پس مع
 سزانیان چون شیرخان گشت از کجی گاه بد آمد و بنگال منولان پرده انستند و تا شام بجایون لشکرش را از آن بقعه گذشتن دادند و در کجا
 جنگ سیف خان در غم کاری خورده و اکثر برادران سیف خان خود را قتل در داده بعد مغلان سیف خان بهادر را بحالت مجروحی بهیچ
 جزا نداشت بخدمت بادشاه برد و بادشاه بر شتابت شجاعت سیف خان آفرین فرموده گفت تو کردی قوی در کار صاحب چنین آید
 که از مرگ زمیند شید و کثرت قتل مخالفان و نظر نیار و بعد بادشاه سیف خان را در رفتن بجانب شیرخان با آمدن نزد بادشاه
 ساخته اما سیف خان رفتن خود نزد شیرخان اختیار نموده پس از خدمت انون بادشاه ب مقام موگیر شیرخان سپست شیرخان از انجا به
 کشته ها روانه سمت گور بنگال شد و بجایون مع خواص خان حاجی خان را به سبب عقبه سیکری گزینی متعین ساخته با ایشان حکم داد که این دروازه
 را مسدود دارند و جنگ نکنند و دشمن را محصل سازند تا آنکه من تمامی خزانج و فاشن قلعه گور را بقلعه رهتاس رسانم بعد از آن شما را
 خواهم طلبید او شان حسب حکم آن دروازه را مسدود کرده تو پناه بالی آن نصیب مستعد نوع مغل نبشتن تا گاه طلوع لشکر منول
 نمود ارگشت قیامه سکروه از گزینی مائمه بر پا کردند و هر صباح فوجی از مغلان اسپان با نخته یزدانگزر تا بر دروازه رسانیده و در
 تا نزد ایقانان داده بداره خود باز میگشتند تا که بجایون از بیوه گوئی مغلان تنگ آمد و حوصله غیرت افغانی او از تحمل این با
 عاجز آمد و چون مانست شیرخان عزم محاربه متعلقه نمود و روزی چون مغلان بر ستم نمودند روز طلوع الصبح اسپان با نخته یزدانگزر دروازه
 مغلانی دره و شام داده گوئی نموده بداره خود باز گشتند و اسلحه کشاده زینها از پشت اسپان فرود آورده بگرا بجا از پر آنگه شدند
 و صاحبان ایشان بر بستر ناز و استراحت خوابیدند قریب نیمه روز بجایون دروازه را کرده بر لشکر منول جلوریز گشت قلیله از

سلطان کاسپان بچام داشتند به تقابل آمدند و اکثری ست پانچم کرده سے بگریز نهادند مقابلہ آریلیان نیز ضرب شیر افغانہ خوردہ تمامی
 سے بگریز نهادند و تمام دائرہ از خیر و اسپان شیران فیلیان را گنماشتند رفتند القصد یہ پکس از سپاہ نعل نماند کاسیر یا قتل نہ شد
 جز سواران قبیل کہ پامردی اسپان بدر رفتند چون خبر این فتح نمایان بشیرخان سید برین فرستاد مثل فرمود کہ خروسے لاکہ در اول جنگ
 شکست سداگر اورا باز بان جنگا بر بند بانگ میزند اما جنگ نمیکند و بعد ازین فتح جلالخان جلوسه شین جامی خان را بشیرخان
 طلبیدہ برآہ کہ گریز گاہ قدیم او بود خبیثہ روان شد و در شتایہ راہ را چہ چہار کند سدا راہ او گردیدہ اما بلا محار بہ گریختہ قلعہ نیا گرفت
 و بشیرخان تعاقب فرمود قلعہ او را بطلب فتح ساخت و اورا کہ بحیث سنگ نام داشت چون گو سفند فتح نموده آن قلعہ را منہدم و ویران ساخت
 متوجہ رہتاس و ہلویون بادشاہ منزل بنزل قلعہ گوڑ رسیدہ آنرا تصرف کردہ اقامت گوڑ پسند خاطرش افتادہ تا چہار ماہ و گوڑ
 توقت فرمودہ و پیش و عشرت مشغول گشتہ حکم فرمود کہ تا انقضای ہفت ماہ اورا از مقدمات مکی و مالی بجز منہ نہ رسانند و درین
 فرصت بے اعتنائی ہلویون شاہ بشیرخان بنارس را تہذیب فرمودہ حاکم آنجا را مع فوج در آنگلغور قاب گردانید و جلالخان جلوسه شین
 را با پنجہزار سوار ہواچی گوڑ و جنگا کہ تعیین فرمودہ حکم کرد کہ نگذارند کہ غلہ وغیرہ بشکر ہلویون شاہ برسد - لہذا در گوڑ و جنگا گرانہ غلہ
 نہایت سید بنایران بادشاہ ہلویون بشیرخان میقبول بیگت را بادہ ہزار و چہار ہزار خان فرستاد اما عند الحار بہ شکست خوردہ
 واپس بجدت بادشاہ آمدند و بشیرخان خواستہ از با فوجے سمت موگیہ فرستادہ و بر سر خانخانان یوسف اتی کہ نہایت بادشاہ حکم
 موگیہ داشت رسیدہ اورا اسیر دستگیر طوق و در بنجیر کردہ معلول بجدت بشیرخان فرستادند و او در نواسی قلعہ چہار در خدمت
 بشیرخان سید بشیرخان در باب تجویز شازان خانان یوسف اتی کہ ہمیشہ در باب استیصال افغانہ بجدت بادشاہ ہلویون از حد زیادہ
 سامی می نماز افغانہ سے طلبیدہ بگننان بالاتفاق ملے دادند کہ اورا بقوت سمت ہلاک باید نمود کہ بدخواہ قوم بود لہذا بشیرخان
 اورا سنگسار نمود و ہلاکت رسانید و ہما وقت بشیرخان قلعہ چہار را کہ در قبضہ مغولان بود مفتوح ساخت ہیبت خان نیازی
 در سرستان او دل را با جماعہ از رجال ابطال یافت و لکھنوی و بھارنچ روان فرمود و او شان گماشتگان ہلویون بادشاہ را
 از ممالک از سنجل و مردابا و بفرشت بشیر بر آوردہ آن ولایت را مفتوح ساختند و ہمدان قنولت شہر سنجل تبارج رفت ساکنان
 آن شہر اسیر حکام آن ممالک مقتول شدند بعد بشیرخان فوجے دیگر ہمراہ سزاران شل قلعہ خان جامی خان بجانب جوہر تعیین فرمودہ
 و او شان آنجا رفتہ حاکم جوہر را با پنجہزار منگالان قتل آوردہ بر جوہر متصرف شدند و ہماں فوج بجانب گڑ و ماکیچو و قنوج مشاقت
 و مغلاز شکست بر شکست دادہ کردہ ماکیچو و قنوج را فتح نمودند ہر رنہ وقت بشیرخان خواستہ خان را مع فوج عمدہ بر سر سرحد تعیین فرمود
 و حاصل این تمامی لایات افغانہ بظلمت جمعی تا سال تمام تحصیل کردند بعد از آن ہلویون بادشاہ ازین واقعات آگاہی یافت
 وزیر مطلع شد کہ مرزا ہندال در آگرہ سر پشورش برداشتہ شیخ بہلول برادر شیخ محمد خوف ما کہ از جانب ہلویون بلکہ نصیحت
 نزد او رفتہ بود و قتل رسانید و مرزا کامران از گجرات بفرستادہ ہر وہ برادر ہما بر او طبیعت غلام کابل شدند نہ ہی از گوڑ جنگا
 کچ فرمودہ ہا تہذیب کردہ متوجہ شد و بشیرخان نیز ہر سلاک خود را جز خواستہ خان فوج او کہ بر سر سرحد متعین شدہ بود بجنوب و جمع آوردہ
 فراہم ساخت و سبب فرستادنش خواستہ خان را بر سر سرحد آن بود کہ وقتیکہ بشیرخان از اہم پیش آہستہ بانقیم مقابلہ آرا شدہ فوج سرحد اہل
 کوہ بر آمدہ ممالک را غارت کردہ طریقی رہزنی پیش گرفتہ لشکر بشیرخان را غلہ وغیرہ رسد رسیدن خانے دودار میانستہ القصد
 چون لشکر بشیرخان در پاق قلعہ رہتاس متعین شد و سان خواستہ ہنداد ہزار سوار و یکہزار فیل جنگی بجا آمدند در نہ وقت بشیرخان خبر رسید

که بادشاه هلیون پناصلت می کرده از قلعه رتباس چپا پزیده گذشت بر سرعت تمام سمت آگره روان است نهایت سرسختی پشیمان خاطر است بنا بران شیرخان با سپاه گران تعاقب روان گشت آهنگی را بکار برده بر هر منزل که مقام میکرد گرد تمام لشکر قلعه گمین می ساخت از شاه راه عریضه بخدمت بادشاه نوشت مضمون آنکه من بمان بنده ام و بر خست و سپانم اگر بادشاه بنگار را موافق انعام کن بر من کم فرماید طریق و نتوانی را از دست منم. و متعاقب عریضه خود نیز کج متواتر بادشاه رسیده در مقابل بادشاه باین موضع چو بی یکسره خود بر پا کرده برابر بادشاه نشست بادشاه مضمون عریضه و راضی به خواست که مملکت بنگال را بمنع دهد اما با استصواب ارکان دولت اول شیخ خلیل ساکنان اصفهان شیخ فرید بخشک و از پیشوایان قباچه بود بر سر مسالت نرو شیرخان فرستاده پیغام کرده که چون بیایدی منو مقابل اردو ما بدولت خیر بر پا کرده صلح می خیزی و این امر موجب جنگ مرست شکست ناموس سلطنت با عظمت ما هست پس با یکدیگر توافق کوچ کرده مجری بودی بجای مقام کنی تا ما که منصوبه من چند منزل تعاقب نموده باز گردند بعد از آن هر چه راه تست همان کرده خواهد شد شیرخان چون این پیغام بادشاه شنید محمول بر دفع الوقتی ساخته در جواب آن با شیخ خلیل فرمود که از جانب من بخدمت بادشاه عرض کنی که شاه جنگ نخواهد لیکن لشکر شما خواهان جنگ نیست اما لشکر من پس از جان دل جنگ میخواهد حقیقت نفس الامر این است که گفتیم دیگر رضای بادشاه است بعد شیخ خلیل رخصت شد که وقت چند روزی وقت شیرخان مغلانرا غافل دید اهل مناسب بود فرصت را نصیبت نموده وقت شب ایضا فرمود و قریب صبح با لشکر است با شرمش فرو میمان کوه سیکو بجنگ بادشاه آمد چون لشکر بادشاه از فرصت تزیین قباچه جنگ حاصل شد شکست فاش خوردند و بعد وقوع شکست بادشاه هلیون بجات فرار متوجه آگره گردید بعد از آن شیر شاه قوی را سمت بنگال تعیین ساخته و آن فوج بر سرعت تمام با چهار سید جهانگیر قلی میگ با لشکر که همراه او بود عطف تیغ بیدریغ ساخته قصد حصول این فتح شیرخان نمود و شیر شاه خطاب کرده که در خطبه بنام خود ساخته و سال دیگر یا غلبه دهد به تمام متوجه آگره گشت از قدرت الهی تعالی شانه و چنین وقت که ریخته را بنگال بیا ساخت که مرز از بادشاه جدا شده بلا هو تو چون بود و دیگر امرای چغتائی نیز از بادشاه مخالفت و زریه مند با وجود این امور هلیون بادشاه خود را از ادای عیاض ساخته از آگره متوجه قونج گشته و از تاب گنگ بار او مقابل شیر شاه عبور نموده درین مان لشکر مغل صد هزار سوار و لشکر افغان پنج هزار سوار بود و روز عاشورا سه نصد چهل هشت سجزی لشکر مغل کوچ نموده چون اراده فرود آمدن بر منزل کردند در نیوقت شیر شاه صفوق است بر سر بادشاه هلیون مدونامه کارزار را مستعمل کرد و لشکر مغل دست پاک کرده فرار را برقرار اختیار نموده منتهزم شدند و بسبب کمال سربلگی بسبب پیچیدگی بودن چپا پیش شیر شاه سوار و پیاده نمودند و با انداختن و اکثره غرقا شبه انکه از ایشان بصد سخت جان از قتل و غرقابی بسلامت برآمد بادشاه هلیون همچو غیر نهایت پلاری سرگردانی بیگمات محرم از آگذاشته روزه بفرار نموده خود را سواره بدریا انداخت آب را از فغانه زمین جدا ساخته قریب دو غرقاب گرد و ابامد شخصی شمس الدین نام که مشک دم ده زیران داشت پامل نجات سیده از حصول این فتح انمی شیر شاه را انعام و اسباب شایهی بدست آمد و اول توجه بنگالبانی عصمت بیگمات شایهی عورت سائر مغلان نموده و ملکه زمانی و دیگر بیگمات بادشاهی را همراه شخص معتبر و امین خود روانه قلعه رتباس نموده و سائر زمان مغلانرا مطلق العنان ساخته فرمود هر جای که خواهد برزند کسی مزاحم حال و مال او شان نگردد. باقیماندگان لشکر مغل که از غرقابی بسلامت مانده بودند نزد بادشاه هلیون جمع آمدند چون لشکر افغانان تعاقب مغلانرا از دست ندادند لاچار بادشاه مع لشکر متوجه لاهور گشت چون لاهور رسید از طرف مرزایان مغلان بجهت جمع آمده در نیوقت شیر شاه ملکه زمانی را مع دیگر بیگمات بادشاهی

بر سواری بدو را پرده وار شراودر شان ایشان حضرت محرابان روانه لاهور ساخته بخدمت هایون بادشاه رسانیده بعد از آن بدو
 خود مع انواج تعاقب هایون شاه توجه لاهور شد چون بلاهوز نزدیک سید هایون شاه طلاقت مقادست و رخنه در میان لاهور
 برآمده راه مغان پیش گرفت شیر شاه نیز تعاقب بعمل آورد چون هایون شاه سه منزل از لاهور سمت مغان رفت درین منزل
 مرزا کامران از و جدا شده براه چو باره تنو کجیل گشت و هایون شاه براه سواحل دریا راوسی سمت مغان کوچیده منزل بر منزل رفت
 چون بمقام خوشاب این خبر بشیر شاه رسید از آنجا فوجی سنگین با تحت خواصخان حاجی خان میان حبیب خان بلخی و قطب خان بودی
 در دست خان اول و جلالتخان جلوه فرستیدن عیسی خان نیازی و بزرگوار بقیب هایون تعیین فرموده ایشان را فهمانید که جنگ نکنند و قنای
 او نیز از دست ندهند تا آنکه در آن زمان ممالک محروسه خارج نمایند و بعد از آن مراجعت نمایند و امر اندکوره بعد روان
 شدن و فوج گشته خواصخان عیسی خان نیازی و بزرگوار و حاجی خان از دریا گذر نموده کتاسه دریا به چناب
 گرفتند و جلالتخان قطب خان مرست خان غیر هم بر پشته هایون بادشاه روان شده سواحل دریا راوسی گرفتند تا گمان فوج مرزا کامران
 با فوج خواصخان غیره و چار شده اما تا مقادست نیاروده است کابل گریخته رفتند علم و تقارده اسباب اودست افغانان آمده نیز بسیار
 از رفیقان او قبیل سیدند و خواصخان غیره بعد از آنکه هایون بادشاه از ممالک محروسه برگردند مراجعت نمودند و بمقام خوشاب حاضر بشیر شاه شدند
 هایون بادشاه حیران سرگردان میان سید و از آنجا راهی کتاسه گردید و بر وقت سیدان بکلی با ایلان و سنگیری از خدمت نزد شاه حسین
 زخمی بکام گشته و سنده فرستاده از دست او گرفتند و با اتفاق او بگریختند آنکه را تفسیر نماید اما مرزانه کور از راه اتفاق بادشاه را تا ششماه
 بیست محل متوقف داشت چنانچه در شرحه اکثر لشکریان از بادشاه متفرق شدند یعنی مرزا هندال جدا شده بود و قراچ خان حاکم
 قندهار رفت و مرزایا و گار بموجب ایام بادشاه بر شهر کجلی قید کرد و بادشاه قلعه سپه ان را محاصره فرمود اما بر تصرف گن قادر نشد
 و نیز مرزا شاه حسین را بخون آه آمد و رفت قلعه بر باد شاه مسدود ساخت بنا بران ایچار بادشاه سپه ان بیکر مراجعت نمود و راه او بخون از
 دریا سنده نموده چون دم بایام شاه حسین گشته بهار از گذر بیات دور برده بودند بادشاه را عجز از دریا میسر نشد تا چار از راه
 بیاید بکاتیل لایت بلج مال بود که برش امید داشت روان گشت را چو بیاید از راه میر قتی جمعی را بر سر راه او فرستاد بادشاه با او
 مردم قلیل که همراه داشت با آن گروهان بود جنگ نموده او شان را منظم ساخته نمود و با اینبار بر سر حد را جوالد یوسانید چون در آنجا
 معلوم کرد که از سبب گشتگی بخت نیست را بجهت کور در حق او بدست چنانچه راه او در گرفتاری و فرستادن او نزد شیر شاه در نیم شب
 سوار شده به جانب کوه روان گردید و در آنجا راه او از تحلیف شد اید عاید حال بادشاه گشته در کتب مسبوته تواریخ
 شرح دارد مسطور است عایشا لالا مختصار آن اقدام گرفت اقصی چون با مرکب رسید زانجا که مرکب گشته شیر خوار می پیش
 آمده بادشاه و لشکرش نزد او آسوده شدند در ایام توقفت بادشاه بمقام مرکب بتاریخ پنجم ماه ربیع سده چهل و نه هجری لاد
 شاهنورد محمد اکبر از مکنه نانی که همراه بادشاه بود بوقوع رسید پس از آن کوچ و بزرگوار مرکب گشته با اتفاق رانما تنو کجیل گشتند
 اما تا کامیاب گشتند از آنجا مع کوچ و در روان قندهار گشت چون از دریا سنده عبور نموده بمیان ایلات بوچه عرف سرزمینی دست
 و در مانی و غیره سید و اسمعیل خان هوت و خانه خان مرزانی و دوواهی فتح خان گورانی و صاحب از تهیه سبب بروداری و دیگر
 ضروریات نسبت بادشاه بجا آوردند خصوص اسمعیل خان هوت که عهده شیر و از خوبصورت و جوان خوش سبک و قندر است بنا بر
 ارتجاع و دایگری شاهزاده محمد اکبر از خاندان خود بخدمت بادشاه هایون حاضر ساخت بادشاه از خدمت بلوچان مرزبوره نهایت

خوشدل مشرکشته بصلح منجات ملک سندھ ملک قتل دینی بطریق جاگیر میدان مذکوران مطاوعش فرموده در همه
شاهی ممالک بورد باو شاه مطاوعه و متوجه منزل منصوب شد و بلوچان متذکره چون سجاگیر داری پرگنات مذکور نماز شد و اول آنجا
هوت برکنار غزنی دریا سندھ بلده دیرہ اسمیخانرا بافصله و از دکره از موضع میرسکن قدیم قوم خود بنیاد نهاده بلندخان غازی
زمانی بر فاصله یک صد کرده از دیرہ هوت مت جنوب بلده دیرہ جنوبی موسوم بنام دیرہ غازی خان آغاز نمود
دور میان حسن و دیرہ فتح خان گورانی بلده موسوم بدیرہ فتح خان نیز برکنار غزنی دریا سندھ آباد ساخت
عاین هرست دیرہ برکنار غزنی دریا سندھ بنا شدند انصاف چون بادشاه ہمایون از ساکن بلوچان روانہ سمت
قندھار شد در انجا سے را دیرم خان نیز بخندست بادشاه رسید چون بادشاه بسال دہستان سید و رقیع نام خبر یافت کہ مرزا سکری
کہ متجانسب اکامران حکومت قندھار داشت المیخان نمود و لازم گرفتاری بادشاه است بنا بران بادشاه تعمیل تلم مریم مکانی ملک
زمانی را ہمراہ خود سوار کردہ و شاہزادہ محمد اکبر تمام نیرہ و اسباب و اسلحہ معالی گذارشتہ خود با بست و دو کس کہ سیرم خان از بخند
بود سرعت رفتا نماز گرفتار بے راہ را گولے سمت خراسان گشت مرزا سکری بر اسلحہ معالی آمدہ اسباب اسوال استعدت
گشتہ و شاہزادہ محمد اکبر را نیز ہمراہ فرستادہ و اپس بقندھار رفت از انجا بعد چندی شاہزادہ مانر مرزا اکامران بجای فرستاد و بادشاه
ہمایون مع رقیعان خود بہ ملک خراسان اصل گردید۔ اما شیرشاہ بادشاہ چون ہمایون بادشاہ را اخرج فرمودہ بنوشاب سید
آب پلے خوشاب پسند خاطرش و موافق طبعش بقیض آمدہ بسیار مت و انعام توقفت فرمود و پچاہ نا و بادریہا و بنا و اورنج
اصداث نمودہ پیشتر و عشرت و شکار میگذاشتید بہر رقیع نام اسمیخان هوت غازیخان زمانی و فتح خان گورانی و نیز فتح خان
جسگانی چنانچہ در رات الافندہ مسطور است بجز مت حضرت شیرشاہ شرف شدہ و بایشان حکم شد تا کنفل کے سپان را بلوغ شاهی
رسانند کہ منابطہ لشکر ماہد ولت است باستماع از حکم ہرست بلوچان برپایہ برخواستہ و کفہا نے خود را عریان نمودہ بزبان اسپستان
رسانیدند کہ دیگر مردم لشکر موافق منابطہ شیر شاهی کنفل کے اسپان خود را بلوغ میرسانند ما و زواج است میگنیم کہ بتظور می حضرت اعلی
داع باد شاهی ابر کفہا نے خود نیم تا بلامی فحاس بادشاہ از سا بر مردم متاز باشم شیرشاہ باستماع این سخن متواضعانہ بلوچان آمد
خوشدل گشتہ بستم نمود و حکم فرمود کہ داغ اسپان ہرست بلوچان منقاعے شان معاف و جاگیر ات ایشان علیہ محمد ہمایون بادشاہ کہ پیلہ
نک علی و قندھار سی با ایشان مرحمت فرمودہ از پیشگاہ ماہد ولت بدستور بر ایشان بجال باشد ہم بتعام خوشاب ہم مستر
کابل قندھار بختیبت مبارکباد و بجز شیرشاہ آمدند و تمامی فراخور حال مناصب اجناس با جاگیر ات خلایع مشرف شدند
بعد از ان شیرشاہ ساری نمونہ متوجہ تا دیرہ بمرزانش گکران شدہ بر سرطے سارنگ گکر رفت بعد جنگ بر تو بیاب گردیدہ
اورا قتل رسانید و دختران اورا بچہ ہمان بخشید و بعد دورہ و ملاحظہ کہستان گندہ و حوالی بانات در تعلیم سارنگ پیلہ حکم بہار
گوشمال گکران طرح انداختہ موسوم برہتاس گردانیدہ سینہ و سینه گکران و ہمدان ایام خود ہتان غلام خود را کہ بسی سرداگی از شیرشاہ
زام باد شاهی بگفت آوردہ بود امیر الامرا گردانیدہ عشر تمام ممالک محروسہ با قطع او متفر فرسودہ اورا قبول میت خان نیازی
با لشکر سے سنگین ران نواحی گذارشتہ خود جانب ہندوستان مراجعت فرمود چون بدار اختلاف گره رسید شنید کہ خضر خان
غزنی کہ از جانب حاکم بنگالہ بود و دختر سلطان محمود را بکاخ آورده بخت ملالی نشست برخواست میکند استماع از خبر ہم برآمدہ و
تا دیرہ مقدم تہ کویدہ بہ بنگالہ نصحت فرمود و دختر خان استقبال آمدہ حاضر حضور گردید شیرشاہ سر اجلاس دہ تا زیاد ترودہ

مجبور فرمود ولایت بنگال را در میان چند کس قسمت نموده ملوک ملوایف ساخت قاضی قضایات را که از علماء ولایت گزیده بود و
 بتقاضی قضایات شهرت داشت این ولایت گردانیده صلاح و فساد ملوک در قبضه او گذاشت بعد از آن با گره مراجعت فرمود
 و در نه نصد چهل نه پیشه ولایت مالو حرکت کرده شجاعت خان حکم بهار را حکم فرمود که قلعہ گوالیار را محاصره نماید شجاعت
 حکم به سرعت تمام محاصره گوالیار بعمل آورده و قلعہ را فتح ساخته بتصرف گماشتگان شیرشاهی آمد چون بمالوہ سید ملو خان حکم
 مالوہ که از ملازمین سلاطین غلیج بود از راه صلح بخدمت سید مالو آمد چند روز به سبب است که بر خاطرش مستولی گشت گریخته رفت
 چون شیرشاه بگریختن او شنید بالبدلیه این مصراع بزبانده با ما چه کرد دیدی ملو غلام کبیک که شیح عبدالحی ولد
 شیح جمال کنبوه مورثا مصراع دیگر گفت **تولیت مصطفی را الان فی العیبیک** چه القصد شیرشاه حاجی خان را بر حکومت
 مالوہ گذاشت بعد از این ایام بیستم ترکمان که هم در اورنگیون بادشاه بود در روز شگست بهایون شاه از لشکر بادشاه جدا
 پت رسیدن به کهنه پناه برده و در سمن از لاجپاری او را لاجپان نموده و نصیحتان قصد کشتن او کرده مسند عالی او را از نصیحتان طلبیده از
 کشتن شیحان غلام نموده بجزرت توقیر منزل خود برده و بدین حال بر ابر ترسین پیروز با او در خدمت فرمود که بگذرد شیرشاه و ولایت استعفا جرم او نماید
 بترکستان بوسی شیرشاه شرف سازد درین وقت او را حسب العده بقام همین بجزرت از دست شیرشاه سر فرار ساخت بادشاه عند الملاقات
 بیرم خان پرسید که تا اکنون کجا بودی عرض نمود که قبله عالم سلامت در خانه نیره شیح علی قتال سردانی بودم بادشاه فرمود که خوش
 بشیح علی قتال بخشیدم مسند عالی عینی خان عرض کرد که چون خوش را بمیلی قتال بخشیدید اسپ خلعت بنحاطر بنده محبت فرمایند
 بشنیدن این بطینہ شیرشاه تبسم فرموده اسپ خلعت عمده بیرم خان عنایت فرموده مطلق العنان ساخت و او فرمود محمد قاسم قلعہ دار گوالیار
 که تا این وقت بنحاطر بنا یون بادشاه تبسم بود رفت با و شامل گشت چون افواج شیرشاهی بر گوالیار را موز متعین شدند و محمد قاسم خود را از
 قلعہ بر آورده راه فرار پیش گرفت بیرم خان نیز همراه او فرار اختیار ساخته محمد قاسم در آنجا پناه گزینان کشته شد و بیرم خان
 اقتان غیزان خود را بجزرات رسانیده و در بنگامیکه بهایون بادشاه از ملک سمنه گرا سے قندار بود در آنجا راه چنانچه در
 قصد بهایون ذکر یافته بهایون بادشاه پیوست القصد شیرشاه شجاعت خان را که آنوقت در اطاعت شیرشاه بود در کلر سوس
 جاگیر داده و او را در همانجا گذاشته خود بدولت متوجه تریب و گشت و ملو خان بعد از مدت باز بمالوہ آمد با خود سخنان و شجاعت خان
 جنگ را گشته اما شگست فاش خورده در رفت بعد از آن شیرشاه با گره مراجعت فرمود و یکسال در آگره و قند فرموده سر انجام لشکر و
 ملک ساخوبی فرموده امارت لاهور و پنجاب را پسند عالی عینی خان نیازی محبت کرده بنام بیست خان نیازی حکم صادر فرمود
 تا رفته ملتان را از تصرف بلوچان برارد و فتح خان بلوچ را اسیر دستگیر سازد و این فتح خان بلوچ از کوش قبول بود که بمپاره
 ولایت جنگل با تا حد ملتان تجارت می ساخت و از لاهور تا دلی شاهر عام را متزلزل سید شت بر طبق وصول حکم بیست خان خود را
 بر سر مت تمام بسنگه رسانیده فتح خان از انجا روانه ملتان گردید بیست خان نیز تعاقب تا چتن شیح فریج بخشک از دست نداده
 منزل بمنزل و پس او میرفت تا آنکه فتح خان بیفتح پور رسید در قلعہ تصدق و بیست خان محاصره او پر و احتیاج تا آنکه فتح خان
 ببید که در کتب سبطه کور است گرفتار شد و در ضمن سمنه نام از امرای بلوچ از اردو سے بیست خان مغرور شده در قلعہ که در قلعہ شت
 و قلعہ را باز قائم ساخت بنا بران بیست خان بر قلعہ مذکور حمله نمود تا آنکه قلعہ را بقهر و غلبه مفتوح ساخت مالی آنجا را اسیر گردانید
 متعاقب آن حالت بنحو لنگه سمنه بلوچ مانع گرفتار و دستگیر نموده بخدمت بیست خان حاضر آورد پس آن بیست خان قلعہ

ملتان رابع مضافات تصرف کرد و آنجا اقامت نمود ملتان را که از غربالی بود چنان میان مطلق گردیده بود از سر نو بود اجسین
 و آبادان گردانیده چنانچه چهلصد راجه نجات شایسته از پیشگاه شیر شاه خطاب بیرون افکند یافت نیز سر رسیده سرخ بوی گشت
 و بهیت فلان حکیم شیر شاه خراج یکساله بر عایا ملتان معاف فرموده بدین جهت جگانه را بجا است ملتان گذاشته خود و بلاهت رفت و کشته شد
 فتح قنان مند و هر دو را بردار کشیده در بنداری را بر بنجوت لنگا عطا کرد و در سینه سپاه پنجاه راجه پونسل که راجه سید بود بر سر قلع
 را بسین باغی شده اکثر گنات آن نواحی را تصرف گشت و در هزار عورت مسلم را گرفته در حرم خود نگهداشت و در زمره پاران تاس
 انتظام داد شیر شاه چو این خبر گشت اثر شنید عرق غیرت حیتت و بجزکت آمد که بنسخه قلع را بسین فرستاد راجه که کور رابع راجه
 محسوس ساعت آخر بود عهد عهد پیمان راجه پونسل مع چهار هزار راجه بیعت نامی از قلع برآمد بیرون منزل ساختند و عورتان را
 حواله شیر شاه کردند چون شیر شاه آه و قنان عورتان مسلم و حالات احوال شنید راجه پان که با عورتان پونسل آورده بودند استماع نمود
 آتش غضب و غیرت او شعلوزن گردیده عهد را زیر پای نهشته بعد حصول فتوح از مرزا فتح الدین عالم پونسل وقت قاصد پونسل و
 رقیقانش گشته لشکر را قتل ایشان را مور ساخت راجه پان چون از عزم باد شاه مطلع گشته روانه دارول بر برگ نموده بقابل آمد
 و تمامی بازن رفته نشو شد بعد شیر شاه قلع را بسین با پیشبار قنان را بیست تن بدو زاده سیف فلان بهادور پانسیل داد و خود قرین فتح
 و فیروزی با گره مراجعت کرد درین اثنا خبر رسید که رانا ساککا از او پیور بانک سواره کس پیاده بعزم آتھام پونسل برآمده
 نواحی اجمیر تا تخت نموده در کوه کا ماشورش انداخت بنابران شیر شاه سمت ملی کوچ نموده کوچ بر کوچ میرفت تا بکوه کا مار رسید
 و بعد تقدمات شدیده رانا مغلوب گردیده صلح خواست باد شاه شیر شاه عوض صلح اسپان و اسلحه و اشرفی از او گرفته و جزیره
 مقرر ساخته باز با گره مراجعت فرموده تا چندی قرار گرفت تا نازکی سر انجام لشکر نموده متوجه تخمیر مار و از گشت در هر منزل گرد
 لشکر خود فکریین مسافت و چون پس بنگستان بسین قلع گرد و لشکر متعدد شد جو اها پر ریگ ساخته و بالاسه هم گنشته قلع را
 داخل راجه جالدیو که حکومت ناگور جو و پیو داشت پنجاه هزار راجه بیعت شمشیر زن بر علم او بودند رفت الیه نیز باراده مقابل برآمده
 مدت یکماه در برابر باد شاه در این شهر گشت چه نکند مال دیوارش اصلی آن ملک نبود و بطریق تعاقب خروج از لال موت تا جو پیو دیگر
 رایان آن ممالک را مغلوب ساخته تا بعض گشته بود بنابران راجگان از او گرنجیه بخدمت باد شاه آمدند و بشوره شیر شاه مکتوبات
 ساخت و جعل پنج شاستری از زبان امارا مال دیو بنام شیر شاه بدین ملامت مضمون نوشتند که ما مردم بی پروا و طاعت مال دیو اقتیاب
 ساخته منتظر همچون قت بودیم الحمد شد که شل تو باد شاه متوجه اینصوب گشت تا انتھام چندین سال ما از مال دیو بکشد و جزیت نکند
 رسیدن لشکر تو ما هم از مال دیو جدا شده بر کعبه رنصارت خود ایم پیوست و نیز موافق جواب آن مکاتیب از زبان شیر شاه بنام
 امارا مذکور نوشتند که انشاء الله تعالی بدین فتح مابدولت و معلوم بیت مال دیو شمارا مکرم و معزز داشته جمیع اطلاع موروثی با او
 شمارا پشماره اتنی دارم بجا محبت و موت و تنخواهی اینک بگو سانسید بعد از آن مکاتیب بر چنان موقع انداختند که بدست مال دیو
 رسیدند و مال دیو از ظالمه آن مراسلات اطلاع بر مضامین آن چنان سرا سید بهر سان گشت که خاطرش از محاربه بر گشت چنانچه
 گویند و چنانکه سپاه لاران امارا تا مار دها اولن راجه پست بودند و در اتلی دادند و سوگند خوردند که اینفریب ساخت است چون
 بنام گویند و چنانکه کتابت مذکور بود است مال دیو را مبالغه او شان موجب و یاد و بهر اس گشته مراجعت کرد پس گویند و چنان
 بنابر اظهار راستی و دفع اتمت بیوفایی از خود موت مایه حیات ترجیح داده وقت شب چون مال دیو رجح القمقرری مراجعت و جلست

کرد چو در کوران با سواران راه چو ت باده هزار سوار را چو ت شمشیر زن و جرار با افغان که هر شتا در هزار بودند بچنگ در آن وقتند
 و از کمال تهور و شمشیر زنی ایشان نوبت بان سید که نزدیک بود که افغانان شکست بایند ناگاه جلالت خان جلو مشرف شجاعان
 امیرالاشان شیر شاه با فرج تان در مرسیده و هم از اثنای راه با راه چو تان جمله رتبه آورده جمعیت ایشان را بستگ تفرقه چنان
 پراکنده ساخت که گونجا و چنبا و دیگر امرا با آن تمام لشکر جلالت اثر گشته شدند و شیر شاه طغور و مغل گشت شیر شاه از معاینه آن
 شجاعت با چنان بر زبان آورد که برای یکشت از زن یعنی با جس که حاصل بار و اناست تمام سلطنت هندوستان را بیاورد
 داده بودم گویند که چون الدیور حقیقت حال راستی امران خود و فرزندش نه شیر شاه مطلع شد بسیار تاسف خورد اما قائده نداشت
 لاچار به کوهستان چو پورگر خیزه رفت روز دوم شیر شاه نیز بر عقب است چو در چو نضت فرمود اما مال دیو قبل از رسیدن
 باوشاه از چو در چو گر خیزه بقله جالور رفته بود و بدنه شیر شاه سجد کسان متصل قلعه در اندرون شهر بالاس کوه بنا فرموده و
 پس از آنکه نماز جمع خوانده و محیته تمام نیازی را بایست و دوام را بکس اخذ بندید تمام آن سجد و شکرستان با از تعیین کرده
 خود مع فتح و غیر ذری به ملی مراجعت کرد و دستد عالی خود افغان مطابق حکم اشعار اسلام را در واج داده و از پیشکش و جزئیات
 نموده و آن ممالک اما بلده ششمه بند در ریاست اشرف از خضر و قاشاک مفسدان مسافرا نخته بعد از آن به سرعت تمام مع قلع
 سمت قلعه جالور که چ نمود چون بجالور رسید الدیو بخت برگشته از قلعه جالور برآمده مغرور شد و خود افغان تبعاقب تانخت
 نموده بدور سید و بنات خود بیک منزله شیر سرازتن او بید کرده و آل و عیال او را اسیر نموده بدرگاه والا فرستاد و بعد مع
 این فتوحات شیر شاه توجیه گشته چون مانا ساکنان از توجیه باوشاه خبر یافت کلید قلعه چو تان یک کرد و رو پیستد
 پیشکش و جزئیات پیشبردت فرستاده صلح کرد چون باوشاه بقله چو تان رسید خود بالاس قلعه تشریف برد و مدخل و مخارج آنرا ملاحظه
 فرمود و در مکان شایسته تاسیس سجد نموده و بعد از نماز جمعه شیر خان بر او دستد عالی خود افغان را بجاگوست چو تان سرازتن
 پس از آن به مقبول آمد پسر بزرگ خود عاود افغان جاگیر دار زرتیور فرمود حکم داد که سرانجام از وقتد و غیره نموده متعاقب سجدت
 حضور عالی برسد بعد از زرتیور بقله کالج که حکم ترین قلع هند است افضت نموده راجه کالج بواسطه به عهدی که از باوشاه نسبت
 پوریل فطیحه پیسته بود مخالفت و زرتیور بنابر آن فرج بادشاهی بستخ قلعه مامور گشته قلعه را مرکز و در میان گرفته و بافتن
 نقب و شتر کوب سا باط اشتغال نمود چون سا باط بقله رسید از اطراف جنگ افلاقتند و در جائیکه باوشاه خود استاده بود مردم خفه
 به باروت بان درون قلعه می انداختند اتفاقا یک خند بر یو آورده رج القهری برگشت و شکست شد و در میان خفه دیگر از آن
 اثر شرف از ناده چنانچه تمامی خفه آتش در گرفته و شیر شاه با مرشد خود شیخ غلیل و میان نظام دشمنه در میان سر وانی بان آتش
 سوخته شده بعد شیر شاه با نجات خود را بپوشل رسانیده فریاد نموده لشکر را بچنگ ترغیب نمود و میگفت اسه با دران اسلام
 و ما دران افغان از شما میخواهم که جز فتح قلعه و قتل کفار بجات زندگی خود و شهنوم کیش ازین امید خیل نمانده بنابر آن لشکر شدت
 طیش جمع آورده و در آخر آن دزدک و دزد هم رج الاول سنده اشین و خمین و تسما تخر فتح قلعه و قتل نمودن تمامی کفار آن قلعه
 و اسیر کرده آوردن و ختم بر معی مشکو است آن را چه که بدیع البهال مسوان مان بود و کوشش باوشاه دین پناه رسانیدند و بار کجا و
 و او نر باوشاه با استماع آن سجده لشکر ادبجا آورده و آن بکر پر سی پیکر را بخواند شهنوم و بیت حیات سپرد **قطعه**

زرد زگار همین جانم پند آمد	که خوب گشت بنیاد گزیدم	برین صغیر مینا ز نامم خوشید	کجا گشته سخن خوش آید ویدم
----------------------------	------------------------	-----------------------------	---------------------------

کلاس بدولت و دوزخ گشت ستمگر | اسبش محروک از تو بزرگت دیدم

و این بادشاهین پناه بادشاهی رسد و ستان نموده بقتل تدبیر باو شان مانده امتیاز داشت اما پسندیده گذشت از آنجا
 آمد از کالو ستارگان و آب که بیست و شش شهرت دارد و دیگر بار و پانصد کرده مسافت است در هر دو دانه کرده که سه سلسه ساعت پناه
 و سبلا زخمت سخته و کج طرح انماحت و مفری امانت دران مقرر فرموده بلکه آنها و ظایف تعیین کرد و هر دو سلسه در یکس و از ده طعم
 پخته و خام بلای مسلمانان و در دانه دیگر که تک بر لای بند و ان مقرر فرمود که دالم بر ساخران بر دو فرقی برسانند و در هر سلسه
 دو اسب پیام که بزبان هندی واک سو کی میگویند نگذاشت که هر روز خبر نیلاب اقصای بنگال را و تازه بتازه رسیده باشد برین
 راه از هر دو جانب خیابان از درختان بیوه دار از قسم کهنی و جاسوس غیره مثل انشانیده تا غلابی در سایان نشینند و از پیش
 آن خورند و همین طریق از آگره تا مند و کرسه صد کرده است درختان بیوه دار بر پانوده سراسر و سبک ساخت المهر میا داشت
 و در عهدش امنیت بر تپه بود که هر دوین در صحرای بیابان هر جا که میر رسیدند از کالاسه خود اندیشنا کرده بغراقت می نمودند
 و اگر زنی با سبک پنازند و زیور در صحرای بنام کرسه حاجت پاسبان اصلان بودی - گویند شیر شاه هر گاه ریش سفید
 و کزیند میس گفته کرد دولت بادشاهی و کیشام بن یسے نمود پس در نیاب سبک بسیار خورسے و اشعار ضمیمه کنان و بهندستان
 گفته این بیت شمع گمین پوست به طیت

شاهد باقی ترا باد و اتم - بیان شیر شهن حسن سور قائم

اکثر اوقات خود را صرف رفیق اندک رسد سر انجام پناه و تیار علیا با جوی نمونه بطریق عدل و داد استقامت داشته طیت
 پس از برگ هم کس کز و یادماند همانا که در زندگی کام ماند
 شاعر در تاریخ و فاشش موافق واقع حالش این قطعه انشای فرموده طیت

شیر شاه آمل از سیاست او	شیر بزرگ آب لبهم میخورد	چو بخورنت از قنابار بقنا	یافت تارنج او را تش سرد
-------------------------	-------------------------	--------------------------	-------------------------

بِسْمِ اللّٰهِ وَ اِنَّا لِلّٰهِ رٰجِعُونَ

در بیان محال سلطنت لالخان مقرب سلیم شاه بن شیر شاه باو شاه افغان لودی سور

آورده اند که بمذقات شیر شاه پسر بزرگ و لیصله و عا و لخان در قهوه پور سپه خور او و بلا لخان در قصبه سون از توابع پنده بود و امراء
 به سبب بودن لالخان و لالخان را که نزدیک بود و طلب دند و او در عرصه پند و بارش معنی رسیده به سبب سنان و دیگر امراء
 او را بتاریخ پانزدهم ربیع الاول سنه کوره در پای قلع کالنج بر سر بادشاهی نشانیده مخاطب اسلام شاه ساختند و رفت
 رفت سلیم شاه قرار یافت و بلا لخان المقرب سلیم شاه عریضه بنام عا و لخان نوشت مضمون آنکه من سپه سببی می شامنا بر تسکین
 آمدن شما بطریق نیابت شما محظوظ ملک اشکر نمودم چون شما تشریف انداماعت شما نمایم بر سیدن عریضه مذکور عا و لخان
 متوجه آگره شده و دین انشا خوانم بخند سلیم شاه رسیده بتازگی ابلاس از تریبانه باز با اتفاق امراء سلیم شاه را که در تخت
 سلطنت نشانیده چون عا و لخان را بحالت معلوم شد هر سه در اول او پیدا شده در باب ملاقات خود با سلیم شاه از قطب خان
 و سبب خان نیازی و بلا لخان بطریق محظوظ است القصد از آنها عمد بیان گرفته همراه ایشان سمت آگره روان شد چون

نزدیک فتح پور سیکری رسید سلیم شاه که در آنجا لشکر مسکرو با استقبال او برآمد و بجهت تمام آنچه ملاقات نموده و ساعتی با هم نشستند
 بعد از آن سوار شده با گره رفتند و سلیم شاه را اگر در بار آراسته خواست که عاود شاه بر تخت شاهی بنشیند اما عاود خان که عیاش و
 آرام طلبی و وزیر خواست سلیم شاه را از قسم نفاق میدانست قبول کرده سلیم شاه را بر تخت نشاند و اول خود سلام کرده و مبارک
 داده بعد هر یک از اسلام نمودند و مبارکباد گفتند و ایشان را شاره شاره تقدیم رسانیدند بعد آن مجلس آن چهار امیر که موافق عهدت از سلیم شاه
 گرفته بودند بلکه رخصت نمودن عاود خان مقرر کردند بیاد بجایگزینش عرض کردند سلیم شاه نیز قبول ساختند و او را به بیاد نیز حاضر ساختند عیسی خان نیازی
 و خواص خان هر دو را همراه او روان فرمود بعد آن تنگنا را سلیم شاه غازی خان محلی محرم مقرب را با جواد طلایی سمت بیاد روان
 فرمود حکم داد تا عاود خان را باین جواد طلایی قید و پانچولان نموده بیاد و با تسلیم عاود خان نزد خواص خان میوات رفته احوال عهد
 نقص سلیم شاه بیان کرد و خواص خان از مظلومیت او بهم برآمده غازی خان را نزد خود طلبیده همان جواد را برپا نشانداخته قید
 ساخت و لوائی مخالفت بر افراشت نیز امر اشرف خان این سپاه را که نزد سلیم شاه بودند بان خود متفق نموده بان شکر گران با نفاق عاود خان
 متوجه آگره گردید و قطب خان عیسی خان نیز موافق قرار و رعایت عهد قول عاود خان پیوسته قرار دادند که پاره از شب بقیانند
 عاود خان خود را با گره رساند و ایشان نیز بوقت معلوم خواهند رسید و مطابق این قرار داد عاود خان خواص خان چون بقصد سیکری
 رسیدند نزد شیخ سلیم که شیخ وقت بود توقف زیاد تر از وعده و زردیند چنانچه پاشنگاه با گره رسیدند چون قبل از آن سلیم
 شاه با تسلیم آن حالت عیسی خان قطب خان را تملق فریفته به بیاد مسلح بطرف عاود خان روان نموده و بان حکمت از خود دور نگه
 خود بلکه تصرف نکرده و استعداد لشکر قلع چنار رفته استعداد واقعی بهم رسانیده پس از آن مع فوج با گره رسیده در ظاهر هر دو
 آگره قیام پذیر شده بودند هم در ظاهر هر دو آگره با مخالفان جنگ آگشته عاود خان از مع نقاشکت او و از آنجا خواص خان عیسی خان هر دو
 میوات و عاود خان به چینه رفت و سلیم شاه نیز عقب عیسی خان و خواص خان از دست نداده به علم غیر و زور پور با ایشان مقابل
 آرا گردید در ابتدا جنگ شکست بر لشکر سلیم شاه طاری شده انوبت دیگر چون لشکر دیگر میداد و رسیدند خواص خان عیسی خان نیازی
 شکست فاش نمودند و بجای کوه کالیون گریخته رفتند سلیم شاه نیز قطب خان نائب جمعی دیگر را بر سر ایشان تعیین فرموده و خود مع
 فوج در و آن کوه کالیون مستلر گرفته و امان آن کوه را نخواست تا راج می نمود تا آنکه سمت قلع چنار رفت و در اثنای راه
 بلاخان برابرش ماک با عاود خان سخن دهنده بودند گرفته هر دو را بقتل رسانید بعد بچنار رسیده و خزان را بر آورده گویا
 فرستاد و خود با گره رفت چون قطب خان نیز بمحل آن اشخاص بود که در او اهل با عاود خان سازش داشته بود چون خبر قتل
 بلاخان و برادرش را شنید هر اسان گشت و هم از دامن کوه کالیون منفور شده پیش بهیت خان نیازی مخاطب اعظم کالیون
 رفت و پسر سلیم شاه بانو مستان از بهیت خان طلب ساخت بهیت خان بتشال امر باد شاه ضرورت دانست بانو را او را بخت
 باد شاه فرستاد و باد شاه او را با شهباز خان نومانلی که شوهر خواهر سلیم شاه بود بر مزید گور و چند امر دیگر که جمله چهارده کس بودند مقید نمود
 به گویا از فرستاد پس از آن شجاعت خان ماک مالوه و اعظم کالیون را طلب فرموده شجاعت خان حاضر حضور آمد و اعظم کالیون
 از حاضر می خود متذکر گشت شجاعت خان نصرت یافته بمالوه رفت و خود سمت بهتاس حرکت فرموده از اثنای راه سید خان
 برادر اعظم کالیون که پیوسته در حضور حاضر می بود فرار نموده نزد برادر خود بلاجو رفت بملاحظه این واقعه سلیم شاه نیز از راه گریخته
 با گره رسید و بعد تنبیه عاود خان را متوجه ملی شده حکم کرد که گردن شهر بجای قلع که تعمیر کرده کالیون باد شاه بود حصار و سنگت سازند

دولت زان بدبخت براه کوهستان از لاهور بر ملک کبکزان گریخته رفت و قوسه آنکه در لاهور مخفی بماند تا آنکه سلیمان شاه از لاهور
 بدلی رفت بعد از آن همدان و زور و دولت بدبخت گریخته رفت سلیمان شاه چون بدلی سید از آنجا رفتی چند قرار گرفت بدبخت
 خبر آمد که هلیون بادشاه از طرف کابل سوزان نظر فرستاده بکنار آب نیلاب سید چون در آن ساعت سلیمان شاه ز کوه بر گشته خود سپانیده
 داشت همدان وقت در لاهور از گلبه بریده برانداخت سوار شده سمت نیلاب بستان گشت روز اول سکه کرده ماه رفته مقلم کرد
 چون تو پنجاه آسسته همراه داشت دوران دیلا گادان ارا بر نهامد بر پرگتت بیخون فتنه بودند و شصت تو پگان نیز همراه و
 ز قن بر عت تمام منظور داشت حکم کرد که سپادگان بجای گادان عرابه تو پها را بکشند بنابراین هر یک عرابه تو پها دو هزار
 پیاده کشیدن گزفتند و همراه بادشاه بجالت برعت با لاهور رسانیدند چون هلیون بادشاه این خبر و شصت اثر شنید بدبختی تمام
 کابل واپس گردید بعد از آن سلیمان شاه نیز از لاهور معاودت فرموده می رفت تا آنکه منزل منزل بجوایا رسید و در آنجا آرام گرفت
 روزی در تیره شکار میکرد و جمعی از مفسدان با قوسه بعضی کسان سر راه گذرش بروگرفته قاصد جان او بدبخت است اتفاقا سلیمان شاه
 آن را نگذاشته از راه دیگر مراجعت نموده بنابراین آنجا عاز کار خود مطلق ماندند روز دیگر چون اینحال به بادشاه معلوم گشت
 بساواله این محمود و دیدار را که سر فرستاده مفسدان بودند گرفته قبیل رسانید و در قله گویا را قاصد نموده هر کس از امر خود را که حساب
 تو شت علیه میدانست مجوس ساخته و با کیرات افغانه را ضبط نموده اکثر آنجا حاضر آورد تا آنکه خود سخنان که در شجاعت و شرم زان
 دور سخاوت عاتم دوران بود و بد شکست نیاز بیان از و هم و هراس سلیمان شاه در کوه و صحرای آذربایجان گشته بیگانه در او آخر
 نه نصیب نیگاه نه بهی با مان تلج خان کرانی رفت و تلج خان حساب حکم او را گرفته نزد سلیمان شاه فرستاد و سلیمان شاه حکم فرمود که
 او را در بازار دلی اندرون محل سواره جانیکه اکنون مقبره اوست بیره بگشتند و سه روز لاش او را حساب حکم نامد فون با نجا گشته
 تا عبرت دیگران باشد و پاسبانان را بگذاشت لاش آن سیرغ کوه قاف شجاعت و ولایت گماشتند تا سابع خرابت سازند گویند
 شب اول آنقدر گل خوشبو سازد آسمان بجز باریده بود که لاش آن شهباز عالم ملکوت از آن نمى نمود چون این خبر مجوس ساخته غریب
 به سلیمان شاه بدبختی تا کید فرمود و پاسبانان بدید برنش او تعیین نمود حکم شد که یکس ما بیچ وقت نزدیک نش او نگذارند شب
 دوم همچنان گل خوشبو برنش او بارید چون شب سوم نیز بدستور معائنه نمودند که زیاد از سابق گل خوشبو برنش آن بنده قاصد
 حقیقته می بارید و از مشاهده صداقت اینحال سلیمان شاه بر گشتن او تا سف بسیار حور و نهایت نامد پاسبان گشته حکم فرمود که
 کنگدین چنین بود اوقتی نموده بیزت احترام مدفون سازند پس ملازمان حساب حکم عمل آوردند و پاسبانان فون ساختند اهل هند او را
 از جمله اهل هند و اولیا و کامل میسارند بنابراین او را خود سخنان ولی میگوشند حکم نیست که قتل او بر سلیمان شاه ناسبارک شده بعد
 آنکه مدت در او اول سه نصد شصت سلیمان شاه را دانه و نیله بر قصد پدیا آمده و از شدت موج خون گرفت و از خانه برآمده
 تصرف هوا شده و گذشته مدت بادشاهی او در سال بود و از نیلاب بنگاله در میان هر سه شیره شاهی یکی سر لاش دیگر
 آبلوان ساخته دور هر سر لاشی سکه و چای تیار نموده نیز طعام نخته و خام از سر کار خود بدستور سر لاشی پدربله مسافران
 مسلمانان هندوان چه فقیر و چه غنی میسازند بود و در همین سال محمود شاه گجراتی در بران نظام الملک گجری وفات یافتند
 تاریخ واقعات وفات هر ملک ملک در احوال خسروان نام نمادند

زوال خسروان در یک سال	که ملک عدل شان امان بود	یکه محمود شاه بنفشه	که همچنان است خود نوجوان بود
-----------------------	-------------------------	---------------------	------------------------------

دوم آمد نظام الملک بجزی	که در ملک کنج مشر نشان بود	سوم سلام شاه سلطان علی	که بنزدستان از و چون گلستان بود
از من تا پنج هر سه خسروان را	چومی پرنی قال خسروان بود		

و از قضایای غیر کتب عهد سلام شاه در هند و ستان مستاد و واقعه شیخ علی بن محمد بود شرح این قصه در کتب مسبوطة مسطور است
 عهد این بادشاه نه آنقدر هستند که مرقوم شدند بتابوت مثل مشت خود و در کتب عایشه الاختصار بانقده را کتفارت اگر طالب تفصیل است
 تاریخ ابلهیم شاهی را مطالعه نماید

مقدمه ذکر مجمل سلطنت فیروز شاه عدلی سور

آورده اند که بعد از کتب و تجمیر اسلام شاه سور شش ماه پانزده روز و در انجام خون باختند روز سوم امرا و ارکان دولت سروران
 سپاه بالاتفاق فیروزخان سپهر اسلام شاه را که بر دروازه بود و در گویا بر تخت سلطنت نشاندند و بعد آنقضای سه روز از جمله
 سباق و رقان خلعت میان نظام برادرزاده شیر شاه که خلعتی فیروزخان بود و بهانه ملاقات بمشیره خود بی بی روشنگر که مادر فیروزخان
 بود و بامی جی لقب داشت مجمل بادشاهی را آمده قصد قتل فیروز شاه نمود هر چند بمشیره او و او را نموده یکی کشید و فیروز شاه را با
 قتل رسانید بعاینه این واقعه اگر چه ارکان دولت این امر را ناپسند داشتند اما بنا بر ضرورت آنکه درین سلسله علیه ایشانست و غیر نبود
 تاچار به سلطنت سباق و رقان باطنی شده او را بر تخت سلطنت نشاندند و به سلطان محمد عادل لقب ساختند که رفته رفته در راست بر
 عدلی قرار یافت عدلی چون بادشاه شد مشیر فیغان برادر خود سخنان را بوزارت خود اختصاص داد و بعد جلوس در خزان را کشود
 و خلعت را بپنج شش و انعام موفور بهره در گردانیده علاوه از آن حکم فرمود تا هزار تیر کشه باسی تیار نمودند و او چون سوار شد آن
 تیر کشه باسی را در زره کمان کرده به طرف می انداخت بعد از آن بخانه یا بدست هر کس می افتاد و او را در وید داد و او را
 بیادشاه می رسانیدند و کتبه باسی عبارت از تیر سیت که پیکان او وزن یک شیر شاهی طلائع احر می بود و بیست و پنج سالگی
 که از جمله بقالان آنجه بود در او اول سلطنت عدلی مشرف مطیع خاص بود و رفته رفته قریب اقبار تمام نزد عدلی پیدا نمود و بر تبه
 وزارت رسید گویند چون خیر سلطنت عدلی و کشتن او فیروزخان را با مراد حکام حاکم رسید هر کس هر جا که بود ستر مخالفت
 بر روی خود کشیده هوس بادشاهی در سر افکنند بنا بر آن شهر شهر فتنه بر پا گشتند علاوه از آن علی بیاعت شیبوه سراف
 و قضا و خجعی که داشت خزان شیر شد و سلیم شاه را در اندک مدتی تلف کرد و چنانچه مردم خوش طبع افغان از روز نش اسراف و در بجان
 عدلی اند صلی میگفتند یعنی تا مینا از چو کمان کار کنی تا ملک عدلی را در دل مردم و ترس و استیلاست نماند و نظام از بادشاهی او برخاست
 و بی آنکه نظام بادشاهی خود نماید تغییر و تبدیل جاگیرات و مناصب را پراخت چنانچه روزی در دیوان خزان قلمه گویا بار عام داد
 و هر روزه امرای نامت و قسمت جاگیرات پیشداشته حکم فرمود که ولایت قنوج را از شاه محمد فرعی تغییر داد و به دست خان سزانی
 و بند سکنه خان خلف شاه محمد که جوان نوناخته و دلیر و باور بود و در بار بد شتی گفت بجان خدا کنون کار بجای سید که جاگیر را را
 بر سر انیان سگ فروش میدهند چون سخن بلند شد پدرش که ضعیف بیمار بود و فرزند ما از در شتی منع کرده بجمعه سکوت فرمود
 اما پس بجز بجمعه نمانده گفت ای پدر سیدانی که شیر شاه یک تیر ترا و قفس آهنین بند نموده قصد کشتن تو داشت من پیش سلیم شاه عرض
 کردم که بشاعت سلیم شاه از آن مملکت نجات یافتی امحال طاعت سو قصد استیصال تو دارند و تو نمی فهمی بعد استماع این سخن سرست

که شخص قداور و قومی بیکل بود دست برکتف کندر خان کرده گفت اے فرزند ما یہم درشتی بر اے صیت مقصدش نبود
 اور با این بہانہ دستگیر نماید کندر خان چون قصد اور معلوم کرد فخر بر شان او زد و در ساعت چونستان از پاسے و آمدہ
 جان بحق سپرد و نیز چند کس دیگر را کہ معترض او بودند مقتول ساختہ و بسیارے را از اہل دیار زخمی کرد و عدلی مبتلا شدہ این واقعات شور
 از جہے بر قحاست سمت حرم خانہ و دید و کندر خان نیز بمقابلت رفت اما عدلی پیش از رسیدن او در وازہ را بست و زنجیر کرد
 سلطان دیگر امر از نیز اکثر شمشیرے خود افگندہ و فرور شدند و کندر رو بہ انہ وارانہ بادہ اہل سرشار تادہ و کفر می برد و کشت
 مردم مصرف نامہ بہ طرف می دید و مردم را میکشت تا اینکه ابراہیم خان شوہر خواہر عدلی کہ از بنی اعمام شیر شاہ بود با جمعی
 رسیدہ کندر خانرا کشتہ پارہ ساخت و دولت خان نوعانی کار شاہ محمد را تمام کرد۔ گویند ہم در صبح آنروز قبل از
 وقوع این واقعات تاج خان کرانی کہ از امر اعمدہ ملیشاہ بود از دیہ اشخانہ گویا بر آمدہ می وقت کہ نزدیک دروازہ شاہ محمد فزلی
 باو برخوردہ احوال پرسید تاج خان گفت کار و بار عدلی دیگرگون شدیم ازین سبب اپنے خود را از اینجا رخصت کردیم
 و بیایا ما موافقت کن۔ اما شاہ محمد قبول نکرده و سلام عدلی رفت تا رسید باو آنچه مذکور گشت و تاج خان ہون کہ از قلعہ بر آمد
 و از شاہ محمد جدا شد راہ جنگا پیش گرفت و عدلی شنیدن خبر فرارش فوجے در عقب روان گردانید کہ در نوامی جہا منو کہ چہل
 کردہ اند اگرہ وستی کردہ از قلعہ است آنفوج باو رسیدہ جنگ واقع شد اما تاج خان خلاصی یافتہ از معرکہ گریختہ بہ جانب حجاب
 رفت و در راہ بعضی اموال خاصہ عدلی را بدست آوردہ از نقد و جنس آنچه توانست گرفت و نیز یک علاقہ فیضان کہ صد زنجیر باشند
 از پرگنات گرفتہ با برادران خود سیمان و آود و سیلان ایلاس کہ حاکم بعضی ولایات کنار گنگا جوہی پو نامہ بود متحق شدہ علم وقت
 بر فراخت پس عدلی بر سر کرانیان لشکرے فرستادہ و در کنار گنگا فیما بین فریقین محاربات سخت مے اودہ اما لشکر عدلی پس
 شدہ با تسلح این سانہ عدلی حسب خواست ہجون تعال یک علاقہ فیضان و نیز لشکر تیان ہراہ ہجو اودہ بر سر کرانیان فرستادہ
 ہر بقال از آب گنگا گذر توبہ میفت تا بکرانیان رسید و با ایشان جنگ آید اگر دیدہ تا بر ایشان غالب شد و ایشانرا شکست داد۔
 بعدہ عدلی ادادہ قید نمون ابراہیم خان سور نمودہ خواہر عدلی کہ نزد جہا بر ابراہیم خان بود شوہر از زمین خیر اودہ بنا بران ابراہیم خان
 از قلعہ تیار گریختہ پیش پہنچو و غازی خان کہ حکومت ہندون داشت وقت پس از ان عدلی میسے خان نیازی را بمقابلت
 تعیین ہوا نظر سو و قریب قلعہ کالپی باو رسیدہ ابراہیم خان نیز در مقابلہ اودا ایستادہ جنگ نمودند آخر کالپی خان شکست خورد و گریختہ
 رفت بعدہ ابراہیم خان سور لشکر گران فرام آوردہ بر دار الملک ملی متصرف شد سک بنام خود ساخت و خطبہ نیز بنام خود خواندہ و از
 باگرہ توبہ توبہ اکثر ممالک آنخود و در تصرف نمودہ استقلال بہرسانید بوقوع اینجانب ہاچار شدہ دست از کرانیان بازداشت
 و از چنان کوچ کردہ بہر فر ابراہیم خان پڑاخت و بر وقت رسیدن بکنار گنگا ابراہیم خان پیام فرستاد کہ اگر حسین خان و دریا خان
 سرانی و اعظم ہالیون پیشل و دیگر امر بزرگ آمدہ با من محمد نمایند ملازمت خواہم کرد و عدلی از بیعتی با جمعا عدلانہ ابراہیم خان
 فرستاد و ابراہیم خان بحسن سلوک ہمدان خود ساختہ بر مخالفت عدلی اصرار نمود و باطلای بابی انہمینی عدلی خود را مغلوب تصور دیدہ بر
 باگرہ رفت و از اگرہ بہر ملی و از وہلی سچا ترونہ ممالک آن اطراف را قبضہ خود آوردہ در انملک فروکش شد بعدہ ابراہیم خان
 استقلال تمام بہرسانیدہ خود را مخاطب بہ ابراہیم شاہ ساختہ علم بادشاہی بر فراشت چون احمد خان سور حاکم پنجاب لہو کہ پسر شاہ
 و شوہر خواہر عدلی نیز بونی عدلی و استیلار ابراہیم شاہ را شنید و مانیز ہوس شاسی پیدا شدہ ہیست خان تا آنرا خان امر ابراہیم شاہی را

با خود متفق ساخته نمود و لقب پسر شاه گردانیده با ده هزار سوار از لاهور توجیه آگره شد و قریب بموضع فرود کرد و دست از آگره
 نزدل نموده با شاه ابراهیم نیز با هفتاد هزار سوار با استقبال آمده سکندر شاه از ملاحظه عظمت و خشم ابراهیم شاه از آمدن خود پشیمان
 گردیده اتانس صلح کرد و شرط آنکه ولایت پنجاب باو گذارند اما ابراهیم شاه بسبب غلبه عدت کثرت حشمت با اتانس و انتقامت
 نموده هم در موضع مذکور طرفین معخوف جنگ استه بقابل دست کشادند ابراهیم خان در حمله اول لشکر پنجاب را متفرق ساخت
 اما چون سپاه او نجارت قماراج مضطرب شد سکندر شاه در نیز دست بر قلب فرج ابراهیم شاه زده در یک لحظه او را منجم گردانیده
 و ابراهیم شاه بعد از هیت بسبب حمل رفت سکندر شاه منصور و کامیاب گشته بر دهمی و آگره تصرف نمود و درین جنگ با همی افغانه همایون
 یا شاه که بعد قارچ شدن از هندوستان مراجعت از ابران بهر شاه ایران بر قندهار و غزنی و کابل و بعضی از ممالک که کشته
 بعد محاربات واقعات متنوعه قایض باکشته بود و در دار السلطنت کابل اتانس داشت این فرصت همه را غنیمت دانست
 عازم قندهار پنجاب گردید سکندر شاه چون توجیه همایون با شاه سمت پنجاب نید بهر دست تمام به پنجاب رفت بعد و از شمل او را
 شاه از سبب کجایی آمد بهرین عرصه همیو به بقال ذیر عدلی با سپاه آراسته و بیابان کوپخان از چهار براتس تغیر دلی آگره
 به حکم عدلی بدان گردیده و در نواحی کالجی با ابراهیم شاه مقابل گشته او را شکست داد و ابراهیم شاه بعد شکست خوردن از غنیمت نزد
 پدر بیاید رفت ایسوی افواج تعاقب نموده در بیاض منصور ساخت چون محاصره به سده کشید درین اثنا محمد خان سورماکم جنگار
 علم مخالفت بر افراشته قصد تغیر قلمه چهار و چون کالجی نمود و بشنیدن از خبر عدلی همیو بقال را طلبیده او ترک محاصره بیاید نهاده
 ابراهیم شاه نیز تعاقب و پرداخت و در موضع مذکور شش گریه آگره در میان طرفین مقابل وقوع یافته همیو منصور و ابراهیم
 شاه مغرور گشت بعد چند روز ابراهیم شاه پیش رفت و با راجا را میچند الی آنجا جنگ نموده بدست راجه گرفتار شد اما چه مذکور
 نظر بر سلامت وقت او را بطلب تمام حشمت نشانیه خود برش فکران با کسی سلوک می نمود تا آنکه افغانان میانه را کرد و قلمه را پس
 می بودند با باز بهادر حاکم نالوه نراسه افتاده ایشان ابراهیم شاه را از راجه میچند خود بر خود حکم ساخته خود همتند که گاتی رانی و گاتی
 که صلح به طلبیده با باز بهادر مقابل نماید و رانی مذکور نیز قبول انیمینی نموده از بجای خود روان گشت اما باز بهادر جمعی را نزد
 رانی فرستاده ویرا ازین مراده باز داشت با استماع زنجب ابراهیم شاه نیز ولایت خود باز گشت و از آنجا به جانب ابراهیم که اقصای
 جنگ است رفته بنشست تا در سه نصد هفتاد و پنج سلیمان کثر رانی ولایت او را به مستولی شد ابراهیم شاه را بجهت بدست آورد
 بقتل رسانید اما حالت همایون شاه پس شویست که بجای آنجا جنگی افغانه شانزده که حکیم را در کابل نشانیه نمود و با همیت پانزده هزار
 رو بهادست هندوستان گردیده چون از نیلاب عی ر کرد و سپاه لاری بهریر مخان بخشیده با نصر خواجه و بژدوسی جنگ خان سکت سلطان
 و علی قلیخان سیستانی و غیره بر رسم نقلی پیشروان ساعت تا تارخان با کم رهتاس شیر شاهی با استماع توجیه افواج مغل تاب مقاومت
 نیاده بهرلی گرنیت بجهت بادشاه کوچ متواتر بلا هو آمده امرا افغان محافظان لاهور نیز بلا از کتاب جنگ مغرور شده رفتند همایون
 بادشاه چون بلا بجز رونق بخشید بریم خان سپاه لار با امرا مشغول به سرسند رفت و برانحد و تصرف نمود که حیت فرمید امان آن جوان
 اعانت او شوند با استماع از خبر شهباز خان نصیر خان امرا با همی از افغانه آمدند بهر سوال بن خبر از حضور همایون شاه بیدار عالی تریکی
 با تعاق علی قلیخان بدفع آنجا را مسو گشته و با شکار سیده با ایشان مقابل نمودند و آنجا در شکست داده اموال و عیال ایشان را
 غارت میسیر نموده مراجعت کردند بعد از آن سکندر شاه سیان تا تارخان بهریت فلان با نوجی گران بکجک چغانی روان فرموده

برکنار آب بخوارده با میرمخان لشکرش جنگ نمودند و در وقت گریه و فدا بر پا ساختند و زمین جنگساز را علی قلیخان شیستانی چندی
سرداران میگردید میرمخان رسیده بروزی سیف سنان افغانانرا شکست داده متفرق گردانیدند با وجود آن تا آرخان میرمخان
با بهادران پایه شبات تا سائت در میدان نشووه سعی مردان بکار آوردند اما چون قواج متفرق شدند و هیچ صوت فتحیابی نغیر
میسریدند تا چاراسپیل اسباب گفشته رفتند و مغلان بر اوق اسباب افغانان را چ نموده نهایت معجزه و شکرشند پس میرمخان
قیانراست الهو بنجدرت بادشاه فرستاده و خود در اینجا بجا آورده اوقت نموده بنشست و امرای چنانی را پیشتر روان فرمود و او را
بر حوالی دلی تاخت نموده بسیار از پرگنات را بتصرف آوردند و بعد آن فتوحات عمده میرمخانرا از چنگاه بادشاه خطاب
خانخانان میار و فواد انگسار نوازش باقت اسامی تمامی نوکران او و بیج و مقر بادشاهی شده پاره از ایشان فغان سلطان خطابت
از ناداران جهان شدند مکنر شاه بعد واقعه شکست تا آرخان میرمخان را حلف است بر اتفاق با همی و دوری
تفاق گرفته با هشتاد هزار سوار و اتواب بسیار و فیلان جنگی قطار و قطار بعزم محاربه مغلان متوجه پنجگشته میرمخان نیز
نوشهره را مضبوط ساخته و نیز حطبت علی او بادشاه نیز در حالتیکه سکندر شاه بخوالی نوشهره رسیده بود به میرمخان پیوسته و
بنشست چندی روز از طرفین عاشقان جنگ طلبان نام و جنگ میدان کرده داد مروسی مردانگی میدادند چون بنحبت رو
ارافغان تازفته بود و هیچ سعی ایشان کس نیکر و تا دو تا آخر روز سلخ و جب نه نه شد نصرت و دو روز اولی شاهزاده محمد اکبر افغانان
صفت آراسته مستعد جنگ شدند و لشکر چنانی نیز بنجدرت شاهزاده مانگشته تر طرفین دستیار و مناقه کشادند و بعد قوع
مقاتله دشوار و کشته شدن دهان کل طرفین هزار و هزار از تقدیر کردگار شکست بر افغانان افتاده منظم شدند سکندر شاه نیز بنحبت
بیار و دیده خود را از سر کمر سپاست آورده گریزان بکوه سواکسفت بدندان کنعان با و زبک دیگر خوانمین بدلی رفتند بر دلی و آگره
متفرق شدند بعد بادشاه حکومت پنجاب با ابوالمعالی داده بدفع سکندر شاه مامور ساختند و خود بدولت در راه رمضان شهری تشریف
برده بار دیگر از سر نو فرمانروای ماکهند و استان گشت میرمخان ترکمان را با قطع و عنایات پیش اندیش فرموده و تهمی میگیا
حاکم دلی ساخته سکندر فغان از بک حکومت آگره یافت و علی قلیخان کلمه گشته بدان نظرش تافت چون ابوالمعالی ابرار
سلوک نیکو نمیکردند روز بروز سکندر شاه افغان قومی ترمیگشت بنا بر آن بادشاه میرمخانرا با تالیقی جلال الدین محمد اکبر مقرر
فرموده در ملازمت شاهزاده بدفع سکندر شاه روان ساختند تا پنج هفتم ماه مذکور نزدیک غروب آفتاب با گم فغان بر مرتبه دوم
بنشست بروقت فرود آمدن ناگاه موزون بانگ نماز آغاز نمود و آنحضرت بواسطه تعظیم حجاب بانگ نماز بر مرتبه دوم
و یوقت خاستن تکیه بر عصا کرده خواست که بر خیزد و تقدیرا عصا خیزد به رفت بادشاه از مردبان جدا شده بر زمین آمد و در خواب
بیهوش شد بنا بر آن او را بدو تنه بردند بعد خطه افاقه یافته سخن گفتند ابا بعا بجای و شنول گشتند اما فایده بران مرتب شد تا پنج
یازدهم ماه مذکور وقت غروب آفتاب جان بقی سپه و تاریخ وفات او ازین صلیح گرفتند رعایایون بادشاه از بلبلان
و در دلی نو برکنار دلی چون فون گشت و در سنده نهاده و سنگنبه تا از قبر او پرداخته شد ایام بادشاهی او در هندوستان
و کابل بست و بیست و نین سال عمرش پیش پنجاه و یکسال بود و در حین زندگی داشت اما میرمخان دیگر رفیقانش اکثر ارضی مهربانند آ و دره اند چون
غیر وفات همایون بادشاه در پنجاب بمقام کلا نوری شاهزاده محمد اکبر میرمخان سید تبارخ دوم رنج اول سنده نصبت شده نهاده
را میرمخان ساکنی در نوا و در شمس کلا نوری بنحبت منظمی جلموس او در هم در کلا نوری بادشاهی بر بست و میرمخان

ترکمان با دست سب سپه سالاری اتابقی بخت کاست نیز رسیده مختار ملک مال گردید ه قرامین جلوس بادشاه استالار سپاه دست
 با طرف فرستاده و تقاضای را با ریاست سلیمان در پیشکش رساند تمامی ممالک مقبوضه را مساف داشت و تخت شاه را به اسالی با
 کرد اعیان مخالفت داشت قید نموده پیش سلطان گل کرد کوه توال را به فرستاده اما بعد از چند از مجبور گریخته رفت کوه توال مذکور به سبب مخالفت
 خود را گشت و ترو می رسید اشیا و سامان بادشاهی را از دلی به صورتی القاسم مرزا ولد کامران مرزا بارو و سخی رسال فرستاده و علی بن
 شیتانی حاکم سنبل و سکندر خان اوزبک حکم آگره و بهادر خان حاکم دیپال پور محمد شمس خان اتابقی و محمد حکیم مرزا و انصاف طاعت بندگی
 گذارش حضور کردند پس از آن بکوشش شاهی قصد استیصال سکندر شاه اتقان برین کوه سواک گشته و با سکندر خان جنگست و او را
 شکست دادند چنانچه گریخته بیان کوه سواک گشت و در اینجا نگر کوه بد نگاه اکبری آمده نوازش یافت و ملک موروثی با شکست
 مقرر گشت بعد بادشاه اکبر از سبب کثرت بارش بیان بجانده برآمده متعاقبات فرمود و در نهر صمدیه بمقتل ذریه علی اکبر
 عدلی با قریب پنجاه هزار سوار و پانصد تیل بقیه غیر آگره دلی و انخروج مغولان از هندوستان و اندست دلی و آگره گشت و در
 مسلمانان عهد کرد که اگر بر افواج مغلیه غالب بر دلی و آگره متصرف گردد و همون وقت اسلام خواهد آورد چون با آگره نزدیک سید کشید
 اوزبک حکم آگره تا مقابله نماید و بلا استعمال جنگ مع مغولان گریخته بر دلی گشت چنانکه آگره تصرف او بنام مغلی گشته بکج متواتر موضع خضر آباد
 دو کوهی از دلی سیده بر میدان خضر آباد با افواج اکبر بادشاه جنگ را گشت بعد سکه فزان و جنگ سخت بر فوج مغولان فتیاب شده مغولان با
 چنان منظم ساخت که تا شهر کلانور و ناران سپانرا باز گریخته نبرد در عرصه نهدت روز از خضر آباد و گریزان بکلانور رسیدند چون به
 بر دلی نیز تسلط یافت و غنایم بسیار از شکست مغولان بدست آورد و مخالف عهد کرده از قبول دین اسلام انحراف نندید و نیز به سبب
 نشانه حکومت و کثرت دولت تیا از حسن اخلاق قدیم که با شاران نمانده سید گشت بر گشته بد سلوکی پیشداشته چنانچه تمامی افغانان و
 رنجیده ظاهر شدند و هنگامیکه اکبر بادشاه متوجه تسخیر دلی و آگره گشت سیمو بمقتل نیز با فر فرعونی و شد ادسی با افواج افغانه بر آمد با افواج
 اکبر شاهی جنگ آگره دید امر افغانان سپه از جنگ تخی نموده بدر رفتند و در رسیدان معرکه فیل سوار گداشته تا بدست مغولان گرفتار
 گردید پیش اکبر بادشاه آوردند و اکبر بادشاه او را بدست خود کردن زده از آن پس لقب با اکبر بادشاه نازمی شد بعد بادشاه شاران
 را بکلان رسیدش را به دلی فرستاد و درین فتح نیاده از یکین اردو پانصد تیل بدست اکبر بادشاه رسید پس از آن به دلی و قریب
 و ملازم محمد سر دانی را که وکیل میرخان بود بطرف میوات فرستاده و او با حجاز رفته و اهل حمال و نوزان سیمو بمقتل را بدست آورد
 و بسیاری از افغانان ترا که در اینجا بودند قتل رسانید و در غلال این احوال لشکر تو را باش حکم شاه هلماسپ نفوسی قندهار را بعد محاصره
 از تصرف محمد شاه قندهاری نو که میرخان ترکمان بر آورد و در آن قندهار بود درین ایام خضرخواجده خان مع فوج مغولان به تقابل
 سکندر شاه رفت اما شکست فاش خورد و گریخته بلاهور آمد با استماع این خبر اکبر بادشاه با افواج چون بحر سواج بنا بر دفع سکندر
 شاه به پنجاب گشت و پیشین در این بنبر که سکندر شاه بکلانور آمده بود گریخته در قلع مانگوش مستحص شد و اکبر بادشاه با حجاز رفته قریب
 ماه مقام فرموده نیز به ناران تسخیر قلع او نیته تا چند چنانچه محاصره قلع مانگوش پیششما کشید پس سکندر شاه عاجز آمده استه عاقد هم
 یک از امرار مقبر نمود که بعد از عرض مطلب موافق حکم بادشاه کار بند خواهد شد بادشاه خان اعظم شمس الدین محمد خان تکر تزد او و قلع
 فرستاده بکنده شاه مسته عاقد کرد که اگر از حضور بادشاه منظور گردد و عبدالرحمن پسر خود را بد نگاه فرستاده خود به بنگال رفته اطاعت
 تو ابرم نمود بادشاه از قبول کرده شیخ عبدالرحمن پسر سکندر شاه در ماه رمضان سنه اربعه و ستین مستانه بحضور بادشاه

چند روز پیش از آنکه از نیکو گشت برآمد و در آنجا بماند تا آنکه بعد از آنکه ماند در آن ولایت نجات
نمود و تاج عمان کرائی بجایش حاکم و فرمانروای نیکو گشت

معه ذکر بحال انبار باز بهادور ملک مالوه و زوال آن عهد کعبه پادشاه

چون باز بهادور از خاندان الاسبور در ولایت مالوه لواء پادشاهت برافراشت حکام کنونی دیگر مدعیانده و گوردانه مطیع شده
هر سال خراج و بلج و جزیه میدادند و پس شجاعت خان سورا است که در این زمان سمیل خان چون ابراهیم شاه پادشاه بنگاله بزخم
تیرا مقتول گشت شیر شاه او را خطاب شجاعت خان حکومت مالوه سرفراز فرموده چون شیر شاه بر حمت حق پیوست اسلام
اگر چه از تامل با او نیک نبود اما به خاطر دولت خان حکومت مالوه بجز بحال داشت لیکن در او خرابیام سلطنت اسلام شاه شجاعت خان
ند بود بر سبب طبیعت اناسلام شاه گرنیچه بد کن رفته بود و بعد نفات اسلام شاه از او کن ایس مالوه آمده ایام زندگی حکومت
گذاشتند چون بعد از رسیدن حیات سپرد بعد حیات او فرزند رشیدش باز بهادور را یام تفرقه سلطنت عدلی تسلط کمال
بهرسانیده و طبع و سکندر ان ملک بنام خود ساخت و دولت خان جبال از اربعین مصطفی از هر گشته توالی هر سر برادر متفق گشته
بر رف باز بهادور کعبه بر سر او رفتند و باز بهادور نیز بملف ایشان بر آمده مقابل آرا گشته و دولت مصطفی هر در شکست داده
گره زان شدند و بر زمینداران آن نواحی پناه گرفته اما باز بهادور تعاقب ایشان اختیار نمود چون زمینداران نگه داشت او تنگ شدند
هر دو را قید کرده بند دست باز بهادور فرستادند در آنکس راه مصطفی از قید زمینداران خلاصی یافته گرنیچه رفت و دولت خان
را چون بخدمت باز بهادور حاضر آوردند باز بهادور او را قتل رسانید بعد از آن تعاقب مصطفی کعبه در آمد چون مصطفی برانی گمانی
پناه گرفته بود و لند اسپاه رانی درگاه قتی دره کوه را بر و مسدود ساختند و در آن دره میان باز بهادور و سپاه مانی جنگی قوی آمده
و باز بهادور از کمال شجاعت تنور خود را بران کوه و سنگت ده بیایس از رتقا خود را در آن دره تنگ کشتن در داده و جمل از
سپاهش زخمی شده هزار تنوارسی باز کوهستان بر آمده در ساز گچو لقا گشت نمود و در آنکس ت باز سر انجام شکر نمود و تمام کتاتی در کتاتی را
فراست تاج ساخت بعد از حصول جمعیت تمام پیشین عشرت مر قاصمی پاتر با زسی عمر خود را صرف میکرد چنانچه صد زمین خوش آید
و خوببوت از گویند سزاینده بهر سانید از انجمله و پنی بود که در حسن جمال و گویندگی در قصه دیگر صفات در آن مان بعد از
و او پیش آن پری پیکر چنان مبتلا گشته بود که یک سکه بدانی از او داشت و پنی علاوه از صفات مذکور در شعر گفتن نیز ملک
عمده داشت نقشها و آهنگ بند می بست و تخلص بنام باز بهادور کرد و الغرض از کار و بار مکی مالی و سپاه نهایتی پزایی
و تغافل و زریده افغانان جنگی و کار آمد تمامی از او جدا شدند در عایا شهر دست آمد و بر او شتند چون اینج او بیسح الکبر باز شاه
در رنه نصر بنفاد و هفت او هم خان کوه را مع بست و دو امر اجهت تسخیر مالوه بر سر باز بهادور تعیین فرمودند باز بهادور از فرط
شقاوت و کشتگی اقبال خود و افغانه در بحرستی شراب و لوب و پیش طرب چنان مستغرق بود که چون او هم خان با افواج غلبه
بر تکره بیس سیدان زمان میجوی می رسیدن حالت خرابی خمار از صحبت باه رویان غلبه تهرین آمد و بنگ مغولان در پیوست
چون افغانان جنگ ید و پهلونداشت بانکه و برش مغلوب شد و نه ریت خورده بولایت بگانه رفت و خزان و فیول و
خرمیل و بدست سپاه کعبه پادشاه آمدند نوشته اند که چون باز بهادور بنگ مغولان بر رویان آمد جمیع از خادمان با اتمام خود را بر سر

چو مانتعین بود و حکم داد که اگر بقتضای تقدیر شکست بر ما افتد با فرصت در محلی مرا بکشند و اگر کشتن تمامی عورت میسر نشود
 آن سی عورت را که نسبت قرابت با من در اندام روپنی بایکشت گویند چون نهریت خورد و آمد آمد سپاه مثل گرم شد معتمد
 سر اسید گشته بر کشتن بعضی زمان قدرت یافته و بعضی را زخمی ساخته گرسختی ز قند روپنی هم نبرد و مجروحان ماند معلمان روپنی با
 مع کیر عورت مجروح بر دوش پیش او هم مان آورند هم در خمین مجید کیر باوشاه نیز حکم بیت
 ز تنهاش از دیدار خیزد بساکین الت از گفتار خیزد

باستماع آواز هجران صکوت روپنی نا دیده مفتون شیدا گشته اند از آنکه با طبع این عارضه هفته خود را با بصیرت سانید
 چون روپنی زخمها بسیار داشت سعی مو فوره در معالجه و اصلاح جراعات روپنی بکار برده یعنی جراعات هوشیار بر معالجه
 تعیین فرموده در اندک ایام زخمها را فریاد آورده خوب نغز گشت چون حقیقت دیدن روپنی موافق شنیدن بود باوشاه
 خواهرشند صحبت او گشت روپنی مجروح آگاهی از لاله باوشاه که قتل نموده جان خود را فدای نام جان ساخت باوشاه و تمامی امر
 معول بر وفاداری او آفرین نمودند باوشاهی باز بهادر در مملکت ملو بهفت سال و شش ماه بود و بیست و سید که از زبان
 در علم سپاهگری تیر اندازی بی بیضا داشت و در کسب بود و ساز نوازی نیز سر آمد روزگار بود و در وقت قصص و نشانی
 از زمین بالاپریشی و چون بوقت غشم و غضب در جنگ نمره کرده شیران از شنیدن آواز او پیشه را سیگنداشتند

لمعه بیان محال باوشاه استیاج عماد کرانی در لایت ننگال و اوپریه

آورده اند که چون که انیان از اطاعت باوشاهی خاندان بسے بترفته و بر عدلی بهانه جستار در بار ویوان غلام عدلی بیجا بارت
 او بر آمده بطرف ننگال فرور شدند و عدلی باضر و فوج عظیم بر عقب ایشان روان ساخته و خود نیز بتعاقب آمده در نواحی قصبه
 باکر انیان مذکوره جنگ نموده و بعد گشت محون بسیار تاج خان کرانی نهریت خورده رفت باوشاه گویا ایا مراجعت فرمود
 و تاج خان بعد نهریت در اننا سے راه چپاول زده فیلان باوشاهی را که از قدیم در پرگنه بد اون بنا بر چرائی بسته می ماندند
 تمامی را تصرف کرده علاوه از ان بعضی از اعمال خاصه شریفه بدست آورده و نقد و غیره غصب کرده بخا صیو تانده که برادرش
 عماد و سلیمان و الیاس از عهد اسلام شاه حکومت جاگیر درسی آن اضلاع داشتند با اتفاق ایشان سر بر او عید باوشاهی بر داشتند
 شورش زیاده تر ساختند و مردم واقعه طلبان فتنه پندلان از هر طرف بر تاج خان کرانی جمع آمده استعدادی عمده بهم رسانید و
 باستماع این خبر عدلی نوبت دیگر از گویا بر عزم دفع او بر آمده و بر آب گنگا باور سیده بعد جنگ عظیم او را شکست داد و بعد
 این نهریت بر ننگال گریختن برادر خود عماد و سلیمان خان کا که مد نام و فتح خان پنی که حکومت ننگال داشتند باسید پناه گریختن
 باستماع خبر آمد ایشان خوانین مذکور با استقبال ایشان بر آمدند چون تاج و عماد خوانین ز بزرگه سوار و تنها یافتند بننگالی و
 بنامی را بر خود رو دادند و در وقت حکومت آنجا هر دو را کشتند از وقوع این واقعه غمناک عظیم در ملک گور واقع گردیده و کاکران و
 پنیان بر عزم انتقام لشکر فراهم آورده بر تاج و عماد رفتند در نزو وقت تاج و عماد فرمان نیسی غیر واقع بهم عدلی باوشاه مرتب
 ساخته بر او شان ظاهر ساختند و گفتند که ما سلیم خان و فتح خان را بکرم عدلی باوشاه کشته ایم از زمان مجروحان و نشست و اکثر احوال
 انا که در آنجا بودند تاج و عماد بیوستند چون تاج و عماد از کشتن آن دو امیر فیلان و اسپان از او وقت بسیار بدست رسید

و استقلال زیاد پیدا کردند پس از آن برادر خود سلیمان را در گورنیکال مستعمل گذاشته هر دو بجای پیو آمدند و در ایام تصرف
و عدلی کوچ سلامت گزیده و در نواحی حاجی پو بر آب گنگا جاسه اقامت نمود و ساخته بر پرگنات نواحی حاجی پو متصرف شدند
درین اثنا هم در تصرف همی عدلی کرده از کاکران قریب پنجاه خانوار بان دیار آمده پناه گرفتند اما آج و عماد بمناقت پیش آورده
هر چند کاکران منت و زاری کرده گفتند که بر عقب بایان افواج معلمان ان می آیند پس شما برادران را گذاشته پناه بکدام فرم
کنیم اما آج و عماد هرگز منظور نکرده اند و خواهی که آج و عماد مکرر بر اینکجهت بایشان گفتند که اگر شما را آمدن اینجا بود در ملک منظور باشد
اول باید که هزاران شانه و با بیایند و با سخن بنایید چون کاکران دم غافل از فریب ایشان نبودند و نیز معامله تازه فریب ایشان کجا
سیلخان مستحق خان کرده بود و زیاد داشتند فرستادن سردار ان سجدت ایشان منظور داشتند تلج و عماد و خود آنکه سباده کاکران
پیشستی نموده انتقام سیلخان فتح خان از با گیرنده راه مدارا گذاشته است قتل و استیصال ایشان گماشته وقت شب از راه هزار
و سه میل مست آتشباری میسار بر سر کاکران رفته برایشان ششون زدند کاکران نیز تحمل نموده از دایره خود بیرون آمدند و کسب جنگ
جمعه کوه پر داخته در حمله اول کاکران را از جاسه فرستاد اما چون لشکر و آتشباری کاکران از توپ گنگا فراوان بود کاکران
کاکران مقتول و جمیع مجروح گشته بطریق نهریت از دایره خود بدر رفته تدبیر جوهر زمان قرار داد خود بر مرگ نهاده اول چند کس
برای طلب ان بطریق زنهار که بر بان ششون توان میگویند نزد تاجان فرستادند اما ان بے باکان بنه نکست نم توانست را مجبور شدند
بنشیند ان بنخبر کاکران لاچار بار دیگر مستعد قتل شدند و در همین کبیرا سوار جرابها و در خود غور از قوم ستور یانی که با سلطان مجاز
و آویزش سخت نموده پس پاگردیده باین سمت رو نهاد و دیده می آمدند چون سکه کرده و دایره کاکران مقام کرده خبر قتل و
شکست کاکران شنیدند نهایت تکیه و ملول گشته رعایت مظلومانرا عرفا و شرعا واجب است وقت شب تار یک بر دایره تاج
و عماد تاختند و بعد از کشتن مردان بسیار کاکرانیا ترا شکست فاش داد چنان گزیرانیدند که تاسی کرده همان اسپان را باز کشیدند
و نیز هنگام تعاقب سه صد مردان کاکران قتل آورده و سه زنجیر قیل از ایشان گرفته آن هر سه قیل را بخدمت عدلی فرستادند و در
هنگامیکه عدلی بقام قپار بود و با محمد خان کور قیاب در داشت این پرگنات تبصره ستور بان و کاکران آمدند و از دست کاکران
بیرون رفتند پس از ان سلیمان در جنگال استعدا و کامل بهر سانیده نمود و در جنگا حضرت اعلیٰ مخاطب ساخت بروش باوشانان
با مردم سلوک میشد اشته است بر استیصال بت پرستان او رسیه و بلانداختن بت خانهها بگناته گماشت این بگناته خلیفه برین
بتخانه کفار بنده است که قبل از سلیمان کزانی بادشاه گور و جنگال استعدا و کامل بهر سانیده نمود و در جنگا حضرت اعلیٰ مخاطب ساخت
آن بتخانه آب معیت واقع است القصه چون سلیمان آن اراده صمیم کرد و در شهر قیل حقیر کوه پیکر تیار ساخت و بر هر یک از آنها
چند افغان جنگی مسلح را سوار نموده و بان در لیدانان آب شوار عبور نموده با شجار سید و آن بتخانه خلیفه را منهدم و در آن ساخت
مسلط است که در آن بتخانه تپه بود که درفش سی آهن طلا احمد و هر دو پیش از عمل ربانی بودند و سوله آن هفت صد بت و یک تمامی
از طلا خالص به سو مختلف پیش آن بت نهاده بودند و آن تمامی بدست افغانان آمدند نیز نوشتند که عورتان آن شهر با انواع رویو
آراسته عقب بتخانه بگناته پنهان شدند که طریق فرار میداشتند و میگفتند که چگونه کسی را زهره قدرت باشد که عابدان بگناته حبی با
آزار رساند چون افاخته درآمدند و آن عورت را قید و اسیر نمودند عورتان بجمع میساختند عجب است که بگناته حبی و سده او تمامی بتها
رفته و اسیر شدند و هنوز آسمان ایستاده است القصه سلیمان بعد حصول آن فتح عازم مراجعت گردید و از ان نصیبت بدست

نفته شراب بشیار شد و شعله را بطرز دیگر دید بسیار ندامت کشید اما سوختن داشت بعد از پست او در ریش شتافت و در اینجا طرح
 اقامت ماند تا چند سال حکومت کرد چون غمانها مانع شد و غنا نهان حسن قلیخان بآن یار رفت آن لایت را
 بتصرف آن گرفت اگر چه او و محاربات مردانه با حسن قلیخان بود همچون اقبال با دوازده تن گشته بود شکست بزرگت یافت آخر کار در
 حالت فرار اسپش در ناکل لای بند شده در نیجات بشهادت رسید و قتلو همان سپه لار و او با قاضی همان برابر آمد در همین
 جنگ طرح داده بدر رفته با و در ریش شتافت و در اینجا محمد قباغان کنگک را قتل رسانیده رایت خود سر می برافراخت در بی وقت
 مشعل دولت کز انبیا انظفا یافت مشعل دولت نوحانیان در آن دیار اشتغال یافت

معدربیان در مجلس حکومت میان قتلو خان

آورده اند که بشکست او و شاه کزانی جمیع امرا آن دولت بنا بر عزمی که کرده اند از آن غافلانق اینکار بزرگ بنویسند قتلو
 نوحانی رجوع آوردند و میان قتلو که در حالت حیات او و شاه استعداده بهر سانیده بود علم و ادب و بند کرده لایت کور کجاست
 و نواحی قبلیه بزم پرتو تصرف کرده و خطبه بنام خود ساخت اما اکثر اوقات با امرا سلطنت چنانی هر کسی که بولایت او
 میرفت جنگ میکرد و او را پس با میگروانید و در او انحرایام غمخیز و چند کت باراجه بانسنگه الی گویا از نیز محاربا شش پیده میل
 آورده اما آخر کار شکست یافت و مدت چهارده سال بکمانی گذرانید و با جمل طبعی در گذشت و از و سه سپه باقی ماندند حبیب شاه
 لودخان بنام خان چون تیس نمان نوحانی میان خلیل از امرا کبار قتلو بود در حیات او استعدادی خوب موجود کرده بعد وفات
 قتلو تمام جهات از پیش خود گرفته تمام مردم با و رجوع آوردند و فرزند آن قتلو نیز مانع نشده چند سال حکومت کرده بزودی در
 و از پنج پسر ارشد ماندند خواجه عثمان - خواجه الیاس - خواجه بی بی - خواجه ابراهیم - خواجه سلیمان - بعد وفات بی بی خان تمام مردم خواجه
 سلیمان را که از جمله اهل بود حکومت برانستند و نیز چند سال حکومت نمود و کبریات مرات باراجه مان سنگه محاربات نمود و خزان
 بسیار جمع آورده خواست که خطبه بنام خود خواند در این اثنا راجه مان سنگه با سپاه راسته بر سر او رفت و چندین نوبت جنگ بود
 چنانچه در عین معرکه از معارک کنور همت سنگه پسر کلان راجه موصوف نیز کشته شد و از ابتدا اسل نهند نو و در هفت در نواحی بزرگ
 استقلال استیلا پدید آورده و اکثر راجه ها در میند اران آن ولایت ایل ساخته از ایشان دختران گرفت عاقبت الامر در عین ایام شهاب
 از نهان گران حدت که بجهت او برادر کینش خواجه عثمان بر سندیالت نشست آورده اند که این خواجه عثمان جمعیت خوادان پست
 آورده و از ریش و دانشندی در سال اول ابوالصالح باراجه مان سنگه منتفی ساخته و آنرا بحد پیمان حلف ایمان مکرر ساخته باراجه
 موصوف از دست کرد و در ابط محبت از طرفین نظیر پست مدته و در کار مستاجرا قامت نمود و باین فرید راجه موصوف چند پرگنه
 دیگر از کسالت کام داور ریش غیره بجز رانی داشت اما بعد چند وقت بقتلای شمرت تو به غیر واقع بنحاطر خواجه عثمان خطور کرد و شش
 لشکر راجه فرار نموده بکر خود رفت و شیوه غنا پیش گرفته با سپاه راسته بر سر راجه آمده و راجه بقلعه راج محل که خود آبادان کرده بود
 مستحص گردید و خواجه عثمان مجاصره او پرداخت چون مدت محاصره بر شاه کشید بر نیز صلابه را بنوعی تنگ آورد که مجال فرار نداشت
 چنانچه هر روز خواجه عثمان مسلح و کامل بیدان آمده راجه را با و از بند متجاوز میدان میخواند اما راجه هرگز جوابی نیداد و منتظر ساعت
 می ماند و قضا از آن خواجه عثمان بدست موصوف و مستعد حرب میدان داده چون هوا گرم شد یکی از امرا خود را با پانصد سوار

برسم طایفه گدشته خود بنزل انوروق رفت و آشپزهای را از قیلان فرود آورده سپاه او نیز اسلحه از خود کشاده آرام نمودند و قتل
آفتاب بی سطر سوار سید و هوا بنایت گرمی پذیرفت در بیوقت اختر شناسان بر همان که راجه را بر قول ایشان اعتقاد تمام بود بخت
مخبرش نمودند که ساعت فتح رسیده اکنون بعلیم حکم باید کرد بنا بر آن راجه حکم کرد تا تمام سپاه مسلح شدند پس درون قلعه فرج را مستقیم نمود
چون اهل از قلعه برآمدند متوجه لشکر راجه عثمان گشتند بمانند که از فرج خواب در طلایه بودند خبردار شده بجای پیش آمدند و نیز کس نزد خواججه عثمان
فرستادند تا کس خواججه عثمان را از توجه راجه اعلام کرد اما خواججه عثمان از غرور و خود بینی خصم را اختیار و فریب دادند و آن سخن اعتقاد نکرده
گفت چهار ماه است که راجه از چهار ماه محصور و از زبونی شغال داری در غارت قلعه خزیده امروز از کجا آمده باور سید و کلام حرات
مخال کرد که اینطور است هر ولی نماید که بمقابل من آید القصد خواججه عثمان با بیگمان بد مغرور مانده و راجه آشپزهای پانصدفیل آورده را بر آن
پانصد فیل اسلحه سرداده تمامی یکبار در علف آتش توپخانه ساخت که جز چند کس سده و دویان سلامت نبردند و مرزا عبد الرزاق بموسوی
که در بند انوروق بود خلاص نیفتد چون خواججه عثمان از او توپخانه و انفجار را و کوه و کوه کرد و گریه گوشش رسید آن هنگام از خواججه خلعت بیدار گردیده
دانست که معاند نیست پس اسلحه پوشیده بیرون آمد و بعد در وقت راجه مان سنگها با انواع بر سر افکند رسید ایشا ترا فرست
اسلحه بستن نداده هر کس هر جا که بود راه فرار پیش گرفت خواججه عثمان نیز جز فرار و سید دیگر بجای سلامت نمودند دیده بصوب خاک
برستقر سر ریاری است او بود که سخته رفت راجه مان سنگها تعاقب اختیار نمود و قیلان بسیار و اسباب بشمار بدست آورد و در حرات
کرد و خواججه عثمان بعد ازین بهریت گوشه گرفته نمود و با ولایت و خاک قلعه ساخته بمکات پنج ششش لکهد و پیداکتفا نمود تا
نه کیخسار و بست و یک هجری در ولایت و خاک بیشتر و عشرت نشاط و انبساط بر سر داده و در بسیار از راجه نواحی گرفته و خزان
پرسی پیکر و لاله عذار ایشان را خواستگاری نموده فوسه در زعامت فریبی بجهت بر تپه رسیده بود که از سواری اسپ بماند
همیشه بر خیل سواری میکرد و اکثر اوقات در بزم خاص با مقریان فسطه خصاص خود میگفت که من بعد ازین نام جنگ خرم چه اگر
تفاق با فغانان باره بمن واضح شده قریب هفت هزار سوار و پنجاه پیاوه برابر نوکر میداشت چون در سنه یک هزار و بست
یک جهانگیر با دشا ابن محمد اکبر با دشا شیخ علاء الدین بمیر شیخ سلیم با خطاب سلام خان مخاطب ساخته با ایالت و حکومت
بنگال و حصص فرمود و شیخ بعد حصول بنزل مقصود آن مملکت را تصرف نمود آورده کتابت ششمین و هفتمین بنام خواججه عثمان نوشتند
اول بجا آمدن و داخل گردیدن در بندگان درگاه جهانگیر با دشا و ولایت نمود و خواججه عثمان از غرور و تکبر بر مردگی خود پشیمان و
عمل نکرده چند شیشه چوه و یک باب با دو توفیل زبون پیشکش فرستاد و اشارت آنکه شما شیخ زاده آید و جنگ با گرمی بر شما
نسبت ندارد و خوشبو بیاید و ساز بشنوید شیخ رسیدن دیدن این سوغات بر آشفت با سپاه است و راسته متوجه و خاک شد شیخ
شهر شیخ عثمان را با چند امرا هر اول فرج خود ساخت خواججه عثمان لنگان نیز باوه هزار مرد بمقابل او برآمده و در محارب ساروت نمودند که
علیم بمس کار آمد چنانچه از صبح تا شام جنگ خونریزی گرم مانده مرزا اختیار میگفت که با نیزه سلطان بیات که از امر اکبا خجستانی
و در تیر اندازی بی نظیر بود قتل رسید شیخ احمد شیخ مینائی جراح که نیز از جمله مقریان و پرورش یافتگان منظور نظر بادشا
بود و نیز مقتول گشت و اکثر منصبداران عالم تهاجر امیده و خواججه عثمان بحالت سواری بر فرج هر اول تا ختن آورده شجاعت خان
فیل سوار با دشا بی بمقابل خواججه عثمان در رسیده چند ضربت شمشیر بر خرطوم خواججه عثمان و چنانچه خواججه بر زمین افتاد و بعد از آن فیل
شجاعت فغان خواججه بدندان زیر گرفت اما خواججه از کمال شجاعت و مردانگی بشتابی تمام چهار زخم جد بر خرطوم فیل زده چنانکه

فیل خواجه را گذاشته بازگشت درین اثنا وقت شام آمده سپاه طرفین دست از جنگ برداشته شیخ علاء الدین غیاثی را بسلک کرده
 ایستاده نامه بر خط خورشید بهشت خان میگرفت و کمک میفرستاد و بعد از آن خواجه را طبع قلب آن بود که فتح میسر شد هر دو وقت که
 از قضا آتشی بندگفته از دست بند و قچی اجل کشاده گشته بندگفته آن در فیل خواجه چنان رسیدند خواجه از آن سپه زمین افتاد و مستعلقانش
 او را برداشته بر فیل سوار کردند چون خواجه چنان از خرم کاری سیده بود مردمان خود را بر او خوش خواجه علی را طلبیدند گفت که از
 زندگی من بقیه پیش نمانده و سپاه فیل نزدیک است که فرار نمایند و در معرکه کسی نمانده همین فوج که تازه رسیده اگر توانید برو
 فتح میشود یکدل شده مردان را بر سر مغلمان بتازید در همین این سخن گفتن بیوش شد چون از سپاه بی سردار کسای آمدند بر آن هم
 دست پاگرم کرده همه ساز محاربه بردانیدند و خواجه چنان از حالت نزع بر سکاس انداخته معی بجانب او که نهادند خواجه چنان در آنجا
 راه جان بکن سپرد و خواجه علی از استیلا هم اس فوج مغول لاش او را با خود پدنه که بدون نتوانسته در راه بنجاک سپه رفت چون
 این خبر با سلام خان رسید هرگز باور نمیکرد و تمام شب چنان مسلح در حیرتگاه ایستاده ماند علی الصباح چون تحقیق شد تعاقب فاغنه
 اقتضای نموده اما با فاغنه نرسید پس فیلیان و ششم خواجه چنان بدست آورده بر سر قلعه که مسکن خواجه چنان بود در وقت مجامع و آن پر
 چون تفرقه عظیم در میان افغانه افتاده بود و خواجه علی که بیکس در قلعه محصور بود چون غلصی خود بدون ملاقات اسلام خان مکن بیلاچار
 مردم مقبر را بیان آورده و عهد و پیمان اسلام خان گرفته بخدمت اسلام خان آمد و اسلام اعزاز و اکرام او بود اقمی نمود و بعد
 خواجه علی زیاده از دو هزار فیل با ویلایه دولت جهانگیر سپه که از آن جمله سه فیل مست بود و بعد اسلام خان حکم کرد تا جسد
 خواجه چنان را از قبر بر آورده و سرش از تن جدا ساختند و مست معصوم که دم ذاک چو کی بدرگاه جهانگیر فرستاد و از پیشگاه
 جهانگیر حکم شد که خواجه علی را با جمیع مستعلقان خواجه چنان بدرگاه والا فرستند تا بر آن اسلام خان خواجه علی را با فیل و ششم و سامان روانه
 اگر گردانید و در آگره بخدمت جهانگیر بادشاه شرف شده و فیل و پیشکش تمامی بنظر بادشاه گذرانیده با مقامات خسروانه و خط
 جنتی خانی واسطه و خدمت و نجیب صبح بخصب هزاری و بجای غیر خاطر پسند متنازه گردید و از نهاکت برآمده آرام و استراحت
 و سهل شده در جرگه اماراد با شاهای انتظام یافت ایام ایالت خواجه چنان در دیار دماگ و غیره بنهده سال مدت عمرش چهل سال و بعد
 این واقعه در سال هزار و بیست و یک هجری دولت طائفه نوغانیان با تمام رسیده نیز از بادشاه افغانه در قلمرو هندگفته باقی نمانده

جلوه بیان محال سلطنت افغان غلزی از طبقه متنی در ولایات افغانستان خراسان ایران

بنا که اول کسی که بانی سبانی بادشاهت در دیار قندهار گشت حاجی میرخان لقب میر اویس غلزی بود و آورده اند که در محمد
 سلطنت شاه اسمعیل صفوی حکیم شاه موصوف در ممالک هند و ایران سببه فضل و معنی تبراشاعت یافت علاوه از آن بجانب اهل
 فضل و معنی نسبت مسلمانان اهل سنت و جماعت تمخیر و امانت تمام بخشے کار آمد تا بباران سلاطین و سزایان اطراف که در سبب حق
 اهل سنت و جماعت اشتند با اهل ایران بنارعات و مقالات پراختی اهل فضل و تبراه را مغلوب و فیل ساختند چنانچه مهاجرت
 آذربایجان و غیره با بادشاهان اهل سنت ولایت و تم تصرف آورده بر بعضی از ولایات آن قلمرو چنانچه گیلانات نصاری و قیصریه
 نمودند بر قندهار و دار السلطنت اصفهان و دیگر ولایات متعلقه آن چنانچه کرمان شیراز و نیزه و قزوین و طهران آستان و اصفهان
 تبریز و اوس اهل سنت افغانه غلزی نیز در شیراز تسلط کرده سلطنت قرین معنی صفوی استباه و بر باد کردند و بیان تسلط افغانه غلزی

خصوصاً حاجی میرخان لقب میرولیس هو تکس بر قندهار و اصفهان غیره بر سبیل اقبال شویست که در عهد سلطنت قاجان سعید
 شید معنوی در ماه صفر سنه هزار و یکصد و بیست و هجری در ایامیکه که کسین خان لقب شاد و نواز خان والی کرهستان میگفتگی قندهار بود
 و مردم قوم گرجیه که با اتفاق او در قندهار می بودند ایجاب ظلم و بی اعتدالی کشا و دست تعدی میبایکی بر افغانان دراز کرده
 با انواع گوناگون بطائفه افغانانیندا و بعضی میسرسانیدند تا آنکه گروه غیرت پژوه از ظلم تجاوز و گریبان بنگانگ مده از جلالین
 مسنی حاجی امیرخان هو تکس حکم طوائف غلزنئی که آخر مخاطب سلطان اولیس میراولیس شد بار او دستخاسته و فریاد از جور و جفا
 گریبان در بار بادشاهی ایران روان گردیده چون بان درگاه رسید دید که کس دولت سرای سلطنت قادر رس نیست بنابراین
 روی ازان درگاه بر تافت بیکه مظهر شتابت و بعد بجا آوردی مرا هم حج بیت الله و حصول سعادت زیارت بابرکت فراتر
 رسول الله صلی الله علیه و سلم مراجعت نمود چون با افغانستان رسید خود را مخفی داشت و در حقیقت متبع امور لاناظر او مبلغ نزدیک
 کرده وارد قندهار شد و در وقتیکه که کسین خان بعزم توطئه کاکازی در منزل در پیشخ خارج قندهار مقیم بود اتفاقاً راجع آورد و بخدمت
 بر سر او ریختا و او را دستگیر و او را قتل ساخته پس ما و خان نامی افغان را حکم فرمود تا با تمام کارش پراخت بعد ازان بر قندهار آمد
 رایت ایالت بر فرخت تمام اقوام غلزنئی بر وجه آمده او را بر سلطنت برانستند پس ازان خود را مخاطب سلطان اولیس ساخت
 اطلاع نمندی بدولت علیه صغیر کیمبر برادرزاده شاهنواز خان گرجی مقتول از دربار ایران پس پادشاهی منسوب به بزم انتقام
 عم از سلطان اولیس قوش باشوکت کسری و جم و افواج مختلف از طوائف گرج و عرب عیثم تقویت قندهار و غنیمت میراولیس مسموم شده
 بعد برین اشتهاد الله خان ولد سلطان حیات سدوزئی نواز خضر خلیل مردوقی که حسب طلب بدالیان هرات با پیغمبر و اسد
 از قتلان روان شده در میان قندهار و اصفهان سجدت کینوسه خان سید عباس بدالیان سفارش کینوسه و خان از دربار ایران
 بریاست بدالیان مشرف شده و پذیرید او بجا عبدالی کینا غلزنئی معاند بود و با کینوسه و خان شامل گشت چون کینوسه و خان قندهار رسیدند
 را محکوم نموده بشت و جنگا متواتر عمل آوردند آخر کار تا بیخ بست هشتم ماه رمضان المبارک سنه هزار و صد و بیست و سه از
 سو و تدبیر سردر پائے قلمه گشته بزم خود پیوست و بنواد و منظم گردید مردم ایران بخت ایران مردم ابالی هرات گریخته نرفته
 بقندهار وصول این غیره بر بار ایران مجوزان خان شالو قورچی ماشی باندام مهم قندهار را مورگشته جانم قندهار روان شده و آب استگلی
 مراحل اختیاری نموده تا رسیدن بقندهار پیمان عمرش بپایه شده در اثنای راه از دست ساتی اهل جام مامت نوشید و لشکرش که بجهت
 مانده بود هم آراستجا مراجعت کرده و پس بایران رفت مهم قندهار در التوا مانده بعد مردن او بدالیان دولت ایران هرگز بکار نماند
 نپروان قندهار مقدم هرات و شورش طائفه ابالی که بر موقع نمودند کوزخا بدیده آمد قصه کوتاه سلطان اولیس مدت هشت سال
 چنانچه شرح و قانع عهدش در تاریخ عربی سلطان اولیس شرح دارد مردم است و قندهار و متعلقات آن حکمران مانده بعد نقصان
 اندوار فنا ببارت و بعد فوات او عبدالعزیز خان برادرش بانشین گشت تا یکسال چنانچه شرح آن در تاریخ سلطان اولیس
 مردم است حکومت قندهار نموده اما آخر کار شاه محمود ولد سلطان امیران اتفاق گیر مقبلان غلزنئی او را قتل رسانید و شاه محمود پادشاه قندهار گردید

دربار امیران شاهان و امیران قندهار و اصفهان و دیگر ممالک ایران

چون شاه محمود بعد قتل عبدالعزیز خان با اتفاق بر او ان قوم بر سر حکومت قندهار نشست چه که قبل از دست نشینی او اسد الله خان خدک

و در پیشه فغان که با بیان هرات گردیده بزعمور بیان حساسات باد و غیره مرغاب تصرف کرده است و او را عظیم رسانید پس آن با اتفاق
 ابدالیان فرزند آنکه تصرف غلزیان بردار دست غلزیان کشیده و در ضبط نمود آورده بودند شاه محمود لشکر غلزی را جمع آورده بفرم استر داد
 فراه از قندهار دست فراه حرکت نمود و با تملیح این خبر اسد الله خان نیز با جمعیت ابدالیان از فراه برآمده با استقبال شاه محمود آمد در
 محل موسوم به لارام که در میان میندور و فراه واقع است در میان شاه محمود و اسد الله خان محاربه بوقوع آمده و در آن جنگ
 ابدالیان منظم و خردور و شاه محمود قویا و منصور گشته نیز اسد الله خان در آن داروگیر قتل رسید پس از آن شاه محمود چون تصرف
 فراه را در آن وقت متعین دید بهمان قتل اسد الله خان گفتا کرده سمیت قندهار شتافت از آنجا که در آن ایام اسد الله خان از
 سلطنت ایران جدا شده و داعیه خود سر می داشت علاوه از آن با سلطان ایران مختصمه منازعه برپا میداشت شاه محمود این جنگ دفع
 نمود و قتل اسد الله خان را از جلال خدمات خود نسبت برابرایران قرار داده و ضمیمه مفضل مضمون آنکه من اینمقتاد را از راه
 قندهار گزینی دولت خواهی آن دولت علیه با اسد الله خان و دیگر ابدالیان بزعمور آن دولت ایران نموده و آن قطعه را شکست داده
 و اسد الله خان را که دشمن آن دولت بود قتل آورده اسید ارم که ابدالیان آن در این دولت خواهی را محفوظ خواهند داشت نیز
 درج عرضی نموده که از راه دولت خواهی آن سلطنت علیه می خواهم که موکب شو شاهی آنجا بفرستد مرا سان هرات شود و من از قندهار
 سمت هرات حرکت کرده هر طرف بفرغ ابدالی پر دانه کم فقط نوشته ارسال بر ابدالیان کرد در جنگ میکده قزوین مقرر
 که کتب فغان میدوید و عرض داشت شاه محمود بنظر اشرف گذشت در آنسای ساده لوح دولت علیه صفوی بیخنده او را صدق پنداشته
 او را مخاطب صوفی صافی ضمیر ساخته حسن قیامان خطاب دادند و امارت قندهار را با او اتفاق فرموده و عملت فاشره و شمشیر مرصع
 نزد او فرستادند چون قلم ایالت قندهار و خطاب مستقیم غلزی و عملت مذکور نزد شاه محمود رسید الغور بهانه تبنیه ابدالی هرات تبنیه
 نمود و لشکر جمع آورده از قندهار بر زمین آمد و در زمین آبدان از قندهار پنجم سلطان الکوزی را که از ساکنان فراه بود تا
 قندهار مقرر کرده خود مع فوج روانه گردیده میرفت تا در دشتستان نم شد در فطال ایران حوال شهدار بلوچ غارت مکت
 کرمان شده اهل کرمان اقتدار نمودند و شاه محمود حاکم ایشیان از دشتستان نم در آن گردیده و در کرمان
 گشت و بجهت آن ولایت پراخته تا آنکه خبر شورش فارسی بانان قندهار شاه محمود رسید موجب مراجعت گردید و بیان از قندهار
 بقیل ابدال شویست که آنچه شاه محمود بهنگام روانگی سمت شیتستان و نم پنجم سلطان الکوزی را بنیابت نمود در قندهار گذشت
 بود چون پنجم سلطان قندهار را از اناغذ خالی مید با ملک جعفر خان شیتسانی که در قندهار مجوس بود و طوطی تهیه نموده برهان
 آنها را در دولت خواهی سلطنت صفوی بر سر از گریبان نمود بر آورده بدست یاری فارسی بانان مسلک شورش در داده جمیع ازا فغان
 ما که در قندهار بودند قتل آورده بداعیه ایالت بر قندهار تسلط نمود و جمیع سایر اناغذ از نجات واقف شده جمعیت
 و از یک سمت داخل قندهار گشته پنجم سلطان و جعفر خان با دست آورده با تمامی فارسی زبانان که موجب بوند قتل
 رسانیدند هنوز این خبر به محمود شاه نرسیده بود که شاه محمود از کرمان برگشته و کرمان را تا راج دانالی آن را اسیر نموده آنگ
 قندهار نموده بطریق یلغار خود را بقتل رسانید چون معلوم کرد که اناغذ غلزی انتظام واقعی نموده و پنجم سلطان جعفر خان
 و فارسی زبانان قندهار را قتل رسانیده اند خاطرش جمع گردید و تا یکسال در قندهار آرام نموده بعد انقضای سال باز شوق کرمان
 گریبان گیر عزمیت او شده هشت هزار کس از اناغذ و بلوچ و هزاره آن نواح جمع آورده هنوز کرمان گشت چون بانجا رسید

قلعه کرمان را محاصره نمود و قتل و غارت غیر محسوب آید آورده چون از بیخ لشکر از اطراف دولت منصوب یکس آباد قلعه کرمان بخت
 لایق شده طالبان شده در باب تفویض قلعه تا انجام کار تحسین اصفهان که منقوش خاطر شاه محمود بود استمال کرده شاه محمود نیز از ان
 استمال را قبول کرده از کرمان غایب اصفهان گشت اعیان دولت سفوی با ستاع غیر شاه محمود تمجید با مقابله او مشغول شدند و در
 جباغاد با دشاهی را کشاده مردم بازاری در دستانی را که از خون حرب جنگ عاری بودند هر یک را سیف سنان و ربع و خنجران
 کمال بدیال گوید هر یک شانی رستم ملمانه کعبیت تمام میدان کارزار شایسته در زد و شنبه بستم جاموسی الاولی یکبار
 و یکصد نسی و چهار در کوننا با چهار نسی اصفهان تقاتی فریقین واقع و بان کارزار از طرفین گرم سیف سنان لایق گردید آخر در کوننا
 اصفهان منقلب رستم خان قولی تاسی چون شبات قدم در زید با احمد خان توپچی باشی در غم غیر از اعیان دولت مقبول گشته و
 بقیت السیف گریخته وارد اصفهان شده بنای سله بندی در وقت مجلات گذاشته شاه محمود بعد قحیابش در لشکر توپباشی
 بر مقام کوننا با دو تنه فرشتان بر توپخانه و اسباب شاهی بوزن تخم شمشیر وارد اصفهان گردیده فرج آباد اصفهان را بر سر نزل خود
 اختیار نمود و از پشت سپاه او گرد و دار نموده و در جاموسی لاری سال مذکور محمودیان کمال شوکت و استیلا دست تابخت تا روز
 کرده اما باد شیشه آنکه شاید از طرف ایداد با اهل اصفهان خواهد رسید سلاکت خود را از هم نمی پاشیدند و اهل دولت سفوی فکر میکردند
 بر آنکه شوکت جسم اندیشیدند این بود که سلطان محمد مرز نام و له اکبر خاقان شهید را در دستم حبس کرده بعد چهار روز او را
 بلاک صفی مرزا بر او را بجا سوار بر سینه ولایت حمد تحیه داده تا روز بست و بستم حبس خلعت جهانیان از او کرده قرطین
 قال بنام شاه طهماسب پند و در شب بست سوم رمضان المبارک در تاریکی شب او را از سمت کاشان منتقل کرد شاید درست
 قزوین آذربایجان جمعیت معتقد و لشکر معتقد کرده فتنای مری شود و بعد خروج طهماسب پانزده بنا به محاصره نهاد و اطراف شهر
 سله بندی بوده راه آمد و شد را بر املی اصفهان کیباده سد و ساختن پلنا امید می یاس تمام کمال فاصل عام راه یافته روز بروز
 قوت توپباشی بضعف بدل گشته آتش غلا و ناله بلا بالا میگرفت چنانچه کار بجای سید که مردم بزرگان در محلات اسواق اتفاقا
 خود سال را در دیده و فرج نموده خورد تا آنکه مردم اصفهان عاجز و پریشان گشته بدوان شهر را سنی شدند و تیار بیخ یازدهم ماه محرم هزار
 و صد پنجاه خاقان شهید را فرج آباد برده افسر سردار بر سر آن حسرت کشان و حسرت دند و همان شب محمود کن بلای ضبط و حفظ
 خزائن کارخانجات شاهی روانه اصفهان ساخته و خود در چهاردهم ماه زبور با شهید می حسرت فریونی و نخل شهر گشته بر سر
 سلطنت اصفهان جلوس فرموده خطبه بنام خود خوانده نیز که بنام خود ساخت و بعد از آنکه خبر بمبار و اقع اصفهان در آخر ماه محرم
 از دار السلطنت قزوین بنام طهماسب سید بر او رنگ شاهی جلوس کرده تا بیخ جلوس او را از الفاظ آخر ماه محرم گرفتند و در ماه
 قریب از افاقه بجای اضلال کار شاه طهماسب از اصفهان با مور قزوین گشته و بعد ورود ایشان بر روز ششم قزوین شاه طهماسب
 تا بجا دست افاقه داشت با جماعت قلیله که همراه داشت از قزوین برآمده راه آذربایجان پیش گرفت و امانی قزوین چون با شاه
 سفر دور و دور و شمس را نزدیک پر زور دیدند بعد حصول معاهده و استیذان افاقه را داخل قزوین ساختند در آنحال بعضی مردم
 نترشیدند تا افاقه دست تعدی از اتمین بر آورده بستم و تطاول فرماقتند و انمضی را حوصله قزوین بیان بترانده تعبیرت نموده
 شمشیر مقابل آیدقتند و هر کس معان خود را و نیت همه از افاقه را که اندرون شهر بودند قتل آوردند و باقی اقمندان که در باغات
 و خارج شهر بودند سزای شده است اصفهان گریخته رفتند شاه محمود چون این خبر شنید بیم بر آمد چون شاه مار از غصه بر خود پدید

بگذرد و قزلباشی افتاده و در روز یکا فاخته از قزوین برگشته و در اصفهان می شدند شروع بملاحظه مسان امر معمول و معارف ایشان
 کرده یکصد چهارده تن معروف از ایشان گرفته یکجا سے بہا تہ تیغ گفد انیدہ ہر جا کہ گمان اہل سلاح و معروف میرفت اور اگر گزشتہ نہمان
 آشکارا بقتل می رسانید تا اکثر مردم را معمول بلا کشت بعد از آن جمعی را بقتل فیروز مامور گردانیدہ و آنجا کہ حسب الحکم با نجا رفتہ شیراز را
 محاصرو نمودند بعد بخارستان را تصرف کردند و شاہ محمود و دو سال در اصفهان آن لایات حکمرانی نمودہ بعد از آن و سواد نشانی
 اول دفع شاہزادگان گماشتہ تبع اولاد و اہل و عیال خان سید را کہ صفت کبریائی و یک نفر بودند معروض تیغ سائیدہ نوشتہ
 ایشان را بقتل فرستاد و بعد آنقصائے چندے از بیوا فقیران قومی قبالج سخت بروطاری شدہ دیوانہ از عقل و خرد بیگانہ گشتہ امر
 نمی بود بکم جنون از فاختہ و جبرایان عاقل شدہ در دوران و ہشتم شعبان المنظم ہزار و بست ہفت اشرف نام از بی مشرک با انتظار
 مرگ آمدی زاریت چہما ز سران فاختہ را با خود متفق سائیدہ از کین احترام برآمدہ ولایت سلطنت برفراخت و کس فرستادہ شاہ محمود
 در خضیہ ہاک نمودہ من حیث الاستقلال عاقل سر حکمرانی گشتہ و در ایام سلطنت خود کرمان مخورہ بنا و رقم و قزوین مظہران با
 آہل کربلی کس الحد عراق و خراسان است بزور شیر بہادران فاختہ چنانچہ تفصیل آن در تواریخ مبطو میرا و لیس خواندہ انشوم قوم
 است تصرف آوردہ بادشاہ شان و شوکت گردیدہ در سال سوم از جلوس شاہ اشرف ہوگی احمد باشاہ والی بغداد از ولایت
 عثمانیہ بیدار می منصوب بانوجے عظیم با اتفاق ہاکم باشاہے مامان و عبدالرحمن باشاہے ہاکم ہدان قرامصطفیٰ باشاہے لیسنا
 ہاکم موبل بطلیب خان شاہ حسین صغوسی کہ نزد شاہ محمود مجوس بلج و توسخیر ہاکم ایران متصرف فاختہ مامور گردیدہ وارو ہدان شدند
 و از آنجا جمعی را بشیر آباد و شہر کرد فرامان و ان نمودہ و ایچی بانزد شاہ اشرف فرستادہ پیغام دادند کہ فاختہ طائفہ بے پاوسر
 و بدون اہمیت ہاکم سریر و افسرند چون وارثان ارث بادشاہان میباشند نظر بران باید کہ خاقان مجوس یا ایشان پیشہ
 از راہ و رسم سلطنت عارض گردند بوصول این پیغام شاہ اشرف بادشاہ افغان بہم برآمدہ از اصفہان عازم گلپاگان گشتہ و چاہا پر
 فرستادہ سلطان حسین را کہ در اصفہان می بود بتیغ قہر شہرت شہادت چنانیدہ سرا و رانز و بیچی روم فرستادہ جواب داد
 کہ ہاکم الملک حقیقی ہدایت ہلشانہ و میراث آسمانہا و زمین از آن دوست و او تعالی شانہ از اہتہ انہما حقہ سادق الملک
 نسب بکیت مجازی ہاکم نیار اسنصر بر نوک شمشیر تیز نمودہ کیستیش شہرت تیز و سانش خونریز و دستش تولیت والی ہاکم اورا
 قرار دادہ تصنیف نیامدہ در میان بادشاہ موقوف بر ضرر بیعت شان است ہر کرا ہاکم الملک علیہ نبشہ والی ہاکم ہم لو باشد بموجول
 این پیغام و شنیدن انیکلام درستی ارتسام نرہ چشم دیدہ در اشتعال آمدہ احمد باشاہے فرار انظم باشایان مع دیگر باشایان ہاکم
 بزم محاریر با افغان از ہدان ولایت افراز ہجوم شدہ و شہر سرد و تقاتی فوجین اشتعال نوار نشووشین بین اسکیرین اتع گردیدہ
 و ہمداران فاختہ از کمال شجاعت و ہمسے گرم توپ تفنگ اسل مثل نسیم تصوریہ چون سمدان خود در بران فیلیے نیران زدہ بعد
 کارزار سخت و کشتہ شدن مردم بسیار از فریقین و میر مغلوب متہویہ و فاختہ مظفر و منصو شدہ رو بر پشت عہدیت ہوادسی ہجرت
 کشیدند بنام بران شاہ اشرف نیز چون از کال نسیم فرصت حاصل کرد عازم اصفہان گردید بعد از آن بدو سال مجدداً احمد باشاہے
 ہمدان لطف عہدیت افراختہ آخر طرح مصالح انداختہ اقرار داد ہاکم تبیین ہمدو و تبیین سنور یا بین تیغ و دستور مقرر گردید کہ
 ولایت خورستان لرستان فیلیے باکر از وزیران سلطانیہ و ممالک و ادبیل پڑت عثمانیہ و ولایت سمت شمرقی و دارالمرز
 فاختہ متعلق باشند برین ہریشاق افغان دفع غاصد نزاع و اتفاق کردہ ہر یک عازم مصر و مقام خویش گشتند و سال چہارم جلوس

اشرف باشد با شانه نامی از جانب سلطان احمد خان بادشاه روم تجارت برابری نماید میان صلح و صلح و منسبت جلوس شاه اشرف
 دارد و اسفند باشد و از جانب شاه اشرف نیز محمد خان بلوچ بلوچی گری دوم مانو کرده بهر اسی راند با شانه زورده اند در بار خانی گردیده
 بعد از آن شاه اشرف بلا استقلال استبداد و شاه قناره ممالک لایات مذکوره صدر حکم و ایران شد تا محمد خورشید شاه افشار حکم
 نامه و آخر کار از صدر مذکور سی که عترت سبب بیان ایالت ابدالیان ذکر آن خواستد سلطنت او در وال یافت *

مذکور محال حقیقت می باشد افغانان ابدالی و الامار بهر ت منازعات با همی میان این طایفه

با نضامات ظلمی سعادت خان معروف سمنان مورث اعظم قوم سمنانی بر آنکه چون اقوام طبقات خرافات اصلی و اصلی از کورستان
 نحو خروج نموده بر کورستانها و زمینات هموار بعضی از ولایات خراسان زابل و کابل تا ممالک ننگر بار و نغان پرانگند گردیده جدا جدا
 مقیم زمین ارگشته و ممالک سکون ایشان شست با نغانستان اینست طوائف تمن ابدالی که شش کلان از شرقین است در ممالک
 برات و پیشینگ فراه و شور او که قندهار و در کوه و دامان جدا جدا اقامت نموده طوائف تمن غلذائی که شش کلان از غربت است
 متصل ابدالیان از حوض شرقی قندهار تا کابل و ننگر بار جدا جدا اقامت قبضه نموده منازعات مناقشات زمینات میجهد
 افتراق مخالفت بر و تمن گشته نوبت بجدال و قتال و کشت خون سید و اوٹ بغض دائمی در میان ایشان قوی یافت چون کهن
 غلزی را نسبت تمن ابدالی در آن زمان کثرت و شوکت زیاده بود در اکثر ممالک ابدالیان غلزی قوی میمانند چنانچه در
 زمانیکه محمد همامون بادشاه پهنائی ایالت قندهار و بادشاهان صفوی دولت ایران تعلق گرفت در آن زمان پسر اعلی و عودت که
 قندهاران کلان تمن غلزی بودند نسبت قندهاران ابدالی بر سوخ زیاده و در بار ایران پیدا کرده پیش از پیش قالی گشته بنابر آن
 اکثر از قندهاران ابدالی مع دو از ده هزار خانوار مردم دو از ده تمن افغان اقامت افغانستان مغربی را گدشته سمت هرات
 رحلت کردند و در حدستان بر حصه بنگر کبیر بیان طرح اقامت انداخته سکونت پذیر شدند و گدازه خود بطریق تجارت گزینی
 و مال چرائی در ننگر می نمودند تا آنکه یک گداه صلح در میان غلزیان ابدالیان افغانستان به وقوع آمده اکثر قندهاران مع قبائل
 با افغانستان مراجعت نموده و بسیاری از مردم دو از ده تمن را اقامت و آرام رنگی پست آمدند بدستور دوران مملکت مقیم ماندند
 و رفته رفته بر و رایام جلالتخان معروف ببلانغان یا بلخان عرف بادوزانی از شناخ ابدالی در بار ایران رجوع عمد پیدا کرده
 در هر کار مسافات تمن خود با تمن غلزی پیدا کرده و بهر کس شوکت غلزی و تقویت قوم ابدالی گشت *

مذکور محال حقیقت می باشد افغانان ابدالی و الامار بهر ت منازعات با همی ایشان

آوردند که چون سال کبیر و یکصد و بیست و هجری عجمی هر خان لقب سلطان اویس غلزی به توک شاهنواز خان گرجی را که از دست
 صفوی بود قتل نمود و قتل سانیله با اتفاق طوائف غلزی بر قندهار قبض گردیده بادشاه قندهار گشته خود را مقب
 بر اویس سلطنت و آن دولت ایران بخیر و خیران تیره قندهار و تنبیه سیر و زمین نامور دوران گردید بهرین اثنا سعادت خان ابدالی
 حیات خان ابدالی سدوزانی معروف نمد که از زمان روانه شده بخدمت سپاه لارمز پور رسید بخانی و سرداری طوائف ابدالیان
 سر بلند گردید چون معاند گنج و خانی بان نمود که در دعوات سابقه تخریب یافته عبداله خان با فرزند خود اسعد خان وارد هرات

چون در وقت ایالت هرات از دولت صفوی بدین قلیخان شایسته تعلق داشت و عیال قلیخان از نامیرا بیعت نماند و فرمود معلوم نمود
 او را با فرزندش در هرات مجوس ساخت در قتل این احوال قزلباشی هرات با عیال قلیخان مخالفت نمودار گشت به پیشه شورش کردند تا او را
 بی قتل نمودند بعد از آنکه از مجوس بر نفس ایشان دولت سید جعفر خان تاجیک را با ایالت هرات فرزند و روان فرستادند در آنجا این تفرقه پیدا
 شد قلیخان با پدر فرصت یافته از مجوس مغرور شد بگونه و شایع رفت و در آنجا شایع سید کوشی برافراخته بکل جمعیت اقدام و اسفرا را
 بفرقه علی تصرف نموده از آنجا بفرقه تخریب هرات روان گردید و در یک فرسخه شهر هرات با جعفر خان حاکم هرات جنگ کرد و بر او غالب آمد
 او را در تکیه هرات با محصور ساخت بعد چندی چون محصورین از امداد دولت ایران بی یاری گشتند و زخمیه اشکاک از راه سازش و آینه شش
 در با افغانه ابدالی کشاده در شب بیست ششم ماه رمضان المبارک سنه یک هزار و یکصد و بیست و نه هجری چند نفر از اهل قریه بلرم
 سن اعمال هرات که در شهر محصور بودند با افغانه جداستان شدند و با آنها ترتیب از امداد است برنج شش ماهه برنج فیلیخانه که در دریا
 عراق واقع است افغانه را بالا برده و مردم افغانه ابدالی تنگ قهر و استیلا کشیده قهر را مکان در قتل و غارت شهر پرده افتند و بعدالی
 شدن شهر از وجود قزلباشی افغانه اسفرا برآمده در شهر هرات توقف کردند و در اندک ایام مورخان و حضرات از غارت باو غنیمت را
 تصرف گشتند استعداده پیدا کردند بعد از آن اسد الله خان در تکیه قلعه فراه که در تحت قبضه تصرف افغانه غلظتی بود در امداد وقت نیز
 علی الغله ایجاد کرده و با آنها بروج قلعه ایستاده کرده پس که وی سلیم علی خرد از حصار قلعه برآمده قلعه را مفتوح و آن ولایت را ضبط نموده
 مراجعت کرد و در آن اثنا قلیخان ترکمان از دولت صفوی بدین امری تعیین شد به باراده تخریب هرات بان است روان گشت ابدالیان هرات
 نیز آمدند و شنیده با استقبال او برآمده در توابع کوسویه کلاتی فرقیهین واقع گردیده نخست با طایفه افغانه از جایی فرزیده سمت مورخان
 نهادند چون طالع قزلباشی نامساعد و سخت ناموافق و بنهار پندار در دو ماغهاست ایشان متصاعد بود و سردارند کور بانچه بجای
 افغانه بلوچیز شد و در پشت صحرا مرد و یک بطایفه افغانان بزجوره بی باکانه برایشان داشت ایشان نیز چون حریف را خیره چشم
 و بصرش را از غبار غرور تیره دیدند برگشتند و تیغهای خونین را از میان کشیده حمل شیرانه نمونغا نفعوج را شکست دادند و سردار را
 با نوحه که همراهش بودند از لباس هستی عاری ساختند بعد از آن ساز افواج قزلباشی نیز منظم گشتند با ایران گزینیه رفتند و افغانه
 تمام اسباب سلمان قزلباشی را تصرف نمودند مظفر و منصور هرات آمدند بدینچه شاه محمود ولد میراویس چنانچه سابق ذکر کرده بود منظم تر و
 فراه حرکت نموده و بازمین فراه دریندا در بجل موسوم دارام با اسد الله خان جنگ کرده او را قتل رسانید بعد از آن ابدالیان هرات
 زمان خان در دولت خان سدوزلی را به سرداری قوم برداشتند و زمان خان عبداله خان را مع فرزندش مجوس ساخت و نهال ننگانی
 جعفر خان قزلباشان گرفتار را در سرخیابان باغ کو بهر هره خویر زیست از پاسه در آورده بکمرانی هرات چلاخت اعیان دولت
 ایران چون در میان ابدالیان غلزیان نزاع و نیز ابدالیان را با هم مخالفت میدید و شاه محمود هوتک از اعلیایان محمود تصور کردند بکلی
 تخریب قلیخان ترکمان و علی سرداری تعیین نموده با جمعیت شایان مدارکات فرادان روانه هرات ساختند چندین ایتیمبر زمان خان نیز
 با جمعیت ابدالیان با استقبال او برآمده در محله کافر قلعه فیما بین او و زمان خان تقاتی واقع گردیده محاربه سخت بظهور رسید اما زمان خان
 مظفر و منصور و سردارند کور بی سر قزلباشان منظم و مغرور گردیده تمام اسباب حشمت او بدست ابدالیان سید و نیمه منی باعث
 قومی سستی و استمداد طایفه ابدالی گردیده بعد از آن افغانه ابدالی را اقتدار کلنی ستاد و تا عهد نادری بالاستقلال و الاستبداد
 مکران هرات آن نواحی مانند القصد عبداله خان هم در عهد حکومت زمان خان شهادت یافت بعد چندی باز در میان طایفه

ابدالی نزاع و خصوصیت خانگی بر پا گردید که مانع از انار از امارت معزول و از بهرات مخروج نموده محمد خان فرزند عبداللہ خان را با بیات پسر
 بزرگداشتند و محمد خان را ماه محرم سال یکصد و شصت و شش و پنج و قیام شاه محمود غلزنی بر صنفان مستولی بود و کما بهرات بود و بهوس تسخیر شد
 مقدسین آمده تا چهار ماه قلعه شهید را بمضیق محاصره نمائند چون فتح آن شکل دید بالآخر اطراف نواحی را تا تحت بهرات بر اجبت نمود
 و بعد در دو او بهرات افغان بر شوریده ذوالفقار خان زمان خان از شور با یک بر آورده در بهرات حاکم ساختند و در سال چهار
 و صد و شصت و شش خان عبداللہ خان کج پدرش در زمان حکومت زمان خان در بهرات بنیاد قسطنطین رسید و بود و بهرم خود خواهی پدر
 و او بهرات گشت تا حدیث اتفاق و نزاع کرد تا اینکه افغان بجای افغانی نوره شیر ذوالفقار خان را بجانب بلخ فرزد و حسن خان را بست
 قندار فرزند رفاه کرده الیاری خان برادر محمد خان را در سال هزار و صد و شصت و شش از قتلان آورده بر سر حکومت بهرات تکیه نمودند
 چون عبدالغنی خان ملک کوزی که بهرت بهر خواهی بود و لغت از خان داشت از الیاری خان توجش بود چندی در ایالت حشت آمیز کرده تا
 پرده از روسی کار بر داشت ذوالفقار خان از باختر آورد و در لیت اتفاق بر انفرشت تا ششماه تا در بدال اشتغال افغانی آخر کار
 ابدالیان اسیر از اطاعت پرده چیده ذوالفقار خان را بجانب فراده الیاری خان را سمت مار و پاق فرستاد هر یک که مخالفان
 را حاکم شده بی حاکم و سرگرد و بسری برودند اما بعد از آنکه ناویر شاه خروج نموده عازم تسخیر بهرات گشت تا پاره پاکه کرد و فتح کاوش
 آغاز سازش نموده مندره را بدو الفقار خان و هرات را بالیاری خان اختصاص دادند و هر دو بنظر کار غنیمت دانند

لمبیین محال مالیت شاه سیخانی خان ابدالی کیونی و داغستان و کومیتان و کومیتان و کومیتان

بدانکه تواریخی که از ان احوال رفتن سرخانی خان جماعه ابدالیان الگونی بمالک داغستان شهر حراز معلوم گردود نزد مولف رساله چهارم
 نیست لهذا بتجزیه احوال ابتدائی رفتن این طائفه از انغان باغستان نیز دانسته بقلیل از احوال سرخانی خان و قوش که از تاسیج جهانشان
 مؤلف مزایا ممد علی خان اکتفا میرود آورده اند که در زمان از از من سرخانی خان مع جماعت طائفه ابدالی الگونی بملازمت سلطان هم
 رسیده از سبب نصیحت شایان متروقات نمایان از چنگاه سلطان اسلام بنصب با شاه ای داغستان و مل گردیده باشا ایشان
 آن ممالک گشت دو عهد باشک و بسیار از ابدالیان الگونی بنجدهت سرخانی خان رفته بزینداری و سرداری بسیار از
 پرگتات و محال داغستان پنجاه بار و تکه و شمال و غیره گویا ششده است و در آن ممالک بدست آوردند و باین وسیله
 بسیار از طائفه زیر سایه دولت سرخانی خان جمع آمده بر تمامی طوایف و اقسام داغستان یافت گشتند و سرخانی خان بزرتشیر قوم الگونی
 اکثر مردان سرکشان خیال ممالک داغستان را که بسبب تحسین در قتل خیال شامخ تن با طاعت سلاطین هم در عید و نه مطیع منور ساخته
 حاکم دیشان ملک داغستان شد چنانچه بر وقت خروج ناویر شاه انتشار بر ممالک سلطنت سوم ممدار بودن و دشتله با پاشایان و مردان
 اکثر اوقات فتح هر که نیاید و شکست بر شکست پاشایان دوم ماند و سلطان روم بر سبب لیاپری بعضی شرائط شدیدی که
 ندوی را منظور داشته فرودین شکست استمال آن شرائط بنام تمامی پاشایان علم و خود جاری ساخته و همه پاشایان تبسیل حکم سلطانی استمال
 آن شرائط نمودند الا سرخانی خان پیشک و افغان که حوصله او استمال آن شرائط بر تافته از تبسیل آن با آورده لای خود سری بر افراخت و علم
 مخالفت با ناویر شاه بلند ساخته بحاربات بانویر شاه پروخت و آنقدر بحاربات شیراز و مقالات مروان بانا در شاه نموده که اگر تبسیل آن
 پرواز و بطوالت خواهد انجامید لهذا بشرح آن نمی پروازند و همین قدر از احوال با دشتا بهت او در داغستان اکتفا می نماید

لمعه ذکری بحال خروج نادر شاه قاجار بر بلایان و تصنیف صحیفه مبارک است

آورده اند که نادر شاه از قوم ترکمان افشار و از ایل قرقلواری غمی لونی از افشار بود و مسکن قدیم ایل مذکور ترکستان بود و در ایامیکه نولان
 بر ترکستان استیلا یافته در آذربایجان توطن اختیار کردند و بعد نادر شاه اسماعیل صفوی بر مملکت ایران تفریبات کوچ کرده در شش ماه سیاحت
 کوچکان سن محال پیچید و خراسان و در سمت شمالی شده مقدم بر بست نیشکر واقع و در قریب چهار مایه دست توطن جسته تابستان و در اینجا
 بلاش در زمستان در وشت جرد و دره خورشیدانش میگردید و در بست نیشکر در نیمه سال هزار و صد و بیست و دو در خیمه و در یک نیک
 عمارت عالی در اینجا اصداف شده بود که با اسم خود نادر علی بیگ موسوم گردید و نام فرزندان او شاهزاده سناقلی دوم
 نصر الله مرزا سوم نام قلی مرزا بودند بعد از آن شاه رخ مرزا و عمیره تولدیافته چون در شاهزاده ها میگریست قتل گشت اول ایلات
 قریب چهار مایه طوایف از او و افشار را مطیع ساخته بعد از آن بملاک محموشیستانی که در جنوب بلایان فوسوب داشت و در ایام قوی و قریب
 باوشاهی صفوی پیشقدم شد و چون افشار را مطیع ساخت و خراسان استیلا یافته تاج کیانی بگنج خود تیار ساخته بر سر اسیه سکه و خطبه خراسان بنام خود
 بود و محاربات متواتره پیش آورد و آخر کار ملک محموشیستانی را با او و با مع ملک سحاق حاکم خود نشان دیگر بر او نشان پاک ساخته و اول
 بر شش ماه تابستان تصنیف کرده استعداده و علم بهر سائید و در این نام سلطنت ایران بر او مهابت صفوی بحال داشته و آخر کار او را موقوف
 عباس نواز فرزندش سیاه و شاهای بر داشت بعد چندی با اتفاق اهل ایران خود با شاه ایران گشت آورده اند که چون بر ملک محموشیستانی و دیگر
 ایلات کرد و افشار و قاجار غالب است بر استر و ادما ملک ایران از افغانه و در میوه و غیره میفرستادند و بر سر و اعیان بتدبیر کاتبان
 گردیده علاوه بر لایت ترکستان هندوستان و چوچستان را تصرف نموده و بیان محال خروج نادر شاه بر بلایان ایل شرح محاربات او
 با افغانان تصنیف شدن بر صلح نخواست که چون در شاه از فتوحات مشغول شیتان و تسخیر سردان قطار و اکناف متعدد و کنت عمده
 بدست آورد و همت بر اتزان ملک از تصرف افغان گماشت مهم بالی هرات را هم و مقدم تصویب با افواج فراوان بجای ننگسان
 غواف سن قوی هرات حضرت فرموده در راه صفر سال هزار و صد و بیست و پنج میل و در دو نوده بیف قانده ساکنان ببلدین برداشت
 و بعد جنگ ایشان غالب است و فرموده پس با اتیان تیغ تیز گذرانیده مال و عیال ایشان را بمرز نسیب آورد و در ایام آن حال را که با افغانان
 در زریه بودند مانده او را در موافقه ایشان با نده سورسات و توپکش گفتا کرد چون کلان تر از قلمه سلطان امان سوسات نمود زریه علاوه کس
 مزو افغانه با خزر و کوسو فیخوریان فرستاده از آنها استمداد نمودند نادر شاه قاجار سلطان ننده و از آنجا محاصره نموده جنگی نمود و در آن نزار
 از طرفین مقابل شدید بیست کار آمد و درین اشغال جنگی جنگی توپانی توپ که نادر شاه زد و کسان سیاه بود جنگی است سلطان کلان تر
 درون مع چند نفر از توپچیان که بصاحفه فنا سوختند پس از آن میران فوج نادر سی کجوش تمام بر قلعه پورش آورده قلعه ضربه را
 که موسوم پیشیر حاجی بود تصرف کردند و افغانه عاجز آمده امان حو استند و سورسات دادن قلعه پشین قبول کرده اما باز منحرف شده از داد
 قلعه حکار آورده باز در مقابل شدند نادر شاه از سر نو جنگ در پیوسته در شب نادر شاه قاجار و نظیر بقلعه تصرف شد و امان زمان
 افغانه را قتل و اسیر گردانید بعد از آن از مستغفلان با خزر خبر رسید که هفت هشت هزار افغانه از هرات با عانت اهل سنگسان
 برآمده و قار و تاجا گشته اند با تسمع این خبر نادر شاه لغاره نوانخته با نجا سبب از گشت تا بنجاق سید و در اینجا بند و بست ترتیب
 فوج پهل آورد و در روز دیگر افغانه در کمال استقلال و دلیری وارد و در فوج نادر و در گشته چون مردم ایران همگام از افغانه نهایت

برسان و ترسان بودند و این جنگ اول غناخته فاخته و سپاه خراسان بود و اور شاه مصداق لشکر خود را فرمود تا در میان راه نبرد نمود
 خود ایستاد و تیر و تو فنگ می کشید غرض آنکه تا رفته رفته بر می گشته بعد از خود از راهی در جنگ میدان کار فرما تیغ و لاور می کشید
 بعد استعمال اینضا بظن اور شاه ترتیب ضابطه لشکر و احکام مقرر نموده با پانصد نفر از دلیران آتش افروز تا نوره کارزار شده و کار شیر به تیر فنگ
 میکردند تا جایی که تیر مردان کا افاقه طرد سنگ تیر و فنگ کشیدند و بهر نیمه نوال محاربه می ماند و تا چهار روز فاخته قدم بر میدان شهادت خرد
 جنگها می مردان و حملات شیراز میکردند و چهارم بقا مناسقه و قهر و اقبال ادوری شکست بر فاخته افتاد و بر گشته بجان سپیدان رفتند
 اور شاه نیز متعاقب آن غناخته را سبانه پیشه مقدم اجابت نمود و در اینجا شاه طعناست پند اور شاه تا کی کرد که اکنون متوجه استماع و استقامت
 اصغمان از شاه اشرف گرد و امانا اور شاه فاخته باالی بهرت را اول واجب است با ناز با خرد و خوف غلام بهرت گشت و در شتاب راه
 مردم طاعت از بنابر سی را پائمال کرده قلعو ایشا نرا تصرف نمود و مردان زمان ایشا نرا قتل و اسیر گشته درین اثنا شنید که موسی و انکی از روستا
 اید ایلیان بهرت بود با جبه از فاخته بطریق تاخت بنا حیه بهار جبه رفت بنابراین اور شاه نیز بقصد مدد و اید ایلیان سمت حرکت نمود
 و بعد از ورود بقدمگاه نشاید معلوم شد که موسی و انکی بعد تاخت از مراجعت نموده فاخته انصرم بلاد اتقا داشت و در اینجا خبر غناوت
 قلعو که مشکان شنیده اما انجام آنرا در توفیق امانت باز متوجه فاع با ایلیان بهرت شد و بیوقت تعلق حکومت بهرت بالیاری خان تعلق
 حکومت فراهم بود و فقار خان بود و تیانج چهارم ماه سوال از مشهذ حضرت فرموده او رنگ با قوتی را مقرر ساخت از اینجا کج بر کوچ بهرت
 شیخ جام سیده چند روز در موضع مذکور نگذاشت انداختت بهد را اینجا خبر یافت که هزار نفر از فاخته قلعو فرستاد و با خرد و محاصره کرده
 با تسلع آن البته هزار سوار توجیه فرستاد با گشت در شتاب راه معلوم شد که فاخته بر گشته زنتا نداندا با بر تیر شیخ جام آمد و از اینجا
 حرکت کرده منزل منزل میرفت تا موضع کاریز رسید و در اینجا ترتیب سپه را اول تعیین طرح و هر واحد آتش ساقه و سوار استورینه و میسر
 قول برداشت و وقت شش بن قراولان خبر رسانند که کالیاری خان با حیت تمام وارد کوسو گشت اور شاه از اینجا کتب اصلاح فرستاد و فاخته
 منظوم ساخته و جواب از بی بیف نمود روز دیگر خبر جعفر فارو و مضر حلیم نادوری گشته بند و بست خلائی غیره فرستاد فاخته نیز با استقبال
 آمد دیوار کافر قلعو را حصر و ساختت بعده فرج نادور شاه از غنار و حضرت کرده و نیز فرسخ کافر قلعو بجانب که سویه گشت فاخته
 لابد ترتیب سپه لشکر و جنگ جنگ لشکر نادوری کرد چون فاخته بجنگ قزلباشیه دیر و شیر شد و نود نند نادور شاه غماستند که بر ترتیب مناسب
 حال میدان میدان فغان را معرض بلاک فرار و قزلباشیه را که شش هزار شیر از فاخته ترسان بودند بجنگ و لاور ساز و تابان تیغ پنهان
 و تو تکلیف میان پیاده را حصار لشکر و میره عسکر ساخته همه از سواران نیز و گذار و یک تازان را بعنوان طرح تعیین کرده و بقایا سپاه جنگ آمرا
 کسین شدند اول فاخته به جانب میز عمده آور شد و بعد از آن حال پیادگان طرح به کمک سینه در آمده جنگ فریاد و نیز در آن ایشا
 قوی و دیگر از فاخته دست بر شمشیر کرده چون شیران غزای فیلیان دمان بجانب سپه یادگان هجوم آوردند و داخل ایشان گشته
 شیران ایشان سلامت و چیر و سی ملانند که رانیدند و پیا پیا دگان پس پاشند و ابر گشتن و پشت و اوان پیادگان لیاریان فرج
 نیز زنده جنگ از کفکست کار بجای سید که نزدیک و کشت بر فرج نادوری فاخته مقارن آن عمل اور شاه حیران نموده و میدان در آمده یک
 نفر از فاخته گشت بدین انجالت پیادگان دل از دست نترست آمده باز بر می میدان آوردند و سواران فغانان با آتش بازی
 تعلق آتش ایشان سوزان پیش داشتند همه خیمه پایی اور شاه نیز از دست افغانی زخم نیزه بر داشت انصرم درین گیر و دار در دو کشت
 شب سیده اند از زمین بسکرتی نمودر زنه تمام نمودند و باعتبار آن مکان از آنجا بود و لشکر نادور شاه از بی آبی محلیف تمام کشیدند

و بسبب آن تکلیف لایطاق مخرج حکم نامدی بکشیدین پناه آنی زمین موجود کرد ما نوقت گذاری نمود علی انصاح آبا فافان بکرت
 در آن زمان ماه کوسید در گذشت در یک سمت هر روز و فرود آمد لشکر نادرسی نیز در عقب ایشان کوچ نموده برفت از رود که در آن وقت
 اما آن روز جنگ بر وقوع نرسیده تا وقت شب در جنگ شب نشین شدند که افغانان شبان شب پنجاه خود را بخاژی آورد و قزلباش آرد و میان
 جنگ گشته و در شب هفتاد نوبت از مرده و خانه و جمع از زمین جوم آورده مثل بیرون آغازه چیره دستی کرده لشکر پیمان پیاده را که گویان آن
 سمت بودند بفرستیدند و ساعتی که در آنجا بفرستیدند از شاه میخ و در شاه بقابل افغانان رفتند و در عقب افغانان و نند
 افغانان نیز در تیغ و سنان از میان پیادگان خود بر آورده تا به هنگام لهر نیران قاتل استعمال داشته بودند و کثیر از طرفین طعمه رنگ میل شدند
 اما بعد از نظر از تقدیر بار می مساعدت اقبال مانده نادرسی شکست بر افغانان ملاری شده و گردان شدند و در حالت پس پاشیدن
 نفعی کثیر از ایشان مقتول شدند و منقرضان افغانان که از میدان معرکه جان سلامت بیرون بر ندر میال اطفال خود را که در قلعجات سر راه بودند
 برگزیده و در این محو ساخته بایر بهرات نعت و اسباب خیلیم و شام آنجماعه تمامی دست نادر شاه آمده بعد نادر شاه شاه طهارت سپاه منزل
 رباط پرند با غرق و توپ پاس بزرگ بفرستاد و بیرون کرده خود با توپخانه جلو از راه تیر علی اعزازم هر شب بالی افغانان نادر شاه هرات مجبورا
 جمیعت خود را درست کرده ملین شهر هرات را با طبریان و فخری از هرات استتعالی نادر شاه بر آمد و خیسک با عویند بلبل مسلح
 فرستادند و بعد از آنکه از راه بیخ بازی بر آمد از پشت لشکر بمانند سیسویل نموده بقاعده افغانی مسکروه سگی راکشند و بیست مجوعی
 شمشیر آخته چون خیران تریان و اثر و مانع مانع نادرمان در کمال جلادت شجاعت بر قلب پیاده نادرسی لغتند و با پیادگان علیه آید و نهند
 و پنهان دیر می بهادری نمودند که کار تیر و تفنگ گذشت نوبت جنگ و در شمشیر و خنجر رسید بعد کشت محون بسیار کشته شدند بسیار
 از مردمانی طرفین افغانان رفته باز کشته از گون طامعی پس با فاعله لغزیده پس پاشنده رفتند و چون که در اینجا و محاربه کرد و نماند شست
 باقی شد بر فراست داده شبانه روز طرفین از شدت با و کثرت خاک فاشاک چشم از جنگ پوشیده و در آن مکان کشت و زنیند
 روز چهارم باز از طرف الی یارغان دم آمده صاحت جست اما نادر شاه بجا آن گفت که تا که جمیع از رؤسا ابدالی وارد شدند با نشوند
 صلح نخواهد شد پس از جانب الی یارغان ابدالغنی خان الکوژی و چند نفر دیگر از معتبران آمدند و صلح است بستند و نادر شاه نیز قبول نموده بجانب
 مویرک علف خان فرمود روز دیگر از الی یارغان عبدالغنی خان سرگردان منبر افغان ابدالی بنا و شاه پیغام رسید که دو الفقار خان حاکم
 فراه به بیعت بسیار با عانت ابدالیان هرات آمده بنا بمان ابدالیان از عهد و پیمان برگشته بود رسول ابن خیر نادر شاه هزار نفر سوار جرار را
 به سمت فراه کرده و الفقار خان حاکم آنجا بود فرستاده و خود مع افواج بیک بیان همه دو روز در آنجا بود که دو الفقار خان در شب رفته پشت گویان
 گذشته و کمینگاه نشست روز سوم جماعه فاعله نوار گشته و الی یارغان نیز از سمت شرقی تا نره از او آتش حربی دید و دو الفقار خان
 از کمینگاه بر آمده بر سر اردو رفته مشغول کارزار گشت نادر شاه فوجی را بقابل بلزوه الفقار خان فرستاده و آن فوج با دو الفقار خان
 جنگ آردید و او را تیر و دله و زوناها سے جانسوز سر نه دو کرده از مردمان جمیعت او جمع کثیر و فکرت و فکرت مجروح تیر
 شمشیر گشته و تا شام جنگار کشت دشمن با مندا و کشیده قتل تمام طرفین است از جنگ باز داشته در حالی قلعه موسویا و کار و روز محادی
 یکدیگر را بوی نصب کردند چون در شد نادر شاه کس ساده و شاه طهارت سپاه از شاه دید و برده بانبر و غرق و جمیع از لشکر پیمان در منزل گویان
 گذار گشته خود و باره جنگ هرات اعلام اعلام کرده نادر فاعله نیز تیر جنگ ده بعد تقارب طرفین بجهتیت جلادت تمام دست
 بشمشیر حله و کشته و از طرف نادر شاه به شیک توپ کفنگ سردار بران مردم تنگ و چون صبح نمایان شد و آفتاب طلوع نمود چند نفر افغان

از جانب یارخان آمده طالبان شدند اما در شاه فرستادگان را بر او آید پیغام داد که اکنون نیز ما را که مظلومان خود بخندست ما
 نکرند تا یک نفر از لشکر میان در تن اردو ترک رزم فرسخ عزم نخواهد شد پس جمعی از رؤسا آن طائفه بخندست تا در شاه آمده زبان بعد رت
 داشتند مقاصد و کشادگی و فاعله غلزنئی و ابدالی هر دو رعیت قدیم اتران دولت بودند غلزنئی مصد خبیانت گشته او ناکند دارد
 بعد از آن سلطنت استنهایان دیگر ولایات آمده دولت را تصرف کردند و با بیان متهاب بهر امواجی دولت علیا ایران با غلزیان در مقام
 جنگ و جمل موی دند اگر مقتضای وقت پیش ازین به شکست با راضی بود مقام و اخذ اعمال ماضی نباشند و طف عیان نموده بتبیه غلزنئی را ابر
 و اقدام داشتند بعد تجدید اجتماع کرده ابدالی پیش از پیش رسید و اطاعت ایلی بوده مملکت آتیا در ادرگوشن غاشیه خدمت ایر ووش انداخت
 خواهند کشید هر چند که قبول این اتماس مخالفت شاه طهماسپ میان آن دولت بود اما در شاه بتابعت طسرتق مروت و
 مقتضای مصامت وقت مسئول فاعله را قبول فرموده ایشانرا حضرت نظرت فرام عزمیت در بجانب کجی ان لطافت دند روز دیگر
 سی نفر از عظامه انفقان با پیشکش عمده خدمت نادرسی رسیده بخلاف خبره بهر مند و نیز چند نفر از رؤسا مستجاب الی ملازم و نوکر رکاب
 نادر شاه گشتند و نادر شاه حکومت هرات را با یارخان قرار داده تم انیمینی با اسم او اسد یافت پس ان فارسی زبانان را که در کج
 توابع هرات بودند با طائفه جمشیدی سکنه باونیسات کوچانید و بحال جام و نگر و نواحی مشهد مقدس فرستادند و تقارن این حال عرضید
 از جانب ال یارخان سید مشعر بنیکه سوادان فرج نادرسی کار منزل شکیبان بناخت فراره رفتند و راه با آخته واسرا و غنایم امان
 علاقه بدست آورده از آنجمله جمعی زبان فارسی و تقارن الفقار غمان اند اسرا نگرین ایشان در فرایند بطریق سیدن این غیر بیضه فرمان نادرسی
 با اطلاق ساری مسدو ریافت مطابق حکم اطلاق ایران عیال حدود چهارم قومی همچو آنسال از زمین مشهد مقدس شدند و مدت سفره که
 نادر و روبرو بشهر شصت روز اتفاق افتاد و از مشهد مقدس مجدداً بخلاف فاعله با فاعله مرصع بلک ال یارخان ارسال اول و اول
 شفقانه شمال ساخته و بعد در دوشهده مقدس و زعیان عساکر از حضرت مراجعت با وطن و اده طلع نظر آن بود که در زمستان
 آنسال بر سر کمانه و شت رفته موسم بهار را در استرآباد و بسیر برنده نزدیک نفع حال کسجهایکیر کسجهایکیر استنهایان از آن زمان که ایام
 خبر رسید که شاه اشرف غلزنئی با شاه استنهایان غیر و قصد تغییر خراسان متوجه روان است لهذا آرام و استراحت را مناسبانست
 متوجه مقابل شاه اشرف غلزنئی گشت

مؤرخه کجی حال محاربه شاه اشرف غلزنئی و یارخان اشرف

گویند چون در شاه غیر هرات محاربات با الیابان صورت شد و این خبر اطراف کاشغیر یا خنده شاه اشرف نیز عزم انتقالی و نادر شاه
 مشغول هم ابدالی دیده با بعیت موفور و لشکر غیر محسوس در روز دوشنبه نیز در هم سال هزار و صد و چهل و دو هجری بعد و خراسان را بیت
 و نادر زرم و بیکار شد چون این خبر بمقام شهید نادر شاه رسید فرمان با اجتماع عساکر ناکند فرموده توپخانه را از سر راه مشهد سلطان سیدانی
 ساخته خود با اتفاق شاه طهماسپ در شهر و هم با صف از راه شاپور و نیز در حرکت نمود شاه اشرف نیز از نظرت پستان آمده
 او را بر قلعه سیسده علی قاضی سمنان که در آن نزدیکی بود فتنه قلعه را تبصره قاضی ابدست آورده از آنجمله با حاصره سمنان پرست
 و بجز دستلغ این خبر نادر شاه با احتیاط اینکه سواد الی سمنان بنا بر گرفتاری قاضی ابدالی و قاضی شومند بواسطت چند نفر از انصار کجی
 استرآباد الی آنجا را از توپخانه و اطلاع و شبهاست قدم حصانت قلعه تا کید کرده از سبزو در بطریق مینار و حله پیاگشت شاه اشرف

نیز از توجرد و اعلی نادر شاه خبر گرفته سید افغان افغان را که در اردو مقصد بجیش او بود بر سر توپخانه روانه ساخته در هنگامیکه شهر ندر بگرام
مقرابعتی نوری بود ان شب سیدال با افغانه بر سر توپخانه نادر می بخون زد و کشت و جوانی واقعی بسپل آورده اما کارش ساخته
بعده پس پاگردیده لواسه نهر میت بجان شاه اشرف افغانه روانه گردید و نادر شاه داد و من آب و کشته و سیدال از مومن آباد کوه چیده
روانه همانند دست گردیده بهرمان روز اشرف شاه نیز به همانند دست رسید افغان و قزلباشان هر دو طرف است بجان شسته بمقابل یکدیگر
شافتند و در آن روز نادر شاه تمام لشکر را یک محل قرار داده تنگنچیان پایوه را نوح فوج با توپخانه محیط لشکر ساخته مقرر شد که افواج
بهمان پنج گروه گروه در جایی تعیین شایب و قرار کرده بدون امر نادر می از جایی حرکت نکنند و دست استعمال آلات حرب نکشند افغانان نیز
جمیعت خود را دسته کرده ساخته از سه جانب فوج نادر شاه حمله آورده و بلوریز و باتینها کشته شدند و سناهاست نیز بجانب شمال ایرانیان گاو و گنیز
و شغول تیز و آویز شدند و جوانانهاست می افغانه که همیشه در معارک جلادت پیش از دو دروغه خصم انگلی رزم ساز بود و پیش پیش افغان
همه در گشته هینکه بتیر بر سر گلوله رسیدند توپخانه از ان نادر می از گلوله اتوپ ایشان باران آتش باریدند با وجود آن بهادران افغان
سند و اسازان توپهاست صاعقه بار میخاط نمودند خود را بان دریای آتش در انداختند و گلوله های جانسوز توپهاش آن یکد از ان سیدال
شجاعت بی باکی و شیران میشه جلادت پالاک را با چند نفر از ترنپور کچی شتران بیورک را که بنحیبه مستقیم در محاذات توپخانه می
بر خاک شکسته اخته باقی را نیز بر آورده از جایی برشته پس پاساقتند افغانه را از مشاهده اینحال آتش بجان آورده
و دو روز نهد بر آمده از طیش خصم شیران از هر طرف هجوم آورده و کلمات پراقتند را از هر سمت بر فوج نادر شاه هجوم آوردند خود را در طریقه
آتش شناوریاقتند پس لاپا بجانب تیغه شتافتند پس ان قول نادر می بهرمان پنج و تریست چه تری افغان گردیده نبوت دیگر حمله
ایشان انبلی در آمد چون بیچ بدست شمشیرنی و نیزه گذاری افغان بر سب توپخانه آتش نشان بقزلباشان نهر سید شاه اشرف
اقبال با سرنگون دیده او و چ صورت ممال نمودن بخلیه بنیم نمیده از دست مردان شیر و شمشیر بهادران غضنفر منش را طعمه شنگ توپ
تفنگ خصم گردانید لاپا توپخانه و نیام لاپا چون توپ و بیرون برن نتوانست گذار شسته به نهر میت نماند و آن روز از سه
ساعت روز تا عصر شعله نوار جنگ بواستق توپ تفنگ فغان بوده همه کتیر از افغانه با ناموس شنگ رؤسا و شرفا با وقار و فخر جنگ
از راه کتیر ره افغانی خود را باقیل مرداده سوا ان بسلیک از نظرات بعضی کتیر و شکر شند هر چند از زمان نوری جوانان توپخانه و ندر لاپا چون دیگر
روشن نوری نوز قهر پانده ز راه در رسم جنگ چنانچه پایبوند نادر شاه این فتح را اثره انتقاری سیدالست لهندا ایشان حکم فغانه می فرمود
و در وقوع این جنگ با غر فوج و شاه وارد افغان گشته و بلندان بقوت شاه اشرف کوچ کوچ روانه اسفهان و از سواغ غویک نوقت آنکه چون خبر
شکست شاه اشرف با فغانه طهران سید ایشان بموجب اعلام شاه اشرف مقبران بلبر ایمان ارگلی که در کنار شهر احداث کرده
بودند جمع آورده تمامی را کشته و قلعه را قالی نموده بجانب اسفهان رفتند و رجاله و عوام شهر بعد رفتن افغانه بیان ارگلی بخت
بند و قنارت اموال آنطاطه مشغول گشته و در آخر روز نوبت کشیک بجایان افغانان موت گریه گان از بیغلی با مشعل
افروخته بجایان در آمدند و ناگهان از ان مشعل شراره به باروت افتاده زیاده از هشتاد نفر آتش باروت سوختند

لنده در کابل جنگ دیگر نادر شاه با اسلام خان افغان حاکم طهران

آورده اند که چون شاه اشرف بعد شکست افغانه دست عازم در امین گشت اسلام خان حاکم طهران به عزم محاربه سدر راهی

نادر شاه با توپخانه و مستعد پنجاه تانخانه بهادر و جزار آمده سر دره نوار را که در میان دو کوه واقع گشته و بر سرش مورد از مردم و سواران بود و در آن
 بود و پیش سدا بن بسته و با توپخانه صد لشکر آهن گندنگاه تنگ و قراز کوه را با تفنگچی انبوه فرا گرفته خود با سواران جلاد و تانخانه
 و کیمین نشست تا در شاه نیز چون با نهار سید از احوال مطلع گردید تا رسد پیاده گشته و پنج شش هزار کس را از تفنگچیان جز نماند و
 فوج فوج مستعد گشت کرد و دست شرفی و غربی کوه تعیین نمود و توپخانه و زنبورک از وسط راه راهی ساخته و خود چون کوه پابر بهار و
 و این مرت بر که استوار کرده و پیش از آنکه در حساب حکم نادر شاه توپچیان پاکدست از میان دره تنگ باغ جانسوز و توپخانه برقی از
 ابقار نوار جنگ کردند و توپخانه چنان از دو جاد کوه بنگامه گوردار تنگ انانی گرم ساخته تا از آن طرفین غلجه کوههاست توپخانه تنگ انانی
 تنگ چون کوه سازه چکان سلطان گشته بد فرستاده افغانه پاپه توانائی تنگ کوه مانند سیل از قراز کوه آجنگا نشسته و در شان
 ایشان نیز پس با اختیار ساخته توپخانه و تانخانه خود را بر جاده گذاشته بجا نماند و در این بد نهریت نموده فوج و جمعیت خود را
 رسیده بد ملاحظه حال شاه اشرف توپخانه کوبی را که هر چه داشت شکست بجا نماند صفحان رفت چون در آن زمان حکومت قزوین از
 چنان شاه اشرف به سیدال انصاف داشت کوه و سپه او با جمعی از افغانه هنوز در قزوین بودند خود است که خود را به قزوین رساند
 اما حسن قلی خان آغور لو خان سده سیدال شده ناکام سیاه باز گشته شاه اشرف پیوست پیش از افغانه بقوه قزوین جمعیت بسته با نماند
 نادر سی بنا را طلبت تمام دفع الوقت گذاشته و شاه اشرف بجهت تجدیدیه تدارک اروا صفحان شده اولاً امر قتل عام سکن
 شهر نموده زیاده از سه هزار نفر از علماء و معارف ساکنین را از تنگ کوه رانید شاه طلبه سیدال در آن وقت فریده و نادر شاه از راه
 باغ نظر عازم اسفهان گردید و در هر منزل قراولان لرغین را با هم مقابل و متقابل دست میداد و نوبت دیگر اسلام خان در حوالی کاشان
 با توبه فراوان از افغانان سرانگیزبان جلادوت بر آورده و بیگ پر داخت اما باز شکست یافت

لمعة بیان محال جنگ نادر شاه اشرف هویک مقام موجبات شکست اشرف

آورده اند که شاه اشرف پیش از وقت از سرسکر روم تعیینید همان استاده نموده و سکرند که چند نفر از باشایین بجز مع لشکر با ساتراپ
 فرستاده بود و این نادر شاه اشرف با جمیع فراوان از افغانه و روسیان بجزم مقابل نادر شاه روان گشته و در سوچه خواست نزول نمود
 تا در شاه نیز مع انواع چون بحر سواج باغ سیران و لشکر موجبات سیده سخت فوجی ناکاراد و قراولان که بقراولی لشکر در اولی
 طلیعه لمبور بودند با هم معنی از افغانان مقابل آرا شده درین مقام مردم بسیار از فوج نادر سی چهار صد تن از افغانه قتل رسیده و نیز سینه
 را از افغانه ای نمودند بعد رنجور سکر روم در رسید با ستی این خبر نادر شاه نیز مستعد میگردد گشته اما شب آمده فریقین را که هم در جنگ
 واقع استرم ماه بیج انسانی آن سال نخست از طرف نادر شاه بل تمام سازی بلند آوازه گشته بجا نماند اشرف و در آن شب مستعد
 گردید چون شبست سوچه خواست محل نزول افغان و کوه بلندی را که با رسیدن جنگ بسته بود و تا بران نادر شاه اراده کرد که بر سر
 ایشان رفته اند و نادر کوه مستعد صفحان شود شاید افغانه از پشت کوه بیرون بیرون آمدند چون لشکر نادر سی مقارن آن کوه خاک نشین
 شاه اشرف هم سنگی فوج خود صاف تمامه کناد در شاه فوج خود را در جنگ همانند دست آراسته بود و ترتیباً و لشکر خود را در یک سبک
 انصاف داده و اطراف آنرا توپخانه و سکنام داده توپخانه شعبان جهایت را از جایی که گلوله نخل فوج نادر سی میشد رعد او ساخته
 و جمعی از یک تانخانه قدیم سیدان لرغین گذاشته بد افغانه پرداختند نادر شاه نیز بطرف ایشان پیش آورده اما درین مرت

طرح جدید در کار جنگی ریخته اول تفنگپیان پایه را سلسله خود داری از گردن برگرفته حکما بر سر تو بچانه روان ساختن متعجب
ایشان لوری کشاده قول با حرکت داده پایادگان خود را بلا تماشا دران دریلے آتش نهنگت سا غوطه ور کرده هنگام گشت منون چنان
گرم شد که از گشته اشته با بسته شدند و در سره مروان دران میدان چون گوسه فلطان گشته جنگی بر وقوع آمد که بلا نظر
آن مریخ ناخبر جلادت از دست انداخته چون اراده کامله آئی خوانان دوست نادر شاه و قزلباشان بود فوج نادری نیز در برپای
افغانه متصرف گشت بعد از آن سواران فوج نادری که در کجنگاه ایستاده بودند با مهارت نادر شاه بر لشکر افغانان یورش آورده
و از هر دو جانب بیکدیگر در او ریخته میدان هر کس از خون مروان کار گلگون نموندس چون دریلے خون شد هر دو دست و راغ به
جهان چون شب آسمان چون چراغ به زانو از اسپان کرد سپاه به زور شید پیدانه تا بنده ماه به در شانه گیر و دار که شمشیر
سیف بار قزلباشان غیر از چشم کارزار دوست اهل سیله زن میخیزد روزگار بود سیدال با فوج عظیم از پشت بر لشکر نادر شاه جمعیت
از دست دیگر بر قتل حمل در گشته آتش حرب ضربت بر افروختند و بیایس از دیران فوج نادری بشرب شمشیر گشته و جمعی را بنوکشتن
و خسته سعی مردانه بر سه کار آوردند اما چون کوکب طلوع نادری در شرف ستاره اقبال شرف در وبال بود شجاعت جلالت مروان کار
افغانه کارگر گشته فتح از آن نادر شاه و شکست نصیب شاه شرف شد و جمیع امانت سلطنت تو بچانه و اسباب حرب گداه گشته
خورد راه اصفهان گرفتند و آنروز از دو ساعت روز تا عصر نهار اقبال شتعل مانده بعد از آن چون افغانان منترم شدند قزلباشان
تعاقب ایشان نموندس بیایس از افغانه و رویه مع بیستانیان ایشان پیش نادر شاه رسیدند اما نادر شاه تمامی اسپان را
مخمس ساخته هر یک بلبغی نماط خواهد رفتند چون در روز جنگ هنوز فریخته از کار خصم حاصل شده بود بعضی از لشکریان نادر شاه
دست بنهارت اموال غنیمت در آنز نموده غنایم بسیار دست آورده بودند نادر شاه عبیرتالناظرین که آینه در همچون قوت نازک سپاه
مربک همچون ایزناز با نگر دو همه لیسات فروش و غیره و درگاه دارت استقرات اسباب نصیبی که از انظار مانده بود و قسمت آن
از میزان قیاس نکند آتش سوزانید *

لمعه بیان تلخیص نمودن نادر شاه دار السلطنت اصفهان را و اخرج نمودن شاه شرف افغانان را

چون شاه شرف از مورچه خوات نه میت خورده بجانب اصفهان رفت باصفهان سیده فی القوی از انجا براه افغانه برآمده شب شب
بجانب شیراز فرار نموده رفت وقت صبح چون کسی نشینان اصفهان آفگشته شد بشهر در آمد اهل محلات افغانه را که فرصت
گریز نیافته بودند قبیل رسانید و به غلبت اسوال ایشان مشغول شدند و بعد از آن نادر شاه اصفهان در شب راه به حقیقت حال با
بخدمت نادر شاه عرض داشتند تاریخ بیست سوم برج اشانی سال مذکوره کوکب نادری علی غنیمت اصفهان گشت و کس را بجای ضبط خزائن و
غنایم تعیین ساختند خود بجانب شهر رفتند چون در اصفهان مقام کردند مردم طرقتی باز ماندگان افغانان را که بجهت سرد سامان بودند گروه
گرفته آوردند اصفهانیان که از او بنام افغان میگرفتند در نیوقت آن اسپان را بشمشیر کار و تیز گشته روانه ماک معصم ساختند
بعد از آنکه اموال اهل افغانه بخیط ضبط ملازمان در گاه نادری در آمدند نادر شاه سان سپاه گرفته آن غنایم بسیار را از تقدیر
بفسر اسباب غلا و تقو و غیره هم را برسم جواز و انعام بپا بخشیدند و کس بجای رسانیدن آن شمرده و آوردن شاه لهما صبیح می خواند
طهران ساختند اصفهان نادر شاه بعد از انعام هم شهر به بازار گاه که خارج شهر است نقل مکان فرمودند غرض آنکه بعد از نادر شاه لهما سپ و

قتل آن مسیح پری بیکرتین نمود و خود کجا در گریز را بجا نماندند اما گریز دادند و خواجند که وزیر صرف اینقدر فرصت یافت که دو نفر از زوجهات
شاه اشرف را که یکی خواهر شاه محمود بود و یکی سانیده و مادر شاه محمود از خمی منکر زده میجان کرده بود که بعد در و در لشکر نادری بن کج تسلیم
کرد و ملا صدیق ملاز عفران نیز شاه اشرف نمیوسته بودند که شاه اشرف از غلبه نظر اب قرار کرد و قراولان اشکر نادری که براس
رسانیدن اخبار قرار شاه اشرف متوجه خدمت مادر شاه بودند در آنکس راه میان ملاز عفران و ایشان را با دوه پانزده نفر افغان
نقله ایشان باز گردانیده آوردند اما مادر شاه فی القورایشانرا خست داده گفت که چون با اختیار خود و برگاه آهده بودم که بنگارتن
ایشان در پیش آئین موت شرح وقتوت جانز نیست هرگاه در جنگ شکر شوند بمقتضای وقت عمل خواهد شد و بعد ترخیص ایشا
نادر شاه مع انواع بوقب شاه اشرف سوار شده بزودی بل قتل کرد و در نسیخه شیراز واقع است رسیده و در اینجا بقیه سپان
شکر با این انتظار جمعیت عقبنان باز کشیده در نیم فرسخ منزل کردند از اتفاقات اینصده نفر از انشاریه و اگر او قراول بود که مقدم پیش
و نیم فرسخ در پیش می بودند بر سبیل قتل با غنایان سیده شاه اشرف در اول بل از رودخانه عبور نموده میر محمد مشهور میان جمع
که بر و مرشد شاه محمود و شاه اشرف در میان افغان صاحب غرض شرفک و بعضی از سرانان فدایان افغان محافظت آه و ضبط
پل مایر و خود گرفته قراولان مذکوره را بجنگ مشغول ساخته تا افغانه تمام را از میان بردارند مع هذا افغانه از نظر اب بیم جان منبلم
گردید جمعی در آب غرق شده و دوهزار نفر از اطفال حور و سال و شیر خواره را با بیایه از زمانه انظمت میل انداخته منفر
شده رفتند و قراولان سرزنده بسیار بدست آورده که میانشیو میان صدیق و ملاز عفران از آنجمله بودند بدست مادر شاه
مانند آردند هر چند با موبرین خدمت شایسته کردند اما بیاعتنا بیفطانت که مادر شاه را همانوقت از بنوا قهر آگاهانی اندوچه اگر آگاه
میدادند تمامی افغانه را مادر شاه گرفتار کردن معینه است بنا بران مادر شاه سرگروه اگر او را عبرتالناظرین چشمها از قهر بر آورده و
سرگروه افشار را بقطع گوش گوشمالی دادند و کس بماسه جمع کردن ساری اطفال تعیین نموده خود با نوح باهشت فرسخ راه بقرا
شاه اشرف نرفته چون دور رفته بودند با از پیش از عطف عنان فرمودند از اینجا فرامین مبارک باطراف ممالک فرستادند بانضمام
اینکه از هر راه افغانه عبور و مرور نمایند سر راه برایشان بگیرند نیز از اینجا اولاد و زنان همیشه شایسته شاه محمود و شاه اشرف را از راه
کرمان روانه شدند مقدس ساختند و میان صدیق و ملاز عفران باقی گرفتاران افغان را با مسو بان ساری نهادن خاقان مغفور
روانده اسفهان کردند و در سمرقند و در قندهار نستی ملاز عفران بکس فرخ دولت خود را از پل آرا بمانند خود را بلاک گردانید و بقیه را
محصلان با اسفهان رسانیدند و در اینجا حکم شاه لهماست قتل رسیدند و مادر شاه از مقام شیراز از علییر دان فغان شامورا با بکسلنج
خبر فتح اسفهان بچو شاه چغتایی بادشاه دلی بر سفارت تعیین نموده روانه هندوستان نموده به بادشاه دلی اعلام کرد که از اینجا
که در عهدت افغانه قندهار نسبت به دو دولت کمال مخالفت ظاهر کرده اند و با بدولت را تسخیر قندهار منقوش خاطر است از دست
کابل که صوبه مملکت هندستان است جمعی بر سر راه بیوانجا و مامور تعیین نمایند در شهر و هم ماه شعبان بجزم استر و ممالک عراق از
رومیة رویه متوجه آن سمت گشته و حکام و دو بنبرل نیز در دمرزا ابو القاسم کاشی عهدنامه والی گری خراسان بالاستقلال
بنام مادر شاه از شاه لهماست رسانید مضمون اینکه جمیع ممالک خراسان صدقند را والی پول کوپنی که راس الحد عراق و خراسان است بضمیمه
از ندران نیز و کرمان متعلق بدولت نادری باشد و مادر شاه از معنی را قبول نموده در ولایت مزبور سک بنام نامی سلطان
ایلم ولایت را تقصی علی ابن موسی الرضا علیه التیمه و انشار و اج داده بعد از ان غایم محاربات رویه شد در غره ماه محرم سال

نهار و صبح و چهل و سه بقام سنج لاری مفران نام از جانب شاه حسین برادر شاه محمود بود که در خدمت نادر می شده و عریضه مستحکم لاری
 خلوص ارادت است علیه زحمت اولاد و نسوان شاه محمود که در شیراز مانده گرفتار شده و بودند بنظر نادر شاه گندمانیده خبر قتل شاه
 اشرف را برین مبط و رویاچه سمیحه عرض مطلب گزینیده بود که بعد از آنکه شاه اشرف برگشته روزگار از شیراز مفروضه شده بجانب لاری رفت
 اما این قلعه لاری در بر لاری و بته راه مخالفت کشودند بنا بر این مانجا و قتل کرده از راه کم و نر ما شیر و شیتان استو چو سمت قندهار گشته پس
 بر قتل شاه محمود از قندهار نیز کتاره جو سه بود در کنار رود و میر مندر راه میان آهنگ بلوچستان نمود و اینجا سب از زمین آگاه شده با
 جمعیت کامل از قندهار وارد قریه یکی من احوال گرم گشته بر ابراهیم نام غلام را با جمعی بطلب تعیین نموده و ابراهیم نیار کرده در شب
 تاریک بر زرد کوه که در سمت سفلی شومابک واقع است اشرف را دریافته بدید اشرف شاه اشرف باز بنگاه و در گریه مییز زد و بد
 میرفت اما ابراهیم چالاکي را بجا برده با آهنگ میا ملاتی او گشت چونکه بجهت قتل بدافع شاه اشرف سینه خیزان که کشیده و برابر ابراهیم
 حمله در گشت اما ابراهیم سبقت نموده آهنگ بر سینه شاه اشرف بسته عقده سا که در دل آهنگ گشته بود و کشود ل نمود و آنند
 آهنگ از غم هستی خصم عالی ساخت و مندرات علیا یعنی نبات کربات خاقان مغفور را که نزد شاه اشرف بود و در گرفته بقندهار گشت
 بعد و رو عریضه شاه حسین جواب ایضا اشرف بیان هیچ صادر شد که بعد از آنکه شاه اوسنی مکرر از روانه نمایند اسراس او زحمت خواهند
 یافت چون در شاه بعد حصول نتوحات متواتر و بر رویان بقام تبریز رسیده عزیمت پنجهان کرد مقارن آن حال در غرابه دست چاک
 از جانب مناقلی مرزا داده شده خبر آمدن افغانه هرات بر ششصد مقدس و وقایع آن سمت را بر عرض رسانیده و این معنی موجب
 مراجعت نادر شاه از پنجهان سمت هرات خراسان گردید

محمد بیان بل حال خراج افغانان ابلی ابراهیم تمیض مقدس شکست دن ایشیان بظالم

ابراہیم خان برادر نادر شاه

تو شستاز که چون نادر شاه حکومت هرات را با ال یارخان مسلم داشته مراجعت نموده بانجام حمام عراق و ادب ایشیان نمود و شغل
 در نیمه شاه حسین چونکه تمام قندهار با طائفه ابدالی از در ساز نگاری بر آمده ایشانرا بمخالفت نادر شاه ترغیب و ترغیب و
 و با بدایان اثر کرده هر دو گروه با اتفاق هوس تسخیر و تاخت شدند مقدس کرده ناما ال یارخان بلا خط قوت مروت نادر شاه
 نسبت و نه بر عیایت عهد و بیان عاقبت اندیشی از بیجان انحراف نموده بنا بران ابدالیان از سرگردان گشته ذوالفقار
 را از فرساده بهرات طلبیده چون ذوالفقار خان بهرات رسید ال یارخان از در بهمانست و راه و ده قرغلی میان ابدالیان بجز
 تسله بر خنوا نایم اشوب هرات اشتغال داشت تا اینکه ذوالفقار خان بجای آید و در سوم ماه شوال سال هزار صد و چهل و دو
 و نعل ششصد و ال یارخان با کوچ و اتباع روانه مار و چاق گشت پس ابدالیان ذوالفقار خان را بحکومت برداشته
 بعزم تاخت زمین آقدس اقتدار کردند ال یارخان نیز کوچ و اتباع خود را در مار و چاق گذاشته نمود و با منو و قیام خان حاکم
 نرس و بعضی از حکام او ادیاقید که با او اتفاق داشتند که روز قبل از ورود ابدالیان داخل مشهد کردند و ظمیر الدوله شراط
 اکرام و مراعات کم ایشان بظهور آورد و چونکه نادر شاه قیامه میدانست که نقش نبض حیات انصاف از صفی قاطر افغانه منظر اید

شد و هر دو در وقت فرصت بر خراسان تاخت می نمودند که در ابتدا بعد از خیر عقیقه آن فوج از اردو و خود روانه خراسان نموده و از بهمان
نیز با قرقان ابرقاری را بجای جمع کردن سه چهار هزار نفر تفنگچیان فوجی استرا با دو توابع آن فرستاده مقرر داشتند که در بین ضرورت
بمسکرتیبه الدوله ابراهیم خان پیوند دهند و هر زمان آوان با ابراهیم خان نیز حکم نوشته که غله وافر و ذخیره مشکاثر در مشهد سامان کرده و
بعد در دو دشمن بنابر اقله داری گذاشته از معارضه غنیمت اعراض نمایند. القصد فو الفقار خان باهشت هزار جوانان از افغانه بمقام
خواججه بیخ زول کرده آغاز تاخت و تاز کردند و ابراهیم خان خبر و رو و ایشانرا شرح و در بنده مست نادشاه عرض نموده پانزده روز
نزد پشت بر یوار بست قلعه ادکک و فرسید و تا اینکه انیمه در مقام سنج معروف خدمت نادشاه گشت نادشاه مجدداً در منجنگ
میدان با افغان نظیر الدوله تخریر نموده حکم فرمود که بدستور مشغول بسیاری و خود داری باشند که از شاه دادند تعالی من نیز خود را خترب
باشما میرسانم و هنگام وصول اینجواب با قرقان نیز با چنگ و تفنگچیان از بیرون وارد شدند گشت بعد چند روز روزی علی بن
تخریبی از هواخوانان مغرور شده با وجود ممانعت سپاه را بروداشتن آذوقه سه روزه را مساخته از سمت کوه شکلی با کوه گنجه
ورگین بایت عربی افغانه نیز دلاوری و بهادری موروثی بکار داشته بقابل او پرداختند در اثنای گیر و دار با قرقان گرد
تفنگچیان پیاده زخمی گشته و فوج از پیادگان ادول از دست داده پیش بر تاخته معاندان این امر ابراهیم خان با چند نفر اسب پیچیده
تا آن فوج گریخته را از گریز باز دار و تفنگچیان که از ضربات حریفان سرسید بودند حرکت او را محمول بزوار دانسته کیسه سرشته
چنگ از کت داده دیگر لشکران نیز ضبط عنان نموده سمت شهر می بهریت نهادند و افغانه تعاقب بکار داشته و ششیر تنگی
لشکران ابراهیم خان روان ساخته در آن روز سواران بسیار از مرکب مستی پیاده و سبب غیبت فوج پیادگان نظیر الدوله قتل رسید
و جمیع خود را بخواست انداخته غریق بحر فنا گشتند و ابراهیم خان با بقصد اسب از لشکر خود به شواری خود را بقلعه مشهد رسانیده
و افغانه بمحاصره او پرداختند و این واقعه در سیزدهم محرم سال هزار و صد و چهل و دو هجری در سمت محله کله شت در زرگران
مشهد مقدس اتفاق افتاد چون ابراهیم خان از فحالت حوسله عرض نمودن اینکار نداشت رضایه خان مزار که در آنوقت برده از ده سال بود
ایر تیب بوسید چا پار بنده مت پدر عرس داشت نمود و نادشاه در جواب آن پانزده نوشته که در صارا استواری قلعه داری پشت
بدیوار لطیفان داده خنده را بنیان ثبات قرار راه ندهند که اینجانب عنقریب با فوج شب نزدیک کرده به شرفت خصم میرسیم القصد
بر رسیدن اینجنبر نادشاه قبضه بسطامور ضروریه بنده و غرق با بهرمان جا گذاشته مع لشکر بطریق المیارسست خراسان روان گشت
و بر وقت رسیدن بتالم قزل اردن خبر یافت که بد شکست دادن با ابراهیم خان افغانه دو و از نهاد قراسی مزارع و خرمینا توابع
شهر آورد و نسی و یک روز در حوالی مشهد مقدس کنت کرده و از شدت نیازان نادشاه نیز ترک المینار نموده واقع شانزدهم ماه
وارد قزوین گشت. در اینوقت افغانه در جزین که بار و سائے در جزین در قلعه محصنه بودند آنجا استند نادشاه شفاعت
اسحاق سلطان که هنگام استیلا شاه اشرف ماکم نرود و بعد استیصال شاه اشرف پیش نیاز بر گاه نادری آورده بود و ایشان را
قرین حضور و امان ساخته بعد اقامت سه روزه از آنجا روانه شده از راه لهران وارد ایواکین گشتند و از آنجا تندی و تندی بهر گاه
سرکش پخته و بعد مغلوب ساختن ایشان و گرفتن یو بحمال از آنها حکم دادند که قانواری ویر خمال را متعاقب از خراسان سازند لشکر
را با سلطان و ناگن بصفت داده بگنجان را اعلام کردند که در سیم دلو بیزم سحر هرات وارد مشهد مقدس باشند و در آن مقام از جانب
الدیار خان سدوزنی مقیم مشهد علیه شمس التماس عنو تقصیر نظیر الدوله ابراهیم خان رسید نادشاه بنماظر او قصوش را معاف فرموده

حقیقت درگذر نمودن از تقصیر است او در جواب بقلع علیجهاد الیاری خان اصدار فرموده و در آخر با بیج اثنانی از آنجا حرکت فرموده کوچ
 بکوچ وارد شد مقدس دید و در عمارت چهار باغ قرار گرفته و در آنجا سان لشکر گرفته و جوانان نامی افشار و اکراه را فتنون سپاگری
 تسلیم داده همگنان مشت عمده گرفتند راست گفته اند

اگر از کار فرار و می دستی در میان باشد باغ سنک آینه سیما می توان کردن

چون عزم حضرت مصمم شد الیاری خان بدالی که در مشهد حاضر حضور بود و التماس کرد که پیشتر از در و چاق تو وقت نموده و جمعیت از آن
 بهم رسانیده باز در سر راه ملازم رکاب گردانند تا در شاه او را بقتل و انفرود خلاص فاخته و تخریب صغ عطایا خاصه اقتصاد او در
 دروانه مار و چاق ساخت ابدالیان هرات چون خبر توجنا در شاه به دست هرات نیزند و الفخار خان کس نه و شاه حسین کس
 ساکتند تا فرستاده از راه استمداد نمود شاه حسین نیز با گروه انبوه از غلزیان بیرون آمده و در اسفر از شد و مجدد ایشاق اتفاق ابدالیان
 ابدالیان استکام خواسته اما استکام نیافت بنابراین شاه حسین از رفاعت ابدالیان کناره طلب شد و استخلاص ساری خود را از دست
 و بهانه روانی خود ساخته و این استکانت امیر باستانه غصه استخلاصی او و نوان شاه محمود مصمم طلبه عفران معتمد خود و ساق
 سلطان گذارش خدمت تاد در شاه ساخت و سؤال او اجابت یافت تمامی اساری ذکر و داشت که چهارده تن بودند خلاصی یافتند
 تقویض فرستادگان نیکو رفته شاه حسین نیز دو نفر خدمت سلطنت صفویا با ملازمه عفران اسحاق سلطان و اندرگاه تاد در شاه نهادند
 سفر در جنگ صلاح و رکنت و در جنگ دیده از فراه روان قنبر باگشت اما با و صفان بریت ننگ افغانیه سده هزار نفر غلزی را با کوه
 سیل باعانت ابدالیان فرستاد و تاد در شاه محصلت حرم شاهی ابا سنهان فرستاده روز یکشنبه پانزدهم شهر رمضان المبارک در مشهد
 کوچ نموده و بعد و سول بنبر من بحال مایه نیر و غرق را در امکان گذارنده است موافق آداب سپاگری تعیین چرخچی و قراول و ترتیب سپ
 و هر اول طرح و تعیین از نیزه گذاران و تفنگچیان و توپخانه و زینب و کجا که تعیین ساخته با آذوقه شش روزه از سر راه باطلوبان آن
 شد و خوبه را از مقدمه پیش از راه بلازم بر بطریق چپ اول مجال شش و کیسان غوریان انداخته تمامی محال راقارت و تالیج نمود و بطریق
 واقع در راه را منتوج ساخته روز چهارم ماه شوال مکان موسوم بنقره سرفر سخته هرات را مسقر ساخته و الفخار خان نیز بر استالما را ببلاده
 چون شش روز لطاف شهر هرات آمده در برابر فوج تاد درسی ایستاده طرفین دست مبارکته قتال کشاد و چندین چنانچه خوب آفتاب جنگ کارزار کرد
 حالی شام که فرقی بین دست از حرب پانزدهم رمضان طرفین ضرب کشیده بر گشته سیدال غلزی با جمعی کثیر از سوار و پیاده میزم شهنواز میان
 دیوار شهر شکست و بنبار لشکر تاد درسی بر آمده در کنار اردو و محله بصله شلیک تفنگ حلقه کوب جنگ گشت اتفاقا آن زمان
 تاد در شاه بر برجه کرد در سر نه حکم تاد درسی اصداث گشته بود بجه تفرج و نظاره اردو و تاد در و مقارن آن فاعله از میان نه با بافتیله
 افروزان طالع شش و جمعی از ایشان با طایفه کوچ نموده آغاز جنگ کردند تاد در شاه با هشت نفر از غلامان تفنگچی حاضرین برجه بعد
 افغانیه پرده افشته به ریخالت بهادری لشکر تاد درسی به دست شمشیر و دیده با انانوفه مقابل نموده دست قتل یکدیگر کشادند اما
 آخر کار انانوفه پس با گروه دیده وقت به روز دیگر طرفین مستعد قتال شده تاد در شاه لایت خود به دست تحت سفر بر فراخت و سواره و پیاده و
 بر سبقت بسته در مغز از کوه تحت سفر قرار گرفته پس تاد در شاه بنات نمود با گروه تفنگچیان باشکوه متوجه سر کوه گشته جنگ در پیوست
 و بعد گشته شدن چاه از فرقی بین هر دو لشکر آهنگ مراجعت کردند نوبت گیر که هوا صاف و قایمه نور شدید شفاف بود و فرقی بین هر دو
 مقابل نمودند اما در میان اینجالت اردو رسیده با مان با دیدن رعد غریب ن گرفته لاجرم هر دو لشکر بتمام خود باز گشته اند بعد چند روز

باز فافنه و ذوالفقار خان بیدار گنجیت بهیست بموشی برین آمده قلعه سالیما نرا که نزدیک بمسکراوری بود تصرف نموده در آن وقت
 کردند از طرف دیگر نادر شاه نیز صف آراء عرصه کارزار گشته تا اول تفنگچیان پیاده را از دو جانب زانو در زانو بر زمین زده تا سه
 ساعت شعله تفنگرانی را مشتعل داشتند اما سپهسالار بهادران طرفین از زخمها و پهلوشکاف پهلوتی نیکو دند تا آنکه بهیستت ایزد مئی اقبال
 نادرسی پلایا فافنه از جلای فته سپاگردیدند در شیشین سواران نادر شاه بر قلب لشکر فافنه حمله درگشته و طرفین کشت و خون یکدیگر میدادند
 تا آنکه همه کثیر از بهادران فافنه که پائے شبات بر میدان نثار شده سپانی از قزلباش عارید استند بعد جنگهای دانه قتل رسیدند و
 بقیه مرد پیایه وادی نهر میت گشته چنانچه نقاره خانه و توپخانه ایشان بر جلایانده بدست نادر شاه آمد خلاصه کلام آنکه تا بست
 دورین آنکان بقدر نادر شاه مانده و هر روز جماعت فافنه بکارزار می آمدند و محاربه مردان می نمودند و از مسکراوری نیز هر روز
 لشکری بفرست میزدند و نگره شت که جمعی از بهادران فریقین قسطل نرسید و هیچ شیبی نیامد که شیبه غوغی بوقوع نیامد و از
 جمله وقایع توقفت آنکان آنکه الیایرفان که از مشهوره بار و چاق زفته در منزل مزبور با جمعی از ادویا قیاد و غیرین با دو چاق میبود
 نادرسی پیوست و همچنین محمد سلطان مجوسه با تده هزار نفر از آنجا به تاخت توابع فراه مامور گشته و بعد ورود با آنجا با مسطحه خانه
 ابدالی حاکم قلعه فاش جنگ نموده حاکم مزبور را با جمعی از فافنه و سرور با اگر قتلان نزد نادر شاه فرستاد و قلعه فاش و کده را تصرف
 آورد و بست و ششم شوال نادر شاه باراده محاصره بهرت نه هزار نفر از سپاه را بر سر کردگی مردان کار دیده با توپخانه و اسباب سنجیده
 بخراست نگر نقره ساخته چون بچید و وطنیان داشت از سمت ندر جان بگو ترخان بلان گشته و جنگ تمام موضع بیخار و روی
 نادرسی نزول کرد و بیانشه انصوت فافنه نیز بار او چیا اول بر لشکر نادرسی از قلعه برآمده پشت چل و یار بست شمس آباد که قلعه آماده
 بود مستعد جنگ شده بیانشه انصوت نادر شاه مشرب بدرع پوشیده سوار شده میا کار گشت چنانچه تفنگچیان پیاده توپخانه را با قول از
 پیش و بقابل فافنه فرستاد تا آنطائف را مشتول جنگ سازند و خود با فوج سنگین در پشت سیران گروه آمده و در میان ایشان و
 قلعه عامل شده جنگ انداخت چون هنگام مقابل گرم شد و فافنه میل بهست شهر نموند از آنجا توبت تفنگک را ایشان سر داده
 و از طرف دیگر مع و سنان در ایشان نهاد چون آنطائف از هر طرف خود را گرفتار ضرب طعن توپ سنان یاخته و در مقابل با هر دو لشکر
 کوشش کما فیضی ساخته با وجود آن غلامی خود جز فرار ندیدند بنا بران حکم انفراد ممالایطاق من سبزل المسلمین راه نهر میت پیش
 گرفته فوج نادرسی تعاقب ایشان اختیار نموده جمعی را از ایشان کشته و بعضی در نهر دیمتس جان داده باقی بهر رفته چون لشکر
 بیات از نهر میت فافنه مطلع شدند از مسکراوری نقره بضابطه مقرر در انطرف رودخانه بگرفتند راه ایشان از نهر رود گذشتند
 و تا پای حصار بهرت سسی در قتل ایشان بکار بردند. روز دیگر نادر شاه عازم ملالان گشته و در وقت چاشت بقرون گمان
 واقع نمایرل نصیبایم کرده حکم داد تا بر جباله ستین را طراف اردو بر پانموده هر یک از سران لشکر در سخت دهنده و در پل
 ترتیب داده و بغاصله دیوم لاورخان تائینی با ادویا قیاد و مسکراوری گردیده پرورش یافت چون بنج کس مر قوم شد
 ست غریبی برت منزل نقره مقرر لشکر نادرسی بجانب جنوب که سر ملالان باشد مضرب نیام نادر شاه بود و طرف شرقی شهر خالی
 بود اندر چهارم و یقینده فوجی با با توپخانه مامور فرمود تا از آب هر رود عبور نموده در محاذات قلعه کرنج بجای شب شرقی توقفت نمایند
 و خود نادر شاه مقرر خود سمت غریبی از مسکراوری توپخانه گشت تا آنطائف بهست شرقی نتوانند چراخت مع نهاد سیدال با فوج از افغان
 در جلالت و آمده سر راه ملایر ایشان گرفته جنگ در پیوست و نهران سینه و مسیره سر کرده کان تلب و طرح فوج نادرسی بمداخل

پرتو آفتاب بعد از غروب در آن وقت که در آن روز راه بود و در آن وقت که در آن روز راه بود و در آن وقت که در آن روز راه بود
 بعد چند روز از راه نادر شاه بفرمان مکان اردو تعلق یافته وقت شب یکشنبه دوازدهم ذی الحجه ایلیان از خواص عزیمت آن سمت نمود
 روز دیگر هنگام صبح از سنگر شرقی آغاز نمود و خروج نموده متوجه قریه اردو خان کینه سنگر ششصد و بیست و نه وقت باز آفتاب هیت بود
 حلا آورد و بعد از آنکه در آن چوچن بفرمان رسیدند و فوج نادر می وقت مراجعت آنها لقب نشان نموده بسیار را
 کشتند و جمیع راننده های نموده نیز فتران دو ایب بسیار آوردند بعد از آنکه نادر می باضا بلطه و ترتیب نموده قریه اردو خان را مقر ساختند
 نادر شاه نیز بفرمان خود باز رفتند شانزدهم ذی الحجه سنگر از نظر از فوج نادر می سواره بناخت میسرت من عملی بیخ رفتند و یکتر از کس از کیه با
 قتل رسانیده با اسیران عثمانی بسیار بمسک نادر می واپس آمدند بعد از آنکه کشته شدند عبدالله خان بلوچ دولت خوانده شد
 از دست فوج خدایار خان عباسی حاکم سند مع عریضه امیر محبت امیر تیار ولدان عبدالله خان بخدمت نادر شاه رسید و در کمال است
 بلوچستان بنام امیر محبت فرزند کمان عبدالله خان اصدار یافت و نیز در کس برادر دولت فرستادند و آنکه محمد سلطان مرز از سنگر
 نقره بناخت توابع فراد مامور گشته و آنجا رسیده عطفی خان از افغان را کشتند بر قلعه خاش و گدازه خورشید بود و شانی احوال الم
 دروسی بیگ ساری بکله ناسب کمان با حاکم شیتان قشون کرمان شیتان با اتفاق محمد سلطان مزبور بناصره تسخیر قلعه فراد مامور گشته
 شد که بروقت رسیدن طمیه الدوله برای امیر خان حسب صلاح او تمیل تقدیم رسانند و درین امدان امام دروسی بیگ جمعی از لشکر او بیست
 گرشک بست من توابع قندهار رفته و بر قلعه بست مستولی شده اهل قلعه اقل و غارت کرده و متحاران شمال جمعی از افغان غلظی
 از جانب حسین بکر کردگی بارو خان سابق حاکم لازو بندر بدافع برنماست تا اناناکا سیاب پس پاشده فوج نادر کور با بام و دروسی بیگ
 بخت گشته بناخت فراد بر دانتند و بنام امام دروسی بیگ حکم شد که تا وصول و شمول طمیه الدوله برای امیر خان فوج اسماعیل خان حمزید و
 علی قلی خان ساریا مولیلو که با غارت امام دروسی بیگ مامور بودند بجلو جلاوت از جانب بست کشته شده اردو بیگ و بر غلظت کس انتظاریت
 سرگردگان بوضوئ کشیده در هشتاد و پنج نفر از مکان سابق کوچ نموده و بیرون که نیم سنگر قلعه فراد بود در سنگران نزول کردند و درین امدان
 علیروان خان برادر و الفکار خان بدالی که در فراد می بود در حوالی شیلی کوه فراد سر راه بر ایشان گرفته محمد سلطان را با گروه تفنگچیان کمانی
 و جمعی دیگر قتل رسانیدند روز دوم و سوم نیز جلاوت متواتره نموده نقصان بسیار بان لشکر رسانیدند اما روز سوم شانی کوه و در سنگر
 جدید از مسک نادر می بدو ایشان در عین وقت جنگ سیده بکد کشتش و آویزش و زد و کشت بسیار از هر دو طرف افتادند گشته
 بجانب فراد رفتند بعد از فوج نادر می بنزل کمان چون و سامایا قتی حاضر شدند ایشان را بکر کردگی اسماعیل خان استاجلو با فوج
 دیگر مامور محاصره استرازه نموده بعد چند روز جمعی را بکر کردگی سرار سلطان قرار جوهر لو بفرم دستبر روانه کس مذکور ساخته و او شان
 و اکثری در کسین نشسته و سده دس چند بر قلعه استرازه نمودند و آفتاب نظر بر قلعه جمع کرده میاگان بر آمد و بر انجماء حمله کردند و ریخت
 فوجت که در کسین بود بر آمده بر افغان زدند و آفتاب بعد موز می بسیار چون خود لایق مقام و عسکرتیم نهانستند انوار مالایطابق و
 دانسته و در برگردانیده قلعه درون رفتند روز هفدهم محرم کس تمام سال هزار و صد و چهل چهار افغان با و انفقار خان تجدید معاهده
 کرده قرار کردند تا بقایا از حیات در تنی است در کشتش کوشش پس مروب قلعه را بسته و بجهت تمام از تاب هر یو و جو نموده در شاه کبر
 بنده می ایستاده بود بدین حالت ایشان فرود سار شده با لشکر مقابل ایشان دوید و فوجی را از جانب شش تی بر سر ایشان تعیین ساخته و
 خود با فوج دیگر از پیش رفته آنطایفه اسبانی اشته از هر دو طرف منگام مقابل را اشتعال داده بعد کشته شدن بسیار از مردان کمان هر دو

فریق افغانه مضرب گردیده پس پا شدند و جماعتی انبوه از ایشان در میدان سوگر بجار آمد و گروهی از طرف اضطرار عقاب
گشته ذوالفقار خان که پیش از آب غلطیده از اسب گشته بر تیز و تندی طالع مع باقی افغانه بدر رفت اما اسپ سواری او مع
زین براق بدست لشکر این اور شاه آمد همچنان شبی جمعی از افغانه که طلب نمک هرات بر آمده بطرف کمرخ رفتند بودند ناگهان فرج
ناوری بر ایشان تاخته انجماء را تهاجم تسلیم رسانیدند انصاف مقدمه محاصره هرات چهار ماه است و یافته و سیدال ناصر از طرف شاه حسین مع
لشکر با عانت ابدالیان آمد و بود اکثر لشکر ایشان در محاربات مقتول گردیده بقیه از نسبت بدان چو قوت و رشیدی سفر از قلمیرو
آمده فرور شده سمت قندهار رفتند چون ابدالیان هرات از سبب دشمنی و محاصره قوتها تهاجم محاربات فقدان آفرودت تنگ آمدند چند نفر از
روسا ابدالی را نزد الیار خان که در خدمت نادر شاه بود فرستادند توسط او استدعی بنای کار هرات بتمه دادن خانواری جمعی از
روسا ابدالی گشتند نادر شاه نیز نظر بر صلح وقت قبول نمود اما چون در آن روز ابراهیم خان از اردو سے معنی روانه فراد شد گمان
افغانه چنان افتاد که شاه حسین با عانت ایشان می آید لکن ابراهیم خان سمت فراد رفت بنا بر آن از قول خود برگشته پیغام دادند که
افغانه بکلی تسلیم این امر کس بفراد فرستاده اند بوقت حصول خبر بقتضای وقت عمل خواهد شد چون نادر شاه این پیغام شنید از خشم بهم برآمده
بر خود پیچیده حکم کرد که تصدیق این امر حواله بشخصی تیز است من بعد افغانه از آمدن ممنوع بوده در مخالفت و قلع داری کوشند روز
دیگر پنج دروازه هرات از هر دروازه چند نفر از سران ابدالی وارد اردو سے معنی نادر گشته متعهد انجام امر مقرر دست معنی
نشان امان و تقویض ایالت هرات شدند بعد سه روز الیار خان با سه صد نفر از عظامای پنج دروازه و روسا صاحب نام دروازه
دار شده پیشکش نامه لائق نظر نادر شاه گداندیدند و بر طبق عرض انجماء مقرر شد که ذوالفقار خان یا احمد خان برادرش مخص بود
سعادت فراد گشته اقامت گزین بود و اعتدال باشند و الیار خان نیز با سرکردگان مخصت آن طرف بقبله یافت عصر روز دیگر افغانان
با یخان افغان را فرستاده و مشک و نمک و چله از غلزی بید ابدالی فرج می آیند مخصت فرمایند که اولاً قبضه غلزی بردارند چون این حرف
نادر شاه را مخص فریب گداز معلوم شد بقتضای آمده حکم فرمود که غلزی و ابدالی شهر و با یکدیگر از تباها صومسی و مضموسی دارند بایک
اولاً در هر دو با هم اتفاق نموده با سپاه من در سوگر که من از زمانی نمایند بعد از آن در محاربه سوگر یکدیگر بکشند پس مقرر شد که سوادان مالک
قزلباش مستعد چپاول شده دست بگارت و قتل افغانه کشانند الیار خان سرکردگان ابدالی چون این سخن شنیدند پریشان شمشیر بار دو
ناوری آمدند اما نادر شاه عبد الغنی خان الکوژی را با بعضی از سرکردگان در اردو سے خود نظر بند کرده الیار خان اجازت معاودت
هرات یافت واقع دوم ربیع الاول عریضه از جانب سرکردگان امویین اسفراز رسید که ذوالفقار خان بعد و در و با اسفراز با سیل که
وقت فرات آن زمان را اسفراز توقف داشت افغانه اسفراز را کوچانیده روانه فراد ساخته چون این معنی دلیل اتفاق بود نادر شاه
یوسف سر کرده با ذکرانی را بایک نفر از چاکران در بار روانه قلع ساخته الیار خان بقیه سرکردگان تسدیلات محشت الیکر و نیایات
دشت آمیز فرستادند و فرستادگان باز گشته خبر رسانیدند که الیار خان بطغیان هراتان گشته در مقام قلع کشی مد بده عبد الغنی خان را
با بعضی روسا دیگر که در سوگر بودند بکس نظر نامور ساخته باقی سرکردگان چنانکه باقی افغانه را یک تخت قتل نموده یوسف را مخصت معاودت دادند

در روز کز حمل حال جنگ الیار خان دیگر افغانه با نادر شاه -

چون الیار خان ساثر ابدالیان از مدبانی نادر شاه نا امید شد اول بر سر خورشید بیلا چار قلع هرات را حکم نموده رنگ ستیزه گانی ریختند و

در شیر و هم بر سبب اول جهاد است مؤدنی را بکار داشته بودیم از افغانه بر سر مستلمه سفید فرستادند و با سپاه نادری دو چار گشته وقت
از دقایق مروانیت محاربت فرود گذاشتند با چند روز وقت عالتی بلدا اینطایفه با فوج نادری شبیه تقابل سکر نریه با کوه البرز بود پس
آمدند بعد از آن مجدد جمعی را بر سر مستلمه فرستادند و آن کرده ایشان نیز بیایند و همچنین موسی و انگلی با جمعی کامل وقت شب
از حوالی حشره قرقنفل ساعست با و غیسات رفته و فوج نادری بقیب آهار سیده بمقام موسی و سبیل افغانه بیست مجموعی از قلعه برآید و کوه
ایشان از سمت کوه و سواران از طرف میواریست تا یک ساعتی شب آواز جنگ میزدند بلکه تمام آن شب با مجاری کوه و در رسانیدند - با کوه
برآمدند در بند کوشیه مقابل فوج ایران پروانست تا ویرس پشته شبات فشرده آخر پس پاشده وقت نوبت که افغانه و الیاریخان کلان
و ایرانیان طرف دیگر جنگ شد که زمین از خون جوانان مورست لرزان گرفت - بار دیگر باز الیاریخان دست کز زبان جنگ برود با خود
بزرگ اهل قلعه شکست ما اعرصه کارزار گشته و تمام روز باز از خونریزی گرم آتش تا شب آنوقت طرفین با هم گاه حور وقت و همچنین
بیرون آمدند و میدان محاربه خون مردانگی رنگین ساخته مگر در پس رفتند آخر کار نادر شاه از هر طرف جنگی را بر سر توپ تفنگ خان آتش برافروز
بارانیدند چنانچه صورت حشر و نشر پاشد هر کس سر از حصار بردیدند توپ تفنگ میشد علاوه از آن صدمات قیامت آیات از کوه
نیز افغانه و سبب تمام آمدند چون کوه و متعلقان الیاریخان در قلعه مار و چاق می بودند درین وقت نادر شاه جمعی را با حکام با غیسات مجامد
ارگ مار و چاق با سر ساخته و آنجا عمارت را برود و غلبه تصرف کرده کوه و متعلقان الیاریخان با دست آورده در دست یکم بر سبب انسانی
جمعی از افغانه را بتانگی هوای سببندی پرواز در سر افاده بر سر کوه ترخان و آن گشته و فوج قزاق نادری با شمار خورده با یکدیگر
جنگ آراشته بعد قتال جبار افغانه پس با گردیده جمعی از ایشان قتل سیده بقیه بویران حصار که در نزدیکی کزبان بود و محصور بودند
نادری با عاقل آن پروانستند چون آنوقت نادر شاه با فوج سنگین متوجه آنجا گشته و بملاحظه احوال الیاریخان نیز از قلعه برآمد
و فوج از تفنگچیان را بعد و محصورین فرستاده تا بمحسورین پیوستند پس نادر شاه سواران خود را دو دسته کرده هر دسته را در سر راه ایشان
بیک سمت و تفنگچیان را در زبور کچیان را در محاذات راه باز داشته و افغانه بعد در جنگ یک محظوظت پشت پر پشت داده اند
از پس یکدیگر روان و مثل سیل کوه ساری عرصه کنان بجانب آنقله شتابان گشته افواج نادر شاه اطراف ایشان را فرا گرفته و یکدیگر
رسیده جنگ قتل و حرب را استعمال دادند و بر عایت جنگ با موسی افغانیه با ایرانیان چنان مقابل ساختند که اکثرا مردان کل ایشان
پروانده و الله و آتش توپ تفنگ و داده بکار آمدند و جمعی زخمی و گشته بقیه بیعت کردند و نادر شاه در باره راست و عین
خان باقی سران افغان را که در آرد بودند بار داد و هنوز آفتاب یک نیزه بلند گشته بود که هزار و شصت نفر افغان بر سر نیزه ها حاضر در بار
نادری شده عبدالحی خان دیگر سران سر نیزه ها گنده در محبت و انفعال شدند بعد وقوع این نتایج همان روز خبر رسید که افغانه در
شیر قلع او بر اقصی و آسیا خان استاجلو را با مرزا ابراهیم کلانتر که حکومت خوریان سرفراز می داشت مع تمامی حاکمان افغانیه
قتل رسانیدند با تسلع این نادر شاه فوج سنگین با با عاقله قلعه که کوه تنین بوده اهل قلعه با فوج نادر جنگی بر سر
آورد و بعد قتل شدن شیرم ایاز سرکردگان افغانه محسورین فوج نادر شاه بر قلعه تسلط شدند

در بیان حال اختتام محاربت و مقصود نادر شاه از مغرب و مخرج ابدالیان از هرات

آورده اند که در اوایل ربیع الیاریخان شیخ الاسلام فاعنه را با جمعی روانه در بار نادری ساخته تمسک در هر گاه گرفت که در قلعه او براند

اقبل از وصول اربابان سرفانی خان و لکوزیه و افغانستان خود را با کوه رسانیدند و سرخانی خان نیز با معده و کچند از میدان معرکه به
 شهر قومق رفته و کوچ و کلفت خود را بطریق شتابی به جرجیگی از قومق برداشته بدیار اورا چو کس رفت بعده نادر شاه به قومق رفته قصور
 و بیوت عالییه سرخانی خان غیره را منهدم کرده و دوفان و خزان سرخانی خان غیره دست آورد و عاصم نولاد خان که با خان لکوزیه
 دو تنه خود را که خان شمال بزرگ افغانستان بود به منصب عالی شخانی و خلع فاخره سر بلند ساخته متعهدت معفو قصود الایان آن زمین
 گردیده بعد توقت یک هفته نادر شاه دست از لکوزیه را که در قید او گرفتار کرده بودند برین مرور اینستمال بخشیده و نیز قصود ایل قومق را
 معفو نمود و طفت منان کردند بعد بمسول منزل افتت پاره و افغانستان معلوم شد که لکوزیه آنجا سر بلغیان برداشته قلعه کوه قامت راستفاق
 کرده اند بنا بران نادر شاه خود را مع فوج بر برداشتن بکلیفات شاقه آنجا رسانیده بعد مقابل آنجا در لشکرت و لود بسیار از ایشان را
 کشت و جمیع را گرفتار نموده همه لکوزیه لطفال شیر خواره را از فرط وحشت در میان مرده و آهنا انداخته قلعه کوه قامت را رفتند و در شانزدهم
 ماه می اول نادر شاه بکلیفات شاقه بمحل سوم تو بقاسین من اعمال قبله رسانیده بعده روز بقیه لشکر نیز که از شاه با همی آمد با اردو
 بزرگ جنبه و غروق که در شامی می بود حسب انکرم بوجک پیوستند و ازین منزل عبود الفنی خان لکوزیه را با فوج ابدالی مرخص
 در روانه سمت افغانستان نموده حکم دادند که در حوالی نورد و زلطها مستبلیخان سردار مقره قندهار بمقت شوند و بعد از هفت روز
 نادر شاه با فوج عازم در روانه سمت گنج شده و برقت رسیدن بصحرای افغان ستوری کبک در باب تحقیق حقیقت فیهب المهنه
 جماعت و چگونگی تشیع بمحل آورده تمام علماء و خطما ایران بر بطلان عقیده سب تبراتفاق نموده و بالا جماع نادر شاه را بسلطنت ایران
 برداشته او را بر سر پادشاهت ایران جلوس کردند و مرزا قوام الیرین قزوینی تاریخ جلوس نادر می را از الفاظ الخیر فها وقع
 گرفته اند

چو خوانند انیس فیما وقع بریند شانان ز شاهای طمع

پس بعضی بسط امور مملکت خراسان را برضا فلیخان مرزا سپرده و اختیار مهات آن مکرر بطها سب قلیخان بلایرینا شید با تو بی
 نامور بان سمت شدند و اختیار کل ممالک آذربایجان بظلمیر الدوله ابراهیم خان مقود داشته از صد فیلیان کوه الی اریه چانی و
 صد افغانستان و گرجستان تابع امر و منی اوساخته و ایالت هرات تغییر چو محمد خان به بابا جان چادشومر حمت کرده مرزا محمد تقی
 شیرازی با ایالت فارس ممدی بیگ خراسانی بوزباشی زنجو کچی با ایالت شیروان فاضل و بن خطاب فانی و امیر الامراتی سرفراز
 شده عبدالباقی خان زندگت به سفارت روم تعیین گشته با اتفاق مرزا ابوالقاسم کاشانی صدر و ملا علی اکبر بلا باشی بانامه یک
 زنجیر خیل است به الیه نصیه و اندر بار عثمانی کرده نیز از چچی بکے تبلیغ انجیر چا پارنزد پادشاه خورشید کلاه روس فرستاده بعد انکرم
 آماده رفتن نمود و بجز تمسخر تمسخر ظاهر ساخته از آنجا روانه سمت مقصد شدند و هنگام رسیدن بنزل قزوین عربینه از جانب
 دلاور خان تلمیسی مشعر بر اظهار ندامت و استعاضه معفو قصور سجدت نادر شاه رسید توضیح این مقال نحو است که دلاور خان
 از قدیم الایام با جماعه تلمیسی در محال چا مچراق من اعمال زمیند او رکشی داشت و در ایام آهیلایه فاغنه بنا بر زیاده سرری سر
 با طاعت ایشان فرود نیاروده خود را میگرد تا اینکه بعد در دونا در شاه نجو که سابق مذکور شد در منزل آگهان با جمعی بلا زمت
 نادر شاه آمده به حکومت رود به شافغان سرفراز گشت و بعد تمسخر نمودن نادر شاه هرات را که رؤسا اکثر او میا قیه بنا بر ضابطه
 مکی امور به سکونت هرات شدند در باره اوزیر فرمان نفاذ یافت اما انحراف و رزیده بنا را به ستیزه رانی گذاشت و طما

قلیخان سردار سپهر محمد خان بیگلربیگی محتمل با او بدار عمل کرده چون بر چهار تپه مرتب نگشت لایچار او را با پشت صد نفر از کسان
 او گرفته مجبور کرد پس آن را در خان کرد و در روز شافلان بودند با تلخ آنه شجره کوچ و نوبه اتباع سمت غربستان فرار کرده و در کنگر
 نادر شاه مشغول محاصره بنده بود و لا در خان مع رشت هزار خانوار بجزو شان روانه ساخته چون در خان بگفتند که در سی تپه
 بیاد آوری خدمات شائسته او که در سفر هرات پسرل آورده بود او را بخشیده و تشریف نفس مسپ کمل ازین ساخت ظلا
 با عنایت ساخته رخصت مراجعت داد و او متعهد شد که بعد رسیدن هرات کوچ و اولاد خود را آورده و در هرات مکنی دهد بعد او را
 روانه ساخته بر هزار بیگلربیگی مقرب فرمودند که آنچه از مال او و مال ایل او بمرض تلفت در آورده باشد رو کرده او را با تمامی ایل او که در
 دجنو شان باشند خصص نمایند که روانه غربستان شوند و سردار بیگلربیگی موافق حکم نادر سی پسرل آورده و او نیز با ایل احوان کوچ
 روانه غربستان گشت و در اینجا مکن ساخته بعد از آن دست از استین هرات و سرازگر زبان خود سری بر آورد و گشت با نوبه
 او بر آورده ناسب او را با پشت هفتاد نفر از بهترین قتل برسانید چون سردار در آن آوان سمت فارس رفت بود و حاکم هرات با نوبه
 بتعاقب او پرداخته کند و لا در خان از غربستان پست کوستان بلخ گزینت حاکم هرات ضیاع و ستار آن طاعت بعضی وقت کرده
 مراجعت کرد و لا در خان باز مودوبکان خود نموده مقارن آنحال سردار نیز از سمت فارس از راه کرمان در هرات شد و بعضی
 با او و نفر سر کرده روانه ساحر نمود که با حاکم ساحر بها فطرت آن ناحیه پر و از ندرین لا در خان مجدد بر ساحر رفت و کیمین سمت نشست
 و آن دو نفر سر کرده با حاکم مزبور میا کانه از قلعه بر آورده چون از قلعه جدا شدند در وقت و لا در خان از کینگاه بیرون آخته بر سر نادر کرده
 را با همه از ستغفان از شش تپه در گذرانید از اینجا پست غربستان رفت در ندرین تعاقب او اختیار ساخته اما لا در خان با پشتات
 بنده کرده پست بلخ و هزاره گزینت در ندرین بید بنیبه با شامات غربستان مراجعت نموده بجانب سینه چکاتوسی بلخ رفت و آنحال را
 غارت کرده و هزار خانوار از کسان آنجا کو پانیده روانه هرات ساخت بعد از آنکه لا در خان بجانب بلخ و هزاره گزینت با خانه قندهار
 با عانت او بر آورده او را در محل قرار مکنی که در هشت فرسخ زمین او واقع است مکنی و او در چون شاه حسین غلزی والی قندهار با او در وقت
 می آمد تفریح و خراور پیش نهاد خاطر خود ساخته و لا در خان نیز آن تملک او را بشو سبب اوله شده و طو اشته اما شاه حسین از جواب
 بر آشته جمیع ربات است او تعین نمود و لا در خان چون معی وقت در آنجا ندید فرار کرده باز به غربستان رفت در اینجا شاه او با تعاقب
 را شش گنجان و ساخته عنین استار آمیز بر نگاه نادر شاه فرستاد و چون در وقت نادر شاه متوجه قندهار بود کار او حال بوقت گیر گشته
 جوابی صادر نشد چون نادر شاه بنده و غرق را در شیتان گذارشته تا پنج دوم ماه شوال از شیتان کوچ نموده از راه و کنگر
 و دلارام روانه شده در شهر دهم ماه مزبور بلخ قلعه گزینت امضرب نیام ساختند انقائان آن ضلع از در قلعه داری در آمد غلزلان
 تو پیمان با تو پیمان که تو ان سب الفزان نوری با طرف قلعه کشیده ترزلزل بر بنیان بر حج و حصار قلعه انداختند قلعه گیان
 چون طاقت و توان همه برائی در خود نیافتند ان خواستند نادر شاه نیز ان ایشان را منظور نموده قلعه را سپرد نادر شاه نمود و از آنجا
 کلب طینان افتار ولد بابا علی بیگلربیگی ندرین ندرین و هزار چات سرفرازو با فوج پیغمبر قلعه زمیند او را و جمعی از لشکر ان را
 پیغمبر قلعه بست تعیین ساخته با تو پیمان و استعداد روان کردند و در بست کیم ماه مذکور که کوه شاه می از رویه و پیرند جو نموده چون بسبب
 سرازستان صحرا خالی از حلف نیز همگی غلات را شاه حسین پیش از نیوقت قبله قندهار کشیده و پیر آتش زود تلمت کرده بودند
 از گزینت بذات خود تمام فوج حاکم شاه مسعود گشته و دو اب لروی شاهی حسب حکم از هزار چات قله برداشته با او فرود

وده ووازده روز آن مکان مقرار و دوسه نادرسی مانده از آنجا کناره از غنهاب محافوی مزار با باولی مضرب نیام محرومید و در آن
 شب شاه حسین با فوجی که برین بزم شبنون از گدنگاه آب بر سر نوسه نادرسی آمده در حالی مسکر از شورش هجوم دلانداخت فوج نادرسی
 که همواره در بیداری و هوشیاری بودند با ایشان در او نیت بعد خوریزی بسیار چون افغانه از ضرب سیوف ایرانیان تپنگ آمدند
 برشته بجانب قندهار رفتند بچنگان نور شام فوج از آنکان کعب فرموده چون آن سال بوده آب اطغیان داشت بعد تلاش بسیار از
 بر برقریه که کوران دو فرسخی قندهار گنجه پیدا کرده بانچه اسباب از آب گذشته بر جنب کوه لکی که بجانب قلعه بر فرازان واقع است آغاز می
 کرده گرچه توپ قلعه بر تپه رسید با وجود آن فوج نادرسی در کمال شوکت و قار گذشته در سمت شرقی قلعه با فرغانه خیمه پر انتحار
 پیوسته بنیم و بقعه نادر شاه بن راسته همه سواران اعلی بخشید روز دیگر عملیان افشار را که چوچی گری باشی لشکر شرت بود با فوجی از
 پاک سواران بتانت قلات امون فرمود شب سوم سیر از قلعه فرار نموده خبر آورد که شاه حسین مانده و اگلی فوج سمت قلات خبر در گشته سیال
 با چهار هزار نفر جوانان امی از افغانان تبعاقب آن روانه کرده است با سماع در خیر نادر شاه بذات خود با فوجی از لشکر عازم بغار گشته از
 شهر صغایه نموده از اتفاقات تعبال نادرسی اینک عملیان تاخت کرده بی پاسبان قراول نگهبان چند اول در و امنه کوه به نزل
 کرده سیدال بتعاقب او وارد گردیده فوج فتح علی خان را در خواب غفلت دیده خواست که بر ایشان تازد و هم در ساعت طلوع
 فوج نادرسی ظاهر گشته بمعائنه آن عزم افغانه منسوخ شده آهنگ مراجعت کردند و سواران نادر شاه بتعاقب ایشان اسپان مانده جمعه
 خیر از آن گروه گشته و گروهی در بنه کوه متفرق گردیده بقیه خود را با سیدال تعبات رسانیدند پس نادر شاه طاعت عنان نموده بمیر تمدا
 آمد و آن نمبر با بطلایا منی گردانید در هشتم ذی الحجه از آنجا که پدیده بمقام شرح شیر که بعد از آن و سوم بنا در آباد گشت از آن فرموده
 در آن مکان قلعه وسیع مشتمل بر عمارات فیصد و بانار و چهار سو آب انبار و حمامات و در باطات و مساجد و مدارس و قنوه خانه طرح افکنده
 و آب و در تنگ را که در لطافت آبروی نسیم کوش برده با نجاے جاری ساخته در اندک ایام بر وضع دلنشین تمام یافت بنا در آباد
 موسوم ساخت در شب ششم ماه مزبور اشراف سلطان غلزی که در عهد سلاطین سلطت حکومت طائفه غلزی بیداران او اقتصاص داشت
 از قلعه قندهار فرار نموده بخدمت نادر شاه آمده منظور نظرها نیت نادرسی شد متعاقب آن خبر رسید که فوجی از غلزی بجزم دست و بکسب
 از غنهاب بر آمده فوراً فوجی سنگین مریغ ایشان با مور شد و بعد مقابل فوج غلزی جمع القهری برگشته در خیالت بسیار از نشان پیک
 رسیدند بعد وقوع این معامله در گرسران گریبان قلعه بر نیاوردند و بنا خود را بقلعه داری گذاشتند بعد نادر شاه بهت بر حاکم قلعه
 گماشته و اطراف آن قلعه فیصله بیخ فسخه قلعیات محکم که در محیط آنها شش شصت فرسخ میشد ترتیب داده و بهر چه فوجی امون در سیر تمام
 محببه امداد فرموده بر هر برج جمع از سنگچیان بجا است لمور گشته ثانی احوال چون معلوم شد که پلادگان افغان در تاریکی شب بعنوان
 دزدی از میان برج میگنزدند مابین برج دو برج دیگر بنا گذاشته راه آمد و شد را با نکل بر قلعه گیان مسدود ساخت در سیزدهم ماه محرم
 سنه هزار و صد و پنجاه هجری خبر آمد که محصوران قلعه بست از راه استمان در آمده قلعه را سپردند حکم شد که حاکم بقبضه قلعه تعیین شد و لشکر
 مع افغانه وارد و دوشو و در چهارم ماه مزبور فوجی که قبضه صفا ما مور بودند از خنجر رسید که قلعه را بقبضه و قلعه صغرا و افغانه آنجا که امیر فرموده
 شد حکم نفاذ یافت که جمعی را بر سیانت قلعه تعیین نموده بقیه لشکر بار و مراجعت نمایند در آخر ماه محرم بنه و غرق و حرم محترم نادرسی
 از شیمستان بفرار رسیده و از آنجا وارد دوشو شدند چون سیدال بزم منزم شدن از نادر شاه مع محمد فرزند شاه حسین جمعی از افغانه
 در قلات تمسکین بودند فوجی بر سر کردگی امام وردی بگیک قرقلو ناظر بوجات قبضه قلعه مزبور را مگر گشته قلات نمتند و بعد خنجر

یورش برده بر جبار که در سمت مشرقی قلعه بود تصرف نموده بعد از آن افغانه تقصن بارگ حبتند و مدت و ماه قلعه را تمام و است چون
دیدند که جز از استیمن چاره نیست اما آن خواسته قلعه را تسلیم نمودند پس امام و روی بیگ حسب ایلیک نادری فوج و قلعه قلات تعیین ساخته
محمد و لشکر حسین با بار و ساسه افغان با روی شاه فرستاد چون میدان مرد و جنگار طلبید و بعد از این بجای کسب شاکه بدست نادر شاه
آمد مگر نمود و دیده او را از مدینه بر آورده تا بنیاساختند و با عز از محمد ولد شاه حسین پراختند پیر محمد خان اسلمش خان اولاد و امانیا محمدی
بیگ در هجرت می نمود که بر بنیه جاده شیر خان مردم شوراکت با علی لویج ناموشده بودند که لویج را شکست دادند و بیست و دو روز از ایشان را برین
بعد از آن بر طرف شیر خان که با این غالی و بیگلی سکنی داشتند رسیده که در بی از ایشان با شیر خان کشت و جمعی را اسیر کرده و اماکن ساکن
ایشان قارت و تاراج نمودند و محمد علی بیگ معصوم فرسوم ماه کرم محرم هزار و صد پنجاه پشمول میر حبت خان میر استیاز خان امان بلخند
لویج که مطیع بودند و لازم شوراکت است آنرا که را تیر نمودند و میر حبت خان با یالت بلوچستان سرلندی یافته و حکومت شوراکت بجل
سلطان بابلی که ملازم رکاب نادری بود عنایت شده بعد از محراب سلطان نسبت کارگری را که دو سده هزار مرد بود در شکست و او در پراکنده
ساخت کلب علیخان که سده و دو که به سرداری زمیند او در هزار چات سر فرازی یافته با توپخانه و استعداد تمام آن سمت رسیده بود و تا به
بها صحراییندا در پرده اخته گاه ساخته ساخت اما در آخر کار که فتنه بیگانه یورش کرده بعضی از افغانه را که در مسکرا بود و در نزد خویش طلب
با ایشان تمسید کرد که رفته افغانه مستغفلان بفرج قلعه را با خود بهداستان بازند که در حسین یورش بر ج و دوازده را تصرف او در هشتاد و پنج
باین بهانه رفته از دست قلعه گلیان با خبر دارد آماده کار ساختند چون در شب معین فوج سردار مرزوبوم قلعه گیر سی با میدان محمد و تمسید
یورش نمود و بجانب قلعه دویدند هر یک خود را به تیر گلوله جانسوز و عمد سبدل بفریادند و بعضی از قشون هر یک مگوزیر غلامان شکست
بیهنگام قتل رسیدند اسرار مذکور در اولی اینقصو معزول بدرگاه نادری مرسل گردید و بچو بدستی الش یافته بعد از دیوان قلی بیگ
افتخار با اتفاق یار بیگ سلطان توپچی باشی با شمه دست نامزد گشته و با نهار رسیدند و بعد بر دیوان سلطنتی تاسیح و هم شوال امانان افغان که
از جانب شاه حسین حکومت زمیند او را داشت امان خواسته فرزند خود را بخدمت نادر شاه فرستاد و قلعه را تقویض مگر و گان نادری ساخت بعد
دیوان قلی بیگ با افغانه مستغفلان حصار با اتفاق یار بیگ سلطان بخصو نادری آمده سخنش یافت چون افغانه قندار کبکرت افتاد
و مدت خود و متانت حصار تنظیم گشته در پشت بدیوار اطمینان مانده در پناه حصار قلعه واری تقصن داشتند و محاصره تا ماه است و یافت
در نیم شوال در خاطر نادر شاه عزیمت یورش مضموم شده او را جمع را از سر بازان تسخیر برج ایلیک خارج قلعه با مو گشته استعمال قبال یک
یک برج را تصرف آوردند از آنجا بجهت علی که در فرات تیر بفرج واقع و فوج از افغانان مستغفلان آن برج بودند از آنجا مگر و گان نادری مستغفلان
را زنده بدست آوردند بعد از آن تسخیر برج کلین پراختند و آن برج در جانب شمال قلعه بدست چهل زمیند و قلعه که بلند می واقع بود در
قندار شرافت داشت بهاداران فوج نادری حسب حکم بران یورش نموده بعد از این سخن آنقطع زمین بخون مردان حلا و آتین
طرفین آن برج را با چهارده برج دیگر که از برج فلک افزون و در فرات آن کوه پهنون طعن زن مخرج نیلگون بودند صد نفر افغانه
قادرند از بلکبانی آن اقدام داشتند تصرف آوردند و کبکرتا بر شرفات تسخیر آن قرار گرفتند تمامی افغانه آن برج جانها خود را قربان نام
نیگ نام ساخته به عرض قتل درآمدند و توپها که تو ان مخپارفتن شعبان مان که گلوله هر یک بوزن شست من بود از چنان بی صاحب که پیاده
را میو از آن به سولت مکن نبود بجز قتل بالا کشیدند و قلعه گلیان مخرج مشهور برج دوه که در جانب غربی قلعه قندار بود بستند از برج کلین توپخانه
عرضه مکن قلعه گلیان تنگ ساخته آن برج دوه در مشال ساخته بعد از آنکه بنیان قرار برج ترازل پذیرفت چون جماعه بختیاری

که بخاکت آن شایسته ام داشتند مگر طالبان یورش بودند از طاعنه که کوه را در جبهه کوه افغان بدالی از هر کلام که صد نفر در شش شنبه
 بست دوم دقیقه میا که گشته هنگام طلوع فجر بجانب آن برج یورش برده چون افغان پیش از وقت مطلع گشته بودند قریب صد نفر
 از او طلبان مقتول و مجروح گشته عروج بر شرفات قصه و میسر شد پس دوباره بعزم یورش مصمم گشتند در شب جمع سلخ ماه ذی قعدة
 چون قنای آمدند شاه شهنشاه را سته تمام در آن عوام سپاه را انعام و اگر ام فرموده در چهار روز بتیله سباب یورش فرخت چون آن
 بتیاری در اول فرکار نه ساخته بودند باز ایشان را باین امر مامور و سه چهارم روز در لیران نبرد انتخاب کرده در شب دوم ذی الحجه همراه
 برده در اطراف قلعه در پیخو لیس کوه و مخایا حصار در کین گذاشته و خود نیز از جانب برج چیلزین در سپاه کوه در جایکه از نظر اهل
 قلعه مستور بود توقف فرمود روز بعد که دوم ماه مزبور باشد در اول وقت نماز ظهر ادا نموده و استعانت از ایزد بیست و ستانوه نخست
 جانب برج دوه شورش انداخته چون پلپ آن بجانب طاعنه بتیاری تعلق داشت آن گروه را بتیاری کرده قدم بر فراز سلم قصه گن گشته
 برج را تصرف کردند و از آنجا بجانب برج هجوم آورده گشته برقی استیلا در آن مکان فرغند اگر چنانچه ستم مرتبه بهیست مجموعی چون شیران
 ثریان بیلان مان بجانب برج متهاجم گشته لازم استور و جلادت بتقدیم رسانیدند اما چون اقبال ایشان برگشته بود آن جلادت و
 جانفشانی بکار نیامد و جز جان دادن حاصله پیدا نکردند اما سپاه نادر شاه پس فوج جزا و چیان و تنگ چیان آتش دم و سپاهیان خنجر
 گدازانه دم برسم کمک ایشان میرسید و خبر فراد افغان از چیر چوستی سپاه نادری انحصار بیخ برشته بر می تانفته تا آنکه سپاه نادر
 از طرفت خود آورنده بریدند بانها بر حصار قلعه صغوموه بجاگت و نوری می ضبط در واره بر وج کرده قلعه را تصرف آوردند
 شاه حسین چون دست چاره زبسته دست تمیر و آویزش را شکسته دید باطلیله از افغانه فرصت بسته بعضی از زمان خود را بگریخته
 بقبطول که از جانب جنوبی در فراز کوه واقع بود که سخت بقیه انطاطه مردون مقتول و اسیر گشتند بعد از آن با شانه نادری توپها
 که در بالای کوه در برج حصار قلعه بودند بقبطول بسته در انجام کردند روز دیگر چون آنجا رسید شاه حسین بنیست نام خا هر بزرگ خود را که
 ماقلا بود و بچند نفر سرگردان غلزی برسم نجات که بغاسی عبارت از ذخیل باشد بخدمت نادر شاه فرستاد و از نادر شاه فرمان بان
 حاصل کرده چند نفه شاه حسین با اولاد آن شاه محمود و قوم و اتباع خود و تمامی رؤسا غلزی در باگانه زرین قبا بتیاری در خارج در واره بابا
 علی ایستاده بود پیغام نادر شاه آمدند و نادر شاه تمامی اسباب اموال و استعانت افغان را سپاه بنشیده و شاه حسین با اولاد و اقربا و بنی
 امام و ملکه که باک بود روزان از نادر شاه سکونت ایشان در آنجای است مقرر ساختند چون در القطار خان بدالی با برادرش احمد خان
 در قید شاه حسین بودند در روز فتح نجات ایفته بارالامان عنایت نادری توسل جست تا ایشان را نیز مامور بکنند با نادران فرموده
 از ایالت یوانی و در همیشه قید بگرفتند و هر یک معین ساختند و طاعنه غلزی که ششصد و گروه بوده می آمدند یک سو سو بر پوتکی
 متعلق شاه حسین دیگر معروف توغخی منسوب بآشرف سلطان چون آشرف سلطان در ابتدا در و فوج نادری مشرف ملازمت نادر شاه
 آمدند بود حکومت ایل توغخی بعلاوه حکومت قلات تغویض او شده و قلعه قندهار را که سمت غربی آن فراز کوه یکی واقع بود بحکم نادر می بران
 و نادم و باغاک تیمور بار ساخته همان نادر آباد و دارالملک مقرر حکام فرموده چون عهد کرده بودند که من بعد از ایل اسلام صعدی را گرفتار
 قید اساری نه سازند حکم بگشتن تمامی اسیران قلعه صادر یافت ایالت آن ولایت را بعبد الغنی قمان الکنونی حاکم ابدالیان که سالک
 طریق انحصار و در حرت فرموده و بگشتن بست در زمیند و از رؤسا بدالی حکام تعیین نموده و جمعی از جوانان کار آمد غلزی را ملازم گما
 گردانیده و نادر آباد و توغخی آنرا بسکناس بدالی کرد و شایسته بانی محل خراسان توطن داشتند اختصاص داده مقرر داشتند که ابدالیان از خراسان

کوهپایه آینه دوران کند سکونت نمایند و غلزیان موکلی مع قبائل خراسان رفته در شاهپور سکونت ورزیدند بنا بر این انجام دادند
 در بست چهارم ماه فروردین در دوازدهم اردیبهشت در دوازدهم خرداد در دوازدهم تیر در دوازدهم مرداد در دوازدهم شهریور در دوازدهم
 در یک بهمن در یک اسفند در یک فروردین در یک اردیبهشت در یک خرداد در یک تیر در یک مرداد در یک شهریور در یک مهر در یک آبان در یک آذر در یک دی در یک بهمن در یک اسفند
 ایران و هند بود و چون در منزل اربعه شش فرسخ غزنی ساخته از آنجا شاهزاده نصرالله پسر پادشاه قباچه فرستاد و با میان مسو شد
 و با قرقخان نام حاکم غزنی از شنیدن آوازه آمد فوج نادری فراری گشته و قنات و علماد و کوسا غزنی با پیشکشها لایق بود
 نادر شاه حاضر آمد و نوازش و امان یافتند پس از منزل اربعه غزنی کوچ نموده در بست دوم فروردین در غزنی شد چون در حین حرکت
 از قندهار مجرای بنابر تندی و سرفروش هزاره دانی کنند سه ده زنگی و باقی هزار چاه تهر و ماسو گشته بود و آن فوج و اصل مسکن در ماکون
 او شان گردید بسیار از رجال مقتول و مسوان را ماسو ساخته و در قلم حاضر آمدند بعد از آن از غزنی سمت کابل حرکت فرموده
 از غزنی و امانی کابل و منزل استقبال نموده مشرفه سمت شدند و غلتهها یافته انصرف نمودند و بعد مراجعت ایشان جماعتی از افغانه
 و سپاهیان کابل از اطاعت انحراف ورزیده شیرزخان و حیدر خان کو تو الان پناه به الاحصار برده بقلمه داری پرورد افتخار روز
 شنبه سوم ربیع الاول این پیشانی نادرسی چون ماسو بکنگ نمودند بحال ایشان نمودند و از آنجا که نصب نیرم شکر سمت شکرانی
 شهر نموده روز دیگر کوکینا داری نیز وارد آن مکان گشت روز و شنبه پنجم ماه فروردین سیر سواد شهر و مارک بجان کج - سیاه سنگ بکنگ و
 در آنجا که باز و حمام تمام برآمد مبادرت بکنگ شروع باندختن چپ تفنگ کردند غمینی موجب از او چشم نادر شاه گشته فوج را کوه
 در رکاب و اشاره پدید آمد فرمودند و ماسوین بجانب انجمن اسپان برانگشته باشند شیشه آینه با ایشان در او نیتند و ایشان با از
 جاس بر داشته تا پای قلمه سر نشانی نمودند و چهار روز غزنی نادرسی پسر نیرم متعلق شده اطراف شهر را محاصره ساختند و توپخانه قلمه کوب
 بر فراز کوه کشید و سرج ششوی بقتابین راه رفتی پس از آنکه از طرف دیگر همپاره نابرقمگیان آتش بار ساخته زلزله در شبها
 برج و حصار و اساس قلمگیان انداختند با وجود آن اهل قلمه تا چند روز متواتر جنگها مروزانه بر می کار آورده اما آخر کار مغلوب گردیدند
 شده روز و شنبه دوازدهم ماه فروردین امان گرفته قلمه را سپردند و پیشکشها را بفرستادند شاه باو شاه ایران گذرانیدند و در جافا
 و غیره نادر شاه کج در مارگ بود و بیضا سرکار نادری در آمده هم در آن اثنا شاهزاده نصرالله مرزا کاسیاب بارو و نادری مراجعت نمود
 مقارن آن حال هراتش محمد خان ترکمان که با بلوچی گری نزد محمد شاه گورگانی باو شاه ملی رفته بود و مشعر بر اینک اما ایان دولت گورگانی
 ز نام را جویش او را رحمت ایاب میدهند رسیده بنا بر این ایلیچی نام دیگر بر بار محمد شاه فرستاد چون قلمه و محصول ولایت کابل کفایت
 باحوال پناه نیک و فخری است کوهستان چهار بک کار و بجز او دو صانی رود و فرموده بر رسیدن افغانان فوج بقلل جبال شاهانه
 شخص جبهه سپاه را بتعاقب ایشان بلوچ سلامت و مسکن بر ستناق ایشان را کند کوب ویران و سرکش را مطیع نموده یکی سرکردگان آن نطائف
 را با سعد الله و ملا محمد لدیمان حیو اقوام او بدربار نادری حاضر آمده ملاذمت کردند و بست و دور و در آن مکان مقر کوب نادر شاه بود
 در بست چهارم داری بجانب کنگدک و در خجینی سواد آب نهر است صفا نگشت نماست کوچ فرمودند افغانه آن سرزمین نیز جمعیت
 در قلمه کرده با استقامت ساس خود داری در پخته پس سپاه ایران نادری بر ستناق ایشان عزم نموده و آن نطائف چون ابجا غلظت بردستی
 غلظت خیر اطاعت چاره ندیدند امان گرفته رؤسا و ایشان وارد و بار گشته و از پیشگاه نادر شاه نوازش یافته و انوار حبه کتینیه نادر پناه
 رفته بودند آن نایب خدمت معوضه را انجام داده همه از اولاد آن نطائف را در سبک نعلمان استقام داده در بست و ششم ماه فروردین وارد

اردو گشتند و از آن مکان بضبط جلال آباد و قناریب فرزند میر عباس خان قافل بسا دل پویان نادری مامور گشتند حاکم جلال آباد فرزند فو
 والی آنرا با اطاعت کردند روز پنجشنبه سوم جمادی الاخره قلع جلال آباد تصرف کرده چون فرزند میر عباس پیش از وقت در زار گوه
 اصالت سقا قبا محکم کرده همه از مردان لاد و فرام آورده بود بنا بر آن سپاه نادری دست در ستان بقا قبا آوردند و آن بنا
 قوی اساس بود و شکست نصبت نموند و فرمان آنجا صادر گشته و زنان ایشان را باهشیر و سوان میر عباس اسیر ساخته بدرگاه نادری بردند
 در مقام شاهزاده رضا قلی مرزا مع لشکر از پنج پانچاک مانع با میان بجابل سیده و از آنجا در بست چهارم حبس اردو خدمت نادری شد
 در روز جمعه غرضتبان بعد نماز ظهر و ایلایران عزل نصب بگل بیگیان فرمان و مان را به شاهزاده رضا قلی تفویض نموده افسر فرماندهی
 را بدست نمود و دست شاهزاده نصر الله مرزا بر سر او نهاده مقرر فرمودند که در خدمت شاهزادگی چیترا بدست چپ زده باشند بعد از آنکه باو شای
 بهر کانت اولاد محکم قضا تعلق گیرد و چیترا بدست راست زنده روز یکشنبه ششم ماه مزبور او را در رخصت در وانه ایران فرستند
 و در روز چهارم ماه از گندک کوچ فرموده در دهم ماه مزبور از جلال آباد در گذشتند بجانب شرقی جلال آباد و نیم سخته از شهر نصب خلیف فرستند
 و در آنجا دوازده هزار تن بریم نقلانی مقرر کرده که دو منزل همه جا پیشتر باشند و شش هزار کس پیش نهاد کشتی مرکب از مختصان غنچه بعد از آن
 متوجه پشاور شدند چون از دولت گویا نیز صورتی کابل و پشاور تعلق بنا مقرر داشت ناصر خان بموجب تحریر کتبات موصوف با فرود آمدن
 جنگ پروانه بست هزار نفر از امانت پشاور و خیرباد و تا صید جبرود و اجتماع داده بجا فطرت در بند خیر تعیین نموده روز دوازدهم ماه
 باریکاب محرب خیام نادری گشته نبر و غرق را در موکب نصر الله خان مرزا و از آن مکان گذاشته خود طرف عصر از راه موسوم بسره جبرود
 که بسیار بلند و راه بس صعب شوار است با فوج گران بفرم بنید ناصر خان اینبار فرموده صبح روز دیگر دو ساعت از روز گذشته سنی فرسخ را
 طی کرده از بی راه ناگمانی بر آنجماع رسید ناصر خان نیز تیب جنگ نموده صفوف راسته در مقابل ایستاد و سپاه نادری یکدفعه لشکر
 ناصر خان حمله آورده جنگ شیره و نیزه در انداخته بعد از آنکه ساخته لشکر ناصر خان از هم گسخته و جمیع کثیر از فوج او قتل رسیده خود با جمعی از
 رؤسا و هندوستان شکر شده و بقیه لشکرش مغرور گشته تمامی ارده و اسباب ناصر خان در لشکر او تکیا دولت نادری در راه بعد از
 تا در شاه پشاور در این وقت خبر رسید که لکوزی جار و کله من اعمال اغستان کرد که البرز سکنی دارند با تکیه الدوله لاراهیم خان والی و پسر
 آذربایجان جنگ کرده فوج نظیر الدوله را شکست دادند و او را مقتول ساختند در پانزدهم رمضان از پشاور بجانب جهان آباد و بی
 کوچ فرمودند چون از آنجا بر آباد همی نمودند پنج شش هزار کس از سپاه لاهی ب سرداری قلندر خان باقرا و لان فوج نادری مقابلتار
 شکست خوردند مقارن آنحال فوج عظیم از لشکر هند بسردگی او نید بیگ جمعیت انعقاد داده با ما و آن ذکر با یغان تلم صوبه لاهی در کن پور
 شش کوه لاهی باقرا و لان نادری دو چار گشته بعد جنگ ایشان نیز بیاران گذشتند بیستند که در چند روز معرکه به سلامت بیرون
 رفتند بعد از انفوج نادری بلاهور رسیده بلخ شالار مقرر فوج نادری گشت ذکر با یغان کفایت خان کابل مهات نمود را بطلب ان فرستاده
 نمود نیز روز دیگر حاضر خدمت گشت و چند زخمی فیل را باها با نظر تا و شاه گذرانیده لوازم ایجاد و خدمت بتقدیم رسانید فلاح فاضله و اسپ
 تازی با زین زرین زر و قمشیر و خنجر صحرای و نهایت گردیده نوار شات دیگر نیز یافت با یالت لاهی سر فرزند فخر الدوله خان تلم صوبه لار
 کشید که در دوازدهم و دوازدهم مع سامان در لاهی توقف داشت باز با یالت آن ملک سر فرزند شده ناصر خان اسیر را نیز نجات بخشید باز
 با یالت پشاور و کابل سر فرزند گردید و فوج را بجا فطرت کتیه ها و معابر نیجا تعیین ساخته روز جمعه بیست و ششم شوال از لاهی کوچ فرموده تفرقه
 ذی قعدة اندو سر بند شد در آنجا تحقیق رسید که محمد شاه یا نه صد هزار مردان نامی و دو هزار زخمی فیل که هزار هزاره توپتق آهنگ با یالت

و فغانه در آن سپه سالار هندوستان با واصلی خان سردار قشون خاص بادشاهی و جمعی از خوانین عظام که در کرنال می بودند با عانت او
 از جانب بر خاسته و قشون شاه خود را در دست کرده با اتواب نگین و احشام رنگین آهنگ میدان جنگ نمودند و این معنی محرک
 عرق حیات محمد شاه گشته او نیز با نظام الملک صاحب هفت سو بجا کت در کون اعظم امرای آند دولت قمر الدین خان وزیر الممالک بقیه
 خوانین مسو بداران با جمعیت از صد افزون و فیلیان مست توپخانه و اسباب آتش خانه بنیم فرسخ میدان جنگ آمده و تا توغولان
 پشت پشت تسوی صیغوف مع و همچنین محل سپاه آن گروه بر نیم فرسخ بنظر می آمدند و شاه که از شیر ولی همواره آرزو مند چنین جلیقش
 بود فی الفور جمعی را بصیانت اردو می عملی خود گذاشته و سرد بر خود را بر سر و منفر آراسته سوار شده قول را مستقر نصراشته مرزاد جمعی
 از خوانین را بدر کرده توپخانه کوه تووان را که میدان جنگ محل آتش نشانی آن ثعالبین برق آهنگ میشد در تحت لحاظ شاهزاده بود
 گذاشته رایت را و در صدد نگاهداری فرار است با افواج چون بجزواج و توپخانه جلو متوجه میدان نبرد گشته غریب در خم زمین و لوله بر چرخ
 بنشینانند از پرچم ریاات گلگون پرند ساخت سپهر شفق گون گردانیده نخست در چرخان بشیر انگیزی چنانچه بهادران جوار نیز دست
 با شتال آوات حر کشاده سر فریادانند گوی و در خم چوگان توالم اسپان سلطان گشتند رؤسا کشان حباب سار در دیار خون
 سرگردان فیل که سوارا شده فیلد قنک میشد چابک سارے را از کسبستی پیاده می ساخت هر از دله توپخانه که در آن آتش نشان میگشاد
 بزبان شمر برق استی خشک تر را میسخت از ابتدا نظیر تا انقضای شب ساعت نائز در حرب طعن ضربت تمام سیف شان لیران
 بر سر نشانی خصم افکنی اشتغال داشت تا اینکه سعادت از لشکریان هندیان رو بر تافته بکلیاره بجانب انزام شتافتند بران الممالک و فغان
 و شمار محمد خان برادر زاده اش که در هجرت فعل قرار داشتند همان نحو با اقربا و اتباع خود زنده گرفتار و فغانه را کن سپاه سالار و اعلی
 سلطنت هندوستان بود زخمها گشته یک سپه او با منظر فغان برادرش مقتول میان فغان فرزند دیگرش گرفتار شده خودش نیز
 روز دیگر از آن فرخ و در گذشت و واصلی خان سردار قشون خاص بادشاهی با شمه او فغان فغان یادگار خان میر حسن ان کو که شرف
 و اعتبار فغان عاقل میگشای علی احمد خان که از امرای معتبر بودند با فریب نظر از خوانین عظام و دیگر دوستی نهاده تن از لشکر و شمشیر
 گشته و جمعی کثیرا گشته و محمد شاه با نظام الملک قمر الدین خان وزیر اعظم چون قریب بود خود تسوی صیغوف ماعلا اعلام ستونده
 بودند بجز خود باز گشته دست بر فیل تحسین دند و خواتن بیجه مرد و فیلیان کوه سپهر توپخانه بادشاهی همراه که بهر صدد جنگ آمده بودند
 با نظام الملک سپاه سالار فزون از شمار او لیاے دولت نادرسی و آمده تا عصر رنگ میدان از وجود سپاه هند عالی با جساد گشته ننگان
 مشغول گردید بعد وقوع این فتح چون محمد شاه اطراف نور فغان را بمویل و خندق و توپخانه استکام داده بودند نادر شاه حکم بویشتن نهاد
 و از هر چهار طرف سپاه را بمحاصره اردو او را مور ساخته تسدید راه هندیان پر دانتند چو کار محمد شاه با اضطراب انجامید جز اطاعت
 ایلی چاره دیگر نمید روز سوم صلح سلطنت از خود کرده افسر سردری را از سر بر گرفته با خوانین نامدار و امرا کبار باستقلی ارا با و شاه
 قمر افشار و اردو در گاه نادرسی گشته نادر شاه نیز بمراعات نسبت ایلی و ترکمانی که فیما بین آمدند و شاه تحقیق داشت از طرف خود
 شاهزاده نصراشته مرزاد تا خارج اردو عملی با استقبال فرستاده و هنگام درو و خود نادر شاه تا بیرون خمیر راه و رسم اعزاز پیوه از پنجا
 که دستگیری و چنین مقام شائسته آئین بر ریت دست محمد شاه را بلطف گرفته در مسند بهایون بنشین نمود ساخت و محمد شاه بیست
 آنروز در خمیر الامان نادر شاه مانده بعد ظهر معبر خود مراجعت کرد اما افواج نادرسی بهمان دستور دست از ضابطه محاصره نبردند
 و محمد شاه روز دیگر با امرای که داشت از اردو خود کوچ نموده در خمیر نادر شاه فروکش شده و سر پرده حرم محترم او در حوالی معسکر قرار

یافته عید الباقی خان زنگنه با همه ما سر شد که بر حایه هر که میخواست شاه بوده بلوازم همانا در می شراطه شد که در سی روز و پنجشنبه
 نومی آنچه شاه به دست می کوچ فرموده روز چهارشنبه سیم ماه فروردین باغ شعله مقرر کوبه ناورسی گشته روز دیگر نیز در اینجا توقف نمود
 و محمد شاه بکلی تدارک لوازم مهمانی نخصت شده و آنه شمر گردید روز جمعه نهم ماه فروردین در سوادکوه شکران از ابتدا باغ آورد و بیست
 خاص باوشاهی بیال بسته با اندازمستی از زر نغبت گران بها واقعه نقیبه از سر کار باوشاهی انداختند و قلعه را که از منتهی دولت
 شاهجهان در انقلاط سلاطین هندوستان بود مقرر کوبه دولت ساخته محمد شاه را نیز در همان قلعه جا داده در روز و سه و موکب که در می شتاب
 سفره افتادگی را در بزم ضیافت گسترده نادر شاه بعد انقضای مجلس بیخونی محمد شاه پرداخته بابت سجالی سلطنت هندوستان برود
 اطمینان او نمود و محمد شاه آواست سلیم و کریم بقیدم رسانیده به شکران کج بخشی جان بخشی تمامی جواهر و خزان امانه باوشاهی و خزان
 سلف با عرض عرض بر آورده بر سر نیاز شکار و ایشا کرد و نادر شاه پاس خاطرش نامه ایشا و شکار را قبول فرموده مختاران را ببطاعت شکران
 و بیوات مقرر تعیین فرمودند روز سه شنبه طرف عصر نادر شاه بنزل محمد شاه تشریف برده شام آن روز بیجا شاره اطلاع محمد شاه بود
 فتنه و آشوب نعلند بلند گشته همه از او بازش عوام در میان شهر اهل ایست ناورسی خارش کرده بعضی از سپاه در آویخته چند کس از لشکران
 کشته در بر سر فیاض رفته نیاختند را تبصره آن روز در وصول استخرا از پیشگاه ناورسی حکم شد که همه از سپاه در سردوب محلات کتبت
 ایستاده ثابت قدم باشند و نگذارند که احدی از لشکر ناورسی پستان از منبج خود بیرون گذارد و ما فردا بدینچه قرار یا بعمل نیاید نادر شاه
 طلوع آفتاب شکمین سوار شده با نوج بسجده میان بازار رفته بعد تحقیق آنکه حرکات ووشینا از کدام می و چه جماعت سلور شده حکم تقبل علم
 آن محلات فرموده شور مشرد میان شهر دلی بر پاشده همه مردم آن محلات تریخ شدند و قصه و سنابل رفیقا و شان دانندم کامتند
 معلوم است که چون آتش شهر را فرا گیرد و تر با از خشک نیک از بد امتیاز نمی ماندند از دروازه امری الی در مسجد جامع و چند محله
 صغیر و کبیر و پیر مقتول و مکانات او شان منهدم و زیاده از نسی هزار کس قتل رسید چون از شهر بیان نمره الامان محمد شاه نیز شفا
 گمان آمدن آنوقت حکم قتل علم موقوف شد چون در شعبه ش نیا رخمان و اما و قمر الدین خان شاه سوز خان کج اعظم هند بود بر خلیفه نادر
 مرکب قتل میلمان باشی و بیرون نیلان شده هر دو را با چهار صد و هفتاد نفر گرفته سز بار ناورسی عرض تیغ با سار شدند ببقام می شاه
 و الا با محمد شاه و حرک عزیز خود را بقتل کج شاهزاده نصر الله مرزا داد بست و پنجم ماه فروردین شاهزاده نصر الله بی دین محمد شاه رفته بعد
 انقضای مجلس اتق و اب امین کلسله سلطنت خندان ۱۵ اربید و فرزندین کجا ابر شاهزاده پو شانیده نیز چند قطعه الماس از زنجیر فیض
 پنج اسب با ساخت مرصع بجای شاهزاده بر پیکانه جلوس شدند و شب و شب است ششم ماه فروردین سعدین واقع شد الحاصل بر خزان
 چند روز حاصل بود و کان نظر فرسیدین زین اوانی و اسباب مرصع بجای شاهزاده چندین کج هم که محاسبان هم از اصحاب آن عاجز آمدند
 و از آنجمله تخت طاوس بود که در ایام سلاطین سلف هندوستان دو کور و را جوا هر صرف تر مرصع آن نموده بودند و همین لالی سلطان
 الماسها را بر نشان که نظیر آن در خزان احمد از لوک سلف سلاطین هند وجود نداشته بخون دولت ناورسی منتقل شده اند آنجمله الماس
 بی بهامو سوم کج بود و خوانین دولت اعیان را محکمانت و نیز رایان خود را سهند و صوباران محاکم کرد و آنکه از نقود و جواهر
 مرصع آلات و نفاس اسبابی هم پیشکش بدرگاه نادر شاه هدیه ساختند و بعد فوت سعادت خان محصل بصوبه بود و کشته فرستاده یک کج ناورسی
 سرخ با فیلمان کوه توان و اسباب بیکران از صوبه کور و خزان علامه و اهل کشند پس بیخا و ر و ساد شکر فراموش خدمت انعامات شایان
 و بنام ملازمان سادی مواجب بدهندگان از صدر و پیران شخصت رو پی بر سر نام محبت گردیده و ارقام گلی ولایات ایران شمر

سمانی بالوجات سه ساله اصداریاقت روز سه شنبه بیامی امراء و مومنین گورگانیه طالع فخره سیوت کار و امر صغ و اسپان تازی شاد
 عنایت فرموده مجلس خسروانی آراسته تارک مبارک محمد شاه سادست بهایون خود با فخر سلطنت سر بلند ساخته چند و شیر مرغ
 زیبایان او فرموده و در دوش او را بجوهر گران بهامواثق رسم سلاطین هند زینت داده تاج و گیسو بادشاهی هندوستان را
 کماکان بجز ترش تفویض کردند بعد از آن بوجوب التماس محمد شاه ممالک آنطرف در یلسا کت در پیلای سند طراز عدت و کشمیر تا
 بایک آفتاب کور بیایه محیط اتصال میاید بهلاوه ولایات قشقه و بناورد قلمجات تالعه بر کم پیشش تا میعاد سه سال منظور و قبول فرمود
 به مالک خود قلم و خود انضمام داد چه که سابق نیز این ممالک انقباض غنی و کابل همیشه داخل ممالک خراسان محسوب شده اند و
 محمد شاه از ترس سلطنت هند بلوس داده و فرامین اطاعت او بنام تمام سوبداران و امر او را بجانک هندوستان جاری کرده طلبه و سک
 نیز تمام او تریج فرموده روز سه شنبه پنجم ماه صفر از شاه جهان آباد حضرت فرموده پنج شکر ماه را مقرر کوبه سانه جمله پنجاه و هفت روز در
 شاه جهان آباد توقف نده و بعد حصول بهر هند راه را منحرف ساخته از دامن کوهستان متوجه مقصد شد و در سبت و پنجم ماه صفر گذار و
 خانه مینا بت زیر آبا و ااقاست عمره بید از ان چیلر زور آنطرف و در بشکرا شغل فرموده بتاریخ پنجم ماه بیج الثانی کوچ نموده
 ذکر باخان صوبه لاهور و قمان نیز تا حشر مینا بت کابل ه از انجا حضرت انصاف یافت و خود مع افواج روانه شده
 تا حسن بدال من اعمال انگشتان مقام حاجی خان جیشکرک ابسفارت روم در سزار بیگ قلمو را بکلیت س تعیین مساوی فازه هزار
 تومان بحسابین مان و الف چهل از نادری باشد و جوهر موسع آلات با چهارده زنجیر نیکل بر ستم محمد دارخان جهت اعالی حضرت بادشا
 سکندریه روم در ایران بیاید بادشاه غور شید کلاه روس ارسال نموده در ستم ماه رجب المیچیان را روانه فرمود چون از دیار انگ
 عید کرد متوجه تنبیه نرسش اقوام یوسف فی ساکنان کوهستان آن بلایه گشته افواج را گروه گروه بساکن ایشان بر انببال فلک شمال
 تعیین کرده و بعد مقامات متواتره و کشتن جمعی غیر از فاغنه روسا و سرخیان ایشان انقیاد نموده پس فوج عظیم از انظار انظار
 رکاب گشته از راه پشاور و خیبر جلال آباد در غره رمضان المبارک بکابل رسید بهر جهت از ولایت افغانستان سمت غربی دیار انگ
 چهل هزار نفر از طوائف افغانان پشاور و کابل جماعه هزاره باقی فرق کوه نشین من ملازمت انعقاد داده صواری کلب بدست و بناه خان
 بخشیده پیشتر روان گردیده بهرات رسید و از بهرات ملازم ولایت سنده گردیده چو اگر خدا یار خان عباسی میندار سنده که برقت
 تشریف داشتند بادشاه و زافر با شیخان همچنین فرناد را با د همیشه عوائض نیاند بر بار نادری فرستاده هم از دو تنخواهی نیز درین
 ایام خوف هراس و سواس خدیو واقع را بخاطر راه داده سزا اطاعت باز نه بود و در پنجم رمضان از بهرات حرکت نموده سمت غزنی
 رفت و از راه بنگش میره جات روانه سنده گشته و از بنگش در بر کسل بایه ضبط مالیات صیغه صرخان گرفتند ملاحظه سان فشان
 تعیین کرده با اتفاق ناصر خان روانه پشاور فرمودند و موکتاباس کوچ بر کوچ با استعداد و تو فغانه روانه شده بتاریخ پنجم ماه شوال
 وارد میره اسمعیلخان گشت اگر چه در اول بلا اسمعیلخان مستبد داری پزاخته اما آخر کار بار و سار و میره اطاعت نمود و از انجا که حیدر
 در پانزدهم ماه مزبور بر نیکان سیده غازیخان و دیگر بلوچان آنجا طبع شده اسمعیلخان و غازیخان بدستور سابق برینداری
 میره جات خود فائز و شمول مخالفت احسان شدند و از انجا فطنه مشتمله بر چند نصیبت بنام خدیار خان اصداریا فتنه در چهاردهم
 ذی قعدة اردو موضع موسوم لارکانه شدند در انجا معلوم شد که خدیار خان پندار پذیرانه ساخته و بنا بر استیلا و سواس غیر واقع سمت
 هجرات بندر ستور گشت لنداعزم پتلیا و صمم ساخته نه و غرق را با شهرزاده نصر الله در لارکانه گذاشته خود با فوجی

از دلیران در نوبت بزرگت میکم باه مزبور بتواقیب و نصحت کردند و بدین ترتیب از صیقل سندی که در نوبت با اینها پیش بر داشتند و در وقت
روز ششم او پور رسیده و در آنجا عیبه پیشکش از جانب حیدر ابا رخان عباسی بخدمتش رسیده بود وضع پوست که پیشش اندر و پیشش صلح
پذیرفت و عمر کوت را که در وقت بیگانه بود و در واقع و بتوانت جملش سستی و بیخ کرده و در ادب آبادانی است بنا و خود سستی
نشسته است نادر شاه از راه دیگر که آبادانی داشت چو نقصانی نگاشتی بمرکوت رفت چون نهد ایا رایات نوری را دید حیران و حیرت
گردیده از قلعه مذکور نیز آغاز فرار نمود چون پیشانان سپاه نادری خارج قلعه با او دو پار شدند بازگشته نمود و را بقیعه رسانید چون با
بر خود بسته دید بعد لمح با سران قلعه دست بردارن استیمن از او بدربار نادری آمده ملازمت کرد و تمام خدمتین سیم نر و شدت کالی
و گوچه در چاه های بسیار تریق به فون ساخته بود و بکیه ضبط و تصرف نادر شاه آمد یعنی همه جهت یک کروز رو به تخیل نمودن خزانة ملوک
شد بعد در برستم و بقیعه از عمر کوت کوچیده نهد ایا رخان نیز برستم پس بهر کجاست نمودر شانزدهم ماه فروردین در ولایت کازنه شد و روز جمعه
بست یکم ذوالحجه هزار صد پنجاه و دو نسبت نهد ایا رخان عنف و فرستاده شد و در حقیقت که با بعضی دیگر بر سر قسم انقسام او
شخصا را با بعضی از ممالک سندی بجز با افغانها میخواست و او را بشاه قلیخان مخاطب ساخته و یک است منده را که ببلوچستان اتساع داشت
بجست نغان که بلوچستان عنایت شکار پور را با بعضی از مواضع سندی که در جانب علیا آن ولایت واقع بود بخواهیم او بود پرتو تقویض
وقامت ایشان بخیل سرفراز و آراسته فرمودند چون حیات افغان که ذکر ایا رخان بود را با هو رو ملتان در سفر شاه جهان آباد از
پیشگاه نادری بدین خود بصودیاری ملتان فائز و روان ملتان گشته بود و در سفر عمر کوت بملازمت کاتبش رفت گشته بود و در سنیکی
فوج شاهی از لارکانه روان عمر کوت می شد حکم شاهی با حضار ذکر ایا رخان صادر یافته و هنگام انصراف از عمر کوت ذکر ایا رخان حاضر شد
گشت سؤالات ایشان در حضور نادر شاه بانجام پیوسته در باب انقیاد محمد شاه با ایشان تا کیدرات بیخه و حیات افغان را
مخاطب شاهان از همان فرموده شخصت انصراف یافته در سال هزار و صد پنجاه و دو و سیزدهم محرم از لارکانه کوچ فرموده از سیدی می نماید
شال و پیشک لازم نادر آباد گشته روز پنجشنبه ختم ماه صفر همین چینی واقع یک فرسخ نادر آباد ضرب نیام ساخته و بعد در روز شنبه
غنی خان ابدالی لکوزنی بیگ بویگی نادر آباد را با قشون ابدالی از سفر ترکستان معاف کرده و او را در هم سفر نادر آباد روانه شده و او
دوشنبه در هجرت اول و در هجرت و از هرات عاتم ترکستان شدند و بعد فتح بنجارا و بلخ و جنوا بشهر مقدس و نون پنجشنبه و از آنجا
بیزم مقام ظهیر الدوله از لکوزیان جاریه و غیره لازم و اعانت گشته و کوچ بر کوچ می رفتند تا در جانب شمالی رود کرکان مقام نمودند
در مقام عیبه شرح و از سر کردگان مساکر با مسوره بتبذیل و اعانت رسید که بیاز و سه هفت میلادت فوج افغان ابدالی یکا نهد خان
از آنجا بود و بعد محاربا شده دیده بسیار از جماعه لکوزیه را کشته و جمعی را اسیر کرده مگر معدود که از میان بدر رفتند و تمامی مساکن
و موطن آنجماعه را منهدم نمائند و وزیر روز بر کرده و نطق از آبادانی آن نواحی باقی نداشتند با وجود آن محرم را فتح کرده بود که
و اعانت سید بعد محاربات متواتره بر سر غانی خان و قومش غالب آمد بعد کشتن مردم بسیار از انظار و غارت و خرابی ایشان
و گرنه فتن غانی خان مع تعلیم سجد و چه کس را بجهت فرمودند و بعد در میان و شاه و سلطان مردم صلح نادر واقع شد

معدی بیان حال خاتنه و شاه مراد و سلطنت افغانستان با بقیانان

چون نادر شاه از سفر و افغان روم و ایل مدربان استیلا و سادس توهمات نفسانی بطبعش قره العین بقیه قلی مرزا را که ولیعهد بود از نظر

انداخته بیهوش ساخت از غم این معنی تغییر در احوال او راه یافته آشفته مزاج گشت و در ضمن آن حال از ناامنی ایران نیز موچند نطق
 آمدند که پیش از پیش سبب تنبیه عقیدت او گشته و ورق حسن سلوک را برگردانیده بهت بر خرابی ایشان گماشت بنا بر آن ایرانیان و دیگران
 که از نایب و اضرار او تنگ آمده بودند در جنگا میگذاشتند شاه بزم تنبیه کرد و اریست برافراخته و شب یکشنبه یازدهم جمادی الاخری سال
 هزار و صد و شصت و شصت در منزل فتح آباد و در سفر جنوستان محمد خان قاجار را روانی و موسی بیگلربیگی افشار و قوجه بیگ کوبه ز لوی افشار
 اروغی باشا و علی قلیخان تمسید محمد صالح خان قزوینی ایچودی محمد قلیخان افشار اروغی همیشه کشتی باشی و حبیبی همیشه کشتی کج پاسبان
 سوار بوده بودند و نخل سرازیده گشته شاه نادور با بحالت خواب متوال مسرت که از زرگی در هر صبح جهان میگفتند رسیدن اردو گوی و غلبه
 ساخته میگلان کج این خبر افشار یافت از دست دوی بهم برآید افغانان از یک اتفاق احمد خان ابدالی که هو انخواه دولت نادری بود و پاس
 نکت از زبان محمد شسته با افشاریه شکار دو آغاز ستیز کردند افشاریه نیز جمعیت خود را منعقد نموده با افغانه تقابل نمودند اما افغانه ایشانرا
 از پیش دو هفته پیشانند و اردو لغارت کرده نیز نقاس شاه ای بدست آورده و نهاد و سمیت گشته اند در آنکس راه او از یک از افغانه
 جدا شده بترکتان رفتند و علی قلیخان کج باشا را او مسالمت قتل او شاه قوجه آمده بود با اطلاع از معنی از هر است روانه شده و اردو شهید مقدس و شکر
 بر فراست نادری فرستاده بر قتل و تصرف بر تمام خزان کشته در شاه از سیم و زر و نقاس و اسب و اسباب مان سلطنت قبضه نموده تمام پاسبان
 نادریه را چنانچه شرح آن در کتب مبسوطه تاریخ مسطور است سوائه شانزده شایخ قتل رسانیده و شانزده شایخ از شاه خمر زاده کابل آن چهارده ساله بود
 در ارگ شمشه مقدس محبوس نمود و قتل او را آشتی داد و در دست بنغمه جمادی الاخری و در شهید بر سر سلطنت مجلس کرده خود را مخاطب
 پیشاه گردانید و سکه و خطبه بنام خود ساخته و در آن تاریخ پانزده کرد فتنه مسکو که در خزان آن فکلات سو اجرا نیز باقی نقاس و مخالف پیشا بود
 علیشاه آنرا و تمام سامان اسباب از فکلات بشخص آورده دست اسراف کشوده بی سرف بود هیچ شریف بر افغانه تقریر نام با بیباک ششم نرفته
 و گوهر شاه و ارباب بجا سگ سغال نخچ و داده جن علی بیگ منیر الماک با سهراب سلطنت نگام نمیش کارخانه سلطنت ساخت همیشه و عشرت
 به دولت و ابراهیم خان برادر کوچک خود را سردار و صاحب اختیار اصفهان نموده با آنجا فرستاده تمامی ایلات افشاریه را سائر طوائف اعیان
 و آذربایجان و باجمعه تیار می غیره که نادری شاه کوچانیده در حال خراسان سکنای او بود فرصت یافته کوچیده روانه او طمان خود شده و اگر
 جنوستان بعد گرانبار شدن از برود شستن نقاس روانه گردیده و در آن اطاعت علیشاه بر تافته بجای رفت پروا نداشت اما آخر کار علیشاه و شاه
 مطیع ساخت ایاریخان ابدالی باجمعه توحی و دست افغانه که در آذربایجان بودند بخدمت امیر اسلاخان قرقلو سردار آذربایجان رفته
 و بعد قریب تر و گرفتاری سلم از اسلاخان منوش شده روانه عراق گشته که بخدمت علیشاه روند وزیر عطا الله با او یکی که از جماعت تیار
 شکست یافته بودند روانه عراق شده با صنهاان رسیده خدمت علیشاه اختیار کردند و سهراب سلطنت دار علیه و متحد دولت علیشاه را که
 شرح آن در کتب مبسوطه مرقوم است ابراهیم خان بتمام اصفهان قبیل رسانیده افغانه و او از یک با بعضی از روسا که حکم علیشاه در کابل
 او بودند با خود متفق ساخته و سلیم خان قرقلو را صاحب اختیار نمود و وزیر امیر اسلاخان قرقلوئی افشار سردار آذربایجان از علیشاه
 متوجه گردیده با او متفق گشته پس جمعی از لشکر افغانه و او از یک که در صنهاان می بودند بر سر کرمان شاه فرستاده یار بیگ حاکم آنجا را تسکیر
 نموده بعد ابراهیم خان از صنهاان آهنگ آذربایجان علیشاه نیز بزم تنبیه او زان در آن حرکت نموده و ابراهیم خان امیر اسلاخان خان
 از آذربایجان علیشاه و جمعیت نموده با مین زرنگان سلطانیه عاریه قوجه یافته و علیشاه شکست خورد و با سه هزار نفر از قزاقان معدود
 چند از خواص بظهران رفت و ابراهیم خان کس فرستاده علیشاه را با برادران در طهران گرفته او را کور ساخت و امیر اسلاخان بعد انجام

علیشاه گشتار به میرت خود روانه بر نیر و ابراهیم خان و اندر بهمان شد پس اندان بر ابراهیم خان حیرانی امیر سلطان خان منقوش خاطر نموده از بهمان حرکت کرد
 در حالی مرغاند با امیر سلطان خان جنگ کرده بر غالب و امیر سلطان خان آن بر مرکز نجات یافت بر بنیانی کاظم خان قیام نمود و کوهستان قره اوج داغ
 کشید و در آنجا اول کاظم خان و دیگر کرده نزد ابراهیم خان آورد و ابراهیم خان او را با سارو خان برادرش قتل رسانید بعد از آن
 را اقتدار کلی بهم رسیده جمعیت لشکرش یکصد بست هزار سوار رسید پس حسین بیگت او خود را سردار و صاحب اختیار خراسان ساخت
 بخراسان فرستاده استهارداد که بادشاهی ارشاد استحقاق بحضرت شاه رخ ولد نادر شاه است مراغبیا ز خدمت او امر
 دیگر منظور نیست باید که شاهزاده بهراق تو به فرموده تا او را بر سر سلطنت جلوس دهد و غرض از این است تا آن بود که شاه رخ را
 بحمله بدست آورد و از میان بردارد و همانین کرد و در روسا عموم انالی خراسان جواب دادند که نهضت حضرت شاه رخ بجانب
 عراق لزومی ندارد و در خراسان جلوس او واقع خواهد شد و اگر بر عقیده خود صادق باشد با اینجا تشریف روی پس یکی امر او را
 نه کورین اتفاق نموده شاهزاده شاه رخ دست بیعت دادند و در ششم شوال سال هزار صد و شصت یک زمین سمیت مانوس
 شاهزاده بر تخت سلطنت موروثی جلوس فرمود سلطان اعظم تاج جلوسش آمد و ابراهیم خان با سماع این خبر در بغداد
 آن سال در تبریز رایت مخالفت بر توفیقش و ساد سلطنت نشسته بانچه قلب که شاه بی نام خود نزد خان آمو را با اینجانب جمعیت
 فرادان بجزم معارضه خانم خراسان گشت نبد و انورق را با علیشاه اسیر بنم فرستاده و بعد وصول جنرال سرخه سنان لشکر پیش
 به وفانی اختیار ساخته بعضی نزد شاه رخ شاه مجبوس با وطن خود شافتند بعد از ابراهیم شاه با خان افغانان که با او موافقت
 روایت شد اما امانت تمام بر پیش بستند پس فلفله بنیاد تجارت شهر کرده دادند و کوه کوهت و آب سلطنت پذیرد تقصیر کرده قدم نشو شهر سلطنت
 و از آنجا اصفهان بود و قله قلعه بر حصن حبه اما اهل قلعه او را متعبد کرده و چو یکی او را بدار شاه بی نام خود فرستادند بعد از حضور شاه رخ
 و علیشاه مورگشته و آورده گان لیک با شاه امرا در عرض راه با کسانند و لشکر فرستادند و علیشاه نیز در روز و دو قصاص نعم شاهزادگان
 بادیده تا جینا سردنیر بر پا دیده به بقع اومان روان گردید راست گفته اند چاه کن با چاه در پیش دور در پس با پیش

لمعه ذکر سلطنت ساه و شاه سدرانی از طبقه سیرنی بر اقلیت نسان بربندون بعضی از کتبتان

سلسله نسان بادشاه الاجا قاتقان سدرانی شایخ با میرانی نوع پول زنی بن ابدال بن ترین بن شرجون بن سمرقند
 می شود و بدین ترتیب که احمد خان المناطاب احمد شاه و زردان بن زمان خان بن ده تخان بن شیرستان بن خواجده حضرت سدرانی بن
 عمر خان بن معروف بن بطلول بن کشته خان بن بامی زنی بن حبیب بن پول زنی بن سلیمان معروف زریک بن عیسی بن نعتون
 ابدال بن بن شرجون بن سمرقند بن قیس عبدالرشید بچکان - در اصل نام سدرخان که نسلش بسدرانی شهرت یافت
 سدرخان بود و بموجب ستور تصفیر و تصحیف سا که در میان افغانه واقع در آنج است که شخص موسوم سدرخان سدر
 و عباد الله خان را داد و عباد الله را بد و میگویند نام سدر الله خان برسد و نام عباد الله خان بیاد و قریا قریه اولاد سدرخان
 مشهور برسد و زانی و اولاد با دو خان مشهور بیاد و زانی شدند

لمعه ذکر مجمل احوال سدرخان معروف و خان جد امجد قوم سدرانی مع دیگر تملقات این قبیله
 آورده اند که اهل قوم سدرانی و دیگر اقوام ابدالی بطبع سلاطین و حکام قوم او از یک فراتر و ایان کابل بلخ و سمرقند و مرو بودند

چون از جو رطاول حکام از یک سو آمدند از اطاعت ما تحتی حکام از یک سو آمده متابعت و اطاعت سلاطین ایران اختیار نمودند
 و میان این که بر طریق اجمال نحو است که در هنگامیکه باطلی دیگران فتنه که اطاعت با دشمنان ایران اختیار نمودند و در وقت یا عظمی با ابدالیان
 بخاندان بود و در آن خصوص جمعی از خاندان مغز و جمعی از خاندان باصاحبی از خاندان اشک از تمامی سرداران ابدالی با بیع امری بود و چون و خان رسید
 ولایت استعدا و کال بهر سائید ساغور و گان سفید پیشان قوم ابدالی ایامت او را دیده اکثر اوقات در فصل مقتداست قضایا با جمعی از این سردار
 قوم این قوم قدم داشتند تا بیخ خود می آمدند چون میان ایام تمدد قوم ابدالی از رو عدت کثرت شصت هزار نفر او را رسید و در اراضی هموار و جبال و شوار
 گذار و صوبه آرا از کنار رود و در خنداب تا قصبه فراه میسجاد در اطراف و اقطار سکونت داشتند و او شان سه سال از حاکمان فراه بست و در
 شصت و دو بار ایران بابت دادستد معامله شاهای که بر اموال مویشی ایشان قرار داشت خصوص منته و منازعت میان می آمد و حکام قصبه آرا سه سال
 از او و ریسا این قوم سرکش و چری سر باصفهان بپای تخت ایران کشیده موجب موم و طعن میگشتند چون جمعی از خاندان ابدالی از طرف جلدخان
 در ارضای قوم خود پیشدستی بسنگر خود و بدین بر غرور و بولدند اکثر شک از روی این گروه بر حکامات و دراز کار جلدخان پشت باز
 بسار و در تقابل پیش می آمدند تا آنکه در میان قبائل ابدالی مخالفان جمعی از خاندان موافقان و در طر فکلی منازعه تمام میان آمد و حتی که متقد
 را در بار حاکم قندار رقع نمودند چون جمعی از خاندان حمایت کیطرفی میکرد و بنا بر آن بزرگان قبائل طرف مقابل سد و خانرا پیشوا می خود
 قرار داد و وقت آنکه در طر فین مقابل و خاصه پیش بود و آخر کجین بر و نیک تقریر سد و خان معامله طرفداران سد خان از پیشگاه حاکم خاندان
 تشخیص یافته و حاکم قندار نظر بهوشیاری و در ساکاری سد خان او را بر امثال اقران ترجیح داده اکثر شک از مطالب ابدالیان پذیرد او
 انجیل و اعلام می یافتند بنا بر آن اکثر قبائل ابدالی با ایست او گردیده حاکم قندار نیز بایست او راضی گشته معامله ابدالیان را بر اختیار او
 و آنکه داشت بهمانند این حالت بقیه قوم که با جمعی از خاندان اتفاق داشتند از و منحرف شده در سلاست و خان فسلک و خنط شدند چه در حاکم
 درست کرداری راست گفتاری سد و خان اتفاق ابدالیان بر و معلوم و در بار ایران گشت فرمان شاهی اجتنابش صادر شد و
 او با اتفاق بعضی از اعیان قوم حاضر حضور شده وضع و طور و شان تو زک او پسند خاطر با و شاه آمده دو سال در سفر و حضر رفیق
 و بر کار داشت و درین دو سال از و خدات شایسته بنظر رسیده بصد آن از طرف شاهای دولت صفی خطی سلطانی یافت و در
 جز که سلاطین گشت تحصیل فرمان سیو خال بسیار از قربات سیر حاصل معزز و کرم مانده بعد از آن شصت یافته بوطن با لوف نمودند
 و با جمل طبعی در گذشت از و پنج پسران مانده خود و خواجده خضر خان خود و دو خان کامرانخان زعفرانخان بهادر خان گویند که سد خان
 نزدیکت ذات سیدن ستار خانی دیداست او بر خود و دو خان فرزند دوم خود عنایت فرموده و خواجده خضر خان که فرزند کلان بود
 از شصتی برنجیده خاطر شد اما برنجیدگی خود را بقرت ادب پدر در دل داشته ظاهر ساخت اما آخر کار نهیجی موجب لغت عدوت میان
 اولادش اولاد سد و دو خان گشت اولاد خواجده خضر خان و سوم خواجده خضر خیل و اولاد سد و دو خان بسبب آنکه ستار خانی از پدر
 یافتند و معروف بنان خیل و اولاد کامرانخان کامران خیل و اولاد زعفران خان زعفران خیل و اولاد بهادر خان بهادر خیل مشهور شدند و خواجده
 خضر خان او بر پشت سلطان خدا و معروف سلطان خدا کائی و شیر مست خان و و نفر بودند از سلطان خدا و او خان سلطان خیات
 و جو و یافته و از شیر مست خان دولت خان پدر زمان خان جدا محمد احمد شاه پادشاه در دوران جو و یافته او را شکر شدند از خاندان و و انقطاع
 و الله خان که آخر احمد شاه شد و از آنجا همان کشایان خپان معلوم میشود که چهار بودند آنکه مذکور شدند و چهارم علی مردان خان نام بود و سلطان
 خیات خان را یک پسر بود و بعد از سد خان نام که پادشاه ابدالیان بهر است گردید و در تسلط زمان خپان قبیل رسیده شاه عبداللہ خان را

چند پسر بودند فخر محمد خان زلمن خان الیاری خان اسد الله خان غیره بودند اما سلطان بود و دودخان پس او را و پسر بودند شاه حسین قمان
والد او دودخان شاه حسین قمان لادیم و والد او دودخان بعد از او ابان قمان است چون که کتابی که از آن فصل حال مناصات متعارفات با همی است
شاه او دودخان معترف شد کافی با سلطان بود و دودخان و کیفیت مناصات با همی سلطان حیات خان بود و دودخان شرح دار معلوم کرد
نزد مولف موجود نیست لهذا ذکر آن بر قوم نه شده بهین قصبه اکتفا رفت اکنون بنده احوال محیل احمد شاه بادشاه می پردازد

معه روزگرمحال سلطنت احمد شاه سدوزائی خواجسته خلیل پسران خان

آورده اند که چون مردم افشار و قاجار و اگر او غیره سرداران ایران با فخر علی قاجان بود با برات شاه حجاب ناد شاه افشار بادشاه ایران
و ترکستان و افغانستان هندوستان را در خواجگه کشته و فوج افغانه که در سرانگه ای شان احمد خان لندمان خان سدوزائی و عبدالغنی خان
انگوزئی بودند با اتفاق فوج افغانه با لشکر ایران سپاس همه شکست در شاهی مقابله نموده ایرانیاں را پس با نموده احمد خان با اتفاق افغانه
بر قانس و نقود و جوهر و صیبه خانه نادری تصفیه نموده با افواج افغانه و افغانان از قانس آباد را برگردانند که در گشت از میان راه افغانان
سست ترکستان بوقت واقعه مع احمد خان متوجه قندهار شدند و در اثنای راه که در کوه رو پیر فرستاده شد شاه بادشاه هندوستان که بر کوه
سست قلات نادری میرفت بدست آورد و در جمیع مکنت تمام بقت مار رسید تا که قندهار را گرفت و با اتفاق تمام ایلات افغانه ابدالی
و غلجی حقیقه بادشاهی بر بستری تخت سلطنت ابدالی فرموده و قندهار را در بنام قندهار احمد شاهی آباد ساخته آنرا پایتخت افغانان
کرده و خطینام خود کرده و از میان اعیان قمان افغانه شاه ابدالیان با میری و وزیر اعظم خود قرار داده بنظر اشراف راه خطینام است و در جهان خان
میلوزائی در افغانان غیرین سپاه را در قندهار شاه افغانه است و در ابدالی فرستاده شد خطینام است و در جهان خان
مهمان خود را در قندهار و کابل گردیده آن شهر را چنانچه شرح آن در کتب مطبوعه تاریخ هند است منقول از تاریخ شاه افغانان منقول از
از زمینداری ابدالیان همه پشاور بود و در کابل با و مشرف گشته بر سردار جهان خان قندهار و در خطینامی افغانان که پشاور و پیمانگان
طبرستان افغانان کلین بسیار است چون افواج احمد شاهی پشاور رسیدند ناصر خان از دیار کابل فرستاده و در کابل پشاور رفت و پشاور تصرف
احمد شاه در آمده پس از آن احمد شاه سردار جهان خان را پندید ناصر خان و قندهار پشاور با موز فرمود و در کابل پشاور رفت و پشاور تصرف
و اقبال شاهی منقر کرده ناصر خان از انجا پشاور گریخت بار دیگر احمد شاه بعد از نظام سو بجات کابل و پشاور در رسته کوهزار و کسود
و یکس بجزی با فوج جوار و دلاوران نامدار عازم قندهار شدند و در کابل پشاور گریخت بار دیگر احمد شاه بعد از نظام سو بجات کابل و پشاور در رسته کوهزار و کسود
ذکر یا خان و کینه خان بنابر معارضه شاه در دمان مع افواج پنجاب هندوستان بمقابلد بادشاه بر آمده جنگ آرا گشته اند از خبر
سیوف ابدالیان شکست خورده بلاهور رفتند و عرضی مفصل حال بعضی شاه گذارش کردند هنوز کینکه از محمد شاه نرسیده بود که
بادشاه بر سر لاهور رفت شاهنواز خان از لاهور سمت بلخی گریخت رفت تمامی اسباب بادشاهی از آلات حرب و تراب و چنانچه توپ
وزن بزرگ با و چنار با و یارود و غیره سامان از شاهنواز خان در لاهور مانده بود و تصرف اولیای دولت احمد شاهی در آمده بود و ایام
موفق بخشی بادشاه بلاهور اکثر را بجان کوهستان قندهار سلطان علیای پنجاب صلح ستاد شدند و محمد شاه با استماع این خبر شاهنواز احمد شاه
خلف الرشید خود در مع نواب قندهار قندهار از ترس الماکت نواب صوبه بلخ و بلخ و قندهار جنگ امر اعظام آمد و دست مع توپخانه گران فوج بکابل
بجنگ بادشاه افغانان مامور و روانه فرموده و کیسری لشکر را جمع کرد که در حلقه با جهای هندوستان بود با فوج کثیر زمینداران اطراف سرهند

مشرف جهان خان الیرسی و سکه زریندار بگرا نواح آرا سنگه جاث زیندار پندیا و غیره در لشکر شاهزاده بودند و عبدالقد خان فیض الله
 خان پسران علی محمد خان رو سید که بطریق بوز عمال در شاه جهان آباد می بودند تمامی هم کاتب بر الممالک آمدند و قتیکه افواج بند و بصر
 سرسند رسیدند علی محمد خان رو سید حاکم سرسند در ایسے چون را بجهت نموده از راه سمانه پور روانه انولی و بسولی کشر وطن خود گردید
 و نواب قمر الدین خان وزیر الممالک اجمال و انتقال خود را مع عبدالقد خان و بخش الله خان در قلعه سرسند بجا داشت گذاشته نمود مع
 افواج متوجه ماچی و آره شرباد شاه افغان با سماع اینحال چون برق فاطمه بر سرسند رسیده قلعه را تصرف مال و اسباب اجمال مع
 انتقال نسیم با قبا بطن گشت نیز هر دو پسران علی محمد خان را گرفتار نموده اردو مع علی خود را در سرسند گذاشته و سردار عبدالقد خان را
 حاکم آنجک ساخته بعد از آن بمقابل لشکر محمد شاه رفت بمقام بالو پور با نواب عبدالقد خان الیرسی سنگه و غیره که با او بنهاد و بزر
 فوج برار بود جنگ نموده بجز ندکور شکست فاش داد و در اجه ندکور بعد شکست قرار بر قرار اختیار نموده وقت نواب قمر الدین خان غیره
 تا شانزده روز پلے استقلال نشود و در هنگام کارزار در گرم داشت روز شانزدهم یک گلوله توپ از پشیمان شاه افغان در زیر قمر الدین خان
 وزیر رسیده کار او تمام ساخت درین اثنا فوج افغان در گو بساے خوف که از قمر الدین خان راست کرده بودند بے ترتیب شمشا
 آتش در داده که از آن نقصان بسیار بر فوج شاه افغان رسید آخر کار میر معین الملک لاهور رسیده حکومت پنجاب را بقبضه خود در
 انتظام سکبان بود و درین اثنا با احمد شاه بادشاه رسید و میر معین الملک صوبه علی امداد لشکر کئے مقابله خواست مگر لشکر
 امدادی مملوک بر سر میر معین الملک قبول تا بعد از احمد شاه آمدنی قلعه سیاکوٹ بمجرات پسر و غیره آنچه نادور شاه میگفت
 سب خواست احمد شاه و ادنی کرد احمد شاه و افسر بچند روز رفت و ملک پنجاب بے غارت محفوظ ماند مگر میر معین الملک حسب قرار
 بجان بودید آمدنی قلعه ندکور بمخدمت احمد شاه نشست تا از آن شاه مذکور سوم مرتبه بزمی پنجاب رسید و میر منوچهر پیام فرستاد که اگر شاه
 مع کل فوج درانی و افسر بکابل شود و در پهلوی داده خواهد شد و خود مع فوج بد است را بی گشت از جالندهر فوج طلب نمود
 برکنار و در اتقانی فریقین شد میر منوچهر پاشده بلاهور رسید و احمد شاه تعاقب کرد و میر منوچهر پاشه که پیشتر تیار کرده بود
 پناه گرفت و لشکر شاه بمقابل قریب فوج جاے گیشتر بعد چار ماه میر منوچهر فوج از سورچه با برآمده هنگام آغا نمود آخر شکست
 خورد و در شهر لاهور داخل شد و بادشاه باغ شالامار را مقرر عسکر ساخت میر منوچهر را ملی بجز اطاعت پذیرسی ندیده خود بخدرت
 احمد شاه حاضر گشت پنجاه لک روپیه باو شمارا داد و خلعت نظامت از بادشاه یافت و بادشاه و افسر شد در ۱۲۰۰ میر معین الملک
 وفات یافت میر امین الدین فرزندش ب عمر چار سال از مدد مرض حیدری ازینجهان حلت کرد و مراد بیگم زوجه میر منوچهر حکومت پنجاب
 تسلط یافت و از دلی و کابل اسناد تقرری خود حاصل نمود در عهد انتظام پنجاب خراب گشت نمازی الدین وزیر براسے
 زلفش سه روانه گشت باسے عروسی نمود نمازی الدین بر او مستورات داخل نموده و رقیه عصمت داشت از عیوجه ناراض شده
 پوشیده شافت بکابل رسید بترتیب بچهارم بار احمد شاه در پنجاب سید دلی رفته نموده با احمد شاه ولد محمد شاه چغتائی از سر نو
 آنجک نشید و تا سرسند ملک خود مقرر کرده در لاهور رسید و شاهزاده تیمور فرزند خود را نظامت پنجاب سپرده بکابل رفت شایسته
 میر تیمور را مقبول علیک الطبع و وجود سجد آموذ بود و انتظام پنجاب بنایت شاستگی یافت مگر او نیز بیگ خان که در سرسند باو
 داشت اقوام مره را که در گردنواح دلی سکونت داشت طلب نمود چنانچه سردار بهار را و جنگو را مع سه لک سوار برکناره در ایسے
 تلج رسید و منزل بنزل بلاهور رسیدند تیمور شاه قبل از آن بکابل رفته بود و اقوام مره بے جنگ جمل بر پنجاب تسلط یافت

را که سومی سپاه سالار و او نیز بیگ سستنی خواججه میرزا افغان که با فخری فرج بهت گرفتاری او نیز بیگ تیمور شاه ویرا مامور نموده بود و
 با دین بیگ ساز باز کرده بود و بکوه مستلاهور شانیه شامی و رباهی دومر همه حاکمان کل پنجاب قرار گرفتند او نیز بیگ استور در دو آب
 نامم ماند پال شد او نیز بیگ خان فات یافت - و احمد شاه بجانب پنجاب عزیمت کرده قتیق بردریه ای که سید گل مرید
 پنجاب باغالی کرده فتنه و احمد شاه که برید و نماز احاکم لاهور ساخت و خود به هندوستان فرستد چنانچه باید و شاید سزایش مرید نموده است
 فاش داده تا فرنگی و شانزده قتل فرمود در این ایتما اقوام سکمان غارتگران جمع شده لاهور را محاصره نمودند و چهار تپه بیرونی
 قلعه را آتش در دادند و هر چه یافتند غارت نمودند احمد شاه بعد سر کوبی مریدان سر بلند خان را نامم لسان و نیز دیگر حاکم سر سره فوج
 عبید خان را حاکم لاهور ساختند و با دین بیگ بیگ فساد و غارتگری بکابل نصحت فرمود لشکر بدینتر سکمان در راه مزاحمت می کردند
 در ولایت بکابل سید نور محمد خان همراهِ فوج بیگ سزادی سکمان روانه کرد و در پنجاب چهره شکست و در باغ تپه شیران آمد فوج غارتی
 شکست یافت هر چند محاربات با سکمان بوقوع آمد نظریه فتنه چون این اختیارات شاه افغان رسیدند مع فوج فضاخر خواه قطع منزل
 کرده بطور یقین در پنجاب سید برن طاعت سکمان از حرارت آفتاب جووان شاه افغان شبیه و در جنگها جلی گرفتند در زمان
 صوبه سر هند بیگ سر کوبی اوستان با مورگشت قریب بکابل سکمان متقابل کرده قریب بکابل سکمان مع فوج شکست یابد که خود و شاه
 دمانی رستم ثانی رسید مردم سکمان چون کلانان سیاه کلان با شمت دیدند و از دشمن همیشه هزیمت یافته بودند خوف و هلاکت جان
 بر وجودشان جاری و لرزه بر بدن طاری گشته که شکست خورده مغرور شوند فوج نصحت معوج شاه افغان و شانزده چهار
 طرف گرفت قتل نمود چنانچه چند شمارسی هزار نفس سکمان مقتول شد چنانچه مردم سکمان آنقتل را کلمه گسار یعنی قتل شمار
 می گویند و نیز بقابل آلا سنگه پیمان و ال نیز بحالت قید در حضور بادشاه حاضر شد که کمال عجز و اطاعت بیان نمود بادشاه چند کلمه
 رویت از وی گرفت مست پیمان با و بخشید و خطاب کرد داد بعد اختتام مهم مذکور احمد شاه بلاهور رسید و نور دین خان با شکست مقرر کرد و حکم
 که حیون مل کابلی صوبه کشمیر با بغاوت اختیار کرده گرفتار نموده در حضور روانه نماید خوشی در لاهور بود که حیون باغی بحالت قید از
 کشمیر آمد و پیش بادشاه شد و به فرمان بادشاه نامینا کرده شد درین ایام خبر رسید که بتقریب سید ولی الی اجتماع سکمان در امر تشریح
 باستماع این خبر بادشاه شباهت در امر تسرید سکمان پیشتر از ورودش خبر آمدنش شنیده همه و بفرار شده مکانها باغالی گشته
 رو بفرار گشته بودند بادشاه چون سکمان را نیافت تا نزد غضب سلطانی از حد شعله ور گردیده مندر را ماس و ال که سکمان آنرا بکلیف
 تعمیر نموده بودند اینچ برکنندید کل نالاب یعنی حوضهای از خاک پر کرده برابر زمین ساخت درون شهر سر هند که در یافت قتل با
 از پنجاب و این بلاهور سید کابلی مل کهنری را نظامت لاهور عطا کرده سمت کابل نصحت فرمود باستماع خبر تشریف برسی بادشاه افغان
 مردم سکمان باز در میدان رسیده قصور غارت نمودند و بسیار از دولت بدست آوردند و بعد از آن بیست مجموعی به سر بند تپه آلا
 غارت کردند بعد از آن به شهر لاهور آمدند و محاصره نمودند و کابلی مل حاکم لاهور پیغام فرستادند که اگر شما گاو کشان قصابانرا آنچه در راه
 سکونت در نزد سیکستانه ترا امان داده خواهد شد کابلی مل مصیبت وقت چند قصابانرا گوش بینی بریده از شهر بد کشید چون این
 اخبارات بد بار شاه افغان سیدم با تبطرت پنجاب متوجه گشت و بنور رسیدن بادشاه مردم سکمان مثل آهوان در صحرا جلی
 گرفتند پرا ز غصه براه بمون در ولایت خود رسید باستماع تشریف بری بادشاه باز سکمان فوج در فوج از جنگها با آمدند کابلی مل که
 همراه بادشاه تا جمون رفتند و بیگ پسر آمدن راه لاهور از مزاحمت نیافت لکن سکند و کجبر سکند و صوبه سکند سکمان بر لاهور تپه

کردند و هر سه حاکمان با اختیار در شهر لاهور ماندند ستورات کابل علی بن قیاد و شان بودند در قصبه قصبه و شهر شهر عمده می سکھان
 شان گشت نظام شاه بی غلبت چون این خبر پادشاه رسید در پنجاب سیده سرخ از خانرا از کشمیر طلب کرد و خود را می بتاس بود
 داد شاه بود تا ز غم غمگینی فی الفور ایس گشت بعد چند روز لشکر پادشاهی بر پنجاب سید و جاجا تاش سکھان نمود و گریختن
 او شان غمگین خواهد بود چند سالی پادشاه در لاهور رونق افزانند و داد و دهان برادر مولوی عیسی لاهوری را حکومت پنجاب داده
 به سر بند روانه شد چو نگردد ان ایام فیما بین شاهزاده تیمور و پادشاه قدس شکر بنی بود از مقام سرسند با بیار شاهزاده تیمور یک سده
 بود و در ده هزار سوار بلا اجازت پادشاه بکابل رفت پادشاه از بنیو افغانه و گدین گشته بر راه ملتان در ولایت سید هر سه سکھان
 بدقتن پادشاه در لاهور موجود آمدند داد و دهان نامم بحالت لپچاری اطاعت او شان قبول کرد و شاه افغان جنبت آشیان در
 بتفاهد ربانی در در جهان غامبی حلت کرده تیمور شاه بر تخت کابل نشست ملک بن کوه مثل دیره جات پشاور و کشمیر و غیره زیر
 حکومت فسه بودند مگر خاص پنجاب بقیه سکھان غار مکران ماند بعد تیمور شاه زمان شاه بر تخت شاهی نشست از کابل پادشاه
 رسید چند ماه در لاهور گذرانید هر چند کما تاش سکھان بے نشان کرد و سراج نیافت لپچار و ایس گشت بعد رفتن فسه شهر در لاهور
 مذکوران بلاهور رسیدند و جاجا اثبات انتظام کردند در سال ۱۲۲۰ هجری القدر زمان شاه با لشکر پیشمار در لاهور رسید هر چند
 تاش سکھان گرد نیافت قصبه قصبه شهر شهر از سکھان غامی دیده میجو می از انتظام پنجاب ایوس شده و ایس رفت
 که خرابی دید خواهی برادر می همیشه گریبان گیر بود در پنجاب و شاه می درانی ختم شد

جلوه دیگر در بیان چند کار متعلقه ترتیب انفاقا بطریق خلاصه این کتاب

با کما که در بیان این اذکار شرح دارد در مقامات خود مرقوم گشته اما بدون آنکه مطالب تمام جلوه تا این کتاب بمیل نیاید اطلاع
 بدین دست نخواهد داد بنا بران ترتیم آن اذکار را با انضمام سائر فواید درین جلوه مناسب تصویریده بجهت آن پرده ختم طالبان
 با تکلیف طلب بدست آید و کراول در شرح حقیقت اسم افغان - و سیلمانی - و پشان - و پشتون - بدان سکه گفته
 که اکثر مردم هندوستان انفظ افغان پشان و پشتون را از الفاظ مترادف معنی واحد میدانند اما حقیقت وضع این الفاظ
 پس معنی شرح ذیل است یعنی در بیان اسم افغان و پشان فرق عموم خصوص مطلق واقع است زیرا که هر افغان در حقیقت
 پشان نیست چنانچه خالد بن الولید رضی الله عنه که افغان است پشان نیست چرا که آنجناب میگردد افغانه آن زمانه اولاد افغان
 بن ارمیاء است که افغان از تاش با افغان شهرت گرفته اند و از اولاد و احفاد قیس عبدالرشید بطان نیست هر پشان افغان
 چنانچه قیس عبدالرشید و اولادش که هم افغان اند و هم پشان زیرا که از پشان منشعب شده اند و شرح این اجمال آنکه اول انیطانغ از
 نام افغان بن ارمیاء بن سائل الملقب ملک طلالوت پادشاه بنی اسرائیل که در عهد نبوت خلافت داؤد علیه السلام وجود یافته بود
 موسوم با افغان شدند و چون در عهد خلافت نبوت سلیمان علیه السلام کثرت تمام و شوکت تام حاصل نموده بقریب اختصا
 حضرت سلیمان علیه السلام مخصوص گشته معروف بطائف سلیمانی شدند و از عهد حضرت سلیمان تا عهد دولت مهد بنی آخر الزمان
 سلطان علیه السلام در ممالک عجم موسوم با افغان در ممالک عرب معروف سلیمانی ماندند و در زمانه آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون
 قیس عبدالرشید بدلات دعوت خالد بن الولید مع چند شخص حاضر گردید سرزنه افغانه از کوهستان غور بدین مشوره رسیده به شرف

دین اسلام صحبت حضرت سیدالانام مشرف شده از پیشگاه رسالت کارگاه نبوی صلی الله علیه و سلم مخاطب بطمان شده و بعد از آن
 که سادات ساری بقیالید بن الولید بحال حج آورده و از حضور انور نبوی صلی الله علیه و سلم نصحت یافته نامور بهدایت مردم غورستان گشت
 و بعد رسیدن بنورستان تمام فرق آدمیان ساکنان کورستان بخورد لالت او مشرف بهین اسلام شدند و جناب قیس عیدالکرشید
 پیمان را باعث صحبت آنحضرت بر پیشوائی خود برداشتند و آنجناب از آن سفید سرفرازند که موسوم به شون هم چون
 سوم غورخوشت نام قول یافته و در اندک مدت اولاد آن سرفرازند کثرت تمام یافته شهرت به پیمان گرفته اند چون این خطاب عطیه
 حضرت رسالت تاب بوی تمام اقوام افغان آنرا موجب سعادت آنست خود را پیمان گشتند از آن بعد یکی طائفه فغانه پیمان گفته شدند
 و بعد عهد هدایت ممد آنحضرت صلی الله علیه و سلم حکام سلطنت بنوا سید و زمان خلافت عبدالملک بن مروان بوقت سیلاری
 جملج بن یوسف شقیفی چون جملج مسیله عماد الدین محمد قاسم خواهرزاده خود را به سرداری افواج اسلام پسندید لک غورستان پیمان
 و سنده فغان نامور و مروان فرموده بهارت سید این طائفه سوار فریاد بجهت تمام بید و لشکر فرستاد و پشتوانی لشکر اسلام
 کما فی تعنی نمودند از خدمت مشهور پشتهوان شدند و از کثرت استعمال الف ک حرفت علت است طرح یافته فقط پشتهوان مبدل
 پشتهوان گشت اما فی زمان خاص در مملکت هند وستان افغان پیمان پشتهوان بطریق الفاظ مترادف معنی واسد قرار
 یافته از هر سه لفظ یک معنی گرفته یکدیگر را بجای میگیرند مستعمله اشند به یک افتراقی همانند کرد و هم آنکه چون این طائفه از سده
 قتل و نمارت نجات النصر با بی کلدانی از ممالک شام و بیت المقدس جدا وطن گردیده بهجبال غور رسیده در جوار مردم غوری که از نسل
 شاک تازی بودند سکونت گرفتند چون در نصد طائفه غوری شاک نژاد و فرقه بودند که فرقه سوسی خاندان بادشاهت و فرقه
 جمشیدی برادران ایشان با هم مخالفت داشتند و در ایام فرقه غوری علیقی برادری افغانه اختیار نموده نیکی بدی قریب و از نسل
 وغیره با افغانه موسوم داشته و اصل و نسل افغانه گشته معروف با فغانه شدند و فرقه سوسی خاندان بادشاهی طائفه جمشیدی
 که ایشان نیز شاک نژاد بودند بر قومیت قدیم خود باقیماند و نیز بخند فرق افغانه اسرائیلی نسب قوم فیروزه کوهی و تاینی بر
 اصلیت افغانیت قدیم باقیمانند و

ذکر بیان احوال حقیقت چا ادیاق

چون طائفه معروف افغانه کثرت تمام یافته کورستان غور و دامان را گنجا لش ایشان نمانده اراده خروج از غور نموده و از آن کورستان
 بیرون آمده در اضلاع بهارت قندار و غزنوی و کابل و جلال آباد و لغمان و کورستان کلان قیس غور کوه سپید و دامان شرقی کوه
 پراگنده شده با بجا سکونت گرفتند بنجد طائفه افغانه اسرائیلی نسب طائفه غور چهار قوم یکدیگر تاینی و فیروزه کوهی از افغانه دوم
 جمشیدی سوسی بدستور قدیم برانگن او طمان نمودند و در کوه غور و ساخر و سیاه بند و فیروزه کوه و بادغیس مقیم ماندند و بنا
 چهار ادیاق یعنی چهار اوس یا چهار تن شهرت گرفتند زیرا که از پس ماندگان طائفه افغانه اسرائیلی نسب یا از مردم غور می شاک
 نژاد بودند و بطوایت گردنواح آن کورستان چون تاجیک هزاره و ترکمان و قزلباش و غیر هم جنسیت نداشتند لهذا چهار اوس
 جداگانه مقرر شدند اما بعد از آن چون بنجد اقوام هزاره ساکنان سلسله شمالی کوه مذکور و از زده هزار خانوار متذهب بندهب
 است شد خود را با ادیاق تار بعد نشی ند بهب اتصال دادند و فرقه سوسی از گردش روزگار معدوم قلیل گشتند

انتقام هزاره شی ندره بیاق چهارم قرار یافتند و فرقه سومی تعداد الوصیات نظر نماز و مطروح شد و تعداد چهارم را و بیاق بدین شرح است که ادبیاق تمشیدی را پانزده هزار خانوار و بیاق قیفره کوهی را هشت هزار خانوار و بیاق تائینی را از پانزده هزار خانوار و بیاق هزاره شی را دوازده هزار خانوار گفته اند.

ذکر در بیان طبقه افغانه

بنا بر طبقه قوام افغانه پنج است سترنی - مینی - غورخستی - متی - کرانی ازین پنج طبقه طبقه اصلی است - سترنی و مینی و غورخستی و اصلیت این طایفه از انوچاست که از نسل قیس عبدالرشید پشان آمد و دو طبقه وصلی است یکی متی دوم کرانی و اصلیت اینها از ان سبب است که از صلب قیس میسند و با ولاد او وصل یافته مشهور به پشان شده اند زیرا که طبقه متی از نسل شاه حسین بن شاه معزالدین محمود بن جمال الدین حسین بن شاه بهرام غوری منجاک نژاد است مردم این طایفه در اصل عولی النسل است چه منجاک تازی با و شاه هفت اقلیم از اسرای فریقیه بود و طایفه کرانی مرتب از وصل است یکی کران بمول النسب که متبته او درین شهر چون بن ستر بن بن قیس عبدالرشید بود که نسبش به پشان و افغان نمس پیوند دوم شاخه است سترقه طایفه افغان که از صلب پشان میسند و از نسل افغان هستند بطایفه کران وصل شده با افغان شهرت یافته اند چنانچه طبقه متی که بسبب پیدا شدن آن طبقه از شکم بی بی سواد دختر شیخ بن بن قیس عبدالرشید پشان اصل طبقه اصلی مینی گردید معروف به پشان شده اند چون این مردم دو طبقه وصلی از زمانه بود و باش افغانه در جبل غور شهرت با افغان پشان گرفته و در بود و باش غور و تاج در دوره در بیان لباس در میان ایشان و افغانه تار منی گفته بقی مانده از انوچ در افغان بودن این مردم طبقه شکله و امتیاز نمائنده بالاتفاق افغان پشان مقرر شدند.

ذکر در بیان خیلها پنج طبقه مذکوره

بنا بر تعداد خیلها طبقه مذکوره معروفه با افغان که در سلطنت لودیان غلزیان سدریان و بارکزیان برکت اتفاق واقع است و در کتب معتبره تواریخ محمود آن سلطنت ادرج گردیده بدین شرح است که طبقه سترنی یکصد و پنج خیل است و طبقه مینی با طبقه متی جمله هفتاد و هفت خیل است که از آن جمله مینی اصلی است و پنج خیل و طبقه وصلی متوین بجاه و در خیل است و اما طبقه غورخستی پس خود پنج خیل است و اما طبقه کرانی پس یکصد و شصت و پنج خیل است چنانچه در کتب معتبره مذکور در حکایات نسبت آن طبقه ادرج است چه حکایت از وقت تاجیه خیل آید بدین بیان که خیل از میان خیلها بسیار ششاد مولد و آشکاهی بر تمام آن بطریق صحت در عقاود حاصل نمیبست با وجود آن هرست در خیل از وزمی که از وفات این طایفه بنظر مولف گذشته و مولف را نوعی تسلی از صحت آن دست داده علاوه از خیل وزمی که در درین سال اندراج خواهد یافت.

ذکر در بیان احوال محبل نه قوم سادات شریف نسب

که نزدگان ایشان بسبب اختیار نمودن بود و باش در میان اقوام افغانه و نمودن تزوج و ازدواج با ایشان متحد شدن در توره

در بیان لباس و ساش با افغانان قومیت ساداتی را ترک نموده بعضی پیش و بعضی پس دراز منگ خنکند و اصل و او اصل طبقات محمد
 افغانان گردیده با افغانیت شریسته پایتذ در تمان افغانه محسوب شده اند و مفصل احوال تواریخی و نسب نامجات ایشان بطریق
 بر مقامات خود برهه بیان حال طبقه که در آن داخل شده اند مذکور است از آنکه یک قوم بختیار است این طایفه شریفه از نسل سید
 اوشی است که اصل و اصل قوم شیرانی طبقه شریف است یک طایفه ستوریانی و دوم مشوانی سوم دروگ چهارم سنی است و این
 چهار طایفه از نسل چهار فرزند آن میر سید محمد گمیدو در زانند و سیاه صوف از نسل سید امیر علی عروج فرزند کلان ایام جعفر صادق است
 است از چهار طایفه قوم ستوریانی و اصل و اصل تمن شیرانی طبقه شریف طایفه مشوانی و اصل قوم کاکر طبقه نوحه خشت و اقوام دروگ
 و سنی برود و اصل و اصل طبقه کرمانی است ششم طایفه خونده می که اصل آن مجندی است ایشان اصل و اصل تمن کاکر و طبقه
 نوحه خشتی اند هفتم سید زانی که از نسل سید و در مجال بخاری و ایشان اصل و اصل تمن ترین طبقه شریف اند
 هشتم قوم تارن از اولاد سید ظاهر و این قوم اصل تمن کاکر و اصل طبقه نوحه خشتی است نهم قوم کولی است این قوم و اصل و اصل
 تمن و طبقه شریفی است چون نسابان و مورخان افغانه را بر سید بودن اقوام مذکوره صدرا اتفاق است نیز سلاطین افغانه را برین
 مرویات مصنفان تواریخات این قوم باور و اعتقاد است چنانچه بزرگت وقوع بیگاری و مصادرات بر عایا و تمان افغانه
 این طایفه سادات مشهور با افغانان را مثل سایر قبایل شریفه است معروف بساداتی از آن بیگاریات و تکالیف معاف می دارند
 لکن اقوال بعضی طایفان بے سرو سامان را که از شرافت این قوم و سلطنت ایشان انکار نموده بطعن و تملل پرداخته اند خرد
 بر سر کشیدن حاصله نخواهد بود و این قوم از عهد حسین رضی الله تعالی عنهما تا زمانیکه سادات ایشان خود را با افغانیت نموده
 همراه اسما اجداد امجاد خود ولفظ سید نوشته اما بعد از آنکه در اصل افغانه شده همراه اسامی آنها لفظ تمان ضم نموده اند و لفظ تمان است

نقصان ساداتی نیست فمائل

ذکر در بیان سلسله نسب قمر بن عبد المطلب از جد پدری تا افغانان بن سیدیه بن سائل با شاه

قیس بن عقیل بن کنان بن قیس بن سیم بن مره بن بلندر بن کخند بن زمان بن عتین بن بهلول بن سلم بن صالح بن قاروج بن قریح
 بن بهلول بن کرم بن جمل بن عدایض بن مهال بن فیض بن علم بن اشموئیل بن تارون بن قردون بن آتی بن مهلب بن طلال
 بن قوی بن عاسیل بن تارح بن اردن بن مندول بن سلم بن افغنا بن ارمیاه بن سائل الملقب باطلوت باو شاه
 اسرائیل علیه السلام آنچه محمد حیات افغانه کتاب حیات افغانی نسبت کردی قیس مذکور به بالا بچند وجهی است و اعتراض نموده گفته
 که این نسب نام ساخته و پرداخته مورخین افغانه است اصل و صحت ندارد و در اول آنکه جمله پشت است سلسله قیس از عهد تارح بن سائل
 ۳۵ پشت میشود و از عهد افغنا تا عهد قیس زیاده بر یک نهار و شش صد سال گذشته و این ۳۵ پشت بلای کینار و شش صد
 سال کافی نمیشود زیرا که بلای صد سال کما کم ۳۵ پشت معرو است چه قوم آنکه چون در ایام بود و باش این طایفه در جبال قریح
 در میان مردم این طایفه علم و تحریر نبوده و کجبل و بی علمی و وحییت و صوف بودند حفظ این قدر پشت بدون علم و تحریر از و نشان
 ممکن معقول نیست فقط چون خواهی مفصل این عملها که و سابق در مقام خود رقم یافته و تکرار آن محض بیجا نموده است
 لکن آن نمی پردازم طالب باید که از مقام خود مطالعه نماید و نیز آنچه مصنف مذکور نسبت سلسله نام چهار فرقه سادات گردانند

که بارت از ستوریانی و شوالی در حدک و بهی باشد هر دو فصل مرقومه بالا نموده علاوه بر آن نوشته است که میر سید محمد گیسو باز
 در عهد سلطنت فیروز شاه بهمنی بوده و وجود فیروز شاه در صد و ششم از هجرت نبوی صلوات الله علیه و سلم و نیز وجود سلطان بهلول
 بودی در صد و نهم بوده و مردم این چهار فرقه در عهد سلطنت سلطان بهلول غلغله نبویه بوده اند و اینقدر کثرت در نیندیش
 مستقل نیست فقط میگویم که آنچه در باب ترید و غلغله اولین مصنف مذکور را چون نوشته شده و در اینجا نیز همان کافی اند اما جواب غلغله
 هم او پس نویست که میر سید محمد قبل از پادشاهی محمد تغلق میان تمان افغانه رسیده اقامت پذیر شده و سره زنگه افغانیه را چنانچه
 شرح آن در مقام خود مسطور است بجای آورده و از آن سر غلیظه چار فرزند بوجود آورده بعد از آن با همی شریفی تشریف برده از
 حضرت شیخ نصیر الدین محمود چرخ و بی سبب خلافت شرف شده و تشریف بردن او به بی در عهد سلطنت محمد تغلق شاه بوده است
 و محمد تغلق شاه را نسبت او کمال اعتقاد بود است چنانچه در کتاب اخبار الادیاب مسطور است که چون سید محمد گیسو در راه بجنوب
 محمد تغلق حاضر آمد پادشاه تعظیم نامه از تحت بر خطه و او را بر تخت نشانی نمود و در عهد سلطنت فیروز شاه بوضع گهر که
 تشریف برده و در اینجا بریاض جنان خرامیده آمد و آنچه مردم تا پنج دان در داری عمر میر صاحب بیان نموده اند که عمرش از
 یکصد و سی سال گذشته بود و میدانیست تاریخ و فاش ازین قطعه معلوم است

بکر سید محمد شش نام است	سیگمان پیر اهل سلام است	عالمی لاکشیده از چرخ آرز	بر سن بیست و یک سال گیسو ان دراز
مزیقیده بود یازدهم	کر شده سید محمد چرخ هم	سال تاریخ او چو سال حیات	عقل منده مومین دنیا گفت

یعنی در هشتصد و بیست و پنج هجری وفات کرده اند و تاریخ بهادر شاه سی مسطور است که در شهریور سنه شصت و شصت و شصت سلطنت
 محمد تغلق در عهد سلطنت شصت و شصت سال پادشاهی کرده اند و ماه محرم سنه اثنین و شصت و شصت سلطنت کرده و فیروز شاه که
 این هم محمد تغلق بود بر سر پادشاهی نشست نظر بر خیماب که مرقوم شد از زمان آمدن مصیاب حجب بیان افغانه از زمانه پادشاهی
 سلطان بهلول و صد و پنجاه سال تقریباً باشد کثرت قومی در نیندیش سیدان آن تا بنهار ما ممکن است چنانچه از تواریخ نبوی ابراهیم و انصاری است
 که سید ابداً از نسل انور حضرت ابراهیم علیه السلام که هشتصد سال گذشته بودند بجای سید که شب هجرت نمودن محمد صلی الله علیه و آله
 از مضرانه از شصت و شصت هزار مردان کار و سواست زمان اطفال زیر پاهای موسوی جمع آمدند و فرض بر اعتقاد شدن از همچون امور است
 با استدلال عقل سلیم بودی همک انکار نموده ان الله علی کل شیء قلدیر و در افتاد ان است - و آنچه مصنف مذکور بوجود
 بهی قبل از زمان سید محمد گیسو در زمانه استدلال نموده است اصل ندارد و قطع نظر از آن ممکن است که بهی مستدل مصنف
 قبل از زمان مصیاب صاحب بوده باشد و بهی بن سید محمد گیسو در زمانه بهنام بهی نشان داده مصنف بعد از آن بوجود آورده
 باشد و اولاد بهی اهل بعد در ایام با اولاد بهی سید اتصال گرفته همه مخرم موسوم بدین اسم معروف پادشاه گشته باشند و درین وقت
 بر سید ممتبیا در میان صلی و صلی تبلیغاً انقیوم را سید گفتن مخرم باشد چنانچه تمام طبقه منکاک تراستی که بسبب اتصال و حجاب
 کامل افغانه مخرم بلغان شده درین وقت او شان را جز افغان گفتن نشاید علی هذا القیاس تمام طبقه کرانی نسب چنانچه قید

و چو اولاد صلی کرانی چون از مدت و سیم شصت بر کرانی یافته اند

همه با کرانی میگویند

فقال

در مخرج افغانی و مرآت مذکور است که شیرانی پسر کلان تر شرجون بن شربین بود چون با وجود مقدار سی ماشر شرجون
 دستار ریاست نامان خود را بر پادشاهت زیبا قی محبت که با تیرین داشت به تیرین عطا ساخت بنا بر این شیرانی از پدر و برادر
 خود بگریه و کاکه که خال او بود پیغام فرستاد و بر رسیدن پیا پیش کاکه بنحاه شرجون آمده شیرانی را مع آل و عیال بوطن خود برده
 نزد خود تقیم ساخت از آن با تیریک بد شیرانی و قومش با غوغا شستی شریک ماند و نیز در کتب کوره مسطور است که چون کاکه
 شیرانی را از خاندان شرجون بوطن می برد حسب استدعای فرزندان خود از محمد گرفت که باز بنامندان شرجی فرود
 شیرانی نیز این عهد را قبول نمود

شجره کلونی خیل تیرین فرزند دم شرجون بن شربین

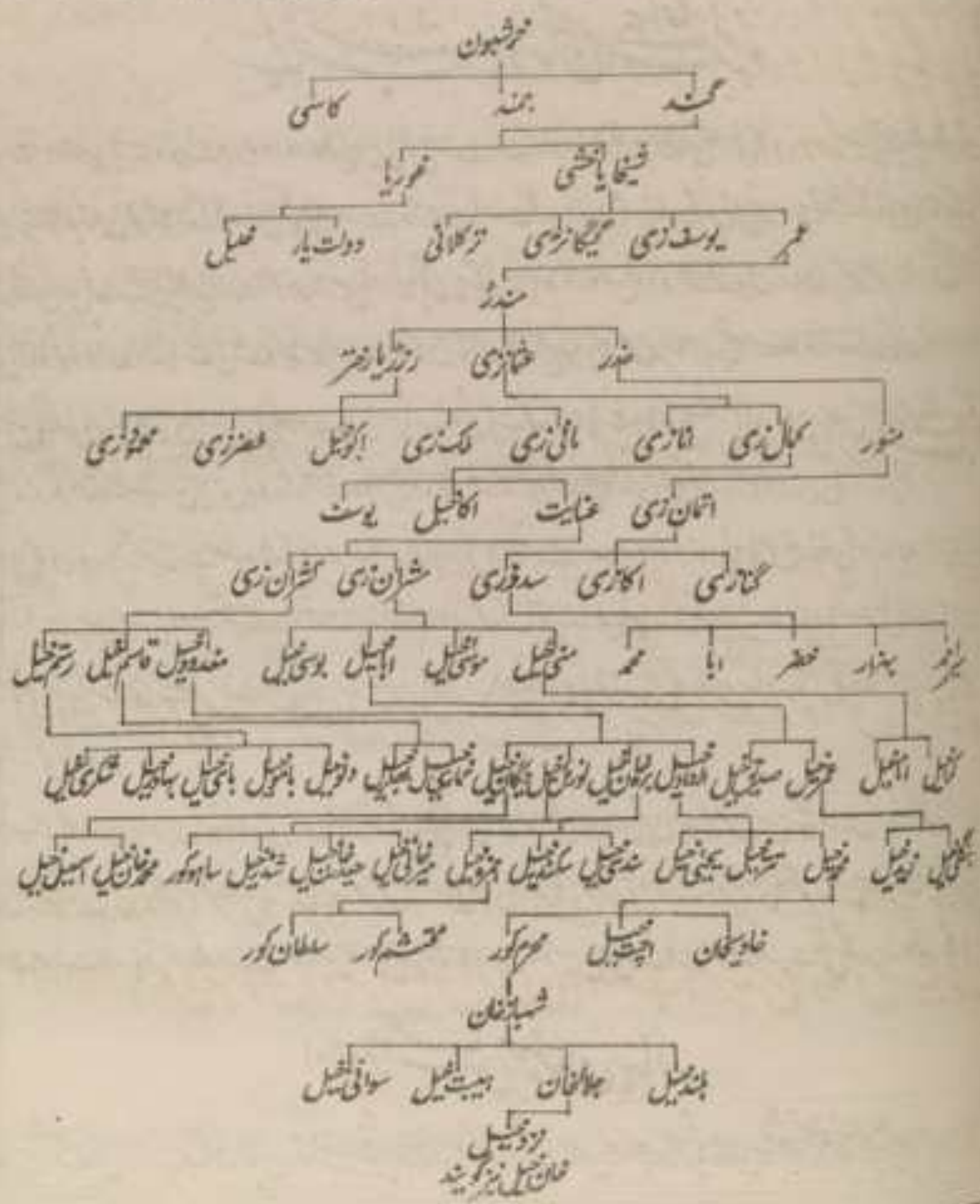
پدانش از عطایات آسمانی تیرین است پسر کرامت



سید زنی از اولاد سید جمال بخاری اند و کربلا اولاد طغلی سید زاده اند تا این هر دو طائفه در اصل سیدانه
 و اصل بطنان تیرین شدند ۱۳

پادشاه قوم اورمزدگوشستان بخور برآمده در سلسله کوه کلان کدنی زمانتا بکوه سلیمان شہرت اردکان حال زیر سکونت نیز مسعود است
 است کرده شہسوار بنام کافی گورم آباد کردند و جابجا در کوهستان مذکور ساکن شدند و اولاد و احفاد کدنی که فرزند بنی
 اورمزد و نیز ہمراه ایشان بکوه کلان مذکور رسیدہ در سلسلہ ایسے این کوه جابجا تا سہرپشاور و ننگر اقامت نمودند الا قوم زیر
 از شاہ طائفہ اورمزد درین سلسلہ آباد گشت طائفہ اورمزد بر در ایام بعضی بہ یک سو گردانند کہ بعد از پشاور نیز رفتہ اند و حسب تقاضای
 تقدیر از کثرت رو بہ قلت آوردہ بجلد بست شاخ مردم شجر و صدر صرف چند شاخ خورد چنانچہ عیگنی و حرم جانی و ملاتانی و بیگنی
 و جزائی تخمیناً چهار صد خانوار در کانی گورم در وطن اصلی خود باقی ماندند زبان ایشان مرکب از پشتو و پارسی و ہندی گردیدہ اگر چہ اصل
 پشتو بود مگر از کثرت تصرف الفاظ دیگر در آن انقلاب استعمال صوت زبان علیحدہ پیدا کردہ چنانچہ زبان پشتو کہ ہمیشہ عبرانی است
 و از انکسایط لغات سائر است و انقلاب استعمال صوت علیحدہ کی دستکمال پیدا کردہ زبانے مستبد مقرر گشت +

جلوہ ذکر خنسبہ اولاد شہسوار بنی خیرالدین بن حسین ابن عیاش خورشید بن ابی اسد



لمعه در ذکر ریاست ام پور

این ریاست است بخدا از ان قوم که از حد و دافغانستان در هندوستان دکن رسیده اند مخالف شجره انساب اگر بنور دیده شود
 ساداتی بموجب شجره انساب تصدیق می بیوند و اگر برخان را تصدیق کرده آید تو اولاد یوسف نبی هستند بر کین گفته میشود
 که از اولاد شریف نسب هستند و هر دو شجره درین کتاب پیوست کرده می شوند غالباً بقول سیدنا حضرت محمد رسول صلی الله علیه و سلم
 که از شجره انساب او پرسیدند گفت محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن عبدالمناط سوال کردند که یا رسول الله زدن تو اب و او که
 تم کذب النسب یون - پس جو هر انسان آنچه بنظر آید دیده باید پس میگوید مولف که بیشک این خاندان سید یا افغان است عادات شما
 چون دیده می شوند بر خلاف این دو قوم میت - کچھو لے المعروف علی محمد خان متبینه داؤد خان بود چون طبیعتش درگذشت
 قائم مقام خان داؤد خان گشت و اورنگ ایالت را بسیار زیب داد که هنوز اولادش موجود و باورنگ سارمت تکمن دارین چنانچه
 از شجره شموله و کیفیتش که ذیل درج کرده می شود موضوع خواهد بود

حسب و نسب داؤد خان شاعر ام پور

سرار داؤد خان باشند ملک و ده بود در وطن او این سخن مشهور است که او فرزند اداو دغان محلی بود - و در بعض تواریخ داؤد خان
 را پسر شاه عالم خان نوشته اند که قوم آن برتیک است - و صحیح این است که سرار داؤد خان قوم برتیک است و متبینه شاه عالم خان این
 محمود خان ابن شهاب الدین خان است که در بندی آزاره پاک میگویند او از وطن خود و رفتند که از سلطان محمد معظم بهادر شاه وقت
 دلی آباد بود و اردو هندوستان شده و کثیر یعنی در رو می کنند تا مشق تاریخ کرده جمعیت بهر ساید برکت علقه قبضه کرد و در تاریخ
 موضع بانگولی پرگنه بگیری ضلع بریلی علاءه از مال اسباب دیگر یک کودک هفت ساله پستش آمد - و در همین موضع عمومات قوم با
 می مانند مگر دو خان سیدان نیز می بودند که از باره و ریخا آمده می اندند چه که داؤد خان با هیچ فرزند نبود و همین کودک شریخ و غنی که از
 بکمان خود برد - از تحقیقات معلوم شد که فرزند سید است پدرش مرد است - سرار داؤد خان او را علی محمد خان نام نهاد - فرزند
 خود گرفت چون بعض مردم از تحقیقات واقف نیستند آنها این کودک را فرزند امیر یا جاث میگویند - مما جزاوه منصوب علی خان ابن
 قاسم علی خان خلف نواب فیض الله خان بهادر و جد سید امیر سیدان باره شجره نواب علی محمد خان بهادر حاصل کرده است که ذیل
 نوشته می شود

نواب علی محمد خان بهادر بن سید لاؤ علی ابن سید یعقوب علی ابن سید لدا علی حیدری ابن سید یونس ابن علی ابن سید خاچا شاکر
 ابن سید نجم الدین ابن سید خواجہ عبدالعزیز ابن سید ادریس ابو المعالی ابن خواجہ براءیم فرزند حضرت امام موسی کاظم - ابن حضرت امام جعفر صادق
 خلف حضرت امام باقر فرزند حضرت امام زین العابدین فرزند حضرت امام حسین رضی الله عنه خلف حضرت علی کرم الله وجهه

اولاد نواب علی محمد خان بهادر

نواب عبداللہ خان - نواب عبداللہ خان - نواب فیض الله خان - سید خاچا شاکر - سید خاچا شاکر - سید خاچا شاکر

اولاد نواب محمد سعید الله خان بهادر میر اول

محض یک دختر بود

اولاد نواب عبداللہ خان بہادر میر دوم

غازی الدین - صاحبزادہ نصر اللہ خان

اولاد نواب فیض اللہ خان بہادر میر سوم

نواب محمد علی خان بہادر - نواب غلام محمد خان بہادر - صاحبزادہ حسن علیخان - حسین علیخان - فتح علیخان - نظام علیخان - قیاس علیخان - یقین علیخان - کریم اللہ خان - عبدالحمید خان - ازین علاوہ نہ دختر بود

اولاد نواب محمد علی خان بہادر میر چہارم

محمد اسحاق خان - نواب محمد علی خان - دو دختر بودند

اولاد نواب غلام محمد خان بہادر ابن نواب فیض اللہ خان بہادر

نواب محمد سعید خان بہادر - صاحبزادہ عبدالعینخان - صاحبزادہ شہباز خان - عبدالرشید خان - عبدالرشید خان - دو دختر بودند
اولاد نواب احمد علیخان بہادر میر ششم ابن نواب محمد علی خان بہادر خلیف نواب فیض اللہ خان بہادر
شیر علیخان - دو دختر بودند

اولاد نواب محمد حسین خان بہادر میر ہفتم ابن نواب غلام محمد خان خلیف نواب فیض اللہ خان

نواب یوسف علیخان بہادر - صاحبزادہ غلام علیخان بہادر - صاحبزادہ مندر علیخان بہادر - مبارک علیخان - صاحب خان - دو دختر بودند
اولاد نواب یوسف علی خان بہادر میر ہشتم

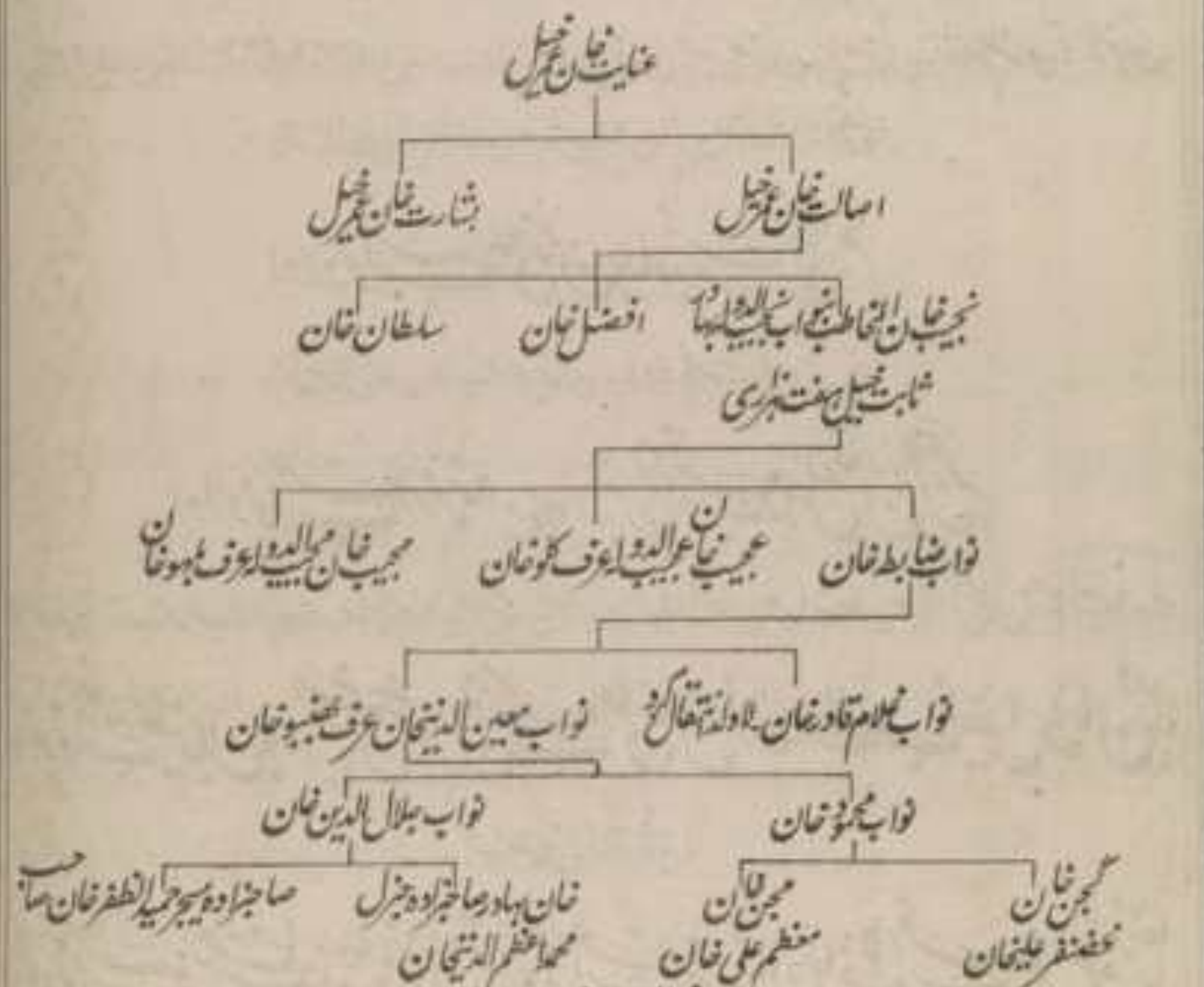
نواب کلب علی خان بہادر - صاحبزادہ سعید علی خان - محمد علی خان - سعید علی خان - شش دختر بودند

اولاد نواب کلب علی خان بہادر میر نهم

ابو شاد علی خان - بندہ علی خان - ذوالفقار علی خان - نواب مشتاق علی خان بہادر - شیر علی خان - ازین علاوہ نہ دختر بودند
اولاد نواب مشتاق علیخان بہادر میر دہم
نواب علی خان بہادر - صاحبزادہ غلام علیخان - عرف منجید صاحب - نواب علیخان بہادر - فرمان روا کے مال رئیس پانچواں

خاندان نواب نجیب الدوله بهادر

قوم نواب نجیب الدوله بهادر خلیل است چنانچه در فرج بخش اخبار حسن و غیره تواریخ است - و نواب کلب علیخان بهادر در یک تصنیف خود نیز همین نوشته است - نام این سالکشن نثوت است و او را یوسف زری نیز می گویند - چنانچه زمان شاه یک خط به شاه هند وستان نوشته بود و در آن قوم او را یوسف زری نوشته است - و جیش آنکه عمرخان وورشاعه قوم عمر خلیل و یوسف خان موشاعه قوم یوسف زری هر دو برادر صیتی بودند - چنانچه یوسف خان یک دختر خود پسر عمرخان را به نکاح داده بود - که نسل آن عمر خلیل است - مختصر شجره ایشان این است -



رشته داری نواب نجیب الدوله و نواب علی محمد خان بهادر

۱۱، بشارت خان عم نواب نجیب الدوله یک دختر نواب علی محمد خان بهادر را نکاح داده بود (۲۶) نکاح دختر نواب علی محمد خان که نام آن مستغنی بود و از طریق دختر بشارت خان بود با نواب سلطان خان بهادر خلف نواب نجیب الدوله که شده که علامت خان از طریق است (۳) نکاح دختر نواب سلطان خان بهادر خلف نواب علی محمد خان بهادر که نام آن نظام بیگم بود با محیب خان الخاطب عمیر الدوله عرف کتومان خلف نواب نجیب الدوله شده بود -

(۳۴) نکاح ولی النساء بیگم دختر صاحبزاده نصرالله خان خلف نواب عبدالقادر خان پسر نواب علی محمد خان بهادر باجماعت علیخان له محیب خان الخاطب میرالدوله عرف بهونان خلف نواب نجیب الدوله بهادر شده بود و

لمعه ذکر شجره نسب سارمیرزا که از اشخاص اولاد حضرت خان گنجینه این شهبان بود یعنی شهبان این آبرین آبرین قریب برادرش میرزا

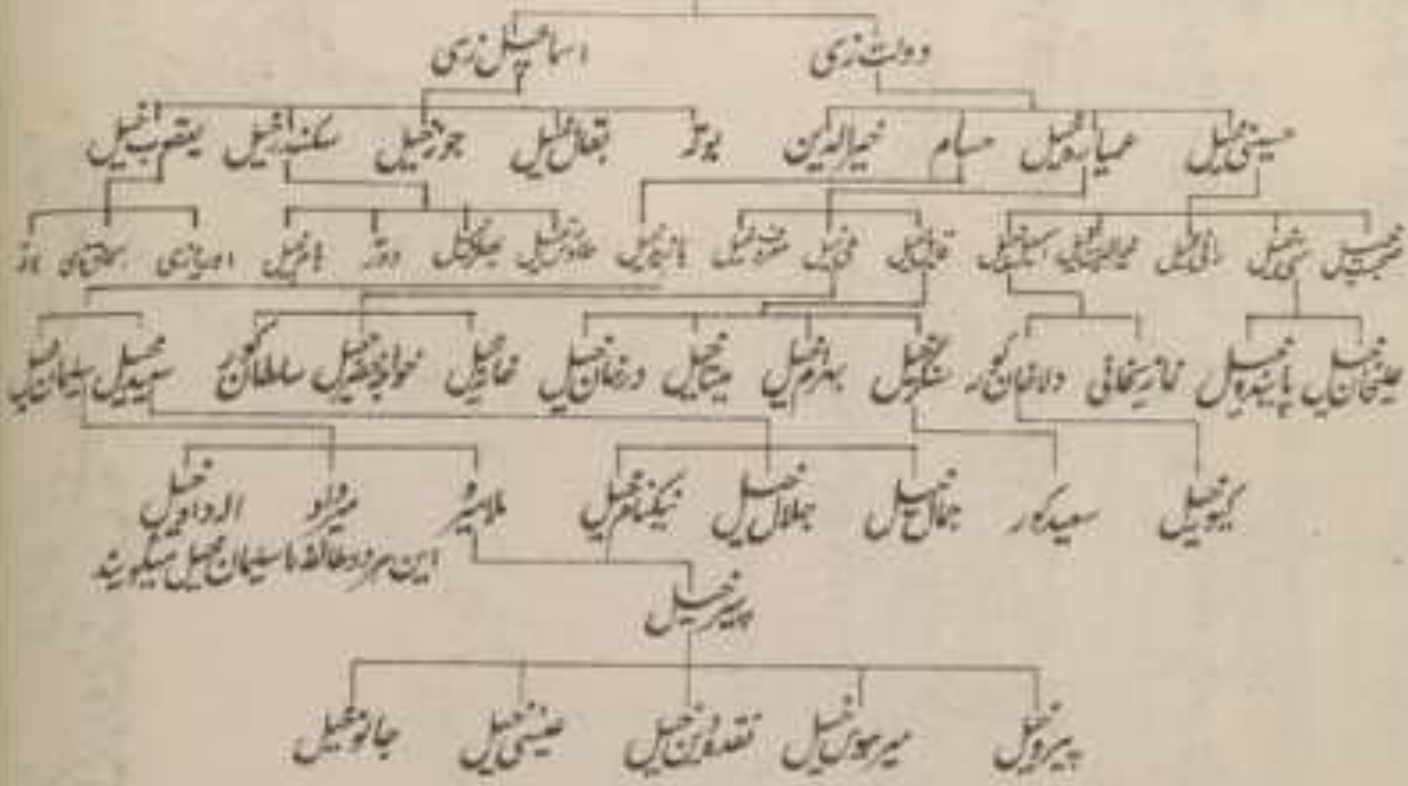
این شجره نسب سارمیرزا که از اشخاص اولاد حضرت خان گنجینه این شهبان بود یعنی شهبان این آبرین آبرین قریب برادرش میرزا

این شجره نسب سارمیرزا که از اشخاص اولاد حضرت خان گنجینه این شهبان بود یعنی شهبان این آبرین آبرین قریب برادرش میرزا



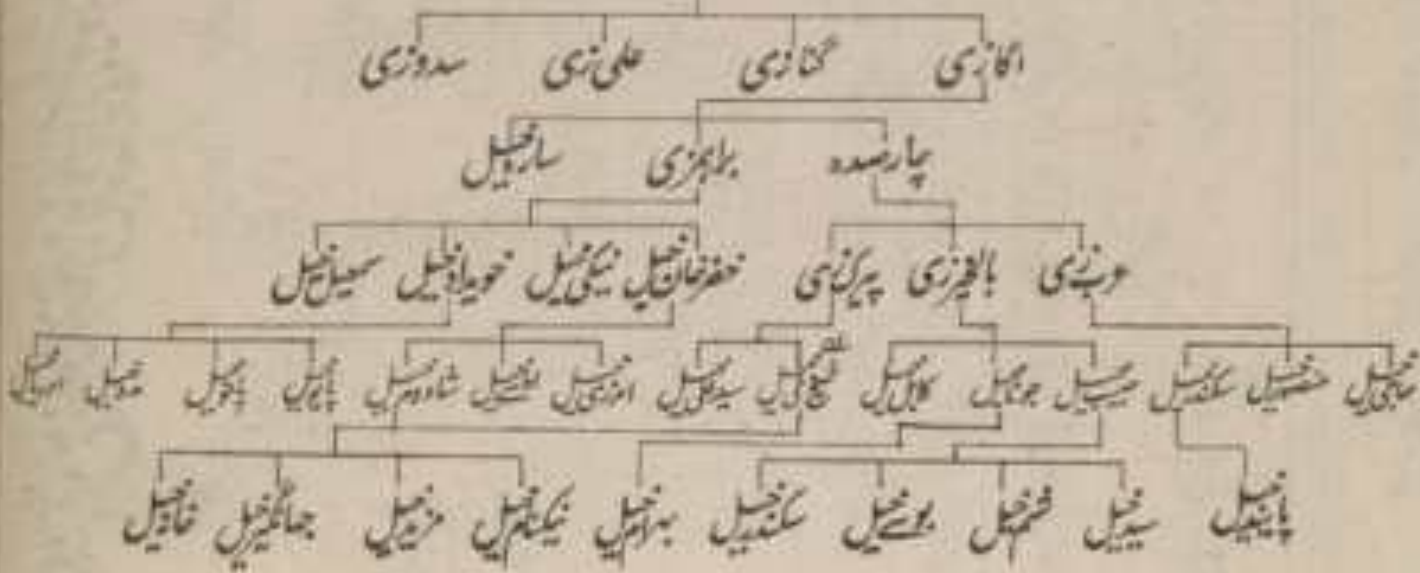
ذکر شجره نسب اناری بن عثمان زری

اناری



ذکر شجره نسب اتمان زری

اتمان



ذکر شجره نسب گنازی بن اتمان زری

گنازی



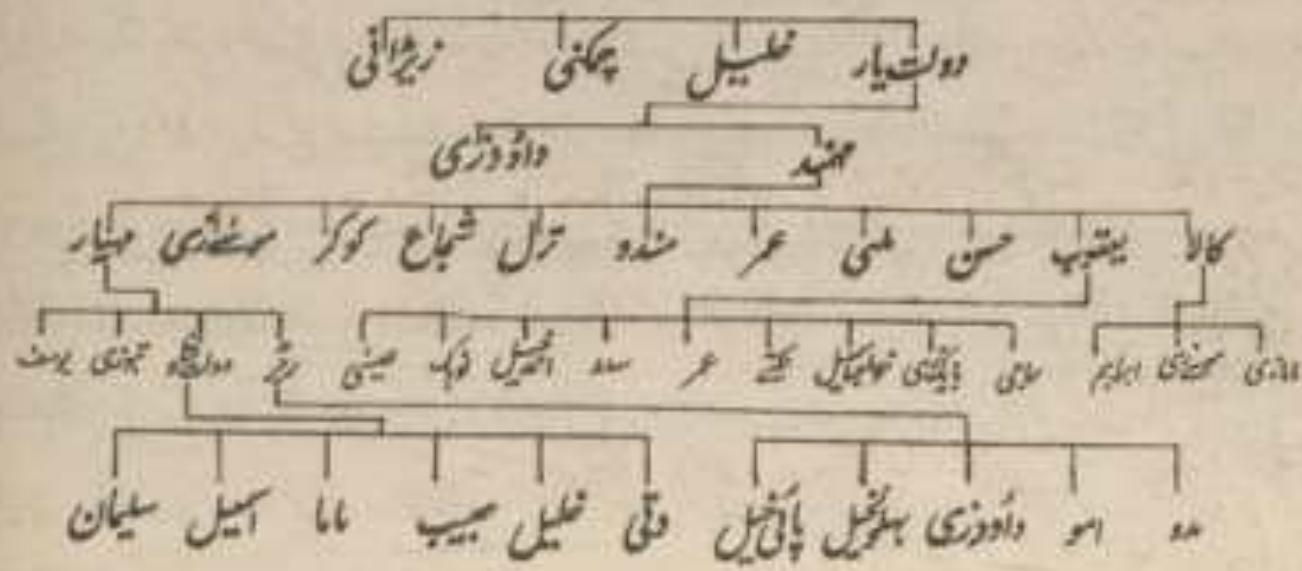
این شجره نسب از شجره نسب امیران است که در ابتدا کشته بودند و در این قوم یوسف می گویند که در روز تقسیم ملک به جدی و در شجره نسب می گویند ۱۳

بداند اولاد یوسفی در جبال دور و در آنه پراکنده گردیده با بجا قابض ساکن شده اند چنانچه در کوهستان یعنی در کوه تنول و
 جبارک و در تاکناره دریا سا با سین زیاد و از اولاد نجیبی چنانچه حسن زری و دخیل و اکازی می تقیم اند و در نجیب و ملک متعلق آن اولاد
 مالی چنانچه الیاس زری و دولت زری و نوری زری چن زری آباد اند و در ملک سوات و در نواح آن با کوزی که از ایشان پنج تن
 درانی زری شناخته مشهور و معروف اند و ملی زری شاخ نواجی زری از علاقه دیر در پنج کوزه می مانند و از ایشان سه خاندهان صاحب
 ریاست مشهور اند اول خاندهان ملی زری دیر و اول قوم خاندهان باخیل بائی زری که در قندهار علاقه سوات می مانند سوم خاندهان ان
 اولاد هند از قوم لانه زری از شاخ علی صل شده می آید بر وایت انخوند دره نیه بابا شیخان گنبدین سربین اول مسات مر جانه را
 بکلیج آورده مسیان مند و یک از شکم پیدا شدند بعد از آن بسوخواهر مر جانه که بر شیخا عاشق بود بجان آورده از شکم سمی
 ترک نام فرزند بود و آمد اولادش سکه ترکمانی شدند و بجهل و دیران مندرسه عمر شخص نیک سبست بود بطور سیاحتی
 هندوستان بقت در آن ملک زری قشیر بکلیج آورده از شکم پیدا شدند و عمر در آن ملک وفات یافت بعد برادش
 یوسف در آن ملک فتنه بیوه برادر را بکلیج آورده آن بیوه را مع برادر زاده بوطن آورد و قتیکه مند برادر زاده یوسف
 بن تیر رسید یوسف دختر خود را بکلیج او در داده و عثمان و آمان از شکم آن عقیقه پیدا شدند و فرزند سوم سلمی زری یا زختر از
 شکم کینک پیدا شده بجهل پسران یوسف نام یک او را یو بود چون بسیار سنگین و مغرور بود بدان سبب او را با دسی می گفتند
 و ندانند معروف با دسی خیل شدند و بوجوب هم سابقه این قوم هنگام تقسیم جاندا که مادر را حصه برابر فرزندمان داده می شد چون
 او را با دسی حصه خود خواست با دسی انگار و بی اولی نمونند اما در در حق او بدو عاگرد که اولاد تو از سینه کس زیاد ز شود
 انخوند سوم می نویسد که تا عصر من اولادش ازین تعداد زیاد ز شده چند کس شامل شاخ چن زری می باشند میگویند که اکنون
 از اولادش چیزی باقی نیست - و گویند که نجیبی بن یوسف یازده پسر داشت هنگام تاخت مغل و می نمودن مغلان مال
 ممالک نجیبی را نجیبی مع یازده پسران تعاقب نموده عندا تقابل نجیبی و در پسرانش شهید شده صرف دو پسرانش باقیمانده یک
 حسن که اولادش حسن زرای میگویند و دوم یعقوب که اولادش موسوم ب یعقوبی می شدند بعد وفات نجیبی از شکم زوجه او که حامله
 بود فرزند بود وجود آمده موسوم با گشت قوم اکازی از نسل اویند و تا هلمه تمامی پسران یوسف از شجره مرقوم صدر
 معلوم است اول این قوم مثل سایر اقوام افغانه در کوه غور ساکن بود بعد از آنکه هنگام سلطنت نبو امیر قوم افغانه بطور غرور
 خروج کرده رفته رفته بر اضلاع هرات و قندهار قابض شدند این قوم نیز بر زمین موسوم خورده مرند که نزدیک حدود و از غنای
 قریب کوه سرخ و عندان واقع است تا است نمودند بعد هم چون طوائف افغانه بر اضلاع مضائقه غزنی و کابل و جلال آباد
 و کوهستان آن نواح شروع غصب نمودند این قوم نیز بمرست این جبال و امانی که در آن سکونت دارند آمده سکونت
 پذیر شدند و اندرون کوه متعلق ریاست پشاور شهر آباد کرده موسوم باشند و رفته رفته بر کوهستان و دشت زمینات تا
 دریا سا با سین سوات و بجزر و دیر و کتور و کاکان و پکلی و غیره تصرف گشتند و در زمانه مرزا النجیب که حاکم کابل بود این قوم
 معاملات و معاملات بسیار واقع شده و از طفیل مرزاند کور هرج مرج و خانه کوچی بسیار از شناخته قوم مذکور رونما گشته
 رعایتا لاتقار بان نمی پردازد - پشاور که از ابتدا سلطنت اهل اسلام در تصرف ملکیت قوم دلازاک شاخ کرانی بود
 آن را نیز بر و رایم بعد محاربات شدید از قوم دلازاک استیده ب تصرف آوردند و نقطه سر و زایل که این قوم در کوهستان سیده

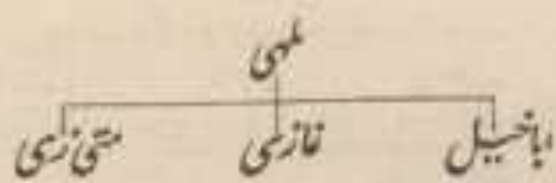
اقامت کرد و نوبت نبوت ملک هشت نجر و پشاور و سوات و کور و بصره و غیره از اقوام قدیم برزور شمیره گرفته بران مالک شدند. بعد وفات مرزا فتح بیگ بابر پادشاه نیز بارها برین ملک این قوم فوج کشی نموده چنانچه شرح آن در تواریخ مربوط درج است و نیز بعد از اکتادیر شاه سوره هایون پادشاه را از سلطنت بندوستان بیدخل و از ملک هند اخراج نموده خود پادشاه بالاستقلال بندوستان شد برنیقوم پورش نموده و خان کجور در کلان این قوم با اتفاق این قوم با شیر شاه جنگها سخت کرده اما بے نیل مراد بازگشته. و نیز هنگام سلطنت اکبر پادشاه این قوم سرکشی و غارت ممالک محروسه شاهی اختیار نموده بنا بران اکبر پادشاه خان کوکر را مع دیگر امارا با لشکر کلین بنیال سرکوبی این قوم فرستاده و با این قوم جنگ آسافده اول یوسف یان غالب آمد فوج شاهی را پس پاسا شدند و بعضی امرا شاهی را چنانچه را به بیرعل و چند سردار نامی دیگر را مع جنگ سپاه شاهی قتل آوردند و نوبت دوم از ملازمت خان مخلوشه و وزیرنجان در باجوڑ قحانه نشانیده دور سوات قتل تیار ساختند و بیایس از اقوام را در رقبه پشاور و رجا آباد نموده در عهد شاه جهان ضحیکه ممالک این قوم دوازده هزار رو پیه مقرر شد و ضحیکه در آن بر شهباز خان شکست بعد شهباز خان بنو شمال میگنجان شکست داشت. در عهد اورنگ زیب عالمگیر پادشاه با باج و گز گو شمال این قوم افتاد لشکر گران بر سر ایشان فرستاده و او شان را یک گونه مسخر ساخت اما بعد از آن در سلطنت شاه عالم پس این قوم نهایت دلپیشه هر چند پادشاه در تنبیرشان سعی نمود همیشه در عهد سلطنت محمد شاه نیز اینصورت ماند. هنگام خروج نادر شاه ایرانی نیز چون نادر شاه فوج بر سرشان تعیین کرد کاسیاب شد بلکه فوج او شکست فاش خوردند چون نادر شاه با خبر شنید خود بر سر ایشان رسیده و آن قوم را مجبور به صلح ساخته مراجعت کرد. اما در عهد پادشاهی احمد شاه در دوران که پادشاه از افغان از طبقه مشربین بود پس همه اقوام نجوشی دل اطاعت نمودند و سرداران ایشان هر کاب پادشاه بغروه هندستان رفتند و نجات و عزوات شایان بعمل آوردند. در عهد تسلط سکھان بر پشاور و هزاره و چچ و غیره محاربات بسیار با سکھان نمودند. رعایا لا اختصار بان نمی پردازد. از ابتدا سمنه ۱۹ بکر با جیتی عمل سرکارا نگرندی با این قوم رسیده چون چشم دیده است حاجت

ذکر نسب یابن گنبد بن ششبرون سمن

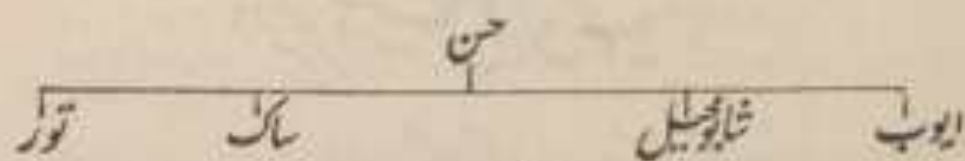
نورما



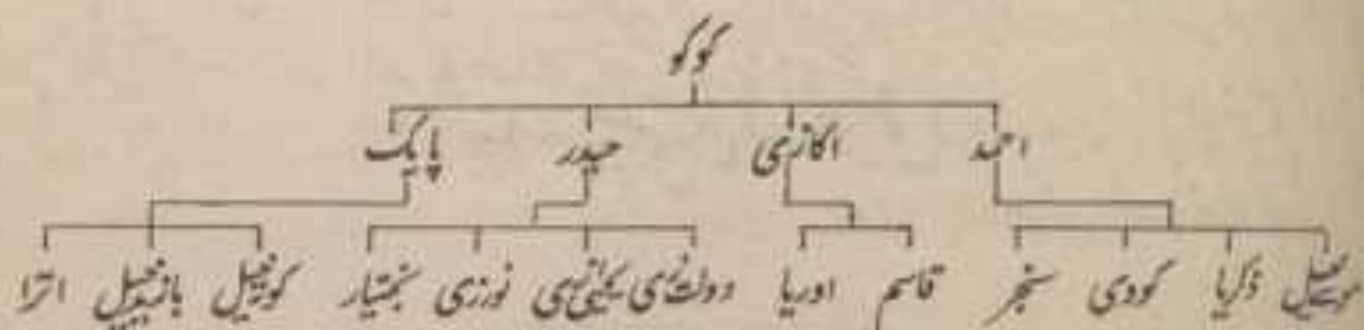
ذکر اولاد مله بن مهذب بن دولتیار



ذکر اولاد حسن بن مهذب مذکور



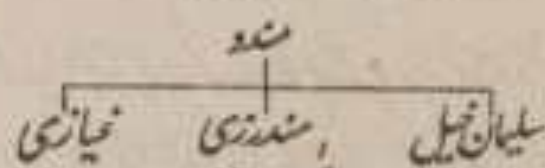
ذکر اولاد کوکو بن مهذب



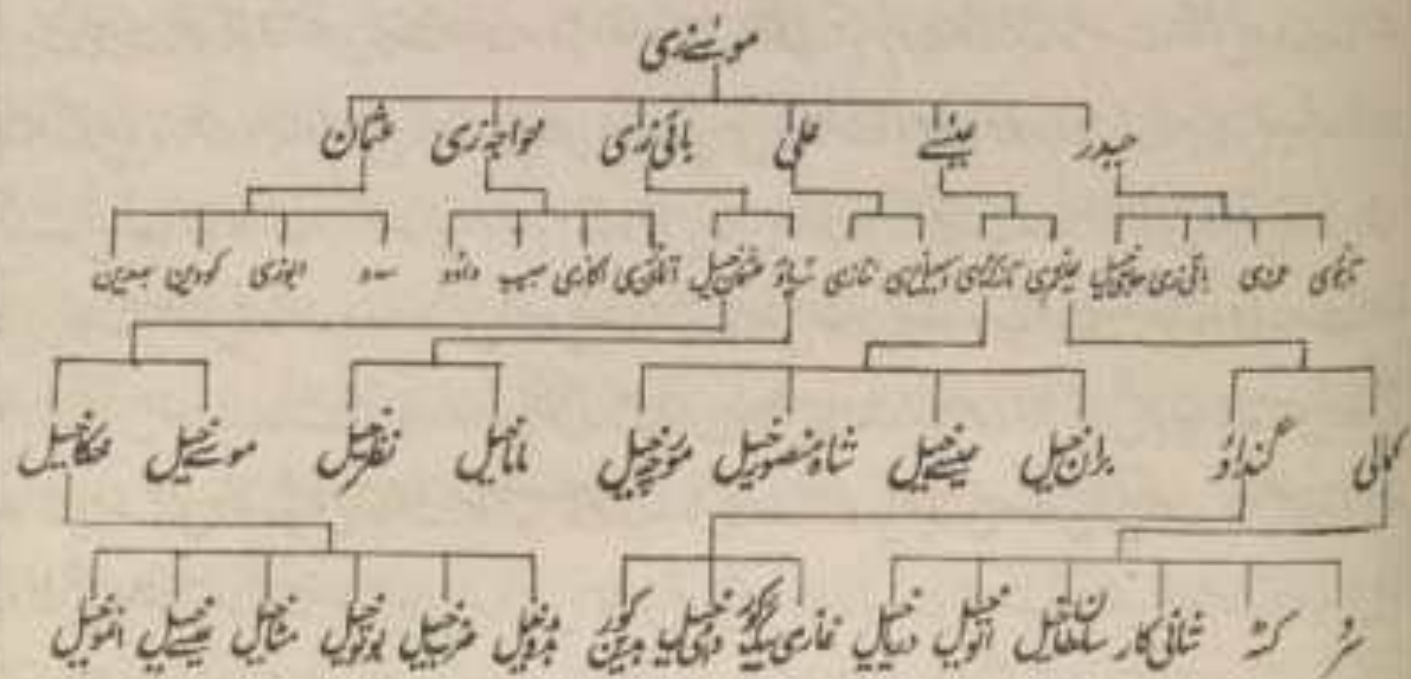
ذکر اولاد عمر بن مهذب مذکور



ذکر اولاد مندو بن مهذب مذکور

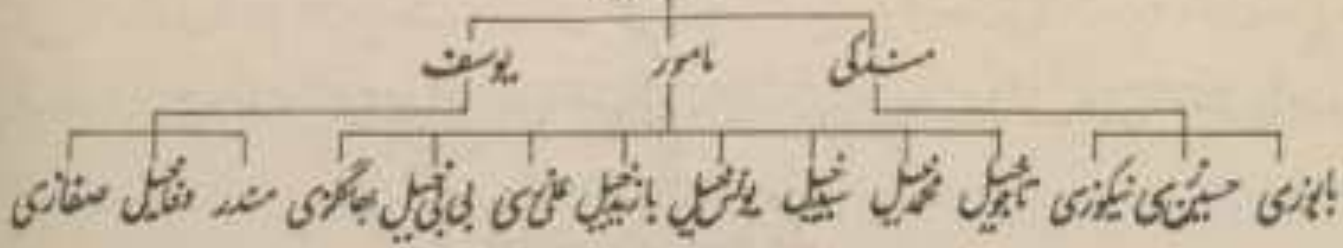


ذکر نسب موسی بن مهذب



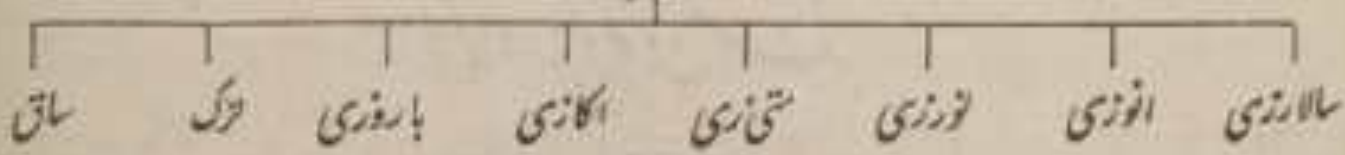
ذکر شجره نسب داودزی بن استیاری

داودزی



ذکر شجره نسب خلیل ابن غوریا

خلیل



ذکر شجره نسب چکنی معرف شوکنی

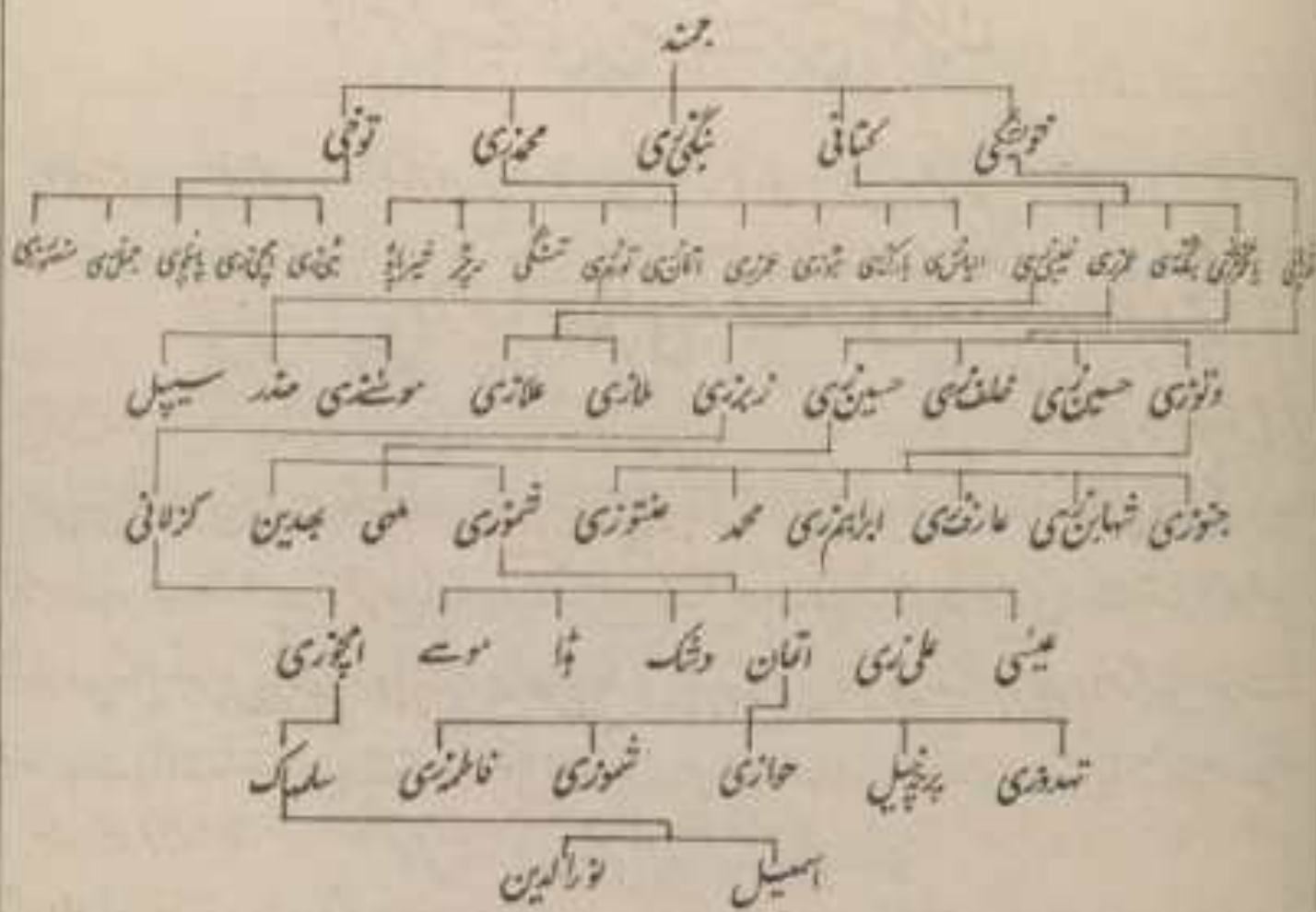
چکنی



مجلس حال تواریخی انیقوم چنان میگویی که غوریا را چنانچه در صدر قوم شد چار سپهر بودند و نسل هر چهار تا مدتیکه بودند بعد از چکنی بجمیده خاطر گردید مع اولاد از برادران خود جدا شده وقت که تا حال از دیگر غوریا خیلان جداست در ابتدا قوم غوریا در نواحی ارغستان قلعه قندار آباد بود پس از آن در نواح مغربی سمت غرب رود ترنگ برکناره ترنگ اقامت نمودند بعد شش نوبت نبوت بطور تفرقه از آن ملک هجرت نمودند در نواح کابل و تنگه قیام نموده و در نوبت هجرت مائل نموده بعد است پشاور کوچیده رفتند و بمقام موضع سلطان پوری یا جنگ پوری یا نینطائفه یا بعضی از قوم دلازاک قایم بقدم شهر پشاور جنگ واقع شده و با عانت مرزا کامران فرزند بابر شاه مغل بران طائفه دلازاک غالب آمد و او شان را قتل و اخراج نمود برین ملک که الحال قوم مهند و داودزی و خلیل قبضه دارند قایم ساکن شدند و میدان وسیع پشاور را بدست آوردند و دلازاکان از دریا سینه عقب نموده در میره ننگر گوشت و آن نواحی آباد شدند و در عهد غانی خان گچو یوسف زری در میان طائفه یوسفی و غوریا خلیل مناقشه و محاربه بر سر کار آمد و بیاسی از غوریا خیلان مخصوص شایع مهند بکار آمدند اما قبضه او شان بدستور بر مالک مقبوضه بحال ماند مکان و خانان غوریا خلیل را با باب می نامند مردمان قوم مهند که میدان پشاور اقامت دارند آنها را صرف مهند نامند و کسانیکه در کوستان مقیم اند آنها را بر مهند می گویند و در کوستان زیاد تر مرم

شاخ مومند موسی زری می باشند و از آنجا شهبازک زری که فرغ مرچاخیل است جائے یاست و خانی می باشد سعادت خان کلان
 علیپه و ازین قبیل است - قوم خلیل نیز بمیدان پشاور آفاست و در چند خانچات اینطائفه در فندار شمال بروردانی تقیم و در هر است
 متصل بر چنکاستری اینقوم را حله جداست - داود زری در میدان پشاور طرف جنوب در یائے کابل آفاست دارند - قوم زریانی متفرق
 و پراکنده گردیده بعضی در ننگرهار شمال مردم تا جاک می مانند - ماکوزی چادر شاخ دارد و پهاخیل تاخیل اخخیل دولت محیل یا مومندی
 کوبه شریک شوم شادی اند و اکثر در دره بتره می مانند

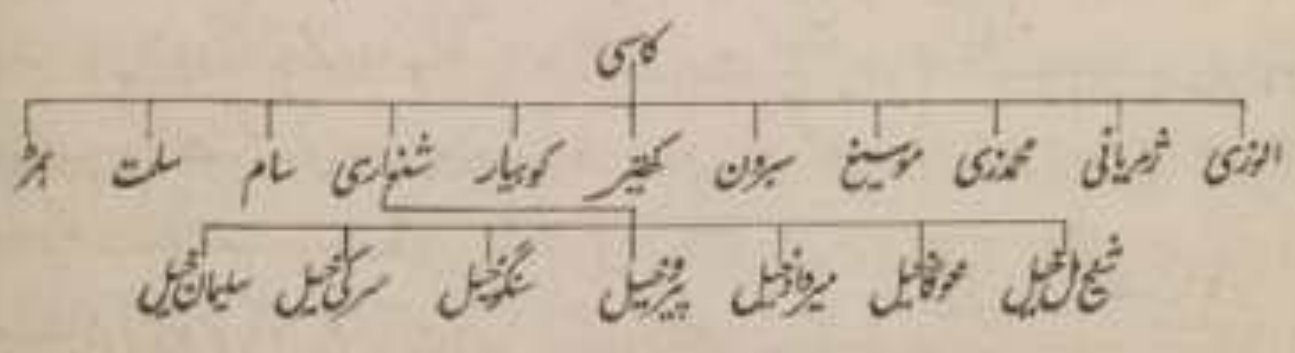
ذکر اولاد و شجره نسب جمند فرزند دوم شهبون بن سبط



بر آنکه محیل حال انتیوم شویست که در ابتدا متصل علاقه اغانستان آفاست و انتند علاقه پشنگ در تصرف ایشان بود و قوم ترین برایشان شویست
 نموده از آن برینجیل شده بعد از اکثر خویشتگی که شاخ کلان جمند است از پشنگ رحلت نموده بستان سیده آباد شده بعضی خویشتگیان بزنی
 زنتی راه کابل در دره محور بند زنتی مقیم شدند بعد از آن خویشتگیان مذکوره و بعضی دیگر از بستان بلور خان کوچ از کابل روانه شده
 رو نهادند و ستان گردیدند و در شهر و اراضی قصور که از سعادت و عزوات سلاطین اسلامیة قبا بستان قدیم این شهر و اراضی متحول
 و جلا شده آن خاک قیران افتاده بود و قبضه نمود و طرح آفاست انداختند و در عهد پورش با بر باد شاه بهلاری سلیم خان سردار خود
 بر کابل و قدرت بادشاه اختیار ساخته در جنگ با بر باد شاه با سلطان ابراهیم لودی قدرت نمایان نمودند تا زینواسطه مور و سنایا
 با بر باد شاه و بهایون بادشاه مانند و اینطائفه چون بقصور رسیدند و در محال آباد کردند مغزنی که آنرا بر کلی میگویند مردم شانها سے
 بنگلی می و حسین زری و عارف زری و حسین زری و کرلانی و سلهاک محله مغزنی آراستند و خود را اسیر مملات ستره بوج گفتند
 و وزیر زری و جنوزی و ابراهیم زری سمت مشرق محله مشرقی که آنرا بزبان پشتو لری میگویند بنا نمودند و باقی جمند سمت شمال آباد
 گشتند بعد چندی بر ابراهیم زری از سبب دشمنی جلوزی گذاشته بقصیر خور جا رفتند و نیز سلهاک از باعث نزاع اپوزی و حسین زری

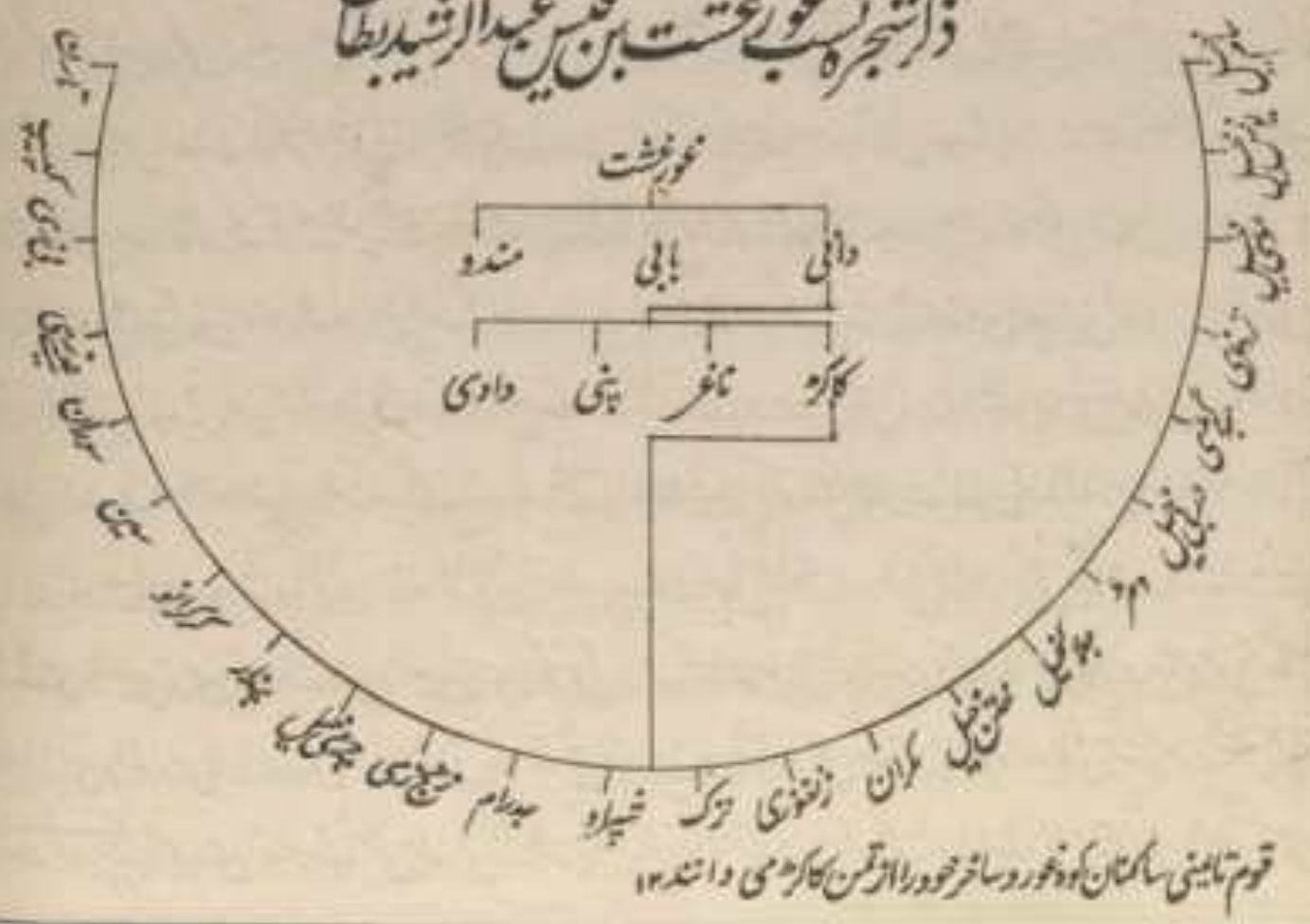
بقتل آمده رفتند که در قصه باقی ماند و جنگ زری نیز به سبب خصومت خانگی بعضی به سردار رفتند آباد شدند چندانکه در
 قوم جند در علاقه دشمنی قندار بسیاری در باقی اند و یک گروه خوشی در دره غور بند و یک موضع شان در علاقه بهشت نگر آباد است
 و چند خانه در ایشان از درسی کابل جانب شمال و نیز چند خانه در دره غور بند در قصه و لاهور بنیقوم بافتانان قصه شهرت
 دارند و نیز منجمله شاخ جند شاخ محمد زری معروف من زری بقرت بیدخلی یوسف ریان از ارستان شال یوسف می مانده بر وقت
 یورش یوسف زری برو لاکان شاپور با یوسف می حمایت نمودند و بعد حصول فتح دلازاک یوسف ریان علاقه بهشت نگر
 به مخدیان دادند و تا حال در قبضه محمد زری است مواضع کلان شان در علاقه بهشت نگر چارسده و تنگی و نوشه و و پراگت غیره اند

ذکر شجره نسب کاسی بن حشرو بن سوم شمر بن

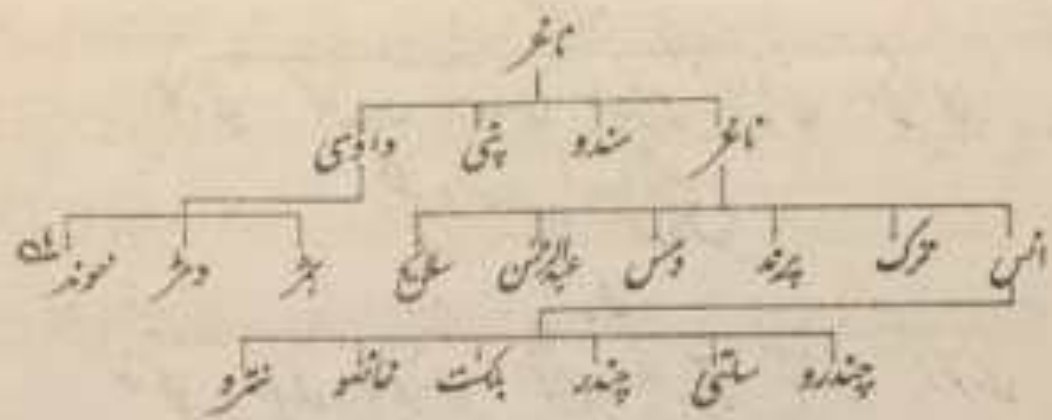


احمال شاخ شنواری محویت بوقت آمدن اقوام شینا خلیل و غور خلیل از نواح قندار باین ممالک اینطریق نیز باین ممالک آمده
 اقامت پذیر شده اند و منجمله آن اقوام ساکنان دره خیر که عبارت از آوگن می و افریدی و شنواری است هستند و منجمله آنها
 شنواری شاخ سنگ خلیل که در هر مرد باشند سخت قطع الطریق اند و در مغربی حصه کوه سفید متصل حدود و خوشگیا فی سکونت دارند
 و نامچات پراکنده شنواری در باجوژ و دره شیکل علاقه کوه تژ و غیره نیز هستند در ممالک شنواری رود ناران و مشهور است القصد
 جنگجوی و دلاوری و شتمنی این قوم مندرج بشال است

ذکر شجره نسب غور غشت بن قیس بن عبدالرشید بطان



شجره نسب ناغز بن دانی بن غور خشت

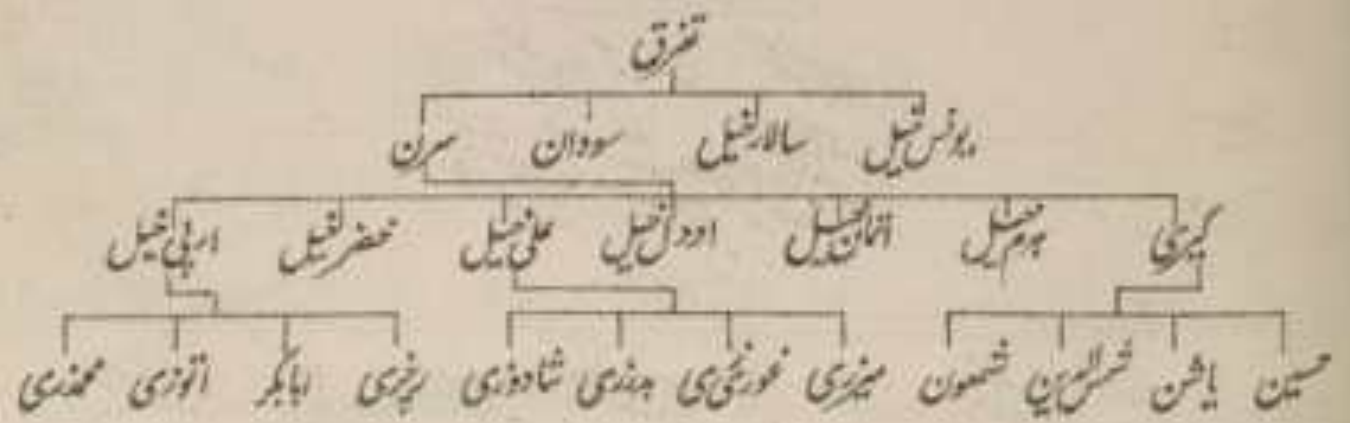


له ناش مجندی مقبندی سیدزاده است چارپوشا است موسی علی سکندر قبیل تغل است که داوی ولد دانی در حیات پدر خود تجارت اسپان فتح بود ناگاه نرسه صاحب جلال با کمال عصمت با پسر خود سید من نام از ولایت مجند در آن سفر همراه او شد چون از آن زمان وطن رسید گفت از مجندی کیم و این پسر سید اوست و در آن دیار قسطنطنیه افتاد و خواهم که خود را پیش خواهر کلان ممتان برسانم داوی گفت خاطر جمع دار من ترا در ممتان برسانم چون میرا در ممتان رسانید بصلح خواهر کلان در نکاح داوی درآمد و این پسر سید من شیوه کوندوری و دزدی گرفت و بعد از مدت تان شب در غده سنج بهادالدین فکر یا ممتانی حرمت الله تعالی علیهم چون من در اسل از مجند بودم او را سیدزاده مجندی میگفتند و رفته رفته مشهور به خود می گشت ۱۲ اعلای سنج مغز افغانی

ذکر شجره نسب درام بن کاکر



شجره نسب تغرق بن کاکر



شجره نسب مومن

مومن

احمدی کمالی ابرهیزی معانی جلالی رومی نری

شجره نسب اول نری

اول نری

سوزی عیزی پهنی نری انی نری کنی نری شازی ترکازی

شجره نسب ابو سعید نری

ابو سعید نری

صحن العین عبدالملک میشالین شادی

شجره نسب تارن

نامش ظاهر لقبش تارن است سیدزاده بود کاکر اورا بطور پسر متبینه پرورش نموده دوران قوم شادی کرد و اقامت نمود با قوم کاکر مخلوط شد اکثر مردم قوم تارن در علاقه قندار آباد اند ۱۲ ملامه مخسرن ۴

تارن

خواجگزی اچر

بکایون اوبن ابراهیم اسپیل نوار

شجره نسب زنگوزی بن کاکر

زنگوزی

شادخیل باجیل ایوبیل مندزی تاجوزی ماحیل مسک ماحیل

شجره نسب اسپیل

اسپیل

ادخیل اتان شموخیل

ذکر شجره نسب شیرو بن کاکر

شیرو

شادخیل باجیل ایوبیل تاجوزی مندزی ماحیل ماحیل مسک

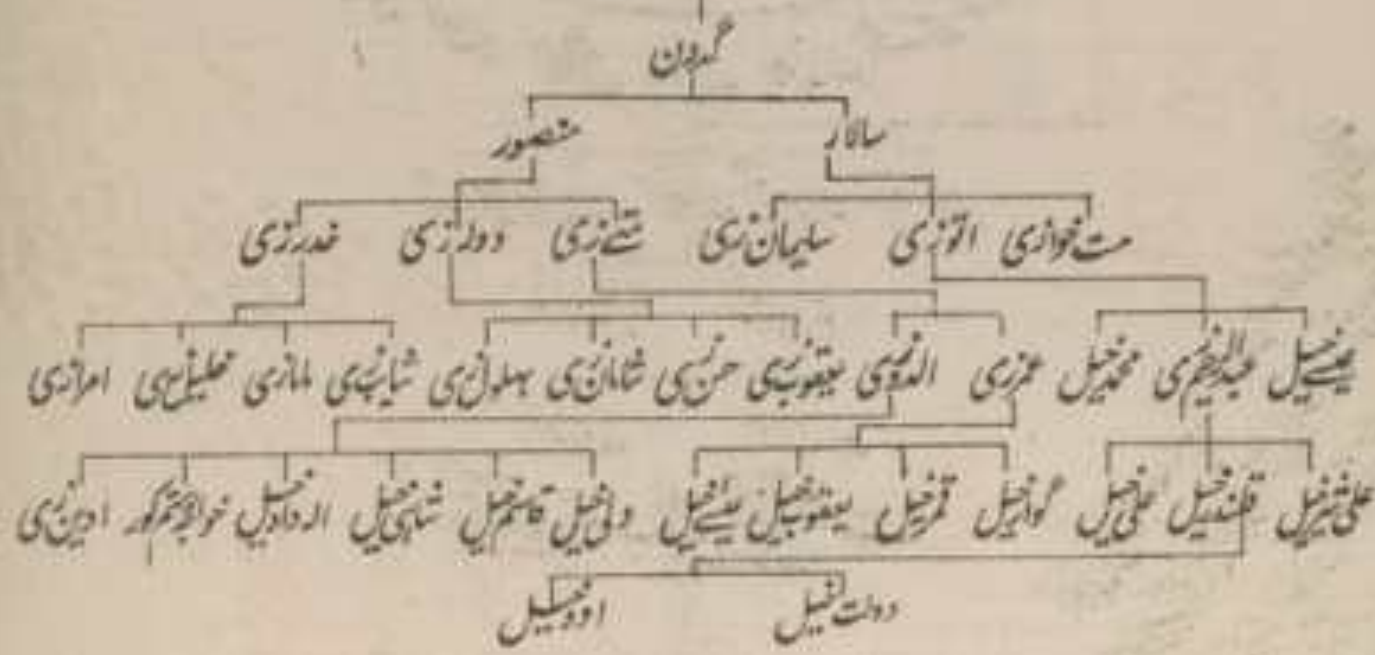
ذکر شجره نسب حسین

حسین

اسلام

از کوه بلبل متصل در وازره مسجد جامع بهرات مدفون ساخته بیکت آن بزرگ مسجد قائم و تیار گردیده تا حال قبرش در وازره
 در وازره سمت راست است موجود است مردم هنگام خول و خروج مسجد جامع بروح او دعا فاتحه خیر و مغفرت می خوانند
 می گویند عبدالضیف شیر محمد مولف ساله نه که بند حال خود مع فرزند ماجربند خود محمد دیات خان چندین بار هنگام نماز بجهت خواندن
 در مسجد موصوف یارت قبر تبرک او نموده و بر وحش و عاونا فاتحه خیر خوانده و بر آن خود نیز در آن مکان از حق تعالی بایشان دعا
 خیر الدارین خواسته امام مردم ساکنان آنجا سے اورا کاکر بیکویند بلکه کاکر نیکو می گویند حقا که کاکر ملی کامل و صاحب سبب بود
 بشوز تا شیر نفس زکی او در بعض از فغانها اولادش موجود که بے عبادت و تریب و اوج و از کتاب معاصی از آنها توارق سر بر
 می زنند و چون این قوم به راه سائر اقوام افغانه از کوهستان مذکور برآمد بر ملک و سیج کوهستان بطرف شرق قندهار تا گوشه
 جنوب قبضه سکونت نمودند بجانب شمال حد کاکر متصل به کاکر غلزلی و طرف شمال باطل غرب عاقدان خستان و آن حصه ملک
 توپ است که در قبضه در انبیا ان پیک زمی است سد غربی و جنوبی شان متصل به بلوچستان و چیر متصل به کاکر سپین ترین است
 و آن کوه شاخ قیسی غراست و تمام علاقه کاکر را کوه اعاطه کرده بطائنه تائینی ساکنان غور و ساخر که ریاستگاه شان قبضه قندهار
 قلم و بهرات است خود را از طینه کاکر می دانند کاکران نیز می گویند که برادران ما هستند اما در حقیقت این قوم از قبائل والوس
 قدیم موسوم بافغان است که بر اسم قدیم شاخ خود در وطن غور باقی مانده است و بسبب برادر می که هنگام سکونت افغانه در
 کوهستان غور با کاکر و قبائل او و بیداشتند منجمه تمین کاکر خود را می شمارند

قوم گدن



این قوم خود را شاخ کاکر می شمارند اما سند تحریری این مدعا در کتب قبیر انساب افغانه موجود نیست و معنی ایشان آن است که ساکنان
 بن کاسی علاوه از علی نیل و موسی خیل و دیگر داشت که بسبب نزاع از قوم خود جدا شده رفته تا چند مدت در کوه سفید قامت
 داشتند بعد از آنکه از آنجا به بر قاضیه و کوهستان قواچی پهم و هزاره آباد شدند چه کهنی و کاکر را مردم یک می شمارند ازین سبب
 گدن نیز از شاخ کاکر محسوب شده و این قوم را شاخ لعلی و داند سالار و منصور مشهور مانده و آنان هر دو چندین شاخها بر می آید
 چنانچه در شجره مردم با ناسفوز شدند اکثر گدن خصوص سالار و کوه هزاره برکنار رود آب تا علاقه او درش آبادند ملکشان بسیار
 سرسبز و درخیز است مسجد سلطنت جهانگیر در ایام بنیادت منورالی قوم دلازاک ساکنان این ملک پشاور این ملک را قبضه آوردند

و کجین پس شیخ من داسوسه سپه سلیبی که عبارت از کبیوه و شکفتی و درسی باشد که فرزند زمانه ترا بودند که او نشان را بفرزند می کلان
 کرده بود که ستاد و تمایل به باسوم بنا و این بر سر خانه ترا و ذوال اولاد کبیوه شدند از آن جمله بداند درسی جانب خود کشید و کتابها و بنیاد اصل
 بشکستی شد بمحل حال تو این شیخ بیست علیا رحمت فرزند سوم قیس عیال کشید پطمان چنین نوشتند که شیخ من در بسیار عابد و اولاد
 و مراض بود چنانچه از ریاضت و نماز پرستی بدرجه کمال کمالیت رسیده و در آن جوانی تا مالک عراق عرب میسریاحت نمود و بسیار
 از بزرگان صحبت داشته و او را سه فرزند زیند و یک دختر موافق شجره بود که اسم آن فرزند کلانش را سمر بن برادر کلان
 همراه برادران اسمعیل همان اسمعیل است که در علقه اولیا و مشربشی اسم ایشان در ذکر اولیا و این مملکت در مرات الافاغت و دیگر کتب
 تواریخ مسطور است بر تیره عالی غوثیت رسیده بود هر روز پنجگاه گو سفند در سنگ خانه او ذبح و خورج می شد و کل و پاشی و پوست گوسفند
 ذبح شده مانع کرده نگذاردت علی القبلح چون خبان میان مردم می آمد هر زمانه می یافت و بچراغی شد بر او این طریق تا
 زمان سیاحت شیخ اسمعیل جاری بود در مشربشی محسوب است و از شکم بی بی متو عاجزه شیخ بیست بزرگان مملکت می بود آمدند در
 قدیم الایام طائفه مبنی زیر شلح بر طوائف افاغته در غورستان سکونت داشته و بعد خروج افاغته از آنجا اول بمالک ابستان که
 فی زمانه دارالملک آن بقعه مشهور است دارد رسیده و زنده زنده از ابستان بکابستان سید و درست مغربی کوه سلیمان آن باشد
 بعد از آن بر عیال به توام غلزی آنرا گاه قدیم گداشته در قعه مشربشی کوه سلیمان بر رود گمل مالک اقامت کردند و اکثر مردمان
 این قوم بقریب سوداگری و ملازمتی طرف هندوستان رفت چون در آنوقت در هندوستان سلطنت افاغته بود و قدر و منزلت
 یافتند در اواخر سلطنت افاغته فتح خان مبنی در نواح گورو و بنگال خود مختار موبلر بوده آخر کار تاج و عماد کرانی را و را بدعا بازی
 کشند و بهر نینوال چندین مردمان این قوم با لشا فخر بادشاهان هند بر عیال امارت فاش شده گرو و بهایز نیقوم که بر رود گمل
 مالک با بودند اما او فراحی مالک خود نموده تا حدود توپی که نزدیک کانی گور است رسیدند به شسته ای شکر دلا با وزیران
 روانا شده شکست خورده پس پاشند و وزیران بر مالک ایشان چنان تصرف کردند که او شان را از مقام قلعه کرنگی محو کرد
 نیز فرود ساختند چون در جوان ایشان را برابر مالک باقی خود می گذاشتند بعضی فاشیجات ایشان بطریق خانه کوچی منتقل نموده به تنگ
 رفته جایگاه با شدند زیاد از نسل کجین اند که از نسل ورسبون در عهد و مشربشی کوه سلیمان باقی و آباد مانده گویند آنوقت
 کوه گبر که از جنوب غرب جنوب از مالک بطرف شمال واقع است در قبضه درگاڑی شاخ ورسبون بود بر نیکر و فر
 کر نیکور شش مووه و مردمان بسیار از ایشان قبائل سانیده جز نیکور کماله که مالک است به رفت مردوسه را باقی نگذاشتند
 در مالک است از آن عورت دو پسر بوجود آمده نام یکم آدم نام دیگر معرفت بود چون بن تمیز رسیدند از اولاد ورسبون و
 کجین استمداد نموده باکر ز جنگیده قتیاب شده و مالک کوه گبر از کر نیکور استمداد نموده همیشه بر ط استمداد و وحده انسان بقوم ورسبون
 و کجین داده یک حصه سوم را خود گرفتند و قوم کر نیکور شده بمالک مغربی خود که حال بران قبض اند زفته کرد در وقت اکثر زینت
 عراقه کبر را شاخ و دهناک از نسل کجین است بذریع ورسبون بقبضه خود آورده اند بمحل شاقباله بی کوثی را سید زاده میگویند یا
 از زمانه که فرزند صلیبی ابراهیم است نیم حصه داده از قوم مبنی شمار شده الحال نیز موضع کوثی بنام او آباد است و دیگر شعبه تنگی
 است این را نیز صلی میگویند اصل می شمارند گویند که علی بن بوکطقل مجبول النسب یافته نام او رتن نهاده پرورش نموده

شاخ رتن نری از اولاد رتن مذکور اند

تصور میکردند تا آنکه تسبیح کار و بار بصلاح صواب شناخته چسبند و در میان سلاطین موروثی و سلاطین سنی
سلطان جمال الدین حسن باشد بر حکومت موروثی و سبب و دیگر مورثان پیدا و وطن شده با ما کن خود رسیده آباد شدند اما شاه حسین
باز نیامد و مردم خود از نیاز فقیر نشانش او را مرده تصور نمودند چون امری از طرفه غیب آشکارا شدنی و ملائکه ذمی شان از نسل شاه حسین
از غنیف خاندان شیخ بیست و پنج بود آمدنی بود شاه حسین را بقتضای بشریت جوانی با صبیح بکر شیخ بیست که متونام داشت الفتنه
و بختی پیدا شده رفته رفته کار بجای رسید که بیه رضا را دور و پدید رسیده و اصلت با هم درست کردند تا بعد چند گاه آثار نسل ظاهر
چون والده متواتر بحالت اقصی شد بزبان طامت عاجزه خود را سزانش بیکر دانام چون ششتر کا ماز دست رفته بود و بگوش شیخ بیست
رسانید پوشه هر شو و گفت که پیش از آنکه اینکار آشکار گردد و بگوش اقا سبب ابا عبد رسد مناسب آن است که این دختر را بقتضای جوان
در آرم شیخ بیست از نسب این جوان اقصی میست شاید کفو ما نباشد پس چگونه باین امر رضی شوم و والده متو گفت آثار نجابت و
شرافت از حسین او بهیچ است هرگز گمان نمی شود که از مردم ساقل باشد بعد آنصالح نزد شاه حسین فتنه اصل و نسل از او تنفسار
کرد شاه حسین که تا این وقت اصل خود را ظاهر نمی ساخت زیاد برین نسل خود را پوشیدن مناسب است در جواب گفت ابا و اجداد
در ولایت خود را شرافت و حاکم اند اگر شمارشک باشد شخص محتمد و اعتباری خود را فرستاده تحقیق انیمینی نمایند پس آن غنیف این سخن را
پندید و بعد شیخ بیست رسانید بنایران شیخ بیست کاغذ و در با با کتوش شاه حسین انگشتری طلائی شاه معز الدین محمود که نزد شاه حسین
بود ولایت خود فرستاد تا تحقیق حسب نسبت شاه حسین تحقیق نموده باز آید کاغذ چون بوطن مور رسیده تحقیق اسالت و نجابت
شاه حسین تحقیق نموده و انگشتری مذکوره را بان مردم نموده از معاندان انگشتری و دیگر علامات خاص معلم مورثان تصدیق شرافت
شاه حسین بود نش از همانان شاهی تصدیق نموده و خطوط تصدیق امر مطلوب فرستاده حواله کنند ساختند کاغذ چون مع خطوط باز
آمد اول بحالت تعلیه بدارت شاه حسین سیده گفت اسالت ایالت تو تحقیق نمودم که اظهر من الشمس است اما بشرطی ظاهر سازم که مقرر
دایم بحال نکاح و در آرمی شاه حسین کاغذ را عهده نمینی داده بعد از آن کاغذ بعد شیخ بیست سیده از تحقیق نجابت شاه حسین است
بشنیدن اینحال شیخ بیست که غبار آلوده کورت بود و صفا گشت و در ساعت سعید نکاح بی بی متوار به شاه حسین بست بعد از چند گاه
موانع هم میمان شاه حسین دختر کاغذ استغنی را نیز نکاح گرفت بعد از چند ایام معده از بی بی متو فرزند زینب تولد یافت چون این سپهر
پیش از نکاح بحالت وصال در دانه علوق یافته بود به ان سبب در آن مجلسی نام نهادند چه بزبان پشت توغل در درازی سپهر میگویند
معنی آن غباری در زو پیشد ببلند و از غمی دختر کاغذ پسر تولد یافته نامش سروانی کردند بعد چسبند از بی بی متو فرزند دیگری پیدا شد
او را ابراهیم نام نهادند و اسم ابراهیم رفته رفته بلودی شهرت گرفت و در کسب ابراهیم بودی آن است که راسه بالسه کوه که وطن و
مسکن شیخ بیست بود در وقت بدان بسیار باریده آنجا را گناشته با عیال اطفال پایان کوه رفته ساکن شدند چون موسم
بمان گذشت بعد از چهار ماه پیش مع قبائل مسکن خود مراجعت نموده هنوز آرام واقعی نکرده بودند که بیست علیا الرزیه بسنگ خود فرستاد
که بسهم گفته اند و یکدان قدیم آتش بر گردانند بچینه کن و جوشی بوجیب فرموده شیخ بیست گفته آتش از تنور بر آرد و برافروخت
دندنی پخت شیخ فرمودن را بیار که از دست خود قسمت کنم و بدانم که ازین فرزند ان کدام طاعت مند است بشنیدن این سخن ابراهیم
پسر متوار بر جلوی پالاکلی آن نان را گرفت پیش شیخ بیست آورد و وقت شیخ فرمودند ابراهیم لومی دمی بزبان پشت تو لومی کلان را
میگویند معنی آنکه ابراهیم کلان است بعد از آن دیگر فرزندان شاه حسین شیخ آمدند و عرض نمودند که ما یان گرسنه ایم ما یان ابراهیم مان بدو

به نام که کتاب را تزیین نمودم از امر اهل حق که می افروختند و از دست کسی که خاندان ایشان را در آنجا که از اسلحه خود شنیدم به رسم
 میزبانی خلی قومیست از شهبان غلزی که در نسب نامه اسطوره است از بن شکلات تصدیق از یادگار اسلاف خویش و از دیگر صاحبان
 و اهل حق علم تواریخ موجود است یافت و چنان موصوفی گشته که از میرزا علی بیار مردم بودند از آنجا که بگویند که شمشیر برنده افخر
 بجهت خدا و خویش است نه بجان آهمن - همان محمد خان و بعد از آن نور محمد خان سرداری در سرداشتن از راه کت و دست
 دست درازی بر اموال اعیان و معاندان در آن زمان بود و بعد که از تیراه گزشت با طراف شمالی پشاور رسید نور محمد خان مع دوست
 فرزند رشیدش با وج ریاست نردبان خواست مردمان مخالفت را تا باج می نمود بجهت که در سال هجری در آغاز سلطنت پهلوان
 بن اورنگت سب عالمگیر بادشاه هند آمد در نواری بلال آباد سکونت و زریه بسیار از مردم کشت و در جایی سید محمد خاوری
 بر هم گشت در جنگ گشته بر سر تپه در شکرانند سنگه راجه است سونگلی ملازمت کرد چون خدمت نمایان نمود و رانی ویران خواند ملک
 پسر پادشاهی هزار روپیه باره داد چون بیایم از برادری و دیگر اقوام افغانه و آفریدی و بنگلش در دیار مالوه و دکن پاکند و
 هم در اینجا کرده عزم ملک گیری را چنانچه اسلافش در سرداشتن پیش گرفت و رئیس پاراسون ماکشت و بر اموال متاع و قبیله
 و تقار فتح ریاست نواخت و بعد از آن ملک کنجی دائه وادش دائه ماکشت نموده راجی همان و شمسعی خان را که از طرف تارو
 متعالیه بودند کشت - راجه پیمان قوم دیوژده ملک بگیدیس پور که ماه زمان بودند در قلع بگیدیس جمع اهل آنرا کشت و بعد از آن قلع
 پهلوانی شیبانته و اهل قلع شده فاروق ماکشت قلع سپاه خود سپرد بر رگنات مالوه مثل مکلپور - کلکانوه - اونش کثیره و خیانت پور -
 انبایانی - سانجیت - چوراسی - مچانوه - کهام کثیره - احمد پور - باکرود - دورا به - سیو - اچماور - دیبی پور - وغیره و قابض گشت
 و متواتر ملک را بقض می آورد چنانچه در سال هجری بمحوپال را بقضا آورد و بران قلع خود ساخت و شهر بنا نمود القصد زیاد از
 تنی سل دوست محمد خان در ترقی جاه و ملک کوشید و نام از تنی زخم در جنگا برداشته بعد ۶ سال در سال ۱۱۵۳ هجری بمحوپال
 جان بجان آفرین سپرد و اندرون قلع بمحوپال موسوم گشته که بنا کرد و دست مدفون شد - و والد بزرگوارش در بر سر
 محول یافتند است - و برادرانش شیر محمد خان در جنگ فاروق و الف محمد خان در جنگ باول مرشد و شاه محمد خان در جنگ با
 بهادر - و میر احمد خان در جنگ لادریه همان آصفه گشته شدند - عاقل محمد خان بقضاء النبی فوت گردید - یا محمد خان سلطان
 محمد خان - صدر محمد خان - فاضل محمد خان - و اهل محمد خان - همان بهادر خان و پنج دختران از سردارند کور یادگار مانده اند تا یک
 خبر انتقال دوست محمد خان بنظام الملک الی دکن رسید یا محمد خان را فرمود که پدرت بردگشت اگر افغانی بهر چه شد مرادات
 حضور بجایه پر است این سخن بنظام الملک را از من خوش آمده غلعت فخره با ماهی مراتب تقاره و نشان حاجب چهره
 خطاب نوایی بخشید و اهل بمحوپال شده تا پانزده سال ملک و دست داده در سال هجری بر حمت حق بیوست و در اسلام
 مدفون گردید فیض محمد خان - حیات محمد خان - سعید محمد خان - حسین محمد خان - حسین محمد خان - و دو دختر نیک اختر مانده اند بعد
 از من فیض محمد خان پسر کلاش بر حمت امارت نشست و بسیار از صواب مقام دیده و بفتح منسوخ شده آفرود ۱۱۹۱ هجری از
 جهان انتقال کرد و در قلع کت مدفون ساخته گنبد بزرگ بر مرقش موجود است - چون فیض محمد خان لادله در گذشت بشورده
 ریاست مولایی بی حیات محمد خان برادر کوچک فاب مرخوم در سال هجری بر حمت ریاست نشست بسیار سخنی و منصف و رحیم

و منصف مزاج بود و چو ستمی خان ماضرات بر افراسخت بعد از وزیر محمد خان با غوث محمد خان نزد نواب حیات محمد خان رسید
 آمده مختار کار ریاست شد و مخالف بوزیرالدوله گشت در عهد این نواب سبیل از جنگهای عظمی بوقوع آمد و حدود دانا بزور
 شمشیر و حکمت از عدل بقبضه آوردند در ۱۲۳۳ هجری انتقال کرد - بعد انتقال نواب مرحوم در ۱۲۳۳ هجری غوث محمد خان بجای
 پدرش گن شد و بعد تقاضای چون مصل کرد وزیر محمد خان بر سر ریاست نشست و در ۱۲۳۳ هجری بشدت تب محرقان در افغانی
 بداد با ودانی رحلت نمود - بعد از غوث محمد خان وزیر محمد خان چون وزیر محمد خان در ۱۲۳۳ هجری پسر گلان شاه میر محمد خان از بهت علی
 نوبت بر ریاست انتحالت نکرد لاجرم پسر کتر شان نظر محمد خان که خطبه و از گوهر سلیم دختر نواب ش محمد خان شده بود بامر ریاست پرداخت
 و نواب نظیر الدوله بهاد و خطاب یافت رایام قلیل انتظام فوج و یک نمود و با سرکار گلکشیه سبب کار والا اقتدار انگلیسیه بدست
 و یکت قبضه نمود محتوفه نمود بعد انتقال تطیباله در میان کرم محمد خان میکم خندان و سبب کار پروانان ریاست بشور و سبب زمینی صاحب
 پسر گلان حبت بسو پال و اکابر ریاست گوهر سلیم صاحب سبب ریاست بسو پال قرار داد و در ۱۲۳۳ هجری نواب نظیر الدوله رحلت
 کردند در آنوقت نواب سکندر سلیم صاحب کبیال و سبب بود از شخصیت کار و بار ریاست بر طے کار پروانان سر انجام می یافت
 در ۱۲۳۳ هجری نواب ش محمد خان انتقال کردند و او دشان شانزده پسر و دختر حسب میل بودند +
 پسران - نواب محمد محمد خان - میان فوج بهادر محمد خان - عالم محمد خان - بهادر محمد خان - عادل محمد خان - اکبر محمد خان - نواز محمد خان -
 عروج محمد خان - امرا و محمد خان +

دختران - سردار بی بی - سردار سلیم - وزیر بی بی - لاؤ بی بی - جمعیت بی بی - امانت بی بی - عونس بی بی - نواب سلیم
 صاحب قدسیه + چون نواب گوهر سلیم صاحب قدسیه بر سن داریت تکمن با نیت بشور و اکین صاحب اجنت بهادر گلکشیه نحو قرار یافت
 که سکندر سلیم و بیجه نخواستند و چنانچه علی التواتر همان تجویز نظر حکام انگلیسیه ماند و بعد از سکندر سلیم آفتاب و سید شاه جهان سلیم بر خاک
 ستاد است غلوع کرد و تا امروز موجود و جلوه کنان است لایب وجود مسودش با و سبب اینکه مستورات را ستر با بیس بر قافیه است
 و استقامت انتظام سردل با مد نظر داشته جائیکه ضروری دانند با توقف سردل طریق جهان بینی با منظور خاطر خیره داشته بطریق که
 قائم و مخلوقات رسد خود سامع و تبیین حالات می شود تقریر می یافتند که در دستشرا اند یا بجای شهادت لیاقت و زین نصفت
 و نگهبانی مخلوقات و خیر خواهی مملکت موجود است پس زیاده برین ذکر کردن چندان ضرورتی ندارد لیاقت او صاحب اهل فایان
 سلف در تواریخها موجود زمان زیاده بران ذکر کردن بی سود پیدا شده که در اینوقت نظیر وجودش موجود است فقط هر چند که از خط
 کتب و اسلاف خویش معلوم بود و درج کرده شد این خاندان غلامی است و خلاصه خاندانش در شجره انساب مشهور موجود است +

غلامی در نوسا مقبر بود و اندر چنانچه ملک مغالی توخی که او را سلطان مغالی نیز می گفتند در عهد اورنگ زیب عالمگیر از نوسا
 ذمی اعتبار بود که از پیشگاه پادشاه موصوفت محافظت راه قلات و قرتو و قلع از غناباط قطاع الطریق قوم هزاره بنام او متفر
 بود و این سلطان مغالی حسب حکم پادشاه مدوح در عرصه چهار روز مردم هزاره از غناباط خارج نموده در آن جنگ ملک ثانی
 خان قتل بهادری نمایان بظهور آورد و در زمانیکه ملک مغالی سردار اقوام توپان بود و جبار خان مورث اعلی شایخ سلیمان سیل
 ملک تلمی طائفه برابرمین غلامی بود و در جنگ پادشاه صفوی قتل سیده قبرش میان جلال آباد و کابل است در آن نواح بسیار رفت
 و سردی می باشد و آن نواح کهنیکه در زمان است لهذا این مثل مشهور گشته که در دو گرگ بتبر جبار بعد سلطان مغالی حاجی مهر خان
 معرفت میرادیس بود که شهرت یافته این میرادیس دختر زاده سلطان مغالی سمات نام بود و ملک مغالی در جنگ سوزی
 در میان خترگی و سگسرخ قتل گردید و بود حالت تسلط میرادیس بر افغانستان بعضی مالکستلر و ایران که شرح وارد ملک
 ببطوند کوراست محتاج به بیان نیست این میرادیس در عهد خود بر قوم توخی نیز بابت مالکنداری حکم فرموده و توخیان این حکم نو را
 بر خود ناگوار نموده بعضی بتزاع و جدال قوم توخی و بهو بگشت و بنا بر آن بعضی توخیان از ملک تبرنگ بگشت به جانب غناباط
 رفتند و باقی توخیان در گروه شده حسن خیل و دیگر مردم اینگونه گرد آب استاده و آب تازی جمع شدند و پیر ک خیل و دیگر اقوام
 متصل شان بر اراضی موسوم اموکالی جمع آمده بر کلات غلامس حاجی عادل له سلطان مغالی قابض گشته و پسرش مسیح بانی که جوان
 و جنگجو بود و سه یک قلمو خورد بر کناره ترنگ نزد یک کلات بنا کرد و همه قوم هوتکان را تمام شکست آفراد دست هوتکان
 قتل رسید و قلعه او را هوتکان گرفتند محمد خان معرفت بجای رنگو ولد کبکی خان برادر زاده میرادیس مان بگذاشتیم و بایام خروج پادشاه
 اختار بر ملک قتل پادشاه حسین هوتک امیر قندهار بزم تسلط بر توخیان چاره تزار هوتکان را بر سر توخیان فرستاده به مقام ل شکر توخیان
 ملا کردند و بیایس را از توخیان قتل رسانیدند اشرف خان الیار خان بعد حادثه غناباط با سپه بگرو گند که در آنجا که این بد نگینند
 بخانه نروند و نمانند و برادر برادر میران زمین دانند و به مقام چنان واقع غریب بگشت ل در شاه شدند و نادر شاه الیار خان را
 در صفحان مقرر کرده اشرف راهله خود بجانب با بهر خود ساخت بعد از فتح هرات در عرصه چهارده ماور بر قندهار سواری فرمود
 قندهار را نیز منسحق ساخت و در ایام یورش نادر شاه بر قندهار عبدالغفور خان له حاجی رنگو مالک قلات غلامی بود و برادرش کبکی
 به مقام شرف خروشان بگسی جمع کردن لشکر بنا بر مقابل نادر شاه رفتند و نادر چون از اینجا بخت بخت بخت بخت بسیار بسیار
 از غناباطان را قتل رسانید و همه خان پیرده خان و زانی احاق زمی مشهور حاجی دو گنگی بگشت و رش شیبهار بر پیر در شاه بود
 و مسیحی خان قوم ترکی نیز شامل نادر شاه بود و قیگن نادر شاه است قندهار بگشت غناباط ترکی را مع چهار هزار فوج بر تسخیر قلات امور ساخت
 و بعد فتح آن خان ترکی قلعه قلات شد و بعد صاف نمودن قندهار و قلات نادر شاه اشرف خان توخی را بگیکرگی خویشتیان مقرر کرده
 به ل توخیان با از بهو یک چنان گرفت که بکنار و پانصد غلامان هوتک را بطور خانه کوچ بایران ترکستان بیضه را بگند و ستان فرستاد
 بگند و شاه بعد پادشاهی احمد شاه ابدالی اشرف خان مالک قلات غزنی بود و در جمل اول همراه پادشاه بگند و ستان رفت بعد مراجعت شاه
 از بگند و ستان بموجب اغوار سرداران زانی اشرف خان مع سلیم خان فرزندش نیز الیار خان مقید گردیده در قید خانه مردند و از غناباط
 ابراهیم بن غلامی آزاد خان سلیمان سیل مد نام دار و اولوالعزم و از دشمنان سخت گیرم خان بود و بر سلطنت ایران معتمد بود هم دیام
 محاربات با کریم خان مدتی سپید کرده چون کریم خان پادشاهت فارس گرفت است بسیار آزاد خان نرواد سلامت با عزت آمد

بعد از آنکه از خان توتی بگریزید بمکه لغمان آمده و قیام نمود تا حال اولادش در لغمان است احمد شاه ابدالی بید تمام نمودن کار شرف
 و ایاری توغچی حکومت قلات غلزی بسورخانی خان باگزنی عطا کرد مگر بعد چند روز او را توخیان محمدزی مقتول کردند سورخانی خان
 دو پسر بود در مت خان لشکری خان سید رحمت خان همکاب احمد شاه می بود و لشکری خان در قلات می بود بعد تخت نشینی پسر شاه
 پسر احمد شاه امو خان ولد اشرف از سلیمان خیلان طلشیه حاکم قلات و توغچی و هزاره چات لمخته شد و نور احمد خان ولد حاجی
 سردار هو تک مجوز شده خطاب قلاص قلخیان یافت آمدنی دیره اسمیخان و بنون و او رگون با و عطا گشت امو خان هم
 فساد از او خان الکوژی و جنگ کشمیر گشته شده او را که پسرانند ولی نعمت خان فتح خان میر عالم خان احمد شاه زمان ولی نعمت خان
 بر جاسه پدر مقرر شد چون که کم سن بود بنا بر آن مولی داد خان محسن خیل سر بر او مقرر گشت و قتیق شهاب الدین خان ولد رحمت خان
 نیره الیاری خان سر بر آورد در میان توخیان جنگ نمائی و قوی یافته و سبب قتیق شهاب الدین خان آن شد که ولی نعمت خان
 بادشاهی با امین الملک پسر شهاب الدین بر زبان آورده امین الملک که وزیر بادشاه بود شهاب الدین را که رقیب ولی نعمت بود
 پرورش نمودن گرفته و از مال خود نیز او را مددی داد ازین بر قاش انیقوم دو کرده شده نصف طرف دار ولی نعمت نیز یار
 شهاب الدین گشت گله کی و گله دیگر بر قلات غلزی قابض می شد و چنانچه درین مخالفت مولی داد خان نائب ولی نعمت خان
 مقتول شد و بعد از آن ولی نعمت خان نیز که بتعاقب تارگران هزاره رفته بود قتل رسید پس از آن برادرش فتح خان ستار و مختار
 گشت در میان شهاب الدین مجادلات می نمود تا وقتیکه قوم غلزی دورانی را با هم جنگ شروع شد سبب آنکه چون در میان
 شاه زمان شاه محمود فساد بوقوع آمده احمد خان نورزی بر اول شاه زمان با شاه محمود شامل شد و بیاعتد و غایب از می احمد خان شاه زمان
 شکست خورده بعائنه ای حالات گروه غلزی را داده خود سری و آزادی نموده عبدالرحیم خان هوتک ولد نور احمد خان نیره حاجی بگور
 بیادشاهی خود بر گزیدند و شهاب الدین توغچی را ازیر او قرار دادند و سبب اتفاق شهاب الدین با عبدالرحیم آن شد که عبدالرحیم
 خود صاحب علین را که شهاب الدین بر سر عاشق بود او زوجه شاه زمان ما و در شانزده ماهه قیصر بود مع زیورات و فرش غیر قابل
 سامان پشهاب الدین داد و شهاب الدین بکلیه سده و می راه غنیمتین گردیده عبدالرحیم خان بنات خود بکلیه بخشید سلیمان خیلان
 سمت کابل رفت و طائفه توران را بر او سپرد و متفق شده مستعد پیکار شدند و بعد متقابل با فوج شاه زمان شکست خورده پنجاه
 از غلزی مقتول شدند عبدالرحیم خان قلات غلزی واپس رفت - باز بر وقت جنگ در انیان با عبدالرحیم خان ستمی فتح خان
 توغچی قبل از وقوع جنگ شامل در انیان گردیده در نیجنگ معلوم جلاک امو کانی در میان کوه سنج با غلزیان شکست خورده از قوم
 توغچی هشت هزار مرد قتل شدند و هو تکان که سواره بودند اکثر بر سلامت میران رفتند - باز بوقت بهار در جنگ که سرداران غلزی
 عبدالرحیم خان هوتک و شهاب الدین توغچی و سرداران دورانی عبدالحمید خان بارکزی و سیدالخان الکوژی و آدم خان پوپلزی
 و شاه می خان اپکنی عرض بیگی و ستم خان با میر می بودند غلزیان دیگر بار شکست خورده بسیار قتل رسیدند لهذا انیسال
 پیل قتل غلزی شد سال دیگر وقت بهار چون احمد خان نورزی همراه فوج کابل می رفت مرم شجاع توغچی جلالزی زیر حکم ملاز عفران
 نیره زاد ملک لغمانی بتمام بلان با طبر او حمل نمود مگر خود شکست خورده از طرف او ششصد مرد مقتول شدند و احمد خان نورزی
 واپس بقندهار آمده مع فوج گران از دورانیان اتواب شاهین متوجه سر کوبی توخیان گشت مگر فایده بران مرتب شد که فرمان توغچی
 مع شهاب الدین فتح خان بالسه کوه قلات رفتند بعد با رغنداب کوچ نموده بر آل عیال غلزیان حمل نمود و بیگنا مان بسیار قتل
 و

و این جنگ آخرتین بود میان توغی و هوتک در انیان بیده عبدالرحیم خان شهاب الدین خان بطرف کوهستان مغانی که سینه برهنه
 عرصه اندک بعد از آن شجاع الملک بملک کا که پناه گرفته بود چون شهاب الدین خان فتح خان شکر الله خان له عبدالرحیم خان باو
 ماتی شدند بلی چند روز بادشاه شد مگر بسبب آنکه شهاب الدین خان تا ایام زریست سلام او دادند و علاوه از آن شنیدند که شهاب الدین
 قلع بمقام تاوک تیار نموده ناراض تمام گشت و گلستان خان اچک می را برسماری آتقلد ماسور ساخت فتح خان ابا بکر زری را نیز
 به او فرستاد و او شان آنجا رسیده قلع را محاصره کردند و شهاب الدین خان در وقت غفلت بران فوج درانی حمله کرده سواران منفر شده
 رفتند و گولاند از آن توپخانه قتل شدند و پتی تا توپخانه را سوزانیدند و در رختخانه که پها سیخ نموده تمام رستان آن قلع پها پها مانده
 وقت بهار صحبت خان پول زری فوج تازه از کابل گرفته توپها را بر او پها سوار کرده چند روز بر قلع توپ مانی نموده مگر نامراد و پس شدند
 تا آنکه در ۱۳۹۰ سرکاراگزیری بر کابل فوج کشی نموده آنرا منهدم ساخت بعد مراجعت صحبت خان پول زری شهاب الدین فتح خان
 باهم جنگ آغاز نموده و کازجای سائیدند که فتح خان محیب برادر شهاب الدین را در علقه خاکه مقبول ساخت اینجا دولت تازنگی فتح
 تازه مانده بعد از آن بیدل بصلاحیت شد چنانچه سمنده خان با دختر شهاب الدین شادی کرد و دختر خود را بخدمت خان سیر شهاب الدین
 پس آن امیر دوست محمد خان عالی کابل بحکمت علی و جرأت در یورش متواتر علقه توغی را چنان با تمام و کمال ساخت که قابل شرف
 نماند و مشیت خانان شهاب الدین خان بسیار کم شده بر سلیمان خیلان نیز خود امیر صاحب نیز وزیر محمد اکبر خان باره فوج فرستاد
 و قواعت متواتره حاصل ساخته چنان گوشمالی داد که با وجود کمال کثرت یک نشت ترک بناوت نمودند و نیز در تمام قوم غلزی می
 کل باقی نماند هر شایع و ملک رعیت گشتند و مانگزار شدند بعد فوج کشی ناورد بر افغانستان خانه کوچ فرمودند بکنار و پانصد خانوار
 بترکستان ایمان دهند و مستان بنیوم هوتک اکثر در مرغه و هر دو طرف بایرین غر و سوزغرانند چنانچه صیقلی در مرغه
 و تاغ و بلجاری در گردشی جنگل و قاپولان و شصت ت زری در روغنامی داکا زری در زرنامی و دمنند یا و تون زری بمقام سوزی
 و قزری در هندو و در ناغری باشند و این ملک هوتک از قندهار پارس منزل طرف شرق شمالی و از قلات غلزی یک منزل طرف
 شرق جنوبی واقع است بالفصل در بنیوم میرالم خان سیر و زاده عبدالرحیم خان هوتک سه و عثمان خانان کلان اند جمله هوتک
 تخمیناً هزار خانوار و جمله توغی پانزده هزار خانوار خواهند بود و اهل عروج چنانچه مسطور شد در قوم توغی بود بعد ترقی قوم هوتک
 بر درجه دوم افتادند و مکان شهر خود در ملک توغی قلات غلزی است در وادی ترنگ از پل سنگه تا شیبیار و نواحی آن
 آبادند و شمالی حصه وادی ارغنداب ملحق ملک هزاره است و میزان در قبضه توغی است و از وادی ناوه در حصه جنوبی و پانزده
 و دره خاکاک نیز توغی آبادند ابا بکر زری در جنگ در سراسر شاه مردان ناوه می باشند و باقی غلزی در شیبیار و قلات سمنان
 و سایر آن نواحی آبادند - یک محله توغیان متصل شهر کابل است ملحق دیربهمان واقع است سلیمان خیل از روی تعداد بر تمام شایخها
 غلزی کثرت دارند تخمیناً پنجاه هزار خانوار خواهند بود و او شان چهارالموس شهبانده ملک سکون او شان بر دو حصه منقسم است
 جنوبی و شمالی ازین هر دو حصه سمت جنوب قصبه خیل و شلمزی محرم اول درجه اند و این مردم مع شایخها ملحقه در حصه جنوبی بدین
 در علقه کندهار از دین خیل قندهار خیل شکی خیل شاه توری جلایزی کلایل مونت خیل شکی خیل غیره قامت دارند و
 نصف زرمت خصوص حصه جنوبی زرمت در قبضه خیلها سلیمان است - و علقه نانی خند متعلقه کندهار نیز از آن ایشان
 است و در وادی خواو دیگر علقه چات متفرقه می باشند و در تقسیم شمالی ستانی زری خواه سلطان زری احمد زری اقوام درجه اول اند

قلندر خان ملک قوم آدم زمینی تمت سابقه را فتح کرده بنا بر اوار کنگ بادشاه سه حصه خیل کرد پس موسی خیل معنونه خیل
 یک حصه بهرام اولاد سالار یک حصه درمی پاره یک حصه و تا عهد سکھان الیه سگر برین حصص شده آمد که آنوقت اکثر قتل بران
 خان از تقسیم بود ازینها هر که زیاد تر آباد نموده بر آن قابض شد مگر زمین آبی و نهر کورم که هنوز موافق حصص تقسیم قدیم انداخته
 در مغزی حصته موسی خیل بود و خیل دور وسط بهرام و در شرقی حصه درمی پاره سکونت دارند +

ذکر شاخ دولت خیل و غیره

آورده اند چون سبب رامت تفتی فیما بین تن پرتگیان مکان ملک و روبروی و مردان دولت خیل و دیگر نوغانیان که پی و مالدار
 نزاع و عداوت پیدا کردید و خان زمان و دیگر نوغانیان چنانچه در حالت قوم مروت بالا مذکور شد بر ملک ملک قابض شدند
 ملک ملک مادر میان خود برین حصص تقسیم کردند از قوم مروت یک و از قوم دولت خیل یک و از میان خیل یک و از میان
 یک و از میان خیل یک و از میان خیل یک و از میان خیل یک و از میان خیل یک و از میان خیل یک و از میان خیل یک و از میان خیل یک
 غالب آمده قوم مروت را از ملک مخرج ساخت و مروت را ضبط کرد و ثانیاً و تیسریم در میان قوم گندهاپور و میان خیل کشت خون
 واقع شد و در میان خیل را نیز ضبط فرمود و چون که ریاست این قوم از قدیم متعلق بنخاندان کخی خیل بود و خانان کخی خیل از قدیم با قوم
 خود سلوک برادران می نمودند و تیکه ریاست به قتال خان ابن سلیم خان که قتال خود و عمارت ازان است رسید و سه با خود
 ساوک برادران متروک ساخته صومت سستی و حکمرانی خود سری بروی کار آورد و بنا بران مکان کخی خیل دولت خیل اورا ملوک گردانید
 پسرش مقتول ساخته و سرور خان که پسر شلوار و بریکه قتال خان بود و سفارش پسر خان برادر گل خان از قتل سلامت مانده هنگام فرصت
 گرفته بکابل رفته پیش تیموشاه سدوزی بادشاه افغانستان دخواه شد و بادشاه چند هزار فوج مدد توپ حواله او نمود و روانه
 شده چون شباک نزدیک رسید گل خان مذکور با وجود دشمنی دولت خیلان را با تاهداری سرور خان بفرمانش نموده دولت خیلان
 نیز بفرمانش گل خان و عهد و سوگند گرفتن از سرور خان سولک مهران کخی زمی که بر سوگند سرور خان اعتبار نداشتند نزد سرور خان
 میان خیل برادران رفت و دیگر تمامی نزد سرور خان حاضر آمدند و بجز و حاضر شدن سرور خان عهد و پیمان را بر طاق نسیان گذاشته
 هر که کس خوانین و مهران را که در شور قتل پدر و برادرش شریک بودند کجا می دیند و بگیران را که بوئی از داعیه داشته برقتول
 ساخته بعد چند سگی گل خان را نیز کشت و ملک ملک را از دولت خیلان خالی نمود و پانصد سپاهی را ملازم داشته در علاق ملک
 قلعه محکم تیار ساخت بلوغ آراست و ریاست را بر انصاف ترجیح داد و سخاوت را نیز پیشه ساخت بعد فتح یابی بر قوم گندهاپور
 در جنگ و بره قوت و شوکت او زیاد گشته و در سن ۱۸۹۲ م کرم وفات کرده پسرش الداد خان بر جلای اوشست که هنوز سال کامل
 نگذشته بود که در سن ۱۸۹۳ م هنگام رسیدن فوج کمونر نونال ملک شباک انبج فانی مصاحبان و اهلکاران اندیشیده بچه قبایل فرزندان
 و اسباب بکوه و زیران مسعود گرفته رفت و سکھان بر ملک قبضه نمودند و ملک از سر کار سکھان و تنخواه مختانینان بیالی جانان
 پاینده خان نموا بکزی و حیات الدخان سدوزی و عاشق محمد خان علی زمی بطور جاگیر عطا شد در سن ۱۹۰۱ م در عهد گورنر
 انگلیزی ملک ملک با زبیر نواب شاه نواز خان پسر الداد خان عالم گشت +

ذکر شاخ میان خیل

در ابتدا این شاخ نیز مثل شاخ صورت پیشه تجارت و مالداری داشته تا بستان در اراضی و اشته اقامت کرده وقت زمستان بطورخانه کوچی بدامان کوچی غیر انتفال می کردند و گاه به علاقه ناک و گاه در علاقه ترنه بیسی خیلان و اکثر در علاقه در ایشون اقامت و مال چراسی می نمودند و در آن زمانه مانکان قابضان ملک در ایشون و چون در ایشون طایفه سروانی بودند و قبیله شبازخان ملقب خان زمان سردارگی خیلان دولت خیلان به تمام اقوام نوحانی و سائر اقوام پوندگان چنانچه گفته پوران و بازران و کاکران غیره بر اقوام پوندگیان قابضان ناک و سواران قابضان رو طبری غالب آمده بر ملک ناک قبضه نموده و هر ویران مانند بد از ان نیز شاخ میانی تا چند سال بدستور پونده مانده اما در سال که پوندگان قوم بختیار که در اصل مساوات و شوی باغیان اند و در وقت اوشان از دامان باغغانستان مغربی و از افغانستان مغربی بدامان شامل شاخ میانی می نود اوشان در آن سال در علاقه ایشون از ناک داشته در میان مردم بختیار و سروانی بر سر زراعت تلغی جنگ سخت به میان آمده و بختیاران سروانیان را شکست داده از در ایشون خراج نمودند چون بختیاران تنها قبضه ملک در ایشون را مشکل می دانستند بختیاران مردم قوم میانی را که آن سال کرسیجات اوشان در علاقه ترنه از ناک داشته طلبانیدند و میانیان کرسیجات را از علاقه ترنه که پلاینده به علاقه در این آمده و هر دو قوم بالاتفاق بر ملک در ایشون قبضه نموده اراضی با مانی را بر چهار حصه چنانچه سه حصه از میانی و چهارم حصه از ان بختیار قرار داده برین قسمت رسانند و اراضی آب سیاه را نیز چنانچه تا حال شده می آید برین موجب فیما بین هر دو قوم تقسیم یافته از هر دو قوم فتنه بعضی سکونت در ایشون اختیار نموده در تردد و آبادی زمینات مصروف شدند و باقی هر دو قوم بدستور پونده ماندند چنانچه تا حال این هر دو قوم تقسیم و کوچی موجود اند در آن نزوی که شمال خان کچی خیل از خان زمان خان ناراض شده مد آل و عیال نزد میانیان آمده میانیان او را حصه از آب سیاه زام مشرک در ایشون وجود و صوان بخشیده خان موسوف موضع شمال را آباد ساخت بعد مدتی چون در میان قوم گنڈاپور که در آن ایام بر رو طبری سوریان از اندک ایام سکونت پذیر شده بودند و قوم میانی قتلای بوقوع رسیده دوران بمقامه بر بهم خان دیگر سپهران خان نور خان سیخیل سردار اقوام میانی از دست مردم گنڈاپوران قبیل رسیده و بعد صلح نیز نقاره بنام میان خیلان باقی مانده خان زمان خان سردار کچی خیلان حصه میانی واقع ناک ضبط نمود بنا بران میانیان نیز موضع شمال خان کچی خیل واقع حد در ایشون را ضبط نمودند بعد از ان بدست چون خانی قوم گنڈاپور از قوم بر ایشون بقوم عمران زخمی انتفال نموده نوبت ریاست گنڈاپوری به ملک بارخان بر خیل بکچی خیل رسید مردم قوم میانی و بختیار باعث عداوت و نزاع که از عهد خان نور خان پیدا شده بود بالاتفاق موضع آباد کرد پسین خان کلاچی فیروز خیل را که عالی معروف بشهر کلاچی است غارت و تاراج کرده رو نهاد و سمت در ایشون شد و لشکر گنڈاپوران بطور چینیاز موضع لوفی بر آمده بتعاقب ایشان فتنه بر مقام اراضی سوه کلاچی که بقاصد یک نیم میل از کلاچی طرف غرب و جنوب واقع است با لشکر میانی و بختیار مقابله نموده گنڈاپوران فتحیاب و میانی و بختیار از هم گشتند و مردمان کار بسیار از میانی خیل و بختیار رنج بر شمشیر گنڈاپوران تسلیم رسیدند که یکصد و چهل مرد کار خاص از قوم بختیار بکار آمدند از ان بعد بعضی نجات بختیاران بمقام مرقد لوفی در سکونت افغانستان مغربی اختیار نموده موسوم بختیاران مومنی شدند و از قدیم الایام خانی قوم

میان خیل و شلخ سیخیل شده آمده و این قوم همیشه در خراسان و دامان با قوم کشی خیل هم مساوات زده و دعوی برابری داشته اند و در وقت سلطت افغانان پوریان شاه خیل پرتگیاں سوزنی مردم از شلخ میان خیل با مارت علمی هندوستان باو شایست بسیار و بکار رسیدند چنانچه سابق مذکور شد و از محمد سیدخان سوس خیل تا محمد عمرخان و عظیم خان پسرش بازده پشت برابر است اقوام سیخیل درین خاندان نادر عمرخان در عصر دولت شهید گردیده +

حالت قوم تنور

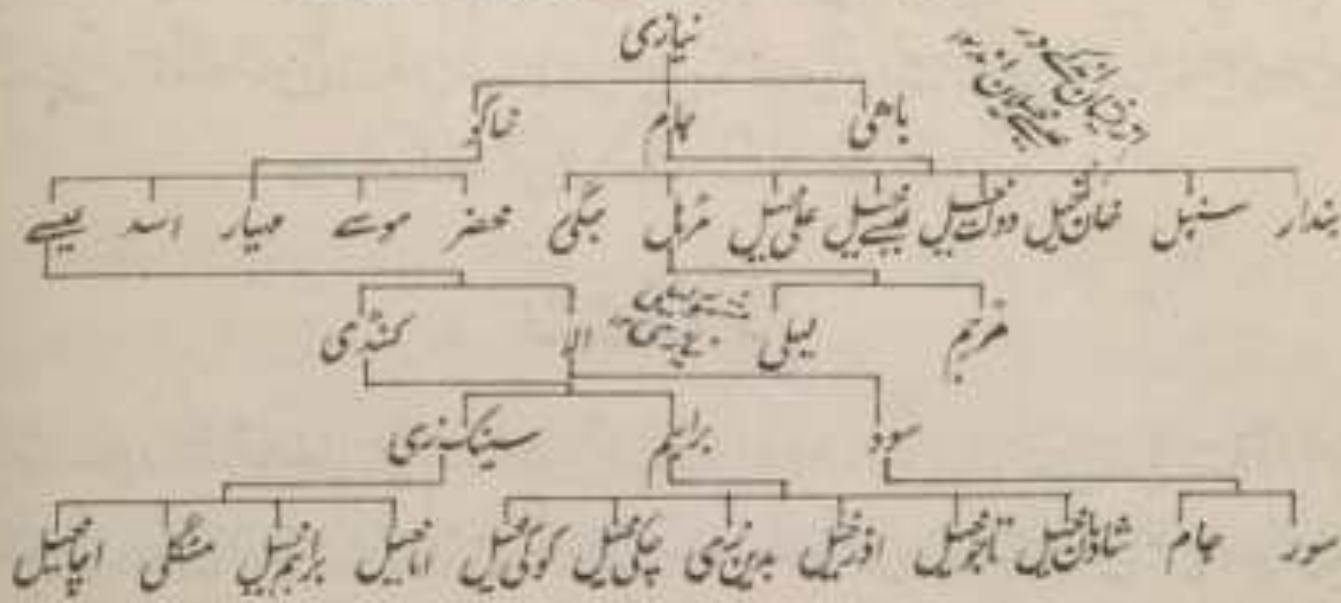
نحویت کلبین شلخ نیز مثل شلخ دولت خیل و میان خیل تجار مال دارد و پهنه بودند تا بستان را در نواح و اش و زمستان در علاقه دامان میگردد رانیده اند هنگام تسلط و قبضه خان زمان خان کشی خیل با اتفاق تمام شانها نواحی این قوم نیز شامل تسلط مانده بعد قبضه نواحیان بزرگ حصه از آب و اراضی گرفته یک بخت تقسیم شدند و این قوم نیز در ایام برابر دولت خیلمان بود و بعد مدتی اول بعد نادر شاه افشار ایرانی و در وقت غانی شاه بزرگ خان بسبب متقاتله و مقابل با مغلان بسیار مقتول و کم زور گردید و تا نیا در وقتیکه این قوم بر یعقوب خیلمان یورش نموده و بسیاری از مردمان یعقوب خیلمان را بقتل رسانیده چون صاحب دغان و دیگر مکان یعقوب خیلمان نزد گنشا پوران پناه آورده طالب مدد شدند و لشکر گنشا پوران به درگاری ایشان که بر موضع تنوران تاخت کرده اکثر مردمان کلب تنوران را باقتحام یعقوب خیلمان بقتل رسانیدند از آن بظرافت بسیار کم و کم زور گردیده اعمال سواشی چنانچه نوار چوچی میزند

احوال تاریخی قوم نیازی

مرقوم است که نیازی این دی را از سده زوجه سده میسر بود و از آن جمله ای که از شکم سترانیه بود شخص خا پرست بوجود آمده بعد از دنیا می آید که داشت و در بنگاله سکونت اقوام قافله در افغانستان مغربی تمامی اقوام نیازی در نواح مغربی سکونت داشتند که احوال نیز چنانچه در پیشتر ایشان همان نواحی موجود اند و بسیاری از این قوم پیشه تجارت پهنه گری داشتند چنانچه تا احوال می از بعد سلطنت سلطان بهلول بودی بهندوستان آمده نزد پادشاه موصوف عزیز شدند و بدو سلطنت شیر شاه سوسی بر عهدت معزز مارت و وزارت فایز گردید و نظر آن با اقتیاد شدند از آن جمله بیست تن نیازی ملقب عظم همایون صوبدار الیه و پنجاب گشت و در اندک عرصه چنان ترقی و کمیت و شوکت جمعیت یافتند که با اسلام شاه سوز مقابلت نمودند و از سبب این سرکشی در پریشانی و تباهی افتادند فی احوال در افغانستان مشرقی واقع سواحل دریایه با سین دامان و قتل سواسی اقوام سیخی خیل موسوی خیل و موشانی و سرنگ و دیگر شانشی مدار و قوی نیست و نیاز زبان شلخ مشرف و کشدی و سسی اگر پیشه پهنه گری سوداگری دارند اما در جمعیت و کثرت کم اند از شلخ کشدی گروهی در ملک نوست ساکنند و نیز ملایند از شلخ کشدی در ملک نوست و بنون کآن ملک از کوه هندوکش طرف غرب شمال از آب گزان طرف مشرق واقع است سکونت پذیر و زمین دارند و گروهی غنیر از زبان شلخ در ملک ناک سکونت و زمیندار می دارند اما این کنترا این خود را از خیل بودی می شناسند و از قوم نیازی خود را محسوب نمی سازند و احوال سواشی چنانچه نوار چوچی میزند

چونکه محل حال تو ایچی قوم مروت وراثتاء ذکر سوال تو ایچی میانیل کوئی شیل سابق مرقوم شد ثانیاً ذکر آن بیخاندہ دانسته آن نموده

ذکر شجره نسب نیازی بونی بن شجاع عجمی



شجره نسب این علیہ موافق روایت فخرن نغانی چنان است کہ بالا نوشته شد یعنی نیازی پسر لودی و عیسی نیل نیازی

است اما در کرسی علم عیسی خیلان چنین دیده شد کہ عیسی نغان کہ قوم عیسی نیل از نام او شہود است بن مہر بن

فخر بن زلام بن فر بن مہم بن گن بن جمال بن نیازی بن لودی بود بدین شرح کہ نیازی را

سہ منکوحہ بود و نذر و جا اول از قوم سردانی بود و کار و باہی متولد شد و این باہی

مردند ایاد و تارک الدنیا بود و زود چہ عیوم مسامت ذکر ایہ قبیلہ پر گمی بود

از جمال متولد شد و جمال صاحب مال جاہ بود و زود چہ عیوم

او ز اولاد بن بن مشرک بود کہ اورا

نیازی در آخر عمر وقت

پہری کلان

کہہ

از عہ خاکو

متولد شد و خاکو خوردترین

بود چون نیازی را وقت موت مشہد

ترتیب اورا حوالہ مال کرد پس جمال اورا تربیت کرد

و مہر نیل بن بکابن جمال چون متولد شد جمال نون عیسی سما کو داد و خاکورا

ازین زمانہ شش پسر بود و آمدند سر سہاک میار و خوشانی بچن قیدر سپانی بنا بران ذکر

شجره نسب نیازی موافق کرسی نام خوارین عیسی نیل نیز مناسب تصوریدہ مشہد عو

عال تواریخی قوم سردانی نوری گفتند که بعد از سلطنت شهاب الدین غوری الواس سردانی بر شهر
 دره بند معروف در ایشان چون در حوان علاقیات دامن کوه تخت سلیمان که پیش از آن مردم هند و بود و مذنب و مردم
 آتش پرست پارتی نسب بران بود و باش داشتند از سادات قانزبان اسلام هر بار شده آن علاقیات و بران ننده بودند
 آنگو و مالک شدند و ریاست این قوم بنامندان سرپال خصوص با اسلام شیخ طبع قتال مطلق شده می آید و این شیخ طبع قتال
 شهر کند در ایشان را مشهور کرد و در بران گذارشته این شهر در ایشان را که مالا آباد و موجود است آبادان فرموده در وازه شمالی
 چهار دیواری در ایشان بنام شیخ طبع قتالی موسوم گشت اما در آن وقت شهر در ایشان بسیار مسور و بار و نوق بود و چار دیواری
 و عمارت با اسلوب داشت و در آن وقت سواهی آب جاری قدیم و درختان و علاقیات نام دیگر چیزی باقی نیست مدت مدید در میان
 بر علاقه در ایشان قانع مالک ننده بعد از دولت بهایون بادشاه جلاوطن غراب شدند سبب ال این قوم ده امر شدند یکی که قوی قلیل شدن
 تعداد الواس هم مغلوبی از اعدای اول بنی طور این قوم عاید گشت که بابت ننگ افغانیه فرود شدند فی از سوان و شهری نزد ایشان
 در ایشان میان سوربان مرغانیان صلوات رونما شده نوبت بعد از قتال سید و بر میدان موسوم شرفی واقع سمت غرب در ایشان گشت
 در میان هر دو تن جنگ عظیم و نفع گشته و کشت خون حساب بسیار آمده اکثر مردان کج و جنگا و هر دو قوم بران میدان قتل رسید باقی ماندگان
 از آن وقت بسیار پشیمان شده دست از جنگ باز کرده بودند و هر یک از آن الواس مقتولان خود را که هزار نابودند و قبرهای خور و سپه و ناک
 نمودند و بسیار خود را بجهت کردند و آخر کار نتیجی این بود آن دید که قابل مقابل احدی از اقوام سرحدی نماند چون آب جاری و مالک سرحد
 بود و قوم بنی تیار بر سر و انیان نماند و بعد از آنکه شونجی چیزی مقتول شدند و بقیه السیف از علاقه در ایشان بیخلف گردید و بعضی نزد
 مالک کوه که به قوم او شان منبها نوب سلطین بود و سردار و جاگیر و در آن وقت بود و در وی به پشاور و گردوی به پنجاب پراکنده شدند و قتل
 و میان خیل بنی تیار بالاتفاق و الاشتهر آن که در این قبیله نموده آن مالک با هم ساخته مالک زمیندار در ایشان شدند و حالت مملک است
 قانندان مالک کوه شونجی که شیخ صد الدین صدر جهان بن شیخ احمد زنده پسر سردانی سرپال بود اهل این نمانان که بر پشت سینه و هم پیشانی
 بن سردانی نسب و می نمود بطریق سیاحت سمت هند و ستان فته و از دریا که سبلج عبور نموده آن همه آب یک چهره بود که فخر
 نماندند بعبادت الهی جلالت شغول می اند و در آن نزدیکی یک موضع موسوم به جوم بود نزدیک عبادت نماند شیخ صد الدین در آن
 حویلی ضعیف مسلمان از قوم الی می نمود اول از بهر آن که مردم شیخ موسوم گشت و قتی که صدر جهان با دختر سلطان بملول بودی اتفاق
 نکاح افتاد و او را و ابادی در کرد و بیایه که آن نیکو الی می نماند موضع بنا کرد اما مالک پس آن از بنا نماندند قدیم مالک نامی را چو ت و کیفیت شادی
 نمودن شیخ با دختر سلطان بملول بدین طریق بیان نمود و آنکه وقتیکه سلطان بملول از پنجاب با بر سیاحت گیر می می رفت قیامش نزدیک
 یک شیخ صدر جهان افتاد و در آن شب با وی گفت و نزدیک کتله باها و می نماندند و در شوقی با او صدمه را یا رامی آتش افروختن
 و هر رخ روشن کردن نبود چنانی که سبب اول وقت شب بر یک شیخ روشن می با و وجود آن با دوست روشن و افروزان ننده با وجود
 نهایت شندی با او هیچ صدر آن چرخ نمی رسید از معانی این حالت که بر سر القصب رونما بود چون از کرامت شیخ بود سلطان را به معانی این
 کرامت ارادت و عقیدت تمام پیدا شده اما در زیارت شیخ رفت و در دل خود همه کرد و اگر برین بر سلطنت و ملی کامیاب شوم دختر خود بکن
 این شیخ خواهد داد و از فضل الهی آن مراد سلطان بملول رسید حسب شرط نکاح دختر خود با شیخ نمونه دوازده موضع کلان پنجاه و شش
 موضع نور و صد دیگر لوازمات بملور جنیه دختر خود در جاگیر شیخ صاحب زرانی داشته پس از آن صدر جهان شادی و بیم نمانان چون

نمود چون از عالم فانی به عالم جاویدانی رسالت فرمود و در نگاه خاص قبر او واقع شد که تا حال زیارتگاه خاص عام است و سبب
 اسی اولادش که از لشکر شاهزادی بودند مجاور زیارتگاه شیخ مقرر شدند که تا حال از اولادشان بر مهاورت متعین اند و هر چه غیر متومات
 اولادشان می گیرند از آن جمله بعضی مردم بطور خلیفه بعضی مجاور مطلق گفته می شوند که هر دو فریق ملقب بنان صاحب اند و آن اولاد شیخ
 صدر جهان که از لشکر راجه پوتانی بودند آن مالک باگیر رئیس ملک شدند و در میان بازیدخان و شیخ صدر جهان پنج پیشش پشت
 در کرسی نامتعالی مانده که ساسی آن بزرگان سلسله وار بدست نرسیدند از بازیدخان شجره نسب این خاندان چنانچه بالا مذکور شد درین سال
 اندر آن یافت و این بازیدخان متصل شهر الیکه در قدیم ویران و شیخ صدر جهان از مذکور آباد کرده بود و شهر دویم معروف است که اولاد شهر بنی
 پخته و مندیق آباد ساخت و بر بسیاری از نوات موروثی خود نقل حاصل کرده بود و باش مالیرا گنداشته در کولک سکونت اختیار نمودند و کولک
 از خاص مکان است گاه قرار داده و دیگر برادران یک جدی او بدستور و در شهر مالیرا ساکن اندند بعد وفات بازیدخان فرزندخان در فرزند
 وی شخصی بسیار خوش نصیب صاحب اقبال بود بعد از وفاتش شیخ محمدخان جانشین او گشت و در سن ۱۰۰۰ هجری بمکه فرج نامم سرسند باگور گویان
 پیشوائی سکمان نامکسپوتی جنگ نمود - و فوتی حسب حکم شاه و بی محنت فرج بر گشت گرفتاری یک سوار رو و جلد رئیس بدانون
 رفت او را گرفتار ساخته حاضر در بار ساخت و در عهد سلطنت او جنگ نرسید عالم گرفت شد و در عهد است خود منع بنام شیر پور آباد
 کرده بود که حال آن موضع و قبضه عالی پشایه است بعد از وفات است ظلمت بین خان عثمان بازیدخان و پشایه که در پیش پشایه محمدخان سکمان
 گرفتار کرده آه رده بود همراه جمعیت سنگین برائے غیر ملایک کولک آمدند که در غلام حسین خان مبتضاه اصلاح وقت صلح را از جنگ این شهر
 شاهوی سلامت باقی فرستاد و همراه عثمان بازیدخان نمود چنانچه اولاد و غیره همراه گرفت و این ملک شوق بعد از انتقال ظلمت بین خان اگر چه
 اولادش موجود بود بنظر استعد او و یاقوت زیاد به حال خان فرزند شیر محمد خان رئیس مالیرا کولک شد و در سن ۱۰۰۰ هجری جمال خان در جنگ سرسند
 قتل رسید و فرزندش بسکین خان رئیس شد و در سن ۱۰۰۰ هجری شاه با شاه با بلی بلی آمد و با شاه با بلی این خاندان را از انوش پور
 تمام فرمود و صد و دو قبوه و سواد و دود مکه و بر جباری کرد و در سن ۱۰۰۰ هجری فیما بین آلا شاکر و حورث اعلی صاحب پشایه سکین خان
 جنگ بوقوع رسیده در آن جنگ بسکین خان شهید شده و شهر سرسند قدیم که در آن نیا از خان پنجانب با شاه حاکم بود از دست سکمان
 چنان گارت و بتباه گشت که تا حال در میان افتاده است بعد بسکین خان باورخان فرزند خورش مشه نشین شد و در سن ۱۰۰۰ هجری اولاد
 نیز با سکمان محاربات و داد و بداد بسیار از علاقه ریاست مالیرا کولک قبضه عالی پشایه غیره آمد بعد مقتول شدن باورخان
 عرفان اسد الدخان حطال الدخان فرزندانش نوبت بنوبت حکومت نمودند و در سن ۱۰۰۰ هجری باورخان است خاندان بسکین خان
 در اولاد و کلاش آمده که در آخر سن ۱۰۰۰ هجری نوبت سنگه والی الی پور موه فوج سکمان طرف مالیرا کولک حرکت نمود و از حطال الدخان رئیس کولک
 قریب یک لکه پنجاه هزار روپیه بلور نذران گرفتن قرار داده و عطا الدخان خیریه و پدید نشاند و کرده و بر اسکا و باقی ضمانت مالی پشایه
 و سینه نامه غیره خوانید و ضمانت موصوفان بعضی از ضمانت تمام نجات خود و علاقه عالی کولک نشانید نواز خوش نصیبی نوسا مالک
 جنرال اکثر لونی صاحب از طرف گورنر انگلیزی بر دفع فوج سکمان که تا آنجا آمد و بودند و حفاظت ممالک حاکمان و نرسان المان
 واقع سمت شرق و جنوب در پشایه تسلیم بجلا تا انبالا تشریف آورد و فوج سکمان بر قدمی که آمده بودند و پس بر گردان شده تا آنکه
 از دریا به سنج عبور نمودند به پور رسیدند و نمان بازنداشتند و جز صاحب صوف بذات خود تا لو و هیانه آمده بنظر مصامت ملکداری
 به کولک تشریف برده بعد دریافت احوال تمام نجات پشایه و دیگر ضمانت داران را حکما از مالیرا کولک برخاست فرموده قبضه

مالیه و کتوله بر میان عطا کرد و بار خجیت سنگین برایشه تلخ صد مقرر ساخته عهدنامه فصل فیما بین گویند انگریزی و سنجیت سنگین تحریر یافت ازان
 باز در سوادرا جگهان آرام یافتند اگر چه در آن وقت عطاء الدخان رئیس نه قید حیات بود و مگر وزیر خغان فرزند کلان بسکین خغان عمومی ریاست
 بخدمت جنرال صاحب موصوف و اسرا ساخته هنوز فیصل نشده بود که عطاء الدخان فوت کرد و ریاست مالیه کتوله بنظوری گویند انگریزی
 بنام وزیر خغان مسلماً بعد تسلط قرار یافت و اولاد عطاء الدخان بر ملا و خاص جگانه خود قایل شدند وزیر خغان رئیس در سنه فوت شده
 فرزندش ابرین رئیس گشت چونکه قبل ازین میان این خاندان خطاب خغان صاحب داشتند درین وقت از پیشگاه مکرر انگریزی مخاطب بنهاب حساب
 شد عتوب ابرین در سنه فوت گردیده بجهت او نواب محبوب علی خغان فرزندش مندر آرا گشت در آخر سنه ۱۲۰۴ او نیز انتقال نمود
 بعد از نواب سکنده علی خغان فرزند او مالک است گشت و محال این است بابت معاملت جلود و نیم کاه و پیداست که از آن جمله یک کتوله
 ازان فوات خاص سکنده علی خغان باقی برجامی اوزان حصاران منقسم ماند

ذکر احوال و نسب طبقه کرانی

بدانکه نسبان و نسب کران مورثا علی طبقه کرانی است اختلاف بسیار نموده و لارکان که علایقه کلان از طبقه کرانی اند می گویند که
 کران سیف نام بود و نسب او بحضرت امام حسن رضی الله عنده منتهی می سازند و قوم تنگ که نیز گویند از کرانی اند نام پدر کران مسکین
 می گویند و شجره نسب او بشیر بن سوب می سازند یعنی سفید ایشان علایقه شیکس گویند که کران فرزند نام شانه را در نام معلوم بود و در سنه
 مخزن افتخانی و مددات افغانه و غیره نسبان افغانه اتفاق دارند بریکه کران یک طفلی از او شیر خواره بود که از فرودگاه و لشکر که ام بادشاه
 در زیر گراهی آهنی یافته شده یا عبدالسواد و در او را بدله گراهی آهنی گرفته بودند اما سوم به کران یا کرانی ساخت ازین بیان واضح
 شد که از اولاد قیس عبدالرشید پشان نیست زیرا است که حقتالی او را آنقدر کثرت بشید که مدت او از طبقات افغانه معلوم نیست و گویند
 که عبدالسواد را به سبب نداشتن اولاد و زنی نمانی کرده پرورد و بعد رسیدن بن لویج او را با دختر خود شادی نمود و او را از شکم آن طفیل
 دو فرزند یکی سمنی کودی و دیگری کتلی بود و آمدند چنانچه در شجره نسب اولاد او مرقوم خواهد شد و این جمله اقوام را جملاً کرانی یا کرانی
 می گویند قوم و لاناک اورگ زشی توگیانی آفریدی تنگ زیری شیکس یعنی بنوچی و دوروز دران و اسخان خیل ازین فرقه اند
 کلان از نسل کرانی محسوب اند اما بدست مویست ساله در این اکثر طوایف از شاخه تقدیر افغان بن

ارسیا اند که هر وقت تقسیم شدن علایقه افغان بر پنج طبقه سه طبقه بنام اولاد فرزندان

قیس عبدالرشید پشان یعنی مشرینی و غورخشتی و مینی قرار یافت

و دو طبقه ازان افغانه و سلی یک طبقه

ستی خجاک

نژاد و دو طبقه کرانی

بنام کران یعنی عبدالسواد و مشر و سوبم دیده

بسیاری از شاخه های افغانه قدیمه شامل این طبقه شده اند و اله اعلم

بسیار محال این است محال حقیقت نسب کرانی که نوشته شده است

ذکر شجره خیمیل طبقه کرمانی که طبقه پنجم است



بر آنکه فرزند کمان کوی بن کرمانی بود که اولادش بسیار ترقی یافتند اول از مفرق افانند از دره نیمه عبور کرده به سبب صنعت را به لایه بر شهر
 پشاور آباد کرده کرام پوریش نمودند و در شهر شیر بران قلابض مالک شدند و روز بروز قبیله خود را وسعت می دادند تا که بر حدود و شرقی دریائے
 اسیمن نیز تسلط نمودند و در وقت سلطان محمود غزنوی این گروه به شکاری مالک کیمی هنگام پورش سلطان محمود بر سومنات هند است
 شایان بساوری نمایان برتوق آوردند قبل از ایشان قوم شخ کا فر ضلع پشاور را هر دو کنار دریای سند آبا و پو و نزدیکاً ساچنان معلوم می شود
 که شخ کا فر به است از قوم گریک که بیشترین باشند و اوقات مردم دیگران می توان گفتی سواتیان نیز بر حدود و ضلع پشاور و راپت می آید اما آن آباد
 اوست و استند که دلال کان آن به است بر یک با ما ناس که به استان سواته و نیز از خارج کردند و قبیله خود بران اما کس که ستر نیز به طلب
 آنکه در قوم تا عهد حکومت مرزا بیگس یار باشوکت و شمرت مانده مگر وقتیکه برور جمعیت و شورش زنی نمود از راه شکوت و غرور تا زمان شخ ندا گاه
 که شخ دوران خرد و او شان با چنان عهد و صلحت که اول از قوم غلیظ و منند که از دست کابل به پشاور می آمدند نیز به شخ خورده پشاور را گدازند و ثانیاً
 از دست زخی و سایر اقوام متغنه شکست شایع شد و در زمان زخی که در حدود هزاره اول شدند و از آن طلبت نیز به سبب عادت
 قریباً است تا تاریخ بهما گریه با پشاور ایشان چنان تباهی نداشت که از و ما و ش سابتد زیاد و تری بود که اکثر می همان عادت متقون با کمال شدند
 و تا که از تسلط است اندک می عدال میان بلکه به بن فرستاده شدند و در آن مالک پر اگنده گشته با سها آباد شدند اما حال نیز از اولاد کان چنان
 مالک استند و اندکی نجات و در سن هزاره نیز باقی ماندند بعضی نجات یافتند و در چوپ نیز ماندند قبلی از ضلع پشاور نیز بطریق رسایا هستند آن
 گروه که به شمرت و شکوت از گردش گردون بکرم نابودی می آفغانستان پیدا گردند

ذکر احوال قوم اورگنی فرزند دویم کووی بن کرمانی

اینکه اکثر آبادی این قوم در ملک کوستان می زیاده و در ضلع کورمانه اکثر بیرون از آن ضلع در شرف شرقی کوه سفید و رودی که جنوب
 تیر و واقع است و در موسم گریه اوقات خطرناک به ما و شان کوه تیر را در دست قبل از قوم نجاش بر کوه ناگ نیز اورگنی می آید و در حدود

چهارصد سال تخمیناً قوم بنگاش بعد جنگ شصت سال کوه باط را از ایشان گرفتند بعد از آن نیز بنگاش را یک گیزی در میان این
 مردم و قوم گشت و خون نازده موجب قصه مشهوره و انسی مطرب آنقرین تقسیم بطور صلح بقول انسی برین منط شده بیست پشتو و یکی
 نو داس و ای ۴ شصت و بنگاش غر و اورگ نرسی ۶ ازان باز موجب این تقسیم عمل مراد ماند گوئیها این مناد قدیم باقیست مردمان
 جنگی قوم اورگ نرسی ایشان زده نیز گرفته اند از جمله شاهنامه و شایخ دولت نرسی و موسوزی زیاده است و از دولت نرسی نسل منجیل
 کشت یافته و شایخ منجیل بنجیل بنجیل بنجیل بنجیل بنجیل بنجیل بنجیل بنجیل بنجیل بنجیل بنجیل بنجیل بنجیل بنجیل بنجیل بنجیل بنجیل بنجیل
 است شامل نفع و نقصان این طایفه چنانچه قوم دیگر نیز اند که در نسل اورگ نرسی نیست چنانچه شایخ قوم علی بنجیل بنجیل بنجیل بنجیل
 بنجیل بنجیل سوکزی ایشان سودگنده ملی قوم بهشتی که با نرسی حیدر بنجیل بنجیل بنجیل بنجیل بنجیل بنجیل بنجیل بنجیل بنجیل بنجیل بنجیل بنجیل بنجیل بنجیل بنجیل بنجیل
 گفته می شوند و به شایخ راجند ملک کلان اند و از هر چهار طرف این طایفه اقوام مخالف با او اند

مجلس حال قوم منگل

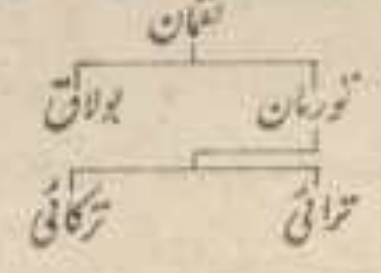
این قوم عریشش سدال شده باشد که بشمولیت قوم بنی سلمی در علاقه بنون آباد بوده و قبیله از غلبه
 اقوام شیپناک بنون به گنداشتند بعد از آن این قوم در کوهستان واقع سمت
 غزنی خوست آباد شده که تا حال مردمان کوهستان مقیم است قوم زردان
 که دشمنان قدیمی شان اند بانب جنوب این طایفه
 سکونت دارند نو

ذکر مجلس قوم مقبل

این قوم از قوم منگل سبانب شمال از قوم رازمی سمت غرب مرکوه
 و شوارگندرتوتفت است و در موضع لکن بازار
 علاقه خوست نیز چند خانجات
 مقبل بطور
 همسایه
 سکونت پذیراند نو

قوم هستند اندا فریدی قوم تمام سنی مذہب است و ملک دین میل مسعلاوة میدان تیراه و قنبر خیل ایضا میدان تیراه و کوه کیل
 در راجگیل انواع تیرا باد اندر زخم خیل میدان تیراه و اکامیل در دوران سکونت دارند و سده پانمی بر رود بااره و قمری
 متفرق در کوهستان آووم میل از کوه کوه طرقت شمال اندرون مره و کوهستان که مشرقا بعد شکست متصل است
 و از جنبه شمال آن کوه اباد اندا اگر چه اهلی پیشه انی قوم زمینداری است اشغل زراعت کاری
 ازین جنبه کم است که در کوه کوه کوه این فرقه اباد است سوامی علاوة میدان تیراه ببا نام پوری
 کوه زمینات زرعی کم اند سوامی زمینداری است و تابع و راه زرعی و سرتقه
 و فرزندت بریر بوختنی و نکست گاه فروشی نیز میکنند و این قوم اادو گندی
 است یکسے عمل و یم کاری ملک دین میل زخم خیل اکامیل
 سده پانمی قمری از نه از گندی عمل مسوب اند و قنبر خیل
 و کوه کیل مرگوندی گاری و آووم کیل گنران
 در میان می کنند گاه باطل و گاه
 شمال گاری می شوند
 و از تیره قوم تیراه
 از کیل
 خالوار و کوه
 اباد اند چنبر
 در پانی پت نیز بستند و در
 شملع لود و بیانه نیز چند نجات اند
 گویند بها گریه بادشا به سبب سهر و از می شمولیت
 اادو پیرای یک ایشان با بختی از کوه بستند و در کوه پانی پت
 نیز متفرق اباد و دوران آن قوم همان فریدی مرد مشمول بود و که ناندان مسخر پانی پت
 فرستاده شد و چند نجات و کشته نیز بستند بهرین نوال چند نجات در توناس نیز اند و چند نجات
 شان در وزیران سوو نیز هستند و نیز چند خانوار این قوم در کانی گورم اباد اند و ...

شجره نسب ان مشرک بن بن گمی بن کمران



شده و همچنان بسبب مداومتی که با اورگ نرمی داشته امانت بخش نموده آنرا لامر بنگشان کوناث را از اورگ نریان گرفته و از
 ریبی و پیاال تا نیرزه توژره جره و در قبضه خشک آمد و در میان بنگش و خشک یک کوه فیما بین گذر خیل لاجی سرحد مقرر شد که تا حال همان
 حد است بعد از آن چنانچه قوم خشک فته رفت کثرت می یافت قبضه خود را تو بیج می داد و بر آن حکم ملک و جمع قابض گشته که اعمال مرتضی
 ایشان است از عاقله یوسف نرمی و قومه پشاور از کنار شمالی میسرت کابل معروف لندی کالایخ و بیسی خیل مرودت و وزیر می صلح بنون بر
 کنار مغربی میسرت سند ملک خشک کج کردی شمالا و جنوبا بطول از دریای کابل تا کوه نمک جنوبا قریب مسدیل و او سطح عرض طایفه و شرقا
 تخمینا میل باشد و اکثر ایشان طرف مغرب ریای سند است مگر یک شاخ ای قوم موسوم ساغومی در شهر کهنه صلح را و پند می از آن
 جانب جنوب تا مازنی بکناره شرقی میسرت سند است و سوله شهر کهنه نواح آن باقی ننگان ساکنان کناره شرقی مغلوب اند
 مغربی ملک خشک را در فرید می بنگش و غیر متصل است و جنوبا متصل به صلح بنون طرف حصه جنوبان کوه سارخت است تمامی ملک
 خشک حیت لایق است احوال یاست قوم خشک چنین نشسته اند که در پیش محمد معروف چچوا از شاخ حسن خیل بعد سلطنت اکبر پادشاه
 پنجانی در کار ساخت و راهزنی دلاور مشهور بود و فرزندش ملک کوز نیز درین کاران پذیرگم نبود بر شایع عام پشاور و ولا به طرف مغربی ای
 سند تا نوشهر بر مسافران راه روان تنگی برشته کار آورده بودند و خود ملک کوز بر یک کوهی از ایک انفاصله یک میل قرار گرفتن
 می اند و از دره گیدگی تا نوشهر شب و روز خشک مسافران می نمود و قتی که اکبر پادشاه بکابل می آمد بنیاد قلعه ایک بنا نمود و در آن سال
 اکبر پادشاه بولته آن مقام شاه را علم و انسداد را بهزنی هشتم بار می فرمود و زمینداران معتبر نواح را طلب کرده ملک کوز را خدمت
 کسبانی شاه را و انقباض فرمود و بعضی آن از خیر آباد تا نوشهر و از قتی تا دره موسوا و در بار اکبر ملک کوز را با گیر عطا شد و کوز می مسدین خاک
 با و از قتی گردید و نیز حق او بابت میر سحر می برگردا کوز را مقرر شد از آن وقت ملک کوز معاملة گرفتن آغاز نمود و از مردمان شاخ بولاق
 چهارم حصه پیدا و از اراضیات نرمی و دور و پستی قلبه و در سه سالانه چکاو ثانی چاه بودل میگرد و اگر چاه خود تیار کند در حصه
 بگیرد و از خیر آباد تا نوشهر که مردم شاخ تری آباد بودند هم حصه پیدا و از تری و سه رو پستی بجزه محصول میگرفت و نیز از غاش تا نوم
 و پستی فی خانه بابت غلای شماری گرفت می شد و بندوبست نمک علاقه خشک بین شرح کرد که بر کان جبار برای قوم خشک فی نهد ترکان
 بار یک و پستی محصول میر استی مفریدی غیره فی هفت ترکان و بر بار یک و پستی ترکان و پستی ترکان و پستی ترکان و پستی ترکان و پستی ترکان
 مالکین فی ترکان و پستی ترکان و پستی ترکان و پستی ترکان و پستی ترکان و پستی ترکان و پستی ترکان و پستی ترکان و پستی ترکان
 پخته رقم غلای شماری گرفت می شد دیگر پیدا و اراضیات بود و ملک کوز بر سر راه سمرخی بنام خود آباد نمود که آن را کوز می گویند
 نرمی از حد داشت اهل ننو و خصوص جوگیان را دشمن مانی بود جوگی گشی او آنقدر ششوست که وقتیکه بمقام ملک در برابر اکبر پادشاه بر آیا
 شد و پادشاه از او پرسید که تو چقدر جوگیان را کشته باشی در جواب عرض کرد که دیگر یاد ندارم مگر وقت کشتن هر جوگی یک سنده گش
 او را کشیده و در سبونی گلی می نهادم که از آن چند سبوی پر شده اند انقض ملک کوز بعد از مدت اکبر پادشاه اول یک سال حکومت کرده
 آخر دم شاخ بولاق بمقام پیر ساک در میان کوزره و نوشهره او را کشته و بعد ملک کوز را بچلی خان فرزند کلاش رئیس شد که در زمان
 او در میان قوم یوسف نرمی مندر و ننگان باوت و منازعت بوجود آمده بعد حکمرانی شست و یک سال حکمرانی خان مد فرزندش عالم خان
 استول شده از و پس فرزندش شهباز خان جانشین او شد و او نرمی بسیار قلمند بود و مناسب بود که انصاف را با او نامی مقرر
 می ساخت اما نشد زیرا که بر کار نماند و خود را در میان مردم بیگانه قوم یوسف نرمی قوم خود را بیفایانده در جنگها مقتول گمانید و آخر نتیجه

آن این شد که بعد حکمرانی سی و یک سال وقتیکه بجای تخت غارت گران یوسف زری کمال زخمی رفته بود ضرب سنگ بر سر خورده
 ملاک شد پس از شهباز خان فرزندش خوشحال خان حکم شاه جهان بادشاه دلی رئیس قمع ترک شد خوشحال خان جب اکلم بادشاه فرج
 قوم خود همراه گرفته با جمیع رفیقان بوقت یورش قلعه ماراگده که در آن یک بابا نامی بود خدمت نمایان بطلب آورده چون بعد فتح قلعه با او آمده
 باریاب دربار بادشاهی شد شاه جهان چهار کت پیه نقد با وعظا ساخت و دیر و جاکیر یک و سپایان بدین شرط با او مقرر کرد که در خصوص
 سوار و یکم از پیاده سپاه بر سر خدمات بادشاهی ازین آمدنی نوکر داشته حاضر باش شده باشد تا پنجاه سال قوم ترک تحت حکومت خوشحال خان
 مانده درین عرصه نیز با یوسف زری مشورت بدین بلامتوقع رسید چندانکه غالب مغلوب نماند مگر بسبب هوشمندی غلامت محضی بادشاه در امور است
 با نظر و خل نبی داد اگر مانند یوسف زری بسبب اوت موافق جنگ کرده می ماند مگر این جنگ پیش نظر بادشاه در باب غرض است شاهی
 ظاهر میگردد چرا که مندثر و یوسف زری در آن عرصه خصومت شاه و دلی بودند بدین حکمت در عهد شاه جهان رتبه بلند پیدا کرده و طریق ریاست را
 درست ساخت طبع موزون داشت و بزبان پشتو اشعار میگفت یک دیوانی بزبان پشتو از وی یادگار است با وجود تمام اوصاف بنظر فطوری
 نسبت حالات و واقعات او معلوم میشود که عزم و حرص مفرط او را احاطه نموده بود ازین سبب انجام پذیرفته که او در جنگ سب عالمگیر اوقیت
 ساخته و بعد گشته شش سال از قید او چون در کوهستان نواح پشاور کوشی واقع شد آنوقت او در جنگ سب بنظر مصالحت وقت اولی
 کرده بطلان سپاس غلامت با عزت نصرت کرده چون بنام رسید فرزند خود اشرف خان را بر عیبه نمود و شاد و ستاره مختار مقرر کرده بدو
 برادر و یوم اشرف خان که از پنجه و مخالف بود بسبب این ستاره مختاری دشمن بر پدر و برادر شده و ضیاء الدین فرزند کا کا صاحب اعانت
 بهرام خان بوده ازین سبب اشرف خان ضیاء الدین قید کرده و ازین سخن او در جنگ سب ناراض شده اشرف خان با مقید گردانید و اشرف خان بهرام
 قید خانه خوشی کرده پس بجای او محمد افضل خان فرزند اشرف خان پیش شد مگر از نزاع و فتنه بهرام خان آبرام گذران کردن نمی توانست زیرا
 پرست خوشحال خان فغانت کرده و بعد از بهرام خان نیز مرد و محمد افضل خان شصت یک سال حکمرانی با استقلال نموده انتقال کرده و از دست
 پسر کرانان جلوه و فرزند لایق الذکر از محمد علی خان سعد الدین معروف شهید خان ماند محمد علی خان در اکوثر امی ماند و سعد الدین در شیر
 می ماند بعد وفات محمد علی خان او شان با هم پی افغانی افتاد و نوبت جنگ سید محمد علی بر سر جنگ بیخیری گشت که شکست خورد و باز آمد و حملات
 تعاقب او از دست نداده در پس او رسید او را از شیر می نیز بدین شکل ساخت سعد الدین بهشت فرزند داشت سعادت خان خوشحال خان بهرام خان
 افضل خان شهباز خان از یک صورت و شرافت خان از صورت دیگر و لطف الدین در آن مرت خان از زکریا که جعفر خان از هم بزرگ تر بود
 لا اوله مرد خوشحال خان را پدر از هم عقلند و آنست حاکم شیر می ساخت در آن زمان محمد شاه بادشاه دلی بود و نادر شاه بادشاه ایران چون بعد
 کشته شدن نادر احمد شاه ابدالی بادشاه افغانستان گردیده به هندوستان می رفت سعادت مند را همه چندین سپاه جنگ نوکر نمود و همراه خود
 برو و لشکر خان پسر محمد علی خان که در نوشهر می ماند بعد فتن سعادت مند خان هم که شاه در دوران بر اکوثره حمله کرد و سعد الدین را همه کسپه
 قتل آورده اکوثره را غارت ساخت چون این خبر ناخوش بمقام شیر می بنوشحال سید فوراً با لشکر خود طرف اکوثره روان شده و لشکر
 خان طرف ملک بنیر گزینته رفت و متعلقان خود را در بنیر گزینته بدین فتنه نزد نواب منو خان نوکر شد خوشحال خان ازین حال
 بشاه در آن اطلاع گذارش نموده بوصول آن حال شاه در آن لشکر خان را گرفتار کرده بسعادت خان سپرد تا او را بیدار بر آورد و قبض
 رسانید و شاه در آن حکومت شیر می بنوشحال را مطلقا فرموده و سعادت مند خان را اکوثره حاکم مقرر ساخته وقتیکه فرج مرشد بر امی جنگ شاه
 در آن به ایک بنوشحال خان حاکم شیر می حکم بادشاه بر امی جنگ مرشد رفت و بمقام حسن ابدال با فرج مرشد قتل نموده شهید شده و شاه

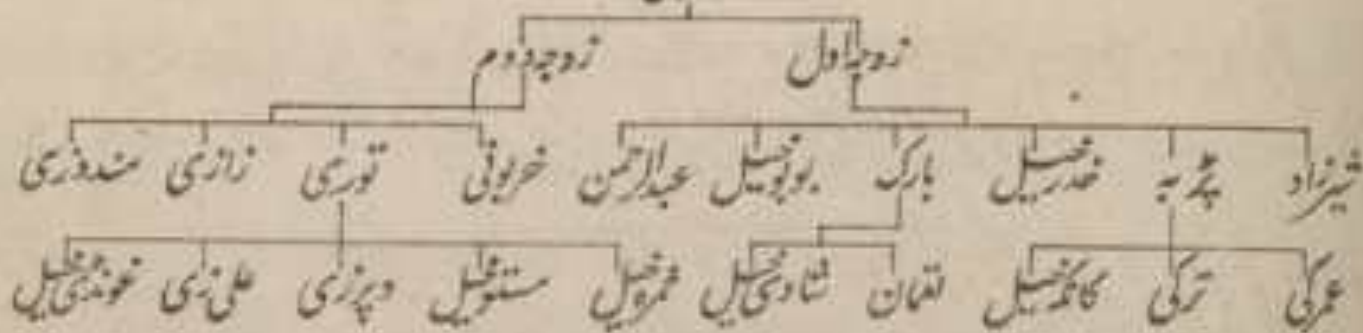
از پشاور روانه شده فوج مرشد را شکست فاش داده از سواد تندی و دلاوری سعادتمند خان خوش شده با خطاب سرواری او را تا
تا حکم عالم ساخت و شباز خان کبابی خوشحال خان شید ملک شیرینی شد تیمو شاه فرزند احمد شاه درانی در عهد سلطنت خود سعادتمند خان
را بختاب سر فرزند خان فرمود و دوسه از خانان آخرین شک بود که بر تمام علاقه شکست قتل حکومت نمود بعد از و ریاست خشک را
و شایع شد ندیکه یاست علاقه مغزنی خان آن میر می اندویدیم شرقی که در اکوڑه و جاکگیر می ماند اول مغزنی شایع بعد از سر فرزند خان
شباز خان ملک شیرینی فرزند خورش حاکم اکوڑا نیز شد مگر از راه نیکبختی از برادرزادگان خود صفت خان و نورالد خان و
اشرف خان غیر هم پسران سر فرزند خان صفت خان را حکومت مشرقی اکوڑا عطا کرد و خود حاکم شیرینی خشک مغزنی ماند شباز خان
است پرورش از انجمن منصوبه خان را جانشین خود ساخته خود کنار کش شد و منصوبه خان بعد خود برادر خود ناصر خان یا ناصر علی خان یا
حکومت سپرده دستار مختار ساخت و ناصر علی خان ده سال حاکم شیرینی ماند و این ناصر علی خان از یک پسر و دو فرزند داشت
از سلفان خوشحال خان بعد وفات ناصر خان بعد شاه محمود سدوزی ارسله خان فرس شد بعد شاه محمود ارسله خان را معزول کرده
فرزندش فیروز خان را جلی پدرو داد و ارسله خان را ناد و علی خان لده منصوبه خان قتل نموده فیروز خان خوشحال خان را در شیرینی مقرر کرد
بعد چهار سال فیروز خان فوت شده پسرش عباس خان جانشین او گشت و در میان عباس خان و خوشحال خان جنگ شروع شده
آفر خوشحال خان را عباس خان کشت و کل جان داد او بیوه او را که سمات فرخنده ملقب موثیانی را که صورت بسیار قلمند بود داد شد نامردمان
شک بسبب کشتن عباس خان خوشحال خان را حکومت عباس خان منظور کرد و ناصر علی خان لده منصوبه خان با از در سنده برایشی حکومت
طلب نمود و این ناصر علی همان شخص است که ارسله خان را قتل نموده بود و بعد شش ماهی سید خان بلزلم ارسله خان را بدله اتانی نمود
ناصر علی کشت و شمل خان برادر او مالک شد و رسول خان لده حسن خان نیز سردار شباز خان با فرید بیان پناه بر چه فرخنده بی ملی
بیوه خوشحال خان معنوا بعد محمد خان فرزند تیشی خود که در تیراه پناه گزین بود عباس خان و رسول خان را از فرید بیان طلب
کرده بعد قید و شکنجه و سال نایب و در شیرینی مقرر کرد بعد از آن بانگ عرصه سردار یار محمد خان و در سلطان محمد خان بارگ نیمی
برادران دست محمد خان امیر کابل عباس خان را از راه فریب پیشا و طلب کرده بدادن هر پاک کرد و نگاه رسول خان متقل حاکم شیرینی
شد مگر پشت راس اسپان و ده مبار شتران بطور زندان بنام کوماٹ که نواب سندن خان بارگ نیمی بود پیدا و آمدنی کان نام
مالکین نیز پیدا و خواص خان برادر عباس خان با شش شیرینی زیر حکومت کرد مگر وقتیکه که گنگه ادر اقدیر کرد با رسول خان
حاکم شیرینی شد سردار سلطان محمد خان بارگ نیمی او را معزول کرده بدت خان را حاکم ساخت بدین شرط که پنج هزار روپیه نقد و آمدنی
کان مالکین بسازد و درانی خواهد و او بعد یک سال رسول خان با عانت فوج سکهان که بی بیون آمده بود با شیرینی را گرفت و پنج
شیرول و فوج سکهان بلور بر شمال اصال نمود که از لاهور گریخته آمد بعد ازین در سال سردار سید محمد خان بارگ نیمی حاکم و بعد
اقبال امانت دو از ده هزار روپیه عالمه شیرینی علاوه از آمدنی کان مالکین وجهه مقرر شد میان سیدان شایه تحیکه خورم و پنی ریشش
هزار روپیه و رسول خان بارگ و غیره علاقه شیرینی را بیشش هزار روپیه گرفت و در انیان ملازمان خود بر مالکین وجهه برائے وصولی
سماطه مقرر کرد و در این بند و بست تا چهار سال ماند بعد از آن نوزده هزار روپیه مقرر شد و از آن پس بچهار سال و قتیکه سکهان پیشا
طرح کردند هر ی گنگه در پیشا و غل شد و پسر محمد خان بارگ نیمی از راه هنگو و کورم کابل رفت و در دوم حکام سکهان کوماٹ
رسیدند و نظر گنگه سندانو الیه حاکم کوماٹ شده و بعد سیدان شایه مخالفت رسول خان یک فوج سیکیه برائے فتح شیرینی مقرر کرده بعد

فتح شیری شهبازخان و ملداریه خان و سیدن شاه و راجی و شیری مقرر شدند آمدنی نیک نیز تفویض بشیکه و ارشد و وقتیکه ملداریه
یک روز غافل از سیدن شاه طلب کرد و او در پوشش شد و شهبازخان نیز بهین صفت عمل آورد آنوقت بلندخان را با ملل خان بیست
شیرینی طلب شد و وقتیکه ضلع کوه با شازکر سکهان سلطان محمدخان بارک زنی عطا گشت آنکه در حنگان با گنجت رسول خان برود و
صدم و از فوج سکهان متوجه تخانه شیری حمله کرده قتل کردند چنانچه رام ننگه لغزشان نیز مستول شد و رسول خان بر شیری قایلش گوید
چون سلطان محمدخان بارک زنی زیاده از زمین سکهان از رسول خان طلب کرد وی سه هزار روپیه در کوه با شازکر و اهل کرده بر آن بست
ادانے باقی روپیه به شیری آمده بناوت خست بسیار کرد باستماع این خبر سلطان محمدخان بر فوج کشتی نمود و ملداریه رسول خان شیری را ترک
نموده فرست و بلندخان و سیدن شاه بست و هفت هزار روپیه عالمه در انی دادنی ساخته باز بر علاقه شیری قایلش شدند بعد جنگ دوم
رسول خان ناچار شده نزد سلطان محمدخان بر پشاور رفت و ده راس اسب و بست شتر و چهل هزار روپیه نقد سالانه بطور معامله دادنی
کرده حکومت شیری حاصل کرد و وی تا وفات انداز هفت هشت سال قایلش انده درین عرصه سلطان محمدخان بارک زنی نبیره خود را
با دست رسول خان منسوب کرده و دست خود فتح جنگ خان را بر کلاخ و او ازین باب بطرفه تا عرصه بر تمام نمود و ملداریه رسول خان
بابی بی فرزند بیوه خوشحال خان شادی کرده از شکم فتح جنگ خان فرزند رسول خان پیدا شده بود و رسول خان از بیماری بیفته نا
کرده بعد از آن بیوه اش باعث خورد سالی فتح جنگ خان خواججه محمدخان فرزند شینی خود را بر عباسی رسول خان رئیس مقرر کرد و خواججه
محمدخان فرزند خوشحال خان از زوجه دوم بود بهاء تبریز شام جنگا میکه سیر تیل صاحب بها و از راه کوه با شازکر فوج گرفته به بیون آمد
خواججه محمدخان از هر وجه صاحب موصوف را مدد داد و جنگا میکه صاحب مغز الیه به بیون سید سلطان محمدخان بارک زنی خواججه محمدخان را
به پشاور طلب کرده چون آنجا رسید او را قید نموده فرزند خود مقرر خان را بر حکومت شیری فرستاد و سید خان را ایب او مقرر کرد و ناگاه
چون این حال بخدمت کنیل لارنس صاحب بها در رسید ازین خوف سلطان محمدخان خواججه محمدخان را فرستاد و بعد از آن بی بی فرزند
بیوه رسول خان شکر شکست را جمع کرده سرور خان از شیرینی قلیج ساخت و ده درین بیوه شرکت خواججه محمدخان را نصیب طرف
بر او خود سعی خواججه محمدخان بارک زنی حاکم کوه با شازکر پیغام فرستاد تا خواججه محمدخان را قید کند از راه منونی بخت آن قاصد اول با خواججه محمدخان
ملاقات کرده و بدون شناخت آن پیغام برابر و بیان کرد و بنا بر آن خواججه محمدخان جلدی کرده به شیرینی گریخته رفت و در آن جا بدست
حکومت کردن آغاز نهاد و بعد از آن چون سلطان محمدخان کوه با شازکر آمد او را شکر کشتی کرد و مگر بهامت در و چشمی هانفت نهان
کنیل لارنس صاحب از آن اراده باز شد در شام جنگا میکه کشتی سکهان خواججه محمدخان را خواججه محمدخان کوه با شازکر از شیرینی شهبازخان
را به تمام کبی صورت به شکر سیر تیل صاحب فرستاد چون سردار محمد غلام خان از بیون خواججه محمدخان بارک زنی از کوه با شازکر شیرینی را
تعارف نمودند و خواججه محمدخان شکست کناره گرفته بعد فرغ فساد سکهان سرکار انگریزی سال اول در ششصد و درانی وصول کرده در سال
دویم تفویض ایبیل آمده آمدنی محال نیک سرگرمی مقرر شد و شخصی علاقه رعایتی قرار یافته تا بین جنایت سپردن خواججه محمدخان شد اما نظام سدا
را سرکار تعلق نمود و داشت فتح جنگ خان فرزند رسول خان قریب بعالم شباب فات یافت مردم می گویند که او را در خصیه زهر داده شده
بود بعد از آن در عرصه اندک بی بی فرزند بی بی فرزند بی بی فرزند بی بی فرزند بی بی فرزند بی بی فرزند بی بی فرزند بی بی فرزند بی بی فرزند
خواججه محمدخان باریت نیک رفت و مات مگر شیرینی مشغول مانده بصل این خبر خواججه علاقه شکست مغربی همان شخصه نسلا بعد نسل تفویض خواججه
محمدخان گشت تا حال خواججه محمدخان مالک ماکم مستقل این ملل است و نیز خواججه مگر انگریزی است حال مشرقی شان چنانچه بالا ذکر است

شمالی هند کوهستان چپسکه آباد است سطح آن کوه دارد قبضه اتمان جبل یک میدان برکناره باجوژ رود و وادی درازانند که بفر
 سوات همی روند و تپه باقی زری در علاقه میدان یوسف زری گجوشه شمال شرقی و از شاخ بجمری اسمیل جبل و موسی جبل سه سده آبادانند
 و در کوهستان شمال فرید بیان رود و قناره سه سه خانه بطور متفرق در اکثر جاهای آبادانند موضع کلان ایشان از ده خانه و شانزده خانه می
 باشد کل اتمان جبل تخمیناً ده هزار خانوار باشد و چیرکس از شیخ قوم بجلا که کوه امان طرف شمال کوه کابل نیز می باشد آن مردم کارسوه فروشی
 می کنند و چند قبائل از ایشان کوچی نیز اند وقت گرام در شندار و هفت گام ستر کابل می روند

شجره نسب گیلانی

خوگیا نی



بدانکه از شیخ قوم فرقه شیراز و حضرت خلیل و بارک و بوبو از علاقه سنگر با طرقت مشربان کوه سفید سمت شمال غربی آبادانند و ازین جنس شیراز
 بسیار است در سال اول ملبوس شاه جهان تربیت ملی فرقه شادوی خلیل و قنمان اولاد بارک را با هم قسماً نزاع میان آمده و رفتند زود
 بهاد است سخت انجامیده شایخ قنمان بمده و محمد خلیل شادوی خیلان را سفید با عتقند بنا بر آن شادوی خیلان بغلامی پناه گرفته و
 قنمان بمده و شان مکر است بهرامی سعید قنمان مسو به دار کابل با مخالفان ایشان جنگ ساخت کردند می گویند که در آن مقامات یاد
 از هزار مرد از اولاد بارک مقتول شدند آخر شیراز و محمد خلیل هر دو اطاعت سلطانی نموده فساد رفع شد و این خوگیا نی یک
 قوم ششواست کوه او شان سخت است سیوه انگور و قوت و انار و آجیر در ملک ایشان بخت پیامی شود تا ما برف نیز در آن
 می افتد اکثر ایشان پیشه زمینداری و بعضی مالدار می نیز می دارند مگر از ملک خود که بیرون می روند قومه نهایت جنگ و در پیش
 بر است کل تعداد ایشان سطح توری و نارسی پنج هزار خانوار باشند و از شیخ قوم شاناها که در نخست می باشد شرح او شان باقیم
 معلوم نیست

مجلس حال شاخ توری

کلیه رسی از قوت بطرف شمال از کوه سفید سمت جنوب بر فزودکناره رود کورم واقع است این علاقه اول و قبضه قوم بخش توری
 با قوم بخش بلخ بوده از او شان گرفته اند نیز مردم بخش در علاقه کورم بطور مخلوطیت موجود اند و ایامین که در پایان کورم می باشد تا نما نیز از
 سلسله بخش مشهورند شاخ توری پنج تنگه است که در تعداد سه هزار و سیصد و پنجاه تنگه است و در هر تنگه هزار و پانصد تنگه
 و چهار غونده می خیل و هزار هجده هزار و نه هزار و سیصد و پنجاه تنگه است که در هر تنگه سیصد و پنجاه تنگه است
 نیز می کنند اکثر پیدای از زمین ایشان از قسم پنج و کمی وجود کند هم باش نیز بخت پیامی شود پیدای از ملک ایشان از ضرورت
 ایشان یاد می نماید و علاقه قنمان متصل می رود و زیاد تر خوراک انقیوم برنج است مگر عده کمی باشد و نان گندم کمی جوین می باشد

گوشت گوشت نیز میجو زرد پوشاک از کرباس سبطی سارند یک پیراهن فراخ و گاه اکثر بر سر میدارند و بعضی دستار سفید و انگلی
 نیز می بندند شلوارشان پانچ تنگ از بالافراخ می باشد و بعضی شاکلی شمی سبط کرده سینه و از میگردند و کرباس از بنون و پوست
 خرید می برند در کاس ایشان فیما نمک می شود و در جمل آن خبیان و در صد خانوار کوچی میانند بوسه مانتو و تل بلندی مال و شمی
 خود می آرند و در گرما بکوه سفیدی روند و شل تنخینا و در صد خانوار و زرد مشخواند دور کاس کورم کیتانیا کرده کمال موجود است
 در آن قصه سپاه امیر کابل متعین میانند از بیج سبب این قوم حریت مانتو کابل میانندی جریب یعنی فی بیگ یک و پیرشت از کابل سیاه
 محصول اراضی میدهند علاوه بر آن یکت پدنی نماز بنام دوش از ایشان می گیرند ارضی از ایشان اکثر نه نیست از آنست و کورم
 سیلاب میشود و قوم توری تمامی شیدند سبب با مسلمانان این نه نیست و جماعت مداوت تمام از آنند و در زماندار می جنگ
 افغانی بسیار خوبت بر درقا ایشان در ملک ایشان بی محط است قومی و لا در و جنگ جو است از تمام مردم دارند قوم را با هم اتفاق است
 نصف قوم بجز در سید محموساکن تیراه و نصف ثانی جنبه دار و مطیع با و شاه میان سید گل و دیگر سادات ارضی نه سبب کورم اند
 الغرض سبب جنگ در میان ایشان عرض پیران ایشان است و

حال تنگ زانی

این قوم از کابل می نرفد و در شمال افغانستان که در مقام بیوا و از آن برتر در زمین اریوسه تغییر آباد اند و زوراک می پوشاک
 موافق قوم توری اند و در عقیده ندی بی بکس توری یعنی تمامی مسلمانان سنی پاکت سبب اند این سبب میان ایشان قوم توری پیش
 مخالفت و جنگ می باشد کل تعداد مردمان سلو بند تازی شش هفت هزار باشد در زمانداری و تنگ افغانی نسبت توری
 ناقص اند و تنج قومیت توری و زانری در این خوشحال یک تنگ که معاصر شاه جهان بادشاه بود و در تفرقت اریج و قوم می نویسد
 که قوم توری قوم زازی از نسل کرمانی اند و بعضی مردمان این قوم نیز اینقول تصدیق می کنند و سبب نام خود بخوبی گمانی این گمانی این
 کرمان می رسانند و بعضی می گویند که از شاخ موته قوم و این انداز برادران خود ناراض شده از در یک سنده بگو کرده آمد و اولاد
 شان ترقی نمود در ملک مقبوضه حال قبضه و سکونت کرده اند مگر این است هیچ غوغای نداده و قول خوشحال یک صحیح منبر است و

حال قوم پریه

قوم پریه در کابل و شاخ خوشگمانی است مگر از مدتی پیش طوطی شده که خود نیز نمی اندک تعلیق با چه سبب خوشگمانی است باینه شاکت پریه
 بتفصیل نزل اند و در نخیل میان نخیل سبیل سبیل منخیل تریزی میتری اشمی زری دو و نخیل پوچی نخیل تعداد مردم سلو بند
 این قوم کسبنا باشد و این تمامی مردم در علاقه پوست می باشند و کل سفید گوندی اند می گویند که در ابتدا کل علاقه پوست
 تصرف شاکت خوشگمانی و دیگر کرمانیان بود و در عهد جهانگیر پادشاه بعضی شاکت غلامی از علاقه زرت خروج کرده و زیاد حصه پوست
 از ایشان گرفتند و در عهد سلطنت شاه جهان از سبب زیاد با همی غلامی زیاد تر کردند و در آن ایام تعداد قوم پریه سه هزار و سیصد
 بود و حال صرفت یک هزار اند اکثر پیشه زمینداری دارند قلیله تجارت نیز می کنند حریت کابل اند می گوید عجب تضعیف قطع نظر
 از قول نموده بالا که در ابتدا ساکنان کل علاقه پوست این قوم خواه نموده دیگر بود در بیوقت اقوام نمانند چنانچه قوم کند می گویند

مختلفه بسیار زمینداران و قابضان اراضی خوست اند شیح آن مندرتے ندارد

حال قوم عبد الرحمن معروف در مان

بدانکه قوم در مان نیز شاخه از کرژانی است شاخه های این قوم را شش بیان می کنند بدین ترتیب حاجی خان خیل سوخی خیل اخیل
 اصلی و تودخی خیل کندی منگش و صلی و این شش شاخ را مومری گویند و ستون باتین نیز می نامند و وزخی خیل نیز در خیل شاخ
 ستون است تعد او ایشان یک هزار مومی گویند پیشه زمینداری دارند و کرد دیگر شاخه های کرژانی ساکنان خوست قوم بهری
 که هزار موم و گلی ششصد و دوازده و صد و اسی یک صد و قدم کجید و درون خیل یکصد این اقوام مذکورند خوستی و اخیل
 بینه تور و گندی نامند و قوم کسن که شاخه های آن را کی خیل نامند خیل شادوی زخی ایوب خیل کتن او ایشان یک هزار موم خواهد بود
 و قوم سادق موم و قوم علی شیر یک صد و پنجاه خیل این نیز در خیل تور و گندی نامند و گلی در خاقت خوست آباد اند و اینند
 و اهل طبعه کرژانی نامند در یک خوست غلزی می کرژانی و قوم مختات آباد اند و در زبان رسم و رواج مطابق سایر شاخه های کرژانی
 گوندی اند و غلزی می طبر و اقل سیاه گندی اند و نور و سپین هر دو گوندی با با هم سخت عداوت است از تور و گندی قوم اخیل
 و از سپین قوم تنی که مختصل حال تنی آینه و قوم خواهد شد اطلاق شان را غراب می گویند و کت و کت سمنان بهیوه را اینندی دارند و جوانان
 فوج آه سیاه و سبک خیز خود را در مان کردن نمی برند و فرسخ و نصابه از موسی عداوت می دارند عورت خوست کم حرد و کانی سیاه
 و در آن این اقوام اکثر گندم و برنج و کمی نیز پاستمال می آزند پوشاک شان اکثر از کر با مل است ستار نیله بر سر و پیراهن نیله در بر
 میکنند و زمان اکثر کار سوزن بر ششم سرخ و زنده برگه بیان آهشت می کنند کرم و ان عمر سیده پوشاک سفیدی پوشند و سر سودا
 پادرو پیراهن و زین و کلاه و کلاه و کلاه می کنند سر بسیار و چشم می کشند

و شوق سعادت و نیزه بازی می دارند و نمند و سرود و قصه بسیار پسند

می آزند و میام موم و خوستی قصه یک قسم

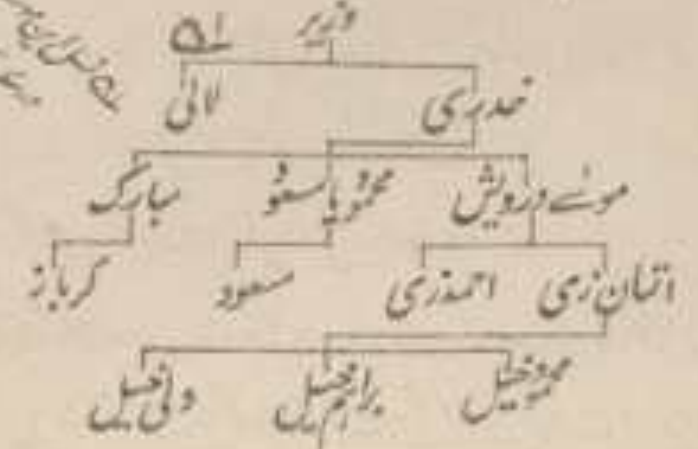
آنها مینداری اند که

فران قصه می آید و نوره می کشند و عورت می کشند

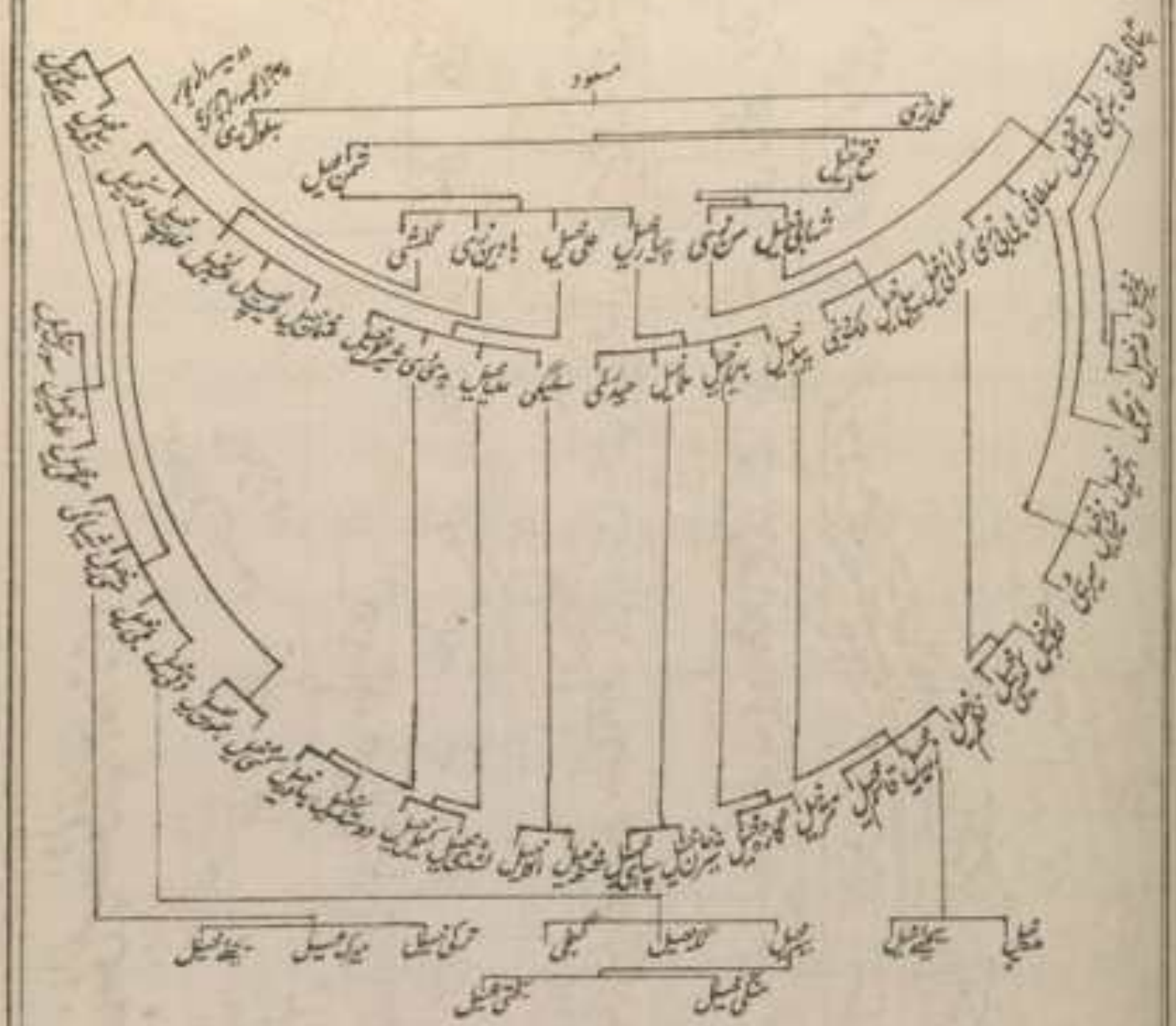
بسیار است شوق علم کم دارند و از حکومت کابل بیاعتناختی حکام ناراض و نالان اند مردم بسیار متعصب اند

شجره نسب پیمان که اولادش زیر می اند

تفصیل این شجره در کتاب
تاریخ و جغرافیای خوست



شجره نسب مسعود زیری



بهرتیل خلیل عمیل وودیل سلییل بنیل ملیل کورخیل
 بگشیل ساهیل زانیل

واضح باد کرد اصل مسعود و پدر داشت یکی مسلم علی کازو سے قوم علی زری معروف شد دوم پہلولی کازو سے قوم پہلولی زری مشہور گشت و علی دو پسر داشت یکی مسعود فتح کازو داشت و فتح خلیل و عوام پو تخیل منی نامند و سوم شمن کہ اولادش موسوم بشمن خلیل است پس در حقیقت شمن خلیل نیز علی زری است مگر بزرگت حصول ملک مقبوضه بسبب زیادہ داوان زر خرچ شوخ او را حصہ سوم داده شدہ ازین سبب شاخ شمن خلیل نام علیحدہ پیدا کرده ورنہ شمن فرزندان صلیبی مسعود نیست بلکہ میرہ مسعود است چنانچہ از شجرہ نسب قوم مصدر معلوم است

بیان بجز حال اقوام وزیر می بدانند وزیر نام مورث اعلیٰ قوم وزیر می است که فرزند سلیمان بن کرزان بود از نسل شیعیان است و در
 پیدا شد و چنانچه در شجره کلمه این قوم تحریر شده وزیر دو فرزند داشت نام یکی خضری یا خندری و نام دیگر لانی بود در زمان سابق
 اولاد وزیر مع اولاد شیعیان متصل که در شمال علاقه پرل سکونت داشتند اتفاقاً شیعیان از اولاد شیعیان قتل نموده بنا بر این لانی نبوت
 انتقام از شاخاگر شیعیان بجای نگرار رفته و شاخاگر شادی کرد که حال نیز از اولاد او یک قوم سیلابی لالی وزیر یا نظرفن رنواح گویند
 آبادانما خضری پس اول وزیر پس او را که فرزند بودند موسی و هاشم و غیره بسیار که فرزند بسیار که فرزند زیاد که فرزند بود و موسی را از آن
 سبب پیش می گفتند که شیعیان بر پیر کار و بسیار زیاد بود که الحال نیز قوم وزیر اولی کامل تصویبیده هنگام وقوع شهادت از تو
 استادی نمایند و بر قبر او که در علاقه پرل واقع است نذر نذرات و صدقه و غیرت می برند که انفسی که پیروی اعمال حرام می کنند
 و موسی در پیش دو پسر داشت یکی مسی اتمان که اولادش علی الموم اتمان زری گفته می شوند دوم احمد که نسل او را احمد زری
 می گویند که از بالانسل موسی و احمد هر دو را در پیش خیل یا در پیش وزیر می نامند و برادر دوم موسی محمود نام یک پسر می مسعود است
 نسل او را مسعود وزیر می گویند و پنجم اقوام وزیر ساکنان سرحد اتمان زری احمد زری مسعود هستند و هر سه را بسیار شایانها و تنگنود است
 مولد این قوم که پرل بود که یک سلسله از کوه کلان حال معروف کوه سلیمان است طوری که کثرت می یافتند همچنان تدبیر تجار اقوام بسیار
 خود در اتفاق غلبه می کردند و پراگند می گشتند اول از هر علاقه سلسله که سلیمان علاقه شمال و نواح او را قبضه آورده اند که پیشتر قوم یک
 انسان آباد بود و بعد از آن آوان بیاعتش قحط سالی قوم او مرکز در شهر کانی گورم و علاقه متصل آن آباد بود و اندامها را تغییر داده اند
 اکثر علاقه گورم واقع است کابل و دیگر ممالک نقتان که در اینجا باقی مانده قوم وزیر مسعود و موقع یافته پوشش نموده در ممال اول بر علاقه
 در تقابض گردیدند و بر وقت قبضه کردن بر علاقه کانی گورم و علاقه کین چون ایگور و قلیل او میزان بر تقابل وزیران بر آمدند و تقابل
 وزیران بر ایشان غالب بود بران علاقه چپات تصرف کردند پس از آن قوم منشی را نیز از کوه متصل در و تاک آدره تاک خراج نموده
 خود را وسعت تمام داده از مصلح کوه تاک آدره تاک عوالت یکصد چهل میل ممالک شدند و

اسامی علاقه چپات مشهوره و مقبوضه وزیر

اول علاقه شمال واقع کوهستان است که در آن یک ناله کوه است بر ابالی جاری است در این علاقه زمین موسوم بر ممالک میامی کشی
 و کابل حاصل است و نیز از کابل حاصل کابل حاصل می مانند و از ایشان خود تر جانی خیل می مانند و این علاقه ملک شاهنامه است که از سوی است بدین
 تفصیل که نصف بالا و کابل حاصل و کشی است و نصف دوم طرف زمین بر حصه ذیل منتقل است کابل حاصل یک حصه جانی خیل یک
 حصه کشی یک حصه و این اقوام بطور ایلیاتی یعنی غلام کوچ در موسم گرما با آبجانی رودند و در موسم سرما اکثر بزرگ و می آیند و در اینجا زمینات زری
 نیز پیدا شد

علاقه شکی

این علاقه در میان کوهستان بوار بیکر اوسی واقع است بر سر اقوام کشی میامی شایان اتمان می وزیر ایشان حصه شادی گی خون خیل
 برین خیل است و پانزدهم از ایشان تا دوراتی خیل اند و بر یک شماره شان خیل پیری می مانند از همه زمین حصه وزیران مسعود شایانها

علاقه پرتل

در حصه غربی ملک زریان اندرون کوهستان علاقہ پرتل بطول و ادومی واقع است دوران ادومی اکثر زمین سوار است چندین
 وادیهای خور و بان متعلق اند و بخلاف زمین موسوم مرغه قطعه است که دوران سیمیل و پیچله خواهد بود پرتل شناخته کابل خیل و
 سیدکی می باشد زمینات زرعی نیز درین علاقہ بسیار اند مگر در پرتل در هر وقت و هر موسم قبضه زریان مانند نمی تواند وقت برستان
 اکثر قوم سیلمان خیل و خروئی و دیگر غلزیان برآچرا نیدان مویشی کجوه پرتل می آیند آنوقت سولای قلعہ زریان در اینجا مانند میباشند
 و در موسم گرما زریان ال مویشی در راه خود را اینجا برده می چرانند قمر موسی در ویش مورث شان بمقام ترغینه آقاز علاقہ پرتل است
 بزاده پترک بر سولای علاقہ خود باقی کوه پرتل قبضه زراعت کلری زریان نیست در شروع موسم خزان گله ها در راه خود را واپس کرده می آیند

علاقه زرمک

یکه ادومی همه خور و شش کرده بطول و پنا کرده و عرض معتدل است و آن محبت خیل و توری خیل شناخته اتمان زری آبادان

علاقه ششم

این علاقہ نیز بزرگ است مسرتبر نیست اما آب و هوا آن خوش است و آن محبت خیل و زرم خیل شناخته اتمان زری آبادان

دره خیسور

از علاقہ دو طرف جنوب واقع است ادومی خور و است بے رونق است اما آب و هوا آن خوشگوار است بر سر خیسور محبت خیل و وسط
 توری خیل زریان در تنگه سین و تروکی آباد است

شترک

از علاقہ دو طرف جنوب واقع است ادومی خور و است و شترک بلخیل و تروکی و تروکی متصل مغربی شناخته زری آبادان

شکرکی شکتو

بر سر دره شکتو توری خیل و در میان زریان مسعود علاقہ شکرکی وطن قوم زریی است

شیرک و شکرکی ملک

این حصه غربی متصل است کوه باخورد و گرم اندک دوران که امین درخت ملک سردی رسید نیست برف نیز نمی افتد درخت پولاد در

بعضی جاهها درخت نریوان و ارک نیز هست و در آن حصه جنوبی اندرون کوهستان شیرة مله میدان سبب است گردان راجحاری
نیکند میت خیل و توری خیل بران قابض اند سلسله این دند می است که در آن میت خیل می مانند و ناله کیتو قیو ضحیل و در خیل و
توری خیل است بزنا کورم و در ترانگش کابل خیل و شرقی و مکشی و گیند می و زنگره از آن گیل خیل و غیره است شهبیدان توی خیل
و سپهر کتری سرو غار غنکو کوز و ستم سینه از وزیران ماتی خیل و غیره و قتل و دیگر زمینات زیر پیشترند کورم قوم خواهند شد *

علامت و اشته

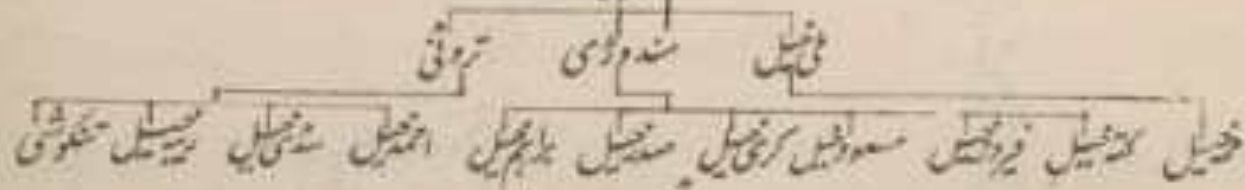
این ملک موسوم است در جنوبی حصه مکتب یازده گمل طرف شمال در آن کوهستان بنده واقع است که سلامی جنوبی و حال آن تا در گمل
رود و اندیکش اومی است از شمال سمت جنوبی رپانز و کرده و طویل عرضش از طول کم است در میان آن یک تومی یعنی ناله است که
از آن پیشتر سپهر آب جاری می ماند و این که نیز طرف جنوبی شمال بود و گمل میشود و بر هر دو کناره این ناله زمین آبی بسیار عمده است
و کل اومی قابل زراعت است مگر چهارم حصه از کل نهری باقی باقی است در آن مین پیداوار هر قسمی شود و اینه علاقه در تابستان بسیار
کم پریشمی شود که خواب آرام میشود و در وسط علاقه و آن قوم دو تانی شاخ لودی سکونت مستعمل دارند در اینجا یک قلعه تیار کرده
اند مگر در کوه نواح آن و زری می قابض اند و قابض شده می و زری خیل شاخ احمد می که در آن مشهوره گله اند در آنجا همیشه می مانند و
گیلی خیل و خیل خیل توی خیل ماتی خیل سرکی خیل مین خیل پانید خیل و خیل شاخ احمد می و زری احمد می وقت تابستان با آنها می روند
که زمین عمده گیاه دار است و زمین موسوم است بهندی از ماتی نیسان زمین موسوم است به سیدیه و واقع طرف شرق از مین خیل و خیل
است مگر در وسط از ماتی است علاقه به ریگ اومی است واقع کوه موسوم به در که از شمال طرف جنوب مائل بشرق است طویلا تا
شهر کانی کورم پنج کرده طویل و قریب یک میل عرض خواهد بود و بر سر آن قوم شبنگ می دیگر شانه های بلو لزی مسو و سپهر احمد می پانیده
و ماتی کل احمد می مین خیل می مانند و فرود تر از ایشان سپهر کی سنگ خیل اند و زیر ایشان از مسو اند دیگر علاقه چاهات زری می سو علاقه به
که در آن چینه مسو می مانند در ملک مسو در آن علاقه چاهات ذیل قابل ذکر اند اول دره که در آن مشهوره کین است دوم خوره سوم میدان
چهارم دوه تومی که بعد شامل شدن در دوه زری آن دو تومی یعنی دنگ گفته می شود و دره تاک اند کوه با بربا بوز زنگره و شهر
شکوه که در شتواند از آنجا در ریسات متفرق اکثر وزیران مسو آبا و اجدادند ذکر مسکن قوم وزیران مردم این قوم متفرق سکونت اند
و سو شهر کین چند ریسات دیگر اکثر مواضعات کوهی ایشان کم از بست خانه می باشد اکثر این مردم گذاره ایلیان یعنی کوچیان بطور
باید خانه می دارند و در میدان علاقه جنوبی بر سکونت حسن خانه می سازند و زیاد جمع می مانند و مغان وزیران کوهستانی اهل سکونت
مستقل اگرچه شلاق و ایلاق دارند مگر برای شلاق یعنی اقامت در زمستان خانه ها از سنگ خورد خورد که سقف آن بسیار سبزه و چوب
از هر بهامی باشند میدارند مگر بسیار سنگ خراب اکثر مال مواش می دانند در آن کوه می باشند و در سلامی کوهستانی سکونت
پانگه دارند و کوچیان نیز مواش ایلاق در کوچ کشید و بیا و بوز یا اندرون کوه قتر بر پامی سازند ایشان نیز بدون وقت خطرناک
مترق سکونت می سازند یک یک و دو کشید می و بوز یا در زمین بیخورد و چوب گاه های عمده رفتن بر پامی سازند احوال تقسیم ملک
در مری در ابتدا با سلم تمنای احمد می مسو هر شاخ کوه موروثی خود را بر سه حصه مساوی تقسیم کرده بودند مگر وقتیکه مسو
ازین دو قوم جدا شده بر ملک اور مشرو یعنی قابض شد و نشان را با حصه کوه موروثی تعلق نمانده نصفان نصف از آن تا زری احمد می

شاهنامه ای تمام زری بر ملک نو قبضه مستقل خود قائم کردند و از هر اول این شاهنامه درین ملک قبضه بنیاد انداختند و محل حال این قصه
 نحویت که در حالت غیبی با وی این مین گنج چه انگه مال و مواشی میریان نیز وزیران بوسه درستان در آن حال چو ای می نمودند طاعت
 میریان بارک زری آنگه توچی را از بنو چیان خواست یک مال موسوم بر کشته جاری کرده زمین را حرر و عکردن و آباد ساختن
 آغاز نمود پس از آن دیگر دیال نیز جاری نموده قبضه خود را بر آن مضبوط ساختند بعد از آن بر سر گاه چرانی و آب نوشی در میان
 میریان بارک زری و وزیران بگامیل با هم نزاع و عداوت شروع شد نوبت بکشته خون سید اما بانی خیل نیز رسید بن در
 چراگاه مشرقی ازین فساد برکنار ماندند لیکن هنگامیکه دالانام بارک زری یک شخص وزیر جانی خیل را گرفتار کرده هر چند او گفت که من
 بانی خیل بگامیل میتم و مرا نگذاشتند و بر آن نخواست ریش او را تراشیدند بوقت وقوع این واقعه بانی خیلان نیز شامل بگامیل شدند و هر دو
 فرقه تور نمودند از قوم میریان بارک زری قریب شصت کس را قتل رسانیدند و این فسادشان تا آنوقت ماند که احمد شاه ابدالی
 در میان وزیر بگامیل و بنو چیان میری در باب تقسیم آب توچی و سیرانی زمینات زری بدین معنی گفت که بگامیل زراعت فصل
 برنج کل آب میریان گرفته باشند و بوقت فصل خریف کل آب بنو چیان صرف نمایند و این تقسیم بگامیل و میریان منصف بود و نقصان
 بسیار زراعت فصل برنج بنو چیان بود و از شروع عملداری سرکار انگریزی تجویز کرنیل او و روس صاحب جنرال نکسین مس
 آن دستور رسد و نوشته در هر دو فصل آب توچی در میان وزیران بگامیل و بنو چیان نصفانصف قرار یافت و هر دو
 بنوی وزیران اتما زری قتیکی اینطور قبضه یافتند و فیما بین بگامیل و میری سپید کی شاه احمد زری را همراه قوم توچی و او و شاه کرد
 حصه مغرب و شمالی بنون آباد و ششمی شروع شد که بعد از کشته خون آمدت بسیار وزیران قوم بگامیل یک قلعه متصل زیارت
 خواججه بدین طرف راست مال کورم تیار نمودند و در میان کنار کورم قبضه بگامیلان آمد تا نیا موضع ختی در زمین برآمد کورم
 وزیران آباد نمودند و منجمله اراضی تپه داود شاه نیز بعضی اراضی را قبضه نمودند و در فصل مشرقی و شمالی نیز رسد چرانی میگردند
 و در اینجا بطریق علیقوم مروت و شک پس پامی کردند و از قوم بنوی طالع سورانی و بگامیل و فصل و بگامیل
 پناک بقصاص و کس نیز بران چینی زمین بدست آورده و از چشمتی و از آن خشک نژاد و کرده با وجود خالی کنانیدن این فصل
 وسیع قبضه کاشکار می نشان بسیار قلیل بود و هنگام عملداری سرکار بگامیل کرنیل او و در صاحب کل فصل شمالی وزیران ما
 اجازت رد چسپار می دادند پس از آن دیگر صاحبان صلح اراضی فصل را ملکیت سرکار قرار داده بنا بر آبا وی وزیران عطا
 کردند چون فصل گندم و نخود عمده پیدا شدن گرفت باین رسید که فصل ما آبادان ساختند

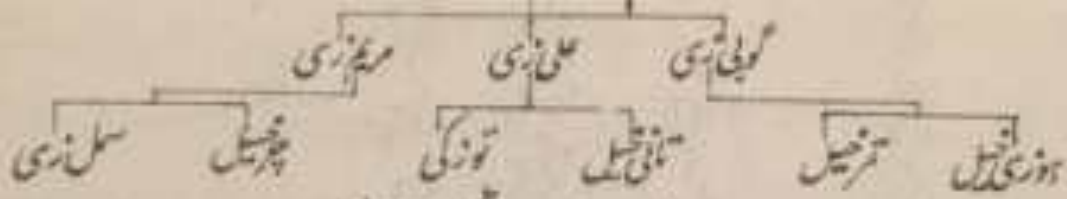
حال آبی زمینات وزیران

واقع بنون خصوص در تپه سورانی مدنیل که بدست وزیران عمر زری و غیره رسید وزیران آن نحویت که بنو چیان مالکان زمین
 روی پناک کاشکار بادشاهان از وزیران گرفته زمینات را بطور زمین بادشاه داده بودند چون قبضه ایشان از مدت دراز
 ماند و تحریصی کامل که ولایت بر زمین بگامیل بنو چیان نیز وزیران بدست بنو چیان نبود و بنا بر آن مردم نیز
 از مملوک جدیدی قرار داده آخر کار مالک مستور شدند این است مجمل حال وزیران و ملک

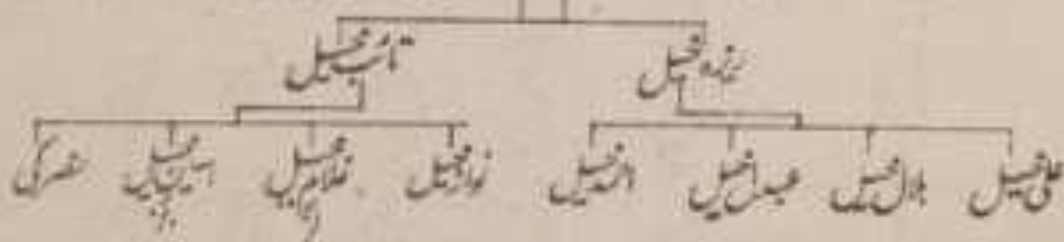
دوم عیدک



سوم در چوبیل



چهارم لغزونی یا مخانی نیز



محل حال قوم دور

چونکه این قوم بنیامی در صدر سوره سب و درج شده از اولاد شیتک است و تیشک اولاد کیسوی سوزانی نسل پنجمی از علاقه شمال عبداق بنون آمدند
 این فرقه نیز باین کوه که محل مسکن ایشان است سیده بره و کناره رود توچی آباد شده است اگر چه معلوم نیست که پیشتر ایشان بنوع
 که در طایفه ای بود یا با کل این قوم غیر آباد بود و در دست چرمی کبیر از ویسند و از روی همه سلطنت او رنگت بی عالمگیر سال که شاهزاده
 بهادر شاه ماسه بنون را فتح کرده و همدان سال بر طاقه و وزیر و دوازده هزار روپیه حاکم مقرر کرده یک شخص سید حسن بنام را حاکم و وزیر
 و آن سال که تا چند روز پیش کل تمام اوقات گذار می بوده آخر بوقت است شدن این نظام علاقه بنون این عبداق نیز از او گشت از آنکه اولاد
 افشار ایرانی دوباره او شان را چنان سخت مطیع کرد که گهمد زمان شاه دمانی سدوزانی دوازده هزار روپیه داد و اگر داند که حاکم
 در میان ایشان مقرر بود و بوقت حوادث فتح خان بارگ می بود بخر است یک پیرو و زنان معاصر کار معاف شده که بنوع
 آن قوم دور اولاد آن سید محسن بانی قلبه چیرے قلیل از غله پیدا و رسانیدند داده ماندند و آزاد ماندند می آمدند و حال نیز آزادند و قوم
 در احوال روپیه پارسی اند سفر کم می کنند در کس و شان تنها کوه بسیار پیدا می شود بدینون آ و رده فرودست می سازند چنده و غله نیز بسیار
 از ضرورت قوم ایشان پیدا می شود زمین برعی ایشان هم اعطای است و در دور پانزده چیرے حاج کاشت و شکر و در چوب نیز هست
 اکثر فرما قیون حوا علاقه چیرس نیز می کشند بنگ خشک نیز دو حصه می کشند فرم نماز گذارند با وجودیکه قوم وزیر سخت شرس و شان است
 با خود اتفاق ندارند و مردم سلجوق بنای قوم دوازده هزار شهوات است شوق فو کرمی ساگرسی با کل دارند سکنه کنند که از حیرت
 که آنکس پیدا می شود از آن معلوم میشود که بوقت سلطنت هندوان یونانیان نیز ازین ده که نام شارع بافقانستان مغربی بوده
 است میگوید عبید الضعیف که دره سوسو سکورم که از غزنی و کابل از آن گند ربک بنون می یافتند و زمانه قدیم راه گندر سلاطین باغیبه از
 افغانستان بنده وستان بود و است اکثر محققین آعدان سکنه رومی را هندوستان پنجابین دره بیان می سازند اگر چه عقوبین

بدره را قابض شدند و از غلبه سنگی وزیران نجات یافت بطور زمانه کوچ روان این طرف شدند و اول از رود توچی
بانب جنوب از دامن کوه طرف شمال در دروغ مقام نموده که امسال نیز دروغ مقامی بنام
کیومی میله مشهور است و از اینجا به صلح پیرزاده خود پانها چنانچه سطور شد
عاش آقا ساخته تا تمامی سنگل و انگل را از ملک هندی
خارج ساخته قوم انگل طرف هندستان رفتند

اندک به راه طائفه

سنگل

طرف جنوب

کوه سفید زنت آباد شدند

از آن بعد تا حال اولاد شیتک

قابض انجا شده می نید و از آن وقت

تا حال قریب پانصد سال شده باشد تقسیم ملک

بنوعی از صلح پیر خود بدینطور کردند که اولاد میری

پسکلان کیومی اقصه جنوبی حال موسوم تقسیم می و

نگلی با نام شرقی که آباد تر و عمدت تر بود بجهت آمدن و گلی

سعی فرزند هم کیومی را زمین وسط تا نار بجهت آمدن

و سوران طرف شمال رود کورم تا وصل در یک خط بودند

حدهائی آن وقت ناقص و جنگل بود و گردین

زمانه از همه مینات بهتر تقسیم است

و نیره سوانی نور کباب و ختر سنگل

نهبیل با سوکر شادای

نموده

از کورم طرف جنوب یک مال تپه داوود شاه و امندی مشخیل

حصه ملوک و والدین از خسر خود در خواست کرد خسرش بجهت عطا کرد تا همه قسمت نکند

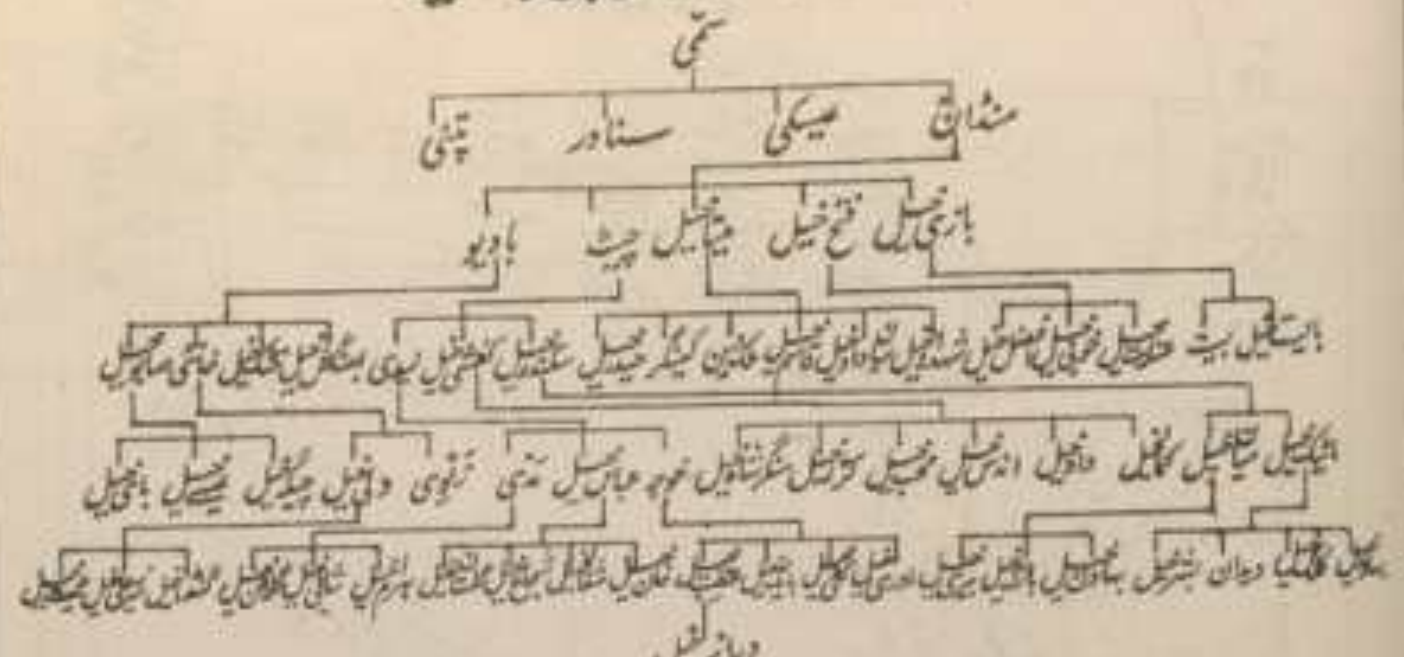
موافق نامها تپه چات مال اند جنوب حصه اولاد میری هر تپه بارکت می تپه نور تپه مومیل هر دو تپه نگلی

و هر دو تپه حصه اولاد سخی هر دو تپه تپه تپه مندان تپه عسکی و قافله خیل شمال و منرب سلی حصه اولاد سوران چنانچه تپه مندان خیل

الغرف به با تپه تپه لادین المعروف تپه دهر خیل تپه کسوتی المعروف تپه حسنی تپه دلایل المعروف تپه خلعت و آنچه در جهیزه داده شده

بود تپه مشخیل تپه امندی اسار و تپه ابانم قوم مشهور رسیده شده اند * * *

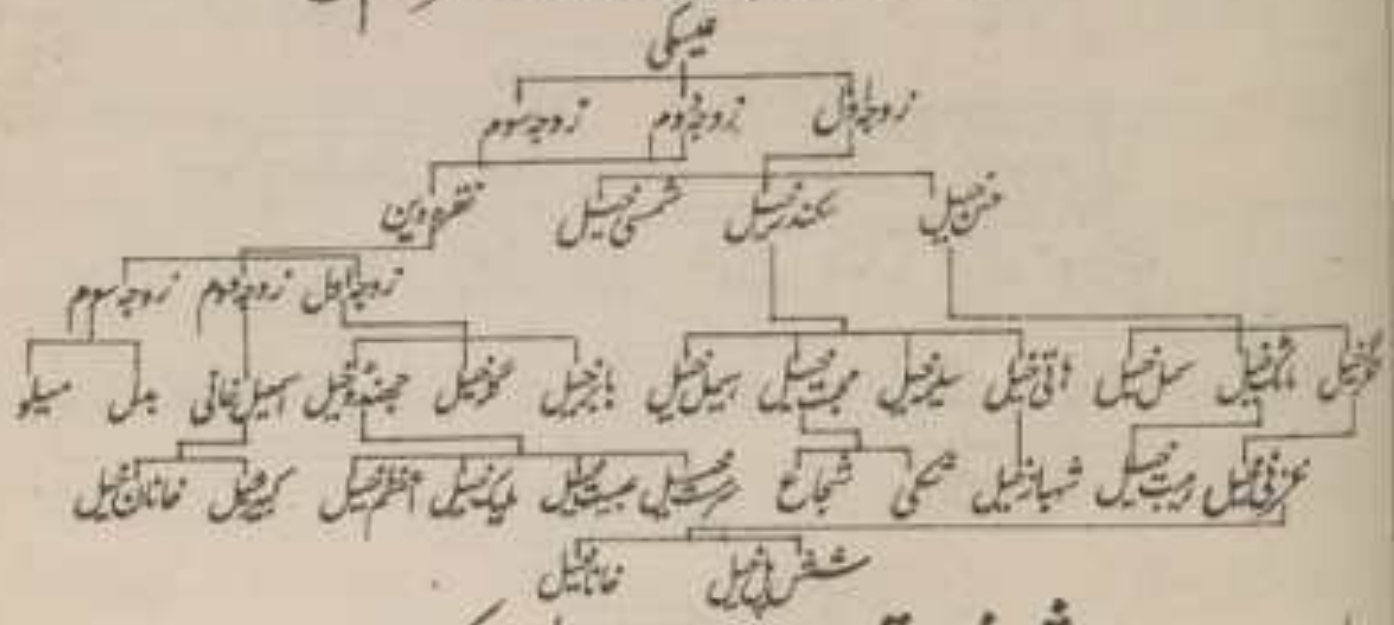
شجره نسب ستمی ابن کیوی بن ابو وثیب



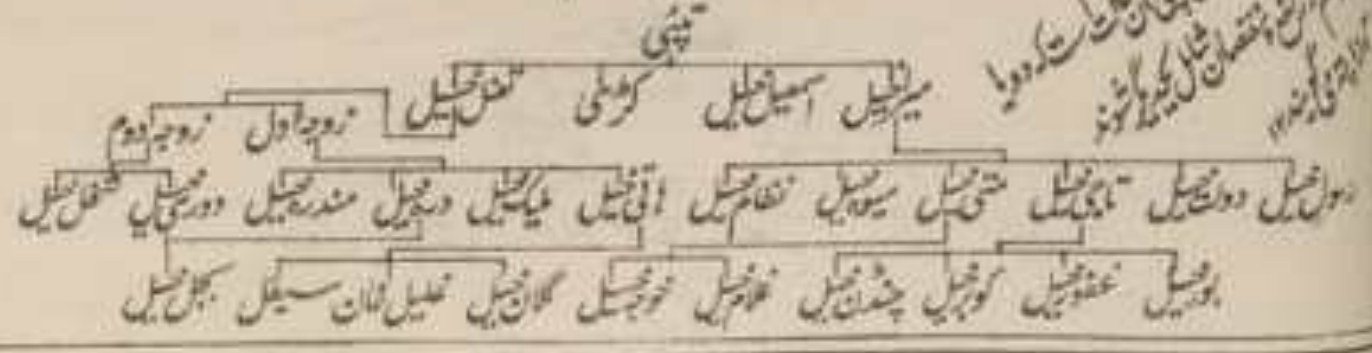
شجره نسب سنا و فرزند دوم ستمی ابن کیوی



شجره نسب سبکی بن ستمی ابن کیوی فرزند سوم ستمی



شجره نسب تپنی فرزند چهارم ستمی ابن کیوی



بنا بر این که ستمی بن کیوی از مشانق است که در این کتاب مذکور است و ستمی بن کیوی از ستمی بن کیوی است که در این کتاب مذکور است و ستمی بن کیوی از ستمی بن کیوی است که در این کتاب مذکور است

کل عاقله بنوعی از بنو چیان میگرفتند تا که بهادر شاه ابن اورنگزیب بر بنون تسلط کرده آن عشر را خالصه کرده خود گردانید و ادب است
ایشان را از مالگذاری معاف داشت و نیز فرقه قریش ساکنان ملک بنون از قوم عرب اند و توفیل سلام زاده اند و

جلوه در بیان احوال نسب قوم سادات معروف افغان

بدانکه مصنف کتاب است الاغانه و مولف کتاب مخزن افغانی و مصنف کتاب بحر الانساب مجمع الانساب و محرران فخر انساب افغانه را اتفاقا
است بر اینکه قوم سادات که احوال هر یک قوم بعد ازین نوشته خواهد شد شریفه نجیب صحیح النسب که بحسب اتفاق روایت سکونت
و از دواج و سایر اسباب متعاند روزگار و اصل و فاضل فرقی مختلفا فاعنه شده که هم در دواج و زبان و لباس و توره رنگ افغانیه اختیار ساخته
شک ساداتی نموده معروف با افغان گردیده اند و سلاطین و رؤسا و فضلا و عوام افغانه بحقیقت ساداتی و شرافت همگی نه طائفه قائل
و مشتق شده با وجود آنکه از صد سال درازتر مختلفه مشهور با افغانیت شده و سلاطین افغانه بر وقت وقوع بیگاریات بر تمام فرقی برای
در بر ایاسوسه سادات هر نه فرقه را بخصوصیت ساداتی از بیگاریات عارضه عاف مرفوع العکم داشته اند و اصله را از خواص افغانه که
از علم تواریخ و انساب و احوال ساداتی این نه قوم تجارتی نیست گوز جهال و عوام را ساخته نیست آنچه مصنف حیات افغانی ساداتی
اقوام تسد را عطف قرار داده و طلبا اجمالی تفصیلی بعضی موافق قیاس و تمجید نموده و بعضی تعقلیه و غیره نسبت به ساداتی اگر نسبت نسبی
این فرقی تسد نموده تمامی اعتراضات او بجا و مضمون است بوجوه اول آنکه این مصلحت است و مخالف آیات کتب کوره صدر است
چون صنفان مذکور موافق مضمون است صحیح خیر القرون قرنی ثم من یکا همد در قرون بهترین از قرون مصنف حیات افغانی
بودند قول و فعل و بر خلاف نیت شان قابل قبول نباشد و مصنفان مذکور ان نسبت مصنف افغانی هم غیر و معتبرند و مصنف
حیات افغانی هم و شاذ است بنابراین نیز مصلحت و ساقط اعتبار است تسد نسبی نمودن سلاطین و فضلا نسبت ساداتی نه طائفه را مثال اجماع
باشد پس همانند نسبی مصنف حیات افغانی از اجماع بالاتفاق بل باشد چهارم صنفین مذکور از فضلا اهل اسلام از ساداتی نسبت از
عطف نصابی است مابذل اسلام و ایت او را مخالف و ایت علماء تواریخ اهل اسلام باشد با اقال عطف سیدانیم معلوم که مصنف حیات افغانی
از راه کلام عقیده اسلامیه بر ایت او با وجود مخالف بودنش از روایت مورخین اسلامیه تسک نیاید و روایت او را بر روایت مورخان اسلام
تنجید قطع نظر از نسب که نسبی این نه قوم سادات مطابق مضمون حدیث شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم که چون کسی از نسب
مورد از وجود شریف خود و شرافت خود چون بدان که بدست آنحضرت میرسد میفرمودند ثم کذب النسب انساب که نسبی سادات
فرقی نبی دم از عرب و عجم متصو را ند مصنف حیات افغانی را که امم برین طایفه نسبی آورده که مخالفت همه با اهل اسلام مورخین ایشان
برش کار آورده و ما اکن و کسب جوئی و طعن زنی کوشش نموده است اگر مراد او ازین کرده فرقی نسبی و عجمه نسبی است باید که
بسمان تشریف برده تصنیفش خود فرمایند و در از طعن و غلط سلف همان شریف زبان و قلم را انعطاف فرمایند از این قدر بر است
باقی هوس است باز بر آدم بر سر مطلب سبب این نه قوم سادات مشهور افغان قوم ختمیاریه و سبب یابی و اصل و نسل من شیرانی و قوم شوانی
و اصل قوم کاز و هندی و در و گت متعلق قوم کرمانی و نموند نسبی متعلق قوم دادمی سیدزی و نسل قوم ترین و خوشترین متعلق قوم میانه و کوئی
متعلق قوم منبئی است اگر کسی گوید که چون این نه قوم سادات در اصل سید شریف نسب اند و اهل اسلام سبب درین است بر سبب
فضیلت نسبی قطع نظر از آنکه در اول اسلاف این فرقی یا بیاعت جهل و عیلمی یا بیاعت آنکه فاعنه از راه جهل و غرور سواد افغانه

اصول از انساب شریف و غیره در عزت توره افغانیه بر این سید نشاند با راده میل عزت سادسی افغانان رسم در واج و تزویج و
ازدواج و ربط و وصل با افغانان اختیار نموده تارک نام ساداتی شدند در بیعت چرخ خود را باز سید میگویند گویم سلاف این خرق
در دفتر خود نوشته با اولاد خود وصیت نموده اند که وقتیکه با از قبیل سادات خارج شده با افغانان پیوند نموده نسبت خویشی و
راه در عمل بقیوم اختیار کردیم اکنون سید گویانیدن از نظریه مقدمه اشخاص احسان در تراست پس بعد از این که از اولاد خود را
سید گویانند اولاد ما نباشد و نیز درین امر مخالفت قتل فضیلت که الفاظ المشهوره افضل من الصحیح المشاذ واقع می شود میگوید ^{الضعیف}
قطع نظر از منته سابقه در بیعت بملایطه حالات سادات این مانده که با وجود حدیث صحیح آنحضرت سوال خلد لوکان من الایون
انضیا و فخر سادات در یوزده گری سوال را پیش خود ساخته پیش هر لائق و ذالائق از هر قوم چه شریف و چه ذلیل است سوال میکنند
و هرگز از سوال مگدائی عارضیدارند و این سبب از اقوام را ذل حقیر تری نمایند ^{مست} افغانیه هرگز گوارا نمیسازد که افغان خود را
سید گویانند اگر دران از منته نیز همچون امس و انگلیس سلاف این قوم گردیده ترک ساداتی نموده افغانیت را اختیار کرده باشند جایز
و وجه قوی تر از هر وجهی در باب افغان شدن سلاف این خرق با فاعله نیست که چون موشان اعلی ایشان بجای آنها سلاطه فاعله شادکی
نموده اولاد و احضار ایشان در میان افغانه تربیت یافته بعد بلوغ از خاندان انحال کتختند و به پاسر انسان افغانه متلبس و متکلم
شده در زبانی مردمی زمینداری همیشه شریک فاعله مانده دیگر سید گویانیدن مناسب استند و در آمدن مردم قبایل انحال و خاندان شدن
با لقب قوم انحال امر قدیم است صرف کلمات این قوم سروده شد چنانچه حسین کریمین رضی الله عنهم که فرزندان خاتون زهرا و علی مرتضی
رضی الله عنهما بودند با وجود آنکه شاه اولیا سو آن دو امام فرزندان زید و دیگر داشت بسبب آنکه حضرت صلی الله علیه و سلم خیر اناس سید
الانبیاء بودند چون حال دو امام بهم بود فقط ساداتی بآن دو حضرت تعلق گرفته دیگر فرزندان آن شاه اولیا علوی لقب شده نه خاصه
آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده است انحال اب پس اگر عزیزان خود را بر قبایل منسوب استند که اگر حیب است قطع نظر از ان از
نفس شریف که سید است بر شریف دیگر منتقل شده اند و بگناه زیاد آنوقت می بود که از شریف نسبت بر قبایل را اختیار میکردند
پس افغانان از نسل حضرت سراسر ان در شرف نسبت سراسر ایلیان را بنقول حق تعالی که یا بنی اسرائیل اذ کور و فعمنی القی القامت علیکم
وانی فضلتکم علی العالمین بخاطر با اهرست این خرق با وصف معروف و مشهور بودن با افغانیت از صد سنین اگر در بیعت
مشهوره ما گناشته بقومیت اسلامی متر و که از صد سال در او بخینه خود را سید گویانند هرگز پذیرا نخواهد شد بنا بران در سلسله پات و
گرنی بر ما بیطاعت از زمانیکه جدا این خرق افغانیت را اختیار ساخته مشهور با افغان شده اند همراه اسامی بزرگان خود و فقط خان ^{مست}
و پیشتر از زمانه مذکوره تا عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم همراه املاک سلاطه شرف خود بدستور قدیم فقط سید را بر این نوشتن بحال خود
سیدارند بجهت قوم مذکوره قوم سیدری که از نسل سید و جمال نجاری اند با وجود اختیار نمودن تزویج و ازدواج با افغانان فخر متن لباس
سنان توره افغانه فقط ساداتی را متروک ساخته و نیز در محله ساداتی را بحال داشته ایشان بزرگان ایشان تا حال خود را سید گویانند و
سید میبایستند افغانه نیز ایشان با سید گویانند و میبایستند توره افغانیه در رسم افغانیه برابر معمول می اندازد اگر دیگر خرق نیز باین سلسله
می داشتند هرگز مصنف حیات افغانی در دیگر ملته پندان را بطی طعنه نمی نماید چون فرق مذکوره تارک فقط ساداتی گشتند هر چه بیان را
کنجایش حیب بلعنه دست اوده حقیقتا بطبع عیب و طعنه پسند در حقیر حقیقت نسبت ایشان نمودن خاصه اگر چنانچه از سلاطین افغانان
بود می سوری حقیقت و بیعت حقیقت که زمانه در اول قبل از سلطنت ایشان گریه انبوه گشت بنامال جنود سلاطین مذکوره بودند با ایشان

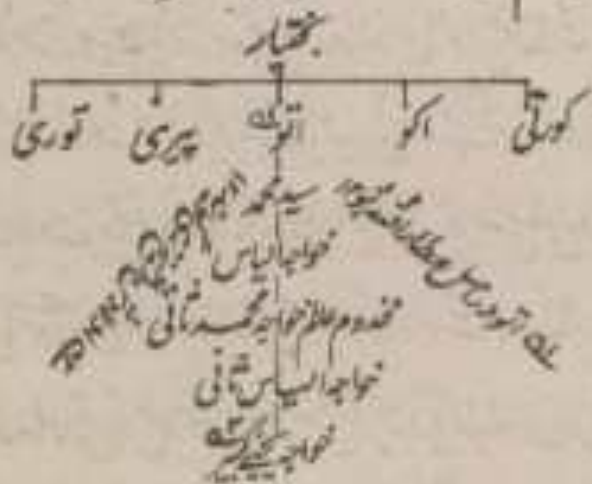
حکم شده بود که خود را موافق نسبت شریف اصلی خود میدگوبایند اگر او نشان تمایل حکم آن سلاطین نمود و القاب سابقه آتی را اختیار می کردند
در صورت نیز طاعنان را بجای آنکه در طعن بجای نام چون آن بزرگان چهل فرصت اجداد خود نموده از تمایل آن حکم سر باز زده بران عمل نکردند
و سلاطین هرچو بین نیز بنظر حقیقت نسبت آتی این طائفه بر تفاوت و اجراء احکام خود اصرار نموده و نشان را بر طاعت خود گذاشتند ازین سبب
تا حال بر قومیت افغانی بحال مانده و بعد ازین نیز اسید نیست که ترک لقب تور و افغانی نمایند طاعنان هرچه گویند اختیار دارند

اماد حقیقت طعن و نشان لغو و فضول است بر قول شاعر

الشمس شمس از لمرها الضرب والعسل عمل و از لعل عجد طعمه من فاه مریر

اگر در لعل شرافت کس است از تقریر بنده در این بس است

اول شرح لقب مجتبیار که در اصل سید شریف است مشهور بافغان است



احوال تواریخی قوم مجتبیار بطریق اجمال و اختصار

بدانکه جوانی سیدزاده سید اسحاق نام از قصبه اوش بنا بر وقت روزگار غربت سفر اختیار کرده و کوه سیلان سیده در ملک شیرانی آمد و از قوم
شیرانی عورتی شاه نختی نام بقصد نکاح آورده از آن عورتی فتنه کشیده شده نامش ابو سید نهاد که زفته زفته پس بختی بی طالع لقب بختیار شده
و از بختیار بختیار شهرت یافته و قصبه اوش مندی ابو سید محمد ثانی بختیار روز مغرب افغانی و مرآت سائر و فخر انساب تواریخ افغانی
برینطور قوم است که سید اسحاق را بحالت طفولیت ابو سید حب الوطن استیگر شده بر نصرت شیرانیان مع زوجه خود شاه نختی و فرزند خود ابو سید
روان طرف وطن شده چون بیان ملک که ان که حال قوم شوانی در آنجا سکونت دارد رسید بیار شده از آن بیاری راه گراک عالم بقاشد
و شاه نختی مع ابو سید بفلک و این ملک شیرانی آمده سکونت و وزیر و بعد چند میانی بن دوم بن چهار بن شیرانی شاه نختی ابو سید
اسحاق مادر ابو سید را بکلیح آورده به پرورش او و فرزندش فراخت در نیجالت ولت اموال میانی رو بترقی آورده و میانی این
سنی را ازین قوم ابو سید سیدزاده و مقتاد نموده او را بختیار و بختیار و زفته زفته لقب او را بختیار یافته سو سوم بختیار و از بختیار و مرآت
بختیار شده آنچه صفت حیات افغانی بتقلید روایت از قبیل القسطن صاحب مورخ میانی قوم بختیار را از فرقه بختیاری ایرانی تصد
نموده صاف غلطی کرده است که بختیار فرقه دیگر و بختیاری طائفه دیگر است بختیار محقق گفته و نخواهد گفت که بختیار از نسل بختیاری
ایرانی اند و بختیاری ایران این امر را تسلیم نموده از قوم بختیار بختیار و مانده که قوم ما از نسل بختیاری است بلکه قوم بختیار و اسلاف

ایشان بنسب سلسله تا این زمان میگویند که اصل سید است از عدت دراز اسلاف با افغان قمن شیرانی و اصل و اصل گردیده مشهور
 با افغان شده ایم قطع نظر از محمد و عثمان مورخین محققان فاعنه چنانچه مصنف کتابت مخزن اقلانی و سایر محرران فاعنه انسانی فاعنه
 با اتفاق این همه تصدیق نموده اند از آن زمان تا حال بعدی مقررین این بحث شده پس عمل حیات افغانی و آذربایجان الفسطن صاحب
 محقق قیاسی و احترامی است و هیچ شکی از سمیات ندارد در سایر فضول و باطل باشد و حاجت کجی که قبرش در کوه سلیمان ملک شیرانی
 احوال هم موجود است مزار شریف و نهایت متبرک زیرا نگاه خواص و عوام است از قوم نجیبان فاعنه انوخیل محمودی خرد خواجه
 خواجه قطب الدین نجیب راکلی اوشی قدس الله سره که تعلیمه خواجه حسین الدین ابو الحسن نجیری ثم امیری است و سلسله بعیت اکثر پیران
 چشت جوین این زمانه با منتهی می شود از قوم همین نجیبان سید است که مشهور با افغان اند از قوم نجیبان ایرانی و اوقات
 آنجناب بقصد اوش مبنی بر ضافت سید اسحاق اوشی بعد از آنجا بنجاب و تمام شامها نجیبان است و لقبش آن نجیبان لقب کاکلی از سبب
 سبط است که آنرا زربان پشتو کاکلی گویند و حقیقت این اتفاق است که بزبان موسوم کاکلی یا نجیبان حقیقی در روح پر فتوح خواجه
 قطب الدین تجسیم نموده با فقر سید و حاجت زانی او میشد از سبب همین آن کاکلی و داشتن مهابت مساجان بار و اوش لقب
 کاکلی شد و آنچه مصنف حیات افغانی نوشت که مردم نجیبان از ملک ایران بدک افغانستان آمد در علاقه مرند آباد و محض است
 مصنف خود مورخ میسائی است زیرا که قوم نجیبان هرگز از ایران نیامده بلکه در ملک شیرانی وجود یافته اند و بعد کثرت بعضی در ملک
 مرند آباد گردیده و همیشه پونده گری و تجارت است که بعد از آن قوم میان سلسله بر ملک در این واقع امان قبضه
 ملکیت پیدا کرده اند از آن سبب آنکه هر دو میان سیلان در شهر در این اقامت در زید و باقی تمامی بدستور پونده مانده چنانچه تا حال طریق
 پونده گری دارند اگر چنانچه کلان نجیبان که ملوک اصول دارند پنج اندام شامها خود و شگوفه بسیار دارند اما قوم شان در میان خود بر
 دو گونگی منقسم است یک گونگی را کوری و دیگر را نظر زری می گویند و شجره طهره ابو سید نجیبان در کتاب تاریخ و انساب فاعنه و غیر
 از قوم بدنیلو در قوم است ابی سعید نجیبان بن سید اسحاق اوشی بن سید جعفر بن سید نظام بن سید عیسی بن سید محی الدین بن سید محمد
 بن سید عافظ بن سید نور بن سید جمال بن ابوعلی بن یادگار علی بن نشان علی بن زین العابدین بن امام حسین بن علی مرتضی
 و خاتون هرا بنت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم

ذکر شجره نسب چهارم شیدیه بنی سید معروف افغان بن سید محمد گورانی صاحب راز
 رحمه الله علیه بن شیباز چهار فرزندانش

ستوریانی مشااتی درویش معنی

آورده اند که در سلسله نسب سید محمد گورانی از نسل سید الرجال محمد بن سید اسماعیل اعرج خلعت امام جعفر صادق بگویند و بیان فرموده
 میان قمن شیرانی رسیده است که در چوک کهنه صاحب ملات مقالات بود قمن شیرانی و کاکلی و کاکلی بومی جوج آورده اند انعام شکر
 اوش فیضی است سفید گردیده بهمان گرامات و خوارق عادات از آن سید اسادات خواص و عوام هر قمن معتقد ولایت او شدند تا

وقتیکه واقع خطرناک شکل مغلان بر سر تن را در نموده چنانچه نزدیک بود که بر سر تن پانفال حوادث شوند دفاتان هر سه تن بجز دست
 سید مصروف آمدن تجارت و عاگردند و اسما داشته بدست آن سید بزرگوار در دفع دروغ گزیده از او آنقدر حفظ و منصف شدند مگر از آن بر سر
 تن سید دختران ناکتمند چنانچه اول ستوریانی انداخته شد از شیرانی بعد از آن مشوانی از دختر سزار کاکری نوبت دیگر در دگ منی هر دو تن
 دختر سزار تن کزانی پیدا شدند و دو جسمی بر صاحب فرزند دختر شیرانی را بستوری فرزند صید سوار کاکری را بستوانی در روز
 احد الولدان دختر کزانی را به در دگ چنان بیان نموده اند که چون کنیز کتک تولد پذیر دختر شیرانی به میر صاحب او آنوقت میر صاحب
 بتیله آمد نمودن نماز شام متوجه کعبه شد و دستاره روشن زده خواه شستری که از استاره شام دستاره همان میگویند نظر
 میر صاحب بود چون ستاره را بزبان پشت ستوری میگویند میر صاحب فرزند نام این فرزند ستوری باشد چنانچه کلام رسیدن
 بشارت تولد پسر کاکری در دست داشته در تیره تحریر کتب بود چون آنوقت دوات پیش نظر بود معلوم است که دوات
 بزبان پشت ستوانی میگویند آن پسر را موسوم بشوانی ساختند و وقت یافتن فرزند تولد در دگ منی بظرف نظر ایشان میگردد بلکه
 بزبان پارسی در دگ میگویند نام آن طفل را در دگ نهادند و دو جسمی بنی بولف معلوم نموده اند تا تحریر شد بعد چنانکه هنوز
 فرزندمان را بر میر صاحب و سال بود میر صاحب با جند و جود و حال عاید حال گشته عوارث اطفال را گذاشته و نهاد دست
 بند و ستان شدند و هر یک از عوارث مع فرزند خود بخاندان پدر رفته در زیر سایه چنانچه شرح گفتم آن میگویند تا اگر اطفال هر یک کن
 بلوغ رسیده از خاندان انحال شاد می نموده و نیز چون دختران ایشان پیدا شدند با خاندان انحال کتختانی آنانمونه در تزویج از بلوغ
 و لباس و اسباب تزویج و اول تن انحال گشته مشهور با خاندان گشته طائفه ستوانی اولاد ستوری بن سید محمد گزینی از محسوب
 شیرانی و طبقه مشرب شمرده طائفه ستوانی محسوب از تن کاکری و طبقه نخور گشته است اولاد در دگ منی و اول و اول طبقه کزانی شدند اما
 میر سید محمد گزینی چون از کوه شیران بر آمدند متوجه بندوستان گردید و اول از انحضرت آنرا خواججه حسین العین ابو الحسن بخیری با میر سید
 بران بارت بارت تعمیر شده اول سلطنت سلطان محمد تعلق بر علی تشریف زدند و سلطان محمد شاد تعلق با خود داشت و این بزرگوار است
 را بنیای پیش نیامد چون میر سید محمد گزینی باز بر بار آن بادشاه گردون قمار کعبه بجز و دیدنش از تحت فرود آمدن و میر صاحب با و
 و او از تمام باله تحت نشاندید چنانچه در اخبار اولیا انیقده مسطور است بعد از آن ایام از طریق رویا صالحان آمدن میر سید
 گورگان و علی محمد رسیدن انوعه با اذیان ملی خبر داده که با تملع آن مولوسی ملار الدین گوارسی که از خلفا از پنجاب بود مع آل عیال از
 جلی کوچیده بکالیفت و در کالیپی سکونت پذیر شد آخر بموجب ایام نجیبی بخدمت خواججه نصیر الدین محمد چرخ غزلی رفته و با حضرت
 بیعت نموده بخدمه خلافت مشرف شد و در آن ایام بنا بر کلمات گستاخانه که نسبت به خود بر زبان آورده بود و احوالات غیر
 روداده رو بکجیل نهاده مدت دو دانه سال در کعبه کعبه بخورد و نوش بصوت مراقبه شسته تا نذر روز اخر اختتام دو دانه سال
 شخصی که یک پسر داشت و آن پسر تقدر الی وفات یافته و از غم و الم و الوال و شیدا گشته و در بصره نهاده بان کوستان دفته
 بر سر صاحب سید و همانوقت میر صاحب سر از مراقبه بالا نموده او را گفت چه کسی میباید حاجت داری آن شخص گفت یک فرزند
 و ششم تقدر را وفات یافت از آنجا که با او مجتبی زیاد از صد ششم از غم او دیوانه شده و در بصره نهاده تا باین کوه در آمده بجهت انوار
 تو رسیدم و از دیدار تو غم من یک گونگیکنی یافت میر صاحب فرمود برو فرزند خود را دریا بکفتتالی بدخواست این فقیر زنده است

چون آن شخص بخانه رسید فرزند خود را زنده یافت و زنده شدن فرزند مرده را بطایه میسلب پیش مردم آنها نمود با تسلیم ایران بر
مردم قریب چهار کوه جوق بخجرت او رفتن آغاز کردند بعد از آن بیکوت در میان مردم شهر موم باورش بد وفات سلطان تعلق
چون در سنه اثنین و شصین سمانه سلطان فیروز شاه پسر سلطان محمد تغلق با جماع مسلمانان استحقاق ذاتی بر تخت سلطنت نشست
و او ارادت تمام نسبت علماء و مشایخ داشت در عهد سلطنت او میر صاحبیت اهل مکن باورش شده چون نزدیک شهر کلبرگ رسید پسر
این شهر خچرم دارد عرض نمود نام این کلبرگ است فرمودند کلبرگ است بلکه کلبرگ است که بجای غفلت بر خاستن است پس متصل حسن آبا و کلبرگ خانقا
تیار نموده فرکش شدند و جوق جوق مردم بخجرت او رسیده اند یارت بیعت او ستیفیض بهره یاب میشدند چون احمد شاه بختی در سنه
و بیست پنج هجری تخت نشین سلطنت و مکن شد و پادشاه موصوف با نسبت علماء و مشایخ ارادت تمام بود و خصوصاً میر محمد تمام میر سید محمد
گسیو نیز بود چرا که قبل از تخت نشینی او را بطور پیشینگی در ولایت خجرت نشینی داده بودند بنابراین سلیس از قریات و قصبات راجعه خانقاه
آنحضرت محقق فرمودند گویند که بعد شریف بر می بکن اقامت در حسن آبا و کلبرگ سلیس و قوسم داشتند که مستحق و ارادت او بودند سلیس
و در گذشته و عالم اصلی پس حاجت تشریح ندارد و ما متنبه و عالمی قصه آن علی سلیل الاجمال خویش که روزی میر صاحب فوق مجد استغراق در
و اسماست از زبان مبارکش برآمد که هر کدیر نیوقت درین تالاب من غسل نماید او فرزند ما است روز قیامت تیر زمره اولاد من انظار
سادات حسینی سل خاتون زهد را منتهی خواهد شد شخصی صاحب انحضرت که از مریدان مقتدان خدا و مانع حاصل انحضرت بود وقت حال
آنحضرت را حقیقت غنیمت دانست فوراً بان تالاب آمده و محو طحورده غسل بکلیه آورده و برین آمد انحضرت فرمودند تو بیش از من زنده
من شدی بعد از آن شخص از فرزندان متبج انحضرت قرار یافت او لاوش من اصل ابواسد و او خاندان انحضرت شدند مردم مکن این اولاد
متبج انحضرت سادات الالبی گفتند مثل اولاد سلیس با استحقاق و ارادت انحضرت مخصوصند از قدرت الهی اولاد آن چهار فرزند آن
سلیس انحضرت که در عهد شباب از عورت افغانیه تولد یافته بودند بر و رایام کثرت تمام یافته نسل هر یک گرد و عظیم و قومی غنیمت چنانچه بالا
ذکر یافت شهو افغان گشته چنانچه تا این وقت شهرت بر افغان از ما اولاد انحضرت موجود و چون که بعد انتقال انحضرت بو ارادت
بمانشینی و استحقاق و ارادت او در کلبرگ خایر گشت همیشه اشخاص محدود مانده کثرت نیافتند و حق سبحان تعالی میر صاحب س در باز زیاد از
عربی عطا فرموده چنانچه بعضی مؤمنین عمر شریفش با یکصد پنجاه سال گفتند از هشت صد و بیست پنج سنه هجری بر این منسول خرابید
اندا تاریخ وفات انحضرت ازین ابیات مسطور و کتاب گستان سرت ظاهر است

آنکه سید محمد شش نام است	بیگمان ایل اسلام است	عالمی که کشیده از چه آرز	برین گیسوان در آرز
ما ذوقیه بود یازدهم	که شده سپید چرخ نم	سال آریخ او چه سال است	عقل خود نم برین دنیا گفت

و آنچه مورخین نوشته اند که پیش پسر سهرورد اقامت داشته و انحضرت از سر بند بدلی زنده بود ضعیف است زیرا که سیر صاحب بطریق سیامی از
ولایت ترکستان به هندستان تشریف برده بودند و در سیمایش گیسو در آن است که بر قدرت سلطنت همه دین چون غلط اسمیلیه بر آن
ذمت بر ایل نیت حاجت ایاقت اکثر سادات اسمیلیه آنند سبب باطل گرفتند قلیله از ایشان که اجداد او مجاور میر سید محمد از آنجمله بودند غیر نسبت
نومی قائم مانده اما معاش خود در میان برادران مقلدین حق محبت من شکل دیده ترک وطن نموده از مکتب کما علم بهم با بجا در ولایت
توان ایران اقامت پذیر شدند و آن بزرگان از اولادشان میثور او را زمره سوم میداشتند از آن سبب ممالک توران ایران سادات گیسو
شهرت یافتند و شجرت انجمنی که طائفه سادات سبب گیسو سادات استی المند و زب نسل سید اسماعیل ابن امام جعفر صادق اند در قصه سبب سادات

معتمد شاه عطاء الله کربانی موجود است پس آنچه بعض مورخین صوفی را متعلق دانسته اند آنحضرت گویند از او ایالات خود کانت نوشته اند جز
 غلط نخواهد بود آنچه در مخزن افغانی تشریف آوری آنحضرت از ولایت توران بگو سلیمان زمانه حیات شیرانی بن شرجون بن قیس عبدالرحمن
 است سکه است تحریر مصنف نیست آنچه مصنف حیات افغانی ملاحظه نموده کانیقدر کثرت زمان را برده متوریانی و شواتی و وردگ هندی
 و زید قدرت قبل معقول نیست زیرا که سید محمد گیسو از برهت تصد سهری بندهستان فته و در شاه سهری هشتصد و هجری سلطنت
 فیروز شاه بهمنی از دلی بکاک و کن فته بازمی نویسد که چون احمد شاه بهمنی در شاه سهری تخت نشین مملکت دکن شد قربایت قصبات بطور
 بی عطا شده و انقدر رحم خیر شدن اولاد چهار فرزند آن سید محمد گیسو از در میان چهل و یانچاه سال چطور ممکن است اتنی کار سیکول
 اول این معتمد مصنف حیات افغانی که میر سید محمد گیسو را در آخر صدی هجری هجری هشتم بود و در این معتمد او نیز که میر صاحب سده هجری
 از احمد شاه بهمنی باوقامت صدقات فائز گردید و از اول زیاد تر غلط است چرا که تشریف آوری میر صاحب بندهستان را و اول سنین
 صدی هشتم از هجرت بمسجد سلطان محمد تغلق بود و در هشتصد و بیست و پنج هجری فاته یافت چنانچه تاریخ وفاته نوشته شده و قولاً استرالی
 و شواتی و وردگ هندی در او احسنین هم منعم بکام قامت میر صاحب بگو سلیمان بوده از وقت تولد بزرگان اقوام مذکور تا آمدن
 یا بر باد شاه بهندوستان که بقول مترض در سده نصد و ده هجری غزم و ذهل هندوستان شد زیاد از دو و صد سال میشود و پیدا شدن
 انبوه از پشت یک شخص در عرصه و صد سال بلکه زیاد شکله مدار و چنانچه از تواریخ و تفاسیر است که اساطیر شاه شرجی است که در
 معتمد کلیم الله علیه السلام که از انبیا است حضرت اسراییل صرف پنج پشت است آنقدر کثرت یافته بود که از جمله بنگام شمارش صد هزارم
 ششیر زین نیزه گذار بر آمدند و شرط بودن سه پشت بجز عرصه صد سال چنانچه مترض خیال نموده نیز کلیم نیست بطلان آن از کبری آن حضرت
 کلیم الله که هشتصد سال بعد حضرت اسراییل بوجود آمده و از انبیا است حضرت اسراییل صرف چهار واسط است ظاهر است قطع نظر انسان از آنحضرت
 صلی الله علیه و آله تا حضرت نوح نبی علیه السلام زیاد از پنج هزار سال تا حضرت آدم علیه السلام قریشی است هزار سال میشود و نظر بکل این حضرت
 حیات افغانی می باید که از آنحضرت صلی الله علیه و آله تا آدم علیه السلام یکصد و هفتاد و هفت کرسی باشد حال آنکه از آنحضرت صلی الله علیه و آله تا حضرت
 آدم که از شصت پشت است که از آنحضرت صلی الله علیه و آله تا آدم علیه السلام یکصد و هفتاد و هفت کرسی باشد حال آنکه از آنحضرت صلی الله علیه و آله تا حضرت
 حال آنکه بر قول آنکه کرسی تا تمام اقوام اتفاق است آنچه مصنف مذکور اعتراض نموده که بوقت حیات شیخ محمد روحانی قریشی هشتصد
 پنجاه هجری و قریب قوم بنوی یکس بنون ما از قوم هندی بنگل گرفت سید محمد گیسو از قوم هندی و وردگ خود را از اولاد او می شمارد که صد سال
 تخمیناً با زمان آنقدر پیدا شده معقول ممکن نیست که در آن قبل از پیدا شدن مورث پیدا شود و اتنی کلامه میگویم این اعتراض نیز باطل است
 بوجوه اول آنکه میر سید محمد گیسو از قبیل ازینو اقدم بک هندوستان آمده بود چنانچه از تقریر صدر واضع است دوم قوم هندی در اوقات
 شامل قوم منگل نبوده بلکه دره اقدم کسیری بنو حیان از منگل طائفه منگل نامی نیست تا بود کشته و قوم منگل که از آن
 قتال ساهت مانده بگو هتانی که حال در آن کونست دارند رفته سکونت کردند اگر چه از شجرات کلی انساب کربانی نام منگل معلوم نمیشود اما از
 تقریر ربانی مردمان قوم بنوی چه حواصن چه حواصن ثابت است که قبل از قوم بنوی که منگل بنون منگلی بودند هرگز کسی منگلی نبود که قول
 سائده قاضیان بنون هندی و منگل بودند نام منگلی از آن قوم پیوند و شمول دارد چنانچه بر مکتب و هری و ناک سپی با سوسی پیوند دارد
 و می گویند که قبل از قبضه گنده پوران بر مکتب و هری و پیش از قبضه میان جبل بردابن مالکان مکتب هری سوری و سپی فونده مالکان مکتب
 در این مرفانی بودند حال آنکه در شجرات کلی شافیه پرنکی و سونام خیل سورم قوم نام سپی هرگز قوم نیست شاید چنانچه در بنون بسبب

میست تا بود شدن شاخ انگل تحریر نام این شاخ در شجرات نسب این نوقه متروک شد و همچنان در شجرات پرتگلی اسم شاخ پرتگلی متروک شده
 باشد چه بعد نیست تا بود شدن آن شاخ تحقیق و تحریر نسب آن شاخ نیست اما بر زبان عمال و محال همراه شاخ سوی نام پرتگلی
 همراه شاخ منگل نام شاخ انگل زبان و خواص و عوالم است پس این معنی مصنف که قوم بنی دران مانده موجود بود و وجود و وارثت قبل از
 موت نمی باشد غلط و باطل باشد قطع نظر ازین از بعضی نقات سوغ شده که بنی و منگل هر دو شاخ از اقوام قدیم اند اما بعد از آنکه جدا
 و قتل بنو چیان با بنی و منگل نام قوم بنی قدیم و انگل نام آنکه بودند نیست تا بود شده منگل باقی ماندند و اینطریق قبیل بنی که همراه
 منگل در کوهستان منگل موجود و مقیم است از نسل بنی بن سید محمد گیسو از است که از دختر سزار قوم منگل طبعه کرمانی وجود گرفته
 بعد از آن کثرت اجبی یافته همراه احوال در نیکو معیوم زمیندار شده اند و اینکه مصنف حیات افغانی اعتراض نموده که طرف تر آنکه در زمان
 ورود گیسوینده که بایان را ملک مقبوضه حال سلطان محمود غزنوی بر سر آبادی داد و داد است سلطان محمود چهار صد سال تخمین قبل
 از سید محمد گیسو از گذشته است کلامه گیسویم هیچکس از قوم دروگ که بهره از علم تواریخ و انساب شمر از واقفیت داشته نگفته باشد و نخواهد
 گفت که اینک سلطان محمود غزنوی با سلاطین ما و او است اگر چه باطنی و ناواقف از احوال علم انساب گفته باشند آن اعتبار ندارد
 چونکه در ابتدا خروج و تسلط سلاطین اهل اسلام بر ملک افغانستان و قتل و اخراج کفار هزاره و تاجیک و هفتادمان اکثر پکنات
 و اراضیات متعلقه است قندهار و غزنی و کابل و ایران و بی ملک مانده بعد از آن رفته رفته اقوام افغانه بر اراضیات پراشید آن
 ممالک قبضه و سکونت نموده اند مثل آن چون قوم دروگ بن سید محمد گیسو از کثرت یافته بر اراضیات واقعه سمت شرق و شمال است
 غزنی و واقعه سمت شمال کوه لوگر سکونت نموده و اولوس غلامی تا جیک این فرقه را آسان شریف نسبت است ایاز او نشان دانسیا شدند
 بلکه در پانچاظر ایشان میگویند تدبیر و ایام بسیاری اراضیات را آباد ساخته دیات خود از حد غزنی تا حد کابل در آن مهو رساختند که
 حاصل بر آن قبایض ممالک اند و آنچه مصنف مذکور در کتاب خود نوشته که سید محمد گیسو از هم عصر با قریب سلطان بهلول سلطان
 سکندر لودی بوده با نکل غلط است که از عصر سید محمد دراز تا عصر سلطان بهلول زمانه دراز تر بوده از یک صد پنجاه سال بوده است
 و صاحب مخزن افغانی هرگز نوشته که در محفل سلاطین موصوفین ذکر نسب تواریخی یا گننداپور یا بنی یا دروگ شده بود بلکه ذکر نکل
 نسب اوست که معروف با افغان شده بودند تحریر نموده است بخوبی ثابت است که قوم خونمدی از سادات صحیح النسب و فافغان افضل
 و اصل قوم دادی طبعه غورخشت قبل از عهد شاه الدین ذکر یا مسانی بوده که از آن قوم حسن معروف با افغان از نسل خونمدی سجدت
 غوث ممدوح رسیده به بیت خلافت مشرف شده بود و قوم بختیار شته از عهد خواجه عین الدین ابو الحسن سنجری شلم جبری رحمة الله علیه
 از ساداتی بر آمده معروف با افغان بودند که از قوم بختیار از شاخ انو خیل خواجه قطب الدین بختیار کاکلی رحمة الله علیه سجدت خواجه عین الدین سید
 از آن حضرت خرقه خلافت گرفته اند معلوم که مصنف حیات افغانی از کدام طریق این اعتراضات است ای بی تباهی بر پانزده است چنان
 اقوام سادات شریف نسب سال قبل از عهد سلطنت سلطان بهلول غیر موجود و مشهور با افغان آنکه مصنف مذکور خیال نموده
 قوم گننداپور و دروگ هنگام تشریف آوری محمد بابر بادشاه بسندوستان هر یک در تعداد گرد ما نبوده اند و در تقدیر عرصه که از
 سید محمد گیسو از تا محمد بابر بادشاه بوده است اینقدر کثرت معقول نیست البته کلامه گیسویم مصنف مذکور محض لغو نوشته و بی
 بهره کرده است چرا که بخوبی ثابت است که قوم گننداپور در آخر عهد سلطنت شاه جهان هنگام قبضه و سکونت ایشان بر موضع
 موثری صرف اینقدر نبودند که تقسیم گوشت یک گاو بهمنه حیول رسیدن میتوانست معلوم این خبر آفات از کجا آورده و آنچه نوشته است

که ازین اقوام جماعات عمیره و ثنای عساکر پادشاهان لودی بوده اند تا کنون کلامی درین نیز دروغ است که در کتب تواریخ سلاطین هند و
 افغانستان که پیشتر از عهد سلطنت لودیان بوده نیز در کتب تواریخ سلطان بهلول و سلطان مسکنه و سلطان ابراهیم لودی نام
 از مردم گندهاپور موجود نیست غرض هر قدر که این صنف اعتراضات متعصبانه نموده غلطه و فضول است و آنچه حضرت نه گویا
 و مطاعن نسبت نسب افغان ایراد نموده مولف رد و جواب آن بر موقع خود در تاریخ افغانه تحریر نموده است درینجا ذکر آن ضروری
 ندارد و چون از رد و جواب مسطوره بالا فرغت نموده شد اکنون بذکر شجرات نسب چهار قوم و تواریخ هر یک شرحی بولف معلوم
 خواهد بود اخت

ذکر شجره نسب ستوری بن سید محمد کیو راز که اولاد شش ستوریانی و غیره اند

ستوری
 ششمنی میریسی تری لقب گندهاپور امراتل هر

مجموع احوال پنج پسران ستوری بن سید محمد کیو راز

بدانکه حقیقتی ستوری بن سید محمد کیو راز حرمه اند علی لپنج پسر یک دختر خنیاچه تفصیل اسامی آنها در شجره صدر قوم شد عطا فرموده از آنکه
 اولاد چهار پسران ستوری که عبارت از ششمنی و میریسی و تری معروف گندهاپور و امراتل است مشهور گننداپور شده و اولاد همراهِ آن
 پسران خوانده می شدند اما در آن فرزندانشان نام ستوری هم ستوری در استوریانی مشهور است معروف ستوریانی شدند و در وقت زنده در شمال شهرت استالی یافتند
 ششمنی چهار پسران داشت که اولاد او بهل و بیل و بیل و بیل تفصیل ششمنی هر معروف ستوریانی علمه تحریر نموده شد و کیفیت کثرت احوال سکونت ستوری
 و پنج پسران ششمنیست که حقیقتی اولاد پنج پسران ستوری را که کین حیات ستوریانی کثرت بخشیده هر در حالت زندگی او قحطی شد و پنج
 زمین در کوه شیرانی نه داشتند بنا بر آن مالدار می بهم آورده به کلام زمستان در کوه شیرانی می ماندند و وقت تابستان بطور ایالتی خانه
 کوچی از کوه شیرانی رحلت نموده با افغانستان مغربی رفتند از قوم بایوزی و بلوچان بطرف قندهار فرستادند از قندهار مقام نموده
 مال چرانی میکردند و در آن اراضی چراگاه خود بنا بر اینوشی خود و اموال خود چاهها حداثت نموده از آن کارروائی قبائل خود و اموال
 گو سفندی غیره بنموندند آن چاه موسوم ستوریانی چاه گشته تا حال اول ستوریانی چاه میگوشند در زمانیکه فرمان قوم کوشی خلیل دولت
 برکات از سکونت زمینداری داشتند سمات بی بی امیره دختر ناگتنه شده رئیس قوم کوشی خلیل بر آورده جن شجاعت تری ملقب گندهاپور
 فرزند ستوری که باین کیفیت در تمام سال افغانه قریب جوار شهر و آفاق داشتند نمابودند غنمون شده و اوقاف مضمون میست

نه تنها عشق از دیرا میسرند بسا کین دولت از گفتار میزد

غائبانه از محبت و عشق او چون سپند مجرب نیست تا آنکه هرگز خزان همسال آن قوم آن در حرکت باطله عشق او مطعون ساخت از آنجا که آتش
 عشق از بهریم طعنه زیاد تر از تنهاب و اشتغال میگوشند و منتهی هنگام فرصت دامن بهت را بر میان بسته از زمین اندر نهاد سمت ستوریانی
 چاه شده منزل بمنزل بنجان تری ملقب گندهاپور رسیده و منتهی را گرفته گفت که من من خود را بنام تو تصدق کرده بزمی بولست ستوریانی
 پدر را منظور کرده خود را نزد تو رسانیدم اکنون اختیار است که اگر مرا نزد خود نگهداری خواه بدست قاتلان پاری تری گفت بنجان من با

که تری و عقد نکاح خود و همسرش است و ترا برست کشند گمان نخواهم گذاشت پس آن نکرک بخانه او شست و در باغچه هرداری
او بسکوره گیر که از قوم شیرانی در جبال کجاست فمائش نمود چون پدرش ستوری و دیگر قبایل پسران ستوری از بنحال مطلع شدند تری
را از بگمده شدن انبوت خانه تراوسه مانع آمده برخواستن تا کند نمودن علاوه او را گفتند که ما که در قلیل از قوم شماست و سادات ایم
ما را توفیق با بر داشتن بدی تمن کنی خیل نیست اگر برگشته ما عمل نموده انبوت با دو کنی بهتر و نه ما بهماز تو بهماز ایم پس تری با یک از سادات
ماید آن همه هر طریقی که دلت خواهد بروی چون تری در باب بگمده شدن این عورت بیاعتنا گشت شرم فغانی مجبور گردید بران عورت
نکاح انداخته و مع هر عورت و دایست گمان از ستوریانی چاه کوچ نموده بر زمین رسو ستوری که در دهه منزل از زمین ستوریانی چاه
ست میزند و قاع است طرح اقامت انداخت و سبب کوچ نمودنش آن بود تا پدر و برادرانش نه پندارند که از بدی دامن
گوشه گرفته بلای خود را در گردن قوم انداخت بتاسبت مقوله از بیم باور بلا بودن بهتر است در زمین تروی ساکن شد بتبوت
رسیده که وقتیکه تری مع عورات و دایست گمان از ستوریانی چاه رخت برست بخت دست پدر بزرگوار آمده قدم بسوی نموده است و
دعا کرد پدر بزرگوارش که کلمات بر زبان آورده که از آن جمله سخن اول و آخر دعا سخن در میان بد دعا بود و آن سخن نیست تری
زوی گمشد پورش چه سزای بدی روینزه پدر و پس کنش در زوی توره ستادی معنی سخن اول پشتو چای این است که تری نزد
من انگر خود پر شوی یعنی کثیر الاولاد شوی معنی سخن دوم که بطور بد دعا بود این است که سر تو از بدی خلاص شود و سبب این بد دعا
آن بود که آن بزرگوار را در زمین بدی منع کرد و او ممنوع نه شد معنی سخن سوم که باز بطور بد دعا است این است که در دو از ده اولاد
اول شمشیر تو باشد یعنی در هر جا که جنگ باشد نام تو پیشتر بهادری تمام آوری از دو از ده تن اول باشد چون که در وقت شتر ستوری
صوت بد دعا داشت این بد دعا بود با بابت رسیده تری نیز به حفظ حال و بعد در حفظ و عایه گشته پور را بنال زیگر گفته
بعد از آن خود را گشته پور خواند تمام مردم او را گشته پور خواند چنانچه اسم لقبی بر اسم خدا و غایب است او و قومش مشهور بگشته پور شده
گویند که گشته پور در خوبصوت بهاد با رعیت متول بود در زمین تروی تالش نموده بصرف نکا زیزه کنه دیده آبشان به
آورد و زراعت آبادی نلیو آورد و زیاد تر متول و با توفیق گشت اولاد حق تعالی در اندک مدت اولاد و احفاد و اعتبار بسیار
مرست فرموده بجهت پسران ستوری سمیان شخی و میر تری و امرا چون آبادی امر خدای گشته پور و اولاد و احفاد و اعتبار گمانش
دیدند در خواست اجازت سکونت قبایل خود بر زمین تروی از گشته پور نمودند و گشته پور در خواست ایشان را بخوشی منظور فرمود
بعد از آن هر سه پسران ستوری مع فرزندان عورات و اولاد و احفاد و اموال از ستوریانی شاه کوچیده در جوار گشته پور بر زمین تروی
اقامت کردند گشته پور را راضی و آب ملوک خود آن هر سه از زمین آب بنا بر کاشت آبادی حواله ایشان نموده آسوده حال گردیدند
دو سال شمال اولاد گشته پور شده اولاد هر سه مشهور بقوم گشته پور شدند تا حال چنانچه سبلی گشته پور شهرت بگشته پور دارند
این هر سه گشته پور خوانده میشوند سجاد تعالی گشته پور بن تری بن سید محمد چهارم سبلی که تری پیشتر حرمت فرمود که بتوجه خاندان گشته پور
مکتوب گشت خدای تعالی علیه السلام که در کتاب شما که تری سبلی چون گشته پور که سبلی حرمت فرمود که بتوجه خاندان گشته پور
را بقتل کشی چنانچه این بر داده است چنانچه این بری و فرزند کی سبلی منجاک دم سبلی بود و آه همان خاندان است یا بعد از آن است که
مع هر دو فلک سخاک سلسله رنجار پیدا نموده هر دو فرزندانش در حجر تربیت گشته پور پرورش یافته و هم از قوم گشته پور تری
آنها پس آمده صاحبان شدند آنانی ازین هم محسوبند که سبلی گشته پور که سبلی حرمت فرمود که بتوجه خاندان گشته پور راضی و آب تری

در میان قوم خود و قریب زمین آری که براس معاش شخصی و میری و امر برادران خود و اولادشان قرار داده بود بدستور ایشان
 بحالده شده و دیگر تمام زمین علاقه ترومی آری که برادر در میان اولاد خود بدین شرح منقسم ساخت که یک حصه از جمله بنام خود منظر کرد و یک
 بقویب خان یک حصه با براسی علمان یک حصه حسین خان یک حصه بجران خان و ده یک حصه بکس سات ترومی و هر دو پسرانش نهادند جمله
 زمین آری بر شش حصه منقسم کرد چون وقت وفاتش در رسیدن تاربیست تمام قوم خود را بر سر ابراهیم خان فرزند کلان سات آری
 نهادند حصه ذاتی خود را نیز با براسی علمان و از ان بعد سربسب آنکه جمله اولادش را بر ابراهیم خان بخانی قوم گندهاپور دادند و حصه بنیاد گندهاپور
 قانوشد قوم دند بر اهرمی را که از نسل ابراهیم خان رئیس مالک دو حصه بنیاد بودند که نخست خوانندند

ذکر سبب احوال صلابوطنی قوم گندهاپور از افغانستان مغربلی و پونده شدن شان

گویند چون نسل گندهاپور بنگام قاست بر زمین ترومی کثرت یافته و مردم مالدار شدند و آب زمین ترومی و پیداوار آن بکس سات
 اوشان کفایت نیکو و تجارت دیوانه گری اختیار نموده نصیب از هر یک متقیم و نصیب کوچی شده مردم کوچی اوشان وقت درستان بجز
 دیگر پونده گان کوچی بطریق تجارت و مال چینی بدامان آمده وقت تابستان پس با افغانستان مغربلی مراجعت نمود و در علاقه
 ترومی متقیم ماندند تا آنکه خورشید نام قوم لسون که آخر مشهور بنام گشت بنگام فرود آمدن که بچارت از افغانستان مغربلی بدامان
 تنگ کوه را که راه گندهاپور بود دیگر کوچیان بودند کرده در آن استملقی شد و گفت که زنمان خوبصوت قوم گندهاپور
 مراد کنس را اگر گشت ازین بجایک سوزنهند بر سخاها علمست و راه بند خواهد داشت چونکه خورشید بیست پنج برادر
 داشت بنا بران اصرار از اقوام افغانه بر برمی او دل نهاد می شد و تراصی را از افغانه این سخن گویا بود که زنمان افغانیه او را در کنار
 گرفته از راه یک سو نمهند نهایت پتنگ آمده با وجود آن اصرار پیش قدمی نمود تا که مسی هبا در خان ابراهیم را می شنید خیل بر سر
 رفته و او را تمشیر بر سر ایشان بود و قطع کرده و نصف لاش را از آن تنگه یک طرف و نصف دیگر را بطرف دیگر انداخته راه را
 کشاده ساخت که بعد از آن تمامی پونده گان از آن تنگه گذر نمود و طرف دامن رفتند الا قوم گندهاپور که اوشان بمحاطه اینک ضرور
 تن لسون با انتقام خون لسون لشکر بر قوم گندهاپور ساکنان زمین ترومی خواهند کشید و از دامن مدو ما بقوم خود نبرسد و این ملک
 ترومی مراجعت نموده متقیم شدند و در میان گندهاپور آن لسونان گشت بدال و قتال اشتغال یافتند در غیره منجمد اقوام گندهاپور مردم
 عمران ترومی نیز آری نمود یک نخست پونده شده بدامان رفتند بعد رفتن عمران بیان بدامان چند سال در میان تن لسون و گندهاپور گشت
 و خون جاری نموده آخر گندهاپور آن غالب شده بسیار از لسونان گشت باقی را از وطن اخراج نموده و لسونان پناه بقوم کا که گرفته
 طالب داد شدند که اگر ان نیز باعث دو امریکه آنکه همسایه اوشان شدند دوم ایشان نیز مثل کا که از طبقه خویش بودند جمعیت
 نموده هزار مردم بطریق مدد طلب لسون داده بجزم پورش بر قبائل گندهاپور روانه شدند آنوقت سرداران قوم گندهاپور رجا خان حرف
 جبل خان ابن خان احمد خان ابن خان بازک خان ابن خان ابراهیم خان بن گندهاپور بود و چون قبیل خان و قوش طاقت مقابله
 و مقابله با قوم کا که کبیر عظیم بودند در قوم خود گرفته قلیل بودند و بدین ترک وطن مناسب است تمام قبائل گندهاپور را از زمین ترومی
 بجلا وطن شده مع آل و عیال و اسوال پونده گری و ایلاتی اختیار نمودند و بعد بجلا وطن شدن ایشان مردم قوم لسون نیز زمین ترومی
 قابض شدند اما قوم مردم شتخ بارک خیل از قوم ترکی که خواهر را در گان گندهاپور آن بودند نصف ملک آری از لسونان گرفته بر

تصرف شده و عالت نامانی که جبل خان ابراهیم زری و زمانه پونده گری گندهاپوران در میان پونندگان قوم کشی خیل دولت خیل
 و تور و میتو خیل و میان خیل و مورت شاخه های نو معانی که همان کلان شاهنامه ند کورده شاهان منجانب خان زمان خیل
 بود و اقوام چنگی زمینداران و مالکان ناک روهری سابقه بر میان آمده نوبت کشته خون رسید و خان زمان خان اتناق نومانیا
 و گندهاپران باجران و کاکران ایلاتی بسنرم استیصال پرنگیان که بسته بعد محاربت پرنگیان را شکست داده در قلعه
 ناک اوشان را محاصره نموده بهت با و در آن قوم گندهاپور و کاکره با زری در دانه قلعه را شکست بر قلعه ناک تصرف چنانچه ذکر
 بهادری این سده قوم در واقعه ازین بریت مندرجه تواریخ خان زمان خان واضح است

یکه گندهاپور و دوم کاکری سوم آفرین باد بر با زری

و اقوام پرنگیان اکثر مقتول بقیته السیف جلا وطن شدند و اقوام نو معانی چنانچه کشی خیل دولت خیل و تور و میتو خیل
 اراضیات و آب ناک را فیما بین خود منقسم ساخته تا بعضی ناک علاقه ناک شدند و موضع روهری که بخلا اقوام چنگی مسکن بنیاد
 طائفه سو و پهی بود و در آن دنا آباد ماند

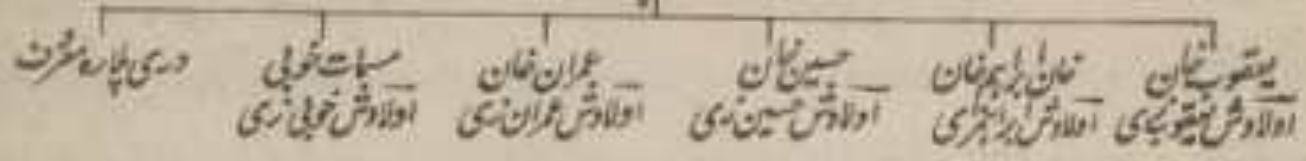
ذکر اقامت قبضه گندهاپور بر ملک و بهری علاقه دمان

بعد سلطنت شاه جهان باد شاهلی در زمانیکه خان قوم کشی خیل دولت خیل خان زمان خان قوم کشی خیل نور خان میایل خیل بود
 در عهد خان جلیخان ابراهیم زری در میان قوم مورت و قوم کشی خیل دولت خیل قاضان ناک نزاع و مجادله بیان آمده قوم مورت
 علیه ایفته خان زمان خان و کشی خیلان دولت خیلان را مع آل و اطفال از ناک اخراج نموده بر حصه ناک ملک شان قبضه نمودند و کشی خیل
 دولت خیلان بمقام دبره در جوار یعقوب خیلان اقامت نموده چونکه در آن ایام کرسیجات پونندگان قوم گندهاپور موضع روهری در آن
 و کوش گندها بجای تار و سالیان از ناک اشتند خان زمان خان بصلح بی بی لادو زوجه حمیده و قیله خود با اتفاق آن عورت رشیده
 وزیرگان قوم کشی خیل دولت خیل بطور نزوات میلند خیل خان ابراهیم زری خان قوم گندهاپور آمده زوجه را بنجای جلیخان فرستاده نمود
 برچونک او فرودکش شده التماس اجرت امان نمود و جلیخان التماس را قبول نموده او را رخصت داد و زوجه با لشکر قوم گندهاپور
 بناد رفت پیشول خان زمان قومش با مورتان جنگ سخت نموده و قتل نمودن دمان سپاه قوم مورتان شکست فاش نمود و مع
 اموال آل و خیلان از ناک خارج شده با نظر سلسله کو پیرو رفتند و گندهاپوران خان زمان بر ملک که قبضه و تصرف داده
 بکرسیجات خود آمدند چون وقت رفتن کرسیجات از دمان سمت افغانستان مغربی نزدیک سید و خان زمان همان معلوم شده
 بود که قوم مورت بعد رفتن کرسیجات گندهاپور سمت افغانستان آمده و عزم پورش بر ناک مصمم دارند لهذا خان مورت
 بایلی خود و سرداران قوم نوبت دیگر نزد جلیخان فرستاد و التماس اقامت او با قوم گندهاپور بر موضع ویرانه روهری تکمیل
 کرده و در اخراجات جلیخان قومش تا عرصه ناک برگردن خود قبول نموده و جلیخان قومش این خان زمان خان را نیز منظور
 بعضی دم تجار و مالدار قوم گندهاپور را که ماندن نتوانستند اجازت رفتن سمت افغانستان مغربی داده و خود مع تمامی باقی قوم
 نمودید روهری تقسیم و خان زمان نزد اوشان اخراجات معقول فرستاده علاوه از آن از ناک کاشت گلکاران مع کلبه
 و تخم فرستاده آب نیلوار را با لانه نموده بسیار از اراضیات روهری را بجز گندهاپوران کاشت فرموده عرض آنکه شاید این قوم از

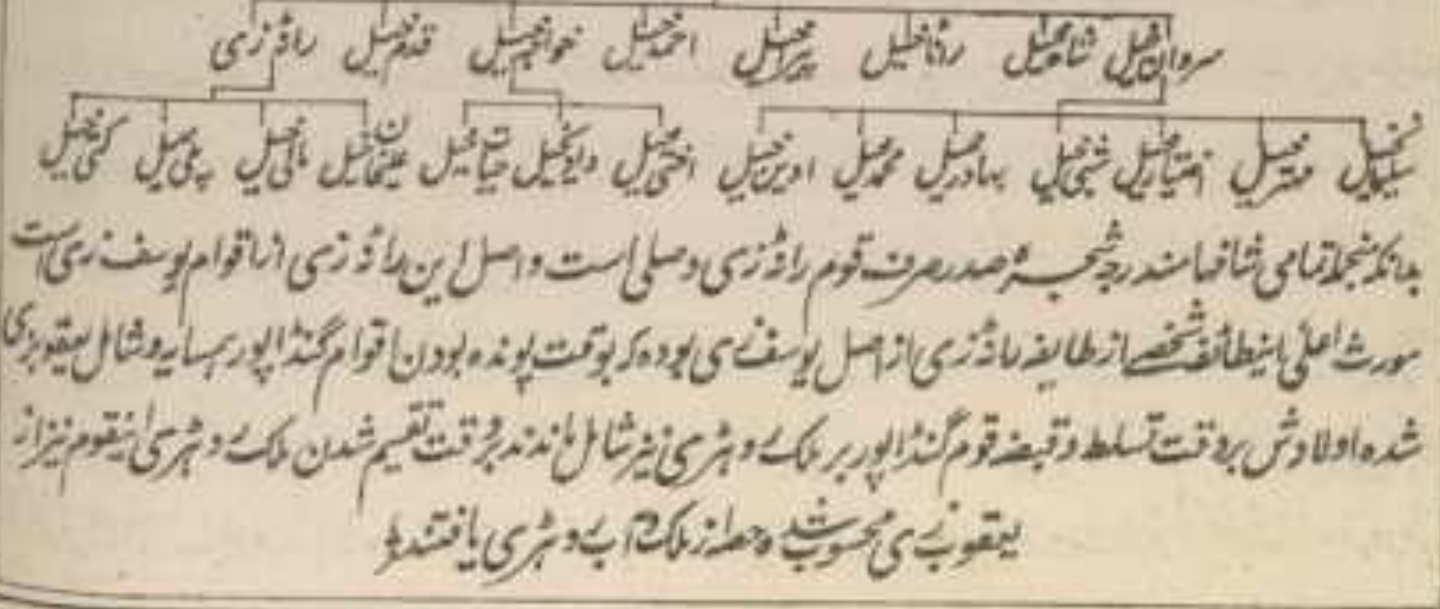
عالم شدن خوانند زمینداری آگاه شده نهاد بر اقامت زمینداری شوند انحصار بین نمیریزان زمان کماحقا اگر گردیده بر و سایام
 رفته وقت تمام قوم گنداپور تقسیم سکونت پذیرد و هر شهری شدند و مردمان اسلحه بنده قوم گنداپور در تعداد و کثرت آن قدر بودند که چون
 گامی آگشته مرد و دار تقسیم می نمودند هر کس حصه میرسید چونکه در سایام بودند گری بسیار از افاضت اقوام دیگر چنانچه شیرانی با بیری
 و غیره بطور بسیار شامل کریجات گنداپوران بودند و در غم خوشی و جنگ و صلح این قوم با اقوام دیگر شریک شامل بودند و هنگام
 تقسیم روهری آنند را چنانچه تفصیل آن در شرح تقسیم روهری خواهد آمد حصص آنند مگر قوم عمران زری که از زمانه بدی فصل این
 جدا شده زنده در وقت قبضه نمودن گنداپوران بر ملک روهری نیز شامل نبودند بلکه در آن ایام با نرجه و میرانی با سنده به نام چاه
 گدائی علقه سیانوالی نیازبان سکونت اقامت داشتند یکی حصه ندادند و طریق تقسیم را ضعیف آب روهری در میان خود برین تفصیل نمودند
 که دو حصه از آن جبلخان و دیگر برابر نیازبان چنانچه یک حصه یغانی و یک حصه بنیاد برادری و یک حصه ندر حسین می و یک حصه ندر یعقوب بی
 و یک حصه از آن ندر خولی زری اولاد سادات بی بی خولی و یک حصه از آن فرزندان شیخی و مرزا و سائر اقوام افاضت شامل این دو قبائل
 بعد شش حصه مقرر ساختند و مجددا اولاد ستوری خاندان امرا خلیل و از افاضت غیر اقوام شتاج انزی می بوری میل که از قوم شیرانی بودند
 شامل ندر نیادی بر اهلی می قوم مو شیر می که نیز از قوم شیرانی بودند شامل ندر حسین زری شده و قوم ندر زری و سفر زری را که از
 شیرانی و با بر بودند و نیز ملاک جعفر زری و محمد زری را داخل و شامل ندر شیخی و مرزا که از زمانه درسی پاره گشته کردند
 و کل آب در زمین روهری را بر شصت گشته تقسیم کرده هر یک گشته را دو صد و دوی مقرر ساختند و کشته عبارت از حصه کلان و دوی
 عبارت از حصه خرد است که فی ندره حصه کلان دو هزار حصه خرد باشد دیگر احوال و اوقات و آبادی مواضع این قوم در

ذکر احوال ریاست این قوم شرح واری علی سبب الاختصار در قوم خواهد شد

شجره نسب قوم گنداپور

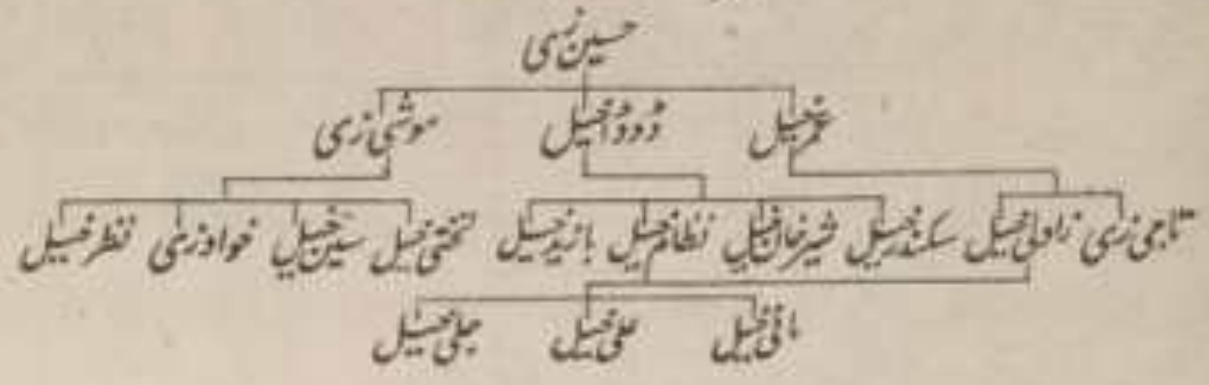


شجره نسب یعقوب زری فرزند گنداپور



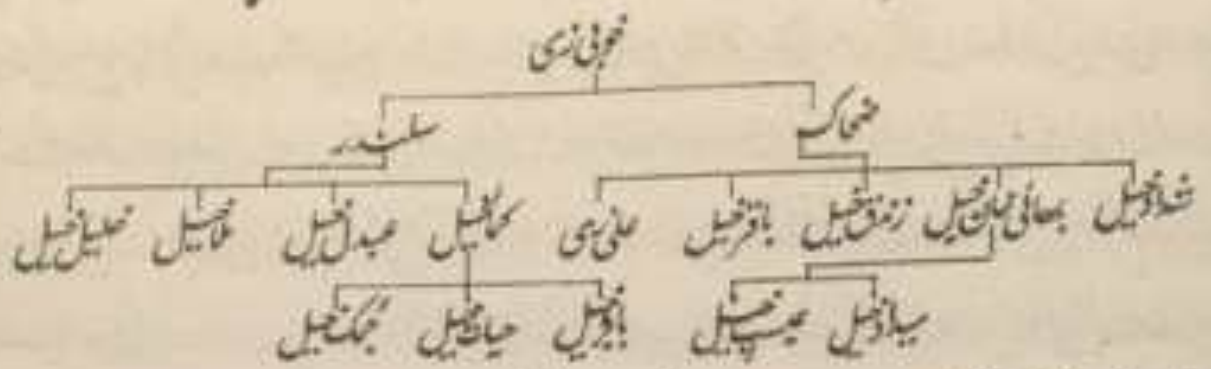
بدانکه محیل شناخته شد بر اهزی شاخ امر خیل صلی است چسب که امرا برادر گنده ا پورا است پس اولاد او برادر زادگان تپی گنده را
 بود باشند و شاخ اهزی نیز صلی است چاهزی از قوم افغانه شیرانی است هنگام پونده گری شامل کرسپات حسین سی بود و موشی
 که آن نیز از قوم شیرانی است شامل کرسپات بر اهزی بود و بر وقت مقسوم نمودن ملک اهزی بر اهزی حسین سی این دو شاخ
 و صلی را با هم مبادله نموده اهزی شامل بر اهزی و موشی زری شامل حسین سی گردید قوم بر اهزی شاخ اهزی امر خیل هر دو را پنجم حصه
 از کل نیادند بر اهزی داده حسین سی نصف از بنیادند خود بگونی می دادند بنا بر حساب مردم شمار سی حصه یازدهم را از نصف
 موشی زری وضع نموده آن نیز داخل نصف بنیاد حسین زری کردند و پنجمه شاخ کلان بازرگ محیل قوم بوری خیل نیز و صلی
 در اصل از قوم شیرانی است که اصل و شامل شاخ بازرگ محیل شده این شاخ را سوم حصه از بنیاد شاخ موسوم در سی پاره که عبارت
 از سیدال محیل و کشت محیل و عبد زری است بر بوری خیل داده اند چنانچه محیل زری یک حصه سیدال محیل و کشت محیل یک حصه بوری خیل
 یک حصه مقرر شده است و پنجمه شاخها که اولاد محیل شاخ خیر محیل صلی است این گروه اولاد اسمی خیر افغانه زاد اولاد است اولاد
 او را از بنیاد خود سه حصه سپهر اسپان صلی خود که عبارت از حسین سکندر و عثمان اودین است داده و یک حصه به اسمی خیر اعطا نموده
 بود و پنجمه شاخها که اولاد محیل شاخ منصور زری صلی است این شاخ اولاد و تحکوم هند است که اولاد او را مسلمان ساخته بر فرزند سی گرفته
 بود و اولادش را حسب کثرت اولادش حصه از بنیاد خود داده و اصل و داخل سیدال و اولاد محیل شده و شاخ آمازی شامل شاخ الدوایب
 نیز و صلی است در اصل از قوم بوسف زری است که در زمان سابق شامل اولاد الدوایب ماند و از حصه اولاد شاخ پیشه و نیزه صلی است
 و این شاخ از اولاد شمس خیر قوم پیشه جوان است اصل و شامل اولاد شیخ سعید گردیده بصرف از حصه از بنیاد پیدا کرده اند در وقت
 ازند بر اهزی از شر کلان شیخ سعید محیل محسوب اند

ذکر شجره نسب حسین زری



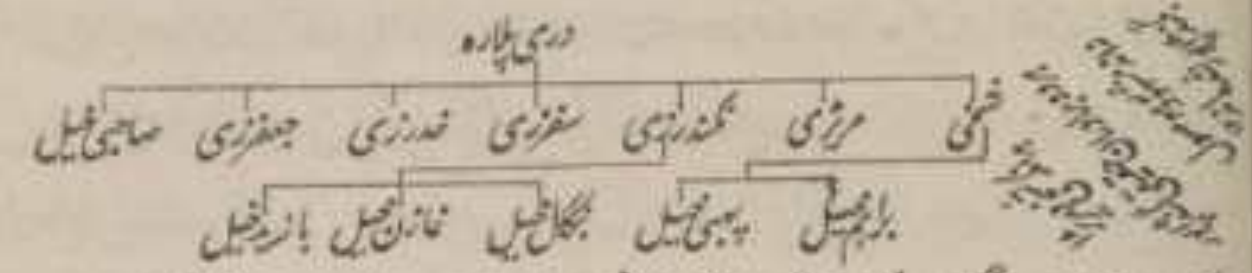
معملاً شناخته شده حسین زری قوم موشی زری از روستای اصلی از قوم شیرانی است در قدیم شامل ندر بر اهزی بود هنگام تقسیم ملک
 حسین سی این قوم را مبادله قوم اهزی که آن نیز از قوم شیرانی است از بر اهزی گرفتند و حصه بنیاد چنانچه در صدر سلطنت با تقسیم
 داده در بنیاد و بر اهزی شامل محمد حسین سی شدند و اهزی شامل بر اهزی گشتند ۱۲
 بمعملاً شناخته شده حسین سی دیوان خان ملقب دیوانه شاه از فرزند عمر خیل شخصی بزرگ صاحب لایت بوده و در عهد محمد شاه بادشاه ابدالی در باریک
 فتح سواران ایل قوم گندها پور در غزوات هندوستان بر کاب بادشاه مدوح مانده و بادشاه موصوف او را با عت بزرگی و ولایت
 واقف سری قوم گندها پور عزت و حرمت تمام گملاشته در تقویمات شناسی مخاطب خطاب عالیجاه رفیع جایگاه دیوانه خان قنار پور

ذکر شجره نسب خوبلی زمی نسبت گنداپور



بدانکه این نام تمامی که ششمند گنداپور است دختر زادگان گنداپور اند که همگی خوبلی بود و از نسل جهان خان قوم با براند نام است
 خوبلی شهرت یافته مشهور خوبلی زمی شدند و گنداپور و نیز میدان و پسرانش ایشان را از قوم خود محسوب نموده او شان را ششم
 از بنیاد داده و از برادران و شیرکان خود قرار داده اند در اصل انا فاخته با برمی اند بود نسبت در می گنداپور و اصل مانعیه

ذکر شجره نسب می پاره معروف گنداپور



بدانکه سواست جعفری دیگر تمامی شاخ پنج گانه از قوم شیرانی و با براند جعفری را بعضی دم از قوم فاخته جعفری و بعضی از حفران
 نام تصور نموده این شاخها را به ششگام تقسیم ملک با قبائل ششمی و مرز ایشان نموده و در بنیاد داده اند و نام این نام در می پاره
 نموده اند و ششمی و مرزاد اصل سید و دیگر چهار شاخ از نسل شیرانی و شاخ پنجم از نسل جعفری یا جعفر اند این پنج پدر شدند ۱۲

ذکر احوال مجمل خانی و یاست قوم گنداپور

بدانکه از ذکر احوال تواریخی این قوم که سابق تحریر یافته ظاهر است که تری مغزف گنداپور چون نزدیک فوات سید تارخانی و حصار
 با براسیمان مورثا علی ندر بر می عطا فرموده و بعد فوات او با براسیمان مراد خان تمام قبائل گنداپور را در حصص پدری ریاست
 را بدست رتومات اخراجات خانی از هماننداری خرج جهات قوم با بنیاد داران ندر بر می بود و حق حصص قبیله تقسیم میکرد و نسل
 قبائل گنداپور و الداری مکتب او شان به عهد داد و در زبردترین کرده تا آنکه وفاتش نزدیک سید خیل از وفات تارخانی است
 حصص یاست را بچند فرزندمان نمود و میانک خان که فرزند رشید و نسیق او و مورثا علی شجاع بارک خیل است مرخصت نموده از عالم خانی
 با کرم جادوانی انتقال نمود و بعد وفاتش فرزندش خان بازک خان شل چر با برادران تمامی مردمان قوم گنداپور طریق خلق و بیکی است
 داشته و در عهد او تعداد قوم گنداپور از عهد خانی پیشتر زیاد تر گردیده پیش آنکه با ششمین خود مقرر کند وفات کرد و بعد وفات
 بازک خان با اتفاق تمامی اولادش اتفاق تمامی گنداپوران فرزندش مستح خان بدستار و حصص ریاست فاخته و در سن نیز
 طریق نیکی می اصلاح با برادران دیگر بمشوران اقمی نمود و مشتت در بابش هیچ کردن پیدا و در حصص یاست قوم قهرم پر می نهاد

در عهد او آنچه در عین قوم کسی خلیل با بشت مری بی امیر و خانزادی کشتی خیلان نسبت گشت پوران شده می آمد به صلح تصنیف
یافت که فتح خان عورت نامتختد یکدیگر صلیب خود و دختر کسی که از خاندان الداد خان ابن ابراهیم خان میس موم بکمی خیلان
داده آن بدی به صلح مبدل گردیده و آن بهر خصیصه را بر سپاس از ساخته بود آن فرستادند در اثنای راه دختر فتح خان از اسب خود
افتاد و فاقات کرده همدان مسلک او را مد فون ساختند و دختر الداد خان سلامت بود آن رسید چون فتح خان فاقات کرد بمذخات و باقی
فرزند آن برادران تمام معتبران قبائل شش نگذارد پور دستار ریاست بر سر محمدان فرزند بازگهان بر او فتح خان نهادند و دستار
دستار و حصه ریاست گردید در عهد ریاست او در زمان گنڈاپور آنقدر بسیار و ملدا رشتند که کتابت بین ترویجی بجهت معاش او نشان
کنایت میکرد پس از هر چند قبائل ایلیاق و پونده گرمی معاش ببلور سیاه نمالگی و تجارت مالچراقی اختیار ساخته مشغول گردیدند
وقت زمستان بهمان فرود آمده متصل کوستان بمقامات رو بهری کوٹ کسند بر رو و گل ولوئی و رود کوٹرم سانوان اتراک
نموده ایام زمستان را تجارت مالچراقی بسر می بردند و وقت تابستان با خاندان مغزلی رفته در علاقه ترویج و با پوز می نمودند
اقامت مالچراقی می نمودند چون خان احمد خان فاقات کرد پیش جبار خان معروف جیلخان موافق و راشت استحقاق همان قوم مغزلی
مختار دستار و حصه ریاست شد چون در عهد او اکثر گنڈاپوران ایلیاق و پونده گرمی اختیار ساخته جیلخان نیز مع آل و عیال ایلیاق
پسند نموده هم سجات ایلیاق و هم سجات قشلاق با تمام وانصرام اموات ریاست قوم مصروف می ماندند تا آنکه سجات قشلاق
دامان جیت اول شهباز خان معروف خانزادان میس قوم کسی خلیل و دیگر شایسته نوصانی را مد داده چنانچه از دست بر او قوم و قوم
کا کرد و با بر و دیگر نوصانیان همان زمان اقوام بزرگی و سوریسی را از یک شاکت رو بهری اخراج نموده بر علاقه ها ک قابض ماک
گردید و ماک مادر میان قوم خود و دیگر اقوام نوصانی قسمت کرد و بت دیگر بعد چند سال چون قوم سورت بر خانزادان خان قوم و غالب شد
او را مع قوم از ماک اخراج نموده به ذبیره قسند از آنجا بلور سنوات نزد جیلخان آمد و جیلخان مع لشکر گنڈاپوران مبد و اور نعت و
مورتان را شکست داده خانزادان قومش را بر ماک تسلط داد بعد از آن چنانچه شرح آن سابق مرفوم شد جیلخان مع قوم گنڈاپور
در سنه یک هزار و سی و هشت بصری و عهد بادشاهی شاهجهان بادشاه دلی بر موضع رو بهری که در آن آمده بود اقامت اختیار
نموده از آن باز قوم گنڈاپور ماک قریبین ملاقه رو بهری شدند بعد از آن ایضا بهر غالی جیلخان بر ابراهیم خان غیره چهار فرزند
خان نور خان سید خیل سردار و خان قوم میان جیل بعد مر اجت از ماک و سولی حتی زمینداره یوسه بنیادی قوم میان خیل و اقامت ماک
از خانزادان سردار ماک بملاقه رو بهری رسیده با شتام شتام می با همی ایشان و گنڈاپوران بهنگام رفتن طرف ماک ریاست
مال گاوی گنڈاپوران رو بهری را می کرده و زراعت بهر جو قوم گنڈاپور را بضر شب شیرت کت کرده سمت دشمنان و نهاد شده غیر
و مردم قوم گنڈاپور بطور چینی بمقابله شان جهازان او شان سیده با او شان مقابله ارا شده او شان باشکست داده هر چنانچه
میان خیل را بقتل رسانیده آل موافقی خود را و پس ساختند و بنا بر وقوع این واقعه نور خان سردار قوم میان خیل تمام اقوام نوصانی و غیره
پونندگان بقتل متنی را سوا خیل خانزادان قومش که در میان هر ذریقه نشسته با صحت و اذن مناسبانسته بان خود متفق ساخته و ملکه
عظیم جمع آورده با تمام پسران بر سر شهر رو بهری رفته قوم گنڈاپور را در کوٹ رو بهری محاصرت نمودند که آخر کار بعد کشت خون بسیار
کز یاد تی کشندگان مردمان بیوفی میان خیلان و دیگر پونگان بوقوع رسیده خانزادان خان مع معتبران قوم رو بهری رسیده در میان
هر دو قوم بدین شرح صلح قرار داد که قوم گنڈاپور بر یک سال از موضع رو بهری بجلا وطن خود و قوم میان خیل موضع رو بهری

بیدار خون چهار فغان خود بسوزانند و برین شرط قوم گنڈاپور مع آل و عیال و اموال از رو بهری برآمده بجاک بنویسند در جو از
 بنویسند قوم امیری تعیین شدند و میان جیلان موضع رو بهری با سونمتند و شب رطبه بعد انقضای کجیال قوم گنڈاپور از ملک بنویسند پس
 به موضع رو بهری آمده بر ملک و بهری بدستور قدیم قابض ساکن شدند که بعد از آن تا زمانه مولف قوم گنڈاپور بر رو بهری برابر
 قابض است بهم در عهد ریاست جیلان قوم گنڈاپور آن موضع موسوم لوئی را برکنار آب و در لوئی آباد ساخته ملکیت از انبیا متعلقه
 موضع لوئی پیشتر ملک جسد سادسی موافق رو بهری قسمت کردند بعد از آن جیل خان بعد سلطنت عالمگیر در گنڈاپور بپادشاه دہلی
 بکین حیات خان زمان خان فتح شد و فرزندش نصرت خان موافق خن داشت با اتفاق قوم خنار و تار و پیدا و ارضه ریاست در عهد
 ریاست نصرت خان بر اثر هری صاحب خان چندین خان بر اثر هری شیخ حیدر خیل مع درگاہی خان موافق دست قرمان قوم با بر قتل سید
 و بر اثر هری گنڈاپور آن بار او این انتقام بیعت نموده قوم با بر او در قلم موسوم و ایری مخصوص کرده و بر اثر هری در حمله نمودن بر کوٹ
 و ایری بر دیگر گنڈاپور آن بیعت بستند و برین پیشدستی اگر چه نام او رسمی حاصل کردند و مردم بسیار از آن خود منافع ساختند و بعد بر دست
 نقصان بسیار قلم در رفته سواست عورت و اطفال و آنحسان کماز کوٹ و ایری برین شده که خجیة رفته تمامی مردمان اندون قلم را
 قتل رسانیده فرستاد و فیروز سی باز آمدند و از نیوا قلم به سبب آنکه کاشک و مردمان کارند بر اثر هری هنگام یورش بر قلم قتل رسانیدند
 مردم بر اثر هری بسیار قتل و مکرور شدند بهم در عهد خان نصرت خان حسب تمام قوم گنڈاپور نصرت خان عمران نیان را جلے
 سکونت در موضع رو بهری عطا کرده و گنڈاپور آن خان گنڈاپور آنی که تمامی شناختند عمران رسمی بود مع تمامی عمران این از چاه گدائی و اله
 واقع قتل کوچ نموده موضع رو بهری آمده همراه گنڈاپور آن آباد شدند اما حصه نیاد نیافتند و نصرت خان در عهد خان عمران آمد
 بر اثر هری را با هم اختلاف و نموده بعضی رفیق خان خود بعضی دشمن او گردیدند و اختلاف شان بر رو بر رو در ترقی مانده تا آنکه مردم شیخند
 گنڈاپور آن بشمول نصرت خان از قلمی اتفاق نموده و ریاست خانی قوم را جموسی قرار داده با اتفاق
 آزاد خان گدائی خان عمران رسمی گنڈاپور آن قوم و بیسے خان عمران رسمی بیسے خیل بر خیل و جیلوشتی قرار داده و دو
 شخص نندار متبر از آن انتخاب نموده خانی نمونی قلم کردند بعد صلح نصرت خان خانی از بر اثر هری عمران رسمی متعلق شد اما دو حصه نیاد
 رو بهری و لوئی بدستور بر اثر هری بجال مانده بود خوف شدن خانی آن را بکس سادسی در میان خود موافق ملکیت دومی تعیین
 مانده شرح اسامی همه داران ریاست این قوم نمونی بود که زیر فرمان اول تمام قوم را خان نام نهاد و دو دو شخص متعلق به هر یک صاحب
 و اختیار بودند مگر نام کردند و این مردمان معرکه در عزت اختیار و ساد و قوم تقریر و ندکه بنیة اتفاق است ایشان خان را اختیار جاری
 نمودن هیچ کار ملکی مالی حاصل نبود و آن شخص آمد که بعد از خان با اتفاق انتخاب نمود و بلے نظم متعلق امورات ملکی مالی و اجرے
 احکامی که از خان معرکه با اتفاق ملے نفاذ می یافت چلوشتی بکلان موسوم کردند یعنی نام خان معرکه و آنچه از بهر قوم و هر شایخ چندین
 اشخاص با انتخاب نمود و بلے جلے احکام نمونی قرار داده بودند و میدان اشخاص را چلوشتیان مورد میگفتند شایخ آنچه موافق حکم خان
 و معرکه بلے ندادند و این قوم چنانچه خون سرفروزم و زناجرانه مقرر بود چون از شخصی منجلا اشخاص قوم از نداد خود موسی جرم خون
 بد قمع میرید بر آن از شیکاه خان معرکه که هزار روپیه بطریق خون به مقرر بود و قمع آن بخرم چلوشتی بکلان تعیین قانون اول
 سورمی یعنی خان معرکه چلوشتیان خود را مع ساخته و مطرب بل نواز را طلبیده با باع بحالت بل نوازی بر معرکه نمونی رفته
 داد و اگر رفتار ساخته مبلغ یک هزار روپیه خون به نداد و معلوم نموده و اصل سرکار خان معرکه ساخته مجرم را بعد از آن گذار میکردند و خان

و معرکه آن بر قسم زمانه را بصورت فاضل بودن از اخراجات واجبیه است آن بادریان پلوشتیان قوم پلوشتی و از کجند
 مساهمی تقسیم بود و صرف خان با شخص پلوشتی کلان با یکدیگر نفع حساب می کردند و میگردیدند هر پلوشتی خود از آن قوم در میان مردم شایع
 خود تقسیم آدم و بار بمل آورده میدادند و لهذا القیاس تقسیم بود و دیگر عمل می شد و هنگام وصول جرمانه از مجرم آنچه نقدی از مجرم
 ادا شدن میتوانست تقدیمی گرفتند و زیورات را حسب نرخ زر کرده و شتر را قیمت یک صدر و پیرکاه و را قیمت نسی و پیرکاه را قیمت
 پنج رو پیرونی شایع و سول میکردند اما بروقت جنگ که امی قوم از اقوام اجار پس تقسیم بود و جرمانه را در اخراجات مشترک جنگ صرف
 می ساختند و اگر زر جرمانه موجود نمی بود و کار سازی جنگ از موجودگی اسپان غیره ضرورت می شد یعنی شتر کشتن طلا را از
 ملکیت شش طلا خارج نموده بر مردمان متمولان می فروختند و ملکیت آنرا بخیریه گنجان میدادند و لهذا القیاس بکلیه هر کار تجویزی که
 از آن بکار روائی بلا وقت میشد مقرر بود و در اینجا شش نمودند و شتر را بر آورده شد و تقسیم عمل نصرتان زمین اهلی و خان شدن
 از او خان شهباز خان ملقب خا از زمان سردار و خان قوم کخی خیل از عالم غانی بعالم با ودانی انتقال نمود و سردار و صوفی خان چنانچه
 بعد از یاده از عمر طبیعی فانی شده بودند در عهد غانی خان از او خان کخی خیل قوم گننداپوران ملک کوازه بفر شهباز قوم او پس خیل
 گرفته بران مالکیت قابض شدند و هنگام تقسیم نمودن ملک کوازه از او خان با اتفاق مردم شش تقسیم بر اهلی را از حصه کوازه جواد
 تا آنکه بر اهلیان منجمله دو حصه بنیاد و شهری و لوثی یک حصه را بنده عمران نرسی دادند و یک حصه شش دیگر را بطور بنیاد و او شان باز
 بعد از آن بر اهلیان را حطه نرسی کوازه دادند و در عهد ریاست از او خان بعد وفات خا از زمان خان سردار کخی خیل مردمان قوم
 کخی خیل بحکایت مردم او پس خیل بر کوازه لشکر کشید و چند کس از آنکه ابوریان نرسی تقوی ساخته و اینجا قوم موجب بنیاد بدینی میان
 قوم گننداپوران کخی خیل شد بعد از آن از او خان با لشکر گننداپوران متوجه تاک شده و نرسی از تاک کخی خیلان دولت خیلان با گننداپوران
 مقابله و اواده و کخی خیلان دولت خیلان شکست یافته پناه بقلمه تاک برده و گننداپوران چند ایام او شان را در محاصره تنگ داشتند
 در ایام محاصره عیسای خان بجز خیل پلوشتی کلان بر دروازه قلمه تاک نیز زده بفرستند که شش چون فتح قلمه ممکن نبود میان
 گننداپوران از قلمه بر خاسته و بیایه از دات تاک را غارت نموده بشهر لوثی آمدند هم در عهد غانی از او خان در میان قوم تنور و
 اقوام بقیه خیل نزاع و جنگ واقع شده تنوران بقیه خیلان غالب آمد و بیایه از مردمان کخی خیلان را کشته و بقیه خیلان را
 نوار و لیل ساختند و از باعث این لهپاری بقیه خیلان بطریق نخواست نزد کمن گننداپوران بشهر لوثی آمده و از خواه شدند و
 از او خان با لشکر گننداپوران بجایه بدله گرفتن بقیه خیلان از خواه روانه شده و قریب شتر تنور با تنوران جنگ نموده تنوران را شکست
 داده بیایه از مردمان کار قوم تنور را چنانچه شیر خان صاحب خان غیر بما ملتوا ساخته انتقام بقیه خیلان چنانچه بایست از قوم تو
 کشیده و پس بکخی خیلان مراجعت کردند بعد از آن از او خان را مرض سختی مرض شده معرکه کمن گننداپوران را نزد خود طلبیده در باب
 مقرر کردن رئیس جمهری با او شان شور و در میان آورده و گننداپوران تقریر خان قوم را با اختیار او سپرده و او را در
 نمود و تمام نرسی ستار ریاست را بر سر حیات خان لوبگی خان عمران نرسی بر خیل کمن گننداپوران بپوشید و گننداپوران غیر ملک خیلان
 را بکافی قوم منقلوبه شد و گننداپوران را باقی ماند خانی ملکیت خان خیل خان از او خان رئیس قوم میان خیل آتش کینه دیرینه داشتند و او
 تمام نومیان نیز بچوچان هوست ویره سمعیان خان را با خود متفق ساخته با لشکر سران اجزم استیصال قوم گننداپوران را در این برده
 بر شهر و شهری پورش نموده و گننداپوران که نظر بر کشته تعداد و لشکر او مقابل میدادند را مشکل دیدند پناه بکوش و شهری برده نرسی

شده و آزاد خان لاجپات بیرون قلعه رو برتری را سوخته بخاسر رو برتری فریخته تا چند ایام رو برتری را ماصد نموده و جنگها ستوار
 نموده و مردان بسیار کشته در داده ملک حیات خان قریب تمام گنداپور که از راه حمیت مرغانه باره از قلعه برآمده بر کوچ پس میان کلبان
 حلا و برتری شده در یک حمله کشته شد آخر الامر کما الخان ابن آزاد خان چون قسطنطنیه ممکن بود صلح و مندان نهاده مراجعت کرده رفت
 و گنداپور را بر سر کشته شدن ملک حیات خان بر او بعد مدتی قومی ریاست را بنامند ان دیگر انتقال نمودن مناسب است و ستار خانی را
 بر سر ملک بار خان فرزند ملک حیات خان که شخص نیک کردار و زود بود و بیستند او را بر ریاست قوم مخصوص کردند و در وقت باد شاه
 دلی رو شریک مقرب شاه بود و دو محمد خانی ملک بار خان در شاه ایران پند و ستان آمد و بعد از آن یکصد سال بعد
 عهد خانی او احمد شاه غازی سدوزی خواجیه خلیل سلطنت افغانستان فغانز شده و تواتر بر بندوستان حملات نمود در حاکم
 شاه هروی غمان تکوین یکصد پنجاه سواران گنداپور را شایسته زره پوش کرد و فرج گنداپوری دیوانه شاه حسین نوری بود و در
 و غزوه هند و ستان فغانز شد در عهد خانی ملک بار خان ابن محمد خان جهان جهان بر خلیل از توکری نور محمد خان سر
 استغنا نموده بخانه خود و شهر لوتی آمد و در لوتی از ملک بار خان رسیده مع او در خود نصرت خان و او در راه خود محمد خان آل
 عیال از لوتی کوچ نموده به شهر تهوران قدم سکونت پذیر شده مال و مواشیش را از علاقه گنداپور آن باخت نموده می برد و گذار میست
 تا که از حمت خان بر خلیل بر او عزت خانی بهک عزت ختنه گنداپور را خان موافق طریق اقلانیه که آنرا از آن میگوشید بلیس
 بیوست بنا بر آن ملک بار خان بطریق ننوات نزد آل خانی به تهوران رفت او را استمال نمود و بعد بعد چلویشی کلان را مع او
 داد و در زاده بلوچی آورده و بعد گرفتن مبادله پور افغانیا از حمت خان عهد چلویشی کلان بلیس و از گنداپور آن مشهور کن نیده آن
 چلویشی کلان مقرر شد هم عهد ریاست ملک بار خان حسین کلان کلاچی غیر و خلیل مع چند خانیست از برادران همسایگان سبب
 با نهم کلان از علاقه گنداپور آمده همسایه گنداپور آن شدند و گنداپور آن او را قلع زمینیه فاصله چهار کرده طرف مشرق
 از شهر لوتی بر آید باومی کاشت داده در آنجا میس آباد کرد که آنرا در کلاچی خوانند در آن نزدیکی قوم میان خلیل و خجستیار بید ریاست
 میس خانی که کما الخان رئیس میان خلیل بر موضع کلاچی تاخت نموده دیوار ساخت کرده مراجعت کردند در آنجا مراجعت شان ملک
 بار خان مع لشکر گنداپور تیاقت او شان سیده و بمقام زمین موسوم که شریک فاصله یک کرده از کلاچی واقع و حال در قبضه مؤلف
 است سیده بامیان خلیل و خجستیار مقابل آرا شده و جنگ هم عصر میان خلیل و خجستیار شکست خورده پشت دادند لشکر گنداپور تعاقب آنها
 نموده و تا وقت شام قتل آن دو قوم مطرف مانده حلقه بسیار از ایشان کشتند چنانچه زیاده از یک صد و چهل مرد خجستیار و میان خلیل
 زیاده از ایشان قتل سیده و اسپان اسلحه بسیار بدست گنداپور آن افتاده و بیگانه از گنداپور آن مقتول شده سالم و خانم حاجت
 نمود و مال مغرور کلاچی تمامی پس گرفته بدست کلاچی والان سپردند و آنجا که قوم خجستیار نسبت قوم میان خلیل اندک بودند و مردم
 بسیار از ایشان کشته شده بسیار از خجستیاران از سکونت در این بین بدیل شده مع آل و عیال بقصد گنداپور در ملک مرقد سکونت کردند
 بعد از این واقعه در سنوات هجری ۱۰۰۰ و ۱۰۰۱ در کلاچی کوشا آل ما و میر خان بو خلیل موضع مدسی را و شیر و خان بو خلیل
 موضع شیر و آباد ساخته چهل میدان گنداپور آن متفرقه موضع بزم و موضع پور ما آباد ساخته اما قبل از آن بر اهلیان موضع کنونی
 در سال اول را و حجت خان از می موضع گره محبت را آباد ساخته بودند بعد با دومی مدسی و شیر و گنداپور آن بر وقت حاکم
 فرزندت زمین بازه متعلقه میان خلیل از اقلانیه یعنی اقلان خلیفان بر عصب خان نمود و حملات بازه میان خلیل را مصلوب کردند

بعد از آن لشکر از قوم موت و دیگر نوغانیان جمع آورده کوش گواره را محاصره کرده اند پوران بعد از آنکه از محاصره نماند سلطان
بنگ ساندن بقیه حمله تاجیل نموده از کوش برآمد و لشکر موغان حمل نموده و او شان را شکست داده چند مردان جنگ از موغان کشته
فتخاشیت بعد از نواقحه چند سال حاجی اهل مع دو پیر به حج بیت الله رفتند در آذربایجان سلطنت احمد شاه غازی ملک افغانان
فوت شده در گورستان رهبری مدفون گشت بعد فوات او من جمعی گنداپور دستار ریاست را برپیشش ملک افغانان و او
و پهلوتی کلان نام امور ریاست بدستور سابق اهل خان مانده بعد از آنکه احمد شاه غازی فوات یافت شاهزاده تیمور شاه بر تخت سلطنت
کابل اجلاس فرمودند نیز درین نزدیکی فوج باو شاه کابل بر تنبیه رکن الدوله بهادرخان االی ریاست بهاولپور که از حکم شاهمی روگردان
شده بود و ماسور گردید قایل قوم گنداپور سوارسی کیسه و پنجاه سوار بهر کالی سردار مدغان سپهسالار فوج ریاست بهاولپور رفته و بهاولپور
در قلعه و بیله اول مستحص شد و در ایام محاصره و در پی اول عالم خان ولد اکبر خان گنداپور کمال فصل بود که خان خیر می خلیل صاحب بخون چه بر
سرباه واقعه گنج شهر بهاولپور قتل رسانیده از فوج شاهی گزیده اول رفت بعد از آنکه سردار مدغان بهادرخان را مطیع ساخت
فوج مراجعت کرد اهل گنداپور نیز رخصت شده بلکه خود آمدند دران نزدیکی او شاه عانم متان شده نواب علی محمد خان خالوانی را
که بخلی بر سوبه متان قابض شده و نواب شجاع خان سردار سی قاضیل صوبه ارستان را قید کرده بود و بر وقت رسیدن پستان
علی محمد خان گرفتند و به بله بی ادبی و زیادتی آفرینان کرده لشکرش را چاک فرموده صوبه سی متان را بدستور نواب شجاع خان سپرد
در بر وقت نیز اهل گنداپور بهر کاتب شاه بود بعد از آن ایام سردار کریم خان پهلوی برادر شتر جهان خان پهلوی که در وزیر سلطه
تیمور شاه بود مع فوج دورانی بنا بر وصول محاله بدربار رسید برکناره موسوم کنار لاسه برکی اترک نموده شنید که سمات اهل
و خرمیست خان بشیر علی خان میر معراج اجمال و محو پشته منظر است که به بنی خاستگار نوری و علم خان ستاده علم خان حاج سید الشیرین با صلح نامی نمودند
داشت بر گزیدن و انداختن بقتله خان هزاره کور بهر چه که میبایست که اگر انکار نماید هزاره کور بلور زور و حکم در انظار نیکار پیش نهادند از
اپارچی نام خود را نزد گنداپوران فرستاده پیام کرد که شتر منم فرستاده و ساقی من ان یک است من میخوام که کار خواهر با من منم علی بدین حال
مردمان شوم با چون غارت متجاوزت ارم بند اجوابت هم دادن میستوانم اگر شمارا برانم شیری شرافت امان عانت من دانه خود واجب
بدین می آید من عیال منم هم داد و در کورستان فوج اهر گزیده گنداپوران بصلح آدم فرستادند که هرگز که نخواهرید برانده کورند و وقت
جواب بر بند علی الصبح اهل طلوع آفتاب هم آمدند خود رسیدند بعد از آنکه قاصد گنداپوران لشکر کوشی و رهبری آمدی کلپی را در جمع شتابان
در این شده و قبل از طلوع آفتاب بر راهی سیده بالا بالاستوبه فوج دلمانی شدند و در انیان نیز با شماع خیر شوخی گنداپوران هم
بنگ بر آمد و مقابل ایستادند بعضی دم چالاک میان خیل نیز خود را بشکر گنداپوران شامل ساخته و گنداپور را با شمشیر استفسار کرده
سوار بودند بر سواران سردار کریم خان حمله کرده به یک حمله فوج دورانی را شکست داده گزینانیدند و دیره و اسباب شان را غارت
کردند کریم خان بعد بهر میست مع سواران خود رو نهاد سمت بنون گردیده در کاسه بنون بخدمت شتر جهان خان که مع چهار اتواب چند نفر
سوار فوج دورانی آنجا قامت داشت رسیده خرابی و جنگ در اندوخت گنداپوران میان کرد با شماع این سخن سردار جهان خان
براشفت با فوج و اتواب پیش نهاد ملک گنداپور گشت چون گنداپوران بدستور شنیدند مال عیال و اطفال و اموال را بچله کور زور
در قلعه شمشیر سردار جهان خان قلعه را محاصره نموده مورچه اتواب نیز و یک قلعه رسانیده و ملا تو لنگان بهادریان
قوم گنداپور وقت شب بر مورچه اتواب و پورش نموده بسیار از فوج سوار قتل رسانیده از توپ بیخیل ساخت بعد از گنداپور ساخت

و جزای پیمان مدانی بالله که زنده مکنم کند پوران را اذان بلند می ماند و در آن شهر گویا لمانا جزا می بیند و ندانید یکریاز ملا نورانیان بگریزی
 و همان گشته پور خود را بگذرسانیده و آتش در گدانداخته از سوغات میداند تصد چون محاسنه با ستاد کشیده دست فتح قلعه شکل شد و در
 سردار جهان خان بخدمت سیدنا گشته و بخدمت پند آمده و خواست دعا فتح قلعه کرد تا گشته او را فرمود و گوشت پلاو و سیوه پاست این
 در نیکو بجزی را باین دم بگذارد اگر تو در دست تمام سلافت تا پهل از گوهر بر آمد و بدو تو آینه قلعه گوازه را فتح خواهی کرد که حضرت شرم علم
 با پدید آمدن حسین و خاتون هر امر و عاریت پاک در نیکو قشر هفت کرده من می نمیزم تو توانی دید بعد از همان خان ستار از سر خود رسیده
 ماجزی کرده گفت از بجهت خدا و ما کج پرده ما بشود که تمام نام آوری خود را در محاسنه انیق قلعه از دست ادم تا گشته فرمودند برود
 فتح خود باش ششم روز پرده تو خواهد شد سردار قدم بر سر شاه نموده برخاست رفت بوجوب فرموده شاه بند و قمار را بر باروت نمود و چون
 بنده و امان اندازد حضرت قلم می ماند در ششم از بارگاه شاه کابل رقم شناسی هدست چا پار بنام جهان خان سردار رسید که در
 کابل حکومت بود و نمایان شده بود که با فرصت یک طرح افواج و اتوابی از کابل شوند و خوابت خوراک آرام در آنجا بر خود حرام شناسند
 بر طبق وصول این حکم سردار بخدمت ناگشته رفته عرض کرد که حسب فرموده شما یک گون پرده ما شد که بجز قلمی عمل حکم شاه قلعه ناگشته
 می بود ما اگر برده قلام نوز می آیم گشته پور را بفرمایند که کس از عورت کس از شایخ و کس از علما بطور زنیوات نرمان بفرستند و از
 من القمان غصه تقاضا نمایند تا بعد از این بند نخواهی ماند خواهی قوم گشته پور کوچ کرده فرم پرده رنگ انقائین بسیار خوب خواهد شد تا گشته بسم نموده
 و کوهی ساکن گوازه کلا کثرت و قات در خدمت او حاضر می ماند فرمود برود از من پیمان نوره و میان شیر و دهن از آن گشته پور گوی
 تا وقتی اتها سر و در کابل آرد و آن شخص حسب فرموده ناگشته بگشته پوران پیغام رسانیده و گشته پوران که بولایت ناگشته و از دین
 معتقد بودند بوجوب فرمودن ناگشته عمل کردند در جهان خان نیز همان قرار عال نامده برده اشخاص که قرآن بر سر کرده نرود و بطور
 نوات آمده بودند صد سه حساب فی نظر یکصد و سی و دو قرآن شریف عطا نمود هماندم کوچ فرمود و با وجود آن جوانان بسیار
 از قوم تعاقب دار سوار شده بسیار تا اسباب غارت نموده آمدند و سردار گشته پور از حکم شناسی در جلدی می مجبور بود هیچ خیال آن
 جنگ نموده روان و دوان کابل رفت بهرین ایام اسمعیل خان فوجی بر سر کوشان خان کج و آبا و کرده بود فرستاده کافضل او نازده که
 سردار کشته کلا کثرت با و کمان کوشان کوشان غارت نگه داشته اما خود در آن جنگ مقتول شد بهرین ایام فوج بلوچ بر سر کج
 در آن بهاری بل بر گشته پور آن باخت آورده در زمین که از نام آن بهاری بل زمین بهاری موسوم است تقابل داده و با بیل هکت
 نوره هکت خان نری بانی گرو محبت در آن جنگ مقتول شد و در هر دو دولت خیل و کوشان کوشان استوار بر ملک گشته پوران جاری
 داشته و گشته پوران را جنگ آورده و من گشته پوران ملاخان ابن غنیمت خان ابراهیمی مینا خیل باک از خاندان بهیل خان انصاری
 ایامی گرمی بود و فوج بلوچ استی فوج قرار داده بر زمین محبت ملاخان یک حمله بر شیه انبیا حمله گیر بلوچ بهوت فریره اسمعیل خان
 موسوم بر ملک میان خیل نموده در هر سه حمله غالب نامده نوبت چهارم سواری نموده یک حمله بزرگتری نموده و از آنجا در سرخوئی مان
 کلا کثرت و انما با پامال ساخته از آنجا سے بالا بلا بر شیه گمیل با نزار علاقه تا کت نموده و از آنجا سے مراجعت نموده در علاقه گمیل فوج
 بلوچ دولت خیل بهتاد گشته پوران رسیده بعد جنگ سخت و مقتول شدن ملاخان در آن جنگ گشته پوران شکست خورد و کوشان
 دولت خیل قتل ملاخان را بجز خود مستحق غلبه نیست به ساقب بهر میت نه رفتند و مراجعت کرده بناگ رفتند
 بر مراجعت و لشکر کشی خیلان اول خان مع لشکر بجای معرکه رفته و لاش ملاخان با از میدان جنگ داشته بلوچی آوردند و فون

ساختند و آن شب تمام گنابوران با تم و تفریح و آتش در خانه میفرودند درین میان ملک عثمان خان فات یا نذرتمن گنابوران را
را که پیشینگی کلان بود بالا استقلال خان کردند بعد از آن ایام عظیم خان رئیس قوم میخیل را داده آنکه حکومت بر قوم میخیل قائم نماید بعد
گرفتند بعد از آن میخیل خان بهوت سالم دره ناطه نسبت مسامت بی بی سند و بشیره بر بیع اجماع نمود با میخیل خان ادنی نموده و میخیل خان
یکه از دو صد پیاده از سپاه خود بنا بر مدد و تاسید او بدربارین فرستاده و اعظم خان در این بیکار نشا و می میخیل خان به صورت
چونکه این گنابوران عظیم خان گوارا میخیل گنابور نبود و گنابوران بموجب خواست قمن میخیل خان لشکر قریب هزار پیاده و
فرابم آورده بدربارین رفتند و فوج اسمعیل خان مقابل گنابورانتیاز نمود و اسلحه به گنابوران قمن میان جیلان داده امان شد یافته
بر بره اسمعیل خان رفتند و اسمعیل خان این بیک از عقیل گنابور دانستند مجادله با گنابوران آغاز نموده مدام از طرفین تاخت و کشتن
و حی نمودن اموال یکدیگر و وقوع می آمد و فوج اسمعیل خان روزی در طرفی از اطراف علاقه گنابور می سوار می نموده چند امان
سواران گنابور نیز مثل او کار می کردند تا آنکه پیغام صلح میان آمده چند کس از اعیان گنابوران مکاره چنانچه ملا توران خان بهادر
و حکیم خان شیخیل و گلبرگ خان پیر اخیل از اعیان گنابور و خان لاجوردی و خان برویل و جرجیل بنا بر حکام شاه از طرف صلح
رفتند و اسمعیل خان در اول او عدو فریبی قاپو یا قنات و شان با قید نموده گفت تا که هر یک از شما عورتی نداشتی از خانه ان خود
نخواهیم گذاشت و هر که انکار نماید او را نخواهیم گشت ملا توران گفت از ملا که شایسته افغان ایم و تو از طائفه بلوچ هستی و در عرف افغان
در آوردن عورت افغانی به بلوچ ناپسند است مثال افغانه مثل اسبیل تا در می مثال تو قوم تو مثل خواست از از و او خراب باشد
خبر خیز پیدا شدن اسپه نیاید ما با بدلت غنا خود و بی در ستورات خود دیگر کن تا ما ایست شیر و لان فرخنده صورت سیرت و خانه ان
بوجود آید فقط اندک استماع این سخن سنت گنابوران اسمعیل خان بهم بر اسپه حکم فرمود تا بهیچ وجه دست گردن ملا توران خان انداخته
سخت نمودند القصد چون گنابوران تن قبول مدعا او در ندادند علاوه بر آن بکلام سخت پیش می آمد حکم فرمود تا همه اهل سانسید
آن حکم فرمود تا قلعه گلین فاصله هفت کرده از موضع کلچی سمت شرق و بغا صلیب از زده کرده از دیره سمت غربتیا ر کرده سوار می
و پانصد پیاده و سواران با همی ان خود در میان تعیین ساخته شب روزانان کوش تا محنت تمام گنابوران مشغول می ماندند و گنابوران
از تیار شدن این قلعه تعیین فوج گران در آن تاخت نمودن از فاصله قریب سیاحت جنگ گنده لشکر قوم گنابور را از گنابور
و لایق جمع آورده و عاقبت بطور رسو گنابوران برین امر اتفاق کردند که تا آنکه قتل کوش بهوت واقع نگینم زنده مراجعت نخواهیم کرد
چونکه این عداوت و جنگ با همی بهوت گنابور محض سبب گنابوران است گنابوران شرم میخیل با و گردن خود و وقوع رسیده بود و گنابوران
بمیان جیلان ساکن در این پیغام دادند تا درین مهم شامل ایشان شوند بجمله اقوام میان میل صورت شیرخان که چاه خان شاد میخیل داشت
سوار قوم خود نزد گنابوران آمده باقی تمامی میخیل خان شرم در این و تمامی خرم میان جیلان پنده از شمول میخیل میخواستند و نرم گنابور
توکل فضل و عون الهی نموده بموجب گفته مشایخ دستار ریاست بر سر آنا و خان لاجوردی و خان لاجوردی را فرمان بر جیلان داده و جمعیت نموده
بر سر کوش تیار کرده اسمعیل خان رفتند و از آنا و خان اجازت خواستند تا بر کوش حمله نمایند از او خان گفت بعد از آنکه نماز دو گانه
و خواندن عایشا اجازت نخواهیم داد و القصد چون آنا و خان دو گانه او نموده است عداوت با ما است بدرگاه قاضی انجا اجازت برداشت
و تمام لشکر گنابور بتابت او دست بدعا کشاوند بنور دست بر رو کشیده بودند که از قدرت خدا و قدر تمام باز و دیوار جنوبی کوش
از یک سترادگیر سوار میخیل برانگنده بیفتاد و گنابوران بفرم حمله و قتل شمشیر کشیده و نهاد سمت بلوچان شدند بلوچان نیز چون این قلعه

نامه طریقه شجاعت بکار برده میدان جنگ بیرون آمدند و همیشه در یکدیگر نماوه بعد فرصت قبیل سالی هفت سوار طبع که بر سر ضربه
 بدیده گویخته رفتند و دیگر تمامی یکبار و چهار صد و نود و سه و فوج سیلان از شمشیر گران پهلوان قتل سیده بسبب آنکه از قدرت آسمی بر روی
 شمشیر بران بلوچان را بکشید و نما شده بود با وجود رانده شدن یکبار و چهار صد و نود و سه ضرب شمشیر از دست طبع بر گنداپور نرسیده
 و تیبی با صد کس از دست بلوچان نرسیده صرفت شخص قوم گنداپور یکجا از اختیار خیالان نگوازه و دیگر از شیربان لونی غلبه ملی موم
 شناخت از دست فوج گنداپوران قتل رسیده بعد از آن گنداپوران سلب سباب بلوچان گرفته سالم و خانم باندا آمدند و در تیبی گنداپوران
 بسیار ذلیل و منلوب گشت. همدین ایام بعد سلطنت تیمور شاه بعد متول شدن خان میان خان که سخن موثری در دست و نما و دستار
 یاست نماز خان موم رئیس قدیم قوم کشی خیل و دولت خیل بود و قتل خان لده سلیم خان لده غازی خان کشی خیل حکم شاه کابل خان
 و سر بر آه کشی خیل و دولت خیل بود و از دست کشی خیالان دولت خیالان همراه اکبر خان فرزندش قتل رسیده و سر و سر خان فرزند خان
 حکم تیمور شاه بادشاه کابل خان سردار قمن کشی خیل و دولت خیل شد و سردار خان باذن بادشاه تمامی مردان کار و زوری اختیار قوم کشی
 و دولت خیل را قتل رسانیده سردار و حاکم پاک شد و درین ایام اکبر خان بیاضت پیر سالی و ضعیف البدنی دستار خان قتل کرد و در
 اتفاق مکان شش تنه بملک فرزندان خود بجای میان خان فرزند موم خود داد. در عهد دولت پوران که در عهد دولت پوران در این زمان
 و اقر صد و در این قایم نموده بودند کوش غلام خان اختیار نمود حاجی بر این غلام اختیار را که بر کنار جنوبی رود تیار کرده بود غارت کرده بودند
 و در ایامی را متول ساختند. هم در عهد خان حاجی میان خان بر شهر در این پورش نموده بظفر خان لده سیستان سردار قوم میان خیل با
 مع طرفان شاه خیل و عظمت خان که خیل و دیگر سببان اقوام میان خیل با نزدیک شهر در این پورش سانیه نیز شهر و دیگر کوش
 و متصل شهر در این است آتش زده اراده غارت و در این گردند و میان خیالان باراده که نیتش طرف کوه شیرانی تیارسی کرده و این
 حاجی که خان قمر آن مجید پیش حاجی میان خان آورده سوال کرد که از غارت در این پورش با نایبند حاجی خان با شکر گنداپور مراجعت نمود
 بکلامی آمد. چونکه حاجی میان خان شخص بسیار تکبر و مغرور بود و نیز در عهد او قوم گنداپور در حصول قنوجات ستواتره گرفتار
 فصلت عجب مغرور و نخوت شده بابت را بنیانت بل ساخت و غارت و تالیج مردم بگینا جبارت اختیار نموده بی نماز می برهنی
 با پیش کردندا و شان راد و صد سخت متواتر رسیده که از ان نخوت مغرور شوکت او شان بیاد رفت اول چون شکر استیجوم بر کردگی
 حاجی میان خان باراده تصرف شهر و علاقه تاک اند شده قبل از فتح و تصرف تاک در این پورش کوهها و بانار علاقه تاک را بر شش
 که قیامین خود منقسم کردند چه در فغانا گنجه پر پشته نوسونیکو دند و خیال شان این بود که در در خان تاک را گنداستند خواهد گرفت
 و اگر شبات نماید او را بسنگ گشته یا مقید نموده بر تاک تاک تسلط نموده مردم تاک را رعایا خواهم ساخت این خیال سنگین بودند
 تیر اندازان قوم پسند بارگاه کبریا آسمی بل جلال نیفتاد چون بر شهر در بره اتراک نمودند و مردم شکر و نشان انبیه پرواهی متفرق
 با صورت ضروری خوراک و شکار جابجا منتشر شدند تا گمان سرور خان مع هفت صد سوار کشی خیل و دولت خیل و موت که جانو خان
 با بیل منحنه سواران صورت بود بر شکر گنداپوران زده و این قوم از کمال پراگندگی استعداد و فرصت جمعیت و تقابل و اقمی حال
 نکرده و رو بفرز نهاد و شکست خورده و سوارسی چهار صد مردان کل را از نیقوم قتل رسیده بقیه بحالت نهریت بنحانچات سیدند
 و بعد از این شکست در در خان حضرت نجرانی و تملیل ایشان شده روز شب تاک ایشان را تاخت نمودن جاری داشت چنانچه
 نوبت چون فوج باو بر قریب جوار شد لونی تاخت آورده چند کس را برین از شهر قتل آورده مراجعت کردند و حاجی میان خان

این خبر در کلاهی مستند بود برادر خود حاجی کمال خان و حکیم عظیم میان نورخان ملاخیلان و داد خان فیضی خیل دیگر مستبران بطریق
چیزی تعاقب لشکر سرد خان کمان فرج بر ابراهیم خان که مرز خان که سلیم خان کنی خیل بود رسیده بعد جنگ سخت قتل می شد حاجی میان خان و
حاجی کمال خان مقتول شدند بعد مقتول شدن حاجی میان خان گنڈاپوران در سار ریاست قوم گنڈاپور بفرزندش سلطان محمود
دادند و سلطان محمود خان بمعدنی خود مع شصت جوانان مده قوم گنڈاپور بعد خبر یافتن از جاسوس که ابراهیم خان در پستی سید علی
متوقف و بناؤنوش مرگت راگ شغل میدارد وقت شب توی مذکور رسیده ابراهیم خان که مرز خان بود در راه سرد خان سلیم
عظمت خان قتل نمود و دستقام پدر گرفت نیز بعد شکست یافتن گنڈاپوران بتمام دبره شل حاجی میان خان از دست سرد خان جمعی
سواران چابک دست دلاوران قوم گنڈاپور چون منصور خان ملک خیل و یارک خان نصر خیل و دیگران سواری نموده بر علاقه ملک تخت
نموده نظریت خان مندوثری مخیر اوان داشتند و در پستی دیگر بسیار کسان با بعضی حاجی میان خان غیره گشتند در وقت غایتی
سلطان محمود خان در کینار رود و صد هشت سحری توی کوره سوزانی فوات یافته بنجد اپنشر زمان شاه ترحم کابل نشست مومر غمناک چون بنظر
صوبه بستان همراه از خود بنا بر حصول سلامت ناهنمان بکابل رفت محمد خان لیدیا خان سدوزی بهادر خیل که آخر نواب خان شده بجلد از ان نواب
منظر خان نیز بر نواب مشرف سلیم زمان شده بسبب تکدیل و خوش نظر بود منظور نظر پادشاه گردیده بسیارش رحمت شد خان نیز قوم سیدی
کامل خیل از حضور پادشاه عطا شده نوابی و حکومت حاصل و کچھ در قبضه انی بود چون نواب منظر خان قلیان و اراکین متعاقب آن رقم شاهی مشرف لایلی
تحصل و کچھ دیپایه سده بنام او و رقم شاه بکمال امداد محمد خان بنام نواب منظر خان سیده و محمد خان بتانید نواب منظر خان ساز خود میر خانی
اول قلم نموده ناز بلوچان بعد چندی شهر لیه را از عبدالنبی خان سرانجه جنگ گرفته و بعد انان بر قلعه مبارک گمره یعنی بر قلعه شکیوه قبضه
شده استعدای عمده بهر سانیده زنده در ایام قمری و فساد در بادشاهی شاه زمان بر رویه اسمعیل خان اکثر علاقجات دلمان دست
انماز شده باراده تیر گنڈاپوران لشکر عظیم فراهم کرده در سنه کینار هشت تصدیه فساد و در میان فرج نواب گنڈاپوران جنگ
و قوی یافته و بسبب کچھ فرج سرد خان کنی خیل و لشکر میان خیل که بعد گنڈاپوران آمده بودند و فرج سرد خان بر بازو چپ فرج سیال
بر بازو چپ لشکر گنڈاپوران استاده بودند و راجتد شروع جنگ طرح داده شکست خورده وقتند بر لشکر سلطان محمود خان گنڈاپوران
نیز شکست افتاده نطقه بسیار گنڈاپوران قتل رسید باقی تمامی رو نهادند می کلاهی شده فتنه و افسران فرج نواب کاب نام شاه دیوان
ماکت ایامی غلام محمد خان پوپزی بود شهر مذی را غارت کرده مستبران واقید نموده متوجه کلاهی شدند سلطان محمود خان گنڈاپوران فرج
لشکر نواب را شنید مع آل و عیال سمت خاک رفتند و نیز مردم کلهوازه بعلاقه خاک فتنه مردم بونی کوه زرنونی رفتند و فرج نواب کلاهی
آتش در زده محل چند خانچات ابراهیم خان دیگر تمام شهر و بازار را غارت نموده سوختانیدند ازین صدمه مردم گنڈاپور نهایت خوار و ذلیل
شدند بعد چند ایام در میان نواب سلطان محمود خان حرف صحت بر میان آید تمامی گنڈاپوران از خاک کوه با کون مواضع خود آمده
سکونت پذیر شدند چون نواب بیکس به پروبال شده اند دیگر طاقت مقاومت پرواز بکوهستان نماند و پیش از پیش فرات صنعت
اوشان نقوش قلم نواب بود سوازی شاهزاده هزار روید بطریق فرج جنگ اوشان طلب ساخت چون طاقت اوشان نداشتند بهر
آن چندین مواضع چنانچه موضع شیر و دهنی زهی که سکند رغان دران موضع آباد ساخته و گره شاهی موضع در بری و کوش خیل
و موضع بده و موضع پوپه و زمین موضع ناما رو موضع کوش یارک غیره از علاقه گنڈاپوری جدا ساخته و از قبضه گنڈاپوران آورده
بودن شاهزاده هزار روید بر هاتان ساکنان آن مواضع دیگر مردمان داده کس قوت و کنت گنڈاپوران چنانچه بایست بهل آورد.

بے اتفاق سلطان ایشان چل آورد و از آن باز خلف خان را که در اختیار کلی ملک آن طرفه خان بر زمین
 قرار داشتند امیران گفتند بدانکه قبیل از باو شاه ای احمد که بدالی انقیوم نمونی خود سر بود که تحت حکومت هیچ یک باو شاهان هندوستان
 کابل نبودند و عهد محمد شاه غازی نیز سلطان سواران کن وقت غزوات هندوستان باو شاه می دادند و دیگر هیچ نام در عهد لیه بروشان
 نبود بدو فات احمد شاه غازی در عهد باو شاه ای تریو شاه در سال که کابل می دادند ده هزار روپیه سالی الوقت بنام نهادند از می دادند و
 آن بدین شرح از مردمان آنکه پوختن حاصل میکردند که سوم صد از بنیاد واران گمنی در هزار و دو یک صد از دهقانان کلیدانان یک صد
 از مردم بنو و بطور تفریق بر دکانات بنام نهادند و دیگر صد و بیست و یک عملداری نواب صاحب شکست از فوج نواب صاحب که سال ۱۱۸۳
 مبلغ ده هزار روپیه بنام نهادند هیچ غازیان متان از ایشان حصول کرده وقت خان متاخر شدن باطرف خان بر خلیل و آقا و آقا کارگی
 کسان فومبالاده هزار و پانصد و پیر ساله از پیشگاه نواب صاحب بر نیقود مقرر شده هنگام قتل باطرف خان امیران شرح صاحب
 نواب صاحب که هزار و پیشگاه چهار اجرت نسبت نگذیر مبلغ ده هزار و پانصد روپیه ساله کمال مانده و قصه چون حسین خان نزد سردر خان
 رفته متوقف شد در داد خان صاحب که لیسند در خان بود حمایت حسین خان فریخته و لشکر گران که راست با فوج و اتواب باراد جنگ
 باطرف خان و آن کلچی شد و نواب صاحب حصول اینجور سوازی ششصد سوار جوار از فوج متانی مع جسدانان باوقار چنانچه پانده خان
 خواجگ می می عاشق محمد خان ملیر می و سردار خان باو فرمی بر سپاه لاری شیر محمد خان لیزی دیوان کلچی ساخته بر کنار منگاک
 روزه که نه فاصد یک نیم کرده از کلچی سمت شمال و غرب سمت فیما بین فوج باو مانده نواب صاحب باطرف خان فتحیاشه و الودان
 مع حسین خان شکست خورد و اتواب و سبب میخ زین بر میدان جنگ گناشته بناک رفت و سرداران فوج نواب صاحب
 سامان سرکاری الودان خان را ضبط نموده بخدمت نواب صاحب فرستادند و حسب حکم نواب صاحب آنرا نگه داشتند چون بناک رسید
 سردر خان صاحب بیاعت آنکه مقابله و مقاومت ممکن بود حسین خان را حواله سرداران فوج نواب صاحب گنجه و نیز مبلغه حواله نشان نموده
 جان بخشی نمود و مخالفت ملک نمود از خرابی مد نظر داشت بعد از آن فوج نواب صاحب اجعت کرده بدیره اسمعیل خان رفت در سال ۱۱۸۵
 بکر باجیتی نواب صاحب موضع در امین را غارت کرده عرفان امین میان خیل اول مع قبائل بکوه شیرانی رفته و از آنجا بکابل رفت
 هنگام نزول کرسچات پونندگان از افغانستان مغزلی طرفه این تمام اقوام پونده را با خود متفق ساخته و باراد جنگ نواب صاحب شیر محمد خان
 توره نموده بدمان آمد و در سال مذکور تمام کوشا عملداری کلچی با نواب صاحب جنگ سخت نمود تمام فوج بر زمین گشت و نون با می مانده هنگام رسیدن
 میان حلاول فوج گنجه که بر کردگی جیات خان نایب باطرف خان اتهام آناد خان عالم بیگ خان چهار نواب صاحب مع نذر فوج پونندگان شکست
 فاش افتاده هزار مردم از پونندگان قبیل رسیدند و نواب صاحب مع فوج سالم و خانم بدیره لشکر بیگ ورده هر چند در جنگ از قوم پونندگان
 شجاعت نمایان میدوشتایان نسبت نواب صاحب بنظر رسیده اما چون منبسه از بقا رکت و کثرت تعدد سواران انقیوم حرکت مردمان
 ایشان بود و این امر گواران نواب صاحب تمن متانیان نبود بنا بر آن تخمیل که کثرت انقیوم نواب صاحب باطرف خان آناد خان خان بهادر خان
 و عالم بیگ خان ما بدیره برده مقید ساخت و در بار می نمود از انحرافات این بیگ بیانه نموده از ایشان نرزیاده از معالطه طلبیده آخر کار چون
 مبلغ بست هزار روپیه ساله قبول کردند خلاصی یافته و بجایع فاخره محصنت یافته بجای می ماند و بعد از آن تا آنکه کنور نون شمال شکست ۱۱۸۳
 بدیره لشکر بیگ ورده که بدیره اسمعیل خان تقبوضه نواب صاحب فاصد قرار داده مبلغ شصت هزار روپیه با جاگی بیگ نواب صاحب تحت
 وضع پس بکند الودان خان از مانگ گنجه بکوه وزیران رفت ملک مانگ فاصد فرموده هم در نیال از پیشگاه کنور نون شمال سنگ

مبلغ بیست هزار روپیہ سالانہ رقم بالیہ سکر علاقہ گنڈاپور مقرر شدہ و پتہ حکومت و ستاجری کلاچی بنام ظفرخان رقم یافتہ
 ظفرخان مع آزادخان خان بہادر خان و محو خان گل محمد خان پطلم بیگ خان از چنگا گنہ نور نونہال سنگہ بعد گرفتن صلحت و پتہ
 سیار ستاجری محضت شدہ بکلاچی آمدند و ہمدان ایام ہنگام توقف بودن ظفرخان مع امیران مشیران درویرہ اسمعیل خان چون
 کنور نونہال سنگہ یرد راتنا صلحت قید بیان گل نواب سب با ہم ملاص و اگزار نمود حسین خان از عرصہ چارہ سال در قید نواب سب بویغ
 نیز خلاصی یافتہ یو سلطت امیران قیم ظفرخان با ظفرخان سخانی نمودہ و گل جگر امیران مشیران شدہ بعد صلحت شدن ملک میرہ صلحتا
 آن نظامت و ستاجری میرہ اسمعیل خان و علاجات امان متعلقہ دیرہ بدیوان کھی مل عطا شدہ علاقہ گنڈاپور سی نیز دخل نظامت و
 ستاجری دیوان و صوف گشت و بعد گرفتن آزادخان صاحب کجہستان ملک ٹاک عوض از تنخواہ خوانین ملتان چنانچہ محلہ پندہا
 و عاشق محمد خان حیات اللہ خان ملک ٹاک بطور جاگیر ہر سہ خوانین مذکورہ از سرکار لاہور عطا گشت ہمدان ایام شریان شش سالہ
 گنڈاپور از حکم ظفرخان اخراج نمودہ بلوہ بر پا کردند و بجانب ظفرخان آزادخان خان بہادر خان گل محمد خان و بجانب بلوایان
 گل محمد خان شہاک زسی وقتہ زمان اختیار جیل و سلطان محمد خواجہ جیل و سلیمان خان مندی عمل و شہر خان با تحصیل و دیگر مجتہدان
 رفتہ و در دربار کنور نونہال سنگہ با ہم گفتگو سے نمودہ از دربار لاہور بظاہر بلوایان را تسلیم نمودند و در تحلیہ انرا و شان قرار یافتہ بلوے
 انتظام امیران مرعایا جاہ محمد پایندہ خان بجانب کنور نونہال سنگہ ہمدان نہ کورہ و بلوایان بکلاچی آمدہ ہر چہ یک سلطان محمد خان
 فرودکش شدہ و حسب حکم سرکار کہ در تحلیہ لغاظ یافتہ و در نیوقت ہر مجمع ناموس عالم مجتہبہ طرفین خواندہ شد ظفرخان حکم گرفتاری
 بلوایان خصوصاً شہان و شان بلاذواج اوسواس از او نام مویشیری اکثر مشیر بارادہ جنگلہ نیام پر کشیدہ از دست شخصے
 کشتہ شدہ دیگر ہر سہ خان گرفتار و مقید شدہ بزور کوب و زور و مبلغ ہشت ہزار روپیہ بطریق جوہانہ سکر از ان مقررہ کان قبول کردہ
 پر بلوایان خراب و بیجا سائنستہ کہ بعد بگو قابل ہر بالا کردہ ان زمانہ وقوع اینہا در وقت تابستان بود ہنگام زمستان ظفرخان رئیس
 بعد حکومت سخانی ستاجری بیست سال از عالم خانی بعالم جاو دانی علت نمودہ در راہ پودہ ۹۲ اورنگی رستان و ہری پودہ ہمدان
 اسلاف مدفون کردند و بعد از ہر پنج تنہ انرا ان امیران از کورستان بیرون آمدہ برین اتفاق کردند کہ تا کہ گنڈا و خان فرزند ظفرخان
 صفیر السن است کار حکومت و سخانی و ستاجری بنام علیخان برادر ظفرخان باشد و بعد سیدن گنڈا و خان بسن بلوچ بشرط یافتہ
 حکومت سخانی ستاجری کلاچی را علیخان حوالہ اونوا ہد صلحت بعد با علیخان صلح نمودہ علیخان نیز این صلح را قبول کردہ بکلاچی آمدہ
 و از کلاچی علیخان گنڈا و خان پودہ را بدیرہ بردہ بسلام کنور نونہال سنگہ شرف سائنستہ بلوے ہر صلحت از سرکار علاوہ انان ہر اسے
 تمامی امر اندہ صلحت از سرکار عطا شدہ پتہ ستاجری حکومت بنام علیخان لغاظ یافتہ و اپس بکلاچی آمدہ بدست قیدیم اولے سال آباد
 ملک عدالت مال و فوجداری مال با اختیار نمودہ اشتند بعد از فصلے چند سال دیوان کھی مل ناظم و ستاجری صلح دیرہ بمقام کمو اثرہ
 آمدہ لیہ سال تمام علاقہ گنڈاپور را ظلمت اچھل پنج ہزار روپیہ سالانہ مقرر نمودہ در مخالفت اکثر زمینداران کلبہ مانان دو کانداران نہا
 خوار و خستہ و تباہ شدند و سبب حجابی خرابی این قوم نہ تنہا این سنگنی بلکہ اسباب دیگر نیز بودند اول اکھ در زمانیکہ بالیہ این قوم وہ ہر
 و پانصد روپیہ ستاجری ظفرخان مقرر شدہ و صرف مدتاہ و جواز بلوے اخراجات ضروری یا است رقمات و بہت و زکوٰۃ و
 پتہ و تہ و کان جوڑہ ہر اسے اچھلے بلوے جوڑہ مقرر شدہ ستاجری پانزہ سال امیران اتفاق بلوے ایشان علاوہ از آمدنی پیداوار و بہت
 و زکوٰۃ آفندہ بلوایان بابت رقمات مذکورہ تفریق تحصیل میکرد کہ دو چند و تہ چند از رقم بالیہ سرکار و اخراجات ضروری یا

می شد و از آن امیران و شیخان را خوشنویس و راضی ساخته و دیگر تمامی زر را بخود می انداخت چون امیران را که عمل عقده و ترقی قوت
 ملک ریاست در اختیار او نشان بود بدادن از خطیفران و حال هر یک را قضی می داشت زیرا که در آن زمان که سرتابی نمایا بود بار
 بالکسایم زنده از آنجا دادی خود نماید چه اگر حکامات بالا هرگز استغناش فرماید که حیثیت را ساعت فیض نموند بلکه سرش نموده پیش حکامان
 و مستاجران با اختیار بیست و نه و پیر طریقه علم برابر می انده نه مگر را در این دو سنگینی معامله عیلت خلق با آن منظور و در حکامان و
 مستاجران را از زیاده ستانی و ظلم اندیشه بود هر یک مسمومی خزان و جمع مال متوجه بود و تکیه تسلیم از معامله قوم کند پوز کچیل و چنزار
 رو پیرال تمام رسید و از سنگینی جمع مگر مستاجران را نقصان در جمع خزانه متصور شد اگر چنانچه از این سالی قومات مذکوره بالا هیچکس تم
 بابت مالیه بر رعایا مقرر نبود و بدین قومات مذکوره تمام پیداوار اراضی را مالکان اراضی و جوهره و الا ان و سره فیما بین خود بر حسب آه
 تقسیم نموده بخانچات خود می خرید درین وقت علیخان مستاجر بصلاح امیران مذکوره علاوه از قومات مذکوره هشتاد و یک کل پیداوار
 اراضی علاقه کند پوز کچیل سرکار مقرر ساخته جاری نمودند القصد ظلم و تباهی از صد در گذشت در میان ناموس علیخان تکرار پیدا شده
 مع امیران با بوزرفه چون که در آن ایام ما را چه بجزیت سنگه و کمرک سنگه و کنور نونمال سنگه و قات نموده ما را چه شیر سنگه مستقیم لا پوز بود
 معرفت ملک فتح خان نواده که مستند خاص اجدهان سنگه و با گیه دار نامک نیز بود سلام سرکار محال نموده معامله علاقه کلاچی را از نظامت
 ویرانه بخرج نموده معامله کند پوز کچیل خزانه لاهور و اهل کشانیدان متطور کنانیده و از کلاچی شدند نصیبت او نشان دیوان بکمی مال آن حکم را
 از سرکار سکسان منسوخ کنانیده معامله کند پوز کچیل را با بوزرفه تحت تعلق خود داشت چون که قبل از این سرکار لاهور جا گیه تاک ما از خوانمین تسانی
 تفری داده بکلیت فتح خان نواده داده بودند و تا این وقت در تعلق فتح خان بود و درین ایام ما سنگه نصیبت سنگه سکسان شده انوار
 ما را چه شیر سنگه و ما را چه دیوان سنگه را قتل نموده بعد از آن که در سرکار سکسان لاهور بر سر سنگه فرزند ما را چه دیوان سنگه اتفاق نموده شده انوار ایان دیگر
 شریان را کشته ما را چه دیوان سنگه را به نام گدی نشینی داشتند و فتح خان بعد قتل شدن ما را چه دیوان سنگه گرسخیه بکلیت میران پناه گرفت
 و از آنجا بناک سیده در قلعه تاک مستقیم شد و دیوان خوانمین تسانی مع افواج مستقیم محاصره آن شده از علیخان نیز مد طلبیه و علیخان
 شخصت سواران کند پوز کچیل را با بوزرفه حیات فتح خان حسین خان بعد دیوان فرستاده مجامه تاک پوز کچیل تا آنکه ملک فتح خان وقت
 شایسته قلمه بیرون گردیده بوزرفه میران گرسخیه در حین خصم میران خوان کند می صاحبان فتح خان بعد گرفتن محمد پیمان موکه سامتن
 آن بجای کلام الله شریف از خوانمین تسانی کلبه قلعه تاک سپرد خوانمین نمود مع جمعیت ما خود از قلعه برآمده قلعه تاک را تفویض تسانیان
 کردند و میان میان رحمت گزیده کوش خود وقت در حین فتح خان مع جمعیت خود هر کاتب دیوان محمد پانینه خان بکلاچی آمده بعد مقام شده
 موافق مقرر که بسازش مگله و خان مگله نظر خان نسبت علیخان آن امیران او که در آن عذر و سازش با او نشان شامل نه شده بودند
 بتاریخ بیست و نهم ماه ذوالحجه سنه ۱۰۳۲ هجری علیخان مع آن خوان و ابراهیمی و کل محمد خان فرزند عالم بیگ خان قید نموده بر بره آمیخان مگله
 در قلعه کال گزیده بنا کرده نونمال سنگه محبوس ساختند و بر وزو دیگر که یکم محرم سنه ۱۰۳۲ هجری ابو محمد کالوفان بهادر فرزند علیخان شیر محمد خان
 نواسا از او خان یعنی مؤلف کتاب بنا را قید نموده بعد حصول ضبط نقد و جنس اسپان و شتران مال مواشی و لباس استعداوی یک
 رو پوز کچیل خوان با قلعه کال گزیده فرستاده مؤلف ما تا چند ماه زیر حفاظت سپاهیان مگله او خان که بعد قید شدن او در خود ملک کند پوز کچیل
 بجمع هفتاد و یک نفر از رو پوز کچیل قبول کرده بود اما بعد از آنکه اسپان مواشی و اجناس غلات و زیورات مؤلف ما پاوه کرده ضبط نیام
 نموده و نیز اراضیات بنیادی مؤلف ما بوزرفه مگله و خان نورنگ خان غیره فروخته و موازی ده هزار رو پوز کچیل قبول کردند

و کس فتح خان در بیضا و شان منظور کرده بند و بست تحصیل بقوات بالید سرکاری از لقمه و جنس و داخل ساختن آن نیز از دیره حواله او نشان
 ساخت و او نشان اینکار را جانی داشته تا آنکه مدت سکون جوهر سنگی را مقتول ساخته و نظامت متاجری دیره بوساطت دیوان
 دینا تا آمد دیوان و سلسله سپهر دیوان کسبی علی عطا گردید و فتح خان صاحب علیز می ملازم و نوکر خود که آخرا سرکار انگریزی ملقب بنواب
 نوبهار خان بهادر شد از لاهور روانه سمت دیره شد و نواب شیر محمد خان صاحب علیز می که او را مع آل عیال و متعلقان ملک فتح خان خوانده
 بعد گرفتن صلح هزار روپیه و آن از دیره سیمینان آن بر سر دیره سنده اخراج کرده بود و بدو داری او دیوان صاحب فتح جدار خان میز
 اخراج ملک فتح خان نزد یک بکر رسیده ملک فتح خان با تمام غیر توچه دیوان صاحب نواب صاحب صلح و قلعه پاک را گذاشته مع فتح روح
 دیره شد و از دیره با جو نموده به تمام کچه صورت مقابل با نواب صاحب دیوان را راست مانع جو او نشان گشت نواب صاحب دیوان صاحب کتات
 بی خبری توانه وقت شب لشکر گاه خود واقع کچه کچه بر گنده بر که بقاصد و از دیره کرده دیره بکست جنوب غرب واقع است رسیده
 از دیره با جو کرد و ملک فتح خان مع صاحبان خود و حسن خان صاحب دیوان که او نشان گنده پور با فتح خود و دنها و سمت شیر و به تمام بر با
 نواب صاحب دیوان جنگ راست اما شکست نموده و حسن خان در آن جنگ بضرر گوله توچه خمی و پاک شد پس ملک فتح خان با
 افواج پشه و دیره سیده کار صیقل خان ترین صاحب خان کنی حیل و غلام محمد خان علیز می غیره مجوسان امی تنقید کا لگرمه را تمام نموده گرفتار
 سمت عیال عیال رفت و از اینجا بوزیران رفت درین وقت عیال مع محمد کا لگرمه آل عیال و رفیقان خود از کلچی گریخته بکشتی
 رفته و در میان آن تن پناه گرفته متفرقه شده و گلدا و خان از سر نواز چنگا دیوان صاحب فتح و متاجری کلچی شد چون در میان گلدا و خان و
 خان بهادر خان نورنگ خان دیگران اختلاف از مدگشت بنا بر آن از چنگا دیوان تحصیل معاملات قومات اخذ نمود گنده پور پرتیا
 تن متفرقه شده تحصیل معامد و کاکین و دکن سپهر گلدا و خان با وجود آن تکرار فریقین پیش از پیش از دیره گلدا و خان را بسبب آنکه
 خان بهادر خان نورنگ خان حسین خان دیگر گنده پور آن در تحصیل معامد شریک اگر دانیده بود با لشکر پوران دیوان صلح و از مدخل
 ادا و بنادت کرده و در دوران عیال مع مهر و او خان برنجیل بعضی ملازمان سمت کوه شیرانی استاده خود نیز مستعد قرار شده
 خدا بخش خان و ملک مع چیل سوار بر تحصیل معامد نوگی گلدا و خان تعیین کلچی بود از زمین معامد شد و گلدا و خان آمد و گذاشت که بر
 رود بلکه او را همانوقت مکه طرف دیره روانه ساخته نزد دیوان سانی و دیوان او را پانچ میر محبوبس ساخت بنا بر آن سپاهیان
 او که در قلعه کوش بالادستی بود و قلعه را قایم کرده بنادت اختیار کردند و برادرش سردار خان با لشکر شیرانیان بیرون آمد کوش سلطان با
 غارتیده سوختانیده شورش انداخت آخر کجه محاصره سه روزه که در عین آن محاصره نورنگ خان بضرر گله می بند و ق زخمی شده و
 یار کت خان یعقوب زری نیز بضرر گله می پاک گردیده و مکیم خان بورت که بخش خان نشانچیان گلدا و خان زخمی شدند بر بیعت خود نشان
 متانی امان جان اسلحه جوسته قلعه را خالی کرده سپرد ملازمان دیوان صاحب ساخته باندر و ن کوه مقتدر بعد از آن معرفت افغانان متانی
 که خیرخواه گلدا و خان بودند در میان گلدا و خان دیوان صاحب چنان بند و بست قایم شد که خانی و متاجری کلچی گلدا و خان داده و او را
 از قید رها کرده بکله و بنظر مناسب تنظیم با ایصال او مع برادرش سردار خان در شهر دیره اخیل خان بطور غیر محال نشانیدند و بر قریب
 و مدار گلدا و خان در کلچی متفرقه شد اما احتکامی و کور که در میان خان بود و مرقع شد تا آنکه در مقابلات
 سرکار انگریزی پنجه سکسان بر باد شده لاهور در قبضه حکومت و انتظام سرکار انگریزی آمد و در خرابیت سمت ۱۹ کر نیل او
 اول به بنون رسیده در اینجا پغارش خان صاحب شاه نواز خان ملک از کراخرا سرکار انگریز ملقب بنواب نشان نواز خان علیخان مع

محمد کالو خان از ستورانه بجکاجی آمده و از نیا مولف نیز بشمول او شان به بنون فتنه به سلام کرنیل او در من صاحب مشرف شدیم
دور آن فصل خریف کور او در من صاحب در بجکاجی شریف آورده از استیلا به من سرست ۱۵ بند و بست شیکه ساله علاقه کند پوری
بست مع کار واری بگله و خان عطا فرموند و کالو خان را بطور نامت و منصب م کار او فرمودند

در زاد قدیم التواخانی قوم برابری که از عهد گندهاپور پیش از این قوم گندهاپور یک شش ششم از ایشا رضی زمین تروی بهنگام سکو
این قوم در افغانستان مغزلی و بعد از آن بوقت تسلط قوم گندهاپور بر یک به پرسی لوتی واقع شدن ملک گوازه مقرر بود چون غامی تمام
قوم بطریق در بول شایخ عمران می بندید از او خان گدانی خیل منتقل شد از زمانه آنرا و خان با همه اقتسام غامی سلطان غامی خان سواد چند
حصه آمدنی در هرت و زکوٰه و ناه از دیگر خواص چیز دیگر از بنیاد و پدید یاست مقرر بود بوقت سیدن سار غامی بطرف خان در عهد غامی

نوا صاحب پانصد روپیه سال تمام و در مختار دستاری مخرج خان موصوف مقرر شد و دیگر هیچ وجهی نفی مقرر نبود اما چون
بندید ستاجری مستقل با اختیار کار واری اصحط مانع آن نبود که زیاد ستانی و تغلب تحصیل معالمانند باین سیل سال سپال از کشیر
جمع آورده داخل خزانه می ساختند در وقت غامی علیخان غامی موصوف حصه ششم را که رقم سکر از اجناس مقرر شده بود تمام کمال
باضا فرستادنی به متغلبان جمع میکردند در وقت غامی و ستاجری محمد گله و خان نیز بیاعت بود و اختیار زیاد عدم مانع حریت
قدیم بهاری مانده اما بقی معقول از سکر کجوز نمید و در وقت اقتسام با همی گله و خان گندهاپور آن چون علاوه از اخراجات غامی انحرافات

تخانات هزاران پیاده و سواران کابل و موهجاری و دیوانی و حفاظت حسرات نیز کار واری و خان می بود و
باشا دیوان دولت بک با اتفاق تمس گندهاپور آن گله و خان بنقل می نظم ضلع مبلغ چهار هزار روپیه پانصد روپیه تمام بکلیه خراج
غامی مخرج هزاران تحصیل عدالت حفاظت ملک و بگله و خان مقرر شد و چون کرنیل احمد صاحب در زمانه استیلا به من سرست ۱۵

بند و بست ششصد ساله علاقه کند پوری فرموند مانند بر دست بر غامی موصوف باریده چهارم حصه از کل سپیدوار علاقه کند پوری
بگله و خان به نام نهاد گذاره و انعام حق ریاست خان موصوف با فرموند که بر کل زمینداره شش صد قوم گندهاپور بود هم
در ایام بند و بست که او در من صاحب در تقسیم کجاجی بود و چون محمد کالو خان بهنگام فتنه کرنیل او در من صاحب برگزی شایه بود

ناصر تهر و محمد کالو خان بهره او در من صاحب بهادر زخمی شد آن چهارم حصه موسوم انعام گذاره را در میان گله و خان کالو خان بر
تقسیم فرموده و در حصه حق گله و خان یک حصه حق کالو خان بهادر بنام والدش علیخان مقرر ساخت پس کل سبب راه مهربانی که
کمال محمد کالو خان داشت حق گذاره فرموند و همین را بمانند حق بنیاد داران گندهاپوری از تمام دیهات و اراضیات گندهاپوری تقسیم

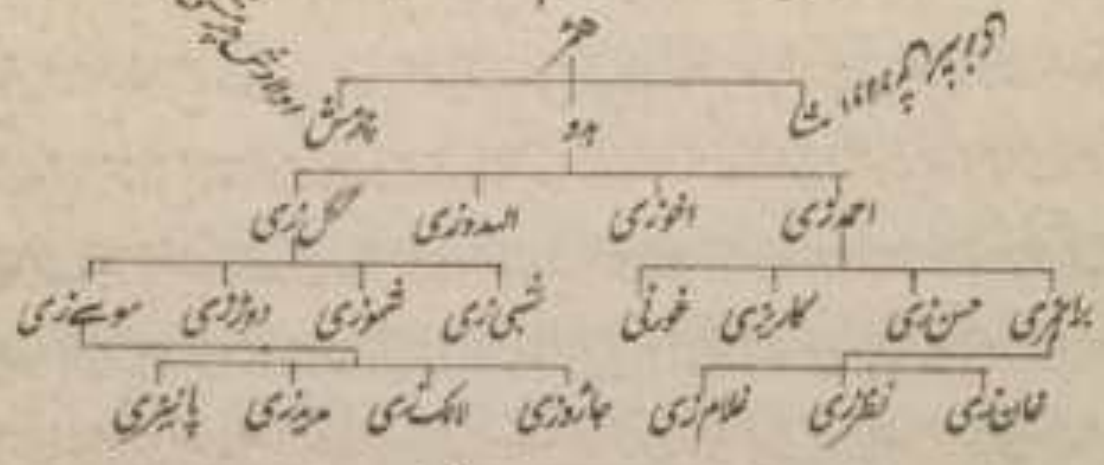
و منظور فرموده که تمام میان موجب می بود و در عهد کرنیل سبب صاحب در آنچه حق زمینداره شش صد گندهاپور آن بطور نقدی مقرر
شد و خواست بنیاد داران بطور بنیاد هر حصه از کل سپیدوار قرار داد که تمام گذاره زمینداره برقرار شده می نماید در هنگام سواد ناه
بسیب چند تنی محمد کالو خان را خطاب خان بهادری و سه هزار روپیه تمام پس علاوه از گذاره مقرر شد و در عهد سواد بصله خود گندهاپور

کله در شپاه بهالیه که هزار روپیه سال تمام سبب سبب محمد کالو خان حاصل شد اما محمد گله و خان تا دم تحریر این ساله هیچ قسمی از آن گذاره
عطیه او در من صاحب در بقی دیگر حاصل نیست ریاست و کرسی در بارش سبب حیالتش بفرزند تقیل او محمد افضل خان انتقال یافته گذاره
متعلق بنجان محمد افضل خان شد آینه دیده باید که از من غیب چه بظهور می آید اما حالت مولف پس نحویت که بنده علام شدن به مولف و بخت
از قیسه که ذکرش سابق مسطور شد در میان مولف محمد گله و خان مناقشات مکرر و عدوت برابر مانده تا آنکه در براج ربیع سرست ۱۴

بهقام در این از پیشگاه او در صاحب معرفت سیانه او مختار خان ندکور بخوان موصوفت بانی خدایش شد که این شخص غافل
 و ستم و بی معاش از آمد ریاست است اگر قبیل از انعام امین بند دوست حقیقت استحقاق خاندانی در ریاست قیوم و عزت دار می باشد
 که تا انعام سال نشد بجز می آمد برین مشن میشد جزینه گذاره و فرخ و مال بکلیه او میگردد چون بند دوست ختم شده بند دوست و چه
 گذاره او بدست شما میگزارم بایر که شما بکلیه معاش او صوت واقعی نمایند و او را که از شما مالصن مخالف است بهر صوت بان خود رهنی
 و تنفق سازند فقط چه بکوت قدامت ریاست خاندان مؤلف که از عهد گذشته پور تا انعام ریاست خان نصرت خان ابن جلیخان هفت
 پشت برابر خانی تمام قوم گنداپور در زمان مؤلف بود و بعد انتقال ریاست عظمی انقیوم بزرگوار ترمی نیز اجداد و اجداد مؤلف از عهد
 نصرت خان تا عهد زاهد خان ابن جلیخان حقیقی شواکت شش پشت دیگر رئیس در نجوم صاحب معرکه و تندرستی بود و خصوصاً در زمان
 مرحوم کبانی بانی ریاست و ساجره خانی ملین خان هر دو برادر بوده و هر گاه که در دورانین خلعت از دربار نواب صاحب یاد بار بود
 عطامی شد شامل او شان خلعت معرفت می یافت قطع نظر از آن خدایش بهر صاحب در بران نمائند شده علاوه از آن در اختلاف مؤلف
 با خود نقصان در اتفاق فائده ملحوظ داشت معرفت مایه صاحب خود و میاندا و یکسوی او ان خود با مؤلف صفائی حاصل نموده و در گذار
 مؤلف از نقد و بخش بایستیم بطور مد معاش برادران جاری بودشته عزت معرفت مؤلف را زیاده از برادران حقیقی مرعی داشته
 مؤلف با نیز با او محبت اطاعت از صدر و نما شده در انصاف هم نام و مقدمات مرجوعه و زیاده تر از هر ملازمان متعلقان از
 جان دل مصروف می ماند تا که بعد انقضای عرصه و از سه سال بیاعت سخی بعضی غرض گویان طبیعت مؤلف از خان موصوفت علیج او از مؤلف
 مکدر شده مؤلف ترک موافقت نموده و گرفتار معاش گذاره از او که قرار تحریری از سر کارنداشت و محض پرورش برادران خان موصوفت
 نسبت مؤلف متصور میشد عاروانته از گرفتار آن پهلوتی شد بعد از آن محمد کابان معرفت ششج معرفت و ملا فتح محمد و ملک میرزا خان
 التماس رفاقت برادری نموده مؤلف نیز منظور داشته و خان موصوفت در رسانیدن موصوفت معاش معرفت واری مؤلف سماکن
 سامی مانده تا که در عهده مؤلف با آنکار نیز حقیر نظر آمده ترک رفاقت او کرده و نیز چه مدتی معاش او را مرد و ساخته بعد یکسال از راه
 تجدید ملاقات و آشنائی قدیم که از او خان مرحوم جدا مجددم را با ما را چه صوت سنگی صاحب الی بیکار نیز بوده است بملاقات سلام
 ما را چه برادر سنگ نواسه ما را چه صوت سنگی زنده را چه موصوفت نیز بعد قبول و واسپ ممولی تحفه فندان خلعت فافره از تقدیمی
 و زیور و پوشاکه شخصیده با عوار و اکر ام رخصت نموده فرمودند که این خاندان قدیمی خود دانسته از آمد و رفت و کالی که متعلق این
 دولت باشد هرگز در بیع نه سازند بعد از آن فرزندان جبهه نور چشم راحت جان محمد حیات خان حال کار بار پا و لپور که شوق نوکری
 سرکار داشت اول بر عهده محرر رسالت ضلع ویره اسمعیل خان بعد از آن بر محرری تمام تحصیل کلاچی در حلقه گوزوالی ملازم مانده بعد از
 ایام مؤلف فرزندش هر دو بتقریب بیعت سرکار سیاحت افغانستان و ترکستان و خواسان قلمرو ایران فته بعد مراجعت این
 سیاحت محمد حیات خان بدریجه میرگر بیصاحب هاد و پولی کل بکشت و سپر پندت ریاست به او لپور بر عهده تحصیل داری و دریا
 به او لپور مقرر شده و مبلغ سه هزار روپیه بطور خلعت و انعام از سرکار بؤلف عطا شده و حیثیت ریاست خاندانی قدیم این بقر
 که از دست بر و گردش روزگار خواشیده بود و بحال شده و خطاب ریاست و کرسی نشینی در بار فائز شده علاوه از آن که قبل از
 عملداری سرکار و نیز در عملداری سرکار نظر بر خانی قدیم معرفت داری سابقه را سا اجداد مؤلف و بکلیه مؤلف خطاب عالیجابه
 رفیع پایگاه مروج بود درین وقت از پیشگاه سرکار خطاب با نصاب معرفت و عوار میرتبت سردار خیر محمد خان مشرف گردید و در وقت

استحقاق ریاست قدیم حال تا حال هیچکس نتوانست بطور تمام و در همه گداز و تفریق است مگر سید و اولاد رضایت نبیند و جمعی
 و جزو معانی و در قوم عزت داری و آمدنی طاعت فرزند و در معاش کرده می آید در پیشگاه تجریدی تجریدی عتقات قدیم بهر
 را با نواب محمد میرخان الی ثوبک بود بخندست نواب محمد ابراهیم غلام صاحب در والی ثوبک بوده در پیشگاه تجریدی تجریدی
 دوستان قدیم که بعد از گوارم محمد ازادخان مرحوم با ما راجه مان سنگه صاحب الی خود و پیشو شده بود بخندست مملکت بیرون سنگه
 صاحب بنا و در واد ما راجه تخت سنگه صاحب مسند نشین راجه ما راجه مان سنگه صاحب سرزشت و از پیشگاه واد بعزت و عطا
 خلعت چنانچه در هزار روپیه نقد و یک کفشه مراد و در پوشتک فرزند حال خیریت یافته بودیم

ذکر شجره نسب هم فرزند پنجم ستوری بن سید گیسو راز



مجلس حال تواریخی این قوم

بر آنکه هم فرزند پنجم ستوری مورث اعلا این قوم شریف است که اولادش در ابتدا همزمان موسوم بوده اکثر کار این قوم از نام هم
 بنام پدر هم میستور می که مورث اعلا گنڈاپور یعنی در ری و املاتیز است معروف بتوریانی شده در استعمال او شریانی مشهور
 گشت به آنکه این قوم در ابتدا چنانچه در تواریخ گنڈاپور تحریر شده همراه پدر و برادران بطریق الداری تابستان را در افغانستان
 سفر می بقام ستوریانی پناه وزستان را در کوهستان شیرانی بسر میبرد چون اول قبائل گنڈاپور و بعد از قبائل شغنی هم در اوب
 نیز ستوریانی پناه را گنڈاپور بقام تروی در حواله گنڈاپور سکونت گرفتند بعد از آن صرف هم در قبائل او همراه ستوری مانده بنابر
 ستوری چون قریب فسات سید ستار خان اولاد هم در وغان بخشیده در وغان چون قریب فسات سید ستار ریاست است
 فرزند رشید خود عطا کرده احمد نیز قریب برگ ستار ریاست با بر اسم خان که شایع ابراهیمی از معروف است بخشیده ابراهیمی
 قبل از وفات ستار خان بی فرزند خود وغان نام و شمشیر که خود بی فرزند دیگر غلام نام دو عا ایزد بی فرزند دیگر نظر نام عطا کرده اولاد
 وغان معروف بنجان زری و اولاد نظر مشهور بنظر زری و اولاد غلام موسوم بنلام زری شدند و این قوم بدست اندرون کوهی که
 الحال آنرا کوه ستوریانی میگویند تقسیم شده و مالداران او شان بنابر اول چوایی تابستان کوه موسی خیل درستان بیدان آمده
 مال چوایی میگردند و در آن مقام عا تمام اندرون کوه چای موسوم به کوهی بهاره اسدات نموده آن شهر را کوهی بهاره نام شده و
 آن پناه را سید و کوهی نیز گنڈاپور و کوه پناه بیرون از کوه بیدان گنڈاپور و از آن گذاره مالدار می نموده آنرا چو کوهی گنڈاپور
 شته بر ارضی گردنواح واقع و چو کوهی قبضه مالکان نموده رفته رفته بزور شمشیر ملک ملوک را دست داده بر بسیاری اراضیات

صد و بلوچان قهرانی و کلاچی با بر قبضه نموده شامل آن نموند و در ملک مقبوضه ملک خود شهر را و دیهات و جھوک آباد نمودند۔
 چنانچه موضع ریگ و سنگل و گندمی غیر باشد قبل از زمینداری در سوتمستان کوه موخه بلان قتل مال چراپی میکردند و جنگ نامرتان
 میدان زمان رعد و بلوچ قهرانی و کلاچی و افغانان با بری مال چراپی میکردند و سبب ک نمودن این قوم با چراپی کوهستان موخه بلان
 آن شد که ایشان را با قوم موخه بلان نزاع پیدا شد و فتن آن سمت ترک نمودند و نیز از مقوم کشنگاری اختیار کرده نیز هم میزیدند که
 عرصه زمینداری کلاشنگاری اختیار نمودند اما بعضی شاهها سالم شاخ مشه زمی بعضی مردم از شاهها میگیرند و پنده گری اختیار داشتند و بعضی
 پیشتر این قوم زمینداری تجارت بجزه مساوی خواهد بود و مردم تجارت پیشاکنند و پندند و آسوده اند و ملک مزروع و علوشان جمله و اقوام
 سرکار است و این قوم نیک چلن و دلاور است یا ضت بندوق بلانی خوب میزند و با برین قتلت تعدا و با هزار مردم بلوچ و دیگر قسمن با
 کوی و محله توره افغانیه را نیز و قشیر بندوق و دلاوری کما مینفی بسر آورده میزند و صوبه بلوچ و یوان بلان ملک ستوریانی متعلق
 صوبه بلان بوده اما چون از اقلیتی کار داران سنگل در میان این قوم و یوان صاحب زرع و مخالفت رود و او نوبت بجای سید دیوان
 صاحب پلان در سال ۱۰۷۰ و او با بر سر کوی این قوم با مور ساخته و آخر کار فوج یوان در مقابل از مقوم شکست خورد و مردم بسیار
 از سپاه یوان قتل رسیدند و نیز بعضی مکان این قوم را دیوان بفریب طلبیده مقتول ساخت و در وزمره جنگ نزاع در میان مردم
 ابلکار دیوان و این قوم میان آمدند دیوان در متعلق بود این مقوم صوبه چیکه بلان بجزارت نامی حاصله ندیده ملک ستوریانی را اندک
 از آن باز متعلقه دیره آهلیان شد اما نام در بریج ۱۰۵۰ بجو با جیتی با تمام کرنیل هر رت او در صحت صاحب در یک عشر از کلین
 بابت علاقه ستوریانی بطور محال سرکاری قرار یافته و در وقت موافق اوسط نین گذشت بابت پیداوار عشر سرکاری عالم
 او شان قشیر یافت و از انعام بلوچ و رضای بلان رئیس غلجی فتح خان تندرگوندی گل زمی خیر بلوچ بابت از سرکار مقرر است و

شجره نسب قوم هنی بن محمد گیسو راز

هنی

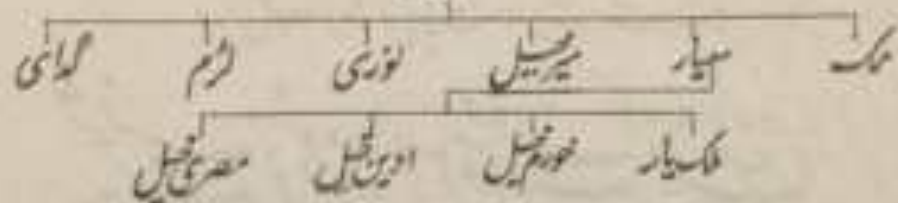
سلطان خلیل دولت خیل یغی زده شت خوشی زودون هوتی زمی

بدانکه عقیده مصنف حیات افغانی هنی سید نیست بلکه برادر سنگل است از نسل کرزانی است و عقیده مولف هنی برادر سنگل از نسل کرزانی
 و گیل است و این هنی خلف سید محمد شخص دیگر است قوم هنی برادر سنگل در وقت تسلط بلوچیان بر ملک بلوچان کشته مقتول و
 بعضی بلاد وطن شده بند و ستان فته بودند و این شاخ هنی که در کوه سنگل سکونت دارد از نسل سیر سید محمد گیسو راز است هتیه بعد از آن
 و اقوام در قتر رئیس کرزانی از شاخ سنگل وجود یافته و سنگل پرورش یافته شامل سنگل گردیده است بلکه از ثقات شنیده که برادر سنگل سسی
 سنگل نام داشت اولاد سنگل یا سنگلی و اولاد سنگل را انگلی میگفتند سنگلی برقت بنیاد داری هنی بلوچان گریه بنام بود انگلی گریه قسطن
 هنگام نبوزی بر ملک بلوچان انگلی متاصل و معدوم و سنگلی جلا وطن شده در کوه غزنی ملک نخست بنامت سکونت پذیر شدند و آنچه که
 بیان نموده که مردم کثیر از هنی در عساکر سلطان محمود غزنوی یا بعد از آن بدت در عساکر سلطان بلبل و پسرش سلطان سکندر بوده اند
 با نکل انجمنی بنیاد است که در کتب فاتر سلطین مذکوره ذکر هنی نیست البته ذکر هنی هنی هست و آن هر دو گروه از طوایف
 امانه و در آن وقت بود و اما در خلاف هم هنی که در آن تواریخ ذکر نشان با نکل برج نیست قتال چه بکلی تفصیل فرودات خوردند

شاهنامه مستحق است و در اصلیت و وصیت شاهان از اعیان بولف معلوم نشده مگر در احوال زردشت که از شاهنامه سنی مرقوم است بولف رسیده تحریر نموده میشود بدینکه زردشت که او را در دخت نیز میگویی در میان اقوام بگش و اورنگ زری و کورم شرق کوه سفید بابل جنوبی در کاک کوهستان آباد است این قوم در میان خود ویر و شاخ منقسم است کل تعداد مردمان سلو بنده این قوم را نه هزار بیان می کنند مردمان تمام قد و مضبوط و اندکتر پیشه کاشت میبایستی و اجناس فروشی خصوصاً بعضی ایشان نمک را از بهاد خیل خریده با طرافت منسری رده می فروشد و در حساب تن فروشی گوندی آری اخفانان افضل گوندی معلی باشند

شجره نسب و احوال وردگ بن محمد گدیوز

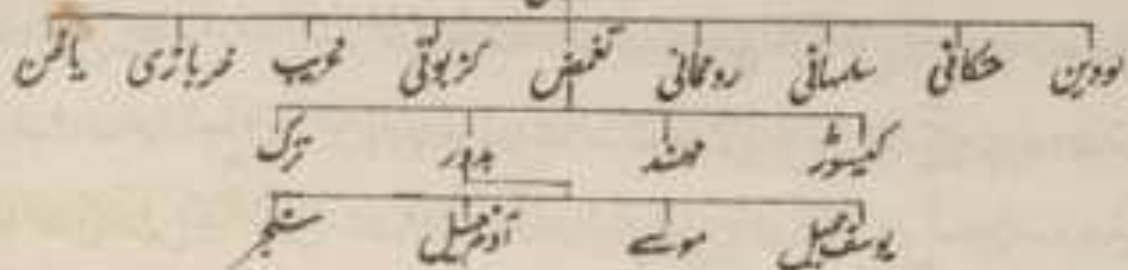
وردگ



بدانکه این قوم با کودی ابن کرزانی اتصال دارد خود را سید میدانند که در شاهنامه سنی کرزانی از شاهنامه سنی کرزانی معترف میشود اما بر حسب روایات کتب معتبره تواریخ و انساب اصفه و در حقیقت سید است و از نسل سید محمد گدیوز است که چنانچه مفصل حال این سنی در بیان احوال فرزندان اردیسیب سید محمد گدیوز از مندرج شد و اصل وطن این قوم کوه پرل شاخ پرل کوه میدان است مغربی مدماک متبویه حال این قوم کوه هزارستان باقی هر سه حدوده مکشان متصل یکدیگر میباشند و مک ایشان بطور طوی طویل است جنوباً و شمالاً و جنوب مغرب مشرق مک ایشان کوهستان است کوه شرقی سمت لوگ و خردوار است مغربی کوه هزارستان است یکدیگر و غلطی نام که بر دو غزنین مشهور است از جنوبی حصه مکشان شروع شده است بسیار است آن قبده بسیار میکند و حصه شمالی مکشان از رود اوهر گریس می شود و علاقه تکلی و شیخ آباد و دشت درختات و آب جفت و مواضع مشهوره مک وردگ است مکشان اکثر سرسبز و درختهاست مگر فصل خربز است که فصل خربز کم می شود و مردم تمام قد و مضبوط و دلدارانند تعداد خانوار این قوم مختلف معنی حیات انسانی و دوازده هزار خانوار و دیگر مردم چهل هزار گفته اند شجره شاهنامه سنی این قوم میر خیل در تعداد زیاد مانده و بعد از ایشان معیار و پس از و شاخ لوزی است که از ان خان بانی این قوم می بودند و گروهی از این قوم بعد از چهل و پنج شلیخ را ولپندی نیز زنده آباد شده و این یک متبویه ساین گروه بعد بر باد شدن هزاره نا آباد بود و قبلاً این قوم کثرت یافته بر افعلاقیات ممکن کرده و نرفته اکثر را آباد نمودند چنانچه کجی بسیار است بهاولپور که قبل از آمدن گروه سندی داوود پوتره از سمت شکار پور باین مک اکثر جنگل و غیر آباد بود از تسلط و ممکن این قوم آبادی یا اگر چه میباید سنده از قدیم جاری است اما متعجب آباد کاران بود بر سیدن با و کاران آباد شده

شجره نسب مشوایی بن سید محمد گدیوز

مشوایی



بدانکه این قوم در اصل سید است چنانچه شرح امینی در صدر نوشته شده و معروف است بانفان گشته از و نتر زادگان رئیس کاکرد و نخل
 و اصل هجرت غوغوشتی است موازی چهارصد ساله از این طایفه قریب امن کوه از سمت شمال کابل بناصله بست پنج گروه تخمیناً
 آباد است پیش زمینداری دارند و بعضی سوداگری نیز می کنند در ملک قندهار نیز موازی یکصد هجرت این قوم هستند و در شمالی
 حصه کوه گندگرت مقام سری کوش ضلع هزاره نیز بعضی مردم قوم مشوانی در کلام وقت نامعلوم گفته آباد شده اند یک موضع این طایفه
 موسوم موضع خوباره در گندگرت نیز هست بعضی از این قوم بندر بویه نوکری بندرستان نیز زرتشت اند اصل مولد و مسکن ایشان
 در ملک کاکرد واقع علاقه قندهار است محمد بن سید علی بن ابی طالب از اجداد امیر دوست محمد خان الی کابل بودند در وقت فترات عهد امیر
 شیرعلی خان سردار محمد اعظم خان بیاعت دوستی امیر شیرعلی خان قبیل رسانید از قوم مشوانی از شاخ لو دین بودند است علاقه از زمین
 درین قوم مردمی برکت ولایت شده اند

تجربیه قوم خندی اصل و نسب افغان

بروایت کتب معتبره تواریخ افغانه این قوم نیز سید است منجمد اقوام سادات معروف افغان محسوب است و چنانچه در سده
 مسطور شد تعلق و اصل بقوم داری از طبقه غوغوشتی است در قندهار و نواح آن میمانند و سید حسن افغان که از خلفا ره میدان چهر
 بهما و الدین ذکریا ملتانی بودند نامش در کتب اخبار تصوف با همجا مسطور است از طایفه خندی بودند است قصه ساداتی این طایفه و نیز
 شجره نسب ایشان در مراتب الافغانه و دیگر دفاتر شجره سطور است و فقط خندی در اصل خندی است در کثرت استعمال مخفف
 بخندی شده چه موش الله این طایفه از خند بافغانستان آمده بود بنا بر آن ورا سید خندی میگفتند رفته رفته خندی شد

اولاد خندی حسب ذیل بودند

استادان کرام
 سیدان کرام
 سادات کرام

بسیل کلند مولی علی سید حسن
 خندی

قوم سید زری شامل قوم ترین شاخ کلان سربین اصل این طایفه سید است

بدانکه واقف اتفاق روایات کتب انساب افغانه قوم سیدی نیز سید صحیح النسب بدان سید جمال بخاری از کاندک از سادات شامل قوم ترین
 و توره لباس و زبان امتیاز نموده براه قوم ترین در ملک پشین یا پشتک فکر وقتند مار کونوت وزیر سیداری داشته اند اما فقط
 سیدی استروکت ساخته با وجوده شستن توره افغانی خود را افغان نه گفته بلکه برابر سید گفته می آیند و از شجره نسب این قوم واضح است
 که سید علی بخاری رحمت الله علیه که موش الله سادات سادات بخاری است چهار پسر داشت سید ذر جمال و سید ذر جمال و سید
 ذر جمال و سید ذر بیلی و این طایفه از نسل سید ذر جمال طایفه سادات ساکنان کج حال متعلق بریاست بهادلیکو و نیز سادات کج
 گل امام و سادات بلوٹ علاقه ضلع دره اسمیافغان دیگر سادات معروف بخاری از نسل سید ذر جمال بخاری اند و طایفه سادات
 غرشین معروف افغان از نسل سید ذر بیلی اند و در بیوقت اولاد سید ذر جمال سادات ذر جمالی شهرت دارند و این طایفه سیدی

احوال تواریخی قوم بگش انبیه خود را از قوم خالد بن الولید می شمارند و میگویند که خالد دو فرزند داشت عبد الله و عبد الرحمن چه برزگوار
 اسمعیل پشت و بهرام عبد الله پیدا شده و از اسمعیل دو پسران سیمان گازه و سامل بوجود آمده و دوا له شان از قوم فرعی بود
 و فیما بین هر دو جنگ سخت واقع گردیده چنانچه در استیصال و بیخ کشی یکدیگر ضرر کردند لذا بقوم بگش شهرت یافتند و اسمعیل پسر
 اسمعیل این طایفه میگویند که بمقام گردیز ملاقه در دست آباد و همین ملک گردیز ملاقه منبع کثرت این طایفه است و محض بیاعتناست فساد
 و نزاع خانگی از هم چنان جدائی نمودند که از نام گازه و سامل دو گونندی کل اقوام بگش بوجود آمده که تا حال هر دو گونندی را با هم سخت
 دشمنی شده می آید القصد قوم طبری بر بنی قوم پورش نموده او شان بزور شمشیر از ملک دست اخراج نمودند و آن ملک را گذاشته این ملک
 رسیده بر ملاقه کورم پیوار و شوزان و اقو جنوب کوه سفید قبضه کردند تا عصر یک صد سال بر حیا تپات بر آنجا بقض مانده بعد قوم
 اورگ زری بقابل پیش آمده و در مقابل قوم خشک نیز اعانت قوم بگش اختیار ساخته اورگ زریان را بعد متقا دست سخت کشت خون
 بسیار از ملک کورم بید فعل کردند و این قوم بر کورم تقابض گشت بعد از آن نیز مفاکلات سخت در میان قوم بگش و
 اورگ زری شده مانده مگر در میان اورگ زری و بگش بطور صلح حد مقرر شد چنانچه این میدان دره که حال در قبضه بگش است
 قبضه بگش مانده و کوه شمالی در قبضه اورگ زری مقرر شد و نسبت بگش دیگر اقوال نیز گفته اند از آنجا آنکه بگش با از
 اقوام شتابان می شمارند مگر این قبیل ضعیف است وادی ملک بگش غربا دست قاطع و در میان کورستان محسوس است
 حد شان طرف شرق و غرب جنوب متصل کوه خشک است شمالا متصل با اورگ زری نیز سمت جنوب و غربی قوم و زری متصل
 و سمت خاص مغرب ایشان رود کورم واقع است و آن بگش که در ملاقه کورم پیوار می مانند آنها منسلوب ساکنان شوزان
 خود مختار و متجان منسلوب کورم و سرکاری متعلق قسمت پشاور اند اکثر پیشه زمینداری دارند و بعض تجارت و کهنه فروشی
 میکنند بدین بگش در ملک ایشان بالکل بی خطر است زیاده پیدا دار ملک ایشان گندم و برنج است بعض مردم این قوم
 شیبند هشتاد و بعض ستور قدیم نمی اند هفت تعلق و این قوم تخمینا هر دو هزار خانوار شهسوار است قوم جنگجو و دلاور است مردم کم قد و
 گت مگوانند در ملک ایشان برنج موضع جنگو قوم عمده است مواضع کلان این قوم تیراه او به کل در سمنه جنگو و تیزی کسالی توغده نوره
 و زری کئی بدخوشه است و از بنی قوم در صوم پانژند ملان قلعه و املاک نیز چندین خانوار بگش هستند معلوم است که بعد از تقریب ملک
 ایران فتنه اند و در بعض اضلاع هندوستان نیز مخصوص و فرخ آباد مردم بگش بسیارند اما الواب فرخ آباد نیز از نسل شخصی از قوم بگش است
 در ابتدا چهار کج و پنجاه هزار بوزیر بکنو میداد و در زمانه آن ریاست منجانب کهنوب دست سرکار انگریزی آمده و در زمانه
 آن ملک با قرار دادن یک کج هشت هزار و سیصد و سیصد از سرکار انگریزی به نواب ایدمین نام جنگ عطا گردیده و در غصه شاه
 بیاعتنا بیاعتدالی نواب فضل حسین خاں فرج کرده شده که در کوه غلط است سوا آن نواب مرتضی خان دلی و از بنی از قوم بگش
 بود که بعد تسلط سرکار انگریزی بر دلی مضافات آن زمین خوار مانده بعد شش و در عهد نواب بعد تسلط سرکار انگریزی بر ملک پنجاب
 پسر نواب محمد اکبر خان تحصیلدار و بره اسمعیلیان مانده پس از آن بپاول پندی فتنه مقیم شد القصد و اقوام صبری افغانستان قوم بگش قسمی
 قوی با قدر است و

تتمه در ذکر حالات انجمن ناسان و سایر اقوام تغییر افغانان

بدان قبل از دوطه اهل اسلام چنانچه سابق نیز مذکور گردیده سوا ملک و باغ و سیاه بند و باغ غیر تمام ممالک میدانی و کوهستانی افغانان در تصرف

قوم تاجیک هزاره بودن چون بزرگروه باعث آنکه ند هب بت پرستی داشتند و حملات اولین افواج غلغار و امر اسلام را از
و سیر و غارتیان اسلام حرات غارت شده معتول و مخدول و بلاهت و شیخ مرتضی زنده اقوام فاخته بر او طمان و مانکن ایشان تصوف و قابض
مانکس لاک گردیدند اما مالک مان شرقیه کوه تخت سلیمان که بران اقوام گمگم و بند و ان بوده هب سکونت داشتند که در سلسله
غزنی و غور قلع و قمع و اجلا آن عیال آمده و طمان این هر دو طائفه نیز تصوفت اقوام فاخته آمدند مگر بعضی اکن کج هستانی و اقلان
مغربی که جبال شامخ و شوار گنده بودند بدستور در دست تاجیک هزاره باقیمانده چنانچه تمام کوهستان هزارستان و دیگر سلسله این کوه
و کوه هندوکش که در دست قوم تاجیک باقیمانده که تاصل در ملک تصوفت ایشان اند و سبب بقا و جلال ماندن آن برین اقوام هزاره
و تاجیک آن شده که هر دو قوم موافق هدایت بانی ترک شرک بت پرستی نموده بدین تین اسلام درآمدند اما مردم تاجیک پس منجمه
ایشان تاجیک کوهستانی اند و آن کوهستان متعلق کابل است طرف شمال این کوهستان سلسله برفزار کوه هندوکش است جانب
مغرب آن کوه هزارستان است سمت جنوب لاقه کوه و امان جانب مشرق شامخ جنوبی کوه هندوکش است و ملک کوهستان مذکور
مشتمل بر سه وادی است یک طویل بخارا و دوم پنج شمر سوم غور بند و از هر دو طرف وادی باند کوهستان برمی آید و در میان هر یک
وادی از آن بجهت تیار میگردد و این بجهت کابل فرود میرند و زیاد تر آدومی برکناره این بجهت است ملک خوب
سر سبز و اشجار است گندم و تبا کوه و پیله بسیار پیدا میشود پنج نیز کبوتر میشود و دیگر قسم عدیه میباشد درختان توت نهایت بسیار
میوه آن خجورند علاوه از آن برافتاب خشک ساخته آرد نموده و بار و گندم مزج ساخته از آن نهایتا ریسازند و آنرا میخورند و در
میباشد درختان اکھروت یعنی چهار مغز نیز کبوتر تمام نموده در دره غور بند با دام قسم علی پیدا میشود که از کم تعداد و ناشایست است
این وادی پنجاه هزار خانوار باشد یک قلع غور و این کوهستان موسوم بر یک و آن است نیز بخارا و غور بند و شهبان است مواشی بسیار
که سیدارند گرمال کفای شیر و در جانوران جنگلی دوزنگان هر قسم در آن کوه میباشد پناک و خوس سیاه بے شمار میباشد بلکه برین
علاوه از ما و کزنا طیور رشکاری چنانچه بازوجره و غیره در آنجا بسیار می شوند خوشترنگ و خوشترند که در آن مشهور است و سوا
علاقه در تار و پروانه امیر کابل را محمول نمیدهند تمام کوهستانیان سنی اند بانی - با شاه محمود در سی عدوت بسیار داشته و عیش
آن مخالفت نشان داده و با سربازان بسیار در وادانگه گزیند و دست نشاندگان بارگندی تر شاه محمود خاموش شدند سلسله ایشان پشی پادشاهی
طائفه ایست که در شکرستان میمانند بران ایشان بزبان هندی میمانند و دیگر طائفه خنجان است خنجان نام یک دره طویل است و
آن دره نهایت سر سبز و خوش بها است تمام زمین آن دره مثل باغ معلوم میشود درختان توت نیز در آن دره بسیار اند و ساکنان
آن دره را خنجان میگویند و این طائفه قوم از تاجیک است تخمینا ده هزار خانوار خواهند بود در هزاره خزان این دره رونق دارد و بسیار
و آب که از آن آبادی این دره است آنرا آب خنجان گویند چون از دره برمی آید بعد از آب گران آب کامر شامل شده از
غوری سلطان گذر نموده قریب شهر قندز شامل دریا که اموی میگردد و دیگر قوم برکی است این طائفه موسوم بر کی نیز از تاجیک است
که در لوه گره و قفاک میمانند اگر چه با قوم غلزمی مخلوط شده مانگه از کابل اند سلطان محمود غزنوی این طائفه را بعد از دولت خود در این طائفه
آباد کرده است لاک ایشان در اول بسیار بود مگر بر و رایام از غصب و غلبه افغانان کم داشتند و آن مردم خود را عرب میگویند و عرب
گفتند این طائفه خود را تاجیک بودند چندان منافات نمی دارد چنانچه از کتب کتب است بعضی مردم این طائفه را گویند و
میگویند که سلطان محمود غزنوی از گردستان آورده بود و در حین و کنگار روز خون شهر تعلقات لوه که نیز تاجیک میباشد و بنام

سکونت مشهوراند دیگر طائفه فرعی است گویند که این نیز شاخه از تاجیک است به عهد شیخ محمد روحانی بشارت اسلام شد فرشته و بسبب
سکونت برکناره رود فرل معرفت فرعی شده اند اکثر در عاقله موسوم در گون در میان ماکم خروشی میمانند و خیر از شهر کابل
بطرف مغرب نیز سکونت دارند و ایشان میگویند که ما از نسل نعلیم ایم و نعلیم شاخه از قوم ترک است سلطان جلال الدین فیروز شاه سلطان
علاء الدین خلجی بادشاهان مشهور هندوستان از نسل قوم بوده اند و بعضی میگویند که فرعی ساکنان یک شهر موسوم نعلیم بودند و آن
شهر در مکتی کستان برکناره چون بود و طائفه می گویند که نعلیم از قندهار سمت غرب از دریای هیلند و قلعه بست طرف مغرب واقع بود
اما درین شک نیست که نعلیم طائفه از نسل آمارا ناولاد ترک بود که یک حصه آن طائفه از عریش شصت سال تخمینا بر سر دریای سیراق
علاقه خود قندهار باد شده بود و یک شاخه آن از مدت بسیار در میان شیستان هندوستان در صد افغانستان آباد بود و آن فرقه را ترکی می
شاید فرعی از آن فرقه می باشد بکنار اقصی مؤلف سالها از آنچه در کتب تاریخ بادشاهان غزنی و غور تبار تحریر شده که هر کتاب بادشاهان
مذکور از نواح نعلیم و غور و افغان بجزغات هندوستان قندهار و بنوک حمایت شمشیر این طائفه با تمام افواج ترکان سلاطین مذکور
قومات هندوستان او مستبطن میشود که آن نعلیم طائفه موسوم نعلیم که شمال بادشاهان اسلام آمده از مکتی نعلیم نعلیم نعلیم
نظر بر این است آن مادی که مکتی نعلیم از قندهار سمت غرب از دریای هیلند و قلعه بست نیز سمت غرب واقع بود قومی صحیح تر باشد
زیاده و الله اعلم - دیگر طائفه سروسی است منبسط هم نیز طائفه است غور و از تاجیک که بقام سرور و قندهار گشته شرقی جنوبی غزنی
واقع است در مکتی غزنی نیز تاجیک بسیارند و مکتی فرق مذکور و بالا تاجیک که نیز مردم تاجیک در ننگرهار و کور و کور و کور
افغان بسیارند و قریب شیستان تمامی مردم تاجیک اند موسوم با اسم تاجیک این مردم سنی مذهب مشهورند و نیز این قوم جانب
شمال بلوچستان خاص مهربات و نواح آن بکثرت اند کل تاجیک که در صد افغانستان سکونت دارند پانزده کاک غلوار خواهند بود

مجله حال قوم سرکه در کوهستان با این کابل و اهرت میمانند

چنانکه از کتب معتبره و غیره تواریخ ثابت است که قوم هزاره از نسل افیت بن نوح علیه السلام آمدند و نیک از نسل آمارا از نسل منال است اختلاف
کرده اند چون هزاره خود را از برادران مغول تصور می کنند شاید که از فرزندان مغول باشند و ابو الفضل ابریم مردم را از نسل اولاد نوح نامگو افغان
نیز در چنگیز مغان گفته است لیکن این مقبول اصغر ندارد و چرا که قبل از عهد چنگیز خان این قوم موسی کلان و نخلت بسیار بود عادت و مصنف
حیات افغانی که در اکثر مقالات متابعت رعایت از نسل انفستر صاحب مورخ انگلیزی می آید و انعام هند و شاه مصنف تاریخ فرشته میمانند
روایت میکند که قوم هزاره از شاخه الوس چکر است و هر کس قوم مشهور است از ترکان که در نواح و افغان مکتی الحمد و روس کابل
فقطه و بابر شاه در تصنیف دیوان خود که مردم هزاره با نعلیم دارند که در متن سخن بی معلوم میشود و او ترکمان قبایل سنی سید بود که در مکتی افغانی
نخلی و مکتی که در کابل ایاق رسیدان سکونت دارند قبایل سنی ای که در زبان ایشان بنقله افغان ترک چکر هستند که مکتی چکر سنی سید بود
فارسی چکر مکتی و از این سخن مستفاد شد که قبل از خروج افغان غزنی قوی از اقطاع جنوبی هزاره نیز سواتی که قبایل سنی بودند که او شاه افغان تدریجاً
هزارستان کشیدند - مؤلف حیات افغانی هزاره و او ایاق برود از نسل ترخان آمارا سنی نوشته و این مردم قوم را
از یک نسل قرار داده گفته است که وقتیکه مسلمان شدند آنوقت مکتی شدند زیرا که ایاق سنی سید و هزاره سید گشته اند و این
اختلاف مذکور موجب افتراق قومی ایشان شده میگوید عبد الضعیف مصنف سالها از کور و کور و کور از نسل پانزده

بن نوح علیه السلام که تا ما در مثل هزاره فرزندان الهی بن ترک بن یافث بن نوح علیه السلام در رسد و انقلاب حسین و یحیی و یونس
 مثل ترک از فرزندان حضرت یافث و دیگر تمامی اقوام ترکان تمامی از نسل اولاد ترک بن یافث هیچ شک نیست و در بودن
 نوح و خاقان هزاره نیز از نسل ترک شستی نیست چنانچه از معراج النبوة در وقت الصفا و دیگر کتب معتبره واضح است پس بیان
 این اختلافات که بالا سطره مذکور شد هر دو یکی بیغایده است و آنکه مؤلف میات افغانی ادیاق را برادر هزاره نوشته و افتراق نوری
 موجب افتراق قومیت ایشان بیان کرده محض به اصل است چرا که ادیاق هرگز هزاره نیست بلکه جمعی موسوی از نسل منجاک تازی
 و غیره کوهی تایلینی از افغانه قدیمند بلکه ادیاق چهارم خود از قوم هزاره سنی مذکور است و ایند فرق منجاک نسبت افغان
 نسب و هزاره سنی را با هزاره مشیوند مقارنند بهی یکسان است اگر ادیاقات در اصل هزاره می بودند در تسمیه هر چهار ادیاق
 بنام هزاره سنی مذکور خواهند میشدند حال آنکه سلسله ادیاق چهارم قوم هزاره که صد و شان متصل بعد از هزاره کوهی و تایلینی است
 اصغر از ادیاقات دیگر که هزاره خوانده و نیز خوانده و دانسته و نیدانند ایند اختلافات و افتراعات مصنف مذکور است مثال

بیان احوال چهار ادیاق

بدانکه ادیاق ایاق افغان ترک است محلی آن لوس قوم است و چهار ادیاق عبارت از چهار قوم است که در قدیم عبارت از سوری
 و جمعی و تایلینی و غیره کوهی بود و بعد قلت تعداد موسوی و شیت آن قوم هزاره سنی که او شان از دوازده هزار خانوار میگویند و در
 همه شاهزاده کامران و وزیر باز محمد خان کلان این ادیاق محمد یوسف خان کریم و او خان هزاره بودند و هنگامیکه علی محمد شاه قاجار
 پادشاه ایران بهرت را محاصره نموده و کامیاب شد محمد یوسف خان عبدالعزیز خان را مع بسیار از خانچاق مستبران هزاره سنی
 بطور خانه کوچ بایران برده در آن قلمرو ساکن گردانید چنانچه چون مؤلف مع فرزند خود محمد حیات خان طلال الله عمره و برکت بطور سیاحت
 باسید حصول شرف زیارت مزار مطهر الانوار و الاسرار امام شمس علی ابن موسی رضا علیه التحیه و الثناء بشهد قدس رفته زیارت
 مزار شریف حضرت امام شرفش در آن ایام عبدالعزیز خان سردار دوازده هزاره سنی مذکور است تحت انجوت سلامت و
 تو دو اتها و ندید بنیافت و عزت نموده بلکه تا حال همان موسوی که خلعت رشید کریم داد خان هزاره است در آن که تعظیم است
 منجمل ادیاقات از بد ادیاق جمعی را پانزده هزار خانوار میگویند و واضح کلان این ادیاق پنجصد بیست و یک خانوار است
 کشک فرومایه شورنگی و ولایت مسکون او شان را در همین من مضافات و اعمال بهرت است متصل این ادیاق ایاق غیره
 کوهی است این ایاق راهشت هزار خانوار می گویند در غیره کوه سکونت دارند ایاق سوم تایلینی است و این ایاق را
 مردم سنی هزار خانوار می گویند و تیموری و دوزی از شاخه تایلینی است و تایلینی در کوه سیاه بند بک عمور و ساخر و
 تصور می کنند ریاست گاه از قوم تیموره است قبل از این خان کلان این ایاق عبدالغفور خان تایلینی بوده که بعد از آن خود حسن
 هزاره را فتنی درگشت و وقتیکه مؤلف بهرت رسید آنوقت پسرش برادریم خان رئیس ایاق جمعی سابق میر احمد خان
 بود وقت رسیدن مؤلف بهرت سردار تمام اقوام جمعی خان آغا برادر میر احمد خان محمد مصوب خان امیر کابل بود و سردار ایاق
 غیره کوهی فتح الله بیگ پدر سردار نیاز بیگ بود اما قوم هزاره ساکنان هزارستان پس قوه عظیم است تعداد خانوار او شان
 سواست ایاقات سهیم کس خواهد بود و شاخه های هزاره چنانچه موسوی و تایلینی و موسوی مرداد و موسوی میر کشته و موسوی

این پنج شاخ خود را همگام ساده سوک میگویند و متعلق ساده قبراند و فروعات شان موجب میل اند می چوپان و می خفانی -
 و می نوری و می میری و ای علاوه ازین چانوری یک قوم کلان است از هزاره که دوازده شاخ دارد قوم پولادی نیز بسیار است
 هزاره بر علاوه قومی از هزاره است حسن هر سب در این قوم بود هزاره شیخ علی نیز قومی است که از علاقه شرقی کوه باهمی
 تا علاقه خجانی مقیم اند و ماک هزاره بشمول ملک یاقات سصد میل طول و دویست میل عرض خواهد بود

احوال طایفه کیانی

بدانکه طایفه کیانی از نسل کیان اند و قتل خفته از نسل خپائی فان ابن چنگیز خان منغل شانه از ترک است قزلباش معنی لغوی آن
 سرخ سر و معنی اصطلاحی آن سرخ کلاه است این قزلباش از اولاد آن ترکان اند که در ایران طایفه های معزز بودند - اذربک
 شانه از شاخه های ترک است - و چچان بیار قوم هندو نسب است - و هتاق تاجیک است - هندکی مسلمان از نسل هندو بود

احوال طایفه سواتی

بدانکه طایفه سواتی با بعضی مردم دیگجان هندی نسب خود موجود ایشان خود را بهقان تاجیک میدانند طایفه شلمانی در ابتدا برکنار کوه
 در علاوه موسوم شلمان سکونت داشتند که از ان پشلمانی معروفند بعد مدت از شلمان برخاسته تیراه رفتند بار دیگر
 از اوجا خراسان پرشت نگر رفتند آباد شدند که بعد از هفتصد سال شده باشد یوسف نیان او شان را اخراج کرد و در پشیمان
 سلطان اولیس سواتی او شان را بهقام الوند علاقه سواته ساکن گردانید و وقتیکه سواته را نیز یوسف نیان گرفتند و مغلوب
 قوم یوسف می شدند بعضی از ایشان مال نیز در یوسف می بستند مگر از نهایت قلت حکم محکم درآمد شلمانی کند و تا پنج افغانان
 گفته شده اند و الله اعلم بالصواب - تیراهی قومی است از اقوام قدیمه قباصلان ماک تیراه است قبل از اسلام بت پرست بودند بعد
 شهاب الدین غوری چون فوج سلطان موسوی بر آنها یورش نموده اکثری مقتول باقی مسلمان شدند همچنان اعدای باقی درین وقت
 از ان قوم شیرعت قومی قلیل تیراهی نام در ماکت نوار می ماند زبانه علی محمد و اردو مگر بسیار انفاط پشتونیز در ان شامل اند حال
 اسل نیان او شان معلوم نیست که کدام سان کدام است - قوم گردانین قوم نیز دو قوم یکی موسوم سوکری دوم در پیکا
 در وقت از اوقات از گردستان آمده در شهر کابل مواج آن آباد اند و ولایت گردستان در میان ایران و روم واقع است
 نیز کی فاسنچات قلیل اند او شان را در باد شاه ایرانی از کوه قاف بر آورده بغره آباد کرده است - آرنی این گروه همیالی نامند
 انجیل یونانی نزد خود میدارند و در افغانستان خود را صفا گویند و اندیشی خود بطبع شیشانی کرمانی بی حد می قانسی -
 شهومی و ساگر مردم مجعافارسی زبان اند و کاشغری و اند باالی و بزخانی نیز در افغانستان هستند و از قوم موسوم سلغری
 نیز چند فاسنچات اند طبقه سوم سلاطین تاجکان ازین شاخ سلغری بود که در وقت سده مظفر الدین ابن بود و سلغری مسند آما سے
 شیراز شد و مسات ایشان فاتیون و نظران یک سده اخیرین بر میقوم سلغری بود که شادی و مس با سنگو قاتیمو ابن بهولاکو خان کردند و
 و حکومت سلغری ختم شد و ایشان فاتیون در پشت نیم مظفر الدین بود و دولت شاهیه نیز در افغانستان اند میگویند که غلام بود
 احمد شاه ابدالی او شان را خطاب دولت شاهیه داده و ایشان خود را قریش می گویند چنانچه آری و شتخانی هر دو طایفه از متعلقات

مکومت پوختان حال شامل افغانستان اند ملک این دو حافظ متصل بابک کافرستان است

احوال کوه کافرستان کافران نیکوه

چونکه احوال حسب نسبت به این نبطان در صد این رساله شرح دارم قوم شد که از نسل سپه ننگین سکندر رومی اند و پتیبیگر کرد
 تحریر یافت در نیکوستان نامده و بهر و رایام حلقه کثیر گشته اند اگر چنان که کوهستان اقل ولایت افغانستان نیست اما پسب آنکه
 بسیار از نبطان و حواری این نبطان با افغانستان سیده مسلمان شده شامل افغانستان گردیده اند قطع نظر از آن کوه شان متصل به
 افغانستان است بجهت از طوائف این گروه احوال مجله ایشان نوشتن بلامرغ و بیده به قدریکه از سمع و حسیست در نبط آمدن بقرینه قلم
 آورده شد چونکه کوه سکونت این نبطان موسوم بکوه شمون کوه کافرستان سلسله ایست از سلسله چات کوه بام جهان بجهت سلسله
 مسافه کوه هندو کش بطرف شمال و غرب این ولایت ملک پوختان خاص مغرب ملک ندرت است و جانش شرق قانشقار
 و سمت جنوب کابل و علاقه با جوهر و نمان و کسر و دیگر صد و افغانستان است تمامی جبال کافرستان برت ریزانند و خوب
 و بزار و سائر درختان قابل مامات جنگل و جنگل در آن ملک واقع اند در وادی نبطان نیکوه زمینات زرخیز اند انکور باغی و جنگلی
 در آن بسیار پیدا می شود و پنبه کاشت میشود اما مل رسته زمی درین کوه نهایت بکثرت است ندرت گندم و جو هر دو
 پیدا می شود و راه آن کوه بسیار دشوار گذرانند صرف یک یک پیاده از میان آن گذر کردن می تواند و در آن راه بسیار
 و دریا گذر کردن می افتد که بران شتیر کلان نهادند که راه بسیار کرده اند اکثر مواضعات شان بر سلا می آید کوه تیار شده
 یک مکان را سقف و دیگر را سخن نام کافر بر این نبطان مسلمانان نهاده اند که چون حال مردم آن قوم با یکدیگر ذکر میکنند خود را
 کافر می گویند شاید که از معنی ان نبط کافر و ناطق یا از شهرت باین عرف بلفظ دیگر معرفت می توانند و ایشان معرفت با نبط
 کوراشی میگویند و کافر این میگویند که بهر آن قوم که کابل دراز دارد و شراب بنوشد برادر است و نبط این نبط این کتابی
 آسمانی و اختر اعی هم نیست نوشته خواند نمی دانند و ایشان میگویند که مردم اهل اسلام هنگام شروع اجراء اسلام ایشان را
 از ملک نبطان خارج کرده اند و در یک طرف شمال شرق نبطان گردیده اهل از وادی کابل نبطان را با و شدیم و نبطیکه
 بدین ملک نبطان اسلام رسید بعد از آن کوهستانها را شمالی رفتند و درین ملک که کابل است آبا و گرویدیم فقط اما نبط نبطان
 و ایشان میگویند که اول پارت قوم بودند که آموز چهار ستار کاسوج ساول مسلمان شدند چهارم از وطن خود و بلا وطن شده باین
 کوهستان آمدند این میان ایشان نیز اسلحه و سندس ندارد و مردم افغانستان نبطان کافر می را تور کافر میگویند بیاضت سیاه پوش
 و نیز سوار کافر می گویند بیاضت سرخی رنگ مردم ترک تابیک و مثل و غیره طوائف فارسی زبان این نبطان کافر سیاه پوش و
 کافر رنگ می گویند اما نبط سیاه پوشی بر نبطان است حاجت تفصیل ندارد و اما در نبطان کافر کافر رنگ پس از نبطان
 این نبطان است یعنی ملک کافرستان که مسلمانان ایشان از ملک دم و فرنگ بجز سکندر رومی باین ملک آمده بودند و پوشاک
 سیاه این قوم عبارت است از کلاه پوشش که از چرم زبر سیاه تیار کرده پوشند حسن و خوب بوقتی مردان و زنان این قوم شوره است
 رنگ سرخ و سفید تمام قد قران چشم راست بینی یونانی چهره خوش اندام شکر می چشم با لب سیاه ای اکثر برینا و می خوش رنگ
 و نفیس میباشند ملک ایشان خوب سرد است در زمستان مغزی و برفت زیاده میباشند در وقت گرمی انکور نبطه می شنوند

ناما سے فرقہ ہے مختلف اینٹا لفظ چنان نوشتہ نظر آمدہ گونا گویا کثیر بیره گلی بنیش ڈھنڈو ویلی قاسی کتار گوشتہ
 و پنگت اسی کا موجدی خواہ کا موزمی کتوز کہ نصف برف شمال بد نشان در کافستان می مانند و نصف در حصہ جنوبی
 کافستان طرف نعمان آباد اند و انشی و سنو نشی جگہ اشکاک بر فونی تہونی پونوز ڈیش غلم ایت تہرن سید و نا چوتیا
 اینشور پشاگری کتوز جیم اور گتسیہ سینچاشی منڈی گل وغیرہ نام بعض اہل کلان اینٹا لفظ بد تفصیل نوشتہ کا بدیش
 این نام علاقہ است شہر کلان این علاقہ باین نام مشہور است کہ دران پانصد خانوار باشند و اسکل گبیر جیمی انیش ویش
 جامع گیکل نسی گرام کتار گلدی گل چگل سوندیش دیو گیل بندیش ویری گلا واپی جمایش سنج گل ولی گل
 وغیرہ پھلا این الفاظ لفظ ویش و لفظ گرام لغت سنسکرت معلوم میشود۔ و در زبان این قوم ہر وقت شمار ہزار ہزار میگوند
 زر لفظ صریح پستوست ریج نہ جیسے مار نہ اگر چہ خدا پاک را یک می دانند و زبان کا بدیش خدا را امر و مردم سوئومی ان
 خواہ دو کم می گویند مگر در شرک چنان گرفتار اند کہ بت ایشمار دارند و پرستش انہا می کنند و آن بتان را نیز خدای گویند
 العباد باشند و این تہا را بناماسے ابا و اجداد براسے یا و گارتیار می کنند و اعتقاد دارند کہ از خدا شقاقت مانجاہند کرد
 و از قیامت سکراند و بعد مرگ لا قیامت می مانند و مردن را فریاد حصول ہشت و وصول و فرخ اعتقاد میکنند نہنگی دوبانہ
 معتقد نیستند عبادتے معمولی ندارند و بجز قربانی کردن بلے بتان بلے آن ہم وقت معین نیست از ہر عمل همانا رسی سخاوت
 افضل میدانند و فریاد و نوحان ہشت می شناسند و ہشت را زبان خود برسی لا بلای می گویند و فرخ را کبری ذکر
 نام گویند بعض اسنام ایشان از حوب بعض از سنگ بصوت مرد و بعض بصوت عورت بعضے سوار و بعضے پیادہ می باشند و جب
 آنکہ اینٹا لفظ گوشت گا و بیارین خورد و بر بتان خون گدھے قربانی بسیار می افشانند ہرگز بخیاں نمی آید کہ ہند و نہ سب باشند
 یا ہند و سب ناما سے مردان اینٹا لفظ اکثر این می باشند چند کو دیو ہزار ہستی تہور ز میرک بتیل گر سباش از۔
 و تو ناس پنوکہ کیزک کو ہنگی چور ڈیو میگ قریو پگت کر نوی او ووز و ناما سے علم عورت ایشان برین ہلو
 سیاگی جوتلی مالی و تیری جنوکی سپاچی نہ و تری بیاس پاگی کوچکی ناگی اور ازسی و غلام را و اسطلاح کافر سی
 بارسی می مانند و اکثر غلام از اقوام خودشان می باشند کہ از گروہ مخالفت گرفتار کرده باشند جو را کہ انیتقوم اکثر پیو مسک و شیرت
 نان سطر کنند و جو گوشت ہر قسم بسیار می خورد مگر نیم پخت و بخدا جانوران گوشت خرم از حیوانات اہلی گوشت کا و پسند
 میکنند گوشت بزے نیز بکشت ہنوز نہ خرم و ماکیان در ملک ایشان مطلق نیست میوہ پات آن ملک چار مغز و انگور سب
 و بادام و زردالو و جمن بانگی و جگلی است عناب نیز از انجا می شود شراب بسیار می نوشند بلکہ اکثر اطفال شیر خواہ را و و شاب انگور
 مینوشند شراب ایشان عموماً دو قسم است مرغ رنگ و خاک رنگ این ہر دو قسم پادہ از انگور غلام می شود تا سالہا سے بسیار
 خوب می مانند ترکیبش آنکہ در یک طرف گلین انگور انداختہ از پاسے مالش میکنند و شیرہ آن بر آورده در خم لے گلین انداختہ و از سر پوش
 مضبوط بند کرده در انہا مگر گین بلور زمین اندرون کوشہ می اندازند و تا چہل و یکروز خون داشتہ بعدہ برمی آرند قابل نوشیدن
 میشود مگر بعضے ختم را تا سالہا می مانند ہر کہ این شراب کہ تریسیر دو بہتری شود و بعضے مردمان از شیرہ خام انگور
 مریشل و شاب شراب یک قسم تیار می کنند کہ آن نیز بسیار تیزی شود و این مردم اگر توانند شراب در پیالہ نقرہ می نوشند و این
 پیالہ را از تمامی اثاث البیت خود قیمتی تر میدانند و تمیکد غلامیہ زندان وقت شراب می نوشند و از غنا نجات بیرون رفتہ

زیر درختان بنامش نوش مشغول می باشند و در زمستان اکثر نوبت جنوبت یکدیگر را ضیافت میدهند و جشن و بزم میکنند و این بزم
 و ضیافت را بزبان خود زربنگ می گویند اگر چه درین شراب حبه های دوشان را سروروش بسیار می باشد با وجود آن با هم مجامعت
 میکنند بوقت خوراک طعام مذکور نوش میدادند بسیار شند و شراب سرکه را بسیار خوب میدارند و بزبان و اینند یا
 اشال و شسته گاه مردان چونک او قتل یا اساکام میگویند اگر چنانچه ایشان را کرسی و مسج با این ترکیب رونق نیست مگر موثران
 چرمی و کانه در هر خانه می باشد یک سه پایه بلند آهنی بهجاسه سیخ پیش خود نهاد و در آن الطمه را جمع می کنند و بجای کرده اگر در آن سیخ
 برننده نشسته طعام را تناول می نمایند و مردم کافر می باعث طرز پوشاک یا بلحاظ بودن ستور مثل مردمان ایشیا می
 زمین یا فرش نشستن نمی کنند و بالفرض اگر زمین نشینند پس شل طائفه یورپین فرنگستان پس را در از می کشند چهار پایی یا
 ایشان از خوب و موثده های ایشان چنانچه سابق نوشتند از کانه می باشد که بر آن چرم تمام بر می می چسپانند و قفس را
 بزبان کافر می ناث میگویند و مکان قفس را در کوه و کمان را بزبان خود شانت موند می میگویند و نیز تیر را در کمان بر زده
 کرده کمان در قفسه ها که انداخته و تیر را بازه از پنجه دست کشیده تیر می اندازند تیر انداز می خوب
 می نماید بوقت جنگ چون نغمه می کنند اکثر در میان جنگ این نغمه می نمایند -

چیزی این چیزی است و قفسه که در میان بر آبی می نامی

اشپیک یعنی سبزی می کنند و در آن

بسیار میزنند

او شراد

او شراد و درخت کافری

خدا را ای قاپ را او و آتش را آبی و خج را

چیره و تالاب آله و ماده گاو را شتری گاو و درخت را شستن

و در اقصی و برادر را توره زمین ایشال برق را توکک و چویان را پشک و ستاره

آله گرم را پیشی غیرین و در آن گلیاس سنگ استن صحرای چند جا سے رقص را و زنگه آسمان را و کوه

دنیا را دنیا خدا را تو گو میوه را ویران باد را و اموی پسر را و پلا و پلا و دختر برق را و زمستان را و آفاق خواهر را و سوسی شیر را

رستی خزان را شور می نهر را شولان کاه و در ساگا خمر را گدار و ریا را گل که سیدان شست را کوه

اسپا گوا فرمایند ماه را ماس آبر را میبار بارش را و زرش گو سفند را و آلی

بما و ما و سمک برر را او سر و قابستان را و سونت بزرگتر

یاز ستری الخ

تمام شد کتاب لاجوا تبیخ خورشید جهان در راه حرب الیه بحری

خاتمه

الحمد لله العظیم والصلوة والسلام علی رسول الکریم که بفضل خداوند کریم بدستانه بخیر و عافیت کتاب هذا
 موسوم بتواریح خورشید جهان از تالیف جناب خان صاحب سده انخوانین از زمان عالیجاه سیر محمد خان
 صاحب جم رئیس کلای غفله الله تعالی له در خوشترین آن دان بهترین حیان بتاریخ مبارک نسبت نهم ماه رجب
 در سال هجری ۱۲۳۰ مطابق ششم ماه شهری ۱۸۴۳ در مطبع اسلامیه هوندر پنجاب مطبعه بیوع فرستین گردید و

تاریخ طبع کتاب تاریخ خورشید جهان اعلاصی پرسی رحیمی الی حرست الکریم صاحب جم
 غفله الله ذنوبه

<p>گشت خورشید جهان مطبعه بیوع وزیر بنگل همچون درج پر لالی مخزن دزر عدن نیز شانان قدیم هند و از دیگر وطن صاحب سده انخوانین مطبعه بیوع فرستین بود و یکماه زمان نوشت در علم و فن جان بدوش حمله کاندس و است آنها برین نوشتیم در تفسیر کوباسا و مقیت سرن کلیه نساب افغان شد و هیاد پیش سن با دشت مر جهان تا گل بود اندر چمن</p>	<p>حمد لله که عنایات خداوند ذوالمنن پر مضمون نامه زریبا و اساطیر سلف شکر مال افغانان و قوم نوب شان سانهش تالیف عالیجاه و والامنت نام و تفسیر محمد خان که اندر روزگار با در حمت بر روانش از خداوند کریم مطبعه بیوع اسلامیه است و در رجب به سال طبع و چون منسوخ و برزم عجیب یا الهی کن در امر مطبعه بیوع خاص و عام</p>
--	--

چون مرا اکنون کریس داده ناز و نسیم
 رحم کن کن منم چون بندم خست زین دارالمحن

2013-41823

